**امام ابوزکریا یحیی بن شرف نووی**/

(631-676 هـ)

**شرح ریاض‌الصالحین**

**(4)**

**شرح و توضیح:**

علامه محمد بن صالح العثیمین/

**با مقدمه و تعلیقاتی از:**

علامه محمد ناصرالدین آلبانی/

**ترجمه و نگارش:**

محمد ابراهیم کیانی

**نظارت علمی و ناشر:**

گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین

www.mowahedin.com

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | شرح ریاض‌الصالحین | | | |
| **عنوان اصلی:** | شرح رياض الصالحين من كلام سيد المرسلين | | | |
| **نویسنده:** | امام ابوزکریا یحیی بن شرف نووی | | | |
| **شرح و توضیح:** | علامه محمد بن صالح العثیمین | | | |
| **مترجم:** | محمد ابراهیم کیانی | | | |
| **نظارت علمی و ناشر:** | گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین | | | |
| **موضوع:** | احادیث نبوی | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | اسفند (حوت) 1394 شمسی – جمادي الأول 1437 هجری | | | |
| **منبع:** | سايت کتابخانه الکترونیکی عقیده | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |
|  | |  | | |

**بازنشر این کتاب با ذکر اسم ناشر بلامانع است.**

**نظارت علمی، فنی و ناشر:**

گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین

www.mowahedin.com

**منبع:**

کتابخانه الکترونیکی عقیده

www.aqeedeh.com

**تماس با ما:**

book@aqeedeh.com

فهرست مطالب

[81- باب: نهی از درخواست امارت و بهتر بودن دوری از مسؤولیت‌ها در صورتی که نیازی به او نباشد یا او را انتخاب نکرده باشند 8](#_Toc322037968)

[82- باب: تشویق حاکم و سایر مدیران به انتخاب وزیران و مشاوران شایسته، و هشدار به آن‌ها درباره‌ی هم‌نشینان و مشاوران ناباب 15](#_Toc322037969)

[83- باب: نهی از واگذاری ریاست، قضاوت و دیگر پُست‌های اداری و قضایی به کسانی که خود، خواهان چنین مسؤولیت‌هایی هستند 21](#_Toc322037970)

[1- کتاب: ادب 24](#_Toc322037971)

[84- باب: حیا و فضیلت آن، و تشویق به آراسته شدن به شرم و آزرم 24](#_Toc322037972)

[85- باب: رازداری و حفظ اسرار دیگران 34](#_Toc322037973)

[86- باب: وفای به عهد و پای‌بندی به عهد و پیمان 43](#_Toc322037974)

[87- باب: امر به پای‌بندی بر عادت‌ها و کارهای نیک 52](#_Toc322037975)

[88- باب: خوش‌زبانی و خوش‌رویی در برخورد با دیگران 56](#_Toc322037976)

[89- باب: استحباب واضح سخن گفتن و روشن ساختن آن برای شنونده و نیز تکرارِ آن در صورتی که جز با تکرار، قابل فهم نباشد 59](#_Toc322037977)

[90- باب: اهمیت توجه و گوش دادنِ هم‌نشین به سخنانِ درست و جایزی که هم‌نشینش می‌گوید؛ و این‌که عالمِ یا سخنران، حاضران مجلس را به سکوت دعوت کند 62](#_Toc322037978)

[91- باب: موعظه و میانه‌روی در آن 65](#_Toc322037979)

[92- باب: متانت و آرامش 81](#_Toc322037980)

[93- باب: تشویق به آرامش و وقار به هنگام رفتن به سوی نماز و جلسه‌های علمی و دیگر عبادت‌ها 84](#_Toc322037981)

[94- باب: مهمان‌نوازی و احترامِ مهمان 91](#_Toc322037982)

[95- باب: مستحب بودن مژده دادن به خیر و نیکی و تبریکِ رویدادهای شادی‌بخش 101](#_Toc322037983)

[96- باب: خداحافظی با دوست و سفارش او - به تقوا- در هنگامی که عازمِ سفر است؛ و نیز دعای خیر برای او و درخواست دعا از وی 125](#_Toc322037984)

[97- باب: استخاره (طلب خیر) و مشورت 138](#_Toc322037985)

[98- باب: مستحب بودن رفتن به نماز عید و عیادت بیمار و حج و امثال آن از یک راه و بازگشتن از راهی دیگر برای افزایش مکان‌های عبادت 143](#_Toc322037986)

[99- باب: استحبابِ مقدم قرار دادن راست در همه‌ی کارهای محترم 146](#_Toc322037987)

[2- کتاب: آداب غذا خوردن 160](#_Toc322037988)

[100- باب: گفتنِ «بسم‌الله» در ابتدای غذا و «الحمدلله» در پایانِ آن 160](#_Toc322037989)

[101- باب: ایراد گرفتن از غذا درست نیست؛ بلکه تعریف از غذا مستحب است 171](#_Toc322037990)

[102- باب: روزه‌داری که از او پذیرایی کنند و حاضر به افطار نباشد، چه کند؟ 173](#_Toc322037991)

[103- باب: مهمانی که شخصِ دیگری نیز با او همراه می‌شود، چه کند؟ 175](#_Toc322037992)

[104- باب: غذا خوردن از جلوی خود و آموزش آداب غذا خوردن به کسی که بد غذا می‌خورد 177](#_Toc322037993)

[105- باب: نهی از دوتا دوتا خوردن خرما و امثال آن هنگامی که با هم می‌خورند، مگر با اجازه‌ی جمع 182](#_Toc322037994)

[106- باب: کسی که می‌خورد و سیر نمی‌شود، چه بگوید و چه انجام دهد؟ 183](#_Toc322037995)

[107- باب: امر به خوردن از کنارِ ظرف و نهی از خوردن از وسطِ آن 185](#_Toc322037996)

[108- باب: ناپسند بودن خوردن در حالِ تکیه زدن بر پهلو 188](#_Toc322037997)

[109- باب: مستحب بودن خوردن با سه انگشت و نیز لیسیدنِ انگشتان و ظرف غذا، و ناپسند بودنِ پاک کردن انگشتان پیش از لیسیدن، و استحباب برداشتن لقمه‌ای که از دست می‌افتد و خوردنِ آن، و جایز بودن پاک کردن انگشتان با ساعد و پا پس از لیسیدن 190](#_Toc322037998)

[110- باب: غذا خوردن به صورت دسته‌جمعی 193](#_Toc322037999)

[111- باب: روش نوشیدن و مستحب بودن سه بار تنفس در بیرون ظرف، و ناپسند بودن تنفس در ظرف؛ و استحباب دور دادنِ ظرف از سمت راست 197](#_Toc322038000)

[112- باب: ناپسند بودن نوشیدن از دهانه‌ی مشک، ظرف آب و امثال آن؛ و بیانِ این‌که این کراهت، تنزیهی‌ست، نه تحریمی 202](#_Toc322038001)

[113- باب: ناپسند بودن دمیدن در نوشیدنی 204](#_Toc322038002)

[114- باب: جایز بودن نوشیدن در حالت ایستاده و این‌که نوشیدن در حالت نشسته بهتر است 207](#_Toc322038003)

[115- باب: مستحب است که ساقی (آب‌دهنده)، پس از همه آب بنوشد 214](#_Toc322038004)

[116- باب: جایز بودن نوشیدن از همه‌ی ظروف پاک جز طلا و نقره، و جواز نوشیدن از نهر و امثال آن با دهان و بدون استفاده از ظرف و دست؛ و حرام بودن استفاده از ظروف طلا و نقره در خوردن و نوشیدن و... 216](#_Toc322038005)

[3- کتاب: لباس 221](#_Toc322038006)

[117- باب: مستحب بودن لباس سفید، و جواز پوشیدن لباس سرخ، سبز، زرد و سیاه و نیز جایز بودن لباس پنبه‌ و کتان، پشم، مو و دیگر الیاف پارچه‌ای جز حریر (ابریشم) 221](#_Toc322038007)

[118- استحباب پوشیدن پیراهن 235](#_Toc322038008)

[119- باب: اندازه‌ی طولِ پیراهن، آستین، شلوار و دنباله‌ی عمامه؛ و بلند کردن هر یک از این‌ها از روی تکبر، حرام است و اگر از روی تکبر نباشد، مکروه (ناپسند) 236](#_Toc322038009)

[120- باب: مستحب بودن دوری از شیک‌پوشی از روی تواضع 263](#_Toc322038010)

[121- باب: مستحب بودن اعتدال در نوع لباسی که انسان می‌پوشد و این‌که جز به ضرورت یا هدفی شرعی، لباسی نپوشد که زمینه‌ی سرزنش و خرده‌گیری بر وی را فراهم کند 264](#_Toc322038011)

[122- باب: حرام بودن لباس حریر (ابریشم) برای مردان و جواز پوشیدن آن برای زنان؛ و نیز حرام بودن نشستن بر حریر و تکیه زدن بر آن 267](#_Toc322038012)

[123- باب: جایز بودن پوشیدن حریر (ابریشم طبیعی) برای مردی که بدنش خارش دارد 271](#_Toc322038013)

[124- باب: نهی از نشستن بر پوست پلنگ یا استفاده از آن به عنوان زیرانداز 272](#_Toc322038014)

[125- باب: آن‌چه هنگام پوشیدن لباس یا کفش نو و امثال آن می‌گوییم... 273](#_Toc322038015)

[126- باب: مستحب بودن آغاز کردن از سمت راست در لباس پوشیدن 274](#_Toc322038016)

[4- کتاب: آداب خواب 277](#_Toc322038017)

[127- باب: دعای پیش از خوابیدن 277](#_Toc322038018)

[128- باب: جواز خوابیدن بر پُشت و گذاشتن یک پا روی پای دیگر، در صورتی که ترسِ نمایان شدن عورت نباشد؛ و نیز جایز بودن چهارزانو نشستن و چمباتمه زدن 288](#_Toc322038019)

[129- باب: آداب مجلس و هم‌نشین 291](#_Toc322038020)

[130- باب: خواب و مسایل مربوط به آن 309](#_Toc322038021)

[5- کتاب: سلام 317](#_Toc322038022)

[131- باب: فضیلت سلام و دستور به ترویج و آشکار ساختنِ آن 317](#_Toc322038023)

[132- باب: چگونگی سلام 334](#_Toc322038024)

[133- باب: آداب سلام 343](#_Toc322038025)

[134- باب: مستحب بودن تکرار سلام به کسی که به فاصله‌ی اندک، دیدارش تکرار گردد؛ بدین‌صورت که به جایی وارد و سپس خارج شود و آن‌گاه در همان لحظه داخل بیاید یا درختی یا چیزی مانندِ آن، در میانِ آن‌دو حایل شود 345](#_Toc322038026)

[135- باب: مستحب بودن سلام کردن به‌هنگامِ ورود به خانه‌ی خویش 346](#_Toc322038027)

[136- باب: سلام کردن به کودکان 349](#_Toc322038028)

[137- باب: سلام گفتنِ مرد به همسر و دیگر زنانِ محرمش و نیز زنان بیگانه‌ به‌شرطی که ترس به فتنه افتادن وجود نداشته باشد و هم‌چنین سلام کردنِ زنان به مردان بیگانه بر اساسِ همین شرط 350](#_Toc322038029)

[138- باب: حرام بودنِ نخست سلام گفتنِ ما به کافران و چگونگی جواب دادن به سلامِ کافران و مستحب بودن سلام کردن به مجلسی که در آن هم مسلمانان حضور دارند و هم کافران 353](#_Toc322038030)

[139- باب: مستحب بودن سلام به‌هنگام برخاستن از مجلس و ترک هم‌نشین یا هم‌نشینان 360](#_Toc322038031)

[140- باب: اجازه خواستن و آداب آن 362](#_Toc322038032)

[141- باب: سنت است که وقتی از اجازه‌گیرنده بپرسند: «کیستی»، بگوید: «فلانی هستم» و نام یا شهرتِ خویش را بیان کند؛ و گفتنِ «منم» و امثال آن در پاسخ، مکروه است 367](#_Toc322038033)

[142- باب: مستحب بودن دعا برای کسی که هنگامِ عطسه زدن «الحمدلله» بگوید و ناپسند بودن دعا برای کسی که هنگامِ عطسه زدن «الحمدلله» نگوید؛ و بیانِ آداب دعا برای عطسه‌زننده و نیز آداب عطسه زدن و خمیازه کشیدن 369](#_Toc322038034)

[143- باب: مستحب بودن دست دادن و گشاده‌رویی در هنگامِ دیدار، و بوسیدنِ دستِ مرد صالح و بوسیدنِ فرزند خویش از روی محبت و به آغوش کشیدنِ کسی که از سفر باز می‌گردد و مکروه بودن خم شدن در برابر دیگران 376](#_Toc322038035)

[6- کتاب: عیادتِ بیمار و تشییع جنازه و نماز بر او و حضور در خاک‌سپاری وی و ماندن بر سرِ قبرش پس از دفن او 388](#_Toc322038036)

[144- باب: امر به عیادت بیمار و تشییع جنازه 388](#_Toc322038037)

[145- باب: آن‌چه با آن برای بیمار دعا می‌شود 402](#_Toc322038038)

[146- باب: مستحب بودنِ احوال‌پرسیِ بیمار از خانواده‌ی وی 413](#_Toc322038039)

[147- باب: آن‌چه که شخص در هنگامِ ناامیدی از زندگی می‌گوید 415](#_Toc322038040)

[148- باب: مستحب بودن سفارش به خانواده و خدمت‌کنندگان بیمار، به این‌که رفتارِ نیکی با او داشته باشند و در برابرِ سختی‌های ناشی از بیماری‌اش شکیبایی ورزند؛ و نیز توصیه به نیکی کردن به کسی که مرگش به سبب مجازاتِ شرعی یا قصاص و امثالِ آن نزدیک شده است 418](#_Toc322038041)

[149- باب: جایز بودن این‌که بیمار بگوید: «من بیمارم» یا «سخت بیمارم» یا «تب دارم» یا «وای سرم!» و امثالِ آن؛ و اگر گفتنِ چنین سخنانی از روی خشم و بی‌قراری یا ناشکیبایی نباشد، کراهت ندارد 421](#_Toc322038042)

[150- باب: تلقینِ «لا اله‌الاالله» به محتضر 426](#_Toc322038043)

[151- باب: آن‌چه به‌هنگام بر هم نهادن چشمانِ مُرده باید گفت 430](#_Toc322038044)

[152- باب: آن‌چه نزدِ جنازه گفته‌ می‌شود و آن‌چه وابستگان مُرده می‌گویند 434](#_Toc322038045)

[153- باب: جواز گریستن بر مُرده بدونِ مرثیه‌خوانی و نوحه‌گری یا شیون و فریاد 439](#_Toc322038046)

[154- باب: خودداری از بازگو کردن عیوبی که در مرده دیده می‌شود 444](#_Toc322038047)

[155- باب: نماز بر مرده و تشییع جنازه‌ی او و حضور در خاک‌سپاریِ وی و کراهت شرکت زنان در تشییع جنازه 446](#_Toc322038048)

[156- باب: مستحب بودن کثرت تعداد نمازگزاران بر جنازه و صف بستن نمازگزاران در سه صف یا بیش‌تر 450](#_Toc322038049)

[157- باب: آن‌چه در نماز جنازه خوانده می‌شود 453](#_Toc322038050)

[158- باب: تعجیل در آماده کردن، بردن و به خاک سپردنِ جنازه 462](#_Toc322038051)

[159- باب: تعجیل در پرداخت بدهی‌های مرده و شتافتن به آماده کردن او؛ مگر این‌که به صورت ناگهانی بمیرد، که تا زمانِ اطمینان از مرگ وی درنگ می‌کنیم 467](#_Toc322038052)

[160- باب: اندرز دادن مردم بر سر قبر (به‌هنگام خاک‌سپاریِ مرده) 471](#_Toc322038053)

[161- باب: دعا برای مرده پس از دفن او و نشستن در کنار قبرش برای لحظاتی به منظور دعا برای او و استغفار و قرائت 476](#_Toc322038054)

[162- باب: صدقه دادن از سوی میّت و دعا برای او 478](#_Toc322038055)

[163- باب: تعریفِ مردم از مرده 483](#_Toc322038056)

[164- باب: فضیلت کسی که فرزندان کوچکش بمیرند 488](#_Toc322038057)

[165- باب: گریه و ترس به‌هنگام عبور از کنار قبور و محل هلاکت ستم‌گران و اظهار عجز و نیاز به الله متعال؛ و زنهار از غفلت از آن 491](#_Toc322038058)

[7- کتاب: آداب سفر 493](#_Toc322038059)

[166- باب: مستحب بودن آغاز سفر در روز پنج‌شنبه و ابتدای روز 493](#_Toc322038060)

[167- باب: استحباب جستجوی هم‌سفر و امیر قرار دادن یکی از خودشان در سفر تا همه از او فرمان ببرند 496](#_Toc322038061)

[168- باب: آداب حرکت و توقف، و گذراندن شب و خوابیدن در سفر؛ و استحباب پیمودن مسیر در شب، و ملایمت و خوش‌رفتاری با چارپایان و مراعات حالِ آن‌ها؛ و جواز سوار شدن دو نفر بر چارپای قوی؛ و امر به رعایت حق حیوانات به کسی که در این زمینه کوتاهی کرده است 499](#_Toc322038062)

[169- باب: کمک به هم‌سفر 506](#_Toc322038063)

[170- باب: آن‌چه هنگام سوار شدن بر سواری گفته می‌شود 509](#_Toc322038064)

[171- باب: تکبیر گفتن مسافر به‌هنگام بالا رفتن از گردنه‌ها و امثال آن، و تسبیح گفتن وی در هنگامی‌که از دره‌ها و سراشیبی‌ها پایین می‌رود؛ و نهی از بلند کردن صدا در هنگام تکبیر گفتن و امثال آن 518](#_Toc322038065)

[172- باب: مستحب بودن دعا در سفر 523](#_Toc322038066)

[173- باب: دعایی که انسان به‌هنگامِ ترسیدن از مردم و غیر آنان می‌گوید 524](#_Toc322038067)

[174- باب: دعای مسافر، هنگام توقف یا اتراق کردن در جایی 527](#_Toc322038068)

[175- باب: مستحب بودن تعجیل مسافر پس از پایان کارهایش برای بازگشت به نزد خانواده‌اش 530](#_Toc322038069)

[176- باب: استحباب رفتن به نزد خانواده در روز و کراهتش در شب بدون ضرورت 532](#_Toc322038070)

[177- باب: دعای مسافر، هنگامی‌که باز می‌گردد و شهر خود را می‌بیند 533](#_Toc322038071)

[178- باب: استحباب این‌که مسافر هنگام بازگشت از سفر، ابتدا به مسجد محلّ خویش برود و در آن دو رکعت نماز بگزارد 534](#_Toc322038072)

[179- باب: حرام بودن مسافرت زن به‌تنهایی 536](#_Toc322038073)

[8- کتاب: فضایل 539](#_Toc322038074)

[180- باب: فضیلتِ قرائت قرآن 539](#_Toc322038075)

[181- باب: امر به حفظ و مواظبت از قرآن (با مداومت بر تلاوتش) و برحذر داشتن از این‌که در معرض فراموشی قرار گیرد 563](#_Toc322038076)

[182- باب: استحباب تلاوت قرآن با صدای خوش و درخواست قرائت از افراد خوش‌صدا و گوش دادن به آن 565](#_Toc322038077)

[183- باب: تشویق به قرائت برخی از سوره‌ها و آیه‌های مشخص 574](#_Toc322038078)

[184- باب: مستحب بودن جمع شدن برای تلاوت قرآن 609](#_Toc322038079)

[185- باب: فضیلت وضو 614](#_Toc322038080)

[186- باب: فضیلت اذان 634](#_Toc322038081)

81- باب: نهی از درخواست امارت و بهتر بودن دوری از مسؤولیت‌ها در صورتی که نیازی به او نباشد یا او را انتخاب نکرده باشند

الله متعال می‌فرماید:

﴿تِلۡكَ ٱلدَّارُ ٱلۡأٓخِرَةُ نَجۡعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوّٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فَسَادٗاۚ وَٱلۡعَٰقِبَةُ لِلۡمُتَّقِينَ ٨٣﴾ [القصص: ٨٣]

این، سرای آخرت است که آن را برای کسانی قرار می‌دهیم که خواهان فساد و برتری در زمین نیستند. و فرجام نیک از آنِ پرهیزگاران است.

679 - وعن أبي سعيد عبد الرحمنِ بن سَمُرةَ قال: قال لِي رسولُ الله: «يَا عَبدَ الرَّحمن بنَ سمُرَةَ! لا تَسأَلِ الإمارَةَ، فَإنَّكَ إن أُعْطِيتَها عَن غَيْرِ مسأَلَةٍ أُعنتَ علَيها، وإن أُعطِيتَها عَن مسأَلةٍ وُكِلتَ إلَيْها، وإذَا حَلَفْتَ عَلى يَمِينٍ، فَرَأَيت غَيرها خَيرًا مِنهَا، فَأْتِ الَّذي هُو خيرٌ، وكَفَِّرْ عَن يَمينِكَ». [متفقٌ عليه]([[1]](#footnote-1))

**ترجمه:** عبدالرحمن بن سمره می‌گوید: رسول‌الله به من فرمود: «ای عبدالرحمن بن سمره! هیچ‌گاه خواستارِ امارت نباش؛ زیرا اگر بدون درخواست به امارت برسی، در مسیر امارت از سوی الله یاری می‌شوی و اگر به درخواست خود به امارت برسی، با آن تنها می‌مانی - و از کمک و یاریِ الله محروم می‌گردی.- و هرگاه بر انجامِ کاری سوگند خوردی و سپس خلافِ آن کار را بهتر دانستی، همان کار بهتر را انجام بده و کفّاره‌ی سوگندت را ادا کن».

**شرح**

مؤلف/ بابی بدین عنوان گشوده است: «نهی از درخواست امارت و بهتر بودن دوری از مسؤولیت‌ها، مگر در صورتی که مصلحت و نیاز باشد».

امارات در این‌جا مفهومی فراگیر دارد و شامل رده‌های مختلف آن می‌شود؛ یعنی امارات در سطح بالا به عنوان والاترین مقام حکومتی و امارات یا مسؤولیت‌های پایین‌تر.

از والاترین مقام حکومتی به عنوان امارتِ بزرگ یا عام یاد می‌شود؛ مانند خلافت ابوبکر صدیق که جانشین رسول‌الله بود و نیز خلافت امیر مؤمنان عمر بن خطاب، و عثمان بن عفان و علی بن ابی‌طالب و سایر خلفا. این، امارت یا فرمان‌دهی عام و فراگیر است.

و امارتِ خاص به پُست‌های حکومتیِ پایین‌تر گفته می‌شود؛ مانند استان‌دار، فرمان‌دار و امثال آن. در حدیث از اشتیاق به پست و مقام و تقاضای آن، منع شده است؛ همان‌طور که در حیث عبدالرحمن بن سمره آمده است.

مؤلف/ در ابتدای این باب، این آیه را ذکر کرده است که الله می‌فرماید:

﴿تِلۡكَ ٱلدَّارُ ٱلۡأٓخِرَةُ نَجۡعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوّٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فَسَادٗاۚ وَٱلۡعَٰقِبَةُ لِلۡمُتَّقِينَ ٨٣﴾ [القصص: ٨٣]

این، سرای آخرت است که آن را برای کسانی قرار می‌دهیم که خواهان فساد و برتری در زمین نیستند. و فرجام نیک از آنِ پرهیزگاران است.

گاه هدف از درخواست امارت، برتری‌جویی و سیطره‌طلبی بر مردم است تا زمامِ امورشان را در دست گیرد و هر طور که می‌خواهد امر و نهی کند؛ یعنی درخواست امارات و پست و مقام، انگیزه‌های بدی دارد و کسی که با انگیزه‌های بد در پیِ پست و مقام باشد، بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت. از این‌رو از درخواست امارت منع شده است.

﴿وَلَا فَسَادٗاۚ﴾؛ یعنی خواهان، فساد و تبهکاری در زمین نیستند و به این نمی‌اندیشند که اگر قدرت و موقعیش را پیدا کنند، به راهزنی و سرقت اموال مردم بپردازند یا به آبرویشان تجاوز کنند. ﴿وَٱلۡعَٰقِبَةُ لِلۡمُتَّقِينَ﴾: «و فرجام نیک از آنِ پرهیزگاران است». چه این فرجام نیک در دنیا باشد و چه در آخرت. و گاه هم در دنیاست و هم در آخرت.

سپس مؤلف/ حدیث عبدالرحمن بن سمره را ذکر کرده است که پیامبر به او فرمود: «ای عبدالرحمن بن سمره! هیچ‌گاه خواستارِ امارت نباش؛ زیرا اگر بدون درخواست به امارت برسی، در مسیر امارت از سوی الله یاری می‌شوی و اگر به درخواست خود به امارت برسی، با آن تنها می‌مانی»؛ یعنی از کمک و یاریِ الله محروم می‌گردی؛ در نتیجه شکست می‌خوری و موفق نمی‌شوی. اما اگر خود، تقضای امارت نکردی و مردم تو را انتخاب کردند و از تو خواستند که این مسؤولیت را قبول کنی، ایرادی ندارد؛ بپذیر و بدان که الله با توست و تو را یاری می‌کند. پُست و مقام نیز، مانند مال و ثروت است؛ زیرا رسول‌الله به عمر فرمود: «مَا جَاءَكَ مِنْ هَذَا الْمَالِ وَأَنْتَ غَيْرُ مُشْرِفٍ وَلا سَائِلٍ فَخُذْهُ وَمَا لا فَلا تُتْبِعْهُ نَفْسَكَ».([[2]](#footnote-2)) یعنی: «هرگاه مال و ثروتی بدون چشم‌داشت یا درخواست، به تو ‌رسید، بپذیر و گرنه، در پیِ آن مباش».

از این‌رو انسان موفق، خواستار پُست و کارِ اداری نیست؛ اگر بدون درخواست، چنین موقعیتی برایش فراهم شد، خوب است و قبولش کند؛ اما این‌که در پیِ آن بِدَوَد و پافشاری کند، بیمِ آن می‌رود که در مفهوم این حدیث بگنجد.

لذا احتیاط، این‎ست که درخواست ترفیع درجه نکنید؛ اگر ترفیع درجه دادند، قبول کنید و گرنه، در پیِ آن نباشید. تمام دنیا، چیزی نیست. اگر درآمد و روزیِ کافی داشتید که فتنه‌ای در آن نبود، خیلی بهتر از مال و ثروتی‌ست که دردِ سر و فتنه دارد.

«و هرگاه بر انجامِ کاری سوگند خوردی و سپس خلافِ آن کار را بهتر دانستی، همان کار بهتر را انجام بده و کفّاره‌ی سوگندت را ادا کن». به عنوان مثال اگر سوگند یاد کردید که فلان‌کار را انجام ندهید و سپس دریافتید که انجامِ آن بهتر است، پس در انجام ِ آن درنگ نکنید و کفاره‌ی سوگندتان را بدهید. و بر عکس، اگر سوگند خوردید که فلان‌کار را انجام دهید و سپس متوجه شدید که انجام ندادنِ آن بهتر می‌باشد، از انجام آن صرف نظر کنید و کفاره‌‌ی سوگند خود را ادا نمایید.

پیامبر این را از آن جهت در ادامه‌ی موضوع امارت بیان فرمود که چه‌بسا یک امیر سوگند می‌خورد و سپس درمی‌یابد که خلاف آن بهتر است؛ اما امکان دارد شکستنِ سوگندش را ننگ بداند. لذا پیامبر بیان فرمود که هرکس - از جمله امیر و فرمانروا- سوگند بخورد و سپس متوجه شود که خلافِ آن بهتر است، باید کفاره‌ی سوگندش رابدهد و بر خلافِ سوگند خود عمل نماید. و این شامل هر کسی از جمله امیر و فرمانروا نیز می‌شود.

بین یک نفر و قوم و خویشِ او حرفشان می‌شود؛ حال این آقا قسم می‌خورد که دیگر به دیدنش نخواهد رفت و با او قطع رابطه خواهد کرد. روشن است که صله‌ی رحم به‌مراتب بهتر می‌باشد. به این آقا می‌گوییم: بر شما واجب است که کفاره‌ی سوگندتان را بدهید و به دیدن خویشاوند خود بروید.؛ زیرا صله‌ی رحم واجب است.

**مثالی دیگر:** شخصی سوگند یاد می‌کند که با برادر مسلمانش سخن نگوید و با او قهر کند. می‌گوییم: این، اشتباه است. کفاره‌ی سوگندت را بدهد و با برادر مسلمانت حرف بزن.

این، یک قاعده درباره‌ی همه‌ی سوگندهاست. البته شایسته است که انسان در قسم خوردن، عجله نکند. زیرا بسیاری از مردم در قسم خوردن یا طلاق و امثال آن، عجولانه رفتار می‌کنند و سپس پشیمان می‌شوند. می‌گوییم: عجله نکن؛ اگر قصدِ انجام کاری یا قصدِ ترک آن را دارید، نیازی به سوگند یا نیازی به ‌طلاق نیست؛ بلکه بدون سوگند یا بدون طلاق یا قسمِ زن‌طلاق، دست به‌کار شوید. البته اگر به قسمِ زیاد مبتلا شده‌اید، به همراه سوگند «ان‌شاءالله» بگویید. زیرا اگر «ان‌شاءالله» بگویید، سوگند شما منعقد نمی‌شود و اگر بر خلافِ سوگند خود عمل کنید، اشکالی نخواهد داشت و نیازی به کفاره نیست. یعنی اگر بگویید: «به‌خدا قسم که ان‌شاءالله چنین کاری نخواهم کرد» و سپس آن کار را انجام دهید، کفاره‌ای بر شما نیست؛ زیرا کسی که در سوگندش «ان‌شاءالله» بگوید، حانث نمی‌شود.

\*\*\*

680- وعن أبي ذرٍ قال: قال لِي رسولُ الله: «يا أبا ذَرٍّ أَرَاك ضعِيفًا، وإنِّي أُحِبُّ لَكَ ما أُحِبُّ لِنَفسي، لا تَأَمَّرَنَّ عَلَى اثْنيْنِ ولا تَوَلَّيَنَّ مالَ يتِيمٍ». [روایت مسلم]([[3]](#footnote-3))

**ترجمه:** ابوذر می‌گوید: رسول‌الله به من فرمود: «ای ابوذر! تو را ضعیف و ناتوان می‌بینم و برای تو همان چیزی را دوست دارم که برای خود می‌پسندم. پس ریاستِ دو نفر را نیز نپذیر و مسؤولیت مالِ یتیم را قبول نکن».

681- وَعَنْهُ قَالَ: قُلْتُ: يا رسول الله ألا تَستعمِلُنِي؟ فضَرب بِيدِهِ على منْكبِي ثُمَّ قال: «يَا أبا ذَرٍّ إنَّكَ ضَعِيفٌ، وإنَّهَا أَمانَةٌ، وإنَّهَا يومَ القيامَة خِزْيٌ ونَدَامةٌ، إلاَّ من أخَذها بِحقِّها، وأدَّى الَّذِي عَلَيْهِ فِيها». [روایت مسلم]([[4]](#footnote-4))

**ترجمه:** ابوذر می‌گوید: گفتم: ای رسول‌خدا! آیا مرا به کار (وظیفه‌ای) نمی‌گمارید؟ رسول‌الله با دستش به شانه‌ام زد و فرمود: «ای ابوذر! تو ضعیف و ناتوانی و این مسؤولیت‌ها، امانت است و روز قیامت مایه‌ی رسوایی و پشیمانی خواهد بود؛ مگر برای کسی که آن را با رعایت حقّ آن بپذیرد و به وظیفه‌ی خود در این مسؤولیت عمل نماید».

682- وعن أبي هُريرة أنَّ رسولَ الله قال: «إنَّكم سَتَحْرِصُونَ عَلَى الإمارةِ، وَسَتَكُونُ نَدَامَةً يَوْم القِيامَةِ». [روایت بخاري]([[5]](#footnote-5))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «شما برای رسیدن به ریاست و فرمانروایی حرص می‌ورزید، در حالی که ریاست و فرمان‌دهی در رستاخیز، مایه‌ی ندامت و پشیمانی خواهد بود».

**شرح**

حافظ نووی/ در باب نهی از درخواست ریاست، حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که رسول‌الله به ابوذر فرمود: «ای ابوذر! تو را ضعیف و ناتوان می‌بینم و برای تو همان چیزی را دوست دارم که برای خود می‌پسندم. پس سرپرستی دو نفر را نیز نپذیر و مسؤولیت مالِ یتیم را قبول نکن». در این حدیث چهار عبارت آمده است:

**نخست:** این‌که پیامبر به ابوذر فرمود: «من تو را ضعیف و ناتوان می‌بینم». روشن است که این‌همه رُک‌گویی و صراحت لهجه در برابر انسان، بر او دشوار تمام می‌شود؛ یعنی اگر کسی به ما بگوید: «تو آدمِ ضعیفی هستی»، در ما اثر می‌گذارد. ولی امانت و خیرخواهی، چنین ایجاب می‌کند که صفتِ انسان را به‌‌روشنی و بدون ملاحظه به خودش بگویند تا با توجه به استعدادها و توانایی‌های خود تصمیم بگیرد. لذا ایرادی ندارد که از بابِ خیرخواهی به کسی بگویید که تو چنین و چنان هستی؛ البته در صورتی که هدف، طعنه زدن یا عیب‌جویی نباشد. چنان‌که پیامبر به ابوذر فرمود: «تو، آدمِ ضعیف و ناتوانی هستی».

**دوم:** پیامبر فرمود: «برای تو همان چیزی را دوست دارم که برای خود می‌پسندم». و این از خوش‌خُلقی پیامبر بود که پس از بیانِ یک واقعیت تلخ برای ابوذر، برایش توضیح داد که این سخنم، از سرِ خیرخواهی‌ست؛ زیرا «برای تو همان چیزی را دوست دارم که برای خود می‌پسندم».

**سوم:** فرمود: «پس ریاست دو نفر را نیز نپذیر». پس از باب اولی نباید ریاست افراد بیش‌تری را قبول کنی.

معنایش این‎ست که پیامبر ابوذر را از پذیرش ریاست منع نمود؛ زیرا ابوذر ضعیف و ناتوان بود و ریاست به انسانی توانمند و امانت‌دار نیاز دارد؛ یعنی کسی که در برابر مردم، نیرو و قدرت اجرایی داشته باشد و همین‌که دستوری بدهد، اجرا کنند؛ زیرا کسی که از نظرِ مردم، ضعیف و بی‌عُرضه است، نزدشان حرمت و هیبتی ندارد و هرکس و ناکسی نسبت به او جسارت می‌کند. اما اگر کسی نسبت به آیین و شریعت الاهی، جدّی و قوی باشد و از حدود الاهی تجاوز نکند و وظایفش را به‌خوبی انجام دهد، مدیر یا رییس موفقی خواهد بود.

**چهارم:** فرمود: «و سرپرستی مال یتیم را قبول نکن». یتیم به کسی گفته می‌شود که پدرش را قبل از سنّ بلوغ از دست بدهد. رسول‌الله ابوذر را از پذیرش سرپرستی مالِ یتیم منع نمود؛ زیرا مالِ یتیم به رسیدگی و عنایت ویژه‌ای نیاز دارد. الله می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَأۡكُلُونَ أَمۡوَٰلَ ٱلۡيَتَٰمَىٰ ظُلۡمًا إِنَّمَا يَأۡكُلُونَ فِي بُطُونِهِمۡ نَارٗاۖ وَسَيَصۡلَوۡنَ سَعِيرٗا ١٠﴾ [النساء : ١٠]

به‌راستی کسانی که اموال یتیمان را به ستم می­خورند، در حقیقت آتشِ (جهنم) را در شکم­هایشان فرو می­برند و به زودی در آتش فروزان خواهند افتاد.

و ابوذر ضعیف بود و توانایی سرپرستیِ مالِ یتیم را نداشت. از این‌رو پیامبر به او فرمود: «مسؤولیت مالِ یتیم را قبول نکن».

از این حدیث چنین برداشت می‌شود که یکی از شرایط ریاست یا مسؤولیت، این‎ست که انسان، توانمند و امانت‌دار باشد؛ زیرا رسول‌الله از ریاست، به عنوان یک امانت یاد کرد و فرمود: «و این مسؤولیت‌ها، امانت است». لذا اگر کسی، متخصص و متعهد، یعنی توانا و امانت‌دار باشد، شایسته‌ی ریاست است؛ ولی که یکی هیچ‌یک از این ویژگی‌ها یا یکی از آن‌ها را ندارد، شایسته‌ی ریاست نیست.

البته باید بدانیم که هر چیزی به موقعیت و میزانِ نیاز بستگی دارد؛ یعنی اگر کسی در میدان نبود که هم امین باشد و هم توانا، کسی را انتخاب می‌نماییم که حداقل از دیگران، بهتر باشد و کارها و وظایف را بدون سرپرست، رها نمی‌کنیم؛ زیرا در هر صورت مردم به سرپرست یا رییس، نیاز دارند و محتاجِ قاضی و نیازمندِ کسی هستند که به مشکلات و کارهایشان رسیدگی کند. لذا واجب است که در صورتِ امکان کسی قبولِ مسؤولیت کند که هم امانت‌دار است و هم توانمند؛ و گرنه،. یعنی بهترین گزینه‌ی ممکن انتخاب می‌شود. زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُمۡ﴾ [التغابن : ١٦]

تا می‌توانید، تقوای الله پیشه کنید.

حال اگر دو گزینه داشته باشیم که یکی امانت‌دار و ضعیف است و دیگری، توانمند و غیرمتعهد؛ یعنی در هر یک از دو نفر، عیبی وجود دارد. در چنین شرایطی کدام گزینه را انتخاب کنیم؟ در باب ریاست، گزینه‌ی توانمند بر شخصِ ضعیف، ترجیح داده می‌شود. زیرا آدمِ توانا، گاه تعهد و امانت دارد؛ اما آدمِ ضعیف، در ذات خود ضعیف است و طبیعت انسان تغییر نمی‌کند. لذا اگرچه امانت‌دار است، اما قدرت و تواناییِ کارِ اجرایی ندارد. از این‌رو شخص توانمند را که مفیدتر است، ترجیح می‌دهیم. چون مردم در عرصه‌ی مدیریت به تخصص و توانایی، نیازِ بیش‌تری دارند؛ به‌ویژه در شرایط کنونی که کم‌تر کسی، از تعهد کافی برخوردار است؛ در نتیجه چشم‌پوشی از تخصص و توانایی، شرایط را بدتر می‌کند.

**نظارت علمی، فنی و ناشر:**

گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین

www.mowahedin.com

\*\*\*

82- باب: تشویق حاکم و سایر مدیران به انتخاب وزیران و مشاوران شایسته، و هشدار به آن‌ها درباره‌ی هم‌نشینان و مشاوران ناباب

الله متعال می‌فرماید:

﴿ٱلۡأَخِلَّآءُ يَوۡمَئِذِۢ بَعۡضُهُمۡ لِبَعۡضٍ عَدُوٌّ إِلَّا ٱلۡمُتَّقِينَ ٦٧﴾ [الزخرف: ٦٧]

دوستان، در آن روز دشمن یکدیگرند، جز پرهیزگاران.

683- عن أبي سعيدٍ وأبي هريرة رضي الله عنهما أنَّ رسولَ الله قال: «مَا بَعَثَ الله مِن نَبِيٍّ، ولا استَخْلَفَ مِنْ خَليفَةٍ إلاَّ كَانَتْ لَهُ بِطَانتَانِ: بِطَانَةٌ تَأْمُرُهُ بِالمَعْرُوفِ وَتحُضُّهُ عليه، وبِطَانَةٌ تَأْمُرُهُ بِالشَّرِّ وتحُضُّهُ عليهِ والْمَعصُومُ من عَصَمَ الله». [روایت بخاري]([[6]](#footnote-6))

**ترجمه:** از ابوسعيد و ابوهريره$ روایت است: رسول‌الله فرمود: «الله، هیچ پیامبری مبعوث نکرد و هیچ خلیفه‌ای را به خلافت نرساند، مگر این‌که دو هم‌نشین (مشاور) برای هر یک قرار داد که یکی، او را به کار نیک فرمان می‌داد و به عمل شایسته تشویقش می‌کرد و دیگری، او را به کار بد فرا می‌خواند و به کار ناشایست تشویقش می‌نمود. و معصوم، کسی‌ست که الله، او را - از گناه و معصیت- حفظ کند».

684- وعن عائشة رضي الله عنها قالت: قال رسولُ الله: «إِذَا أرَادَ الله بالأمِيرِ خيرًا، جَعَلَ له وزيرَ صِدقٍ، إن نَسِیَ ذكَّرَهُ، وَإن ذَكَرَ أعَانَهُ، وَإذا أَرَادَ بهِ غَيرَ ذلكَ جعَلَ لَهُ وَزِيرَ سُوءٍ، إن نَسِیَ لم يُذَكِّرْهُ، وَإن ذَكَرَ لم يُعِنْهُ». [ابوداود این حدیث را با اِسناد جيّد (نیکو) بنا بر شرط مسلم روایت کرده است.]([[7]](#footnote-7))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه الله خیر و سعادتِ امیری را بخواهد، وزیری درست‌کار برای او قرار می‌دهد که وقتی امیر - حقیقت را- فراموش می‌کند، به او تذکر می‌دهد و اگر حاکم، خود حقیقت را به‌یاد داشته باشد، وزیرش به او در مسیر درست، کمک می‌نماید. و آن‌گاه که الله جز این را برای امیر (حاکم) بخواهد، برای او وزیری ناشایست قرار می‌دهد که در هنگامِ فراموشیِ حاکم به او تذکر نمی‌دهد و اگر حاکم، خود حقیقت را به‌یاد داشته و در مسیر درست باشد، به او کمک نمی‌کند».

**شرح**

نووی/ بابی بدین عنوان گشوده است: «تشویق حاکم و سایر مدیران به انتخاب وزیران و مشاوران شایسته، و هشدار به آن‌ها درباره‌ی هم‌نشینان و مشاوران ناشایست». سپس این آیه ذکر کرده است که الله می‌فرماید:

﴿ٱلۡأَخِلَّآءُ يَوۡمَئِذِۢ بَعۡضُهُمۡ لِبَعۡضٍ عَدُوٌّ إِلَّا ٱلۡمُتَّقِينَ ٦٧﴾ [الزخرف: ٦٧]

دوستان، در آن روز دشمن یکدیگرند، جز پرهیزگاران.

﴿ٱلۡأَخِلَّآءُ﴾، جمعِ «خلیل» است و به معنای دوست بسیار نزدیک و صمیمی که محبتش تمام وجود انسان را گرفته است. چنان‌که شاعرِ عرب می‌گوید:

قد تخللتَ مسلک الروح مـنّي و بذا سُمّـی الخليـل خلـيلاً

«در روح و روان من جای گرفته و نفوذ کرده‌ای؛ از همین‌روست که دوست خاص و صمیمی را خلیل نامیده‌اند».

این مرحله از دوستی، والاترین درجه‌ی محبت و دوستی‌ست. از این‌رو الله متعال ابراهیم را به عنوان خلیل خود برگزید؛ همان‌گونه که محمد را نیز به عنوان خلیل و دوست خاصّ خود انتخاب کرد. و سراغ نداریم که الله کسی جز این دو را به عنوان خلیل خود برگزیده باشد.

برخی از مردم می‌گویند: ابراهیم خلیل‌الله، محمد حبیب‌الله و موسی، کلیم‌الله. در سخنِ کسی که رسول‌الله را «حبیب‌الله» می‌نامد، این اشکال وجود دارد که خلیل بودن از حبیب بودن، والاتر است؛ یعنی مقام خلیل از مقام حبیب، بالاتر می‌باشد. لذا اگر رسول‌الله را حبیب‌الله، بدانیم، نه «خلیل‌الله»، در آن نوعی نقص یا کاستی نسبت به حق رسول‌الله وجود دارد. زیرا خیلی‌ها از چنین مقامی برخوردارند؛ مؤمنان، نیکوکاران و افراد عادل، همه دوستان خدا هستند و الله، آن‌ها را دوست دارد. اما دوست خاص و ویژه‌ی الله، فقط ابراهیم و محمد عليهما الصلاة والسلام هستند. لذا درست، این‎ست که بگوییم: ابراهیم خلیل‌الله، محمد خلیل‌الله و موسی، کلیم‌الله. ولی برخی از مردم بدین نکته توجه نمی‌کنند؛ در صورتی که رسول‌الله فرموده است: «إِنَّ الله اتَّخَذَنِي خَلِيلاً كَمَا اتَّخَذَ إِبْرَاهِيم خَلِيلاً». یعنی: «الله مرا به عنوان خلیل و دوست ویژه‌ی خود برگزید؛ همان‌طور که ابراهیم را به عنوان خلیل خویش انتخاب کرد». هم‌چنین فرموده است: «وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلاً مِنْ أُمَّتِي لاَتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ وَلَكِنْ أُخُوَّةُ الإِسْلاَمِ».([[8]](#footnote-8)) یعنی: «و اگر مي‌خواستم كسي از امتم را به عنوان دوستِ ویژه و خاصّ خود - یعنی به عنوان خلیل خویش- برگزينم، ابوبكر را برمي‌گزيدم». با این حال، از رسول‌الله سؤال شد: محبوب‌ترین شخص، نزد شما کیست؟ فرمود: «ابوبکر».([[9]](#footnote-9)) لذا مقامِ خلیل از مقام حبیب، والاتر است.

خیلی‌ها در دنیا با هم دوست صمیمی هستند، اما در آخرت با یکدیگر دشمن خواهند بود. الله متعال می‌فرماید:

﴿ٱلۡأَخِلَّآءُ يَوۡمَئِذِۢ بَعۡضُهُمۡ لِبَعۡضٍ عَدُوٌّ إِلَّا ٱلۡمُتَّقِينَ ٦٧﴾ [الزخرف: ٦٧]

دوستان خیلی صمیمی، در آن روز دشمن یکدیگرند، جز پرهیزگاران.

زیرا دوستیِ پرهیزگاران با یکدیگر، به‌خاطر الله متعال است. الله متعال، در قیامت سايه‌اي می‌آفریند و آن‌گاه که جز این، سایه‌ی دیگری وجود ندارد، هفت گروه را در زير سايه‌ی خود، جاي مي‌دهد؛ از جمله: دو مسلماني كه فقط به‌خاطر خشنودي الله با يكديگر دوست باشند و بر همین اساس، گردِ هم می‌آیند یا از يكديگر جدا مي‌شوند.

فرموده‌ی الله متعال در آیه‌ی38 سوره‌ی «اعراف» نشان‌گر این‎ست که روز قیامت همه‌ی دوستان صمیمی، دشمنِ یکدیگر خواهند بود، جز پرهیزگاران؛ الله متعال در این آیه می‌فرماید:

﴿قَالَ ٱدۡخُلُواْ فِيٓ أُمَمٖ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِكُم مِّنَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِ فِي ٱلنَّارِۖ كُلَّمَا دَخَلَتۡ أُمَّةٞ لَّعَنَتۡ أُخۡتَهَاۖ﴾ [الأعراف: ٣٨]

(الله) می­فرماید: با امت­هایی از جن­ها و انسان­هایی که پیش از شما بوده­اند، وارد دوزخ شوید. هرگاه گروهی وارد دوزخ شوند، گروه همانند خویش را نفرین می­کنند.

الله متعال هم‌چنین می‌فرماید:

﴿إِذۡ تَبَرَّأَ ٱلَّذِينَ ٱتُّبِعُواْ مِنَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُواْ وَرَأَوُاْ ٱلۡعَذَابَ وَتَقَطَّعَتۡ بِهِمُ ٱلۡأَسۡبَابُ﴾

[البقرة: ١٦٦]

آن‌گاه که پیشوایان از پیروانشان، اظهار بیزاری کنند و (پیروان باطل) عذاب الله را ببینند و تمام وسایل نجات بریده شود (و دستشان، از همه­جا کوتاه گردد).

ابن‌عباس$ می‌گوید: منظور از وسایل نجات، محبتی‌ست که در دنیا به یکدیگر داشته‌اند؛ این محبت در آخرت، متلاشی می‌شود و از میان می‌رود.

باید دانست که الله متعال بنده‌اش را می‌آزماید؛ بدین‌سان که گاه دوستان نیک و شایسته‌ای برایش مقدّر می‌کند که او را به سوی خیر و نیکی فرا می‌خوانند و از کارهای زشت باز می‌دارند و در انجام کارهای نیکی که توانش را ندارد، به او کمک می‌نمایند. هم‌چنین برخی از بندگانش را به صورتی دیگر، یعنی بر عکس این حالت، آزمایش می‌نماید. از این‌رو در حدیث آمده است: «الرَّجُلُ عَلَى دِينِ خَلِيلِه، فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكمْ مَنْ يُخَالِلُ».([[10]](#footnote-10)) یعنی: «هرکسی، بر دین و آیین دوست خویش است؛ پس هر یک از شما بنگرد که با چه کسی دوستی و هم‌نشینی دارد».

پیامبر هم‌چنین فرموده است: «إِنَّما مثَلُ الجلِيس الصَّالِحِ وَجَلِيسِ السُّوء كَحَامِلِ المِسْك وَنَافِخِ الْكِير، فَحامِلُ المِسْك، إِمَّا أَنْ يُحْذِيَك، وَإِمَّا أَنْ تَبْتَاعَ مِنْهُ وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ مِنْهُ ريحًا طيِّبةً. ونَافخُ الكيرِ إِمَّا أَن يحْرِقَ ثيابَكَ وإمَّا أنْ تجِدَ مِنْهُ ريحاً مُنْتِنَةً».([[11]](#footnote-11))یعنی: «مثال هم‌نشینِ نیک و هم‌نشینِ بد، مانند دارنده‌ی مِشک (عطار) و دمنده‌ی کوره‌ی آهن‌گر است؛ دارنده‌ی مِشک (عطار)، یا از آن به تو می‌بخشد و یا از او مِشک می‌خری یا از او بوی خوشی به تو می‌رسد؛ ولی دمنده‌ی کوره‌ی آهن‌گر، یا لباست را می‌سوزاند یا بوی بدی از او به تو می‌رسد».

در حدیث عایشه& که مؤلف/ آن را ذکر کرده، آمده است: پیامبر فرمود: «هرگاه الله خیر و سعادتِ امیری را بخواهد، وزیری درست‌کار برای او قرار می‌دهد که وقتی امیر - حقیقت را- فراموش می‌کند، به او تذکر می‌دهد و اگر حاکم، خود حقیقت را به‌یاد داشته باشد، وزیرش به او در مسیر درست، کمک می‌نماید. و آن‌گاه که الله جز این را برای امیر (حاکم) بخواهد، برای او وزیری ناشایست قرار می‌دهد که در هنگامِ فراموشیِ حاکم به او تذکر نمی‌دهد و اگر حاکم، خود حقیقت را به‌یاد داشته و در مسیر درست باشد، به او کمک نمی‌کند».

پیامبر هم‌چنین فرموده است: «الله، هیچ پیامبری مبعوث نکرد و هیچ خلیفه‌ای را به خلافت نرساند، مگر این‌که دو هم‌نشین (مشاور) برای هر یک قرار داد که یکی، او را به کار نیک فرمان می‌داد و به عمل شایسته تشویقش می‌کرد و دیگری، او را به کار بد فرا می‌خواند و به کار ناشایست تشویقش می‌نمود. و معصوم، کسی‌ست که الله، او را - از گناه و معصیت- حفظ کند».

این، چیزی‌ست که به تجربه ثابت شده و چه‌بسا خود، آن را دیده‌ایم. برخی از حکام و فرمانراویان در ذات خود آدم‌های خوبی هستند، اما مشاوران نابابی دارند که ایشان را از انجام کارهای نیک باز می‌دارند و کارهای زشت را در نظرشان نیک و شایسته نشان می‌دهند. و بر عکس، برخی از حکام و فرمانروایان در ذات خود، خوب نیستند؛ اما مشاوران نیک و شایسته‌ای دارند که آن‌ها را به سوی خیر و نیکی رهنمون می‌شوند و بدین‌سان محبت و دوستی دو جانبه‌ای در میان حاکم و مردم ایجاد می‌کنند.

حال که تأثیر دوستان و مشاوران بر حکام و فرمانروایان، این‌گونه است، پس وضعیت خود را بررسی کنیم و بنگریم با چه کسانی دوستی و معاشرت داریم؛ اگر دوستانمان ما را به سوی خیر و نیکی رهنمون می‌شوند، در انجام کارهای نیک تشویقمان می‌کنند، به هنگام فراموشی، به ما تذکر می‌دهند و نکته‌ای به ما می‌آموزند، پس باید دوستی خود با آن‌ها را حفظ کنیم. اما اگر می‌بینیم که دوستانمان به موفقیت و رستگاریِ ما یا نابودی و شکستمان اهمیت نمی‌دهند و چنین مسایلی برایشان مهم نیست یا حتی اسباب شکست و بدبختی ما را فراهم می‌کنند، چه دلیلی وجود دارد که هم‌چنان با آنان رابطه داشته باشیم؛ بلکه باید از آن‎ها دوری نماییم که به‌راستی چنین دوستانی، سمّ کُشنده هستند. هرگز به چنین افرادی نزدیک نشویم؛ بلکه همان‌طور که از شیرِ درنده فرار می‌کنیم، از این‌ها نیز فرار نماییم. آدمِ موفق، مانند سنگ، بی‌حرکت و بی‌احساس نیست؛ بلکه مانند شیشه صاف و بی‌آلایش است که می‌توان آن سویش را دید؛ یعنی آدمِ موفق، زیرک است و نفع و ضررش را از ورای محیط زندگی‌اش می‌بیند و درک می‌کند. از این‌رو به چیزی روی می‌آورد که برایش مفید و سودمند است و از چیزی که برایش زیان دارد، دوری می‌کند.

\*\*\*

83- باب: نهی از واگذاری ریاست، قضاوت و دیگر پُست‌های اداری و قضایی به کسانی که خود، خواهان چنین مسؤولیت‌هایی هستند

685- عن أبي موسى الأَشعريِّ قال: دخَلتُ عَلَى النَّبِيِّ أنَا وَرَجُلانِ مِنْ بَنِي عَمِّي، فقال أحَدُهُمَا: يا رسولَ الله أمِّرنَا عَلى بعضِ مَا ولاَّكَ الله، وقال الآخَرُ مِثْلَ ذلكَ، فقال: «إنَّا والله لا نُوَلِّي هذَا العَمَلَ أحدًا سَأَلَه أو أحَدًا حَرَص عليه». [متفق علیه]([[12]](#footnote-12))

**ترجمه:** ابوموسی اشعری می‌گوید: با دو تا از پسرعموهایم نزد پیامبر رفتم؛ یکی از پسرعموهایم عرض کرد: ای رسول‌خدا! مسؤولیت بخشی از آن‌چه را که الله شما را سرپرست آن قرار داده است، به ما بسپار. و دیگری نیز همین را گفت. پیامبر فرمود: «به الله سوگند، ما ریاست و سرپرستی را به کسی که خودش آن را درخواست کند یا به کسی که مشتاقِ آن باشد، واگذار نمی‌کنیم».

**شرح**

مؤلف/ بابی بدین عنوان گشوده است: «نهی از واگذاری ریاست، قضاوت و دیگر پُست‌های اداری و قضایی به کسانی که خود، خواهان چنین مسؤولیت‌هایی هستند.»

پیش‌تر حدیثی بدین مضمون گذشت که پیامبر به عبدالرحمن بن سمره فرمود: «ای عبدالرحمن بن سمره! هیچ‌گاه خواستارِ امارت (ریاست) نباش؛ زیرا اگر بدون درخواست به امارت برسی، در مسیر امارت از سوی الله یاری می‌شوی و اگر به درخواست خود به امارت برسی، با آن تنها می‌مانی (و از کمک و یاریِ الله محروم می‌گردی)».

هم‌چنین حاکم یا ولی امر باید بدین نکته توجه کند که اگر کسی از او درخواست کرد که وی را به عنوان امیر یک منطقه تعیین کند یا ریاست یک نهاد حکومتی را به او واگذار نماید، درخواستش را نپذیرد؛ اگرچه متقاضی، شایستگی چنین مسؤولیتی را داشته باشد. زیرا همان‌گونه که در حدیث ابوموسی آمده است: پیامبر به دو نفری که خواهان چنین مسؤولیتی بودند، فرمود: «به الله سوگند، ما ریاست و سرپرستی را به کسی که خودش آن را درخواست کند یا به کسی که مشتاقِ آن باشد، واگذار نمی‌کنیم». دلیلش، این‎ست که شاید هدف درخواست‌کننده از چنین تقاضایی، منافع شخصی یا کسب قدرت باشد، نه منافع عمومی و رسیدگی به مشکلات و نیازهای مردم. هم‌چنین اگر کسی، از وزیر دادگستری بخواهد که او را به عنوان قاضی یا دادستانِ فلان‌ منطقه منصوب کند، تقاضایش رد می‌شود و چنین مسؤولیتی به او نمی‌دهند. البته درخواست انتقال از یک منطقه به منطقه‌ی دیگر و مواردِ مشابهش، در این حدیث نمی‌گنجد و مشمول این حکم نمی‌شود. زیرا متقاضیِ انتقال، پیش‌تر این مسؤولیت را دریافت کرده و اینک فقط خواهان انتقال به منطقه‌ای دیگر است. اما اگر بنا بر دلایل و شواهد موجود، روشن شود که هدفش از درخواست انتقال، سیطره‌جویی بر مردم آن منطقه می‌باشد، درخواستش پذیرفته نمی‌گردد. چراکه اعمال به نیت‌ها بستگی دارند. شاید این پرسش مطرح شود که پس چرا یوسف از پادشاه مصر خواست که او را سرپرست خزانه‌های آن سرزمین بگرداند؟ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿قَالَ ٱجۡعَلۡنِي عَلَىٰ خَزَآئِنِ ٱلۡأَرۡضِۖ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٞ ٥٥﴾ [يوسف: ٥٤]

(یوسف) گفت: مرا سرپرست خزانه‌های این سرزمین قرار بده؛ به‌راستی که من نگهبان و (خزانه‌دار) آگاهی هستم.

برای این پرسش دو پاسخ داریم:

**نخست:** در صورتی که شریعت یا حکمی از احکام شرعیِ امت‌های گذشته، مخالفِ شریعت ما باشد، بی‌اعتبار است و حکم شریعتِ خودمان اعتبار دارد؛ بنا بر قاعده‌ی اصولی‌ها که: «احکام شرعی امت‌های گذشته برای ما نیز معتبر است؛ البته در صورتی که در شریعت ما به خلافِ آن حکم نشده باشد». اما در این مورد حکم شریعتِ ما بر خلاف شریعت یوسف است؛ زیرا رسول‌الله فرموده است: «ما ریاست و سرپرستی را به کسی که خودش آن را درخواست کند یا به کسی که مشتاقِ آن باشد، واگذار نمی‌کنیم».

**دوم:** یوسف شاهد تباه شدن اموال عمومی بود و می‌دید که نسبت به اموال عمومی کوتاهی و حتی خیانت می‌شود؛ لذا برای نجات مردم، این درخواست را مطرح کرد. بنابراین، اگر هدف از چنین درخواست‌هایی، برطرف کردن مشکلات ناشی از سوءمدیریت یا عمل‌کرد نامناسب مسؤلان فعلی باشد، تقاضای چنین مسؤولیت‌هایی ایرادی ندارد؛ البته در صورتی که کسی دیگر شایسته‌ی چنین مسؤولیتی نباشد. زیرا عثمان بن ابی‌العاص به رسول‌الله گفت: مرا پیش‌نماز قوم و طایفه‌ام قرار دهید. و رسول‌الله فرمود: «أنتَ إمامُهم».([[13]](#footnote-13)) یعنی: «تو، امام (پیش‌نماز) ایشان هستی». لذا ولی امر، دقت کند و بنگرد که چه عاملی این شخص را بر آن داشته است که درخواست پُست اداری یا قضایی مطرح نماید؛ و آن‌گاه هر چه مصلحت دید، حکم کند.

\*\*\*

1- کتاب: ادب

84- باب: حیا و فضیلت آن، و تشویق به آراسته شدن به شرم و آزرم

686- عن ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما أَنَّ رسولَ الله مَرَّ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ وَهُوَ يَعِظُ أَخَاهُ في الحَيَاءِ، فَقَالَ رسُولُ الله: «دَعْهُ فإِنَّ الْحَياءَ مِنَ الإِيمانِ». [متفقٌ عليه]([[14]](#footnote-14))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: رسول‌الله از کنارِ یکی از انصار گذشت که برادرش را درباره‌ی شرم و حیا پند می‌داد - و می‌گفت: از شرم و حیای خود، کم کن.- رسول‌الله فرمود: «او را به حالِ خود بگذار؛ زیرا حیا، بخشی از ایمان است».

687- وعن عِمْرانَ بنِ حُصَيْنٍ رضي الله عنهما قال: قال رسول الله: «الْحياَءُ لا يَأْتِي إلاَّ بِخَيْرٍ». [متفق عليه]([[15]](#footnote-15))

وفي رواية لمسلم: «الحَياءُ خَيْرٌ كُلُّهُ» أوْ قَال: «الحَيَاءُ كُلُّهُ خَيْرٌ».

**ترجمه:** عمران بن حصین$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «حیا نتیجه‌ای جز خیر و خوبی به ارمغان نمی‌آورد».

و در روایت مسلم آمده است: «شرم و حیا، سراسر خیر و نیکی‌ست».

**شرح**

مؤلف/ بخشی به نام «ادب» گشوده و ذیل آن، این موضوع را باب کرده است: «حیا و فضیلت آن، و تشویق به شرم و آزرم».

**ادب:** به منش یا اخلاقی می‌گویند که انسان بر اساس آن عمل می‌کند؛ و انواع فراوانی دارد:

بخشندگی، شجاعت، پاکیِ دل، شرح صدر، گشاده‌رویی و امثال آن. لذا ادب، عبارت است از اخلاق نیکی که انسان، به آن آراسته می‌شود؛ مانندِ حیا که ویژگی پسندیده‌ای‎ست.

شرم و حیا، یک ویژگی درونی‌ست که انسان را به انجام کارهای نیک و پسندیده و دوری از کارهای زشت و ناپسند وادار می‌سازد؛ لذا آدمِ باحیا از انجام کارهایی که بر خلاف کمال و مردانگی‌ست، از مردم شرم می‌کند و اگر مرتکبِ عمل حرامی شود، نزدِ الله شرمنده می‌گردد؛ هم‌چنین به‌خاطر ترک عملِ واجب، از الله متعال حیا می‌نماید و چون کارِ پسندیده‌ای را ترک کند، از مردم، خجالت می‌کشد.

حیا، بخشی از ایمان است؛ چنان‌که ابن‌عمر$ می‌گوید: رسول‌الله از کنارِ یکی از انصار گذشت که برادرش را درباره‌ی شرم و حیا پند می‌داد. رسول‌الله فرمود: «حیا، بخشی از ایمان است».

رسول‌الله در حدیثی دیگر فرموده است: «ایمان، هفتاد و اندی بخش دارد که برترینش، گفتن "لاإله‌إلاالله" می‌باشد و پایین‌ترین بخشِ ایمان، برداشتن خار و خاشاک (و هر چیز آزاردهنده‌ای) از سرِ راه است و شرم و حیا، بخشی از ایمان به‌شمار می‌رود».([[16]](#footnote-16))

می‌بینیم که انسان باحیا، سر به راه است و راهِ درست و مستقیم را می‌رود؛ نه سبک راه می‌رود که سرزنش شود و نه خود را موش‌مردگی می‌زند که سزاوار نکوهش گردد؛ بلکه وقار و متانت دارد و وقتی سخن می‌گوید، مؤدبانه حرف می‌زند و در حدّ توانش سخنان سنجیده و پسندیده‌ای می‌گوید.

اما آدمِ بی‌حیا، هر کاری که بخواهد، انجام می‌دهد؛ چنان‌که در حدیث صحیح آمده است: «إِنَّ مِمَّا أَدْرَكَ النَّاسُ مِنْ كَلامِ النُّبُوَّةِ الأُولَى: إِذَا لَمْ تَسْتَحْيِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ»؛([[17]](#footnote-17)) یعنی: «یکی از سخنانی که مردم از پیامبران گذشته گرفته‌اند، این‎ست که: اگر حیا نداری، هر چه خواهی کن».

پیامبر از دوشیزگان زیرِ چادر، شرم و حیای بیش‌تری داشت؛ اما از بیان حق و حقیقت، شرم نمی‌کرد و بی‌آن‌که از کسی پروا کند، حق را آشکارا بیان می‌نمود. البته آن‌جا که حق ضایع نمی‌شد، از همه باحیاتر بود. لذا سعی کنیم خود را به شرم و حیا و دیگر ارزش‌های اخلاقی بیاراییم.

\*\*\*

688- عن أبي هُريرةَ أنَّ رسولَ الله قال: «الإيمَانُ بِضْعٌ وسبْعُونَ، أوْ بِضْعٌ وَسِتُّونَ شُعْبةً، فَأَفْضَلُها قوْلُ لا إله إلاَّ الله، وَأدْنَاها إمَاطةُ الأَذَى عنَ الطَّرِيقِ، والحياءُ شُعْبَةٌ مِنَ الإيمَانِ». [متفق عليه]([[18]](#footnote-18))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «ایمان، هفتاد و اندی یا شصت و اندی بخش دارد که برترینش، گفتن «لاإله‌إلاالله» می‌باشد و پایین‌ترین بخشِ ایمان، برداشتن خار و خاشاک (و هر چیز آزاردهنده‌ای) از سرِ راه است و شرم و حیا، بخشی از ایمان به‌شمار می‌رود».

**شرح**

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «ایمان، هفتاد و اندی یا شصت و اندی بخش دارد». راوی شک کرده است که آیا پیامبر هفتاد و اندی فرمود یا شصت و اندی؟ فرمود: «برترین بخش ایمان، گفتن «لاإله‌إلاالله» می‌باشد و پایین‌ترین بخشِ آن، برداشتن خار و خاشاک (و هر چیز آزاردهنده‌ای) از سرِ راه است و شرم و حیا، بخشی از ایمان به‌شمار می‌رود». آخرین بخش حدیث، شاهد موضوع است.

پیامبر در این حدیث بیان فرموده که ایمان، بخش‌های فراوانی دارد؛ هفتاد و چند بخش یا شصت و چند بخش. البته رسول‌الله همه‌ی این بخش‌ها را بیان نفرمود تا انسان، خود برای شناخت آن‌ها تلاش کند و نصوص و متون کتاب و سنت را برای شناسایی بخش‌های گوناگون ایمان، مورد مطالعه و بررسی قرار دهد و به آموخته‌هایش از کتاب و سنت عمل نماید. مواردِ زیادی در قرآن و سنت وجود دارد که الله و پیامبرش به صورت مبهم ذکر کرده‌اند؛ حکمتش این‎ست که انسان‌های مشتاق و علاقه‌مند از افرادِ بی‌علاقه، جدا شوند.

به عنوان مثال: شب قدر در دهه‌ی اخیر رمضان یا در هفت شبِ پایانی این ماه مبارک است؛ اما به‌طور دقیق مشخص نیست که کدام شب می‌باشد تا مردم با اشتیاق بیش‌تری به امید این شب، همه‌ی شب‌ها را در عمل و عبادت سپری کنند. زیرا اگر شب قدر مشخص بود، مردم همان شب را عبادت می‌کردند و از سایر شب‌ها غافل می‌شدند. ساعت پذیرش دعا در روز جمعه نیز همین‌گونه است: «فِيهَا سَاعَةٌ لا يُوافِقُهَا عَبْدٌ مُسْلِمٌ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي يَسْألُ اللهَ شَيْئًا، إِلا أعْطَاهُ إيّاهُ».([[19]](#footnote-19)) یعنی: «در روز جمعه ساعتی وجود دارد که اگر بنده‌ی مسلمان در آن لحظه نماز بخواند و دعا کند، الله متعال دعایش را می‌پذیرد و خواسته‌اش را برآورده می‌سازد». البته این ساعت یا این لحظه نیز مبهم و نامشخص است تا مردم برای یافتن آن، تلاش نمایند و لحظات و بخش زیادی از این روز را در نماز و دعا سپری نمایند. چنان‌که در هر شب نیز چنین لحظه‌ای برای اجابت دعا وجود دارد و هرکس در آن لحظه دعا کند، دعایش پذیرفته می‌شود.

پیامبر هم‌چنین فرموده است: «إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا مِائَةً إِلاَّ وَاحِدًا، مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ».([[20]](#footnote-20)) یعنی: «الله نود و نه اسم دارد؛ يعني يكي كم‌تر از صد. هر كس آن‌ها را برشمارد، وارد بهشت می‌شود». و این نود و نه اسم را ذکر نکرد تا برای شناخت آن‌ها در متون کتاب و سنت تلاش کنیم و از این فضیلت بزرگ برخوردار شویم. البته روایتی که در آن، نود و نه اسم، ذکر شده، ضعیف است؛ لذا حجت نیست.

این‌که رسول‌الله فرمود: «ایمان، هفتاد و اندی یا شصت و اندی بخش دارد»، و بخش‌های مختلف آن را ذکر نکرد، برای این‎ست که ما برای شناخت این بخش‌ها در کتاب و سنت به بررسی بپردازیم و سپس به آن‌ها عمل کنیم. این، از فرزانگی و حکمتی‌ست که الله به پیامبرش عنایت فرمود.

پیامبر درباره‌ی بخش‌های ایمان فرموده است: «برترینش، گفتن "لاإله‌إلاالله" می‌باشد». اگر هفت آسمان و هفت زمین و همه‌ی مخلوقات را بسنجند، باز هم این کلمه‌ی بزرگ بر همه‌ی آن‌ها برتری می‌یابد؛ زیرا بزرگ‌ترین کلمه، یعنی کلمه‌ی توحید است که انسان با گفتن آن، مسلمان می‌شود و اگر از گفتن آن امتناع ورزد، کافر می‌گردد. پس "لاإله‌إلاالله" حدّ فاصل میان کفر و ایمان است. از این‌رو والاترین و برترین بخش ایمان به‌شمار می‌آید. "لاإله‌إلاالله" یعنی معبود برحق و راستینی جز الله وجود ندارد و همه‌ی معبودانی که جز الله یکتا و بی‌همتا پرستش می‌شوند، باطلند و الله، یگانه معبود بر حق است. لذا الله حق است؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ هُوَ ٱلۡبَٰطِلُ وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ ٦٢﴾ [الحج : ٦٢]

زیرا الله، (پروردگار) برحق و راستین است و بی‌گمان آنچه جز او می‌خوانند، باطل می‌باشد و به‌راستی الله، والای بزرگ است.

ایمان به این توحیدِ بزرگ، یعنی ایمان به این‌که معبود راستینی جز الله وجود ندارد، شاملِ این اعتقاد نیز می‌شود که: خالقی جز الله، رازقی جز الله، و مدبّری جز الله وجود ندارد و هیچ‌کس جز الله، مالک نفع و ضرر نیست.

ایمان به توحید بزرگ، ایمان به اسماء و صفات الاهی را نیز در برمی‌گیرد؛ لذا تنها کسی پرستش می‌شود که شایسته‌ی عبادت و پرستش است و کسی جز خالق شایسته‌ی عبادت و پرستش نیست. ازاین‌رو "لاإله‌إلاالله" برترین بخش ایمان است و کسی که فرجامش، با گفتن این کلمه‌ی بزرگ باشد، در جرگه‌ی بهشتیان قرار می‌گیرد. زیرا در حدیث آمده است: «مَن کان آخِرُ كَلامِهِ مِن الدُّنيا لا إله إلا الله دَخَلَ الجَنَّةَ».([[21]](#footnote-21)) یعنی: «هرکس، آخرین سخنش در دنیا "لاإله‌إلاالله" باشد، وارد بهشت می‌شود». از الله متعال می‌خواهیم که خاتمه‌ی ما را با گفتن این کلمه‌ی بزرگ قرار دهد؛ به‌یقین او، بر هر کاری توانست.

«و پایین‌ترین بخشِ ایمان، برداشتن خار و خاشاک (و هر چیز آزاردهنده‌ای) از سرِ راه است». لذا به گستردگی دامنه‌ی ایمان پی می‌بریم و درمی‌یابیم که دامنه‌ی ایمان، همه‌ی کارهای نیک و شایسته را در برمی‌گیرد.

«و شرم و حیا، بخشی از ایمان به‌شمار می‌رود». شرم و حیا، نوعی سر به زیر بودنِ درونی‌ست که انسان را از انجامِ کارهایی که مردم نمی‌پسندند، شرمنده می‌کند و بر دو گونه است: شرم از خدا، و شرم از خلق خدا؛ شرم از خدا، بنده را بر آن می‌دارد که از الله اطاعت کند و از معصیت و نافرمانیِ او دوری نماید. نتیجه‌ی شرم از خلق خدا، بزرگ‌منشی و مردانگی‌ست؛ یعنی کسی که از خلق خدا شرم کند، کارهایی انجام می‌دهد که از نظرِ مردم، نیک و پسندیده است و از انجامِ کارهایی که مردم، بد می‌دانند، دوری می‌نماید. هر دو نوع شرم و حیا، جزو ایمان است. از پیامبر درباره‌ی ایمان سؤال شد که چیست؟ فرمود: «أَنْ تُؤْمِن بِالله وملائِكَتِه وكُتُبِهِ ورُسُلِه والْيومِ الآخِر، وتُؤمِنَ بالْقَدَرِ خَيْرِهِ وشَرِّه».([[22]](#footnote-22)) فرمود: «ایمان، این‎ست که به الله، و فرشتگانش، و کتاب‌هایش، و پیامبرانش و روز قیامت (آخرت) و نیز به تقدیر خیر و شر از سوی الله، ایمان و باور داشته باشی». از جمع‌بندی این دو حدیث، بدین نتیجه می‌رسیم که همان‌گونه که اهل‎سنت و جماعت، معتقدند، ایمان شامل عقیده، گفتار و کردار می‌شود؛ به عبارت دیگر، ایمان یعنی عمل قلبی - عقیده و کردار قلبی- و نیز اقرار به زبان و عمل با اندام و جوارح. گفتنِ "لاإله‌إلاالله"، اقرار به زبان است؛ و برداشتن خار و خاشاک (و هر چیز آزاردهنده‌ای) از سرِ راه، عمل با اندام و جوارح می‌باشد و شرم و حیا، عملی قلبی‌ست و ایمان به فرشتگان و کتاب‌های الاهی، اعتقادِ قلبی‌ست». پس همان‌گونه که اهل سنت و جماعت معتقدند ایمان شاملِ چهار بخش می‌شود: اعتقاد قلب، عمل قلب، اقرار به زبان و عمل با اندام و جوارح. چنان‌که دلایل فراوانی از کتاب و سنت در این‌باره وجود دارد.

در این حدیث به فضیلت برداشتن خار و خاشاک و هر چیزِ آزاردهنده‌ای از سرِ راه تصریح شده است؛ زیرا چنین عملی، بخشی از ایمان است. پس به انجامِ چنین عملی اهمیت دهید تا بر ایمانتان افزوده شود و به کمالِ ایمان دست یابید. هرگاه در مسیر می‌روید و سنگ، شیشه، چوب، میخ و خاری می‌بینید، آن را بردارید؛ زیرا چنین عملی جزو ایمان است. اما اگر ماشین را وسط خیابان متوقف کنید یا به هر طریقی سدّ معبر نمایید، در حقیقت چیزِ آزاردهنده‌ای سرِ مردم گذاشته‌اید و این، در ایمانِ انسان، خلل ایجاد می‌کند. زیرا همان‌طور که برداشتن اشیای آزاردهنده از سرِ راه، عبادت و بخشی از ایمان است، گذاشتنِ هر چیزِ آزاردهنده‌ی در مسیر مردم، معصیت و مخالفِ ارزش‌های ایمانی‌ست که مایه‌ی نقص ایمان می‌باشد. پس بر همه‌ی ما واجب است که زنده‌دل باشیم و چنین مسایلی را درک کنیم و به آن اهمیت دهیم.

برخی از مردم بدون توجه ماشینِ خود را هر جا که شد، پارک می‌کنند؛ اما هیچ اهمیت نمی‌دهند که این کار، رفت و آمد مردم یا سایر خودروها را مختل می‌کند. این، ویژگی مؤمن نیست؛ بلکه مؤمن، زنده‌دل است و چنین مسایلی را درک می‌کند و به آن اهمیت می‌دهد؛ لذا برای مردم همان چیزی را می‌‌پسندد که برای خود می‌پسندد. پس چرا و چگونه برخی از مردم، ماشین خود را هر طور یا هرجا که شد، پارک می‌کنند و مسیرِ رفت و آمد دیگران را می‌بندند؟! حتی ماشین خود را در خیابانِ کم‌عرض جلوی درب مسجد می‌گذارند؛ آن‌هم روز جمعه! لذا وقتی مردم از مسجد بیرون می‌آیند، راه، بسته یا تنگ است.

لذا به برداشتنِ چیزهای آزاردهنده از مسیر رفت و آمد مردم، اهمیت دهید و اگر امکان برداشتن آن برای شما وجود داشت، مثلاً سنگِ بزرگی بود یا امثال آن، با ارگان‌های ذی‌ربط مثلِ شهرداری تماس بگیرید و موضوع را پی‌گیری کنید. این، یعنی همکاری با یکدیگر در مسیر تقوا و پرهیزگاری. شرم و حیا، بخشی از ایمان است و کسی که حیا دارد، نزدِ مردم سخنان بی‌شرمانه نمی‌گوید یا کارهای بی‌شرمانه انجام نمی‌دهد؛ بلکه سنگین، متین و باوقار است.

\*\*\*

689- وعن أبي سعيد الخُدْرِيِّ قال: كانَ رسولُ الله أَشَدَّ حَيَاءً مِنَ الْعَذْرَاءِ في خِدْرِهَا، فَإذَا رأى شَيْئًا يَكْرَهُهُ عَرَفْنَاهُ في وَجْهِهِ. [متفقٌ عليه]([[23]](#footnote-23))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: رسول‌الله از دوشیزگان پرده‌نشین شرم و حیای بیش‌تری داشت و وقتی چیزی می‌دید که دوست نداشت، از تغییر چهره‌اش متوجه می‌شدیم. (اما به سبب شرم، چیزی نمی‌گفت.)

[قَالَ العلماءُ: حَقِيقَةُ الحَيَاءِ خُلُقٌ يَبْعَثُ عَلَى تَرْكِ القَبِيحِ ، وَيَمْنَعُ مِنَ التَّقْصِيرِ في حَقِّ ذِي الحَقِّ. وَرَوَيْنَا عَنْ أَبي القاسم الْجُنَيْدِ رَحِمَهُ اللهُ، قَالَ : الحَيَاءُ: رُؤيَةُ الآلاءِ - أيْ النِّعَمِ - ورُؤْيَةُ التَّقْصِيرِ، فَيَتَوَلَّدُ بَيْنَهُمَا حَالَةٌ تُسَمَّى حَيَاءً.]

[**ترجمه:** علما گفته‌اند: حیا در حقیقت، خوی و سرشتی‌ست که انسان را به ترکِ اعمال زشت برمی‌انگیزد و از کوتاهی در ادای حقِّ صاحبان حقوق باز می‌دارد. از ابوالقاسم، جنید/ روایت کرده‌ایم که گفته است: حیا، دیدنِ نعمت‌ها و مشاهده‌ی کوتاهی‌های خویشتن است و در میان آن دو، حالتی پدید می‌آید که شرم و حیا نامیده می‌شود.]

**شرح**

نووی/ در باب شرم و حیا و فضیلت آن، سخنی بدین مضمون از ابوسعید خدری نقل کرده که فرموده است: «رسول‌الله از دوشیزگان پرده‌نشین شرم و حیای بیش‌تری داشت». دخترِ زیرِ چادر یا زنِ پرده‎نشینی که ازدواج نکرده است، بیش از سایر زنان، شرم و حیا دارد؛ زیرا با مردان ارتباط و معاشرت نداشته و شرم و حیایش نریخته است؛ اما رسول‌الله از دخترانِ زیرِ چادر نیز شرم و حیای بیش‌تری داشت. اما وقتی چیزی می‌دید که خوشَش نمی‌آمد، از روی شرم و حیا چیزی نمی‌گفت؛ اما از چهره‌اش مشخّص می‌شد که از آن، خوشَش نیامده است.

مؤمن نیز باید این‌گونه باشد؛ یعنی شرم و حیا داشته باشد، بی‌شرمی و سبک‌سری نکند و عملی انجام ندهد که باعث خجالت و شرمندگی‌اش شود یا انگشت نقد و انتقاد یا خرده‌گیریِ دیگران را به سوی خود دراز کند؛ البته این بدین معنا نیست که مؤمن، احساس و عاطفه ندارد؛ بلکه اگر مسأله‌ی ناراحت‌کننده‌ی ببیند، متأثر می‌شود؛ زیرا شعور و احساس دارد و کودن و بی‌احساس نیست. متأثر شدن، خوب است؛ اما باید آن‌قدر شرم و حیا داشته باشیم که واکنشِ بی‌شرمانه‌ای از ما سر نزند.

ناگفته نماند که شرم و حیا، نباید مانع از پرسیدن سؤال‌هایی شود که دانستنِ آن واجب است؛ خودداری از پرسیدنِ سؤال‌های دینی، حیا نیست؛ بلکه نشانه‌ی ناتوانی و ضعف است. زیرا الله متعال از بیان حق و حقیقت، شرم نمی‌کند.

ام‌المؤمنین عایشه& می‌گوید: «زنان انصار، چه زنان خوبی هستند؛ شرم و حیا آن‌ها را از تفقه و پژوهش در دین باز نمی‌دارد».([[24]](#footnote-24)) به همین خاطر، گاه یک زن نزد پیامبر می‌آمد و سؤالی می‌پرسید که مردان از ذکر آن، خجالت می‌کشند. لذا انسان باید درباره‌ی دینش بپرسد و خجالت نکشد.

چنان‌که ماعز بن مالک نزد پیامبر آمد و به ارتکاب زنا، اقرار کرد. او اعتراف نمود و ‌گفت: مرتکب زنا شده‌ام. اما پیامبر از او روی گرداند. دوباره اعتراف کرد؛ باز هم پیامبر از او روی گرداند. باری دیگر آمد و اعتراف نمود. پیامبر به امید این‌که توبه‌اش را به درگاه خداوند ببرد و الله متعال نیز توبه‌اش را بپذیرد، از او روی می‌گرداند و به اعترافش ترتیب اثر نمی‌داد. و چون مرتبه‌ی چهارم نزد پیامبر آمد، ایشان به بررسی موضوع پرداخت و از او پرسید: «آیا دیوانه شده‌ای؟» گفت: «خیر، ای رسول‌خدا!». فرمود: «آیا می‌دانی زنا چیست؟» پاسخ داد: بله؛ یعنی انسان همان عمل جایزی را که با همسرش انجام می‌دهد، با زنی بیگانه که حرام است، انجام دهد. رسول‌الله بدون کنایه و با صراحت تمام از او پرسید: «أَنِكْتَهَا؟» یعنی بدون کنایه یا بی‌آن‌که از این عمل به جماع و هم‌بستری و امثال آن تعبیر کند، از او پرسید که آیا دخول انجام شده است؟ ماعز اقرار نمود و گفت: بله. رسول‌الله پرسید: «حَتَّى غَابَ ذَاكَ مِنْك فِي ذَلِكَ مِنْهَا كَمَا يَغِيبُ الْمِرْوَدُ فِي الْمُكْحُلَةِ وَالرِّشَاءُ فِي الْبِئْرِ؟»([[25]](#footnote-25))یعنی: «آیا به‌گونه‌ای که آلتِ تناسلیِ تو در آلت تناسلیِ او فرو رفت؛ مانندِ میلِ سرمه که در سرمه‌دان فرو می‌رود و طنابِ دلو که وارد چاه می‌شود؟» پاسخ داد: بله.

چنین سخنانی گرچه در اصلِ خود شرم‌آور است، اما در چنین مواردی که هدف، روشن شدن حقیقت است، نباید از گفتنِ آن شرم کرد. چنان‌که ام‌سلیم& نزد پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول‌خدا! الله متعال از بیان حق شرم نمی‌کند؛ اگر زنی احتلام شود، آیا غسل بر او واجب است؟ فرمود: «نَعَم إِذَا رَأَتِ الْمَاءَ».([[26]](#footnote-26)) یعنی: «بله؛ هنگامی که آب ببیند». گاه مرد نیز از طرحِ چنین پرسشی خجالت می‌کشد؛ به‌ویژه اگر در میانِ جمع باشد. اما ام‌سلیم& که می‌خواست حکم شرعی‌اش را بداند، این سؤال را پرسید و شرم و حیا او را از پژوهش و تفقه در دین باز نداشت.

لذا شرم و حیایی که انسان را از پرسیدن درباره‌ی مسایل شرعی باز دارد، شرم و حیا نیست؛ بلکه ترس و ناتوانی، و از سوی شیطان است. پس بدون خجالت و شرمندگی مسایل دینی خود را بپرسید. البته ناگفته پیداست که شرم و حیا در رابطه با مسایل غیرواجب، از بی‌شرمی و بی‌حیایی بهتر است: «إِنَّ مِمَّا أَدْرَكَ النَّاسُ مِنْ كَلامِ النُّبُوَّةِ الأُولَى: إِذَا لَمْ تَسْتَحْيِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ».([[27]](#footnote-27)) یعنی: «یکی از سخنانی که مردم از پیامبران گذشته گرفته‌اند، این‎ست که: اگر حیا نداری، هر چه خواهی کن».

بي‌شرميِ برخي از مردم به جايي رسيده كه در كوچه و خيابان سخنان بي‌شرمانه‌اي مي‌گويند يا كارهاي بي‌شرمانه‌اي انجام مي‌دهند. خلاصه این‌که انسان باید، شرم و حیا داشته باشد؛ اما برای دانستن مسایل دینی‌اش یا برای درک حقیقت، خجالت نکشد.

\*\*\*

85- باب: رازداری و حفظ اسرار دیگران

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَوۡفُواْ بِٱلۡعَهۡدِۖ إِنَّ ٱلۡعَهۡدَ كَانَ مَسۡ‍ُٔولٗا ٣٤﴾ [الإسراء: ٣٤]

و به پیمان‌ها وفا نمایید که درباره‌ی عهد و پیمان سؤال خواهد شد.

690- وعن أبي سعيد الخُدْرِيِّ قال: قالَ رسولُ الله: «إنَّ مِنْ أَشَرِّ النَّاسِ عِنْدَ الله مَنْزِلَةً يَوْم الْقِيامَةِ الرَّجُل يُفضِي إِلَى المَرْأَةِ وَتُفضِي إلَيهِ ثُمَّ يَنْشُرُ سِرَّهَا». [روایت مسلم]([[28]](#footnote-28))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «روز قیامت بدترین جایگاه را نزد الله، مردی دارد که با همسرش هم‌بستر می‌شود و زنش با او هم‌خواب می‌گردد و آن‌گاه مرد، رازِ زن را فاش می‌کند».

691- وعن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما أنَّ عمرَ حِينَ تَأَيَّمتْ بِنْتُهُ حَفْصةُ قال: لقيتُ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ، فَعَرَضْتُ علَيْهِ حفصةَ فَقلت: إنْ شِئتَ أنكَحْتُكَ حَفْصَةَ بِنْتَ عُمر؟ قال: سَأَنْظُرُ في أمْرِي فَلبِثْتُ ليَالِي، ثُمَّ لَقِينِي، فقال: قد بَدَا لِي أنْ لا أَتَزَوَّجَ يوْمِي هذا، فَلَقِيتُ أبا بَكْرٍ الصِّديقَ، فقلتُ: إن شِئْتَ أَنكَحْتُكَ حَفْصةَ بنْتَ عُمَر، فَصَمتَ أبو بكْرٍ، فَلَمْ يرْجِعْ إلیَّ شَيْئًا، فَكُنْتُ عَلَيْهِ أَوجَدَ مِنِّي عَلَى عُثْمانَ، فَلَبثْتُ ليَالِيَ، ثُمَّ خَطَبهَا النَّبِيُّ فَأَنْكَحْتُهَا إيَّاهُ، فلَقِيَنِي أبُو بكْرٍ فقال: لَعَلَّكَ وجَدْتَ علَیَّ حِينَ عَرضْتَ علَیَّ حفْصةَ فَلَمْ أَرْجعْ إِلْيَكَ شَيْئًا؟ فقلتُ: نَعم. قال: فإنَّهُ لَمْ يَمْنَعْنِي أنْ أرْجِعَ إِلَيْكَ فيما عرضْتَ عليَّ الاَّ أَنِّي كُنْتُ عَلِمْتُ أَنَّ النَّبِيَّ ذَكرَها، فَلَمْ أَكُنْ لأُفْشِيَ سِرَّ رسولِ الله، ولوْ تَركَهَا النَّبِيُّ لَقَبِلْتُهَا. [روایت بخاري]([[29]](#footnote-29))

**ترجمه:** عبدالله بن عمر$ می‌گوید: عمر هنگامی که دخترش حفصه$ بیوه شد، گفت: عثمان بن عفان را دیدم و ازدواج با حفصه را به او پیشنهاد کردم و گفتم: اگر بخواهی، دخترم حفصه را به ازدواج تو در می‌آورم. پاسخ داد: در این‌باره فکر می‌کنم. چند شب منتظر ماندم؛ آن‌گاه عثمان نزدم آمد و گفت: برایم روشن شد که بهتر است فعلاً ازدواج نکنم. - عمر می‌گوید:- سپس ابوبکر صدیق را دیدم و به او گفتم: اگر بخواهی، دخترم حفصه را به ازدواج تو درمی‌آورم. ابوبکر سکوت کرد و پاسخی به من نداد. لذا از ابوبکر بیش‌تر از چیزی ناراحت شدم که از عثمان ناراحت شده بودم. چند شب منتظر ماندم. سپس رسول‌الله از حفصه خواستگاری کرد و حفصه را به ازدواج پیامبر درآوردم. آن‌گاه ابوبکر مرا دید و گفت: فکر می‌کنم هنگامی که ازدواج با حفصه را به من پیشنهاد کردی و من پاسخی به تو ندادم، از من ناراحت شدی؟ گفتم: بله. ابوبکر فرمود: تنها چیزی که مرا از پاسخ دادن به تو باز داشت، این بود که می‌دانستم رسول‌الله از تصمیمش درباره‌ی ازدواج با حفصه سخن گفته است و نمی‌خواستم راز رسول‌الله را فاش کنم. البته اگر رسول‌الله از تصمیمش منصرف می‌شد و با حفصه ازدواج نمی‌کرد، من او را می‌پذیرفتم.

692- وعن عائشة رضي الله عنها قالت: كُنَّ أَزْواجُ النَّبِيِّ عِنْدَهُ، فَأْقْبلتْ فَاطِمةُ رضي الله عنها تَمْشِي، مَا تُخْطِئُ مِشْيتُهَا مِنْ مِشْيَةِ رسول الله شَيْئًا، فَلَمَّا رآها رَحَّبَ بِهَا وقال: «مرْحبًا بابنَتِي»؛ ثُمَّ أَجْلَسهَا عنْ يَمِينِهِ أَوْ عَنْ شِمالِهَ، ثُمَّ سارَّها فَبَكتْ بُكَاءً شديدًا، فلَمَّا رَأى جَزَعَها سَارَّها الثَّانِيةَ فَضَحِكَت؛ فقلتُ لَهَا: خصَّك رسولُ الله مِن بَيْنِ نِسائِهِ بالسِّرارِ، ثُمَّ أَنْتِ تَبْكِين؟

فَلَمَّا قَام رسولُ الله سأَلْتُهَا: ما قالَ لكِ رسولُ الله؟ قَالَت: ما كُنْتُ لأُفْشِيَ عَلى رسول الله سِرَّهُ. فَلَمَّا تُوُفِّيَ رسولُ الله قُلْتُ: عَزَمْتُ عَلَيْكِ بِمَا لِي عَلَيْكِ مِنَ الحَقِّ، لَمَا حدَّثْتِنِي مَا قال لكِ رسولُ الله؟ فَقَالَتْ: أَمَّا الآنَ فَنَعَمْ، أَمَّا حِينَ سَارَّنِي فِي المَرَّةِ الأولى فَأخْبَرَنِي «أَنَّ جِبْرِيلَ كَان يُعارِضُهُ القُرْآن في كُلِّ سَنَةٍ مرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ، وأَنَّهُ عَارَضهُ الآنَ مَرَّتَيْنِ، وإنِّي لا أُرَى الأجَل إلاَّ قدِ اقْتَرَبَ، فَاتَّقِي الله واصْبِرِي، فَإنَّهُ نِعْمَ السَّلَفُ أَنَا لكِ». فَبَكَيْتُ بُكَائِيَ الَّذِي رأيْتِ، فَلَمَّا رَأَى جَزَعِي سَارَّنِي الثَانيةَ، فقال: «يَا فَاطمةُ أَما تَرْضِينَ أَنْ تَكُونِي سيِّدَةَ نِسَاء المُؤْمِنِين، أوْ سَيِّدةَ نِساءِ هذهِ الأمَّة؟» فَضَحِكْتُ ضَحِكي الَّذي رأَيْتِ. [متفقٌ عليه؛ این، لفظ مسلم است.]([[30]](#footnote-30))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: همه‌ی زنان پیامبر نزدش بودند؛ در این میان فاطمه& آمد که راه‌رفتنش با راه رفتنِ پیامبر هیچ تفاوتی نداشت. پیامبر وقتی او را دید، به او خوش‌آمد گفت و فرمود: «خوش آمدی دخترم!» سپس فاطمه را سمت راست یا چپِ خود نشاند و درِ گوشی چیزی به او گفت؛ فاطمه& سخت گریست. رسول‌الله وقتی بی‌قرار و گریه‌ی شدید دخترش را دید، دوباره درِ گوشی چیزی به او گفت و این بار فاطمه خندید. به فاطمه گفتم: رسول‌الله در حضورِ زنانش، به‌طور ویژه با تو در گوشی سخن گفت و رازی با تو در میان نهاد؛ اما تو می‌گریی؟

وقتی پیامبر برخاست و رفت، از فاطمه& پرسیدم: رسول‌الله به تو چه فرمود؟ گفت: من، راز رسول‌الله را فاش نمی‌کنم. وقتی پیامبر درگذشت، به فاطمه& گفتم: به‌خاطر حقّی که بر تو دارم، به من بگو رسول‌الله به تو چه فرمود؟ فاطمه& پاسخ داد: اینک بله، به تو می‌گویم؛ نخستین بار که پیامبر با من درِ گوشی سخن گفت، به من خبر داد که جبرئیل سالی یک یا دو بار قرآن را با ایشان می‌‌خواند و دوره می‌کرد؛ اما امسال دو بار دوره کرد «و من، فکر می‌کنم اجلم نزدیک شده است؛ پس تقوای الله و صبر و شکیبایی پیشه کن که به‌راستی من، برای تو بهترین نیاکان و پیش‌مرگِ خوبی هستم». لذا همان‌طور که دیدی، گریستم. و چون بی‌قرار و گریه‌ام را دید، دوباره با من درِ گوشی سخن گفت و فرمود: «ای فاطمه! آیا دوست نداری که سرور و بزرگ‌بانوی زنان باشی یا سرور و بزرگ‌بانوی زنان این امت باشی؟» در نتیجه همان‌طور که دیدی، خندیدم.

**شرح**

اما نووی/ می‌گوید: «باب: رازداری و حفظ اسرار دیگران».

راز به کارِ پوشیده یا سخنِ پنهانی می‌گویند که میان دو دوست است؛ لذا برای شما جایز نیست که رازِ دوست خود را به کسی بگویید یا آن را فاش کنید. چه دوستتان به شما گفته باشد که این راز را به کسی نگو؛ و چه از شواهد و قراین چنین معلوم شود که دوست ندارد کسی از این راز اطلاع یابد. شواهد و قراین، دو حالت دارد:

شواهد و قراین فعلی: یعنی وقتی با تو سخن می‌گوید، این سو و آن‌سو را بپاید   
  
و حرکاتش یا نحوه‌ی نگاه کردنش به‌گونه‌ای باشد که گویا دقت می‌کند تا مبادا کسی   
  
از رازش مطلع شود.

شواهد و قراین کیفی که به کیفیت و چگونگی موضوع فیما بین شما برمی‌گردد؛ یعنی موضوعی که با شما در میان می‌گذارد، جزو مسایل و موضوع‌هایی‎ست که از ذکر آن در همه جا شرم می‌کند یا از این می‌ترسد که مباد کسی از آن اطلاع یابد. لذا چنین موضوعی جزو اسرار است و برای شما جایز نیست که آن را فاش کنید.

سپس مؤلف/ به این آیه استدلال کرده است که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَوۡفُواْ بِٱلۡعَهۡدِۖ إِنَّ ٱلۡعَهۡدَ كَانَ مَسۡ‍ُٔولٗا ٣٤﴾ [الإسراء: ٣٤]

و به پیمان‌ها وفا نمایید که درباره‌ی عهد و پیمان سؤال خواهد شد.

یعنی اگر به‌زبانِ حال یا به‌زبانِ گفتار، قول و قراری گذاشتید و پیمانی بستید، به پیمان خود وفادار باشید. البته مفهوم پیمان، عام و فراگیر است و شامل تمام شرایطی می‌شود که در داد و ستد، اجاره دادن یا اجاره گرفتن و رهن و دیگر قراردادهای شرعی، در میان دو طرفِ معامله رد و بدل می‌شود و بر سرِ آن به توافق می‌رسند.

هم‌چنین شاملِ پیمان‌هایی می‌گردد که میانِ مسلمانان و کافران بسته می‌شود و بر مسلمانان واجب است که به این پیمان‌ها پای‌بند باشند. البته الله متعال، در سوره‌ی «توبه» بیان فرموده که کافرانِ هم‌پیمان بر سه دسته‌اند:

**دسته‌ی نخست:** کافرانی که همواره به عهد و پیمان خود پای‌بند هستند؛ بر ما نیز واجب است که به پیمان خود با چنین کسانی وفادار باشیم.

**دسته‌ی ‌دوم:** کافرانی هستند که پیمان‌شکنی می‌کنند؛ روشن است که هیچ پیمانی میانِ ما و این‌ها وجود ندارد؛ زیرا آن‌ها، خود پیمان‌شکنی کرده‌اند. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿أَلَا تُقَٰتِلُونَ قَوۡمٗا نَّكَثُوٓاْ أَيۡمَٰنَهُمۡ وَهَمُّواْ بِإِخۡرَاجِ ٱلرَّسُولِ وَهُم بَدَءُوكُمۡ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾ [التوبة: ١٣]

آیا با کسانی که سوگندهایشان را شکستند و قصدِ اخراج پیامبر را نمودند و خود، آغازگر جنگ با شما بودند، پیکار نمی­کنید؟

**دسته‌ی سوم:** کسانی هستند که گرچه پیمان خود را نقض نکرده‌اند، اما بیم آن می‌رود که هر لحظه پیمان‌شکنی کنند. لذا به این‌ها خبر می‌دهیم که هیچ پیمانی، میان   
  
ما و شما نیست. الله متعال درباره‌ی این‌ها می‌فرماید:

﴿وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِن قَوۡمٍ خِيَانَةٗ فَٱنۢبِذۡ إِلَيۡهِمۡ عَلَىٰ سَوَآءٍۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡخَآئِنِينَ ٥٨﴾ [الأنفال: ٥٨]

و اگر از خیانت قومی نگران بودی، پس متقابلاً پیمانشان را به سویشان بیفکن تا در وضعیت برابر قرار بگیرید. همانا الله، خیانتکاران را دوست ندارد.

لذا همه‌ی شروطی که مردم در تعامل با یکدیگر می‌پذیرند، جزو عهد و پیمان است و وفای به آن واجب می‌باشد که پای‌بندی کارگران و کارمندان به شرایط استخدام، از این جمله است. هر کارمندی باید به شروطِ تعریف‌شده در نظام اداری پای‌بند باشد؛ مانند حضورِ به‌موقع سرِ کار و عدمِ خروج از محل کار مگر پس از پایان وقتِ اداری و نیز انضباط کاری و امثال آن که در نظامِ اداری به‌روشنی تعریف شده است.

پای‌بندی به این شرایط، واجب است و اگر تواناییِ التزام به این شرایط را ندارید، این کار را ترک کند و شغلی آزاد انتخاب نمایید تا در اختیار خود باشید؛ زیرا خود در پی ا‌ستخدام بوده‌اید و باید به شرایطی که پذیرفته‌اید و تعهد کرده‌اید، پای‌بند باشید؛ و گرنه، خود از کارِ دولتی یا اداری و سازمانی بگذرید تا تنها در برابرِ الله پاسخ‌گو باشید.

سپس مؤلف/ حدیثی روایت کرده است که ابوسعید خدری می‌گوید: پیامبر فرمود: «إنَّ مِنْ أَشَرِّ النَّاسِ عِنْدَ الله مَنْزِلَةً يَوْم الْقِيامَةِ». یعنی: «روز قیامت، از میان مردم بدترین جایگاه را نزد الله، مردی دارد که با همسرش هم‌بستر می‌شود و زنش با او هم‌خواب می‌گردد و آن‌گاه مرد، رازِ زن را فاش می‌کند».

واژه‌ی **«أَشَر»** که در این حدیث ذکر شده، خیلی کم استعمال می‌شود. گرچه در زبان عربی برای بیان فراوانی یا برتری یک چیز، از وزن «أفعل» استفاده می‌شود، اما در واژه‌هایی مثل «شر» و «خیر» برای بیان فراوانی شر و خیر، حرف همزه حذف شده شده است؛ لذا «اَشَر» و «أخْیر» کاربردِ کم‌تری دارند و به جای آن‌ها از واژه‌های «شر» و «خیر» استفاده می‌شود. الله متعال می‌فرماید:

﴿أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَنَّةِ يَوۡمَئِذٍ خَيۡرٞ مُّسۡتَقَرّٗا وَأَحۡسَنُ مَقِيلٗا ٢٤﴾ [الفرقان: ٢٤]

قرارگاه و استراحت‌گاه بهشتیان در آن روز،بهتر و نيكوتر است.

و می‌فرماید:

﴿فَسَيَعۡلَمُونَ مَنۡ هُوَ شَرّٞ مَّكَانٗا وَأَضۡعَفُ جُندٗا ٧٥﴾ [مريم: ٧٥]

آن‌گاه خواهند دانست که جایگاه چه کسی بدتر و لشکرش ضعیف‌تر است.

گرچه همزه در خیر و شر، حذف شده است، اما گاه بنا بر اصل خود، به‌صورت «أخْیر» و «اَشَر» می‌آیند. چنان‌که در این حدیث به جای «شرّ النّاس»، «أَشَرّ النَّاس» آمده است. رسول‌الله در این حدیث بیان فرموده است: که روز قیامت بدترین جایگاه را نزد الله مردی دارد که شب با همسرش هم‌بستر می‌شود و روز، رازش را فاش می‌کند و پیش شخصِ سومی بازگو می‌نماید که دیشب با زنش چه کرده است؛ گویا آن شخص شبِ گذشته در بسترشان حضور داشته است! پناه بر الله.

و هم‌چنین زن؛ بدین‌سان که داستان شب گذشته‌اش با شوهرش را برای سایر زنان بازگو می‌کند! این، حرام است و چنین کسانی روز قیامت بدترین جایگاه را نزد الله خواهند داشت.

لذا حفظ اسرار زناشویی و دیگر مسایل خانوادگی و به‌طور کلی رازداری، واجب است. هرکس سرّ برادرِ مسلمانش را حفظ کند، الله متعال رازش را حفظ می‌نماید و رسوایش نمی‌گرداند؛ زیرا مکافات هر عملی از جنسِ آن عمل است.

\*\*\*

693- وعن ثابتٍ عن أنس قال: أَتى علیَّ رسولُ الله وأَنا ألْعَبُ مع الْغِلْمان، فسلَّمَ عَلَيْنَا، فَبَعَثَنِي فِي حاجةٍ، فَأبْطأْتُ على أُمِّي، فَلَمَّا جِئتُ قالت: ما حَبَسَك؟ فقلت: بَعَثَنِي رسولُ الله لِحَاجَةٍ؛ قالت: ما حَاجته؟ قُلتُ: إِنَّهَا سرٌّ. قالتْ: لا تُخِبرَنَّ بسِرِّ رسولِ الله أَحَدًا. قال أَنَس: والله لوْ حدَّثْتُ بِهِ أحَدًا لَحَدَّثْتُكَ بِهِ يَا ثابِتُ. [روایت مسلم؛ بخاري نیز بخشی از این روایت را به‌صورت مختصر ذکر کرده است.]([[31]](#footnote-31))

**ترجمه:** از ثابت روایت است که انس فرمود: با پسرانِ هم‌سن و سالم بازی می‌کردم که رسول‌الله نزدم آمد و به ما سلام کرد؛ آن‌گاه مرا به دنبال کاری فرستاد. به همین سبب دیر نزدِ مادرم برگشتم. لذا از من پرسید: چرا دیر کردی؟ گفتم: رسول‌الله مرا به دنبال کاری فرستاد. مادرم سؤال کرد: چه کاری؟ گفتم: این یک راز است. مادرم فرمود: رازِ رسول‌الله را به هیچ‌کس نگو. - ثابت می‌گوید:- انس فرمود: ای ثابت! به الله سوگند، اگر این راز را برای کسی بازگو می‌کردم، حتماً آن را به تو می‌گفتم.

**شرح**

مؤلف/ در باب رازداری، روایتی بدین مضمون از ثابت از خدمت‌کار پیامبر یعنی از انس نقل کرده است که پیامبر نزد پسربچه‌هایی رفت که با هم بازی می‌کردند و انس نیز با آن‌ها بود. رسول‌الله به آن‌ها سلام گفت؛ زیرا رسول‌الله از همه خوش‌اخلاق‌تر بود و هرگاه از کنارِ بچه‌ها می‌گذشت، به آن‌ها سلام می‌کرد. سپس انس را صدا زد و او را به دنبال کاری فرستاد؛ در نتیجه انس دیر نزدِ مادرش بازگشت. مادرش، ام‌سلیم همسر ابوطلحه$ بود. هنگامی که انس نزدِ مادرش بازگشت، مادرش علت تأخیرش را پرسید. انس پاسخ داد: رسول‌الله مرا به دنبال کاری فرستادند. ام‌سلیم- مادر انس$- سؤال کرد: چه کاری؟ انس گفت: این، یک راز است و من راز رسول‌الله را به کسی نمی‌گویم. مادر انس فرمود: آری؛ راز رسول‌الله را به هیچ‌کس نگو. انس به ملازم و یارِ همیشه‌همراه خود فرمود: «ای ثابت! به الله سوگند، اگر این راز را برای کسی بازگو می‌کردم، حتماً آن را به تو می‌گفتم». یعنی به تو می‌گفتم که پیامبر مرا به دنبالِ چه کاری فرستاد؛ ولی این، یک راز است و آن را به هیچ‌کس نمی‌گویم.

و اما نکاتی که در این حدیث وجود دارد:

**یکم:** خوش‌خُلقی و تواضع فراوانِ پیامبر؛ زیرا با جاه و جیگاه والایی که نزد الله و مردم داشت، به‌قدری فروتن بود که به بچه‌هایی که در کوچه بازی می‌کردند، سلام می‌گفت؛ حال آن‌که کم‌تر کسی از ما چنین کاری می‌کند؛ مگر کسی که الله بخواهد.

**دوم:** از این حدیث درمی‌یابیم که سنت است وقتی از کنارِ کسی عبور می‌کنیم، به او سلام بگوییم؛ هرچند خردسال یا بچه باشد. زیرا سلام کردن، در حقیقت دعای خیر برای برادر مسلمان است و وقتی جوابِ سلام تو را می‌دهند، در حقیقت برای تو دعای خیر می‌کنند. هم‌چنین سلام کردن به بچه‌ها تأثیر به‌سزایی در تربیت آن‌ها دارد و باعث می‌شود که به سلام کردن عادت کنند؛ در نتیجه بدان سبب که شما وسیله‌ی تربیت نیکوی آن‌ها بوده‌اید، در اجر و ثواب آن‌ها شریک خواهید بودید. زیرا انسان در پاداش هر کار نیکی که مردم از او یاد بگیرند و به آن عمل کنند، سهیم است.

**سوم:** مسؤولیت دادن به بچه‌ها یا واگذاریِ یک کار جایز است؛ یعنی اگر به بچه‌ای اطمینان دارید، ایرادی ندارد که انجام کاری را به او واگذار کنید. اما اگر بچه‌ای بازی‌گوش و غیر قابل اعتماد باشد، پس کارهای مهم را به او واگذار نکنید؛ زیرا معمولاً بچه‌ها بازی‌گوش هستند و به کاری که به آن‌ها واگذار می‌شود، اهمیت نمی‌دهند. یعنی مسؤولیت‌پذیری را به‌تدریج به بچه‌ها آموزش دهید.

**چهارم:** فقها رحمهم‌الله گفته‌اند: وقتی بچه‌ای چیزی آورد و گفت: این را پدرم یا مادرم داده است، می‌توانید از او بپذیرید؛ گرچه بچه، خودش مال و ثروتی ندارد که بذل و بخشش کند؛ اما وقتی چیزی آورد، مثلاً بسته‌ای خرما، یک هندوانه، لباس یا هر چیزِ دیگری، آن را از او بپذیرید و نگویید:«او که بچه است؛ شاید آن را دزدیده یا بدون اجازه برداشته است»؛ بلکه ظاهرِ سخنش را قبول کنید.

**پنجم:** انسان باید مراعاتِ حال مادر و خانواده‌اش را بکند؛ یعنی وقتی برای انجامِ کاری خانه را ترک می‌کند و احتمال می‌دهد که دیر برگردد، در صورتی که خللی در کارش ایجاد نمی‌شود، به آن‌ها بگوید که کجا می‌رود تا نگران نشوند. انسان گاه به جایی می‌رود و اتفاقی می‌افتد یا بیمار می‌شود؛ لذا اگر خانواده‌اش ندانند که کجا رفته است، پریشان و نگران می‌شوند. اما اگر به جایی مثلِ مسجد می‌روید که عادی‌ست، نیازی به این نیست که هر بار به خانواده اطلاع دهید. اما اگر می‌خواهید به‌اتفاق دوستان خود به گردش یا به شهر و روستایی در نزدیکی شهر خود بروید، حتماً به خانواده اطلاع دهید تا نگران نشوند.

**ششم:** برای انسان جایز نیست که رازِ کسی را فاش کند و آن را کسی بازگو نماید؛ حتی برای پدر و مادرش. لذا اگر کسی، شما را به دنبال کاری فرستاد و سپس پدرتان از شما پرسید: «تو را برای چه کاری فرستاد»، به پدرتان نگویید؛ هرچند پدرِ شماست. و به مادرتان نیز نگویید؛ زیرا این، راز مردم است و فاش کردن راز دیگران، جایز نیست.

**هفتم:** درمی‌یابیم که ام‌سلیم فرزندش را خوب تربیت کرد؛ زیرا به او گفت: راز رسول‌الله را به هیچ‌کس نگو. گرچه انس خود این راز را نه برای مادرش بازگو کرد و نه برای کسی دیگر؛ اما مادر برای این‌که عذری برای فرزندش نگذارد و بر اهمیت این موضوع، تأکید کند، به انس فرمود: راز رسول‌الله را به هیچ‌کس نگو. زیرا انس خود گفته بود: من، راز رسول‌الله را به هیچ‌کس نمی‌گویم. گویا مادرش به او گفت: من هم موافقم؛ کارِ خیلی خوبی می‌کنی.

**هشتم:** انس محبتش به ثابت را نشان داد؛ زیرا ثابت، دوستِ همیشه‌همراه انس بود و می‌بینیم که ثابت، روایت‌های فراوانی از انس نقل کرده است. چنان‌که انس به ثابت فرمود: اگر این راز را با کسی در میان می‌گذاشتم، حتماً آن را به تو می‌گفتم. و این، نشان‌گر محبت انس با شاگردش ثابت/ می‌باشد.

چه خوب است که رابطه‌ی همه‌ی شاگردان با معلمان و استادانشان، این‌گونه محبت‌آمیز باشد؛ زیرا اگر چنین رابطه ای میان استاد و شاگرد وجود نداشته باشد، شاگرد همه‌ی سخنان استادش را نمی‌پذیرد و معلم نیز شور و نشاط چندانی برای آموزش شاگردش ندارد و به او یا موفقیتش اهمیت نمی‌دهد. اما اگر محبت دو جانبه‌ای در میان معلم و شاگرد وجود داشته باشد، پیامدش بسیار نیک و فراوان خواهد بود.

\*\*\*

86- باب: وفای به عهد و پای‌بندی به عهد و پیمان

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَوۡفُواْ بِٱلۡعَهۡدِۖ إِنَّ ٱلۡعَهۡدَ كَانَ مَسۡ‍ُٔولٗا ٣٤﴾ [الإسراء: ٣٤]

و به پیمان‌ها وفا نمایید که درباره‌ی عهد و پیمان سؤال خواهد شد.

و می‌فرماید:

﴿وَأَوۡفُواْ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ إِذَا عَٰهَدتُّمۡ﴾ [النحل: ٩١]

و چون با الله پیمان بستید، به پیمان الهی وفا کنید.

و می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَوۡفُواْ بِٱلۡعُقُودِۚ﴾ [المائ‍دة: ١]

ای مؤمنان! به پیمان‌ها وفا کنید.

و می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ٢ كَبُرَ مَقۡتًا عِندَ ٱللَّهِ أَن تَقُولُواْ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ٣﴾ [الصف: ٢، ٣]

ای مؤمنان! چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟ نزد الله بسیار زشت و ناپسند است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید.

**شرح**

مؤلف/ می‌گوید: «باب: وفای به عهد و پای‌بندی به عهد و پیمان».

**عهد،** به هر پیمانی می‌گویند که انسان با دیگران می‌بندد و بر دو نوع است:

**عهد با الله:** چنان‌که الله در کتابش می‌فرماید:

﴿وَإِذۡ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِيٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ وَأَشۡهَدَهُمۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ أَلَسۡتُ بِرَبِّكُمۡۖ قَالُواْ بَلَىٰ شَهِدۡنَآۚ﴾ [الأعراف: ١٧٢]

و زمانی (را یاد کن) که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، نسلشان را در آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت (و فرمود:) آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری؛ گواهی دادیم.

بدین‌سان الله از همه‌ی بندگانش پیمان گرفت که او را عبادت و پرستش کنند و هیچ چیز و هیچ کس را شریکش نسازند؛ زیرا او، پروردگار و خالقِ ایشان است.

**و عهد با بندگان خدا:** این، شامل همه‌ی پیمان‌هایی‌ست که در میان مردم بسته می‌شود؛ میان دو مسلمان؛ میان مسلمانان و کافران؛ و نیز سایر پیمان‌های مشهور. الله متعال به وفادای به عهد و پیمان دستور داده و فرموده است:

﴿وَأَوۡفُواْ بِٱلۡعَهۡدِۖ إِنَّ ٱلۡعَهۡدَ كَانَ مَسۡ‍ُٔولٗا ٣٤﴾ [الإسراء: ٣٤]

و به پیمان‌ها وفا نمایید که درباره‌ی عهد و پیمان سؤال خواهد شد.

یعنی انسان، روز قیامت درباره‌ی پای‌بندی به عهد و پیمان، بازخواست خواهد شد؛ به عبارت دیگر روز قیامت درباره‌ی عهد و پیمانش از او می‌پرسند که آیا به آن عمل وفا کرده است یا خیر؟

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَوۡفُواْ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ إِذَا عَٰهَدتُّمۡ﴾ [النحل: ٩١]

و چون با الله پیمان بستید، به پیمان الهی وفا کنید.

لذا پیمان‌شکنی نکنید. هم‌چنین می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ٢ كَبُرَ مَقۡتًا عِندَ ٱللَّهِ أَن تَقُولُواْ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ٣﴾ [الصف: ٢، ٣]

ای مؤمنان! چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟ نزد الله بسیار زشت و ناپسند است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید.

کسی که پیمان می‌بندد یا قول و قراری می‌گذارد و به آن وفا نمی‌کند، در حقیقت سخنی می‌گوید که به آن عمل نمی‌نماید. مثلاً به شخصی می‌گویید: به تو قول می‌دهم رازی را که میان من و توست، به هیچ‌کس نگویم یا به تو قول می‌دهم درباره‌ی فلان‌کار که در فلان‌جا انجام دادی، به‌ هیچ‌کس چیزی نگویم؛ اما به قولِ خود عمل نمی‌کنید. این، یعنی گفتنِ چیزی که به آن عمل نمی‌نمایید﴿لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفۡعَلُونَ﴾: «چرا سخنی می‌گویید که به آن عمل نمی‌کنید؟» ﴿كَبُرَ مَقۡتًا عِندَ ٱللَّهِ أَن تَقُولُواْ مَا لَا تَفۡعَلُونَ﴾ ؛ یعنی چنین روی‌کردی نزد الله بسیار زشت و ناپسند است و مایه‌ی خشم و غضب او می‌گردد. اما از سوی دیگر الله کسانی را که به قول و قرارِ خود عمل می‌کنند، دوست دارد.

\*\*\*

694- عَنْ أبي هريرة أنَّ رسولَ الله قال: «آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلاثٌ: إذا حَدَّث كَذَبَ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ». [متفقٌ عليه]([[32]](#footnote-32))

زاد في روايةٍ لمسلم: «وإنْ صَامَ وصَلَّى وَزَعَمَ أَنَّهُ مسلِمٌ».

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «نشانه‌‌ی منافق، سه چیز است: هنگام سخن گفتن، دروغ می‌گوید؛ و چون وعده می‌دهد، خُلف وعده می‌کند؛ و هرگاه امانتی به او بسپارند، در امانت، خیانت می‌نماید».

در روایت مسلم، افزون بر این آمده است: «هرچند روزه بگیرد، و نماز بخواند و خود را مسلمان بپندارند».

695- وعن عبدِ الله بن عمرو بن العاص$ أنَّ رسولَ الله قال: «أرْبعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا؛ وَمَنْ كَانَتْ فِيه خَصلَةٌ مِنْهُنَّ كانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِن النِّفاقِ حَتَّى يَدَعَهَا: إذا اؤُتُمِنَ خَان، وإذَا حدَّثَ كذَب، وَإذا عَاهَدَ غَدَر، وَإذا خَاصَم فَجَرَ». [متفقُ عليه]([[33]](#footnote-33))

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «چهار ویژگی‌ست که در هرکس وجود داشته باشد، او منافقی خالص و تمام‌عيار است؛ و هرکس یکی از این ویژگی‌ها در او یافت شود، خصلتی از نفاق را دارد تا آن‌که آن را ترک کند: هرگاه امانتی به او بسپارند، در امانت، خیانت می‌نماید؛ هنگام سخن گفتن، دروغ می‌گوید؛ وقتی وعده می‌دهد، خُلف وعده می‌کند؛ و هنگامِ دعوا، حق‌کُشی می‌نماید».

696- وَعَنْ جابرٍ قال: قال لِي النَّبِيُّ: «لَوْ قَدْ جاءَ مالُ الْبَحْرَيْنِ أعْطَيْتُكَ هكَذا وهكذا وَهَكَذا». فَلَمْ يَجيءْ مالُ الْبحْرَيْنِ حَتَّى قُبِضَ النَّبِيُّ، فَلَمَّا جَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْن أَمَرَ أبُو بَكْرٍ فَنَادى: مَنْ كَانَ لَهُ عنْدَ رسولِ الله عِدَةٌ أوْ دَيْنٌ فَلْيَأْتِنَا. فَأتَيتُهُ وقُلْتُ لَهُ: إنَّ النَّبِيَّ قالَ لِي كَذَا، فَحَثَى لِي حَثْيَةً، فَعدَدْتُهَا، فَإذا هِي خَمْسُمِائَةٍ؛ فقال لِي: خُذْ مثْلَيْهَا. [متفقٌ عليه]([[34]](#footnote-34))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: پیامبر به من فرمود: «اگر اموال بحرین برسد، این‌قدر و این‌قدر و این‌قدر به تو خواهم داد». هنوز جزیه‌ی بحرین نرسیده بود که پیامبر از دنیا رفت. وقتی جزیه‌ی بحرین رسید، به دستور ابوبکر اعلام کردند که هر کس، رسول الله به او وعده‌ای داده یا از پیامبر بستان‌کار است، به ما مراجعه کند. - جابر می‌گوید:- نزد ابوبکر رفتم و به او گفتم: پیامبر به من چنین وعده‌ای داد. ابوبکر مُشتی سکه به من داد. آن را شمردم؛ پانصد سکه بود. ابوبکر به من فرمود: دو برابرِ آن را بردار.

**شرح**

مؤلف/ در باب وفای به عهد و پای‌بندی به عهد و پیمان، حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «نشانه‌‌ی منافق، سه چیز است: هنگام سخن گفتن، دروغ می‌گوید؛ و چون وعده می‌دهد، خُلف وعده می‌کند؛ و هرگاه امانتی به او بسپارند، در امانت، خیانت می‌نماید». یعنی، این‌ها از نشانه‌های منافقان است. اگر کسی را دیدید که هنگام سخن گفتن دروغ می‌گوید، در امانت خیانت می‌کند و وقتی وعده می‌دهد، به وعده‌اش پای‌بند نیست، این را از نشانه‌های منافقان بدانید. زیرا اصلِ نفاق، بر ریاکاری و پنهان‌کاری ا‌ستوار است و منافق، پلیدی و خباثت را مخفی می‌کند و نیکی و خوبی را ظاهر می‌سازد؛ کفرش را پنهان می‌گرداند و اظهارِ ایمان می‌کند.

دروغ‌گو نیز همین‌گونه است؛ یعنی سخنِ بر خلافِ واقع می‌گوید. کسی که خُلف وعده می‌کند نیز همین‌گونه است؛ و کسی که در امانت، خیانت می‌کند نیز چنین وضعیتی دارد. پناه بر الله.

این حدیث، هشداری جدّی درباره‌ی دروغ‌گویی‌ست که یکی از ویژگی‌های منافقان به‌شمار می‌آید. لذا برای هیچ‌کس جایز نیست که دروغ بگوید؛ البته اگر بنا بر ضرورت، توریه کند که نوعی تأویل است، ایرادی ندارد؛ مثلاً از او درباره‌ی مسأله‌ای بپرسند که دوست ندارد کسی از آن اطلاع یابد؛ لذا تأویل می‌کند و بر خلافِ واقع، سخن می‌گوید یا با تعابیری حرف می‌زند که اصلِ موضوع مشخص نمی‌شود. لذا اشکالی ندارد.

اما خُلف وعده یا پیمان‌شکنی، حرام است و وفای به عهد، واجب می‌باشد؛ چه به طرفِ مقابل وعده‌ی مال داده باشید و چه به او وعده دهید که مثلاً در فلان‌کار کمکش کنید؛ واجب است که به وعده‌ی خود عمل نمایید. از این‌رو انسان باید زمان وعده‌اش را تعیین کند؛ مثلاً وقتی به کسی می‌گوید: تو را فلان‌جا خواهم دید، ساعتش را هم به‌طور دقیق بگوید تا بنده‌ی خدا، آن‌جا معطل نشود و اگر انسان، تأخیر کرد، او سرِ قرار نماند و عذری برای ترک آن‌جا داشته باشد.

گاه مشاهده می‌شود که وقتی با کسی قول و قراری می‌گذاریم، می‌گوید: «وعده‌ی انگلیسی‌ست یا وعده‌ی مسلمانی؟» یعنی انگلیسی‌ها، به قول و قرار خویش متعهد و پای‌بند هستند. روشن است که چنین سخنی برآمده از بی‌خردی و فریفته شدن به کافران است. اگرچه برخی از انگیسی‌ها مسلمان هستند، ولی بیش‌ترِ آن‌ها کافرند و به فرض این‌که به وعده‌های خویش پای‌بند باشند، این، به‌خاطر الله و اجرای حکم او نیست؛ بلکه به دنبال منافع خویش هستند و می‌خواهند سیمای خوبی از خود در برابر دیگران به تصویر بکشند. در هر حال، مسلمان وظیفه دارد به عهد و پیمان خویش وفادار باشد و خُلف وعده نکند. لذا هرگاه می‌خواستید بر پای‌بندی به قول و قرار تأکید کنید، به جای گفتنِ چنین سخنی، بگویید: این، وعده‌ی یک مؤمن است؛ زیرا هیچ‌کس همانند مؤمن به عهد و پیمان خویش، وفادار نیست و تنها منافق، خُلف وعده می‌کند.

«هرگاه امانتی به او بسپارند، در امانت، خیانت می‌نماید». یعنی اگر مردم او را امین اموال یا اسرار یا فرزندان خود یا هر چیزِ دیگری قرار دهند، خیانت می‌کند. پناه بر الله. این هم از نشانه‌های نفاق است.

و اما حدیث عبدالله بن عمرو بن عاص$؛ در این حدیث آمده است: «چهار ویژگی‌ست که در هرکس وجود داشته باشد، او منافقی خالص است؛ و هرکس یکی از این ویژگی‌ها در او یافت شود، خصلتی از نفاق را دارد تا آن‌که آن را ترک کند». یعنی هر چهار ویژگی با هم، فقط در منافقِ خالص یافت می‌شود و البته ممکن است که یکی از این ویژگی‌ها در مؤمن نیز دیده شود. لذا منافق، به‌شمار نمی‌آید؛ بلکه خصلتی از نفاق در او وجود دارد تا آن‌که آن را ترک کند. این چهار خصلت، عبارتند از:

«هرگاه امانتی به او بسپارند، در امانت، خیانت می‌نماید و هنگام سخن گفتن، دروغ می‌گوید». پیش‌تر درباره‌ی این دو مورد، سخن گفتیم.

و اما سومین خصلت یا ویژگی نفاق: «وقتی وعده می‌دهد، خُلف وعده می‌کند» و به عهد و پیمان خویش، پای‌بند نیست.

و چهارمین ویژگیِ منافق این‎ست که «هنگامِ دعوا، حق‌کُشی می‌نماید». یعنی وقتی موضوعی را برای دادرسی نزد قاضی می‌برند، با هر شگردی که شده سعی می‌کند قاضی را بفریبد و حق را ناحق کند. حق‌کُشی به دو صورت است:

**نخست:** مدّعی چیزی می‌شود که از آنِ او نیست یا به او تعلق ندارد.

**دوم:** حقّی را که بر گردنِ اوست، انکار می‌کند.

**مثال نخست:** شخصی نزد به‌دروغ قاضی می‌گوید: من از این آقا دویست هزار تومان بستان‌کارم و حتی برای اثبات دروغش، قسم می‌خورد و شاهد دروغین هم می‌آورد. لذا قاضی به نفعِ او حکم می‌دهد. چنین شخصی در دعوا و خصومت، حق‌کُشی کرده است؛ یعنی مدّعی چیزی شده که از او نیست و برای اثبات دروغش سوگند خورده است!

**مثال دوم:** شخصی دویست هزار تومان بدهکار است و بستان‌کارش، پولِ خود را مطالبه می‌کند؛ اما او می‌گوید: چه طلبی از من داری؟ تو از من بستان‌کار نیستی! وقتی برای قضاوت نزد قاضی می‌روند، مدعی (بستان‌کار) برای اثبات ادعایش هیچ دلیل یا سندی ندارد؛ و مدعی‌علیه (خوانده) که همان بدهکار است، به‌دروغ قسم می‌خورد که او چیزی از من بستان‌کار نیست. لذا قاضی به برائت او حکم می‌کند. این هم حق‌کُشی‌ست. پناه بر الله. رسول‌الله فرموده است: «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ يَقْتَطِعُ بِهَا مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ هُوَ عَلَيْهَا فَاجِرٌ لَقِيَ الله وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَان»([[35]](#footnote-35)) یعنی: «هركس، با سوگند دروغ، مال مسلمانی را تصاحب نماید، در حالي الله را ملاقات مي‌كند كه الله بر او خشمگين است».

اگر این چهار خصلت، همگی در یک نفر وجود داشته باشد، او منافقی خالص است؛ زیرا همه‌ی ویژگی‌های نفاق را در خود جمع کرده است؛ و اگر یکی از این ویژگی‌ها در او دیده شود، خصلتی از نفاق در اوست تا آن‌که آن را ترک کند.

این حدیث، نشان‌‌گر این‎ست که گاه، ویژگی‌های ایمان و ویژگی‌های نفاق در یک نفر جمع می‌شود؛ زیرا در این حدیث آمده است: «و هرکس یکی از این ویژگی‌ها در او یافت شود، خصلتی از نفاق را دارد تا آن‌که آن را ترک کند». و این، دیدگاهِ اهل سنت و جماعت است که خصلت نفاق و ایمان در یک نفر جمع می‌شود؛ هم‌چنین خصلتِ نیکی و بدی؛ و نیز دشمنی و دوستی. یعنی چنین نیست که انسان، حتماً کافرِ خالص یا مسلمانِ خالص باشد؛ بلکه گاه در یک مؤمن نیز ویژگی‌هایی از کفر، دیده می‌شود.

سپس مؤلف/ حدیث جابر بن عبدالله$ را ذکر کرده است که پیامبر به او فرمود: «اگر اموال بحرین برسد، این‌قدر و این‌قدر و این‌قدر به تو خواهم داد». هنوز جزیه‌ی بحرین نرسیده بود که پیامبر از دنیا رفت. لذا ابوبکر صدیق به‌اجماع صحابه به خلافت رسید و بدین‌سان جانشین رسول‌الله شد. جزیه‌ی بحرین در زمان خلافت ابوبکر صدیق به مدینه رسید. ابوبکر اعلام کرد: «هرکس، رسول الله به او وعده‌ای داده یا از پیامبر بستان‌کار است، به ما مراجعه کند». زیرا گاه، رسول‌الله چیزی خریداری می‌کرد و بدهکار می‌شد یا به کسی وعده‌ای می‌داد. رسول‌الله در حالی درگذشت که لباس رزمِ ایشان در برابر سی صاع جو که برای خانواده‌اش خریده بود، در رهن (گرو) یک یهودی بود. رسول‌الله در پیِ ثروت‌اندوزی نبود و مال و ثروتی نزدش نمی‌ماند؛ بلکه هرچه به‌دست می‌آورد، در میان مسلمانان تقسیم می‌کرد.

خلاصه این‌که ابوبکر صدیق اعلام کرد: «هرکس وعده یا قرضی نزد پیامبر دارد، نزدِ ما بیاید». لذا جابر نزد ابوبکر صدیق رفت و به او گفت: «پیامبر به من چنین وعده‌ای داده است». ابوبکر مُشتی سکه به او داد. جابر آن را شمرد؛ پانصد درهم بود. ابوبکر به او فرمود: دو برابرِ آن را بردار. زیرا رسول‌الله به جابر فرموده بود: «اگر اموال بحرین برسد، این‌قدر و این‌قدر و این‌قدر به تو خواهم داد». لذا یک مُشت سکه ابوبکر به جابر داد و دو مُشت دیگر نیز جابر به دستور ابوبکر برداشت و بدین‌سان ابوبکر صدیق به وعده‌ی پیامبر به جابر وفا کرد. و اما نکاتی که از این حدیث برداشت می‌شود:

از این حدیث چنین برداشت می‌شود که اختصاص بخشی از بیت‌المال به برخی از مسلمانان، جایز است؛ زیرا پیامبر چیزی از بیت‌المال را به جابر اختصاص داد؛ البته به‌شرطی که تخصیص بخشی از بیت‌المال به برخی از مسلمانان، از روی هوا و هوس نباشد؛ بلکه مصلحتی عمومی یا مصلحتی خاص وجود داشته باشد.

این حدیث هم‌چنین نشان‌گر كَرَم و بخشندگی پیامبر است؛ زیرا بی‌حساب و کتاب بذل و بخشش می‌کرد و نمی‌شمرد؛ بلکه با مُشت خود را پُر از سکه می‌کرد و بدون شمارش، انفاق می‌نمود. این، بیان‌گر بخشندگی و سخاوت پیامبر است و نشان می‌دهد که پیامبر برای دنیا و ثروتش ارزشی قایل نبود؛ بر خلاف کسی که ثروت‌اندوزی می‌نماید و همواره پول‌هایش را می‌شمارد یا ثروتش را حساب و کتاب می‌کند و قرآن و ریال پول‌هایش را از حساب نمی‌اندازد و بعد چک‌پول‌ها و سکه‌هایش را محاسبه می‌نماید!

این حدیث، نشان‌گر این‎ست که پیامبر غیب نمی‌دانست؛ زیرا به جابر وعده داد و قبل از این‌که به وعده‌اش وفا کند، درگذشت؛ زیرا جزیه‌ی بحرین در حیات ایشان به مدینه نرسید.

این حدیث نشان‌دهنده‌ی فضیلت ابوبکر صدیق می‌باشد که صحابه با او بیعت کردند.

این حدیث، دلیلی بر پذیرش ادّعای مدّعی‌ست؛ البته مدّعی قابل اعتمادی در برابرِ ادعای وی نباشد که ادعایش را نقض کند. اما اگر مخالف یا مدّعی دیگری باشد، مدّعی نخست (مدعی علیه) باید دلیلی بر ادعایش بیاورد و گرنه، طرف دیگر، یعنی مخالفش باید سوگند بخورد. در این ماجرا، جابر هیچ مخالفی نداشت؛ زیرا ابوبکر صدیق به عنوان مسؤول بیت‌المال اعلام کرد: هرکس وعده یا قرضی نزد پیامبر دارد، نزد ما بیاید و هنگامی که جابر به ابوبکر صدیق مراجعه نمود، ابوبکر به او نفرمود: چه دلیلی داری که پیامبر به تو چنین وعده‌ای داده است؟ یعنی درخواست دلیل نکرد؛ زیرا به جابر اطمینان داشت و کسی هم با ادعای جابر مخالفت نکرد.

از این حدیث چنین برداشت می‌شود که هم‌سان یا همانندِ یک چیز، به منزله‌ی خودش می‌باشد؛ به عبارت دیگر اگر انسان چیزی را در ظرفی بسنجد و وزنش ده کیلو باشد، می‌تواند ظرفیت این ظرف را ده کیلو در نظر بگیرد؛ البته در صورتی که جرم و حجم چیزی که وزن می‌شود، متغیر نباشد. زیرا ابوبکر صدیق پس از این‌که مُشت اول را شمرد، دو مُشت بعدی را بدون شمارش، همان اندازه در نظر گرفت.

مثلاً اگر بر گردن شخصی پانصد صاع باشد و گنجایش ظرفی، ده صاع، آن شخص می‌تواند بر اساس گنجایش همین ظرف باقی‌مانده‌ی پانصد صاع را بسنجد و هیچ ایرادی در این کار نیست.

\*\*\*

87- باب: امر به پای‌بندی بر عادت‌ها و کارهای نیک

الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوۡمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمۡ﴾ [الرعد: ١١]

بی‌گمان الله وضعیت هیچ قومی را دگرگون نمی‌کند تا آنکه رویه و حالتی را که در خودشان است، تغییر دهند.

و می‌فرماید:

﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّتِي نَقَضَتۡ غَزۡلَهَا مِنۢ بَعۡدِ قُوَّةٍ أَنكَٰثٗا﴾ [النحل: ٩٢]

مانند آن زنی نباشید که نخ‌های تابیده‌اش را پس از تابیدن محکم، باز می‌کرد.

و می‌فرماید:

﴿وَلَا يَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلُ فَطَالَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَمَدُ فَقَسَتۡ قُلُوبُهُمۡۖ﴾ [الحديد: ١٦]

...و مانند کسانی نباشند که پیش‌تر به آنان کتاب داده شد و زمان بر آنان طولانی گذشت و دل‌هایشان سخت گشت.

و می‌فرماید:

﴿فَمَا رَعَوۡهَا حَقَّ رِعَايَتِهَاۖ﴾ [الحديد: ٢٧]

ولی آن ‌را چنان‌که باید رعایت نکردند.

697- وعن عبدِ الله بنِ عمرو بنِ العاص$ قال: قال لي رسولُ الله: «يَا عبْدَالله لا تَكُنْ مِثلْ فُلان، كَانَ يقُومُ اللَّيْلَ فَتَركَ قِيامَ اللَّيْل». [متفقٌ عليه]([[36]](#footnote-36))

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: رسول‌الله به من فرمود: «ای عبدالله! مانندِ فلانی نباش که نماز شب می‌خواند، ولی پس از مدتی آن را ترک کرد».

**شرح**

مؤلف، نووی/ می‌گوید: «امر به پای‌بندی بر عادت‌ها و کارهای نیک»؛ یعنی انسان باید بر کارِ نیکی که به آن عادت کرده است، پای‌بندی و مداومت نماید. مثلاً اگر عادت کرده است که سنت‌های روزانه -سنت‌های پنج وقت- را بخواند، پس بر آن‌ها پای‌بندی کند؛ هم‌چنین اگر به نماز شب عادت کرده است، ترکش نکند و بر آن مداومت نماید. هم‌چنین اگر دو رکعت نماز ضحی (چاشت) را می‌خوانَد، هم‌چنان به خواندن آن ادامه دهد. خلاصه این‌که شایسته است به هر کارِ نیکی که عادت کرده، پای‌بندی کند. چنان‌که رسول‌الله بر اعمال نیک پای‌بندی می‌نمود و وقتی عملی را شروع می‌کرد، به انجامِ آن ادامه می‌داد و تركَش نمی‌کرد؛ زیرا وقتی انسان عملِ نیکی را آغاز کند و به آن عادت نماید و سپس تركَش کند، این امر به روی‌گردانی‌اش از کارهای نیک منجر می‌شود؛ زیرا شروع کردن و بریدن، بدتر از شروع نکردن است. تجربه نیز ثابت کرده که اگر انسان، عملی را آغاز نکرده باشد، شروعِ آن برایش آسان‌تر از عملی‌ست که آغاز کرده و سپس تركَش نموده است.

سپس مؤلف/ چند آیه از قرآن ذکر کرده است که همگی نشان‌ می‌دهد انسان باید به کارهای نیکی که به آن عادت کرده است، پای‌بندی نماید. از جمله این آیه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّتِي نَقَضَتۡ غَزۡلَهَا مِنۢ بَعۡدِ قُوَّةٍ أَنكَٰثٗا﴾ [النحل: ٩٢]

مانند آن زنی نباشید که نخ‌های تابیده‌اش را پس از تابیدن محکم، باز می‌کرد.

و نیز می‌فرماید:

﴿وَلَا يَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلُ فَطَالَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَمَدُ فَقَسَتۡ قُلُوبُهُمۡۖ﴾ [الحديد: ١٦]

...و مانند کسانی نباشند که پیش‌تر به آنان کتاب داده شد و زمان بر آنان طولانی گذشت و دل‌هایشان سخت گشت.

یعنی اهل کتاب ابتدا کارهای نیک انجام می‌دادند؛ ولی زمانی طولانی بر آن‌ها گذشت و دل‌هایشان سخت شد و کارهای نیک را رها کردند؛ الله به مؤمنان دستور می‌دهد که مانندِ این‌ها نباشند.

و اما احادیثی که مؤلف/ ذکر کرده است؛ حدیث عبدالله بن عمرو بن عاص$ یکی از این‌هاست. عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: رسول‌الله به من فرمود: «ای عبدالله! مانندِ فلانی نباش که نماز شب می‌خواند، ولی پس از مدتی آن را ترک کرد».

رسول‌الله به جای این‌که نام این شخص را برای عبدالله بن عمرو$ ذکر کند، از کلمه‌ی فلانی ا‌ستفاده کرد تا رسوایش نگرداند؛ زیرا اصلِ موضوع بدون ذکر نامش، بیان می‌شد. البته احتمال دارد که رسول‌الله نام آن شخص را برای عبدالله بن عمرو$ ذکر کرده باشد؛ اما عبدالله بن عمرو$ نامش را ذکر نکرد. در هر صورت، مهم اصلِ موضوع می‌باشد که انسان باید بر عملِ نیکی که آغاز می‌کند، مداومت و پای‌بندی نماید. نه مانندِ آن شخص که شب‌ها نماز می‌خواند، اما پس از مدتی آن را ترک کرد؛ گرچه نماز شب، سنت است و اگر انسان شب‌ها قیام نکند، سرزنشی بر او نیست. چون سنت است، نه واجب. ولی این‌که کسی نماز شب بخواند و سپس آن را ترک کند، سزاوار سرزنش است. از این‌رو پیامبر فرمود: «مانندِ فلانی نباش که نماز شب می‌خواند، ولی پس از مدتی آن را ترک کرد».

و بدتر، این‎ست که کسی به تحصیل علوم دینی بپردازد و پس از این‌که الله متعال این درب را به رویَش می‌گشاید، آن را ترک کند؛ این، کفران نعمتی‌ست که الله به او عطا فرموده است. لذا وقتی در مسیر تحصیل علوم شرعی گام برمی‌دارید، به این کارِ مهم و ارزشمند ادامه دهید؛ مگر این‌که ضرورتی شدیدی، شما را به خود مشغول کند. آری؛ به تحصیل علوم دینی ادامه دهید. زیرا طلب علم فرض کفایه است و هرکس به تحصیل علوم دینی بپردازد، الله متعال پاداش فرض را به او عنایت می‌کند. همان‌طور که می‌دانید ثواب فرض از ثواب نفل، بیش‌تر است. چنان‌که در حدیث صحیح آمده است: «مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ».([[37]](#footnote-37)) یعنی: «محبوب‌ترین چیز نزد من که بنده‌ام به‌وسیله‌‌ی آن به من تقرب و نزدیکی می‌جوید، اعمالی‌ست که بر او فرض کرده‌ام». طلب علم، فرض کفایه است و وقتی انسان به کسب علم بپردازد، فریضه‌ای را از گردنِ سایر امت برداشته است. البته طلب علم در رابطه با مسایلی که خودِ انسان با آن سر و کار دارد، فرض عین است؛ مانند کسی که می‌خواهد نماز بخواند. یعنی بر او فرض است که احکام نماز را بداند. هم‌چنین بر ثروتمند فرض است که احکام زکات را بیاموزد. خریدار و فروشنده نیز باید احکام داد و ستد را یاد بگیرند و کسی که قصد حج دارد، چاره‌ای جز فراگیری احکام حج ندارد؛ این، فرضِ عین است. اما فراگیری سایر علوم، فرض کفایه می‌باشد و وقتی انسان پا در این راه می‌گذارد، باید ادامه دهد و هیچ چیزی مانعش از ادامه‌ی تحصیل نشود؛ مگر این‌که ضرورتی گریزناپذیر پیش آید که این، چیزِ دیگری‌ست. زیرا منافقان، کسانی هستند که وقتی کاری را شروع می‌کنند، آن را ادامه نمی‌دهند. چنان‌که در غزوه‌ی «اُحُد» حدودِ هزار نفر با رسول‌الله خارج شدند که تقریباً یک‌سوم آن‌ها منافقان بودند و از میانه‌ی راه برگشتند و گفتند: «اگر می‌دانستیم که جنگی روی خواهد داد، حتماً از شما پیروی می‌کردیم».([[38]](#footnote-38)) الله متعال می‌فرماید:

﴿هُمۡ لِلۡكُفۡرِ يَوۡمَئِذٍ أَقۡرَبُ مِنۡهُمۡ لِلۡإِيمَٰنِۚ﴾ [آل عمران: ١٦٧]

در آن روز آنان به کفر نزدیک‌تر بودند تا به ایمان.

خلاصه این‌که وقتی الله بر بنده‌اش منت می‌گذارد و او را به عمل یا عبادتِ ویژه‌ای توفیق می‌دهد یا وقتی او را به عبادتی عام المنفعه مانند کسب علم موفق می‌گرداند، بنده نباید از پا بنشیند و در میانه‌ی راه، این عبادت را ترک کند؛ بلکه باید به این عمل ادامه دهد. زیرا این، روش و رهنمود پیامبر است؛ چنان‌که به عبدالله بن عمرو$ فرمود: «ای عبدالله! مانندِ فلانی نباش که نماز شب می‌خواند، ولی پس از مدتی آن را ترک کرد».

\*\*\*

88- باب: خوش‌زبانی و خوش‌رویی در برخورد با دیگران

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱخۡفِضۡ جَنَاحَكَ لِلۡمُؤۡمِنِينَ ٨٨﴾ [الحجر: ٨٨]

بالِ (مهر و تواضع) خویش را برای مؤمنان فرود آور.

و می‌فرماید:

﴿وَلَوۡ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلۡقَلۡبِ لَٱنفَضُّواْ مِنۡ حَوۡلِكَۖ﴾ [آل عمران: ١٥٩]

و اگر خشن و سنگ‌دل بودی، از اطرافت پراکنده می‌شدند.

698- عَنْ عدِيِّ بن حَاتمٍ قال: قال رسولُ الله: «اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ؛ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَبِكَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ». [متفقٌ عليه]([[39]](#footnote-39))

**ترجمه:** عدی بن حاتم می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «از آتش دوزخ پروا کنید؛ اگرچه با صدقه دادن نصف یک خرما باشد و اگر کسی، این را هم نیافت، پس با گفتن سخن نیکو خود را از آتش دوزخ دور بگرداند».

699- وَعَنْ أبي هُرَيْرَةَ أنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «والكلِمةُ الطَّيِّبَةُ صدَقَةٌ». [متفقٌ عليه]([[40]](#footnote-40))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «و سخن نیکو، صدقه است».

700- وَعَنْ أبي ذَرٍّ قال: قال لي رَسُولُ الله: «لاَ تَحقِرنَّ مِن المعْرُوفِ شَيْئاً ولَوْ أنْ تلْقَى أخَاكَ بِوجهٍ طلِيقٍ». [روایت مسلم]([[41]](#footnote-41))

**ترجمه:** ابوذر می‌گوید: پیامبر به من فرمود: «هیچ کار نیکی را کوچک و ناچیز مپندار؛ حتی این عمل را که با برادرت با گشاده‌رویی ملاقات کنی».

**شرح**

مؤلف/ می‌گوید: «باب: خوش‌زبانی و خوش‌رویی در برخورد با دیگران». یعنی وقتی انسان برادر مسلمانش را می‌بیند، باید با او خوش‌رو باشد و به‌نیکی با او سخن بگوید؛ زیرا این، اخلاق و منشِ پیامبر بود. چنین رفتاری، نه تنها برای انسان کسرِ شأن نیست؛ بلکه جایگاه و منزلتش را نزد الله بالا می‌بَرد و پیروی از سنتِ پیامبر است. چراکه پیامبر همواره خوش‌رو بود و تبسم بر لب داشت.

لذا چه خوب است که انسان با خوش‌رویی و چهره‌ای باز و خندان با برادر مسلمانش ملاقات کند و به نیکی با او سخن بگوید تا از اجر و پاداش این عمل ارزشمند برخوردار شود و از تکبر در برابر بندگان خدا دور گردد و محبت و الفتِ آن‌ها نسبت به یکدیگر افزایش یابد.

سپس مؤلف/، آیه‌هایی از قرآن کریم ذکر کرده است؛ از جمله این‌که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱخۡفِضۡ جَنَاحَكَ لِلۡمُؤۡمِنِينَ ٨٨﴾ [الحجر: ٨٨]

بالِ (مهر و تواضع) خویش را برای مؤمنان فرود آور.

البته الله متعال درباره‌ی نحوه‌ی برخورد با کافران فرموده است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ جَٰهِدِ ٱلۡكُفَّارَ وَٱلۡمُنَٰفِقِينَ وَٱغۡلُظۡ عَلَيۡهِمۡۚ وَمَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ٧٣﴾ [التوبة: ٧٣]

ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر. و جایگاهشان دوزخ است؛ و چه بد جایگاهی‌ست!

لذا فقط با مؤمن یا برادران مسلمان خود، خوش‌رو باشیم یا با کافری که به مسلمان شدنش امید است؛ یعنی با چنین کافری نیز خوش‌برخورد و گشاده‌رو باشیم. البته همان‌طور که گفتم، بدین امید که از این برخورد شایسته نفع ببرد و مسلمان شود.

اما اگر تواضع و گشاده‌رویی در برابرِ کافر، بر تکبر و جسارتش درباره‌ی مسلمانان می‌افزاید، خوش‌رویی و خوش‌زبانی با او معنایی ندارد و درست نیست.

خوش‌رویی، شادمانی و سرور را به طرفِ مقابل هدیه می‌کند؛ زیرا تفاوت زیادی میان ملاقات با شخصی اخمو و شخصی خوش‌رو وجود دارد و نتیجه‌اش کاملاً متفاوت است. از این‌رو پیامبر به ابوذر فرمود: «هیچ کار نیکی را کوچک و ناچیز مپندار؛ حتی این عمل را که با برادرت با گشاده‌رویی ملاقات کنی». چون گشاده‌رویی، باعث شادی و خوشحالی برادرِ مسلمانت می‌شود.

و چه خوب است که خوش‌رویی با خوش‌زبانی یا سخن نیکو همراه باشد؛ زیرا رسول‌الله علاوه بر فضیلت خوش‌رویی، درباره‌ی سخن نیکو فرموده است: «از آتش دوزخ پروا کنید»؛ یعنی مانعی میان خود و دوزخ قرار دهید که شما را در برابر آن حفظ کند. «اگرچه با صدقه دادن نصف یک خرما باشد». آری؛ اگر الله از شما بپذیرد؛ صدقه دادن نصف یک خرما نیز مایه‌ی نجات شما از آتش دوزخ خواهد بود. سپس رسول‌الله فرمود: «و اگر کسی این را هم نیافت، پس با گفتن سخن نیکو خود را از آتش دوزخ دور بگرداند». مثلاً به برادر مسلمانش بگوید: حال شما چطور است؟ و از او و خانواده و عزیزانش احوال‌پرسی نماید. و حالِ هرکس را بپرسد، صدقه‎ای نزد الله متعال محسوب می‌شود و اجر و ثوابش را خواهد یافت. پیامبر فرموده است: «البرُّ حُسنُ الخُلُقِ».([[42]](#footnote-42)) ترجمه: «نیکی، یعنی خوش‌خُلقی». هم‌چنین فرموده است: «أکملُ المُؤمِنينَ إيمانًا أحسَنُهم خُلُقًا».([[43]](#footnote-43)) یعنی: «ایمان مؤمنانی کامل‌تر است که اخلاقشان، نیکوتر می‌باشد».

\*\*\*

89- باب: استحباب واضح سخن گفتن و روشن ساختن آن برای شنونده و نیز تکرارِ آن در صورتی که جز با تکرار، قابل فهم نباشد

701- عَنْ أَنَسٍ أنَّ النَّبِيَّ كانَ إذا تَكَلّمَ بِكلِمَةٍ أعَادها ثَلاثاً حَتَّى تُفْهَم عَنْهُ، وَإِذَا أتَى عَلَى قَوْمٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ سَلَّمَ علَيْهِمْ ثَلاثًا. [روایت بخاري]([[44]](#footnote-44))

**ترجمه:** انس می‌گوید: پیامبر هنگامی که سخنی می‌گفت، آن را سه بار تکرار می‌کرد تا سخنش فهمیده شود و هنگامی که نزد گروهی می‌رفت و به آن‌ها سلام می‌گفت، سلامش را – حدّ اکثر- سه بار تکرار می‌نمود.

702- وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قالَتْ: كَانَ كَلامُ رسولِ الله كَلاماً فَصْلاً يفْهَمُهُ كُلُّ مَن يَسْمَعُه. [روایت ابوداود]([[45]](#footnote-45))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: سخنِ رسول‌الله سخنی آشکار و روشن بود که هرکس آن را می‌شنید، می‌فهمید.

**شرح**

مؤلف، نووی/ می‌گوید: «استحباب واضح سخن گفتن و روشن ساختن آن برای شنونده و نیز تکرارِ آن در صورتی که جز با تکرار، قابل فهم نباشد». یعنی شایسته است که انسان، هنگامِ سخن گفتن با مردم، به‌آرامی و شمرده با آن‌ها سخن بگوید، نه با عجله و شتاب؛ هم‌چنین کلمات را در هم قاطی نکند و هر واژه‌ای را به‌طور کامل تلفظ نماید تا سخنش، واضح و آشکار باشد و مخاطب، به‌سادگی و بدون تکلف آن را دریابد.

برخی از مردم تُند و با عجله سخن می‌گویند و حروف و واژه‌ها را می‌خورند؛ به‌گونه‌ای مخاطب ناگزیر می‌شود گوش‌هایش را تیز کند یا حتی از گوینده بپرسد: چه گفتی؟ این نحوه‌ی سخن گفتن، بر خلافِ سنت است؛ سنت، این‎ست که انسان به‌گونه‌ای سخن بگوید که شنونده آن را به‌سادگی بفهمد و لازم نیست که انسان لفظ قلم حرف بزند؛ بلکه با اطرافیان خود با لهجه و گویش خود سخن بگویید و سخنان شما، واضح و روشن باشد. چنان‌که در حدیث انس بن مالک آمده است: «پیامبر هنگامی که سخنی می‌گفت، آن را سه بار تکرار می‌کرد تا سخنش قابل فهم باشد». از این حدیث چنین به‌نظر می‌رسد که وقتی سخنش قابل فهم بود، آن را تکرار نمی‌کرد؛ و این، یک واقعیت است. زیرا بسیاری از احادیث پیامبر را که در سخنرانی یا در میان مردم بیان فرموده است، می‌شنویم یا می‌خوانیم و هیچ تکراری در آن نمی‌بینیم.

اما وقتی موضوع یا سخنی که مطرح می‌کنید، برای مخاطب قابل فهم نیست، آن را برایش تکرار نمایید تا دریابد؛ هم‌چنین هنگام سخن گفتن با کسی که گوش‌هایش سنگین است یا اطرافش سر و صدا می‌باشد، مستحب است که سخن را تکرار کنید تا آن را بفهمد.

«پیامبر وقتی به گروهی سلام می‌گفت، سلامش را سه بار تکرار می‌کرد». یعنی اگر سلام می‌کرد و متوجه نمی‌شدند، دوباره سلام می‌کرد و به همین ترتیب تا سه بار سلام می‌گفت؛ نه بیش‌تر. هم‌چنین برای اجازه خواستن؛ یعنی هنگامی که می‌خواست واردِ خانه‌ی کسی شود، حدّ اکثر سه بار اجازه می‌گرفت. به عبارت دیگر سه بار درب می‌زد و اگر پاسخی نمی‌شنید، باز می‌گشت. این سنت پیامبر بود که هر چیزی را حدّ اکثر بنا بر ضرورت، سه بار تکرار می‌کرد.

اما آیا زنگ تلفن نیز همین حکم را دارد؛ یعنی آیا باید به سه زنگ، بسنده کنیم؟ احتمال دارد که حکمش، همین باشد. یعنی وقتی با کسی تماس می‌گیرید و سه بار بوق تلفن را می‌شنوید و پاسخی دریافت نمی‌کنید، کافی‌ست و اگر این تماس بنا بر قرارِ قبلی باشد، شما کارِ خود را انجام داده‌اید و به وعده‌ی خود وفا کرده‌اید.

شاید هم بگویند: تلفن، حکمِ دیگری دارد؛ زیرا ممکن است وقتی به خانه زنگ می‌زنید، خانواده دور از تلفن باشند و برای برداشتنِ گوشی ناگزیر باشند قدم‌های بیش‌تری بردارند تا به تلفن برسند و جواب تلفن را دیر بدهند. بنابراین، هر دو احتمال را ذکر کردیم.

سپس مؤلف/ حدیث عایشه& را ذکر کرده است؛ عایشه& می‌گوید: «سخنِ رسول‌الله سخنی آشکار و روشن بود که هرکس آن را می‌شنید، می‌فهمید». یعنی حروف و واژه‌هایش، در هم و قاطی نبود و از بس با تأنّی و آرامش سخن می‌گفت، شنونده می‌توانست یکایک کلماتش را بشمارد.

لذا شایسته نیست که سخنانمان، به‌گونه‌ای در هم و نامفهوم باشد که فهمِ آن برای شنونده مشکل شود؛ زیرا هدف از سخن گفتن، فهماندن مخاطب است و هرچه سخنانِ انسان، بیش‌تر قابلِ فهم باشد، بهتر و شایسته تر است.

ناگفته نماند: کسی که آرام و شمرده سخن می‌گوید و در صورت نیاز، سخنش را سه بار تکرار می‌کند، باید این عمل را با این نیت و احساس انجام دهد که از رسول‌الله پیروی می‌نماید تا از اجر و پاداشِ پیروی از رسول‌الله برخوردار شود‌. چه این‌که به همه‌ی سنت‌ها با این نیت و تصور عمل کنید که از رسول‌الله پیروی می‌نمایید تا به فضیلت پیروی از آن بزرگوار دست یابید.

\*\*\*

90- باب: اهمیت توجه و گوش دادنِ هم‌نشین به سخنانِ درست و جایزی که هم‌نشینش می‌گوید؛ و این‌که عالمِ یا سخنران، حاضران مجلس را به سکوت دعوت کند

703- عَنْ جَريرِ بْنِ عبدِالله قالَ: قالَ لِي رسولُ الله فِي حَجَّةِ الْوَدَاع: «اسْتَنْصِتِ النَّاسَ» ثمَّ قال: «لا ترْجِعُوا بَعْدِي كُفَّاراً يضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَاب بَعْضٍ». [متفقٌ عليه]([[46]](#footnote-46))

**ترجمه:** جریر بن عبدالله می‌گوید: رسول‌الله در حج وداع به من فرمود: «مردم را ساکت کن» و آن‌گاه فرمود: «پس از من به‌سانِ کافران نشوید که برخی از شما، گردنِ برخی دیگر را بزنند».

**شرح**

مؤلف، نووی/ در این باب به موضوع توجه و گوش دادن انسان به سخنانِ جایز و شرعیِ هم‌نشینش پرداخته و این نکته را بیان کرده است که عالم یا مربی مردم، مخاطبانش را ساکت کند و از آن‌ها بخواهد که به سخنانش توجه نمایند. پیش‌تر بیان شد که پیامبر سه بار سلام می‌کرد؛ یعنی اگر سلام می‌گفت و طرفِ مقابلش سلامِ ایشان را نمی‌شنید، پیامبر دوباره می‌کرد و چون جوابی نمی‌شنید، باری دیگر سلام می‌نمود و وقتی پس از سه بار، جوابی دریافت نمی‌کرد، دیگر سلام نمی‌گفت.

در این باب آمده است: انسان باید به سخنانِ هم‌نشینش گوش دهد؛ البته در صورتی که هم‌نشینش سخنِ حرام و ناجایز نگوید. توجه و گوش دادن به سخنانِ هم‌نشین هم به سخن است و هم به عمل؛ یعنی وقتی کسی سخن می‌گوید، ما حرف نزنیم تا سخنانِ گوینده، مفهوم باشد و همهمه و صداهای اضافی، مشکلی ایجاد نکند و همه‌ی حاضران از سخنان گوینده، استفاده نمایند.

و اما توجه عملی به سخنانِ گوینده، این‎ست که به او نگاه کنیم و توجه یا نگاهِ ما به چپ و راست نباشد؛ زیرا وقتی با ما سخن می‌گوید و ما به این سو و آن‌سو بنگریم، به ما بدبین می‌شود و فکر می‌کند به‌خاطرِ تکبر است که به سخنانش توجه نمی‌کنیم. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تُصَعِّرۡ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمۡشِ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَحًاۖ﴾ [لقمان: ١٨]

متکبرانه از مردم روی برنگردان و در زمین خرامان و باغرور راه مرو.

لذا یکی از نشانه های تکبر، این‎ست که انسان از دیگران روی بگرداند و به آن‌ها یا سخنانشان توجه نکند. پس به گوینده نگاه کنید تا دریابد که شما، به او و سخنانش توجه دارید؛ مگر این‌که سخنانِ حرام و ناجایزی بگوید؛ مثلاً از کسی غیبت کند یا سخنان بیهوده بگوید. در چنین مواردی به سخنانش توجه نکنید؛ بلکه او را از گفتن سخنانِ ناجایز منع نمایید و اگر هم‌چنان به گفتنِ سخنان ناجایز ادامه داد و به نصیحت شما توجه نکرد، بر شما واجب است که آن‌جا را ترک کنید. زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَقَدۡ نَزَّلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ أَنۡ إِذَا سَمِعۡتُمۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ يُكۡفَرُ بِهَا وَيُسۡتَهۡزَأُ بِهَا فَلَا تَقۡعُدُواْ مَعَهُمۡ حَتَّىٰ يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيۡرِهِۦٓ إِنَّكُمۡ إِذٗا مِّثۡلُهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ جَامِعُ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ وَٱلۡكَٰفِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا ١٤٠﴾ [النساء : ١٤٠]

و الله (این حکم را) در قرآن بر شما نازل کرده که چون شنیدید گروهی آیات الهی را انکار و استهزا می­کنند، با آنان ننشینید تا آن‌که به گفتار دیگری بپردازند؛ زیرا در این صورت شما نیز همانند آنان هستید. الله، همه­ی منافقان و کافران را در دوزخ جمع می­کند.

سپس مؤلف/ حدیث جریر بن عبدالله بجلی را ذکر کرده است که پیامبر در حج وداع به او امر نمود مردم را ساکت کند و آن‌گاه فرمود: «لا ترْجِعُوا بَعْدِي كُفَّاراً يضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَاب بَعْضٍ». یعنی: «پس از من به‌سانِ کافران نشوید که برخی از شما، گردنِ برخی دیگر را بزنند». واژه‌ی «يضْرِبُ» در این حدیث، مرفوع می‌باشد؛ نه مجزوم. زیرا جواب نهی نیست؛ بلکه حال است. لذا مفهوم حدیث، این می‌شود که پس از من کافر نشوید؛ در حالی که برخی از شما گردنِ برخی دیگر را بزنند. این‌جاست که درمی‌یابیم جنگیدن مسلمانان با یکدیگر، کفر است. چنان‌که حدیثی دیگر، این سخن را تأیید می‌کند؛ رسول‌الله فرموده است: «سِبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ».([[47]](#footnote-47)) یعنی: «ناسزاگویی به مسلمان، فسق است و جنگیدن با او، کفر». البته کفری نیست که مسلمان را از دایره‌ی اسلام اخراج کند؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ وَأَقۡسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ٩ إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡۚ﴾ [الحجرات: ٩، ١٠]

و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر جنگیدند، میانشان صلح برقرار کنید. و اگر یکی از این دو گروه، به گروه دیگر تجاوز نمود، با گروه تجاوزگر بجنگید تا به حکم الله بازگردد. و اگر (به حکم الله) بازگشت، در میانشان به عدالت و انصاف، صلح برقرار کنید و عدالت و دادگری پیشه نمایید. بی‌گمان الله، دادگران را دوست دارد. جز این نیست که مؤمنان با هم برادرند؛ پس در میان برادرانتان صلح و آشتی برقرار کنید.

\*\*\*

91- باب: موعظه و میانه‌روی در آن

الله متعال می‌فرماید:

﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ﴾ [النحل: ١٢٥]

با حکمت و پند پسندیده به راه پروردگارت فرابخوان.

704- عن أبي وائِلٍ شَقِيقِ بنِ سَلَمَةَ قال: كَانَ ابْنُ مسْعُودٍ يُذكِّرُنَا في كُلِّ خَمِيسٍ مَرّةً، فَقَالَ لَهُ رَجُل: يَا أَبَا عبْدِ الرَّحْمنِ لَوَدِدْتُ أَنَّكَ ذَكَّرْتَنَا كُلَّ يَوْمٍ، فَقَالَ: أمَا إِنَّهُ يَمْنَعُنِي مِنْ ذلكَ أنِّي أَكْرَهُ أنْ أُمِلَّكُمْ وإِنِّي أَتخَوَّلُكُمْ بِالموْعِظةِ، كَمَا كَانَ رسولُ الله يَتَخَوَّلُنَا بِهَا مَخافَةَ السَّآمَةِ علَيْنَا. [متفقٌ عليه]([[48]](#footnote-48))

**ترجمه:** ابووائل، شقیق بن سلمه/ می‌گوید: ابن‌مسعود هر پنج‌شنبه ما را اندرز می‌داد. شخصی به او گفت: ای ابوعبدالرحمن! دوست دارم هر روز ما را پند و اندرز دهی. ابن‌مسعود فرمود: «چیزی که مرا از این کار باز می‌دارد، این‎ست که دوست ندارم شما را خسته و ملول کنم؛ لذا وضعیت و رغبتِ شما را در نظر می‌گیرم و هر از چند گاهی - هفته‌ای یک بار- شما را موعظه می‌کنم. همان‌گونه که رسول‌الله از ترسِ دل‌سردی و ملالت ما، از موعظه‌ی روزانه دوری می‌کرد و حالِ ما را رعایت می‌نمود.

**شرح**

مؤلف/ می‌گوید: «باب موعظه و میانه‌روی در آن». یعنی باید در موعظه و سخنرانی میانه‌روی کرد تا مردم، خسته و ملول نشوند و از پند و اندرز، دل‌سرد نگردند.

موعظه، یعنی پند و اندرز و یادآوری احکام شرعی به همراه تشویق و ترغیب. مثلاً به کسی می‌گویید: فلان‌عمل و فلان‌عمل بر تو واجب است؛ پس تقوای الله پیشه کن و واجبات الاهی را انجام بده.

بزرگ‌ترین واعظ و بهترین پند، کتاب‌الله می‌باشد؛ چنان‌که الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدۡ جَآءَتۡكُم مَّوۡعِظَةٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَشِفَآءٞ لِّمَا فِي ٱلصُّدُورِ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٞ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ ٥٧﴾ [يونس : ٥٧]

ای مردم! به‌راستی پندی از سوی پروردگارتان آمده که مایه‌ی بهبودی و درمان بیماری‌هایی‌ست که در سینه‌هاست و هدایت و رحمتی برای مومنان است.

لذا بزرگ‌ترین موعظه‌ای که مایه‌ی پند است، کتاب الله می‌باشد؛ زیرا هم در آن تشویق و ترغیب وجود دارد و هم هشدار و ترهیب؛ هم‌چنین در آن از بهشت و دوزخ یاد شده و از پرهیزگاران و بدکاران، سخن به میان آمده است؛ لذا قرآن، بزرگ‌ترین کتاب پنددهنده می‌باشد؛ البته برای کسی که عقل دارد یا با جان و دل، به حقایق و پندها گوش می‌سپارد. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا مَآ أُنزِلَتۡ سُورَةٞ فَمِنۡهُم مَّن يَقُولُ أَيُّكُمۡ زَادَتۡهُ هَٰذِهِۦٓ إِيمَٰنٗاۚ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَزَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا وَهُمۡ يَسۡتَبۡشِرُونَ ١٢٤﴾ [التوبة: ١٢٤]

و هنگامی که سوره‌ای نازل شود، برخی از منافقان می‌گویند: این سوره بر ایمانِ کدام‌یک از شما افزود؟ ولی این سوره بر ایمان مومنان افزود و آنان (از نزول این سوره) شادمان می‌شوند.

مؤمن هر بار که آیه ای از کتاب را قرائت می‌کند، بر ایمانش افزوده می‌شود و از نوری که الله از این کتاب بزرگ در دلش قرار می‌دهد، برخوردار می‌گردد.

﴿وَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ فَزَادَتۡهُمۡ رِجۡسًا إِلَىٰ رِجۡسِهِمۡ وَمَاتُواْ وَهُمۡ كَٰفِرُونَ ١٢٥﴾ [التوبة: ١٢٥]

و اما بر پلیدی و شک بیماردلان، پلیدی و شکی دیگر افزود و در حال کفر مُردند.

پناه بر الله متعال.

لذا شایسته است که انسان،مردم را با قرآن و سنت و سخنان ائمه و هر چیزی که دل‌ها را نرم می‌گرداند وآن را متوجه الله می‌گرداند، پند و اندرز دهد.

سپس مؤلف/ یادآور شده که در موعظه باید میانه‌روی کرد؛ لذا برای مردم زیاد موعظه نکنید که آن‌ها را دل‌سرد و خسته می‌نمایید و آنان را از قرآن و سنت و سخنان علما، فراری می‌گردانید؛ زیرا وقتی روح و روان انسان خسته شود، رنجور و دل‌سرد می‌گردد و چه‌بسا از حق و حقیقت دوری می‌کند. از این‌رو فرزانه‌ترین موعظه‌گر از میان انسان‌ها، رسول‌‌الله بود که در رابطه با پند و موعظه، حالِ مردم را رعایت می‌کرد و برای آن‌ها زیاد موعظه نمی‌فرمود تا خسته و دل‌‌سرد نگردند و از سخن حق بیزار نشوند.

سپس مؤلف/ این آیه را در رأس این باب ذکر کرده است که الله می‌فرماید:

﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ﴾

[النحل: ١٢٥]

با حکمت و پند پسندیده به راه پروردگارت فرابخوان و به بهترین روش با آنان گفتگو کن.

﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ﴾: «به راهِ پروردگارت فرا بخوان»؛ یعنی به دینِ الله دعوت بده. زیرا راهِ پروردگار، همان دین اوست که به الله متعال منتهی می‌شود. به عبارت دیگر هرکس راه این دین را در پیش بگیرد، این دین، او را به الله متعال می‌رساند. چراکه الله متعال این دین را برای بندگانش مقرر فرموده است. لذا واژه‌ی «سبیل» یا راه به کلمه‌ی «الله» اضافه می‌شود و منظور از سبیل‌الله، دین الله می‌باشد.

﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ﴾

[النحل: ١٢٥]

با حکمت و پند پسندیده به راه پروردگارت فرابخوان و به بهترین روش با آنان گفتگو کن.

در این آیه به سه چیز امر شده است:

**نخست: حکمت:** حکمت، این‎ست که هر چیزی را سرِ جایش قرار دهیم؛ وقتِ مناسب، سخن مناسب، و مکان مناسب را در نظر بگیریم؛ زیرا برخی از مکان‌ها و زمان‌ها برای پند و اندرز، مناسب نیست. برخی از افراد نیز در وضعیت یا حالتی به‌سر می‌برند که باید صبر کنید تا شرایط برای پند و اندرزِ آنان فراهم شود و آن‌گاه آنان را در زمانی پند دهید که آماده‌ی پذیرش آن باشند. از این‌رو الله متعال فرمود: ﴿بِٱلۡحِكۡمَةِ﴾؛ علما گفته‌اند: حکمت، یعنی قرار دادن هر چیزی سرِ جایش.

**دوم: پند نیک و پسندیده:** یعنی دعوت خود را با پند نیک و پسندیده به انجام برسانید؛ موعظه یا پندی که دل‌ها را نرم و متوجه‎ی پروردگار متعال بگرداند. یعنی موعظه، باید نیک و پسندیده باشد؛ اگر ترغیب و تشویق، تأثیر بیش‌تری دارد، پس از طریق تشویق و ترغیب دعوت دهید و اگر ترساندن یا هشدار دادن، مؤثرتر است، از این روش در دعوت خویش استفاده کنید.

موعظه و دعوت، باید از لحاظ ساختار و روش نیز نیک و پسندیده باشد و نیز قانع‌کننده؛ یعنی با دلایل قانع‌کننده دعوت دهید؛ دلایلی از شریعت و دلایلی عقلی که مبتنی بر شریعت است. زیرا برخی از مردم، مانندِ مؤمنان مخلص و راستین، با دلایل شرعی قانع می‌شوند. چنان‌که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ مِنۡ أَمۡرِهِمۡ﴾ [الأحزاب : ٣٦]

سزاوار هیچ مرد و زن مؤمنی نیست که چون الله و پیامبرش به کاری حکم دهند، برای آن‌ها در کارشان اختیاری باشد.

اما برخی از مردم به دلایل شرعی بسنده نمی‌کنند؛ بلکه خواهانِ دلایل عقلی هستند. از این‌رو الله متعال در بسیاری از آیاتی که بر پیامبرش نازل کرده، به دلایلی عقلی ا‌ستدلال نموده است. مثلاً به برانگیخته شدن پس از مرگ بنگرید؛ کفار برانگیخته شدن پس از مرگ را انکار کردند و گفتند: چه کسی ا‌ستخوانِ پوسیده را زنده می‌کند؟ انسان می‌میرد و زمین، گوشت و پوست و استخوانش را می‌خورد و باز این انسان، برانگیخته می‌شود؟ الله متعال در پاسخشان فرمود:

﴿قُلۡ يُحۡيِيهَا ٱلَّذِيٓ أَنشَأَهَآ أَوَّلَ مَرَّةٖ﴾ [يس: ٧٩]

بگو: همان ذاتی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آن را آفرید.

چه کسی این ا‎ستخوان را نخستین بار آفرید؟ آری؛ الله. و بازآفرینی از نخستین آفرینش، آسان‌تر است:

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَهُوَ أَهۡوَنُ عَلَيۡهِ﴾ [الروم: ٢٧]

و او، ذاتی‌ست که آفرینش را آغاز می‌کند و سپس تکرارش می‌نماید و این کار برای او آسان‌تر است.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿أَوَ لَيۡسَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِقَٰدِرٍ عَلَىٰٓ أَن يَخۡلُقَ مِثۡلَهُم﴾ [يس: ٨١]

آیا ذاتی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است، توانایی آن را ندارد که مانند این‌ها را بیافریند؟

این‌ها دلایلی عقلی‌ست که الله با استدلال به سرآغاز آفرینش، معاد را اثبات کرد.

الله متعال هم‌چنین در این‌باره به احیای دوباره‌ی زمینِ مرده، استدلال فرموده است. چنان‌که الله متعال بر زمینِ خشک و مرده ای که گیاه و علفی در آن نیست، باران فرو می‌فرستد و آن‌گاه زمین، سرسبز می‌شود. چه کسی، به این گیاهان حیات می‌بخشد؟ آری؛ الله. پس ذاتی که گیاهان مرده و خشکیده را زنده می‌کند، توانایی زنده کردن مردگان را دارد.

وجود زندگی و حیاتی دوباره، قطعی‌ست؛ زیرا بدور از حکمت است که الله متعال مخلوقاتش را بیافریند و آن‎ها را از نعمت و روزی برخوردار سازد و کتاب‌هایی بر آن‌ها نازل کند و پیامبرانی به سویِ آنان بفرستد و به جهاد و پیکار با دشمنانش دستور دهد و همه‌ی این‌ها به‌خاطر دنیایی فانی و گذرا باشد. امکان ندارد؛ این، بر خلافِ حکمت است. بلکه به‌قطع زندگی دیگری هم وجود دارد که زندگیِ حقیقی‌ست. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿يَقُولُ يَٰلَيۡتَنِي قَدَّمۡتُ لِحَيَاتِي﴾ [الفجر: ٢٤]

(در آخرت، انسان متذکر می‌شود و) می‌گوید: ای کاش برای زندگی (حقیقی و پایان‌ناپذیر) خود، (اعمال نیکی) پیش می‌فرستادم.

لذا زندگیِ حقیقی، زندگیِ آخرت است:

﴿رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ حَسَنَةٗ وَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ﴾ [البقرة: ٢٠١]

ای پروردگامان! در دنیا به ما نیکی عطا فرما و در آخرت نیز نیکی بده و ما را از عذاب آتش محفوظ بدار.

**سوم:** و اما سومین نکته‌ای که الله درباره‌ی دعوت به آن سفارش می‌کند، این‎ست که می‌فرماید: ﴿وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ﴾: «و به بهترین روش با آنان گفتگو کن». یعنی وقتی با حکمت و پند پسندیده به دین الله فرا خواندی، اما طرفِ مقابل نپذیرفت، به بهترین روش با او گفتگو کن؛ اگر برای ردّ سخنت دلیل می‌آورد، با روشی درست و اخلاقی، دلایل نادرستی پندار و دلیلش را بیان کن و اگر رد دلیلش، به درازا می‌انجامید، به سراغ سایر دلایل برو و با او جر و بحث نکن؛ یعنی دلایلی برایش بیاور که پاسخی برایش نداشته باشد تا بدین‌سان قانع شود.

به عنوان نمونه به ابراهیم بنگرید که شخصی درباره‌ی الله با او مجادله کرد؛ الله متعال در این‌باره می‌فرماید:

﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِي حَآجَّ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ فِي رَبِّهِۦٓ أَنۡ ءَاتَىٰهُ ٱللَّهُ ٱلۡمُلۡكَ إِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِ‍ۧمُ رَبِّيَ ٱلَّذِي يُحۡيِۦ وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا۠ أُحۡيِۦ وَأُمِيتُۖ قَالَ إِبۡرَٰهِ‍ۧمُ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَأۡتِي بِٱلشَّمۡسِ مِنَ ٱلۡمَشۡرِقِ فَأۡتِ بِهَا مِنَ ٱلۡمَغۡرِبِ فَبُهِتَ ٱلَّذِي كَفَرَۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٢٥٨﴾ [البقرة: ٢٥٨]

آیا ماجرای آن پادشاهی را می­دانی که چون الله به او فرمانروایی داده بود، با ابراهیم درباره­ی پروردگارش جر و بحث کرد؛ وقتی ابراهیم به او گفت: پروردگارم ذاتی‌ست که زنده می­کند و می­میراند؛ پاسخ داد: من نیز زنده می­کنم و می­­میرانم. ابراهیم فرمود: الله، خورشید را از شرق طلوع می­دهد؛ پس (اگر راست می­گویی) آن را از مغرب طلوع بده. در نتیجه کسی که کفر ورزیده بود، مات و مبهوت شد (و دیگر نتوانست چیزی بگوید). و الله، ستمگران را هدایت نمی­کند.

ابراهیم به آن پادشاه سرکش گفت: «پروردگارم زنده می‌کند و می‌میراند»؛ یعنی تو، توانایی زنده کردن و میراندن نداری. اما آن پادشاه سرکش، دست از مجادله و سرکشی برنداشت و گفت: من هم می‌توانم این کار را انجام دهم. آن‌گاه دستور داد شخصی را آوردند که برایش حکم اعدام صادر کرده بود؛ پس او را آزاد کرد و گفت: بدین‌سان زندگی می‌بخشم. هم‌چنین به دستورِ او، شخصی را که سزاوار قتل نبود، آوردند و کشتند؛ و گفت: این‌گونه می‌کُشم. یعنی از این کار، به زنده کردن و میراندن تعبیر کرد!

آن‌جا بود که ابراهیم‌ به این ادعایش هیچ توجه نکرد؛ گرچه می‌توانست با او مجادله کند و بگوید: کاری که تو انجام دادی، در حقیقت زنده کردن و میراندن نیست؛ بلکه تو با دستورِ خود سبب مرگ یک نفر شدی که همان قتل است و با برداشتن حکمِ اعدام، سبب مرگش را برطرف کردی. این‌که زنده کردن و میراندن نیست. اما ابراهیم برای این‌که طرفِ مقابلش حرفی برای گفتن نداشته باشد، موضوع دیگری را پیش کشید و گفت: پروردگارم، خورشید را از شرق طلوع می‌دهد؛ اگر راست می‌گویی آن را از غرب طلوع بده. لذا پادشاهِ سرکش پاسخی نداشت. همان‌طور که الله متعال می‌فرماید: ﴿فَبُهِتَ ٱلَّذِي كَفَرَ﴾ : «پس کسی که کفر ورزیده بود، مات و مبهوت شد و نتوانست چیزی بگوید».

به‌هر حال الله متعال می‌فرماید: ﴿وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ﴾: «و به بهترین روش با آنان گفتگو کن». از این آیه چنین برداشت می‌شود که اگر کسی، توانایی مجادله و گفتگو ندارد، هرگز وارد بحث و مجادله نشود. گاه یک مؤمن راستین که هیچ شبهه و اشکالی برایش وجود ندارد، با فردی لجوج و ورّاج وارد بحث می‌شود و در برابرش کم می‌آورد. در چنین مواردی با هیچ‌کس وارد بحث نشوید؛ زیرا اگر با او بحث و گفتگو کنید، نمی‌توانید به بهترین روش گفتگو نمایید. این گفتگو را به زمان دیگری بیندازید یا این‌که شخصی قوی‌تر و توانمندتر از شما با او مباحثه کند.

\*\*\*

705- عن أبي الْيَقظان عَمَّار بن ياسر رضي الله عنهما قال: سمِعْتُ رسولَ الله يقول: «إنَّ طُولَ صلاةِ الرَّجُل وَقِصَرَ خُطْبَتِهَ، مَئِنَّةٌ مِنْ فقهِهَ؛ فَأَطِيلُوا الصَّلاةَ وَأَقْصِروا الخُطْبةَ». [روایت مسلم]([[49]](#footnote-49))

**ترجمه:** ابوالیقظان، عمار بن یاسر$ می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «طولانی بودن نماز انسان و کوتاه بودن خطبه‌اش، نشانه‌ی دانش و آگاهی اوست؛ پس نماز را طولانی و خطبه- سخنرانی- را کوتاه کنید».

706- عَنْ مُعاويةَ بْنِ الحَكَمِ السُّلَمِيِّ قال: «بَيْنَمَا أَنا أصَلِّي مَعَ رسولِ الله، إِذْ عَطَسَ رجُلٌ مِنْ القَوْمِ فَقُلت: يَرْحَمُكَ الله، فَرَمانِي الْقَوْمُ بِأَبْصَارِهِم، فَقُلْتُ: وَا ثُكْلَ أُمَّيَاه! مَا شَأنُكُم تَنْظُرُونَ إِلیَّ؟ فَجَعَلُوا يَضْرِبُونَ بِأيْدِيهِم عَلَى أَفْخَاذِهِم فَلَمَّا رَأَيْتُهُم يُصَمِّتُونَنِي لكِنِّي سَكَتُّ، فَلَمَّا صَلَّى رسولُ الله فَبِأبِي هُوَ وأُمِّي، مَا رَأَيْتُ مُعَلِّماً قَبْلَهُ وَلا بَعْدَهُ أَحْسنَ تَعْلِيماً مِنْهُ، فَوَالله مَا كَهَرنَي ولا ضَرَبَني وَلا شَتَمَني، قال: «إِنَّ هَذِهِ الصَّلاةَ لا يَصْلُحُ فيها شَيءٌ مِنْ كَلامِ النَّاس، إِنَّمَا هِيَ التَّسْبِيحُ والتَّكْبِير، وقرَاءَةُ الْقُرآنِ». أَوْ كَمَا قال رسولُ الله. قُلْتُ: يا رسول الله، إنِّي حديثُ عهْدٍ بجَاهِلِيَّةٍ، وقدْ جاءَ الله بِالإِسْلام، وإِنَّ مِنَّا رجالاً يَأْتُونَ الْكُهَّان؟ قال: «فَلا تأْتِهِمْ» قُلْتُ: وَمِنَّا رِجَالٌ يَتَطيَّرونَ؟ قال: «ذَاكَ شَيْء يَجِدونَه في صُدورِهِم، فَلا يَصُدَّنَّهُمْ». [روایت مسلم]([[50]](#footnote-50))

**ترجمه:** معاویه بن حَكَم سُلَمی می‌گوید: با رسول‌الله نماز می‌خواندم که مردی از میانِ جماعت، عطسه زد؛ لذا «يَرْحَمُكَ الله» گفتم. ناگاه همه نگاهِ خود را به سوی من دوختند. گفتم: ای وای مادر جان! چرا این‌طور به من نگاه می‌کنید؟ مردم شروع به زدنِ دستانشان بر روی پاهایشان کردند. و چون متوجه شدم که می‌خواهند مرا ساکت کنند، ساکت شدم. به الله سوگند پس از پایان نماز، رسول‌الله - که پدر و مادرم فدایش باد و هیچ معلمی پیش از او و پس از او ندیدم که از نظرِ نحوه‌ی آموزش از او بهتر باشد- نه با خشم و ترش‌رویی به من نگاه کرد و نه مرا زد و نه به من بد گفت؛ بلکه فرمود: «هیچ‌یک از سخنان مردم، شایسته‌ی این نماز نیست؛ زیرا نماز، تسبیح و تکبیر و قرائت قرآن است». یا چنین سخنی فرمود. عرض کردم: ای رسول‌خدا! من، تازه‌مسلمانم و اینک الله، اسلام را فرستاده است. در میانِ ما کسانی هستند که نزد کاهنان می‌روند؟ فرمود: «تو نزدِ کاهنان نرو». گفتم: در میانِ ما کسانی هستند که - هر چیزی را- به فال بد می‌گیرند؟ فرمود: «این، وسوسه‌ای‎ست که در دل‌هایشان خطور می‌کند و نباید آن‌ها را از تصمیم و کارِشان باز دارد».

[یعنی به این حالتِ روانی یا وسوسه‌ی درونی توجه نکنند و مطابقِ معمول، کارِ خود را انجام دهند.]([[51]](#footnote-51))

707- وَعَن الْعِرْباضِ بْنِ سَارِيَة قال: وَعَظَنَا رسولُ الله مَوْعِظَةً بليغةً وَجِلَتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ وَذَرَفَتْ مِنْهَا الْعُيُون. [این حدیث پیش‌تر به‌طور کامل در باب پای‌بندی به سنت ذکر شد؛ آن‌جا یادآوری کردیم که ابوداود و ترمذي این حدیث را روایت کرده‌اند و ترمذی، این حدیث را حسن صحیح دانسته است.]([[52]](#footnote-52))

**ترجمه:** عِرباض بن ساریه می‌گوید: رسول‌الله برای ما سخنرانی شیوایی ایراد فرمود که دل‌ها از آن ترسید و از چشم‌ها، اشک سرازیر شد.

**شرح**

مؤلف، نووی/ می‌گوید: «باب موعظه و میانه‌روی در آن»؛ یعنی موعظه نباید به‌گونه‌ای باشد که مردم را خسته و دل‌سرد کند.

مؤلف/ در این باب، به این آیه استدلال کرده است که الله می‌فرماید:

﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ﴾ [النحل: ١٢٥]

با حکمت و پند پسندیده به راه پروردگارت فرابخوان و به بهترین روش با آنان گفتگو کن.

پیش‌تر درباره‌ی این آیه، سخن گفتیم. سپس مؤلف/ حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که عمار بن یاسر$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «طولانی بودن نماز انسان و کوتاه بودن خطبه‌اش، نشانه‌ی دانش و آگاهی اوست؛ پس نماز را طولانی و خطبه- سخنرانی- را کوتاه کنید». منظور، نماز جمعه است.

نماز جمعه دو خطبه دارد که پیش از نماز است. گرچه ظاهر حدیث درباره‌ی کوتاه کردن خطبه‌ی جمعه می‌باشد؛ اما حکمش عام است و شامل همه‌ی سخنرانی‌ها می‌شود. لذا شایسته نیست که انسان، خطبه‌ها یا سخنرانی‌ها را طولانی کند و خطبه هرچه کوتاه تر باشد، بهتر است؛ به دو دلیل:

**نخست:** برای این‌که مردم، خسته و دل‌سرد نشوند.

**دوم:** سخنانِ خطیب را خوب دریابند. زیرا وقتی سخنی، طولانی شود، انسان بخش زیادی از آن را فراموش می‌کند. اما سخنِ کوتاه، بیش‌تر قابل هضم و قابل درک می‌باشد؛ از این‌رو هم مفیدتر است و هم باعث خستگی و دل‌سردیِ مردم نمی‌شود.

البته منظور از طولانی کردن نماز، این‎ست که مانندِ نمازِ پیامبر باشد که خیلی طولانی نیست؛ زیرا پیامبر معاذ را که نمازهای عشاء را طولانی می‌خواند، سرزنش کرد؛ و نیز آن مردی را که نماز‌های صبح را طول می‌داد؛ چنان‌که فرمود: «يَا أَيهَا النَّاس! إنَّ مِنكم مُنَفِّرين».([[53]](#footnote-53)) یعنی: «ای مردم! برخی از شما دیگران را از دین گریزان می‌کنید».

لذا منظور از طولانی کردن نماز دین جا، این‎ست که مطابق نماز رسول‌الله باشد؛ این، زمانی‌ست که انسان، پیش‌نماز است. ولی هنگامی که به‌تنهایی نماز می‌خوانَد، هرچه دوست دارد، نمازش را طولانی بخواند و هیچ‌کس او را منع نمی‌کند؛ چون تنهایی نماز می‌خواند و به خودش مربوط می‌شود. سپس پیامبر فرمود: «پس نماز را طولانی و خطبه را کوتاه کنید». یعنی نماز جماعت را به همان اندازه ای طول دهید که در سنت، ثابت شده است؛ البته خطبه را کوتاه کنید. ضمن این‌که خطبه، باید اثرگذار، شورآفرین، آگاهی‌بخش و سودمند باشد.

سپس مؤلف/، حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که معاویه بن حَكَم با رسول‌الله نماز می‌خواند که مردی از میانِ جماعت، عطسه زد و «الحمدلله» گفت؛ لذا معاویه در جوابش «يَرْحَمُكَ الله» گفت. زیرا اگر کسی عطسه بزند و «الحمدلله» بگوید و شما این را بشنوید، بر شما واجب است که در جوابش «يَرْحَمُكَ الله» بگویید؛ اگرچه مشغول مطالعه یا خواندنِ کتابی باشید. البته جواب عطسه، در نماز جایز نیست؛ زیرا حرف زدن در نماز، جایز نمی‌باشد. از این‌رو مردم نگاهِ خود را به سویِ معاویه بن حکم دوختند و با نگاهِ خود، او را سرزنش کردند. معاویه که یکّه خورده بود، گفت: ای وای مادر جان! مگر من چه‌کار کردم؟ لذا حاضران با دستان خود بر روی پاهایشان می‌زدند تا او را ساکت کنند. لذا معاویه ساکت شد و به نمازش ادامه داد. نماز که تمام شد، پیامبر او را صدا زد و به او فرمود: «هیچ‌یک از سخنان مردم، شایسته‌ی این نماز نیست؛ زیرا نماز، تسبیح و تکبیر و قرائت قرآن است». معاویه بن حکم خود می‌گوید: پدر و مادرم فدای پیامبر باد؛ من هیچ معلمی پیش از او و پس از او ندیدم که از نظرِ نحوه‌ی آموزش از او بهتر باشد. رسول‌الله نه با خشم و ترش‌رویی به من نگاه کرد و نه مرا زد و نه به من بد گفت»؛ بلکه فرمود: «هیچ‌یک از سخنان مردم، شایسته‌ی این نماز نیست؛ زیرا نماز، تسبیح و تکبیر و قرائت قرآن است». یا چنین سخنی فرمود.

این، پندِ کوتاه و مفیدی بود که معاویه از آن استفاده کرد و آن را به آیندگان منتقل نمود.

از این حدیث چنین برداشت می‌شود که در دقت نیاز یا ضرورت، توجه یا نگاه کردن نمازگزار به به سمتی دیگر ایرادی ندارد؛ گرچه بهتر است نمازگزار به سجده‌گاهش نگاه کند و هنگامی که نشسته است، نگاهش به محل اشاره‌اش، یعنی به انگشت اشاره اش باشد؛ زیرا نمازگزار در تشهد یا در میان دو سجده، انگشتِ اشاره‌اش را اندکی بالا می‌بَرَد و هنگام دعا، آن را حرکت می‌دهد. البته اشکالی ندارد که نمازگزار به روبه‌روی خود نگاه کند؛ اما نگاهش در حالتِ قیام و رکوع، به سجده‌گاهش باشد.

برخی از علما گفته‌اند: به روبه‌روی خود نگاه کند. لذا گنجایش هر دو وجود دارد؛ اگر بخواهد، به سجده‌گاهش بنگرد و اگر دوست داشته باشد، به روبه‌رویش نگاه کند. اما اگر ضرورتی پیش آمد، ایرادی ندارد که نگاهش را به سمتِ دیگری بگرداند.

از این حدیث درمی‌یابیم که عملِ اندک، یعنی عملِ ناچیزی که افزون بر اعمال نماز انجام می‌شود، خللی در نماز ایجاد نمی‌کند یا نماز را باطل نمی‌گرداند؛ زیرا صحابه در نماز دستانشان را روی پاهایشان می‌زدند؛ اما پیامبر آن‌ها را از این کار بازنداشت. بلکه در حدیثی دیگر فرموده است: «إذَا نَابَكُمْ شَيْءٌ فِي الصَّلاةِ فَلْيُسَبِّح الرِّجَالُ وَلْيُصَفِّح النِّسَاءُ».([[54]](#footnote-54)) یعنی: «اگر در نماز بودید و مسأله‌ای پیش آمد، مردان سبحان‌الله بگویند و زنان دست بزنند».

از این حدیث چنین برمی‌آید که سخن گفتن در نماز جایز نیست و نماز را باطل می‌کند؛ مگر این‌که نمازگزار این مسأله نداند یا از روی فراموشی یا غفلت، در نماز سخن بگوید. مثلاً مشغول نماز هستید و شخصی به شما سلام می‌کند یا درب می‌زند و شما ناخواسته و از روی غفلت، جواب سلامش را می‌دهید یا می‌گویید: «بفرما داخل»؛ می‌گوییم: در چنین حالتی، نمازتان، درست است. زیرا الله متعال، انسان را در رابطه با عملی که از روی جهل، نسیان یا غفلت باشد، مؤاخذه نمی‌کند:

﴿لَّا يُؤَاخِذُكُمُ ٱللَّهُ بِٱللَّغۡوِ فِيٓ أَيۡمَٰنِكُمۡ وَلَٰكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبَتۡ قُلُوبُكُمۡۗ﴾ [البقرة: ٢٢٥]

الله، شما را به خاطر سوگندهای بیهوده­ای که می­خورید، مؤاخذه نمی­کند؛ ولی شما را به خاطر آن‌چه در دل دارید، مؤاخذه خواهد کرد.

این حدیث، نشان‌ می‌دهد که رسول‌الله از لحاظ شیوه‌ی آموزش نیز بهترین بود؛ چنان‌که با مدارا و مهر و محبت آموزش می‌داد. پیامبر الگوی امت خویش است و این، روشِ آن بزرگوار بود. لذا باید هر کسی را در جایگاهِ خودش قرار دهیم و با هر کسی مطابق منزلتش رفتار کنیم؛ با آدمِ لجوج و سرکش به‌گونه‌ای صحبت نماییم که لایق اوست و با کسی که جویای علم و آگاهی‌ست، رفتارِ مناسب با خودش را داشته باشیم.

از دیگر نکاتی که در این حدیث به آن تصریح شده، این‎ست که هیچ‌یک از سخنان مردم، شایسته‌ی نماز نیست؛ زیرا نماز، تسبیح و تکبیر و قرائت قرآن است. آری؛ همان‌طور که می‌دانیم در نماز، تکبیر، تسبیح، قرائت قرآن، دعا و تشهد است.

در این حدیث واعظی که به‌نیکی پند می‌دهد و تُند و خشن نیست، ستوده شده است؛ لذا حدیث مذکور تشویقی برای واعظان است که در موعظه‌ها و سخنان خویش به این رهنمود و روش پیامبر عمل کنند.

در ادامه‌ی حدیث معاویه بن حَكَم آمده است که به پیامبر عرض کرد: «ای رسول‌خدا! من، تازه‌مسلمانم و اینک الله، اسلام را فرستاده است». این سخن را از آن جهت عرض کرد که وضعیتِ خود را پیش از پذیرش اسلام و پس از آن، بیان کند و لطف و نعمت پروردگار متعال را بر خود بازگو نماید. زیرا آن‌ها پیش از اسلام، نیکی را نیک نمی‌دانستند و بدی را بد قلمداد نمی‌کردند و تنها به عادت‌هایی باور داشتند که در میانشان رایج شده بود.

اما الله متعال، اسلام، این نورِ آشکار و شاخص حق و باطل را برای ما نازل فرمود و حق و باطل را از هم جدا کرد و سود و ضررِمان را به ما نشان داد و میان کفر و ایمان، فاصله انداخت و مرز توحید و شرک را مشخص نمود و بدین‌وسیله نعمت‌های فراوانی به این امت عنایت کرد. معاویه در ادامه افزود: «در میانِ ما کسانی هستند که نزد کاهنان می‌روند؟» پیامبر فرمود: «تو نزدِ کاهنان نرو».

کاهنان، کسانی بودند که شیطان‌های جنّی، خبرهایی را که در آسمان استراق سمع کرده بودند، نزدشان می‌آوردند و سپس کاهنان دروغ‌های فراوانی بر این سخنان می‌افزودند و آن را تحویل مردم می‌دادند! اگر مردم یک در صدِ سخنانشان را درست می‌دیدند، از آن‌ها پیروی می‌کردند؛ لذا برای رسیدگی به مشکلات خود، نزدشان می‌رفتند و به این دروغ‌گویان تزویرگر اعتماد می‌نمودند.

لذا کاهن، کسی‌ست که با شیاطین در ارتباط است و خبرهایی را که شیاطین از آسمان برایش می‌آورند، به دروغ‌های فراوانی در هم می‌آمیزد و به خوردِ مردم می‌دهد؛ مردم نزدشان می‌روند و از آن‌ها می‌پرسند: وضعِ ما چگونه است و چه آینده‌ای خواهیم داشت؟ یعنی از آن‌ها درباره‌ی آینده یا درباره‌ی مسایل خاصّی سؤال می‌کنند! و آن‌ها نیز خبرهایی را که از شیاطین شنیده‌اند، بازگو می‌نمایند.

پیامبر فرمود: «نزدِ کاهنان نرو». یک کلمه؛ نزدشان نرو. اصلاً نمی‌توان گمان کرد که پیامبر به معاویه بن حکم یا هر یک از سایر صحابه بگوید: «این کار را نکن» و او، به سراغ آن کار برود؛ هرگز! ما، چنین پنداری درباره‌ی آن بزرگواران نداریم؛ آن‌ها به فرمانِ پیامبر پای‌بند بودند و مانندِ بسیاری از مردم این دوران نبودند که بارها از یک کار منع شوند و باز به سراغِ آن کار بروند یا کارِشان را تأویل و توجیه نمایند و بگویند: این، نهی حرمت که نیست؛ نهی کراهت است! یا بگویند: یک نهی عادی در چارچوب ادب است که انجامش، بر خلاف فضیلت است، نه بیش‌تر.

گفتنی‎ست: کاهن، کسی‌ست که از امور غیبی در آینده خبر می‌دهد؛ یعنی مدّعی پیش‌گوییِ آینده است. کسی که نزد کاهن می‌رود، سه حالت دارد:

**حالت نخست:** نزد کاهن می‌رود و از او سؤال می‌کند، اما تصدیقش نمی‌نماید. در «صحیح مسلم» حدیثی آمده است که هرکس، چنین عملی انجام دهد- یعنی نزد کاهن برود و فقط از او سؤال نماید و تصدیقش نکند- نمازِ چهل روزِ وی پذیرفته نمی‌شود.

**حالت دوم:** نزد کاهن برود، از او سؤال کند و تأییدش نماید؛ چنین کسی، کافر است. زیرا پیامبر فرموده است: «مَنْ أَتَى كَاهِنًا فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُول فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّد».([[55]](#footnote-55)) یعنی: «کسی که نزد کاهن برود و سخنانش را تصدیق کند، به آن‌چه بر محمد() نازل شده، کفر ورزیده است». وجه کفرش، این‎ست که تصدیق یا تأییدِ کاهن، به معنای تکذیب این فرموده‌ی الله می‌باشد که فرموده است:

﴿قُل لَّا يَعۡلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلۡغَيۡبَ إِلَّا ٱللَّهُۚ﴾ [نمل:65]

بگو: جز الله هیچ‌یک از موجودات آسمان‌ها و زمین، غیب نمی‌‌داند.

زیرا کاهن، از امور غیبی در آینده خبر می‌دهد؛ لذا تصدیق یا تأییدش به معنای تکذیب این آیه است و این، کفر می‌باشد.

**حالت سوم:** این‎ست که به‌قصدِ امتحان و تکذیبِ کاهن، از او سؤال کند. این حالت، ایرادی ندارد؛ زیرا رسول‌الله از ابن‌صیاد پرسید: «من چیزی برایت پنهان کرده‌ام؛ آیا می‌توانی بگویی که چیست؟» پاسخ داد: «الدُّخُّ» و منظورش، دخانِ مورد اشاره در سوره‌ی «دخان» بود.([[56]](#footnote-56)) پیامبر به او فرمود: «اخْسَأْ فَلَنْ تَعْدُوَ قَدْرَكَ».([[57]](#footnote-57)) یعنی: «خوار و ذلیل شوی؛ تو نمی‌توانی از حدّ خود بگذری».

لذا اگر انسان از کاهن سؤال کند تا رسوایش نماید و دروغ و دغلش را برای مردم آشکار سازد، ایرادی ندارد؛ بلکه چنین عملی، نیک و پسندیده است و روشن‌گری و ابطالِ باطل به‌شمار می‌آید.

سپس معاویه بن حکم سؤال دیگری از پیامبر پرسید؛ عرض کرد: «در میانِ ما کسانی هستند که - هر چیزی را- به فال بد می‌گیرند؟ پیامبر فرمود: «این، وسوسه‌ای‌ست که در دل‌هایشان خطور می‌کند و نباید آن‌ها را از تصمیم و کارِشان باز دارد». عرب‌ها بیش‌تر بدین شکل فال می‌گرفتند که ابتدا پرنده‌ای را پرواز می‌دادند؛ آن‌ها بنا بر خرافاتی که به آن باور داشتند، معتقد بودند که اگر پرنده به هر سمتی پرواز کند، حالت و صورتِ قضیه یا تصمیمشان فرق می‌کند؛ لذا اگر پرنده به سمتِ راست پرواز می‌کرد، نزدشان تعبیرِ خودش را داشت و اگر به سمت چپ می‌پرید، تعبیرِ دیگری برایش داشتند؛ و چنان‌چه مستقیم یا در جهت مقابل پرواز می‌کرد، نظرِشان متفاوت بود و اگر پرنده برمی‌گشت و به جهت مخالف می‌پرید، طورِ دیگری تعبیرش می‌کردند! آن‌ها بدین‌سان فال می‌گرفتند و این، جهتِ پروازِ پرندگان بود که نقشی اساسی در تصمیم‌گیری‌های عرب‌های پیش از اسلام داشت و باعث می‌شد که کاری را انجام دهند یا از کاری منصرف شوند! مثلاً اگر کسی قصدِ سفر می‌کرد و پرنده‌ی فالَش به سمت چپ می‌پرید، می‌گفت: این، یک هشدار است؛ پس به سفر نمی‌روم. ولی اگر پرنده‌اش به سمت راست پرواز می‌کرد، می‌گفت: این، سفرِ خوبی‌ست. یعنی به چنین خرافه‌هایی معتقد بودند.

همان‌طور که گفتم، بیش‌تر با پرندگان، فال می‌گرفتند؛ آن‌ها هم‌چنین برخی از روزها و برخی از ماه‌ها را بدشگون می‌دانستند و برخی از صداها و حتی برخی از اشخاص را به فالِ بد می‌گرفتند. چنان‌که امروزه نیز برخی از مردم، به چنین خرافاتی باور دارند؛ مثلاً اگر هنگام خروج از خانه، با شخصی بدسیما روبه‌رو شوند، آن روز را بد می‌پندارند و می‌گویند: امروز، روزِ بدشانسی‌ست و اگر شخصِ خوش‌سیمایی ببینند، می‌گویند: امروز، روزِ خوش‌شانسی‌ست!

پیامبر فرمود: «این، وسوسه‌ای‌ست که در دل‌هایشان خطور می‌کند و نباید آن‌ها را از تصمیم و کارِشان باز دارد».

لذا اگر کسی به این حالتِ روانی یا وسوسه‌ی درونی توجه کند، زندگی‌اش تیره و ناگوار می‌شود و آرام و قرار نخواهد داشت؛ حتی چه‌بسا جن‌ها یا شیاطین جنّی به این حالتش دامن بزنند تا همواره در غم و اندوه باشد. پس هیچ‌گاه فالِ بد نزنید.

عرب‌ها ازدواج در ماه شوال را بدشگون می پنداشتند و می‌گفتند: کسی که در ماه شوال ازدواج کند، در ازدواجش دچارِ شکست می‌شود! این، پندارِ عرب‌ها درباره‌ی ازدواج در ماه شوال بود. ام‌المؤمنین عایشه& می‌گوید: پیامبر در شوال با من ازدواج کرد؛ یعنی عقد نکاح ایشان در شوال بود و در ماه شوال نیز عایشه را به خانه بُرد. لذا عایشه& می‌فرمود: هیچ‌کس خوش‌بخت‌تر از من نیست.

بدون شک رسول‌الله پس از این‌که با عایشه& ازدواج کرد، او را بیش از سایر همسرانش دوست داشت؛ گرچه عقد نکاح و نیز ازدواج آن‌ها هر دو در ماه شوال بود. اما عرب‌ها از روی نادانی و بی‌خردی، می‌گفتند: ازدواج در ماه شوال، فرجامِ نیکی ندارد. در صورتی که ما بسیاری از مردم را می‌بینیم که در ماه شوال ازدواج می‌کنند و ازدواج موفّق و مبارکی دارند.

لذا باید این وسوسه را از قلب و درون خود محو کنیم و همواره خوش‌بین باشیم و دنیا را در برابر خویش، گسترده ببینیم و راهِ پیشِ روی خود را همواره باز بدانیم؛ زیرا پیامبر بدشگونی و فالِ بد را نمی‌پسندید و خوش‌بینی و به فالِ نیک گرفتن را دوست داشت. پس همواره خوش‌بین باشید و بدانید که آن‌چه اراده‌ی الله باشد، روی خواهد داد؛ بنابراین خوش‌بین و خوش‌حال باشید. دنیای گسترده‌ای پیشِ روی شماست و راه، باز است. سینه بگشایید و به دنیا لبخند بزنید. اما بدبینی و فالِ بد زدن و این‌که انسان فکرش را در همه چیز غوطه دهد، دنیا را بر او تیره و تنگ می‌گرداند. این، از خوبی‌های اسلام است که بدبینی و فال بد زدن را مردود و به فالِ نیک گرفتن را درست دانسته است؛ زیرا فالِ بد، بد است و به فالِ نیک گرفتن، خوب.

\*\*\*

92- باب: متانت و آرامش

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَعِبَادُ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلَّذِينَ يَمۡشُونَ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ هَوۡنٗا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ ٱلۡجَٰهِلُونَ قَالُواْ سَلَٰمٗا ٦٣﴾ [الفرقان: ٦٣]

و بندگان پروردگار رحمان، كسانى‏ هستند كه روى زمين با آرامش و فروتنى راه مى‏روند، و هنگامى كه افراد نادان، آنان را مورد خطاب قرار مى‏دهند، سلام ـ سخن مسالمت‏آميزی ـ مى‏گویند.

708- وعن عائشة رضي الله عنها قالت: مَا رَأَيْتُ رسولَ الله مُسْتَجْمِعاً قَطُّ ضَاحِكاً حتَّى تُرى مِنه لَهَوَاتُه، إِنَّما كانَ يَتَبَسَّم. [متفقٌ عليه]([[58]](#footnote-58))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: هرگز رسول‌الله را ندیدم که در خندیدن به‌اندازه‌ای زیاده‌روی کند - و دهانش را باز نماید- که داخل دهانش دیده شود؛ بلکه هنگام خندیدن، فقط تبسم می‌فرمود.

**شرح**

مؤلف/ می‌گوید: «باب: متانت و آرامش».

**متانت**، ویژگی یا حالتی‌ست که انسان را در چشمِ دیگران، متین و محترم می‌گرداند؛ از این‌رو هرکس او را می‌بیند، به او احترام می‌گذارد و او را گرامی می‌دارد.

**آرامش**، نیز همین‌گونه است؛ به‌گونه‌ای که انسان، سنگین است و حرکت‌های اضافی و سبک از او دیده نمی‌شود. بلکه در قلب خود آرام است و در گفتار و کردارِ خویش، آرام به‌نظر می‌رسد.

شکی نیست که این دو ویژگی، یعنی متانت و آرامش، جزو بهترین ویژگی‌هایی‌ست که الله به بنده‌اش عنایت می‌کند. زیرا در نبودِ این ویژگی‌ها، انسان، بی‌شخصیت می‌گردد و هیبت و وقار ندارد؛ بلکه با رفتارهای سبکش از چشم مردم می‌افتد. حرکت‌های اضافی و سبک، هم‌خوانی و سنخیتی با آرامش و وقار ندارد؛ بلکه اثری از آرامشِ قلبی و متانت در گفتار و کردار، در آدمِ بی‌قرار دیده نمی‌شود. لذا اگر الله متعال بر بنده‌ای منت بگذارد، او را از این دو ویژگی ارزشمند برخوردار می‌سازد. عجله و شتاب‌زدگی نیز با آرامش و وقار، در تعارض است؛ آدمِ عجول، آرام و قرار ندارد و فقط بگومگو می‌کند! در صورتی که رسول‌الله از بگومگو و کثرت سؤال و نیز هدر دادن مال، نهی فرموده است. کسی که در کارها، درنگ و تأنی ندارد، خطاهای فراوانی از او سر می‌زند و مردم به حرفش اعتماد نمی‌کنند؛ از این‌رو در جرگه‌ی کسانی قرار می‌گیرد که کسی حرفشان را نمی‌پذیرد و از آن استفاده نمی‌کند.

سپس مؤلف/ به این آیه استدلال کرده است که الله می‌فرماید:

﴿وَعِبَادُ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلَّذِينَ يَمۡشُونَ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ هَوۡنٗا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ ٱلۡجَٰهِلُونَ قَالُواْ سَلَٰمٗا ٦٣﴾ [الفرقان: ٦٣]

و بندگان پروردگار رحمان، كسانى‏ هستند كه روى زمين با آرامش و فروتنى راه مى‏روند، و هنگامى كه افراد نادان، آنان را مورد خطاب قرار مى‏دهند، سلام ـ سخن مسالمت‏آميزی ـ مى‏گویند.

﴿وَعِبَادُ ٱلرَّحۡمَٰنِ﴾، یعنی بندگان پروردگار رحمان، کسانی هستند که الله گسترده مهر، با رحمت خویش بر آنان منت نهاده و به آنان توفیق خیر و نیکی عنایت کرده است؛ لذا روی زمین با آرامش راه می‌روند. یعنی اگر یکی از آن‌ها را ببینی، در حقیقت شخصی را دیده‌ای که در راه رفتنش، سنگین و باوقار است و هیچ عجله‌ یا شتابی زشت و زننده در او دیده نمی‌شود.

﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمُ ٱلۡجَٰهِلُونَ قَالُواْ سَلَٰمٗا﴾؛ یعنی در برابرِ سخن یا رفتارِ زشت دیگران، رفتارِ مسالمت‌آمیزی دارند و منظور، گفتنِ لفظِ سلام نیست. به عبارت دیگر، اگر فردِ جاهلی، او را مخاطب قرار دهد و حرفِ ناشایستی به او بزند، واکنش منفی نشان نمی‌دهد؛ بلکه سخن مسالمت‌آمیزی می‌گوید تا از شرش در امان بماند یا به بهترین روش دفاع می‌کند و اگر صلاح بداند، هیچ نمی‌گوید. خلاصه این‌که یا سخنی می‌گوید که با آن در امان می‌ماند؛ زیرا تعامل با آدمِ نادان، مشکل است؛ اگر با او بحث و مجادله کنید، هر آن امکان دارد نسبت به شما بی‌ادبی کند یا سخنِ ناشایستی بگوید و حتی ممکن است به عمل یا موضوعِ نیک و پسندیده‌ای که او را به آن فرا می‌خوانید، دشنام دهد و بدین‌سان به دین و آیین بد بگوید! لذا یکی از توفیق‌های پروردگار رحمان به بندگان نیکش، این‎ست که وقتی افرادِ نادان، آنان را مورد خطاب قرار می‌دهند، سخن مسالمت‌آمیزی به آن‌ها می‌گویند؛ به عبارت دیگر واکنش سالمی در برابر جهالت‌های افراد نادان دارند و این، باعث می‌شود که خود، از گناه و معصیت، دور بمانند. الله متعال در این آیات ویژگی‌های دیگری هم برای این دسته از بندگانش برشمرده است؛ از جمله این‌که می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ لَا يَشۡهَدُونَ ٱلزُّورَ وَإِذَا مَرُّواْ بِٱللَّغۡوِ مَرُّواْ كِرَامٗا ٧٢﴾ [الفرقان: ٧٢]

و كسانى كه گواهى دروغ نمى‏دهند و آن‏گاه كه بر گفتار و كردار لغو و بیهوده مى‏گذرند، با بزرگوارى و متانت مى‏گذرند.

منظور از گفتار و کردار بیهوده، گفتار و کرداری‌ست که خیر و شرّی در آن نیست. ﴿مَرُّواْ كِرَامٗا﴾؛ یعنی با متانت و بزرگواری از کنارِ آن می‌گذرند؛ به‌گونه‌ای که خود، به آن آلوده نمی‌شوند و با سلامت، از کنار آن عبور می‌کنند.

پس هر چیزی از سه حالت خارج نیست: یا خیر است؛ یا شر است و یا لغو، یعنی نه خیر و نه شر. بندگان نیک الله، در محل شرارت و بدی حاضر نمی‌شوند و کار ناشایست انجام نمی‌دهند؛ از گفتار و کردار لغو و بیهوده، با بزرگواری و متانت می‌گذرند؛ اما تا می‌توانند از خیر و نیکی، بهره می‌بَرند.

سپس مؤلف/ حدیث عایشه& را ذکر کرده است که رسول‌الله در خندیدن زیاده‌روی نمی‌کرد؛ یعنی قهقهه نمی‌زد؛ در نتیجه هنگام خندیدن دهانش را باز نمی‌کرد و داخل دهانش دیده نمی‌شد. بلکه لبخند می‌زد یا هنگامی که می‌خندید، فقط دندان‌های پیشینش دیده می‌شد و این، از وقار و متانتِ پیامبر بود. از این‌رو کسی که هنگام خندیدن قهقهه می‌زند و دهانش را باز می‌کند، جایگاه و منزلتی نزد مردم ندارد و در نظرشان، خوار و ذلیل است؛ اما کسی که همواره و در جایش تبسم بر لب دارد، محبوب دیگران است و انسان با دیدنش آرامش می‌یابد.

\*\*\*

93- باب: تشویق به آرامش و وقار به هنگام رفتن به سوی نماز و جلسه‌های علمی و دیگر عبادت‌ها

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَن يُعَظِّمۡ شَعَٰٓئِرَ ٱللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقۡوَى ٱلۡقُلُوبِ ٣٢﴾ [الحج : ٣٢]

و هر کس، نشانه‌ها و شعایر الاهی را بزرگ و گرامی بدارد، بی‌گمان این امر از تقوای دل‌هاست.

709- وعن أبي هريرةَ قَالَ: سَمِعْتُ رسولَ الله يَقُولُ: «إذا أُقِيمَتِ الصَّلاةُ، فَلا تَأْتُوهَا وأنْتُمْ تَسْعَوْن، وَأْتُوهَا وَأَنُتمْ تَمْشُون، وعَلَيكم السَّكِينَةَ، فَما أَدْرَكْتُمْ فَصَلُّوا، وَمَا فَاتَكُمْ فَأَتِمُّوا». [متفقٌ عليه]([[59]](#footnote-59))

زَادَ مُسْلِمٌ فِي رواية له: «فَإنَّ أحدَكُمْ إذا كانَ يعمِدُ إلى الصَّلاةِ فَهُوَ في صلاةٍ».

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گويد: از رسول الله شنيدم كه مي‌فرمود: «وقتی نماز برپا می‌شود، با عجله و شتاب به نماز نیایید؛ بلکه با راه رفتنِ عادی به نماز بیایید و سکون و آرامش را رعایت کنید. هرچه از نماز را - با جماعت- دریافتید، بخوانید و آن‌چه را از دست دادید، کامل نمایید».

در روایتی از مسلم، افزون بر این آمده است: «وقتی یکی از شما قصدِ نماز می‌کند، گویا در نماز است».

710- وعن ابن عباس رضي الله عنهما أَنَّهُ دَفَعَ مَعَ النَّبِيَّ يَوْمَ عرَفَةَ فَسَمِعَ النَّبِيُّ وَرَاءَهُ زَجْراً شَديداً وَضَرْباً وَصوْتاً للإِبل، فَأَشار بِسَوْطِهِ إِلَيْهِمْ وقال: «أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِالسَّكِينَةِ فَإِنَّ الْبِرَّ لَيْسَ بِالإِيضَاعِ». [بخاري، این حدیث را روایت کرده و مسلم نیز بخشی از آن را نقل نموده است.]([[60]](#footnote-60))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: روز عرفه با پیامبر - از عرفات- به‌راه افتادم. پیامبر از پُشت سرش سر و صدای زدن و راندن شترها را شنید. با تاریانه‌اش به سوی مردم آنان اشاره کرد و فرمود: «ای مردم! آرامش را حفظ کنید؛ زیرا نیکی، به عجله کردن - و تند راندن شترها- نیست».

**شرح**

مؤلف/ می‌گوید: «تشویق به آرامش و وقار به هنگام رفتن به سوی نماز و جلسه‌های علمی و دیگر عبادت‌ها».

روشن است که نماز، مهم‌ترین رُکن اسلام پس از شهادتین و یکی از بزرگ‌ترین شعایر الاهی‌ست. انسان هنگامی که به نماز می‌ایستد، در حقیقت در پیشگاه الله قرار می‌گیرد. وقتی پیشِ یک انسان می‌رویم، او را گرامی می‌داریم و با ادب و آرامش به سوی او حرکت می کنیم؛ پس چگونه است آن‌گاه که به سوی نماز می‌رویم تا در پیشگاه الله بایستیم؟

لذا همان‌گونه که در حدیث ابوهریره خواهد آمد، باید با سکون و آرامش به سوی نماز برویم.

سپس مؤلف/ در این باب، این آیه ذکر کرده است که الله می‌فرماید:

﴿وَمَن يُعَظِّمۡ شَعَٰٓئِرَ ٱللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقۡوَى ٱلۡقُلُوبِ ٣٢﴾ [الحج : ٣٢]

و هر کس، نشانه‌ها و شعایر الاهی را بزرگ و گرامی بدارد، بی‌گمان این امر از تقوای دل‌هاست.

کسی که شعایر الاهی را گرامی دارد و آن‌ها را در قلبش بزرگ می‌بیند و آن‌گونه که باید در عمل نیز آن‌ها را بزرگ می‌داند، این، از تقوای دل‌هاست؛ یعنی چنین روی‌کردی، نشان‌گر درست بودن نیت و تقوای قلبِ اوست. وقتی قلب انسان، تقوا داشته باشد، تقوا و پرهیزگاری در سراسرِ وجودش نمایان می‌شود. زیرا پیامبر فرموده است: «أَلاَ وإِنَّ في الجسَدِ مُضغَةً إذا صلَحَت صَلَحَ الجسَدُ كُلُّه، وَإِذا فَسَدَتْ فَسَدَ الجَسَدُ كُلُّه؛ أَلاَ وَهِي القَلْبُ». [م أَلاَ وإِنَّ في الجسَدِ مُضغَةً إذا صلَحَت صَلَحَ الجسَدُ كُلُّه، وَإِذا فَسَدَتْ فَسَدَ الجَسَدُ كُلُّه؛ أَلاَ وَهِي القَلْبُ».([[61]](#footnote-61)) «هان! پاره‌گوشتی در بدن وجود دارد که صلاح و فساد همه‌ی بدن وابسته به آن است. بدانید که آن عضو، قلب است».

پس شعایر الاهی را گرامی بدارید که این، همان تقوای قلبِ شماست و نزدِ پروردگارتان برای شما بهتر است:

﴿ذَٰلِكَۖ وَمَن يُعَظِّمۡ حُرُمَٰتِ ٱللَّهِ فَهُوَ خَيۡرٞ لَّهُۥ عِندَ رَبِّهِۦۗ﴾ [الحج : ٣٠]

(حُکم) این‎ست و هر کس، نشانه‌ها و شعایر الاهی را بزرگ بدارد، بی‌گمان این عمل برایش نزد پروردگارش نیک است.

سپس مؤلف/ حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «وقتی نماز برپا می‌شود، با عجله و شتاب به نماز نیایید»؛ یعنی هنگامی که بیرونِ مسجد هستید و صدای اقامه را می‌شنوید، دوان‌دوان به سوی نماز نیایید. لذا چنین به‌نظر می‌رسد که صدای اقامه از بیرون مسجد شنیده می‌شود؛ چنان‌که در حدیث آمده است: پیامبر به بلال فرمود: «پیش از من، آمین نگو». و این نشان می‌دهد که بلال در جایی قرار می‌گرفت و اقامه می‌گفت که مردم صدایش را می‌شنیدند. خلاصه این‌که پیامبر فرمود: بلکه با راه رفتنِ عادی به نماز بیایید و سکون و آرامش را رعایت کنید». منظور از راه رفتنِ عادی، این‎ست که گام‌های معمولی بردارید و منظور در این‌جا، این نیست که قدم‌های شما به هم نزدیک باشد. زیرا کوتاه کردن قدم‌ها یا گام‌های کوتاه و نزدیک به هم، در حدیثِ دیگری اشاره شده است: «لَمْ يَخطُ خُطوَةً إِلاَّ رُفِعَ لَهُ بِها دَرجةٌ».([[62]](#footnote-62)) یعنی: «با هر قدمی که برمی‌دارد، یک درجه بر درجاتش افزود می‌شود». از این‌رو برخی از علما، برداشتن گام های کوتاه به سوی نماز را مستحب دانسته‌اند. رسول‌الله فرمود: «هرچه از نماز را - با جماعت- دریافتید، بخوانید و آن‌چه را از دست دادید، کامل نمایید». لذا علما گفته‌اند: اگر نگران بود که رکعتی را از دست بدهد، ایرادی ندارد که اندکی سریع‌تر حرکت کند؛ البته به‌اندازه‌ای که با راه رفتنِ عادی، تفاوت نداشته باشد؛ یعنی به‌گونه‌ای که سر و صدا ایجاد نشود.

این حدیث، نشان‌گر اهمیت و جایگاه والای نماز است. از این‌رو ایرادی ندارد که مؤذن، اقامه را در بلندگو بگوید تا کسانی بیرون مسجد هستند، صدای اقامه را بشنوند. گرچه برخی از مردم اعتراض کرده، می‌گویند: گفتن اقامه در بلندگوی بیرون، باعث می‌شود که برخی‌ها تنبلی کرده، منتظر شنیدن اقامه بمانند و بدین ترتیب رکعت اول یا حتی دو سه رکعت نماز را از دست بدهند؛ و این به فاصله‌ی خانه‌ی آن‌ها از مسجد بستگی دارد. اما وقتی صدای اقامه در زمان پیامبر از بیرونِ مسجد شنیده می‌شد، دیگر دلیلی وجود ندارد که اشکالی در این کار ببینیم. البته اشکالِ کار در این‎ست که در برخی از مناطق، خود نماز را از بلندگوی مناره پخش می‌کنند و این، آرامش اطرافیان مسجد و حتی آرامشِ نمازگزاران مساجدِ نزدیک را به‌هم می‌زند؛ به‌ویژه در نمازهای جهری.([[63]](#footnote-63)) چنان‌که برخی از مردم در مسجد مشغول نماز هستند و قرائت امامِ مسجد نزدیکشان را نیز می‌شنوند و چون امامِ آن مسجد، خوش‌صداست، حواسشان به آن‌سو می‌رود و حتی دیده شده که وقتی امامِ آن مسجد قرائت سوره‌ی فاتحه را به پایان می‌رسانَد، برخی از نمازگزاران، آمین گفته‌اند؛ زیرا قرائت مسجد مجاور را از بلندگو شنیده و دنبال کرده‌اند و چون امامِ مسجد مجاور، خوش‌صداست، به‌جای گوش دادن به قرائتِ امامِ خود، همه‌ی حواسشان به قرائت امام مسجد مجاور، معطوف می‌شود.

در «موطأ» امام مالک/ آمده است: شبی پیامبر بیرون رفت و یارانش در مسجد نماز می‌خواندند و صدای قرائتشان بلند بود. پیامبر فرمود: «إنَّ الْمُصَلِّيَ يُنَاجِي رَبَّهُ، فَلْيَنْظُرْ بِمَا يُنَاجِيهِ بِهِ وَلا يَجْهَرْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ بِالْقُرْآنِ».([[64]](#footnote-64)) یعنی: «نمازگزار با پروردگارش مناجات می‌کند؛ پس دقت نماید که با پروردگار چگونه مناجات می‌کند. لذا با بلند کردن صدای قرائت، باعث اذیت و تشویش خاطر یکدیگر نشوید». در روایت ابوداود آمده است: «ألا إنَّ كُلَّكُمْ مُنَاجٍ رَبَّهُ فَلاَ يُؤذينَّ بَعْضُكُم بَعْضًا وَلاَ يَرْفَعْ بَعْضُكُم عَلَى بَعْضٍ فِي القراءةِ».([[65]](#footnote-65)) یعنی: «هر یک از شما با پروردگارش مناجات می‌کند؛ پس یکدیگر را اذیت نکنید و هنگام قرائت صدایتان را در حضور یکدیگر بالا نبرید».

بدین‌سان بلند کردن صدا برای قرائت قرآن را اذیت و آزار برشمرد و از آن نهی کرد؛ واقعیت نیز همین است. از این‌رو به‌پندارِ ما کسانی که نماز را از طریق بلندگوهای مساجد پخش می‌کنند، به اطرافیان مسجد آزار می‌رسانند و از این بابت گنه‎کارند. علاوه بر این، حتی اگر بحثِ گناه مطرح نباشد، در این‌که ترکِ چنین عملی بهتر است، شکی نیست؛ زیرا پخشِ نماز از بلندگوی مسجد، فایده‌ای ندارد. زیرا پیش‌امام برای مقتدی‌ها و نمازگزارانِ داخلِ مسجد، نماز نمی‌دهد؛ و کاری به کسانی که بیرونِ مسجد هستند، ندارد.

ضمن این‌که این عمل، یک پیامدِ منفی دیگر نیز دارد؛ و آن، این‌که باعث می‌شود مردم برای آمدن به مسجد تنبلی کنند. یعنی تا زمانی که شخص صدای قرائت امام را می‌شنود، همین‌که می‌خواهد برخیزد و به مسجد برود، شیطان او را منصرف می‌کند و می‌گوید: صبر کن؛ رکعت دوم می‌رسی. عجله نکن؛ به رکعت سوم خواهی رسید و بدین‌سان فقط یک رکعت جماعت را درمی‌یابد و از خیر و نیکی فراوانی محروم می‌گردد. لذا از برادران مسلمانمان به‌ویژه ائمه‌ی جماعات می‌خواهیم که دست از این عمل بردارند تا خود نیز مسؤولیتی نداشته باشند و دیگران نیز، به‌ویژه اطرافیانِ مسجد رنج نبرند. چون گاه برخی از مردم، نماز خود را می‌خوانند و استراحت می‌کنند یا بیمارند و پخش صدای نماز از مسجد، آرامش و سکوتِ مورد نیازشان را به‌هم می‌زند.

پیامبر فرمود: «هرچه از نماز را - با جماعت- دریافتید، بخوانید و آن‌چه را از دست دادید، کامل نمایید». یعنی انسان هر جای نماز به جماعت رسید، تکبیرِ احرام را می‌گوید و با امام، واردِ نماز می‌شود. به عبارتی اگر به مسجد آمدید و امام در حالِ رکوع بود، همان‌گونه که راست ایستاده‌اید، تکبیر احرام را بگویید و سپس رکوع کنید؛ بدین‌سان آن رکعت را دریافته‌اید. هم‌چنین اگر زمانی به جماعت رسیدید که امام در قیامِ پس از رکوع بود، تکبیر بگویید و در همان بخشِ نماز به امام بپیوندید و با او سجده کنید؛ البته این را رکعت به‌شمار نیاورید؛ زیرااگر انسان رکوع را با امام درنیابد، آن رکعت را از دست داده است. هم‌چنین اگر زمانی به جماعت رسیدید که امام در سجده بود، در حالی که ایستاده‌اید تکبیر بگویید و سپس به سجده بروید و منتظر نمانید که امام برخیزد.و نیز اگر امام نشسته بود، در حالی که در قیام هستید، تکبیر بگویید و سپس بنشینید. یعنی امام در هر وضعیتی که بود، در حالِ قیام تکبیر بگویید و در همان بخشِ نماز، به جماعت بپیوندید.

اما اگر به مسجد آمدید و دیدید که امام در تشهدِ پایانیِ نماز است، اطرافتان را نگاه کنید؛ اگر عده ی دیگری نیز مانند شما به نماز نرسیده بودند، دیگر وارد نماز نشوید؛ زیرا با رسیدن به تشهد، نماز جماعت را در نیافته‌اید؛ یعنی لازمه‌ی درکِ جماعت، این‎ست که حداقل به یک رکعت برسید. چون در حدیث آمده است: «مَنْ أَدْرَكَ رَكْعَةً مِنَ الصَّلاةِ فَقَدْ أَدْرَكَ الصَّلاةَ».([[66]](#footnote-66)) یعنی: «کسی که یک رکعت را با امام دریابد، ثواب نماز جماعت را دریافته است». اما اگر جماعتی با شما نباشد و نتوانید خود را به جماعت مسجدِ مجاور برسانید، در تشهد به جماعت ملحق شوید؛ البته این را هیچ رکعتی حساب نکنید؛ زیرا به رکوع نرسیده‌اید.

از این حدیث چنین برداشت می‌شود که وقتی کسی به بخشی از نماز جماعت نمی‌رسد، هنگامی که برای تکمیل نمازش برمی‌خیزد، پایانِ نمازش را به‌جا می‌آورد، نه ابتدای آن را؛ یعنی اگر به دو رکعتِ پایانیِ نماز ظهر رسید، هنگامی که برای تکمیل نمازش برمی‌خیزد، دو رکعتی که ادا می‌کند، دو رکعتِ پایانیِ نمازِ اوست و فقط فاتحه را می‌خوانَد. زیرا سنت در دو رکعتِ پایانی نماز، این‎ست که فقط سوره‌ی فاتحه قرائت شود.

و اما حدیث ابن عباس$ که مؤلف/ آن را ذکر کرده است؛ ابن‌عباس$ می‌گوید: «روز عرفه با پیامبر - از عرفات- به‌راه افتادم. پیامبر از پُشت سرش سر و صدای زدن و راندن شترها را شنید». زیرا مردم در دوران جاهلیت هنگامی که از عرفه می‌رفتند، به‌سرعت حرکت می‌کردند و پس از تاریک شدن هوا، از آن‌جا کوچ می‌نمودند. از این‌رو با سر و صدا و هیاهوی فراوان شترهایشان را می‌راندند. لذا همین‌که طبق عادتِ گذشته عمل کردند، پیامبر با تازیانه‌اش به آن‌ها اشاره نمود و فرمود: «ای مردم! آرامش را حفظ کنید؛ زیرا نیکی، به عجله کردن و حرکتِ پُرشتاب نیست».

از این حدیث چنین برمی‌آید که انسان نباید برای رفتن به مکان‌های عبادت، تُند و پرشتاب حرکت کند؛ زیرا کسانی که از عرفه به سوی مزدلفه می‌روند، قصدِ عبادت دارند. از این‌رو باید ادب را رعایت کنند و با آرامش حرکت نمایند.

مؤلف/ این باب را با همین روایت به پایان برده است؛ لذا وقتی به جلسه‌های علمی می‌روید، آرامش و وقارِ خود را حفظ کنید تا در برابر مردم به حرمت و منزلت شما حفظ گردد. زیرا گرامی‌داشت چنین مجالسی، به معنای تعظیم و گرامی‌داشت الله می‌باشد.

\*\*\*

94- باب: مهمان‌نوازی و احترامِ مهمان

الله متعال می‌فرماید:

﴿هَلۡ أَتَىٰكَ حَدِيثُ ضَيۡفِ إِبۡرَٰهِيمَ ٱلۡمُكۡرَمِينَ ٢٤ إِذۡ دَخَلُواْ عَلَيۡهِ فَقَالُواْ سَلَٰمٗاۖ قَالَ سَلَٰمٞ قَوۡمٞ مُّنكَرُونَ ٢٥ فَرَاغَ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِۦ فَجَآءَ بِعِجۡلٖ سَمِينٖ ٢٦ فَقَرَّبَهُۥٓ إِلَيۡهِمۡ قَالَ أَلَا تَأۡكُلُونَ ٢٧﴾ [الذاريات: ٢٤، ٢٧]

آیا خبر میهمانان گرامی ابراهیم به تو نرسیده است؟ آن‌گاه که نزدش رفتند و سلام گفتند؛ او نیز سلام گفت (و عرض کرد که شما) گروهی ناشناس هستید. سپس پنهانی نزد خانواده‌اش رفت و برایشان گوساله‌ای فربه (و بریان) آورد. و آن را نزدیکشان برد و گفت: مگر نمی‌خورید؟

و می‌فرماید:

﴿وَجَآءَهُۥ قَوۡمُهُۥ يُهۡرَعُونَ إِلَيۡهِ وَمِن قَبۡلُ كَانُواْيَعۡمَلُونَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِۚ قَالَ يَٰقَوۡمِ هَٰٓؤُلَآءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطۡهَرُ لَكُمۡۖ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُخۡزُونِ فِي ضَيۡفِيٓۖ أَلَيۡسَ مِنكُمۡ رَجُلٞ رَّشِيدٞ ٧٨﴾ [هود: ٧٨]

قوم لوط که پیش از آن، کارهای زشت و ناپسندی مرتکب می‌شدند، شتابان نزدش آمدند. گفت: ای قوم من! این‌ها، دختران من هستند که برایتان پاکیزه‌ترند. پس تقوای الاهی پیشه کنید و مرا درباره‌ی میهمانانم رسوا نکنید. آیا در میان شما هیچ جوان‌مردی وجود ندارد؟

**شرح**

مؤلف/ می‌گوید: «باب مهمان‌نوازی و احترام مهمان».

مهمان به کسی می‌گویند که به خانه‌ی شما می‌آید تا با آب و غذا و دیگر چیزهای مورد نیازش از او پذیرایی کنید.

مهمان‌نوازی، اخلاقی ارزشمند و کهن است که قدمتش به دوران ابراهیم خلیل می‌رسد؛ اگر قدمتش بیش از این نباشد.

مؤلف/ به خواستِ الله احادیثی درباره‌ی مهمان‌نوازی ذکر خواهد کرد و از میانِ احادیث به بیانِ این نکته خواهد پرداخت که احترام مهمان، جزو ایمان به الله و آخرت است. البته وی، مطابق عادتش ابتدا به ذکر آیاتی در این باب پرداخته است. زیرا قرآن بر سنت، مقدّم می‌باشد. قرآن، کلامِ خداست و سنت، سخنِ رسول‌الله. البته کتاب و سنت، هر دو حق است و تصدیق خبرهای کتاب و سنت، و نیز اطاعت و فرمان‌برداری از دستورهای هر دو، واجب می‌باشد.

مؤلف/ این آیه را ذکر کرده است که الله می‌فرماید:

﴿هَلۡ أَتَىٰكَ حَدِيثُ ضَيۡفِ إِبۡرَٰهِيمَ ٱلۡمُكۡرَمِينَ ٢٤﴾ [الذاريات: ٢٤]

آیا خبر میهمانان گرامی ابراهیم به تو نرسیده است؟

استفهام در این‌جا برای تشویق است؛ یعنی برای این‌که مخاطب، توجه و دقت بیش‌تری به این موضوع داشته باشد. این پرسش هم‌چنین متوجه پیامبر یا متوجه پیامبر و امتِ اوست.

و مهمانان گرامی، فرشتگانی بودند که الله به سوی ابراهیم و سپس به سوی لوط علیهما‌السلام فرستاد. و از آن جهت از آنان به عنوان مهمانانِ گرامیِ ابراهیم یاد کرد که آن بزرگوار از آنان به‌گرمی ا‌ستقبال نمود. ﴿إِذۡ دَخَلُواْ عَلَيۡهِ فَقَالُواْ سَلَٰمٗاۖ قَالَ سَلَٰمٞ﴾: «آن‌گاه که نزدش رفتند و سلام گفتند؛ او نیز سلام گفت».

علما گفته‌اند: طرز سلام کردن ابراهیم از شیوه‌ی سلام گفتن فرشتگان، بهتر بود؛ زیرا فرشتگان گفتند: به تو سلام می‌گوییم. یعنی جمله‌ی «فعلیه» به‌کار بردند و معنایش چنین می‌شود که اینک بر تو سلام می‌گوییم. اما نحوه‌ی سلام گفتن ابراهیم که با جمله‌ی «اسمیه» بود، بیان‌گر تداوم و استمرار است؛ یعنی همواره سلام بر شما. بنابراین، با سلامی گرم و نیک، از میهمانانش استقبال کرد. زیرا رهنمود شریعت درباره‌ی پاسخ سلام، این‎ست که انسان بهتر از سلامی که به او می‌گویند، پاسخ دهد یا لااقل پاسخش همانندِ سلامی باشد که به او گفته می‌شود. چنان‌که الله می‌فرماید:

﴿وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٖ فَحَيُّواْ بِأَحۡسَنَ مِنۡهَآ أَوۡ رُدُّوهَآ﴾ [النساء : ٨٦]

و هنگامی که به شما سلام می‌گویند، بهتر یا همانند آن پاسخ دهید.

سپس فرمود: ﴿سَلَٰمٞ قَوۡمٞ مُّنكَرُونَ﴾ یعنی با صراحت به آن‌ها نگفت که من، شما را نمی‌شناسم؛ بلکه به‌خاطر حفظ احترامشان که مهمان بودند، با اشاره یا با چنین عبارتی به آن‎ها فهماند که برایش ناشناس هستند؛ زیرا نخستین بار بود که آن‌ها را ملاقات می‌کرد. پس از این ا‎ستقبال گرم، برای پذیرایی از آنان دست به‌کار شد:

﴿فَرَاغَ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِۦ فَجَآءَ بِعِجۡلٖ سَمِينٖ ٢٦﴾ [الذاريات: ٢٦]

سپس پنهانی نزد خانواده‌اش رفت و برایشان گوساله‌ای فربه (و بریان) آورد.

ابراهیم از آن جهت پنهانی و با شتاب نزد خانواده‌اش رفت که مبادا میهمانانش، نگذارند که برای پذیرایی از آن‌ها، کاری انجام دهد یا بگویند که ما، چیزی نمی‌خواهیم. به هر حال، ابراهیم برایشان گوساله‌‌ای بریان آورد. زیرا گوشتِ گوساله از گوشت گاو، لذیذتر است؛ همان‌گونه که گوشت بریان‌شده یا کباب، از گوشتی که به روش‌های دیگر پخته می‌شود، خوش‌مزه‌تر می‌باشد. ﴿فَقَرَّبَهُۥٓ إِلَيۡهِمۡ﴾ یعنی «و آن را نزدیکشان گذاشت». غذا را در جای دوری قرار نداد و به آن‌ها نگفت که برای صرف غذا به محل غذاخوری بروید. بلکه غذا را نزدیکشان گذاشت تا از آن‌ها به‌خوبی پذیرایی کند. و آن‌گاه به آن‌ها فرمود: ﴿أَلَا تَأۡكُلُونَ﴾ یعنی: «مگر نمی‌خورید؟» در واقع به آن‌ها گفت: بفرمایید؛ خواهش می‌کنم بفرمایید. در واقع، با ادب خاصی به آن‌ها تعارف نمود که غذا میل کنند.

سپس این مهمانان به صورتِ جوانانی زیبا و بدون ریش نزدِ لوط رفتند. قوم لوط، نخستین کسانی بودند که به عملِ لواط (هم‌جنس‌بازی) روی آوردند. آن عده از قوم لوط که مهمانانِ او را دیدند، خبرش را به دیگران رساندند و گفتند: لوط، مهمانانِ جوان و زیبایی دارد:

﴿وَجَآءَهُۥ قَوۡمُهُۥ يُهۡرَعُونَ إِلَيۡهِ وَمِن قَبۡلُ كَانُواْيَعۡمَلُونَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِۚ قَالَ يَٰقَوۡمِ هَٰٓؤُلَآءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطۡهَرُ لَكُمۡۖ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُخۡزُونِ فِي ضَيۡفِيٓۖ أَلَيۡسَ مِنكُمۡ رَجُلٞ رَّشِيدٞ ٧٨﴾ [هود: ٧٨]

قوم لوط که پیش از آن، کارهای زشت و ناپسندی مرتکب می‌شدند، شتابان نزدش آمدند. گفت: ای قوم من! این‌ها، دختران من هستند که برایتان پاکیزه‌ترند. پس تقوای الهی پیشه کنید و مرا درباره‌ی میهمانانم رسوا نکنید. آیا در میان شما هیچ جوان‌مردی وجود ندارد؟

﴿يُهۡرَعُونَ إِلَيۡهِ﴾؛ یعنی شتابان نزدِ لوط آمدند. ﴿وَمِن قَبۡلُ كَانُواْيَعۡمَلُونَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِۚ﴾: «آن‌ها پیش‌تر مرتکبِ کارهای زشت و ناپسندی می‌شدند»؛ یعنی لواط می‌کردند. ﴿قَالَ يَٰقَوۡمِ هَٰٓؤُلَآءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطۡهَرُ لَكُمۡۖ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُخۡزُونِ فِي ضَيۡفِيٓۖ﴾: «گفت: ای قومِ من! این‌ها دخترانِ من هستند که برای شما پاکیزه‌ترند؛ پس از الله بترسید و مرا درباره‌ی مهمانانم رسوا نکنید». ﴿هَٰٓؤُلَآءِ بَنَاتِي﴾: «این‌ها دختران من هستند». برخی از علما گفته‌اند: منظورش، دخترانِ قومش بود، نه دختران خودش و از آن جهت از آن‌ها به دختران خود یاد کرد که هر پیامبری، برای قومش به‌منزله‌ی پدر است. گویا به آن‌ها تذکر داد که برای شما امکان ازدواج با زنان وجود دارد؛ پس چرا لواط می‌کنید و مرتکب این عمل زشت می‌شوید؟ چنان‌که الله در آیه‌ای دیگر همین مفهوم را بیان کرده است:

﴿أَتَأۡتُونَ ٱلذُّكۡرَانَ مِنَ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٦٥ وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمۡ رَبُّكُم مِّنۡ أَزۡوَٰجِكُمۚ بَلۡ أَنتُمۡ قَوۡمٌ عَادُونَ ١٦٦﴾ [الشعراء : ١٦٥، ١٦٦]

آيا از ميان جهانیان، با مردها آميزش مى‏كنيد؟! و همسرانى را كه پروردگارتان براى شما آفريده، وا مى‏گذاريد؟ بلكه شما مردم تجاوزكاري هستید.

خلاصه این‌که لوط از قومش خواست که حرمت مهمانانش را رعایت کنند؛ به آن‌ها گفت: ﴿فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُخۡزُونِ فِي ضَيۡفِيٓۖ﴾؛ یعنی: «پس از الله بترسید و مرا درباره‌ی مهمانانم رسوا نکنید».

و اما این‌که فرمود: «این‌ها دخترانِ من هستند که برای شما پاکیزه‌ترند»، برای مقایسه‌ی هم‌جنس‌بازی با ازدواج مشروع نیست که یکی خوب و دیگری، بهتر باشد؛ زیرا هم‌جنس‌بازی، به‌کلی زشت و پلید است و هیچ پاکی و طهارتی در آن نیست؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَنَجَّيۡنَٰهُ مِنَ ٱلۡقَرۡيَةِ ٱلَّتِي كَانَت تَّعۡمَلُ ٱلۡخَبَٰٓئِثَۚ﴾ [الانبياء: ٧٤]

و لوط را از شهری که مردمش مرتکب اعمال زشتی می‌شدند، نجات دادیم.

لوط به قومش گفت:

﴿فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُخۡزُونِ فِي ضَيۡفِيٓۖ أَلَيۡسَ مِنكُمۡ رَجُلٞ رَّشِيدٞ ٧٨﴾ [هود: ٧٨]

پس تقوای الاهی پیشه کنید و مرا درباره‌ی میهمانانم رسوا نکنید. آیا در میان شما هیچ جوان‌مردی وجود ندارد؟

پناه بر الله؛ یک جوان‌مرد نیز در میانشان وجود نداشت. ببینیم چه پاسخی به لوط دادند:

﴿قَالُواْ لَقَدۡ عَلِمۡتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنۡ حَقّٖ وَإِنَّكَ لَتَعۡلَمُ مَا نُرِيدُ ٧﴾ [هود: ٧٩]

گفتند: بی‌گمان می‌دانی که ما هیچ میل و نیازی به دخترانت نداریم و خوب می‌دانی که ما چه می‌خواهیم.

یعنی تو می‌دانی که ما، خواهانِ جوانانی هستیم که نزدَت آمده‌اند!

﴿قَالَ لَوۡ أَنَّ لِي بِكُمۡ قُوَّةً أَوۡ ءَاوِيٓ إِلَىٰ رُكۡنٖ شَدِيدٖ ٨٠﴾ [هود: ٨٠]

لوط گفت: ای کاش در برابر شما توان و قدرتی داشتم یا به تکیه‌گاه محکمی پناه می‌بردم.

آن‌جا بود که فرشتگان گفتند:

﴿قَالُواْ يَٰلُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَن يَصِلُوٓاْ إِلَيۡكَۖ﴾ [هود: ٨١]

(فرشتگان) گفتند: ای لوط! ما فرستادگان پروردگارت هستیم. آنان هرگز به تو دست نمی‌یابند.

و آن‌گاه از لوط خواستند که شب‌هنگام آن سرزمین را ترک کند. الله متعال در سوره‌ی «قمر» می‌فرماید:

﴿كَذَّبَتۡ قَوۡمُ لُوطِۢ بِٱلنُّذُرِ ٣٣ إِنَّآ أَرۡسَلۡنَا عَلَيۡهِمۡ حَاصِبًا إِلَّآ ءَالَ لُوطٖۖ نَّجَّيۡنَٰهُم بِسَحَرٖ ٣٤ نِّعۡمَةٗ مِّنۡ عِندِنَاۚ كَذَٰلِكَ نَجۡزِي مَن شَكَرَ ٣٥ وَلَقَدۡ أَنذَرَهُم بَطۡشَتَنَا فَتَمَارَوۡاْ بِٱلنُّذُرِ ٣٦ وَلَقَدۡ رَٰوَدُوهُ عَن ضَيۡفِهِۦ فَطَمَسۡنَآ أَعۡيُنَهُمۡ فَذُوقُواْ عَذَابِي وَنُذُرِ ٣٧﴾ [القمر: ٣٣، ٣٧]

قوم لوط، هشدارها را دروغ شمردند. ما، توفانی از شن و سنگریزه بر آنان فرستادیم که (همه را هلاک کرد) جز خانواده‌ی لوط که سحرگاهان به لطف و رحمت خویش نجاتشان دادیم. و بدین‌سان به افراد سپاس‌گزار پاداش می‌دهیم. و (لوط) آنان را از عذاب سخت ما بیم داد؛ ولی درباره‌ی هشدارها به ستیز و مجادله پرداختند. و تلاش کردند لوط را از میهمانانش غافل نمایند؛ پس چشمانشان را کور کردیم و سپس (گفتیم: طعم) عذاب و هشدارهایم را بچشید.

گفته شده: فرشتگان به چشمانِ این قومِ نابکار زدند و بدین‌سان قوم لوط کور شدند. و نیز گفته شده است: الله متعال همان دَم چشمانشان را کور کرد. در هر حال، این‌که لوط از آن‌ها خواست که او را درباره‌ی مهمانانش رسوا نکنند، نشان می‌دهد لوط نیز مانند ابراهیم مهمانانش را گرامی می‌داشت و به آن‌ها اهمیت می‌داد.

نتیجه این‌که وقتی کسی مهمانتان می‌شود، بر شما واجب است که یک شبانه‌روز از او پذیرایی کنید؛ نه این‌که مانندِ برخی، در پذیرایی از او تکلف به خرج دهید و آن‌قدر غذا بپزید که بیش‌ترش دور ریخته شود! این‌جا یک نکته‌ی بسیار مهم را یادآوری می‌کنم؛ و آن، این‌که برخی از افراد ناآگاه، به زن‌طلاق قسم می‌خورند. به عنوان مثال: شخصی، به میهمانی می‌رود و به میزبانش می‌گوید: زن‌طلاق باشم اگر بگذارم خودت را به‌خاطر من در زحمت بیندازی و گوسفندی ذبح کنی. میزبان هم سوگند یاد می‌کند و می‌گوید: «زن‌طلاق باشم اگر این گوسفند را برای تو ذبح نکنم»! این، اشتباه است. اگر واقعاً نیازی به سوگند می‌بینید، قسمِ زن‌طلاق نخورید؛ زیرا این، مسأله ساده‌ای نیست و بیش‌ترِ علما، از جمله ائمه‌ی اربعه رحمهم‌الله، این را طلاق دانسته‌ و گفته‌اند: اگر کسی که به شرطی که می‌گذارد، عمل نکند، زنش، مطلقه می‌شود. لذا مسأله‌ی بسیار مهمی‌ست. گمان نکنید که چون برخی از مفتیان، فتوای ساده‌ای داده‌اند، اصل مسأله نیز ساده است. بلکه مسأله‌ی بسیار مهمی‌ست؛ زیرا مفتیان و اصحاب مذاهب اربعه‌ی مالکی، شافعی، حنبلی و حنفی، به‌اتفاق این را طلاق دانسته‌اند و اگر کسی قسمِ زن‌طلاق بخورد و به‌فرض مثال بگوید: «زن‌طلاق باشم که این کار را انجام ندهم»، و سپس آن کار را انجام ندهد، همسرش مطلقه می‌گردد. شوخی که نیست؛ این، فتوای مذاهب چهارگانه است که هیچ اختلافی در آن وجود ندارد. پس سهل‌انگاری نکنید و این مسأله را ناچیز و بی‌اهمیت ندانید.

\*\*\*

711- وَعَنْ أبي هريرة أَنَّ رسولَ الله قال: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بالله وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلا يُؤْذِ جَارَه، وَمَنْ كَان يُؤْمِنُ بِالله والْيَوْمِ الآخر، فَلْيكرِمْ ضَيْفَهُ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمنُ بِالله وَالْيومِ الآخِر، فَلْيَقُلْ خَيْراً أَوْ لِيَسْكُتْ». [متفقٌ عليه]([[67]](#footnote-67))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس به الله و آخرت ایمان دارد، همسایه‌اش را اذیت نکند؛ هرکس، به الله و روز قیامت ایمان دارد، مهمانش را گرامی بدارد؛ هرکس به الله و آخرت ایمان دارد، یا سخن نیک بگوید یا ساکت باشد».

712- وعن أبي شُرَيْح خُوَيلدِ بن عمرو الخُزَاعِيِّ قال: سَمِعتُ رسول الله يقول: «مَنْ كانَ يؤمِنُ بِالله واليوْمِ الآخِرِ فَلْيُكرِمْ ضَيفَهُ جَائِزَتَهُ». قالوا: وما جَائِزَتُهُ يا رسول الله؟ قال: «يَومُهُ وَلَيْلَتُه؛ والضِّيَافَةُ ثَلاثَةُ أَيَّام، فَمَا كان وَرَاءَ ذلكَ فهُوَ صَدَقَة عليه». [متفقٌ عليه]([[68]](#footnote-68))

وفي روايةٍ لمسلم: «لا يَحِلُّ لِمُسلمٍ أن يُقِيمَ عِنْد أخِيهِ حَتَّى يُؤْثِمَهُ». قالوا: يا رسول الله، وكَيْف يُؤْثِمُه؟ قال: «يُقِيمُ عِنْدَهُ وَلا شَيءَ لَهُ يَقْرِيهِ بِهِ».

**ترجمه:** ابوشریح، خُوَیلد بن عمرو خُزاعی می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: هرکس، به الله و روز قیامت ایمان دارد، مهمانش را گرامی بدارد و جایزه‌اش را بدهد». عرض کردند: ای رسول‌خدا! جایزه‌اش چیست؟ فرمود: «(پذیرایی به بهترین شکل و در حد توان در) یک شبانه‌روز؛ و مهمانی، سه شبانه‌روز است و بیش از آن، صدقه‌ و احسانِ میزبان نسبت مهمانِ اوست».

در روایتی از مسلم آمده است: «برای هیچ مسلمانی جایز نیست که آن‌قدر نزد برادرش بماند که او را گنه‎کار کند». گفتند: ای رسول‌خدا! چگونه او را گنه‎کار می‌گرداند؟ فرمود: «نزدش می‌مانَد و او چیزی ندارد که از وی پذیرایی کند».

**شرح**

مؤلف/ در باب مهمان‌نوازی و احترام مهمان، احادیثی ذکر کرده که همگی نشان‌گر اهمیت پذیرایی از مهمان و گرامی‌داشتِ اوست؛ از جمله حدیث ابوهریره بدین مضمون که پیامبر فرمود: «هرکس، به الله و روز قیامت ایمان دارد، مهمانش را گرامی بدارد». این، برای تشویق به مهمان‌نوازی و گرامی‌داشتِ مهمان است؛ یعنی مهمان‌نوازی، نشان‌گر کمالِ ایمان به الله و آخرت می‌باشد. زیرا الله متعال روز قیامت به کسی که مهمانش را گرامی می‌دارد، پاداش می‌دهد و گاه بنده‌اش را در دنیا نیز از این اجر و ثواب برخوردار می‌سازد. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿مَن كَانَ يُرِيدُ حَرۡثَ ٱلۡأٓخِرَةِ نَزِدۡ لَهُۥ فِي حَرۡثِهِۦۖ﴾ [الشورى: ٢٠]

کسی که زراعت آخرت را بخواهد، برایش در کِشتِ او می‌افزاییم.

یعنی الله عوضش را در دنیا به او می‌دهد و در آخرت نیز او را از پاداش مهمان‌نوازی برخوردار می‌سازد. از این‌رو پیامبر فرمود: «هرکس، به الله و روز قیامت ایمان دارد، مهمانش را گرامی بدارد».

نحوه‌ی پذیرایی از مهمان، به موقعیت و جایگاه وی بستگی دارد؛ یعنی از مهمانی که جزو سرآمدان و بزرگان یک طایفه است، باید به‌گونه‌ای پذیرایی کرد که شایسته‌ی اوست و از يك فردِ عادي يا كسي كه در جایگاهِ پایین‌تری قرار دارد، متناسب با موقعیتش پذیرایی می‌شود.

در هر حال، پیامبر مهمان‌نوازی را به‌طور مطلق ذکر کرد و این، شامل انواع مهمان‌نوازی در عُرف مردم می‌شود.

پیامبر فرمود: «هرکس، به الله و آخرت ایمان دارد، با خویشاوندانش ارتباط داشته باشد». و در حدیثی دیگر آمده است: «به همسایه‌اش نیکی کند». خویشاوند، هرچه نزدیک‌تر باشد، رعایت حقوقش اهمیت بیش‌تری دارد و بر هر مسلمانی، صله‌ی رحم و ادای حقوق خویشاوندان واجب است. البته پیامبر نحوه‌ی صله‌ی رحم را به‌طور مشخّص بیان نفرمود. لذا منظور از صله‌ی رحم، ارتباط خویشاوندی‌ست و این، به عُرف مردم و عادت‌ِ آن‌ها بستگی دارد؛ زیرا چند و چون پیوند خویشاوندی و حد و اندازه‌ی آن در کتاب و سنت، بیان نشده و پیامبر شرط و قیدی برای آن ذکر نکرده است. به عبارت دیگر، مواردی چون خورد و نوش یا هم‌سفره بودن و یا زندگی در یک مسکن به عنوان شرایط پیوند خویشاوندی، مطرح نیست و این مسأله به عرف مردم بر می‌گردد؛ یعنی صله‌ی رحم، همان است که در عرف مردم، ارتباط و پیوند خویشاوندی شناخته شود و در مقابل، آن‌چه مردم قطع رابطه بدانند، بی‌توجهی به صله‌ی رحم به‌شمار می‌رود؛ این، یک اصل است. وضعیت برخی از خویشاوندان به‌گونه‌ای‎ست که دیدارشان، به معنای صله‌ی رحم با آن‌هاست و برخی هم وضعیتی دارند که از طریق کمکِ مالی به آن‌ها صله‌ی رحم را به‌جا می‌آورید؛ چون نیازمندند. هم‌چنین به خویشاوندِ نیازمندتان لباس و غذا می‌دهید؛ این نیز گونه‌ای از صله‌ی رحم است. لذا با هر خویشاوندی متناسب با وضعیتش رابطه داشته باشید. به عنوان مثال: اگر خویشاوندتان ثروتمند است، برایش بُشقابی غذا نمی‌فرستید؛ بلکه به دیدارش می‌روید و با سخنان محبت‌آمیز و امثال آن، حقّ خویشاوندی‌اش را به‌جا می‌آورید. و اگر خویشاوندِتان فقیر است، همان بهتر که برایش غذا بفرستید. و اگر خویشاوندتان به کمکِ مالی نیاز دارد، بهتر است کمکش کنید. خلاصه این‌که هر کسی مطابق وضعیتی که دارد، اکرام می‌شود.

پیامبر هم‌چنین فرمود: «هرکس به الله و آخرت ایمان دارد، یا سخن نیک بگوید یا ساکت باشد». ای کاش در زندگی خود به این رهنمود عمل می‌کردیم. البته گاه یک سخن، در اصلِ خود نیک و پسندیده است و گاه، هدف از یک سخن، نیک و پسندیده می‌باشد. مانندِ امر به معروف و نهی از منکر یا آموزشِ یک مسأله در اصلِ خود نیک است؛ اما پاره‌ای از سخنان بنا بر هدفشان نیک و پسندیده به‌شمار می‌آیند؛ مانند سخنی که برای شاد کردن یک نفر می‌گویید تا به دوستی و هم‌نشینی با شما خو بگیرد و در کنارِ شما آرامش یابد؛ گرچه خودِ سخن در ذات خود جزو سخنانی نیست که مایه‌ی نزدیکی به الله می‌باشد و گناه هم نیست؛ بلکه هدف از گفتنِ چنین سخنی، شاد کردن هم‌نشین یا دوستتان است.

از این حدیث چنین برمی‌آید که هرکس سخن نیک نگوید، ایمانش به الله و رستاخیز، ناقص است؛ پس کسی که سخن بد می‌گوید یا از مردم غیبت می‌‌کند یا به سخن‌چینی می‌پردازد و دروغ می‌گوید یا نیرنگ می‌ورزد، چه حکمی دارد؟ و بدتر از این، روی‌کرد کسی‌ست که بدگویی علما را می‌کند و آن‌ها را دشنام می‌دهد. این، به‌مراتب بدتر است؛ زیرا بدگویی از علما، مانند بدگویی از توده‌ی مردم نیست. کسی که از شخصی عادی بد می‌گوید، در واقع به یک نفر بد می‌کند؛ اما کسی که درباره‌ی علما سخن می‌گوید، در حقیقت آیین و شریعتی را به چالش می‌کشد که علما، حاملِ آن هستند؛ زیرا این امر، مردم را نسبت به علما بدبین می‌گرداند و دیگر، مردم به سخنانِ علما اعتماد نمی‌کنند. لذا از آن‌جا که زیاده‌گویی و پُرحرفی، رایج شده است و بسیاری از مردم به کارها و سخنانِ بی‌فایده می‌پردازند، بر انسان واجب است که زبانش را حفظ کند و جز به مصلحت، سخن نگوید و وقتی صحبتی به میان می‌آید، بگوید: الله، همه را هدایت نماید. اما این‌که زبانش را رها کند و درباره‌ی مسایل بی‌پایه سخن بگوید، این از عدمِ ایمان به الله و آخرت است. البته چنین کسی، کافر نیست؛ بلکه ایمانش ناقص است. زیرا پیامبر فرموده است: «هرکس به الله و آخرت ایمان دارد، یا سخن نیک بگوید یا ساکت باشد». لذا چه خوب گفته‌اند که: «كَم گوی و گزیده گوی چون دُر». تازه اگر سخن نقره باشد، سکوت، طلاست. و نیز چه حکیمانه گفته‌اند: سکوت، حکمت است و کم‌تر کسی به آن عمل می‌کند. هم‌چنین گفته‌اند: کسی که ساکت باشد، نجات می‌یابد و کسی که سخن بگوید، در معرضِ خطر است. «زبانِ سست، سرِ سخت می‌دهد بر باد».

پس همواره ساکت باشید مگر در مواردی که سخن گفتن، بهتر است.

\*\*\*

95- باب: مستحب بودن مژده دادن به خیر و نیکی و تبریکِ رویدادهای شادی‌بخش

الله متعال می‌فرماید:

﴿فَبَشِّرۡ عِبَادِ ١٧ ٱلَّذِينَ يَسۡتَمِعُونَ ٱلۡقَوۡلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحۡسَنَهُۥٓۚ﴾ [الزمر: ١٧، ١٨]

پس بندگانم را مژده بده؛ آنان که سخن‌ها را می‌شنوند و از بهترینش پیروی می‌کنند.

و می‌فرماید:

﴿يُبَشِّرُهُمۡ رَبُّهُم بِرَحۡمَةٖ مِّنۡهُ وَرِضۡوَٰنٖ وَجَنَّٰتٖ لَّهُمۡ فِيهَا نَعِيمٞ مُّقِيمٌ ٢١﴾ [التوبة: ٢١]

پروردگارشان، آنان را به رحمتی از سوی خویش و رضایت و خشنودی و باغ­هایی نوید می­دهد که در آن نعمت­های پایداری خواهند داشت.

و می‌فرماید:

﴿وَأَبۡشِرُواْ بِٱلۡجَنَّةِ ٱلَّتِي كُنتُمۡ تُوعَدُونَ ٣٠﴾ [فصلت: ٣٠]

و شما را به بهشتی مژده باد که وعده داده می‌شدید.

و می‌فرماید:

﴿فَبَشَّرۡنَٰهُ بِغُلَٰمٍ حَلِيمٖ ١٠١﴾ [الصافات : ١٠١]

پس او را به پسری بردبار مژده دادیم.

و می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ جَآءَتۡ رُسُلُنَآ إِبۡرَٰهِيمَ بِٱلۡبُشۡرَىٰ﴾ [هود: ٦٩]

و فرشتگان ما، با مژده و بشارت نزد ابراهیم آمدند.

و می‌فرماید:

﴿وَٱمۡرَأَتُهُۥ قَآئِمَةٞ فَضَحِكَتۡ فَبَشَّرۡنَٰهَا بِإِسۡحَٰقَ وَمِن وَرَآءِ إِسۡحَٰقَ يَعۡقُوبَ ٧١﴾

[هود: ٧١]

و همسر ابراهیم ایستاده بود و خندید. پس او را به اسحاق و پس از اسحاق، به یعقوب بشارت دادیم.

و می‌فرماید:

﴿فَنَادَتۡهُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَهُوَ قَآئِمٞ يُصَلِّي فِي ٱلۡمِحۡرَابِ أَنَّ ٱللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحۡيَىٰ﴾

[آل عمران: ٣٩]

پس در حالی که در محراب عبادت به نماز ایستاده بود، فرشتگان او را ندا دادند که الله تو را به (فرزندی به نام) یحیی بشارت می­دهد

و می‌فرماید:

﴿إِذۡ قَالَتِ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يَٰمَرۡيَمُ إِنَّ ٱللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٖ مِّنۡهُ ٱسۡمُهُ ٱلۡمَسِيحُ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ﴾ [آل عمران: ٤٥]

هنگامی که فرشتگان گفتند: ای مریم! الله تو را به فرزندی نوید می­دهد که با نامِ مسیح، عیسی بن مریم شناخته می­شود

آیه‌های فراوان و روشنی در این‌باره وجود دارد.

**شرح**

مؤلف/ می‌گوید: «باب: مستحب بودن مژده دادن به خیر و نیکی و تبریکِ رویدادهای شادی‌بخش».

مژده یا بشارت درباره‌ی خبرهای خوش می‌باشد و از آن جهت به آن، بشارت می‌گویند که وقتی کسی خبری خوش بشنود، آثار خوشحالی در چهره‌اش نمایان می‌شود. گفتنی‎ست در عربی به چهره، «بشره» می‌گویند و «بشره» و «بشارت»، هم‌خانواده‌اند. گاه از خبر بد نیز به بشارت تعبیر می‌گردد؛ زیرا آثارش در چهره نمایان می‌شود. چنان‌که الله می‌فرماید:

﴿فَبَشِّرۡهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ٢٤﴾ [الانشقاق: ٢٤]

پس آنان را به عذابی دردناک مژده بده!

مژده‌ی نیک یا بشارت، گاه درباره‌ی خبرهای خوشِ آخرت است و گاه درباره‌ی خبرهای خوشِ دنیا. مژده‌های آخرت، فراوان است و الله متعال در بسیاری از موارد، آن‌ها را ذکر کرده است؛ مانندِ این آیه که می‌فرماید:

﴿وَبَشِّرِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُۖ﴾ [البقرة: ٢٥]

و کسانی را که ایمان آورده­اند و عمل صالح انجام می­دهند، به بوستان‌هایی مژده بده که زیر درختانش نهرها روان است.

و نیز می‌فرماید:

﴿لَهُمُ ٱلۡبُشۡرَىٰ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِۚ﴾ [يونس : ٦٤]

در زندگی دنیا و آخرت، بشارت و مژده‌ی نیک دارند

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿يُبَشِّرُهُمۡ رَبُّهُم بِرَحۡمَةٖ مِّنۡهُ وَرِضۡوَٰنٖ وَجَنَّٰتٖ لَّهُمۡ فِيهَا نَعِيمٞ مُّقِيمٌ ٢١ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥٓ أَجۡرٌ عَظِيمٞ ٢٢﴾ [التوبة: ٢١، ٢٢]

پروردگارشان، آنان را به رحمتی از سوی خویش و رضایت و خشنودی و باغ­هایی نوید می­دهد که در آن نعمت­های پایداری خواهند داشت. در آن جاودانه و همیشه می­مانند. به­راستی پاداش بزرگی نزد الله است.

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأُخۡرَىٰ تُحِبُّونَهَاۖ نَصۡرٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَتۡحٞ قَرِيبٞۗ وَبَشِّرِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٣﴾ [الصف: ١٣]

و نعمت دیگری به شما می‌دهد که دوستش می‌دارید؛ یاری و پیروزی نزدیکی از سوی الله. و به مؤمنان مژده بده.

همه‌ی این مژده‌ها، مربوط به آخرت است.

و از دیگر اموری که جزو مژده‌های اخروی‌ست، خوابِ خوبی می‌باشد که انسان خودش می‌بیند یا دیگران برایش می‌بینند؛ مثلاً انسان در خواب ببیند که به او گفته می‌شود: به فلانی مژده بده که بهشتی‌ست. این، یک بشارت است. هم‌چنین همین‌که انسان، خودش را به کارهای نیک علاقه‌مند ببیند و از کارهای زشت، بدَش بیاید، خود نشانه و بشارتی نیکوست. زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا مَنۡ أَعۡطَىٰ وَٱتَّقَىٰ ٥ وَصَدَّقَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ ٦ فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلۡيُسۡرَىٰ ٧﴾

[الليل: ٥، ٧]

اما کسی که (مالش را در راه الله) بخشید و تقوا پیشه کرد و (آیین و وعده‌ی) نیک الاهی را تصدیق نمود، پس او را در مسیری آسان (که انجام اعمالِ نیک و در نتیجه بهشت است) قرار خواهیم داد.

و اما بشارت‌ها یا مژده‌های مربوط به دنیا؛ مانند این فرموده‌ی الله متعال درباره‌ی ابراهیم خلیل:

﴿إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَٰمٍ عَلِيمٖ ٥٣﴾ [الحجر: ٥٣]

(فرشتگان به ابراهیم گفتند:) ما تو را به (تولد) پسری دانا مژده می‌دهیم.

منظور از این پسر، اسحاق بود. الله متعال در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

﴿فَبَشَّرۡنَٰهُ بِغُلَٰمٍ حَلِيمٖ ١٠١﴾ [الصافات : ١٠١]

پس او را به پسری بردبار مژده دادیم.

این مژده درباره‌ی تولد اسماعیل بود.

اسحاق، پدرِ بنی‌اسرائیل به‌شمار می‌آید؛ زیرا پدرش، یعقوب بود ویعقوب، همان اسرائیل است که موسی و عیسی از نسل او به‌دنیا آمدند؛ بیش‌تر پیامبرانی که نامشان در قرآن ذکر شده، از نسلِ یعقوب هستند.

اما در آیه‌ی 101 سوره‌ی «صافات» به تولد اسماعیل اشاره شده است؛ وی، جدّ عرب‌هاست و تنها پیامبری که در نسل او برانگیخته شد، محمد مصطفی بود که با بعثتش سلسله‌ی نبوت پایان یافت؛ او، به سوی همه‌ی مردمی مبعوث گشت که تا رستاخیز، پا به عرضه‌ی هستی می‌گذارند؛ در صورتی که سایر پیامبران، فقط به سوی قومِ خویش برانگیخته شدند.

الله متعال هم‌چنین درباره‌ی همسر ابراهیم میفرماید:

﴿وَٱمۡرَأَتُهُۥ قَآئِمَةٞ فَضَحِكَتۡ فَبَشَّرۡنَٰهَا بِإِسۡحَٰقَ وَمِن وَرَآءِ إِسۡحَٰقَ يَعۡقُوبَ﴾ [هود: ٧١]

و همسر ابراهیم ایستاده بود و خندید. پس او را به اسحاق و پس از اسحاق، به یعقوب بشارت دادیم.

خلاصه این‌که بشارت، هم به مسایل دنیوی مربوط می‌شود و هم به امور اخروی. انسان باید همواره خوش‌بین باشد و همه چیز را به فالِ نیک بگیرد؛ نه این‌که دنیا را در برابرش تیره و تار ببیند که در این صورت سرخورده و ناامید می‌گردد.

هم‌چنین باید زمانی که به موفقیتی دست می‌یابد یا نعمتی به او می‌رسد، آن را نیک و خجسته بداند و چنان‌چه این امر به آینده مربوط می‌شود، به آن امید داشته باشد و درباره‌ی سایر برادرانش نیز به همین شکل عمل کند و با تبریک و شادباش، آنان را خوشحال نماید. لذا اگر برادرِ مسلمانتان را غمگین و ناراحت دیدید و دریافتید که دنیا با تمام گستردگی‌اش بر او تنگ شده و در چنگِ مشکلات، گرفتار گشته است، او را به گشایشی در آینده مژده دهید؛ زیرا پیامبر فرموده است: «واعْلَمْ أنّ النَّصْرَ مَعَ الصَّبْر، وأَنَّ الْفَرَجَ مَعَ الْكَرْب، وأَنَّ مَعَ الْعُسرِ يُسْراً».([[69]](#footnote-69)) یعنی: «به‌یقین پیروزی و موفقیت با صبر و شکیبایی‌ست و گشایش، با تحمل رنج و سختی؛ و در کنار هر سختی، آسانی‌ست». اين، فرموده‌ی پیامبر است که از پیشِ خود سخن نمی‌گفت. لذا هرگاه برادرِ خویش را غمگین دیدید، به او امید و دل‌داری دهید و وقتی مشاهده کردید که در تنگناست، به او بگویید: غم مخور؛ گشایش و آسانی، نزدیک است. همان‌گونه که ابن‌عباس$ فرموده است: «یک سختی، هیچ‌گاه بر دو آسانی چیره نمی‌شود». اشاره‌اش به سوره‌ی «شرح» است که الله می‌فرماید:

﴿فَإِنَّ مَعَ ٱلۡعُسۡرِ يُسۡرًا ٥ إِنَّ مَعَ ٱلۡعُسۡرِ يُسۡرٗا ٦﴾ [الشرح: ٥، ٦]

پس بی‌گمان در کنار دشواری، آسانی‌ست. بی‌شک در کنار دشواری، آسانی‌ست.

این‌جا، واژه‌ی «عُسر» (دشواری) دو بار ذکر شده و واژه‌ی «یُسر» (آسانی) نیز دو بار آمده است. اما در حقیقت، «عُسر» (دشواری) یک بار ذکر گشته و «یُسر» (آسانی) دو بار تکرار شده است. چرا؟ علما گفته‌اند: وقتی یک کلمه‌ به صورتِ معرفه به الف و لام، تکرار شود، یک مصداق دارد و اگر معرفه به الف و لام نباشد، دارای دو مصداق است. و این‌جا واژه‌ی «عُسر» دو بار با الف و لام، تکرار شده؛ لذا هر دو واژه، یکی‌ست. اما واژه‌ی «یُسر» دو بار بدون الف و لام آمده و دو واژه‌ی جداگانه می‌باشند. از این‌رو ابن‌عباس$ فرمود: «یک سختی، هیچ‌گاه بر دو آسانی چیره نمی‌شود».

حجاج بن یوسف ثقفی را که می‌شناسید؛ او ستم‌گری بود که بسیاری از مردم را به‌ناحق می‌کُشت. اما زبانِ عربی را خیلی خوب صحبت می‌کرد. شخصی نزدِ او سخنی گفت و واژه‌ای بر زبان آورد که حجاج آن را نپسندید. یکی از خوبی‌های حجاج این بود که قرآن را حرکت‌گذاری کرد؛ گرچه بدی‌های فراوانی داشت. حجاج به آن شخص گفت: واژه‌ای که تو بر وزنِ «فُعله» گفتی، در زبان عربی کاربرد ندارد. پاسخ داد: اما من از صحرانشینان شنیده‌ام که این وزن را به‌کار می‌برند. گفتنی‎ست: گویشِ معیار در میانِ عرب‌ها، واژه‌هایی بود که صحرانشینان به‌کار می‌بردند؛ زیرا برخي از غيرعرب‌ها مانند ايرانيان و رومیان، مسلمان شده و در شهرهای عرب‌نشین سکونت کرده بودند و این، تغییرهایی در زبان عربی ایجاد کرده بود؛ اما صحرانشین‌ها که دور از محیط شهر زندگی می‌کردند، اصالتِ عربی را حفظ کرده بودند.

حجاج به آن شخص گفت: باید تا فلان‌روز شاهدی از زبان عربی برایم بیاوری که نشان دهد عرب‌ها وزنِ فُعله را به‌کار می‌برند؛ وگر نه، گردنت را می‌زنم. مردِ بینوا بدین منظور آواره‌ی دشت و صحرا گشت؛ از صحرانشینی شنید که می‌گفت: «رُبما تَكرَهُ النُّفُوسُ مِنَ الأمرِ لَهُ فُرجَةٌ كَحِلِّ العِقَالِ». یعنی: «چه‌بسا انسان‌ها چیزی را دوست ندارند؛ حال‌ آن‌که برای آن‌ها گشایشی وجود دارد؛ به‌سانِ گرهِ ریسمان که باز می‌شود». آن مرد که در این سخن، واژه‌ی «فُرجَةٌ» را بر وزن «فُعله» یافته بود، شادمان نزد حجاج می‌رفت که در راه به او خبر رسید، حجاج مرده است. گفت: به الله سوگند، نمی‌دانم از یافتنِ این شاهد خوشحال‌تر باشم یا از مرگِ حجاج؟

خلاصه این‌که همواره سرور و شادی را به برادران خویش هدیه کنید تا شادمان و امیدوار شوند و نشاط و نیرو پیدا کنند و به گشایشی از سوی الله چشم بدوزند.

\*\*\*

713- عن أبي إِبراهيمَ وَيُقَالُ أبو محمَّد ويُقَالُ أَبو مُعَاوِيةَ عبدِ الله بن أبي أَوْفی أَنَّ رسولَ الله بَشَّرَ خَدِيجَةَ رضي الله عنها بِبيْتٍ في الجنَّةِ مِنْ قَصَبٍ، لاصَخبَ فِيه ولا نَصَبَ. [متفقٌ عليه]([[70]](#footnote-70))

**ترجمه:** ابوابراهیم، یا ابومحمد، یا ابومعاویه، عبدالله بن ابی‌اوفی می‌گوید: رسول‌الله خدیجه& را به خانه‌ای از زبرجدِ یاقوت‌نشان در بهشت مژده داد که در آن سر و صدا، و خستگی و رنجی وجود ندارد.

714- وعن أبي موسى الأشعريِّ أَنَّهُ تَوضَّأَ فِي بَيْتِهِ، ثُمَّ خَرَجَ فَقَالَ: لألْزَمَنَّ رسول الله وَلأكُونَنَّ مَعَهُ يَوْمِي هَذا، فجاءَ الْمَسْجِدَ، فَسَأَلَ عَنِ النَّبِيِّ فقَالُوا: وَجَّهَ ههُنَا، قال: فَخَرَجْتُ عَلَى أَثَرِهِ أَسأَلُ عنْهُ، حتَّى دَخَلَ بئْرَ أريسٍ فَجَلَسْتُ عِنْدَ الْبابِ حتَّى قَضَى رسولُ الله حَاجَتَهُ وتَوَضَّأَ، فقُمْتُ إِلَيْه، فإذا هُو قَدْ جَلَسَ على بِئْرِ أَريسٍ، وتَوسَّطَ قُفَّهَا، وكَشَفَ عنْ ساقَيْهِ ودلاَّهمَا في البِئْرِ، فَسلَّمْتُ عَلَيْهِ ثُمَّ انْصَرفتُ. فجَلسْتُ عِندَ البابِ فَقُلت: لأكُونَنَّ بَوَّاب رسُولِ الله اليوْمَ.

فَجاءَ أَبُو بَكْرٍ فَدفَعَ البَابَ فقُلْتُ: منْ هَذَا؟ فَقَال: أَبُو بكر، فَقلْتُ: على رِسْلِك، ثُمَّ ذَهَبْتُ فَقُلتُ: يا رسُول الله هذَا أَبُو بَكْرٍ يسْتَأْذِنُ، فَقال: «ائْذَنْ لَه وبشِّرْه بِالْجنَّةِ». فَأَقْبَلْتُ حتَّى قُلت لأبي بكر: ادْخُلْ ورسُولُ الله يُبشِّرُكَ بِالْجنةِ، فدخل أَبُو بَكْرٍ حتَّى جلَس عنْ يمِينِ النَّبِيِّ مَعَهُ في القُفِّ، ودَلَّى رِجْلَيْهِ في البِئْرِ كَمَا صنَعَ رَسُولُ الله، وكَشَف عنْ ساقَيْهِ، ثُمَّ رَجَعْتُ وَجَلَسْتُ، وقد ترَكْتُ أَخي يَتَوَضَّأُ وَيَلْحَقُنِي، فقُلْت: إنْ يُرِدِ الله بِفُلانٍ يُريدُ أَخَاهُ خَيْراً يأْتِ بِه. فَإِذا إِنْسانٌ يحرِّكُ البابَ، فقُلت: منْ هَذَا؟ فَقال: عُمَرُ بنُ الخطَّاب: فقُلْتُ: على رِسْلِك، ثمَّ جئْتُ إلى رَسُولِ الله، فَسلَّمْتُ عَلَيْهِ وقُلْت: هذَا عُمرُ يَسْتَأْذِن؟ فَقَالَ: «ائْذنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ». فَجِئْتُ عُمَرَ، فَقُلْت: أَذِنَ أُدخلْ وَيبُشِّرُكَ رَسُولُ الله بِالْجَنَّةِ، فَدَخَل فجَلَسَ مَعَ رسُول الله فِي القُفِّ عَنْ يسارِهِ ودَلَّى رِجْلَيْهِ فِي البِئْرِ، ثُمَّ رَجَعْتُ فَجلَسْتُ فَقُلْت: إن يُرِدِ الله بِفلانٍ خَيْراً يعْني أَخَاهُ يأْت بِه.

فجاء إنْسانٌ فَحَرَّكَ البابَ فقُلْت: مَنْ هذَا؟ فقَال: عُثْمانُ بنُ عفان. فَقلْتُ: عَلى رسْلِكَ، وجئْتُ النَّبِيَّ، فَأْخْبرْتُهُ فَقَال: «ائْذَن لَهُ وبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ مَعَ بَلْوى تُصيبُهُ»؛ فَجئْتُ فَقُلت: ادْخلْ وَيُبشِّرُكَ رسُولُ الله بِالْجَنَّةِ مَعَ بَلْوَى تُصيبُكَ، فَدَخَل فَوَجَد القُفَّ قَدْ مُلِئَ، فَجَلَس وِجاهَهُمْ مِنَ الشِّقِّ الآخَرِ. قَالَ سَعِيدُ بنُ المُسَيَّب: فَأَوَّلْتُها قُبُورَهمْ. [متفقٌ عليه]([[71]](#footnote-71))

وزاد في روايةٍ: «وأمَرَنِي رسولُ الله بِحِفْظِ الباب وَفِيها: أَنَّ عُثْمانَ حِينَ بشَّرهُ حمِدَ الله تعالى، ثُمَّ قَال: الله المُسْتعَان.

**ترجمه:** از ابوموسي اشعري روايت است كه او در خانه‌اش وضو گرفت. سپس بيرون رفت و با خود گفت: رسول‌الله را ترك نمي‌كنم و امروز تمام‌وقت با او خواهم بود. آن‌گاه به مسجد رفت و جوياي پيامبر شد. به او گفتند: پیامبر به اين طرف رفت. ابوموسي مي‌گويد: من در جستجوی پیامبر به دنبالش به‌راه افتادم تا اين‌كه وارد باغ "اريس" شد. لذا کنارِ در نشستم؛ رسول‌الله قضاي حاجت كرد و وضو گرفت. آن‌گاه برخاستم و به‌سوي ایشان رفتم و ديدم بر لبه‌ی چاه اريس نشسته و ساق‌هايش را برهنه نموده و داخل چاه، آويزان كرده است. به ايشان، سلام کردم و برگشتم و كنارِ درب نشستم و با خود گفتم: امروز دربان رسول‌الله خواهم شد. در این میان ابوبكر آمد و در را فشار داد. گفتم: كيست؟ گفت: ابوبكر. گفتم: صبر كن. آن‌گاه نزدِ رسول‌الله رفتم و گفتم: اي رسول‌خدا! ابوبکر آمده و اجازه‌ی ورود مي‌خواهد. فرمود: «بگو: وارد شود و به او مژده‌ی بهشت بده». پس نزد ابوبكر بازگشتم و به او گفتم: وارد شو و رسول‌الله تو را به بهشت، مژده می‌دهد. ابوبكر وارد شد و بر لبه‌ی چاه، سمت راست رسول‌الله نشست و مانندِ ایشان پاهايش را در چاه، آويزان كرد و ساق‌هايش را برهنه نمود. سپس برگشتم و نشستم؛ هنگامِ خروج از خانه برادرم را گذاشته بودم تا وضو بگيرد و به من ملحق شود. با خود گفتم: اگر الله نسبت به او - يعني برادرم- اراده‌ی خير داشته باشد، او را به این‌جا مي‌آورَد. در این میان، متوجه شدم که شخصي در را تكان مي‌دهد. پرسيدم: كيست؟ گفت: عمر بن خطاب. گفتم: صبر كن. آن‌گاه نزد رسول‌الله رفتم و به ايشان سلام کردم و گفتم: عمر بن خطاب است و اجازه‌ی ورود مي‌خواهد. فرمود: «بگو: وارد شود و به او مژده‌ی بهشت بده». لذا نزدِ عمر رفتم و گفتم: وارد شو و رسول‌الله به تو مژده‌ی بهشت می‌دهد». او نیز وارد شد و بر لبه‌ی چاه، سمت چپ پيامبر نشست و پاهايش را در چاه، آويزان كرد. من بر گشتم و نشستم و با خود گفتم: اگر الله، نسبت به فلاني - یعنی برادرم- اراده‌ی خير داشته باشد، او را به این‌جا مي‌آورَد. در این اندیشه بودم که کسی آمد و در را تكان داد. گفتم: كيست؟ گفت: عثمان بن عفان. گفتم: صبر كن. سپس نزد رسول‌الله رفتم و به او خبر دادم - که عثمان آمده است.- فرمود: «بگو: وارد شود و به او به‌خاطر مصيبتي كه گرفتارش مي‌شود، مژده‌ی بهشت بده». نزدِ عثمان رفتم و به او گفتم: وارد شو و رسول‌الله تو را به‌خاطرِ مصيبتي كه به آن گرفتار مي‌شوي، مژده‌ی بهشت می‌دهد. او نيز وارد شد و ديد كه لبه‌ی چاه، پُر شده و جایی برای نشستن نیست. لذا آن سویِ چاه، روبه‌روي آنان نشست. سعید بن مسیب/ می‌گوید: این را به قبرهای آنان، تأویل کردم.

و در روایتی افزون بر این آمده است: رسول‌الله به من دستور داد که دمِ در نگهبانی دهم. در این روایت آمده است: وقتی ابوموسی مژده‌ی پیامبر را به عثمان رساند، عثمان الحمدلله گفت و فرمود: در این‌باره از الله یاری می‌خواهم.

**شرح**

مؤلف/ در باب مستحب بودن مژده دادن به خیر و نیکی و تبریکِ رویدادهای شادی‌بخش، چند آیه ذکر کرده است که پیش‌تر درباره‌اش توضیح دادیم و این نکته را بیان کردیم که مژده یا بشارت، هم شاملِ خبرها و روی‌دادهای شادی‌بخش دنیوی‌ست و هم شامل خبرهای خوشحال‌کننده‌ی آخرت.

وی، سپس دو حدیث ذکر کرده است: حدیث ابوابراهیم، عبدالله بن ابی‌اوفی که پیامبر خدیجه& را به خانه‌ای از زبرجدِ یاقوت‌نشان در بهشت مژده داد که در آن سر و صدا، و خستگی و رنجی وجود ندارد.

و نیز حدیث ابوموسی اشعری که ان‌شاءالله به شرح و توضیح آن خواهیم پرداخت.

پیامبر خدیجه& را به خانه‌ای از نی که از جنس زبرجد است، مژده داد. البته نی و مصالحِ قصرِ خدیجه در بهشت، مانند نی و مصالح ساختمانی در دنیا نیست؛ گرچه اسمش همان است، اما حقیقتش چیزی دیگر می‌باشد. چنان‌که در بهشت، خرما، انار، انواع میوه، گوشتِ پرنده و نعمت‌های دیگری وجود دارد که فقط در اسم، همانند نعمت‌های دنیوی‌ست؛ نه در کیفیت. لذا بدین نکته توجه داشته باشید که آن دسته از امور غیب که نمونه‌اش در دنیا یافت می‌شود، در آخرت بی‌نظیر است.

به عنوان مثال می‌توان به پاره‌ای از صفات الله اشاره کرد؛ مثلاً الله که موصوف به جلال و بزرگی‌ست، دارای وجه (چهره) می‌باشد. ما نیز چهره داریم؛ و این، یعنی اشتراک صفت یا اسم؛ نه همانندیِ چهره‌ی بشر با چهره‌ی الله. چنان‌که خود متعال می‌فرماید:

﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ١١﴾ [الشورى: ١١]

هیچ چیزی همانند او نیست؛ و او، شنوای بیناست.

لذا وجه یا چهره‌ی الله، شایسته‌ی جلال و عظمتِ اوست و درکِ آن ممکن نیست؛ یعنی نمی‌توان چگونگیِ آن را دریافت یا در ذهن، تصور کرد یا درباره‌اش سخن گفت. زیرا الله، بزرگ‌تر از آن است که در وصف بگنجد. دیگر صفاتِ الله نیز همین‌گونه است؛ یعنی اشتراک اسم یا صفت، به معنای همانند بودن صاحبان این نام‌ها یا صفات نیست.

هم‌چنین در بهشت عسل، آب، باده، گوشت، میوه، زنان، انار و نعمت‌‌های فراوانی وجود دارد؛ اما هیچ‌یک از این‌ها مانندِ نعمت‌های موجود در دنیا نیست. زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿فَلَا تَعۡلَمُ نَفۡسٞ مَّآ أُخۡفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعۡيُنٖ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٧﴾

[السجدة : ١٧]

هیچ‌کس نمی‌داند چه پاداش‌های ارزشمندی که روشنی‌بخش چشم‌ها (و مایه‌ی شادمانی) است، برای آنان به پاس کردارشان، نهفته شده است.

پیامبر از پروردگارش نقل کرده که فرموده است: «أَعْدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ».([[72]](#footnote-72)) یعنی: «برای بندگان نیکم، نعمت‌هایی (در بهشت) فراهم کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و به قلب هیچ انسانی، خطور نکرده است». الله متعال ما و همه‌ی مسلمانان را در جرگه‌ی نیکوکاران قرار دهد که الله چنین نعمت‌هایی برایشان فراهم می‌کند.

پیامبر به واسطه‌ی جبرئیل خدیجه& را به خانه‌ای از نیِ زمردین مژده داد؛ یعنی جبرئیل به پیامبر فرمود: او را به چنین خانه‌ای در بهشت، مژده بده. اما نی و زمرد بهشت، مانندِ نی و زمردِ دنیا نیست. سپس رسول‌الله فرمود: «در آن سر و صدا، و خستگی و رنجی وجود ندارد». منظور از سر و صدا، فریادهای رنج‌آور است. زیرا بهشتیان در آرامشِ کامل به‌سر می‌برند و نزدشان سر و صدا، رنج و خستگی، و سخنان بیهوده وجود ندارد؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿لَّا لَغۡوٞ فِيهَا وَلَا تَأۡثِيمٞ ٢٣﴾ [الطور: ٢٢]

در بهشت نه بیهوده‌گویی‌ست و نه گناه.

الله می‌فرماید:

﴿وَتَحِيَّتُهُمۡ فِيهَا سَلَٰمٞۚ﴾ [يونس : ١٠]

درودشان در بهشت (به یکدیگر) سلام است.

لذا سخنان نیک و پسندیده‌ای به یکدیگر می‌گویند؛ زیرا در جوار پروردگارِ پاک و بلندمرتبه هستند. در نتیجه در بهشت‌های پُرنعمت ارج و منزلت دارند و نزد پروردگارشان از خانه‌های خوبی برخوردارند؛ همان‌طور که در دنیا دل‌ها و اعمالِ پاکی داشتند. چراکه الله متعال فقط پاکی را می‌پذیرد. در نتیجه اعمالشان پذیرفته می‌شود و در آخرت نیز به چنین مقام والایی دست می‌یابند.

در قصرِ خدیجه داد و فریاد، و رنج و خستگی یافت نمی‌شود؛ کاخَش به نظافت و خاکروبی نیازی ندارد. چون پاک و تمیز است. این، بشارتی برای مادرِ مؤمنان، خدیجه& بود.

خدیجه، نخستین زنی بود که پیامبر با او ازدواج کرد؛ در آن زمان، پیامبر بیست و پنج سال داشت و خدیجه& چهل سال؛ و از شوهرِ سابقش بیوه شده بود. پیامبر از خدیجه& صاحبِ چهار دختر و سه یا دو پسر شد. تا زمانی که خدیجه زنده بود، پیامبر بر سَرَش ازدواج نکرد. ام‌المؤمنین، خدیجه& بانویی زیرک، فرزانه و خردمند بود و هرکس شرحِ حالش را در کتاب‌های تاریخ مطالعه کند، به‌روشنی می‌بیند که آن بزرگ‌بانوی گرامی، روی‌کرد نیک و پسندیده‌ای در زندگی‌اش داشته است. وی در کسبِ فضایل، همتای ام‌المؤمنین عایشه& می‌باشد؛ یعنی او و عایشه$ برترین زنانِ پیامبر بودند و نبی اکرم آن دو را از سایر زنانش بیش‌تر دوست داشت. البته علما اختلاف نظر دارند که آیا خدیجه برتر است یا عایشه؟ گفته شده: عایشه برتر است و برخی هم خدیجه را برتر دانسته‌اند؛ در این میان، دیدگاه صحیح این‎ست که هر یک از این دو بانوی بزرگوار، ویژگی‌ها و فضایل خاصّ خودش را دارد. عایشه در اواخر زندگانی پیامبر و پس از وفات ایشان به این فضایل دست یافت؛ چنان‌که موفقیتش در نشر و گسترش معارف اسلامی، دانش شرعی و پیام‌های نبوی بر کسی پوشیده نیست؛ فضایلی که خدیجه& از آن برخوردار نشد.

اما خدیجه‌& از سرآغاز طلوع خورشید نبوت، پیامبر را یاری رسانید و از ایشان، حمایت و پشتیبانی کرد و در آن دوران به فضایلی دست یافت که عایشه& از آن برخوردار نشد. لذا هر یک از دو بانو، ویژگی‌ها و مزایای خودش را دارد.

بزرگ‌ترین فضیلت برای هر دو، این‎ست که پیامبر آن‌ها را از سایر همسرانش بیش‌تر دوست داشت؛ و این، کافی‌ست.

سپس مؤلف/ حدیث ابوموسی اشعری را ذکر کرده است؛ روزی ابوموسی در خانه‌اش وضو گرفت و آن‌گاه بيرون رفت تا نزدِ پیامبر برود؛ با خود گفت: «رسول‌الله را ترك نمي‌كنم و امروز تمام‌وقت با او خواهم بود».

این‌جاست که در می‌یابیم چه خوبست انسان هنگامِ بیرون رفتن از خانه‌اش وضو بگیرد تا بیرون از خانه، برای نماز، آماده باشد؛ در نتیجه اگر در جایی که آب نیست، وقتِ نماز فرا رسد، دچارِ مشکل نمی‌شود. هم‌چنین اگر جنازه‌ای بیاورند و بخواهند بر او نماز بخوانند، به‌سادگی می‌تواند از این فضیلت برخوردار گردد؛ زیرا وضو دارد و بی‌درنگ در نماز جنازه شرکت می‌کند. یا لااقل طهارت دارد و انسان، با طهارت (وضو) باشد، بهتر از این‎ست که وضو نداشته باشد؛ و اگر مرگش فرا رسد، در حالِ وضو (طهارت) جان به جان‌آفرین می‌سپارد. لذا چه خوب است که انسان، در حدّ توانش همواره وضو داشته باشد؛ به‌ویژه هنگام بیرون رفتن از خانه.

ابوموسی به مسجد رفت و جوياي پيامبر شد؛ زیرا پیامبر یا در مسجد و مشغولِ ارشادِ اصحاب بود و به مسایل آن‌ها رسیدگی می‌کرد و یا در خانه، در خدمتِ خانواده‌اش بود. ابوموسی در مسجد سراغِ پیامبر را گرفت. به او گفتند: پیامبر به اين طرف رفت و به سوی «اریس» اشاره کردند. اریس، نام چاهی در اطرافِ «قباء» بود. ابوموسي در جستجوی پیامبر به سوی «اریس» به‌راه افتاد تا این‌که تا اين‌كه به اريس رسید و آن‌جا پیامبر را دید و لذا کنارِ دربِ باغ نشست. رسول‌الله قضاي حاجت كرد و وضو گرفت؛ آن‌گاه بر لبه‌ی چاه اريس نشست و ساق‌هايش را برهنه نمود و داخل چاه، آويزان كرد. از این روایت چنین برمی‌آید که آن مزان، فصلِ گرما بوده و این چاه، آب داشته است. در چنین زمانی، نشستن در کنارِ درختان و در سایه‌ی نخل‌ها، دل‌پذیر است و انسان در چنین شرایطی، در سایه می‌آرامد و پاهایش را برهنه می‌کند تا جسمش را با نسیم خنکی که از درون چاه به بیرون می‌وَزد، آرامش دهد. خلاصه این‌که پیامبر بر لبه‌ی چاره نشست و پاهایش را برهنه کرد. ابوموسی کنارِ دربِ باغ نشسته بود. در این میان ابوبكر آمد و اجازه‌ی ورود خواست. اما ابوموسی به او اجازه‌ی ورود نداد؛ بلکه. نزدِ رسول‌الله رفت و در این‌باره از ایشان نظَر خواست و گفت: اي رسول‌خدا! ابوبکر آمده و اجازه‌ی ورود مي‌خواهد. پیامبر فرمود: «بگو: وارد شود و به او مژده‌ی بهشت بده». ابوموسی به ابوبکر اجازه‌ی ورود داد و به او گفت: «وارد شو و رسول‌الله تو را به بهشت، مژده می‌دهد». چه مژده‌‌ی خوبی! چه خبرِ خوشی! مژده‌ی پیامبر را به ابوبکر رساند و به او اجازه داد وارد باغ شود و نزدِ پیامبر برود.

ابوبكر وارد شد و بر لبه‌ی چاه، سمت راست رسول‌الله نشست؛ زیرا رسول‌الله همواره سمت راست را بر سمتِ چپ ترجیح می‌داد و دوست داشت که در هر کاری، سمتِ راست در اولویت باشد. از این‌رو ابوبکر سمتِ راست رسول‌الله نشست و مانندِ ایشان پاهايش را در چاه، آويزان كرد و ساق‌هايش را برهنه نمود. گویا دوست نداشت که در آن موقعیت، در نحوه‌ی نشستن با پیامبر مخالفت کند. و گرنه، چنین عملی، یعنی نشستن بر لبه‌ی چاه و برهنه کردن پاها و آویزان نمودن آن‌ها در چاه، مشروع نیست.

ابوموسی هنگامِ خروج از خانه برادرش را گذاشته بود تا وضو بگيرد و به او ملحق شود. لذا با خود گفت: «اگر الله نسبت به او - يعني برادرش- اراده‌ی خير داشته باشد، او را به این‌جا مي‌آورَد». در این اندیشه بود که متوجه شد کسی در را تكان مي‌دهد. ابوموسی پرسيد: كيست؟ و پاسخ شنید: عمر هستم. آن‌گاه ابوموسی نزد رسول‌الله رفت و گفت: عمر بن خطاب است و اجازه‌ی ورود مي‌خواهد. رسول‌الله فرمود: «بگو: وارد شود و به او مژده‌ی بهشت بده». ابوموسی به عمر اجازه‌ی ورود داد و گفت: رسول‌الله به تو مژده‌ی بهشت می‌دهند. عمر نیز وارد شد و پیامبر و ابوبکر را دید که بر لبه‌ی چاه نشسته و پاهیشان را در چاه، آیزان کرده‌اند. لذا سمت چپ پيامبر نشست؛ زیرا دهانه‌ی چاه، کوچک بود.

سپس عثمان اجازه‌ی ورود خواست. این بار نیز ابوموسی نزد پیامبر رفت تا خبرِ آمدنِ عثمان را به اطلاع پیامبر برساند. پیامبر فرمود: «بگو: وارد شود و به او به‌خاطر مصيبتي كه گرفتارش مي‌شود، مژده‌ی بهشت بده». بدین‌سان برای عثمان خبرِ خوش (مژده) با خبرِ یک مصیبت، همراه بود. عثمان وارد شد و ديد لبه‌ی چاه، پُر شده است و جایی برای نشستن نیست. لذا آن سویِ چاه، روبه‌روي آنان نشست. سعید بن مسیب/ که یکی از بزرگانِ تابعین است، می‌گوید: این را به قبرهای آنان، تأویل کردم. زیرا قبرِ پیامبر و ابوبکر و عمر$ یک‌جاست و این سه بزرگوار در یک اتاقک، یعنی در حجره‌ی عایشه& دفن شده‌اند. ابوبکر و عمر$ در سفر و حضر رفیق و همراه پیامبر بودند و بیش‌ترِ اوقاتشان را در کنارِ رسول‌الله سپری می‌کردند. از این‌رو بسیار شنیده می‌شد که پیامبر می‌فرمود: «من با ابوبکر و عمر آمدم»، «من با ابوبکر و عمر رفتم»، «من با ابوبکر و عمر برگشتم». ابوبکر و عمر، دوستانِ همیشه‌همراه پیامبر بودند؛ چنان‌که در عالم برزخ در کنار او هستند و روز قیامت نیز با او خواهند بود.

در این حدیث به فتنه‌ یا آشوبی اشاره شده است که در زمانِ عثمان برپا شد و به شهادتِ این بزرگوار انجامید. مردم در زمانِ عثمان بر او شوریدند و دامادِ پیامبر را در خانه‌اش، کُشتند! آن‌ها در مدینه واردِ خانه‌ی عثمان شدند و او را در حالی که مشغولِ تلاوت قرآن بود و کتاب‌الله در برابرش قرار داشت، به شهادت رساندند. برخی از تاریخ‌نگاران، آورده‌اند: قطره‌ای از خونِ عثمان بر روی این آیه افتاد که الله می‌فرماید:

﴿فَسَيَكۡفِيكَهُمُ ٱللَّهُۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ١٣٧﴾ [البقرة: ١٣٧]

الله تو را در برابر شرّ آن‌ها، کفایت خواهد کرد و او، شنوا و داناست.

عثمان همواره به قرائت قرآن و قیام شب پای‌بند بود؛ این تجاوزگرانِ بی‌خرد و ستم‌کار، وارد خانه‌ی عثمان شدند و او را به شهادت رساندند و بدین‌سان فرموده‌ی رسول‌الله تحقق یافت؛ آن‌گاه که با ابوبکر و عمر و عثمان روی کوهِ «اُحُد» بود. در آن هنگام کوه تکان خورد. این لرزش، یکی از نشانه‌های الاهی بود؛ نه لرزشِ عذاب و امثالِ آن. بلکه خود، مقدمه‌ای برای یک بشارت بزرگ درباره‌ی این سه صحابیِ بزرگوار بود؛ زیرا وقتی کوه اُحُد لرزید، پیامبر خطاب به آن فرمود: «اُثْبُتْ أُحُد فَإِنَّمَا عَلَيْكَ نَبِيٌّ وَصِدِّيقٌ وَشَهِيدَانِ».([[73]](#footnote-73)) یعنی: «ای احد! آرام باش که یک پیامبر، یک صدیق و دو شهید، روی تو قرار دارند». در این حدیث منظور از پیامبر، شخصِ رسول‌الله است و صدیق، ابوبکر می‌باشد و دو شهید، عمر و عثمان$ هستند.

عمر و عثمان، هر دو به شهادت رسیدند؛ عمر در محرابِ مسجد، هنگامی که نماز صبح را امامت می‌داد، به شهادت رسید و عثمان را در خانه‌اش، در حالی که نمازِ شب می‌خواند، به شهادت رساندند. الله از ایشان راضی باد و ما را در سرایِ پایدار و پُرنعمتِ آخرت، به ایشان ملحق بگرداند.

در این داستان، به مژده‌ای بس بزرگ درباره‌ی ابوبکر و عمر و عثمان تصریح شده و این، مؤلف/ را بر آن داشته که مؤلف/ بر آن داشته است که این حدیث را در این باب ذکر کند. الله متعال از همه‌ی آن‌ها راضی باد و ما و همه‌ی مسلمانان را در گروهِ محمد و دوستانش قرار دهد.

\*\*\*

715- وَعَنْ أبي هُرَيرَةَ قال: كُنَّا قُعُوداً حَوْلَ رسول الله، وَمعَنَا أَبُو بكْرٍ وعُمَرُ رضي الله عنهما في نَفَرٍ، فَقامَ رَسُولُ الله مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِنا فَأَبْطَأَ علَيْنَا وخَشِينَا أَنْ يُقْتَطَعَ دُونَنا وَفَزِعْنَا فقُمْنَا، فَكُنْتُ أَوّل من فَزِعَ. فَخَرَجْتُ أَبْتغي رسُولَ الله، حَتَّى أَتَيْتُ حَائِطاً للأَنْصَارِ لِبَنِي النَّجَّار، فَدُرْتُ بِهِ هَلْ أَجِدُ لَهُ بابًا؟ فلَمْ أَجِد، فإذَا ربيعٌ يدْخُلُ في جوْفِ حَائِطٍ مِنْ بِئرٍ خَارِجَه والرَّبيعُ: الجَدْوَلُ الصَّغيرُ فاحتَفزْتُ، فدَخلْتُ عَلى رسُولِ الله.

فقال: «أَبو هُريرة؟» فَقُلْتُ: نَعَمْ يَا رسُولَ الله، قال: «ما شَأنُكَ؟» قلتُ: كُنْتَ بَيْنَ ظَهْرَيْنَا فقُمْتَ فَأَبَطأْتَ علَيْنَا، فَخَشِينَا أَنْ تُقَتطعَ دُونَنا، ففَزعْنَا، فَكُنْتُ أَوَّلَ منْ فَزعَ فأَتَيْتُ هذَا الحائِطَ، فَاحْتَفَزْتُ كَمَا يَحْتَفِزُ الثَّعلب، وَهؤلاءِ النَّاسُ وَرَائي.

فَقَال: «يَا أَبا هريرة» وأَعطَاني نَعْلَيْهِ فَقَال: «اذْهَبْ بِنَعْلَیَّ هاتَيْنِ، فَمنْ لقيتَ مِنْ وَرَاءِ هَذا الحائِط يَشْهَدُ أَنْ لا إله إلاَّ الله مُسْتَيْقناً بِهَا قَلبُه، فَبَشِّرْهُ بالجنَّةِ». وذَكَرَ الحدِيثَ بطُولِه. [روایت مسلم]([[74]](#footnote-74))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: ما به همراه ابوبکر و عمر$ با پیامبر نشسته بودیم و چند نفر دیگر نیز با ما بودند. پیامبر از میانِ ما برخاست و رفت و چون تأخیر کرد، ترسیدیم که مبادا در نبودِ ما و در تنهایی، مشکلی برایش پیش آمده باشد؛ طاقت نیاوردیم و برخاستیم (تا ببینیم چه شده است). من، نخستین کسی بودم که نگران شدم؛ لذا بیرون رفتم و در جستجوی پیامبر بودم تا این‌که باغی از انصار که از آنِ بنی‌نجار بود، رسیدم. آن را دور زدم تا دربش را بیابم؛ اما نیافتم. ناگهان آبراهه‌‌ی کوچکی دیدم که از چاهی بیرون از باغ، به درون باغ می‌رفت و از دیوارِ باغ می‌گذشت؛ لذا - برای عبور از آبراهه- خودم را جمع و جور کردم و واردِ باغ شدم و نزد رسول‌الله رفتم. پیامبر پرسید: «ابوهریره هستی؟» گفتم: بله، ای رسول‌خدا! فرمود: «چه‌کار داری؟» گفتم: «شما در میان ما بودید که برخاستید و رفتید و چون تأخیر کردید، نگران شدیم که مبادا در نبودِ ما و در تنهایی مشکلی برای شما پیش آمده باشد. پس طاقت نیاوردیم و من، نخستین کسی بودم که بی‌تاب و نگران شدم. لذا به این باغ آمدم و خودم را برای عبور از آبراهه، مانند روباه جمع کردم و مردم، پشت سرِ من هستند. رسول‌الله کفش‌هایش را به من داد و فرمود: «ای ابوهریره! برو و هرکس را بیرون این باغ دیدی که گواهی می‌دهد معبود راستینی جز الله نیست و قلبش به آن یقین دارد، به او مژده‌ی بهشت بده».

**شرح**

در این حدیث که مؤلف/ آن را در باب مژده دادن به خیر و نیکی، ذکر کرده، بشارتی بزرگ برای همه‌ی کسانی‌ست که با صدق و یقین قلب گواهی می‌دهند که معبود برحقی جز الله وجود ندارد. پیامبر با تعدادی ازیارانش از جمله ابوبکر و عمر نشسته بود؛ اما ناگهان از میانِ یارانش برخاست و رفت و چون تأخیر کرد، اصحاب ترسیدند که مبادا در نبودِ آن‌ها و در تنهایی، مشکلی برای پیامبر پیش آمده باشد. زیرا منافقان و دیگر دشمنان اسلام، همواره در کمینِ پیامبر بودند. از این‌رو صحابه طاقت نیاوردند و رفتند تا ببینند چه شده است. ابوهریره نخستین کسی بود که نگران شد؛ لذا بیرون رفت و در جستجوی پیامبر بود تا این‌که باغی از انصار که از آنِ بنی‌نجار بود، رسید. آن را دور زد تا دربش را بیابد؛ اما نیافت. روشن است که هر باغی دربی برای ورود و خروج دارد، اما ابوهریره درب باغ را پیدا نکرد؛ شاید هم، دربِ باغ، قفل بوده است. ناگهان آبراهه‌‌ی کوچکی دید که از دیوار باغ می‌گذشت. او برای عبور از آبراهه خودش را جمع و جور کردم و واردِ باغ شد و پیامبر را آن‌جا یافت. پیامبر پرسید: «ابوهریره هستی؟» گفت: بله. رسول‌الله کفش‌هایش را به او داد و فرمود: «ای ابوهریره! برو و هرکس را بیرون این باغ دیدی که گواهی می‌دهد معبود راستینی جز الله نیست و قلبش به آن یقین دارد، به او مژده‌ی بهشت بده». ابوهریره نیز برای ابلاغ این بشارت، با کفش‌های پیامبر از باغ بیرون رفت. گویا رسول‌الله کفش‌‌هایش را به ابوهریره داد تا نشانه‌ی صداقتش باشد؛ زیرا این، مژده‌ی بسیار بزرگی بود. ابوهریره از سوی رسول‌الله حاملِ این مژده‌ی بزرگ بود که هرکس گواهی دهد معبود راستینی جز الله وجود ندارد و قلبش به آن یقین داشته باشد، وارد بهشت می‌شود. زیرا کسی که با یقین و باور قلبی، «لاإله‌إلاالله» می‌گوید، به فرمان‌های الاهی عمل می‌کند و از کارهایی که الله ممنوع کرده است، می‌پرهیزد؛ زیرا اقرار می‌کند که معبود راستینی جز الله وجود ندارد. وقتی معنا و مفهوم «لاإله‌إلاالله» این‎ست، پس گوینده‌اش چاره‌ای جز این ندارد که تنها الله را که یکتا و بی‌شریک است، عبادت نماید. اما اگر کسی این کلمه را به‌زبان بگوید و قلبش به آن یقین نداشته باشد، گفتنِ این کلمه سودی به او نمی‌رساند؛ چنان‌که منافقان گواهی می‌دهند که معبود برحقی جز الله وجود ندارد، اما جز اندکی الله را یاد نمی‌کنند؛ حتی به نماز هم می‌ایستند، اما نمازشان، نمازِ منافقان است. به عبارت دیگر، نماز بر آنان سنگین می‌باشد؛ به‌ویژه نماز صبح و عشاء. آن‌ها نزد پیامبر می‌آمدند و با تأکید می‌گفتند: ﴿نَشۡهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ ٱللَّهِ﴾؛ یعنی ما، گواهی می‌دهیم که به‌قطع، و به‌یقین، تو، فرستاده‌ی خدا هستی. ولی پروردگار متعال که از راز سینه‌ها، آگاه است، فرمود:

﴿وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُۥ وَٱللَّهُ يَشۡهَدُ إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ لَكَٰذِبُونَ ١﴾ [المنافقون: ١]

و الله، می‌داند که تو فرستاده‌ی او هستی. و الله، گواهی می‌دهد که منافقان، دروغگویند.

دل‌هایشان به «لاإله‌إلاالله، محمد رسول‌الله» یقین نداشت؛ لذا این اقرارِ زبانی سودی به آنان نبخشید. از این‌رو مژده‌ی پیامبر درباره‌ی کسی‌ست که این کلمه را با یقینِ قلب بر زبان می‌آورد. امکان ندارد که کسی صادقانه و با یقین قلب، به «لاإله‌إلاالله، محمد رسول‌الله» گواهی دهد و فرایض و واجبات دینی را ترک کند. لذا این حدیث، نشان‌گرِ این نیست که ترکِ نماز کفر نمی‌باشد؛ بلکه ترکِ نماز کفر است و کسی که نماز را ترک کند، کافر می‌باشد؛ هر چند «لاإله‌إلاالله، محمد رسول‌الله» بگوید. زیرا آن را بدون یقین و باورِ قلبی گفته است. مگر می‌شود کسی این کلمه را با یقین و باورِ قلبی بگوید، اما هیچ‌گاه نماز نخوانَد و این فریضه‌ی بزرگ را ترک کند؟

البته گاه وسوسه‌های شیطانی درباره‌ی الله از دل می‌گذرد؛ این وسوسه‌ها هیچ زیانی برای مؤمن ندارد. بلکه [تعدادی از صحابه از پیامبر پرسیدند: وسوسه‌هایی در دل‌هایمان می‌آید که گفتنش برای ما سنگین است؟] پیامبر فرمود: «ذَاكَ صَرِيحُ الإِيمَانِ».([[75]](#footnote-75)) یعنی: «این، نشانه‌ی ایمانِ خالص است». مفهومش این نیست که خودِ وسوسه‌ها، ایمانِ ناب و خالص هستند. خیر؛ بلکه این وسوسه‌ها، نشانه‌ی ایمانِ ناب و خالص هستند؛ زیرا شیطان به سراغِ قلبی می‌رود که پاک و خالص است و شک و تردید ندارد؛ شیطان، قلبِ پاک و خالص را وسوسه می‌کند تا در آن شک و تردید بیندازد یا ایمانش را خراب بگرداند. چنان‌که به ابن‌عباس یا ابن‌مسعود گفتند: یهودیان، وقتی نماز می‌خوانند، وسوسه نمی‌شوند! فرمود: شیطان، با قلب خراب چه‌کار دارد؟ یهودی‌ها، کافرند و دل‌هایشان، خراب و فاسد است و از این‌رو شیطان، آن‌ها را در نمازشان، وسوسه نمی‌کند. زیرا نمازشان، از اساس، باطل است. شیطان، مسلمانی را وسوسه‌ می‌نماید که نمازش، درست و صحیح است تا آن را خراب کند. اما الحمدلله که محمد مصطفی به عنوان طبیب دل‌ها، درمان این بیماری را برای ما بیان نموده و فرموده است که باید در چنین حالتی، به الله پناه ببریم و اصلاً به وسوسه‌های درونی، توجه نکنیم. لذا وقتی دچار وسوسه‌های شیطانی می‌شوید، بگویید: «أعوذ بالله مِنَ الشّیطانِ الرَّجیمِ»؛ یا بگویید: ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١ ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ ٢ لَمۡ يَلِدۡ وَلَمۡ يُولَدۡ ٣ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ ٤﴾؛ ﴿هُوَ ٱلۡأَوَّلُ وَٱلۡأٓخِرُ وَٱلظَّٰهِرُ وَٱلۡبَاطِنُۖ وَهُوَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٌ ٣﴾ به هیچ عنوان، به وسوسه‌ها، توجه نکنید. زیرا همین‌که شیطان ببیند هیچ راهی برای خراب کردن این قلب پاک و آکنده از ایمان ندارد، خوار و زبون، عقب‌نشینی می‌کند و بازمی‌گردد و بدین‌سان به‌خواست الله متعال، این وسوسه از میان می‌رود.

در این حدیث بشارت و مژده‌ی بزرگی به خیر و نیکی وجود دارد؛ این‌که هرکس گواهی ‌دهد معبود راستینی جز الله نیست و قلبش به آن یقین داشته باشد، او را به بهشت مژده باد.

\*\*\*

716- وعن ابنِ شُماسَةَ قال: حَضَرْنَا عَمْرَو بنَ العاصِ وَهُوَ في سِيَاقَةِ المَوْتِ فَبَكى طَويلاً، وَحَوَّلَ وَجْهَهُ إِلى الجدَار، فَجَعَلَ ابْنُهُ يَقُول: يا أَبَتَاه، أَمَا بَشَّرَكَ رَسُولُ الله بكَذَا؟ أَما بشَّرَكَ رَسُولُ الله بكَذَا؟ فَأَقْبلَ بوَجْههِ فَقَال: إِنَّ أَفْضَلَ مَا نُعِدُّ شَهَادَةُ أَنْ لا إله إلاَّ الله، وأَنَّ مُحمَّداً رسُولُ الله؛ إِنِّي قَدْ كُنْتُ عَلى أَطبْاقٍ ثَلاث: لَقَدْ رَأَيْتُنِي وَمَا أَحَدٌ أَشَدَّ بُغْضاً لِرَسُولِ الله مِنِّي، وَلا أَحبَّ إِلیَّ مِنْ أَنْ أَكُونَ قَدِ استمْكنْتُ مِنْهُ فقَتلْتُهُ، فَلَوْ مُتُّ عَلى تِلْكَ الحالِ لَكُنْتُ مِنْ أَهْلِ النَّار. فَلَمَّا جَعَلَ الله الإِسْلامَ فِي قَلْبي أَتيْتُ النَّبِيَّ فَقُلْتُ: اُبْسُطْ يمينَكَ فَلأُبَايعْكَ، فَبَسَطَ يَمِينَهُ فَقَبَضْتُ يَدِي، فقال: «ما لَكَ يا عمرو؟» قلتُ: أَرَدْتُ أَنْ أَشْتَرطَ قال: «تَشْتَرطُ ماذَا؟» قُلْتُ: أَنْ يُغْفَرَ لِي، قَال: أَمَا عَلمْتَ أَنَّ الإِسْلام يَهْدِمُ ما كَانَ قَبلَهُ، وَأَن الهجرَةَ تَهدمُ ما كان قبلَها، وأَنَّ الحَجَّ يَهدِمُ ما كانَ قبلَه؟» وَمَا كان أَحَدٌ أَحَبَّ إِلیَّ مِنْ رسول الله، وَلا أَجَلّ في عَيْنَيَّ مِنْه، ومَا كُنتُ أُطِيقُ أَن أَملأَ عَيْنَيَّ مِنهُ إِجلالاً لَهُ، ولو سُئِلتُ أَن أَصِفَهُ ما أَطَقْتُ، لأَنِّي لم أَكنْ أَملأُ عَيْنَيَّ مِنه ولو مُتُّ على تِلكَ الحَال لَرَجَوتُ أَن أَكُونَ مِنْ أَهْلِ الجَنَّةِ.

ثم وُلِّينَا أَشيَاءَ ما أَدري ما حَالي فِيهَا؟ فَإِذا أَنا مُتُّ فلا تصحَبنِّي نَائِحَةٌ ولا نَارٌ، فإذا دَفَنْتُمُونِي، فشُنُّوا عليَّ التُّرَابَ شَنًّا، ثُمَّ أَقِيمُوا حولَ قَبري قَدْرَ ما تُنَحَرُ جَزورٌ، وَيُقْسَمُ لحْمُهَا، حَتَّى أَسْتَأْنِسَ بِكُم، وأَنظُرَ ما أُراجِعُ بِهِ رسُلَ ربِّي. [روایت مسلم]([[76]](#footnote-76))

**ترجمه:** ابن‌شمّاسه می‌گوید: هنگامی که عمرو بن عاص در لحظات مرگ به‌سر می‌بُرد، بر بالینش حاضر شدیم؛ وی، طولانی گریست و صورتش را به سوی دیوار کرد. پسرش به دل‌داری از او پرداخت و گفت: پدر جان! مگر رسول‌الله فلان‌مژده را به شما نداد؟ آیا رسول‌الله فلان‌مژده را به شما نداد؟ آن‌گاه عمرو رو به سوی حاضران کرد و گفت: برترین چیزی که تدارک دیده‌ایم، شهادتِ «لاإله‌إلاالله، محمدٌ رسول‌الله» می‌باشد. من سه حالت را پشت سر گذاشته‌ام: زمانی بر من گذشته است که هیچ‌کس به‌اندازه‌ی من با رسول‌الله دشمنی نداشت و بیش‌ترین چیزی که دوست داشتم، این بود که به پیامبر دست یابم و او را بکُشم. لذا اگر در این حالت می‌مُردم، به‌قطع دوزخی بودم. اما هنگامی که الله اسلام را در دلم جای داد، نزد پیامبر آمدم و گفتم: دست راستِ خویش را دراز کن تا با تو بیعت کنم. و چون پیامبر دست راستش را گشود، من دست خود را جمع کردم. فرمود: «ای عمرو! چه شده است؟» گفتم: می‌خواهم شرطی بگذارم. فرمود: «چه شرطی؟» گفتم: این‌که آمرزیده شوم. فرمود: «آیا نمی‌دانی که اسلام، گناهانِ پیش از خود را نابود می‌کند و هجرت، گناهانِ قبل از خود را از میان می‌برد و حج نیز گناهان گذشته را نابود می‌گرداند؟». از آن پس، کسی نزدِ من محبوب‌تر از رسول‌الله نبود و هیچ‌کس به اندازه‌ی ایشان در نگاهم، بزرگوار و پُرشکوه نبود؛ از بس پرشکوه بود، نمی‌توانستم سیر نگاهش کنم. اگر از من بخواهند که او را توصیف کنم، نمی‌توانم؛ زیرا هیچ‌گاه نتوانستم چشمانم را از نگاهش سیر نمایم. اگر در این حالت می‌مُردم، امیدوار بودم بهشتی باشم. سپس مسؤولیت‌هایی به ما داده شد که نمی‌دانم حالِ من در آن‌ها چگونه است؟ وقتی مُردَم، زنِ نوحه‌خوان و آتش، جنازه‌‌ام را همراهی نکند.([[77]](#footnote-77)) آن‌گاه که مرا در قبر گذاشتید، اندک‌اندک روی من خاک بریزید و سپس در اطراف قبرم به‌اندازه‌ای که یک شتر را می‌کُشند و گوشتش را تقسیم می‌کنند، بمانید تا با شما اُنس بگیرم - و وحشت من از میان برود- و ببینم به فرستادگان پروردگارم، چه جوابی می‌دهم.

**شرح**

مؤلف/ در ادامه‌ی احادیثی که در این باب ذکر کرده، حدیثی بدین مضمون آورده است که عمرو بن عاص در لحظات مرگ به‌سر می‌بُرد و برخی از دوستانش بر بالینش حاضر شدند؛ عمرو به‌شدت گریست و آن‌گاه صورتش را به سوی دیوار کرد. پسرش گفت: پدر جان! چرا می‌گریی؟ مگر رسول‌الله فلان‌مژده را به شما نداد؟ عمرو فرمود: «إِنِّي قَدْ كُنْتُ عَلى أَطبْاقٍ ثَلاث»: «من، سه حالت را پشت سر گذاشته‌ام». «أَطبْاقٍ»، یعنی «احوال»؛ چنان‌که الله می‌فرماید:

﴿لَتَرۡكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٖ ١٩﴾ [الانشقاق: ١٩]

شما دگرگونی‌ها و احوال گوناگونی را پشت سر می‌نهید.

سپس عمرو این مراحل سه‌گانه را برشمرد و فرمود: «زمانی بر من گذشته است که هیچ‌کس به‌اندازه‌ی من با رسول‌الله دشمنی نداشت و بیش‌ترین چیزی که دوست داشتم، این بود که به پیامبر دست بیابم و او را بکُشم». این، بدترین حالتِ کفر است. اما الله متعال اسلام را در دلِ عمرو جای داد؛ از این‌رو عمرو نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول‌خدا! دست خویش را بگشا تا با تو بیعت کنم. رسول‌الله که خوش‌اخلاق‌ترین مردم بود، دستش را گشود؛ اما عمرو بن عاص دستش را عقب کشید. البته نه این‌که از بیعت کردن با پیامبر پشیمان شود؛ بلکه هدفش، چیزِ دیگری بود که خودش در این‌باره فرموده است: «من دست خود را جمع کردم». پیامبر فرمود: «ای عمرو! چه شده است؟» گفتم: می‌خواهم برای پذیرش اسلام، شرطی بگذارم. فرمود: «چه شرطی؟»

عمرو پاسخ داد: «این‌که آمرزیده شوم». این، بزرگ‌ترین درخواستِ عمرو بود که الله متعال او را بیامرزد؛ زیرا گمان می‌کرد به‌خاطر سوء پیشینه‌ای که در جنگ با دین داشت، آمرزیده نخواهد شد. پیامبر به او فرمود: «آیا نمی‌دانی که اسلام، گناهانِ پیش از خود را نابود می‌کند و هجرت، گناهانِ قبل از خود را از میان می‌برد و حج نیز گناهان گذشته را نابود می‌گرداند؟» سه مورد شد: اسلام، هجرت و حج.

بنا بر آیه‌ی صریح قرآن، اسلام، گناهان گذشته‌ی انسان را از میان می‌برد؛ یعنی همین‌که کسی مسلمان می‌شود، گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌گردد. همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِن يَنتَهُواْ يُغۡفَرۡ لَهُم مَّا قَدۡ سَلَفَ وَإِن يَعُودُواْ فَقَدۡ مَضَتۡ سُنَّتُ ٱلۡأَوَّلِينَ ٣٨﴾ [الأنفال: ٣٨]

به کافران بگو: اگر (از کفر) باز آیند، گذشته­هایشان بخشیده می­شود و اگر به کفر و سرکشی بازگردند، (مطابق) سنت (الهی که بر) پیشینیان گذشته است، (با آنان رفتار خواهد شد).

هجرت نیز گناهانِ گذشته‌ی مهاجر را از میان می‌برد؛ یعنی وقتی انسان سرزمین کفر را رها کند و به سرزمین ایمان هجرت نماید، گناهان گذشته‌اش بخشیده می‌شود.

و نیز حج؛ زیرا پیامبر فرموده است: «مَنْ حَجَّ فَلَم يرْفُث وَلَم يفْسُق، رجَع مِن ذنُوبِهِ كَيَومِ ولَدتْهُ أُمُّهُ».([[78]](#footnote-78)) یعنی: «هرکس حج بگزارد و از هم‌بستری با همسرش و مقدمات آن خودداری نماید - یا بدگویی و دعوا نکند- و مرتکب معصیت نشود، از گناهانش مانندِ روزی که به دنیا می‌آید، پاک می‌گردد».

عمرو با رسول‌الله بیعت کرد؛ از آن پس، کسی نزدِ وی محبوب‌تر از رسول‌الله نبود؛ به‌گونه‌ای که از شکوهِ دیدنِ پیامبر نمی‌توانست نگاهش را روی ایشان متمرکز کند یا سیر نگاهشان نماید. سبحان الله! این پروردگار است که دل‌ها را دگرگون می‌کند؛ دیروز عمرو به‌شدت از پیامبر متنفر بود و با ایشان کینه داشت و حتی آروزی قتل پیامبر را در سر می‌پروراند؛ اما حال که مسلمان شده، نمی‌تواند از شکوه و هیبت پیامبر، به‌طور مستقیم نگاهشان کند! از این‌رو توانایی توصیفِ پیامبر را نداشت؛ زیرا هیچ‌گاه نتوانست چشمانش را از تماشای پیامبر سیر نماید و مستقیم، نگاهش کند.

عمرو می‌گوید: «اگر در حالتِ نخست می‌مُردم، به‌قطع دوزخی بودم. و اگر در حالتِ دوم می‌مُردم، امیدوار بودم بهشتی باشم». فراست و احتیاط عمرو را بنگرید که درباره‌ی حالتِ نخستش قاطعانه فرمود: «اگر در این حالت می‌مُردَم، به‌قطع دوزخی بودم»؛ اما درباره‌ی حالتِ دومش فرمود: «اگر در این حالت می‌مُردم، امیدوار بودم بهشتی باشم»؛ و نفرمود: «به‌قطع بهشتی بودم». این، نشان‌گر فراست و ترسِ آن بزرگوار است. زیرا نمی‌توان درباره‌ی بهشتی بودن کسی، قاطعانه نظر دارد. امید است که الله ما را در جرگه‌ی بهشتیان قرار دهد. سپس پُست‌ها و مسؤولیت‌هایی به عمرو داده شد؛ در همان دوران مسایلی چون جنگِ معاویه و دیگران، پیش آمد. عمرو به فراست و زیرکی در میان عرب‌ها شهرت داشت؛ و چنان‌که عمرو خود فرموده، از این رخدادها نگران بوده است. فرمود: «وقتی مُردَم، زنِ نوحه‌خوان و آتش جنازه‌‌ام را همراهی نکنند». آن‌گاه دستور داد: وقتی او را در قبر گذاشتند، اندک‌اندک بر او خاک بریزند و سپس در اطراف قبرش به‌اندازه‌ای که یک شتر را می‌کُشند و گوشتش را تقسیم می‌کنند، بمانند وحشتش در قبر از میان برود و پاسخ به فرستادگان الاهی را بدهد؛ فرستادگان الاهی، همان فرشتگانی هستند که پس از خاک‌سپاریِ مُرده، نزدش می‌آیند. وقتی مُرده را دفن می‌کنند، دو فرشته نزدش می‌آیند و او را می‌نشانند و از او سه سؤال می‌پرسند؛ می‌گویند: پروردگارت کیست؟ دینت چیست؟ و پیامبرت کیست؟ مؤمن که الله او را در زندگی دنیا و آخرت با سخن استوار، ثابت و پایدار می‌گراند، می‌گوید: پروردگار من، الله متعال است و دینم، اسلام و پیامبرم، محمد. بدین‌سان الله او را در آن موقعیت سخت، پایدار می‌سازد.

و اما منافق یا کسی که در دینش شک و تردید داشته است، می‌گوید: نمی‌‌دانم؛ چیزهایی از مردم شنیدم و من هم تکرارش کردم. زیرا ایمان، در قلبش جای نگرفته است؛ از این‌رو همان حرفی را می‌گوید که از مردم می‌شنود. لذا او را در قبر، با گُرز آهنی بزرگی می‌زنند؛ آن‌جاست که انسان، آه و فغان سر می‌دهد و فریاد می‌زند؛ هر چیزی جز انسان، آه و فغانش را می‌شنود و اگر انسان‌ها آه و فغانش را بشنوند، بی‌هوش می‌شوند. پیامبر فرموده است: «وَلَوْ سَمِعَهَا الإنسان لَصَعِقَ».([[79]](#footnote-79)) یعنی اگر انسان‌ها صدای کسی را که در قبرش عذاب می‌شود، بشنوند، بی‌هوش به زمین می‌افتند؛ زیرا در دنیا، هرچه صدا یا داد و فریاد، بلند باشد، مرگ‌بار نیست و باعثِ مرگِ کسی نمی‌شود؛ اما فریادِ چنین کسی در قبر، به‌اندازه‌ای شدید است که همه، جز انسان‌ها آن را می‌شنوند و اگر انسان‌ها این صدا را بشنوند، بی‌هوش می‌شوند.

عمرو بن عاص از نزدیکانش خواست که وقتی او را دفن کردند، به‌اندازه‌ای که یک شتر را می‌کُشند و گوشتش را تقسیم می‌کنند، در اطراف قبرش بمانند تا با آن‌ها انس بگیرد و وحشت قبر از میان برود. این، نشان می‌دهد که مِرده، حضورِ نزدیکانش را درک می‌کند. چنان‌که از پیامبر ثابت شده که فرموده است: وقتی دوستان و نزدیکان مُرده، او را به خاک می‌سپارند و بر می‌گردند، مرده، صدای پای آن‌ها را می‌شنود.

هم‌چنین در حدیثی حَسَن آمده است: پیامبر هنگامی که از خاک‌سپاریِ مُرده‌ای فارغ می‌شد، بر سرِ قبرش می‌ایستاد و می‌فرمود: «اسْتَغْفِرُوا لأَخِيكُمْ وَسَلُوا لَهُ التَّثْبِيتَ فَإِنَّهُ الآنَ يُسْأَلُ».([[80]](#footnote-80)) یعنی: «برای برادرتان درخواست آمرزش کنید و - از الله- بخواهید که او را بر سخنِ استوار- یعنی بر توحید و اسلام- ثابت و پایدار بماند؛ زیرا اینک از او سؤال می‌کنند». لذا مستحب است که انسان پس از خاک‌سپاریِ مُرده بر سر قبرش بایستد و بگوید: «اللّهمّ ثَبِّتْهُ»، «اللّهمّ ثَبِّتْهُ»، «اللّهمّ ثَبِّتْهُ»؛ «اللّهمّ اغْفِرْ لَهُ»، «اللّهمّ اغْفِرْ لَهُ»، «اللّهمّ اغْفِرْ لَهُ». زیرا پیامبر وقتی سلام می‌کرد، سه بار سلام می‌گفت و هنگامِ دعا نیز آن را سه بار تکرار می‌نمود.

امید است که الله متعال در دنیا و آخرت، ما را با سخن استوار، ثابت و پایدار بگرداند.

شاهدِ موضوع از این روایت، این‎ست که پسرِ عمرو بن عاص به پدرش گفت: پیامبر شما را به بهشت نوید داده است؛ و این، جزو مژده دادن یا بشارت به خیر و نیکی‌ست.

\*\*\*

96- باب: خداحافظی با دوست و سفارش او - به تقوا- در هنگامی که عازمِ سفر است؛ و نیز دعای خیر برای او و درخواست دعا از وی

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَوَصَّىٰ بِهَآ إِبۡرَٰهِ‍ۧمُ بَنِيهِ وَيَعۡقُوبُ يَٰبَنِيَّ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰ لَكُمُ ٱلدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ ١٣٢ أَمۡ كُنتُمۡ شُهَدَآءَ إِذۡ حَضَرَ يَعۡقُوبَ ٱلۡمَوۡتُ إِذۡ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعۡبُدُونَ مِنۢ بَعۡدِيۖ قَالُواْ نَعۡبُدُ إِلَٰهَكَ وَإِلَٰهَ ءَابَآئِكَ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ إِلَٰهٗا وَٰحِدٗا وَنَحۡنُ لَهُۥ مُسۡلِمُونَ ١٣٣﴾ [البقرة: ١٣٢، ١٣٣]

و ابراهیم و یعقوب، فرزندانشان را به این آیین وصیت کردند (و هر یک به فرزندانش گفت:) ای فرزندانم! الله این آیین را برایتان برگزیده است؛ بنابراین (همواره بر این آیین باشید تا) جز مسلمان، از این دنیا نروید. آیا هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید، حضور داشتید که به فرزندانش گفت: پس از من، چه چیزی را می­پرستید؟ گفتند: معبود تو و معبود نیاکانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را به یگانگی می­پرستیم و ما تسلیم او هستیم.

وَأمَّا الأحاديث: فَمِنهَا حَديثُ زيدِ بنِ أَرْقَمَ الَّذي سبق في باب إِكرامِ أَهْلِ بَيْتِ رسول الله قامَ رسولُ الله فِينَا خَطِيبًا، فَحَمِدَ الله، وَأَثْنى عَلَيه، وَوَعَظَ وَذَكَّرَ ثُمَّ قال: «أَمَّا بَعْد، أَلا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنا بشرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فأُجيبَ، وأَنَا تَاركٌ فيكُمْ ثَقَليْن: أَوَّلهُمَا: كتاب الله، فيهِ الهُدَى وَالنُّور، فَخُذُوا بِكتاب الله، وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ» فَحَثَّ عَلى كتاب الله، ورَغَّبَ فِيه، ثُمَّ قال: «وَأَهْلُ بَيْتي، أُذَكِّرُكُمُ الله في أَهْلِ بَيْتي». [مسلم، این حدیث را آورده است؛ و روایت کامل آن پیش‌تر گذشت.]([[81]](#footnote-81))

از جمله‌ی احادیث، می‌توان به حدیث زید بن ارقم اشاره کرد که پیش‌تر در باب «احترام اهل بیت پیامبر» ذکر شد؛ در این روایت آمده است: روزی رسول الله در میانِ ما به سخنرانی پرداخت و پس از حمد و ثنای الله، ما را پند و موعظه داد و فرمود: «اما بعد؛ ای مردم! آگاه باشید که من، بشری هستم و نزدیک است که فرستاده‌ی پروردگارم (فرشته‌ی مرگ) به سراغم بیاید و من، ندای او را بپذیرم. من، دو چیز ارزنده در میان شما می‌گذارم: یکم، کتاب الله که سراسر هدایت و نور است؛ پس آن را محکم بگیرید و به آن چنگ بزنید». درباره‌ی قرآن سفارش کرد و تشویق و ترغیب نمود. سپس فرمود: «و (دوم) اهل بیتم. درباره‌ی اهل بیتم، الله را به شما یادآور می‌شوم؛ به شما یادآوری می‌کنم که درباره‌ی اهل بیتم از الله بترسید».

**شرح**

نووی/ می‌گوید: «باب خداحافظی با دوست و سفارش او به تقوا در هنگامی که عازمِ سفر است؛ و نیز دعای خیر برای او و درخواست دعا از وی».

وقتی کسی عازمِ سفر می‌باشد، پسندیده است که فرزندان، دوستان و خویشاوندانش با او خداحافظی کنند و او را به پرهیزگاری و تقوای الاهی سفارش نمایند؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ وَصَّيۡنَا ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِكُمۡ وَإِيَّاكُمۡ أَنِ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾

[النساء : ١٣١]

و ما به اهل کتاب که پیش از شما بودند، سفارش کردیم و به شما هم سفارش می­کنیم که تقوای الله پیشه نمایید.

پیامبر نیز هرگاه لشکر یا دسته‌ای نظامی را به جایی گسیل می‌کرد و فرماندهی برای آنان تعیین می‌نمود، به او می‌فرمود: «تقوای الاهی پیشه ساز و با مسلمانانی که همراهِ تو هستند، رفتار نیک و پسندیده‌ای داشته باش».([[82]](#footnote-82)) زیرا انسان نیازمندِ کسی‌ست که به او در مسیر اطاعت و فرمان‌برداری از الله کمک نماید؛ به‌ویژه در سفر. چون سفر، سختی‌ها و مشکلات خودش را دارد و مسافر، درگیرِ مسایل و مشکلات سفر می‌شود؛ به‌ویژه در گذشته که سفرها، مشکلات و سختی‌های فراوانی داشت. در چنین شرایطی انسان به رهنمودِ بیش‌تری از سوی نزدیکانش نیازمند است.

سپس مؤلف/، آیه‌هایی از قرآن کریم در این‌باره ذکر کرده است؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَوَصَّىٰ بِهَآ إِبۡرَٰهِ‍ۧمُ بَنِيهِ وَيَعۡقُوبُ يَٰبَنِيَّ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰ لَكُمُ ٱلدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ ١٣٢﴾ [البقرة: ١٣٢]

و ابراهیم و یعقوب، فرزندانشان را به این آیین وصیت کردند (و هر یک به فرزندانش گفت:) ای فرزندانم! الله این آیین را برایتان برگزیده است؛ بنابراین (همواره بر این آیین باشید تا) جز مسلمان، از این دنیا نروید.

این سفارش، همان فرموده‌ی الله درباره‌ی ابراهیم است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿إِذۡ قَالَ لَهُۥ رَبُّهُۥٓ أَسۡلِمۡۖ قَالَ أَسۡلَمۡتُ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٣١﴾ [البقرة: ١٣١]

آن‌گاه که پروردگارش به او فرمود: تسلیم (اوامرم) باش؛ پاسخ داد: من تسلیم پروردگار جهانیان شدم.

بدین‌سان ابراهیم لحظه‌ای تردید به خود راه نداد و تسلیمِ امرِ الله شد.

ابراهیم و یعقوب فرزندانشان را نیز به تسلیم شدن در برابر اوامر الاهی سفارش کردند؛ چنان‌که الله می‌فرماید: ﴿وَوَصَّىٰ بِهَآ إِبۡرَٰهِ‍ۧمُ بَنِيهِ وَيَعۡقُوبُ﴾؛ یعنی: ابراهیم و یعقوب، هر دو فرزندانشان را به فرمان‌برداری از الله سفارش کردند و به آن‌ها گفتند: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰ لَكُمُ ٱلدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ﴾: «الله، این آیین را برای شما برگزیده است؛ پس جز مسلمان از دنیا نروید». یعنی بر این دین پایداری کنید تا وقتی مرگتان فرا می‌رسد، مسلمان باشید. به عبارت دیگر بر دینِ اسلام تا زمان مرگ خویش پایداری نمایید و به دین پشت نکنید.

﴿أَمۡ كُنتُمۡ شُهَدَآءَ إِذۡ حَضَرَ يَعۡقُوبَ ٱلۡمَوۡتُ إِذۡ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعۡبُدُونَ مِنۢ بَعۡدِيۖ قَالُواْ نَعۡبُدُ إِلَٰهَكَ وَإِلَٰهَ ءَابَآئِكَ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ إِلَٰهٗا وَٰحِدٗا وَنَحۡنُ لَهُۥ مُسۡلِمُونَ ١٣٣﴾ [البقرة: ١٣٣]

آیا هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید، حضور داشتید که به فرزندانش گفت: پس از من، چه چیزی را می­پرستید؟ گفتند: معبود تو و معبود نیاکانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را به یگانگی می­پرستیم و ما تسلیم او هستیم.

ابراهیم، جد یا پدربزرگِ یعقوب بود و اسحاق، پدرش و اسماعیل عموی وی؛ اما اسماعیل را نیز در جرگه‌ی نیاکان یعقوب ذکر کرد؛ زیرا عمو، مانندِ پدر است و هر دو، یعنی عمو و پدر، یک ریشه دارند. چنان‌که پیامبر به عمر فرمود: «أَمَا شَعَرْت أَنَّ عَمَّ الرَّجُلِ صِنْوُ أَبِيهِ؟»([[83]](#footnote-83)) یعنی: «آیا نمی‌دانی که عموی هر کسی، مانندِ پدرِ اوست؟» زیرا هر دو یک ریشه دارند؛ در زبان عربی «صِنْو» به دو تنه‌ی درخت خرما گفته می‌شود که از یک ریشه روییده باشند.

لذا شایسته است که انسان کسی را که عازم سفر است و نیز خانواده و نزدیکانِ خویش را به تقوای الاهی سفارش نماید؛ زیرا اخلاص و یک‌سویی برای الله، پایه و اساسِ همه چیز است؛ دین، بدون اخلاص، پایه ندارد و عبادت بدون اخلاص، بی‌اعتبار است؛ چنان‌که پیروی یا فرمان‌برداری بدون اخلاص نیز بی‌پایه می‌باشد؛ زیرا پایه و اساسِ هر چیزی، اخلاص برای الله متعال است.

\*\*\*

717- وعن أبي سُليْمَانَ مَالك بن الحُويْرثِ قال: أَتَيْنَا رسول الله وَنحْنُ شَبَبةٌ متَقَاربُون، فَأَقمْنَا عِنْدَهُ عشْرينَ لَيْلَةً، وكانَ رسولُ الله رَحِيماً رفِيقاً، فَظَنَّ أَنَّا قَدِ اشْتَقْنَا أَهْلَنَا. فسَأَلَنَا عَمَّنْ تَرَكْنَا مِنْ أَهْلِنَا، فَأَخْبَرْنَاهُ، فقال: «ارْجعُوا إِلى أَهْليكم فَأَقِيمُوا فِيهِم، وَعلِّموهُم وَمُرُوهُم، وَصَلُّوا صَلاةَ كَذا في حِين كَذَا، وَصَلُّوا كَذَا في حِين كَذَا، فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلاةُ فَلْيُؤذِّنْ لَكُمْ أَحَدُكُم، وَلْيَؤُمَّكُم أَكبَرُكُمَ». [متفقٌ عليه]([[84]](#footnote-84))

زاد البخاري في روايةٍ لَهُ: «وَصَلَّوا كمَا رَأَيتُمُوني أُصَلِّي».

**ترجمه:** ابوسلیمان، مالک بن حویرث می‌گوید: ما تعدادی جوان هم‌سن و سال نزدِ رسول‌الله آمدیم و بیست شب نزدش ماندیم. رسول‌الله بسیار مهربان و دل‌سوز بود. احساس کرد که ما مشتاق خانواده و نزدیکان خود شده‌ایم؛ از این‌رو از ما درباره‌ی خانواده‌هایمان پرسید که آن‌ها را ترک کرده بودیم و ما نیز پاسخش را دادیم. فرمود: «نزدِ خانواده‌هایتان باز گردید و نزدِ آن‌ها اقامت نمایید و آن‌ها را تعلیم دهید و آن‌ها را - به نماز و سایر احکام اسلام- امر کنید و فلان‌نماز را در فلان‌وقت بخوانید و فلان‌نماز را در فلان‌وقت؛ هنگامی که وقتِ نماز فرا می‌رسد، یکی از شما اذان بگوید و مسن‌ترین شما، پیش‌نماز شود».

بخاری در روایت خود، افزون بر این آورده است: «آن‌گونه نماز بخوانید که من نماز می‌خوانم و شما می‌بینید».

**شرح**

مؤلف، نووی/ در باب خداحافظی از دوست و مسافر، روایتی بدین مضمون ذکر کرده است که مالک بن حویرث می‌گوید: «ما تعدادی جوان هم‌سن و سال نزدِ رسول‌الله آمدیم و بیست شب نزدش ماندیم». این، در «عام‌الوفود»، یعنی در سال نهم هجری بود که نمایندگان قبایل و طوایف عرب نزد پیامبر می‌آمدند و مدتی در مدینه می‌ماندند تا اسلام و آموزه‌های اسلامی را فرا بگیرند. همراهان مالک بن حویرث که جوان بودند، بیست شب نزد پیامبر ماندند؛ آن‌ها آمده بودند تا دانستنی‌های کافی درباره‌ی دینِ الله کسب کنند. مالک می‌گوید: «رسول‌الله بسیار مهربان و دل‌سوز بود. وی احساس کرد که ما مشتاق و دل‌تنگِ خانواده‌ی خویش شده‌ایم؛ از این‌رو از ما درباره‌ی خانواده‌هایمان پرسید که آن‌ها را ترک کرده بودیم و ما نیز پاسخش را دادیم». رسول‌الله فرمود: «نزدِ خانواده‌هایتان باز گردید و نزدِ آن‌ها اقامت نمایید و آن‌ها را تعلیم دهید و آن‌ها را - به نماز و سایر احکام اسلام- امر کنید و فلان‌نماز را در فلان‌وقت بخوانید و فلان‌نماز را در فلان‌وقت؛ هنگامی که وقتِ نماز فرا می‌رسد، یکی از شما اذان بگوید و بزرگ‌ترین شما، پیش‌نماز شود». بخاری در روایت خود، افزون بر این آورده است: «آن‌گونه نماز بخوانید که من نماز می‌خوانم و شما می‌بینید».

در این حدیث، نکاتی وجود دارد؛ از جمله این‌که پیامبر بسیار دل‌سوز و مهربان بود؛ از همه مهربان‌تر و از همه دل‌سوزتر. به‌گونه‌ای که گاه یک دختربچه‌ یا یک پیرزن، دست آن بزرگوار را می‌گرفت و او را برای انجام کارِ خود، به جایی دیگر می‌بُرد و رسول‌الله نیز با او می‌رفت.

از این حدیث درمی‌یابیم که انسان باید دیگران را درک کند؛ نه این‌که خودخواه باشد و وقتی همه چیز به میلِ اوست، دیگران را فراموش کند. رسول‌الله با خانواده‌اش و در میانِ آن‌ها بود؛ لذا دل‌تنگشان نبود. اما این جوانان که برای فراگیری دین به مدینه آمده بودند، چنین وضعیتی نداشتند؛ بلکه از خانواده‌هایشان دور افتاده و دل‌تنگشان بودند. و این، طبیعی‌ست که انسان در غربت و سفر، دل‌تنگ و مشتاق خانواده‌اش می‌گردد. رسول‌الله همین‌که متوجه موضوع شد و دریافت که این‌ها مشتاق خانواده‌ی خویش هستند، جویای حالِ عزیزان و خانواده‌هایشان شد و آن‌گاه به آن‌ها دستور داد که نزد خانواده‌های خود باز گردند. لذا احساسِ دیگران را درک کنید و همواره خود را در جایِ آن‌ها قرار دهید تا با آنان همان رفتاری را داشته باشید که در رابطه با خود دارید.

نکته‌ی دیگری که از این حدیث برداشت می‌شود، این‎ست که انسان باید سعی کند در حدّ امکان با خانواده‎ی خود و در میانِ آن‌ها باشد و از آن‌ها دور نیفتد. حتی پیامبر دستور داده است که وقتی مسافر، کارَش را انجام می‌دهد، هر چه سریع‌تر نزد خانواده‌اش باز گردد؛ زیرا در این‌که انسان در کنارِ خانواده‌اش باشد، خیر و نیکی فراوانی وجود دارد؛ محبت، الفت و دوستیِ آن‌ها با یکدیگر، حفظ می‌شود و انسان بهتر و بیش‌تر می‌تواند به تربیت، آموزش و رسیدگی به نیازهایشان بپردازد. لذا شایسته است که انسان جز به ضرورت از خانواده‌اش دور نشود و وقتی به سفر می‌رود، بلافاصله پس از انجامِ کارَش نزد خانواده باز گردد.

از این حدیث چنین برمی‌آید که انسان وظیفه دارد به تعلیم و آموزش خانواده‌اش بپردازد؛ از این‌رو پیامبر فرمود: نزدِ خانواده‌هایتان باز گردید و نزدِ آن‌ها اقامت نمایید و آن‌ها را تعلیم دهید». یعنی آن‌چه را از پیامبر فرا گرفتید، به آن‌ها نیز منتقل نمایید. از این‌رو شایسته است که انسان به آموزش خانواده‌اش اهمیت دهد؛ چه وقتِ مشخصی را به این کار اختصاص دهد و چه هنگام نشستن بر سر سفره یا هنگامِ شب‌نشینی یا در هر فرصت دیگری، دانستنی‌های لازم را برایشان بیان کند.

از این حدیث هم‌چنین درمی‌یابیم که تعلیم و آموزش، به‌تنهایی کافی نیست؛ بلکه انسان وظیفه دارد علاوه بر آموزش، آنان را امر و نهی نیز بکند. زیرا رسول‌الله فرمود: «و آن‌ها را - به نماز و سایر احکام اسلام- امر کنید». مهم‌تر از همه این‎ست که انسان، خانواده‌اش را به ادای نماز دستور دهد. چنان‌که پیامبر بدین نکته تصریح نموده و فرموده است: «مُرُوا أَبْنَاءكُمْ بِالصَّلاةِ لسبع سِنِين، واضْرِبُوهمْ علَيْهَا لعَشْر». یعنی: «فرزندانتان را در هفت سالگی به نماز امر کنید و چون ده ساله شدند، به‌خاطر کوتاهی در نماز، تنبيه شان نمایید». لذا به اهمیتِ آموزشِ خانواده و امر و نهی، و تربیت و راهنماییِ آن‌ها پی می‌بریم.

این حدیث، نشان‌گر وجوب اذان است؛ یعنی اذان‌گفتن، فرض کفایه می‌باشد. زیرا پیامبر فرمود: «هنگامی که وقتِ نماز فرا می‌رسد، یکی از شما اذان بگوید».

هم‌چنین در می‌یابیم که اذان قبل از وقت، درست نیست؛ لذا اگر کسی، پیش از وقت اذان بگوید، هرچند تکبیر ابتدای نماز، پیش از وقت باشد، اذانش درست نیست و بر او واجب است که پس از دخول وقت، دوباره اذان بگوید؛ زیرا پیامبر فرمود: «هنگامی که وقتِ نماز فرا می‌رسد، یکی از شما اذان بگوید».

پیامبر به ابی‌محذوره فرمود: «وَإِذَا أَذّنتَ بِالأَوَّلِ مِنَ الصُّبحِ فَقُلْ: الصَّلاةُ خَيرٌ مِنَ النَّوْمِ الصَّلاةُ خَيرٌ مِنَ النَّوْمِ».([[85]](#footnote-85)) یعنی: «وقتی اذان اول صبح را گفتی، دو بار بگو: الصَّلاةُ خَيرٌ مِنَ النَّوْمِ». منظور از اذان نخست، اذانی‌ست که پس از دخول وقت می‌باشد؛ زیرا فرمود: «وقتی اذانِ اولِ صبح را گفتی»؛ و این، یعنی اذان صبح؛ نه اقامت یا اذانی که پیش از دخول وقت می‌دهند. برخی از مردم در این‌باره دچار اشتباه شده‌اند و گمان می‌کنند منظور از این اذان، اذانی‌ست که پیش از دخول وقتِ صبح می‌گویند؛ این، اشتباه است؛ زیرا اذانِ پیش از وقت، برای نماز صبح نیست. پیامبر بیان فرموده که اذان پیش از صبح، برای بیدار کردن کسی‌ست که خوابیده و نیز برای اطلاعِ کسی‌ست که برخاسته و مشغول نماز است تا بداند که وقت سحر است و باید نمازش را تمام کند و سحَری بخورد. چنان‌که پیامبر فرمود: «إِنَّ بِلالاً يُؤَذِّنُ بِلَيْلٍ لِيُوقِظَ نَائِمَكُمْ وَيَرْجِعَ قَائِمُكُمْ فَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يُؤَذِّنَ اِبْنُ أُمّ مَكْتُوم؛ فَإنَّهُ لا يُؤَذِّنُ حتّی يطلع الفجرُ». یعنی: «بلال، زمانی اذان می‌دهد که هنوز شب است تا کسی که خوابیده بیدار شود و کسی که بیدار است، سحری بخورد؛ لذا - پس از اذان بلال- بخورید و بیاشامید تا این‌که عبدالله بن ام‌مکتوم اذان بگوید؛ زیرا او زمانی اذان می‌دهد که فجر طلوع می‌کند».

بدین‌سان پیامبر بیان فرمود که اذانِ پایانِ شب که مردم آن را اذان اول می‌نامند، برای طلوع فجر و نماز صبح نیست؛ زیرا اذان صبح، پس از دخول وقت است و پیامبر فرمود: «هنگامی که وقتِ نماز فرا می‌رسد، یکی از شما اذان بگوید».

این حدیث، نشان می‌دهد که نماز جماعت، واجب است؛ زیرا رسول‌الله فرمود: «و بزرگ‌ترین شما، پیش‌نماز شود». روشن است که در این عبارت، فعل امر به‌کار رفته است؛ پس نماز جماعت، واجب می‌باشد.

از حدیث مذکور چنین برمی‌آید که نماز جماعت، بر مسافران نیز واجب است؛ زیرا این‌ها جوانانی بودند که می‌خواستند نزد خانواده‌هایشان باز گردند؛ یعنی مسافر بودند. با این حال پیامبر به آن‌ها دستور داد که نمازشان را با جماعت بخوانند. از این‌رو اگر مسافری در منطقه‌ای مسکونی اتراق یا اقامت کند، بر او واجب است که با مردمِ آن‌جا در جماعتِ مسجد حاضر شود. گاه مشاهده می‌شود که شخصی می‌گوید: من مسافرم و نماز جماعت بر مسافر، واجب نیست. این، اشتباه است؛ بلکه نماز جماعت بر مسافری که در منطقه‌ای مسکونی اقامت کرده، واجب می‌باشد و باید با مردمِ آن‌جا در جماعتِ مسجد حاضر شود. زیرا پیامبر از شخصی پرسید: «آیا صدای اذان را می‌شنوی؟» پاسخ داد: بله. پیامبر فرمود: «پس اجابت کن».([[86]](#footnote-86)) یعنی در جماعتِ مسجد حاضر شو.

این حدیث نشان می‌دهد که کسی که از نظرِ سن و سال بزرگ‌تر است، پیش‌نماز می‌شود؛ زیرا پیامبر فرمود: «بزرگ‌ترین شما، برای شما امامت دهد». در حدیثِ دیگری آمده است: «يَؤُمُّ الْقَوْمَ أَقْرَؤهُمْ لِكتَابِ الله».([[87]](#footnote-87)) یعنی: «کسی برای مردم امامت دهد که کتاب‌الله را بهتر قرائت می‌کند». این دو حدیث، هیچ تعارضی با هم ندارند؛ زیرا چنین به نظر می‌رسد که این جوان‌ها، در قرائت قرآن یکسان بوده‌اند و تفاوت چندانی با هم نداشته‌اند. از این‌رو پیامبر به آن‌ها فرمود: «مسن‌ترین شما پیش‌نماز شود». یعنی اگر گروهی در قرائت قرآن و دانش سنت یکسان بودند و سابقه‌ی هم‌سانی در هجرت داشتند، مسن‌ترین آن‌ها پیش‌نماز می‌گردد.

بنابراین نتیجه می‌‌گیریم که سن و سال در چنین مواردی، اعتبار دارد و اگر کسی، امتیاز یا برتری دیگری در جنبه‌های دیگر نداشته باشد، کسی که از نظرِ سنّی بزرگ‌تر است، مقدّم می‌باشد.

نکته‌ی دیگری که از این حدیث برمی‌آید، این‎ست که انسان باید در همه‌ی موضوع‌ها و زمینه‌ها به راهنمایی مردم بپردازد؛ گرچه اصلِ موضوع، روشن باشد. زیرا پیامبر به آن‌ها فرمود: «فلان‌نماز را در فلان‌وقت بخوانید». گرچه آن‌ها بیست شب با پیامبر نماز خوانده بودند و می‌دیدند که پیامبر هر نمازی را در چه وقتی می‌خوانَد. اما برای یادآوری و توجه بیش‌تر به وقت نماز، به آن‌ها فرمود که نماز ظهر را در فلان‌وقت بخوانند و نماز عصر را در فلان‌وقت و بدین‌سان وقت هر نمازی را به آنان یادآوری کرد.

این‌جاست که درمی‌یابیم رسول‌الله با گفتار و عملش به مردم آموزش می‌داد؛ چنان که به شخصی که بدونِ آرامش نماز می‌خواند، فرمود: «إذَا قُمْتَ إِلَى الصَّلاَةِ فَأَسْبِغ الْوُضُوءَ ثُمَّ اسْتَقْبِل الْقِبْلَةَ فَكَبِّرْ ثُمَّ اقْرَأْ بِمَا تَيَسَّرَ مَعَكَ مِنْ الْقُرْآنِ ثُمَّ ارْكَعْ».([[88]](#footnote-88)) یعنی: «وقتی می‌خواستی به نماز بایستی، وضوی کاملی بگیر؛ آن‌گاه به قبله روی بیاور و الله اکبر بگو؛ سپس در حدّ امکان، هرچه از قرآن یاد داری، بخوان و آن‌گاه رکوع کن». اما به این‌ها فرمود: «آن‌گونه نماز بخوانید که من نماز می‌خوانم و شما می‌بینید». و این، تعلیمِ عملی بود. چنان‌که باری پیامبر روی منبر رفت و روی منبر نماز خواند؛ بدین‌سان که روی منبر رکوع می‌کرد و برای سجده، از منبر پایین می‌آمد و رو به قبله به سجده می‌رفت؛ وقتی سلام داد، فرمود: «إنَّمَا فَعَلْتُ هَذَا لِتَأْتَمُّوا بِي وَلِتَعَلَّمُوا صَلاتِي».([[89]](#footnote-89)) یعنی: «این کار را برای این انجام دادم که به من اقتدا کنید و روشِ نمازِ مرا فرا بگیرید».

از این حدیث درمی‌یابیم که فراگرفتن روش نماز پیامبر واجب است؛ یعنی هر مسلمانی باید بداند که پیامبر چگونه نماز خوانده است و بدین منظور باید به کتاب‌هایی مراجعه کند که توسط علمای توانا نوشته شده است. رسول‌الله فرمود: «آن‌گونه نماز بخوانید که من نماز می‌خوانم و شما می‌بینید». لازمه‌ی عمل به این حدیث، این‎ست که انسان، روش نماز پیامبر را یاد بگیرد.

\*\*\*

718- وعن عمرَ بنِ الخطاب قال: اسْتَأْذَنْتُ النَّبِيَّ في العُمْرَةِ، فَأَذِنَ لي، وقال: «لا تَنْسَنَا يا أُخَيَّ مِنْ دُعَائِكَ»، فقال كَلِمَةً مَا يسُرُّني أَنَّ لي بِهَا الدُّنْيَا.

وفي روايةٍ قال: «أَشْرِكْنَا يَا أُخَيَّ في دُعَائِكَ». [حديث صحيحی‌ست که ابوداود روایت کرده و ترمذی، آن را حسن صحیح دانسته است.]([[90]](#footnote-90))

**ترجمه:** عمر بن خطاب می‌گوید: از پیامبر برای ادای عمره اجازه خواستم؛ به من اجازه داد و فرمود: «برادرم! ما را از دعای خود فراموش مکن». سخنی گفت که حاضر نیستم آن را تمام دنیا عوض کنم.

و در روایتی آمده است: فرمود: «برادرم! ما را در دعای خود شریک کن».

719- وعن سالم بنِ عَبْدِ الله بنِ عُمَرَ أَنَّ عبدَ الله بنَ عُمَرَ رضي الله عنهما كَانَ يَقُولُ لِلرَّجُلِ إِذَا أَرَادَ سفراً: اُدْنُ مِنِّي حَتَّى أُوَدِّعَكَ كمَا كَانَ رسولُ الله يُودِّعُنَا فيقُولُ: «أَسْتَوْدِعُ الله دِينَكَ، وَأَمانَتَكَ، وخَوَاتِيمَ عَمَلِكَ». [ترمذي، این حدیث را روایت کرده و آن را حسن صحيح دانسته است.]([[91]](#footnote-91))

**ترجمه:** سالم بن عبدالله بن عمر می‌گوید: عبدالله بن عمر$ به کسی که قصدِ سفر داشت، می‌گفت: به من نزدیک شو تا همان‌گونه که پیامبر با ما خداحافظی می‌کرد، با تو خداحافظی کنم؛ و می‌فرمود: «أَسْتَوْدِعُ الله دِينَكَ، وَأَمانَتَكَ، وخَوَاتِيمَ عَمَلِكَ». یعنی: «دین، امانت و فرجامِ کارهایت را به الله می‌سپارم».

720- وعن عبدِ الله بنِ يزيد الخَطْمِيِّ الصَّحَابيِّ قال: كَانَ رسولُ الله إِذا أَرَادَ أَنْ يُوَدِّعَ الجَيْش قال: «أَسْتَوْدعُ الله دِينَكُمْ، وَأَمَانَتكُم، وَخَوَاتِيمَ أَعمَالِكُمْ». [حديث صحيحی‌ست که ابوداود و جز او با اِسناد صحيح روایت کرده‌اند.]([[92]](#footnote-92))

**ترجمه:** عبدالله بن یزید خطمی صحابی می‌گوید: رسول‌الله هنگام گسیل لشکر و بدرود با آن‌ها می‌فرمود: «أَسْتَوْدعُ الله دِينَكُمْ، وَأَمَانَتكُم، وَخَوَاتِيمَ أَعمَالِكُمْ». یعنی: «دین، امانت و فرجامِ کارهایتان را به الله می‌سپارم».

721- وعن أَنسٍ قال: جَاءَ رَجُلٌ إلى النَّبِيِّ فقال: يا رسُولَ الله، إِنّي أُرِيدُ سَفَراً، فَزَوِّدْني؛ فَقَال: «زَوَّدَكَ الله التَّقْوَى». قال: زِدْنِي، قال: «وَغَفَرَ ذَنْبَكَ». قال: زِدْنِي، قال: «وَيَسَّرَ لكَ الخيْرَ حَيْثُمَا كُنْتَ». [ترمذي این حدیث را روایت کرده و آن را حسن دانسته است.]([[93]](#footnote-93))

**ترجمه:** انس می‌گوید: مردی نزدِ پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول‌خدا! قصد سفر دارم؛ توشه‌ای به من ببخشید. فرمود: «الله، تقوا را توشه‌ی تو بگرداند». عرض کرد: بیش‌تر بدهید. فرمود: «و گناهانت را بیامرزد». گفت: بیش‌تر مرحمت کنید. رسول‌الله فرمود: «و هر جا که باشی، خیر و نیکی را برایت فراهم بگرداند».

**شرح**

نووی/ در این باب حدیث عمر بن خطاب را ذکر کرده که قصدِ عمره داشت و چون از پیامبر اجازه خواست، به او اجازه دادند و فرمودند: «برادرم! ما را از دعای خود فراموش مکن». و در روایتی آمده است: فرمود: «برادرم! ما را در دعای خود شریک کن». مؤلف/ می‌گوید: ترمذی، این حدیث را حسن صحیح دانسته است. در صورتی که این حدیث، ضعیف می‌باشد و از پیامبر ثابت نشده است.

درخواست دعا از دیگران به سه گونه تقسیم می‌شود:

**گونه‌ی نخست:** این‎ست که انسان از دیگران برای مصلحتی عمومی درخواست دعا کند؛ این، اشکالی ندارد. چنان‌که پیامبر در حالِ سخنرانی جمعه بود که شخصی وارد مسجد شد و عرض کرد: ای رسول‌خدا! همه‌ی اموال و دام‌ها از میان رفتند و امیدها به ناامیدی تبدیل شد؛ از الله متعال بخواهید که برای ما باران نازل کند. پیامبر دستانش را بلند کرد و سه بار فرمود: «یا الله! به ما باران بده». به خواستِ الله متعال ابری در آسمان پدیدار شد و شروع به باریدن کرد؛ به‌گونه‌ای که وقتی پیامبر از منبر پایین آمد، قطره‌های باران از ریشِ مبارک می‌چکید. بارش باران، یک هفته ادامه داشت. جمعه‌ی بعد، همان مرد یا شخصی دیگر آمد و عرض کرد: ای رسول‌خدا! خانه‌ها خراب شد و اموال و دام‌ها در آب فرو رفتند؛ دعا کنید که الله متعال باران را قطع کند. پیامبر دستانش را بلند کرد و فرمود: «اللهمَّ حَوَالَيْنَا وَلا عَلَيْنَا»؛ یعنی: «یا الله! باران را بر اطرافِ ما نازل کن، نه بر ما». پیامبر به هر پاره‌ابري اشاره مي كرد، آن ابر پراكنده مي‌شد و بدین‌سان ابرها و آسمان از ابر خالی گشت و آسمان، صاف و آفتابی گردید. لذا اگر دعا، دعایی عام باشد، مانند دعا برای نزول باران یا از میان رفتن فتنه‌ها و امثال آن، درخواست دعا، اشکالی ندارد؛ زیرا در چنین مواردی، مصلحت عمومی در میان است، نه مصلحت شخصی. همان‌طور که درخواست کمکِ مالی برای یک فقیر یا کسی که بدهکار است، بی‌اشکال است. هم‌چنین درخواست کمک برای رفع ظلم از مسلمانِ ستم‌دیده ایرادی ندارد؛ زیرا مصلحت غیر در میان است.

**گونه‌ی دوم:** این‎ست که از کسی بدین نیت درخواست دعا ‌کنیم که از ثواب دعا کردن برخوردار شود و خود از این دعا فایده ببرد و منفعت شخصی در میان نباشد؛ بلکه هدف، این باشد که شخصی که از او طلب دعا می‌شود، به سوی الله روی بیاورد و دست به دعا و زاری بردارد و قلبش با الله متعال پیوند بخورد و دریابد که الله شنوای دعاست. خلاصه این‌که هدف از درخواست دعا، منفعت آن شخص باشد. این، ایرادی ندارد. زیرا شما صرفاً به‌خاطر منافع شخصیِ خود از او درخواست دعا نکرده‌اید؛ بلکه هدف، این بوده که خودِ آن شخص از فضیلت دعا کردن برخوردار شود و بدین‌سان بر خیر و نیکی‌اش افزوده گردد و به‌وسیله‌ی دعا به الله متعال نزدیکی بجوید و به اجر و ثواب این عمل دست یابد.

**گونه‌ی سوم:** این‎ست که درخواست دعا از دیگران، فقط به‌خاطر منافع شخصی یا برای خویشتن باشد. برخی از علما، این را جایز دانسته‌ و گفته‌اند: درخواست دعا برای خویشتن از افراد صالح و نیکوکار، ایرادی ندارد. اما ابوالعباس حراني/ می‌گوید: درخواست دعا از دیگران برای خود یا برای مصلحت شخصی، نکوهیده است؛ زیرا پیامبر از یارانش بیعت گرفت که از هیچ‌کس چیزی درخواست نکنند.

هم‌چنین امکان دارد کسی که درخواست دعا می‌کند، به دعای دیگران در حقّ خود بسنده نماید و دیگر، خودش برای خویشتن دعا نکند و بگوید: من از فلانی که آدمِ خوبی‌ست، درخواست دعا کرده‌ام؛ اگر الله دعایش را در حقّ من قبول نماید، کافی‌ست. علاوه بر این، امکان دارد که درخواست دعا از یک شخص، او را به خود فریفته کند و باعث خودپسندی‌اش شود و بدین‌سان به خودبزرگ‌بینی دچار گردد یا در دلش خطور نماید که من، آدمِ خیلی خوبی هستم که از من درخواست دعا می‌کنند!

خلاصه این‌که علما درباره‌ی گونه‌ی سوم، اختلاف نظر دارند؛ برخی از آن‌ها گفته‌اند: ایرادی ندارد که به یک آدمِ نیکوکار بگویید: برایم دعا کن. برخی دیگر، گفته‌اند: چنین درخواستی، پسندیده نیست؛ بلکه بهتر است از کسی برای خود درخواست دعا نکنید. زیرا چه‌بسا بر شما منت بگذارد یا با چنین درخواستی در برابرش خوار و ذلیل شوید. علاوه بر این، مگر کسی در میان شما و پروردگارتان قرار دارد؟ پس خود دعا کنید؛ زیرا هیچ‌کس در میان شما و الله نیست. چرا خود را پیشِ دیگران خوار کنید و نیاز خود را نزدِ دیگران ببرید و از آن‌ها درخواست دعا کنید؛ در صورتی که هیچ واسطه‌ای در میان شما و الله وجود ندارد؟ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡۚ﴾ [غافر: ٦٠]

و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا دعای شما را بپذیرم.

و می‌فرماید:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌۖ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ [البقرة: ١٨٦]

و چون بندگانم از تو درباره­ی من بپرسند، (بدانند که) من نزدیکم و درخواست دعا­کننده را بدان‌گاه که مرا می­خواند، اجابت می­کنم.

\*\*\*

97- باب: استخاره (طلب خیر) و مشورت

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِۖ﴾ [آل عمران: ١٥٩]

و در کارها با آن‌ها مشورت کن.

و می‌فرماید:

﴿وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ بَيۡنَهُمۡ﴾ [الشورى: ٣٨]

و کارهایشان در میان آن‌ها با مشورت است

یعنی در کارها با یک‌دیگر مشورت می‌کنند.

722- عن جابِرٍ قال: كانَ رسولُ الله يُعَلِّمُنَا الاسْتِخَارَةَ في الأُمُور كُلِّهَا كالسُّورَةِ مِنَ القُرْآنِ، يَقُولُ إِذا هَمَّ أَحَدُكُمْ بالأمر، فَليَركعْ رَكعتَيْنِ مِنْ غَيْرِ الفرِيضَةِ ثُمَّ لْيَقُلْ: اللهم إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بعِلْمِكَ، وأستقدِرُكَ بقُدْرِتكَ، وأَسْأَلُكَ مِنْ فضْلِكَ العَظِيم، فإِنَّكَ تَقْدِرُ ولا أَقْدِرُ، وتعْلَمُ ولا أَعْلَمُ، وَأَنتَ علاَّمُ الغُيُوبِ. اللهمَّ إِنْ كنْتَ تعْلَمُ أَنَّ هذا الأمرَ خَيْرٌ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي» أَوْ قال: «عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِله، فَاقْدُرْهُ لِي وَيَسِّرْهُ لِي، ثمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ، وَإِن كُنْتَ تعْلمُ أَنَّ هذَا الأَمْرَ شرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعاشي وَعَاقبةِ أَمَرِي» أَو قال: «عَاجِل أَمري وآجِلهِ، فاصْرِفهُ عَنِّي، وَاصْرِفْنِي عَنْهُ، وَاقدُرْ لِيَ الخَيْرَ حَيْثُ كانَ، ثُمَّ رَضِّني بِهِ». قال: ويسمِّي حَاجَتَهُ. [روایت بخاري]([[94]](#footnote-94))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: رسول‌الله همان‌گونه كه سوره‌اي از قرآن را به ما مي‌آموخت، استخاره در همه‌ی كارها را نيز به ما آموزش مي‌داد و مي‌فرمود: «هنگامی که هر یک از شما قصد انجام كاري را كرد، دو ركعت نماز نفل بخواند و سپس بگوید: (اللهمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ، فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلا أَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلا أَعْلَمُ، وَأَنْتَ عَلاَّمُ الْغُيُوبِ. اللهمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الأَمْرَ خَيْرٌ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي) یا فرمود: (عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ، فَاقْدُرْهُ لِي وَيَسِّرْهُ لِي، ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ، وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الأَمْرَ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي) یا فرمود: (فِي عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ، فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَاصْرِفْنِي عَنْهُ، وَاقْدُرْ لِيَ الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ، ثُمَّ أَرْضِنِي بِهِ)؛ سپس حاجت خود را بگوید**»**.

[**ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! از علم تو، طلب خير مي‌كنم و از قدرت تو، توانايي مي‌جویم و از تو خواهانِ فضل و بخششِ بي‌کرانت هستم. به‌یقین، تو، توانايي و من ناتوانم؛ و تو مي‌داني و من نمي‌دانم و تو داناي اسراری. یا الله! اگر اين كار را به خيرِ دين، دنيا و فرجامِ كار من مي‌دانی، آن را براي من ممكن و آسان بگردان. و اگر آن را براي دين، دنيا و عاقبت كار من زیان‌بار می‌دانی، آن را از من دور کن و مرا از انجامش پشیمان بگردان و خير را هرجا که هست، برايم مقدّر بفرما و آن‌گاه مرا بدان، خشنود کن».]

**شرح**

نووی/ می‌گوید: «باب استخاره و مشورت».

استخاره با الله، و مشورت با صاحب‌نظران و افرادِ نیک‌اندیش است. زیرا انسان ضعیف و ناتوان آفریده شده و کوتاهی‌هایی در او وجود دارد؛ از این‌رو گاه در کارها و تصمیم‌هایش با پیچیدگی‌هایی روبه‌رو می‌شود و دچار شک و دودلی می‌گردد و نمی‌داند چه‌کار کند. مثلاً تصمیم می‌گیرد به مسافرت برود؛ اما شک می‌کند که آیا این سفر، خوب است یا بد؟ یا تصمیم می‌گیرد ماشین یا خانه‌ای بخرد و یا دخترش را به ازدواج کسی درآورد؛ اما دودل است و نمی‌داند چه‌کار کند؟ می‌گوییم: دو راه پیشِ رو دارد:

**راه نخست:** این‎ست که با پروردگارش استخاره کند؛ یعنی از او طلب خیر کند؛ زیرا او ذاتی‌ست که از آن‌چه بوده و آن‌چه هست و آن‌چه خواهد بود، آگاه است و درباره‌ی چیزی که وجود ندارد، می‌داند که اگر پدید آید، چگونه خواهد بود.

**راه دوم:** این‎ست که با فرادِ نیک‌اندیش و صاحب‌نظر مشورت کند.

مؤلف/ درباره‌ی مشورت و نظرخواهی از دیگران، به دو آیه از کتاب‌الله، استدلال کرده است؛ از جمله آیه‌ی 159 سوره‌ی «آل‌عمران» که الله به پیامبرش فرموده است:

﴿فَٱعۡفُ عَنۡهُمۡ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِۖ فَإِذَا عَزَمۡتَ فَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِ﴾

[آل عمران: ١٥٩]

پس آنان را ببخش و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با آن‌ها مشورت نما و چون تصمیمت را گرفتی، بر الله توکل کن.

پیامبر که در تصمیم‌گیری از همه موفق‌تر و استوارتر بود، در کارهای پیچیده با یارانش مشورت می‌‌کرد؛ خلفای پس از او نیز با صاحب‌نظران و افرادِ نیک‌اندیش مشورت و رایزنی می‌کردند.

دو ویژگی برای مشاور یا کسی که با او مشورت می‌کنید، ضروری‌ست: باتجربه، خبره، کارآزموده و صاحب‌نظر باشد و در کارها با شتاب عمل نکند؛ و دوم این‌که دین‌دار و متعهد باشد. زیرا کسی که دین‌دار نیست، قابل اعتماد نمی‌باشد؛ هرچند کارآزموده، زیرک و باتجربه باشد. زیرا هیچ خیری در چنین کسی نیست و شایسته‌ی مشورت نمی‌باشد و هر آن امکان دارد خیانت کند و مشورت یا پیشنهاد زیان‌باری ارائه دهد یا چیزی بگوید که خیری در آن نیست و بدین‌سان ره‌آورد مشورتش، زیان و تجربه‌ی تلخ و جبران‌ناپذیری باشد.

لذا نه آدم‌های بدکار و فاسق، اهل مشورت هستند و نه دین‌داران و نیکوکارانی که تجربه ندارند یا در تصمیم‌گیری‌ها عجله می‌کنند. مشورت و نظرخواهی از چنین کسانی درست نیست؛ زیرا دسته‌ی اول، قابل اعتماد نیستند و دسته‌ی دوم، ظاهرِ موضوع را در نظر می‌گیرند و بدون شناختِ درون‌مایه‌ی مسأله، مشورت می‌دهند و یا با مشورتِ عجولانه‌ی خود، انسان را به سمت و سویی می‌برند که خیری در آن نیست. لذا کسی اهل مشورت است که هم باتجربه باشد و هم دین‌دار و نیکوکار یا نیک‌اندیش. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ بَيۡنَهُمۡ﴾ [الشورى: ٣٨]

و کارهایشان در میان آن‌ها با مشورت است

یعنی در کارهای عمومی و مشترک، با یکدیگر مشورت می‌کنند؛ مانندِ جهاد که بر اساس مشورت و رایزنی با هم درباره‌اش تصمیم می‌گیرند. لذا وقتی ولی امر یا حاکم مسلمانان، قصدِ جهاد می‌کند یا می‌خواهد درباره‌ی یک مسأله‌ی عمومی تصمیم‌ بگیرد، نظرِ اهل مشورت را جویا می‌شود. اما چگونه؟

هنگامی که ولی امر یا پیشوای مسلمانان، درباره‌ی کاری متردد می‌گردد، صاحب‌نظران نیک‌اندیش را جمع می‌کند و نظرها و پیشنهادهایشان را می‌پرسد.

اما استخاره، با الله می‌باشد؛ یعنی وقتی انسان قصد انجامِ کاری را می‌کند و نمی‌داند که چه نتیجه یا آینده‌ای خواهد داشت، باید از الله طلب خیر کند. استخاره، یعنی طلب خیر درباره‌ی کارهایی که انسان در موردِ آن‌ها دودل می‌باشد. پیامبر روشِ استخاره را بیان فرموده است؛ بدین‌سان که دو رکعت نماز نفل در وقت‌هایی که ممنوع نیست، به‌جا می‌آوریم. البته اگر فرصت کافی برای تصمیم‌گیری و شروع کار وجود نداشت، در وقت‌های ممنوع نیز می‌توان استخاره کرد. لذا پس از نماز عصر و نیز پس از نماز صبح تا بالا آمدن خورشید به‌اندازه‌ی یک نیزه و هم‌چنین هنگام زوالِ آفتاب استخاره نمی‌کنیم و منتظر می‌مانیم تا وقتِ ممنوعه، پایان یابد؛ مگر این‌که فرصت کافی برای تصمیم‌گیری وجود نداشته باشد و صبر کردن تا پایان وقت ممنوعه، به از دست دادن فرصت تصمیم‌گیری بینجامد. پس دو رکعت نماز نفل بخوانیم و سپس سلام می‌دهیم و این دعا را می‌گوییم: «اللهمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ، فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلا أَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلا أَعْلَمُ، وَأَنْتَ عَلاَّمُ الْغُيُوبِ. اللهمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الأَمْرَ خَيْرٌ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي» یا می‌گوییم: «عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ، فَاقْدُرْهُ لِي وَيَسِّرْهُ لِي، ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ، وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الأَمْرَ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي» یا می‌گوییم: «فِي عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ، فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَاصْرِفْنِي عَنْهُ، وَاقْدُرْ لِيَ الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ، ثُمَّ أَرْضِنِي بِهِ». آن‌گاه همان کاری را انجام می‌دهیم که قلبِ ما به آن گواهی می‌دهد و اگر شک و تردیدمان، هم‌چنان برطرف نشد، دوباره و حتی سه‌باره استخاره می‌کنیم. و اگر شک و دودلی از میان نرفت، نظرِ صاحب‌نظرانِ نیک‌اندیش یا اهل مشورت را جویا می‌شویم و به مشورت آن‌ها عمل می‌کنیم که ان‌شاءالله خیر، در مشورتِ آن‌هاست؛ زیرا گاه الله متعال شک و تردید انسان را با استخاره از میان نمی‌برد تا بنده، به مشورت و نظرخواهی از اهل مشورت روی بیاورد. البته علما اختلاف نظر دارند که آیا مشورت، مقدم است یا استخاره؟

دیدگاه صحیح، این‎ست که استخاره مقدم می‌باشد. از این‌رو مؤلف/ نیز ابتدا استخاره را ذکر کرد؛ زیرا پیامبر فرمود: «هنگامی که قصد انجامِ کاری را کردید...» استخاره کنید؛ و اگر سه بار استخاره کردید و شک و دودلی برطرف نشد، مشورت نمایید و به نظرِ اهل مشورت، عمل کنید. علت این‌که گفتیم سه بار استخاره کنید، این‎ست که پیامبر هرگاه دعا می‌کرد، سه بار دعا می‌نمود و استخاره، دعاست و چه‌بسا همان ابتدا، گزینه‌ی بهتر برای انسان روشن نشود؛ و امکان دارد انسان بارِ اول یا بار دوم یا سوم گزینه‌ی بهتر را دریابد و تصمیمش را بگیرد و اگر تا سه بار دودلی و تردیدش از میان نرفت، مشورت کند.

\*\*\*

98- باب: مستحب بودن رفتن به نماز عید و عیادت بیمار و حج و امثال آن از یک راه و بازگشتن از راهی دیگر برای افزایش مکان‌های عبادت

723- عَنْ جابرٍ قال: كانَ النَّبِيُّ إِذَا كَانَ يَوْمُ عِيدٍ خَالَفَ الطَّرِيقَ. [روایت بخاري]([[95]](#footnote-95))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: پیامبر روزِ عید از یک مسیر - به عیدگاه- می‌رفت و از مسیری دیگر باز می‌گشت.

724- وعنِ ابنِ عُمَرَ رضي الله عنهما أَنَّ رسولَ الله كَانَ يَخْرُجُ مِنْ طَرِيقِ الشَّجَرَةِ وَيَدْخُلُ مِنْ طَريقِ المُعَرَّس، وإِذَا دَخَلَ مَكَّةَ دَخَلَ مِنَ الثَّنِيَّةِ العُليَا وَيَخْرُجُ مِنَ الثَّنِيَّةِ السُّفْلى. [متفقٌ عليه]([[96]](#footnote-96))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: رسول‌‏الله از راه «شجره» - مدينه را- به‌قصد مكه ترك مي‌کرد و در بازگشت، از راه «معرَّس» وارد مدینه مي‌شد. هنگام ورود به مکه از گردنه‌ی بالایی وارد می‌گشت و هنگام خروج، مکه را از گردنه‌ی پایینی ترک می‌کرد.

**شرح**

نووی/ می‌گوید: «مستحب بودن رفتن به نماز عید و عیادت بیمار و حج و امثال آن از یک راه و بازگشتن از راهی دیگر برای افزایش مکان‌های عبادت». منظور از رفتن از یک راه و بازگشتن از راه دیگر، این‎ست که مسیر رفتن با مسیرِ بازگشت، فرق کند؛ مثلاً از سمت راست یا از مسیر شماره‌‌ی یک برود و از سمت چپ یا سمیر شماره‌ی دو باز گردد. و این از پیامبر در نمازهای عید ثابت شده است؛ چنان‌که جابر می‌گوید: پیامبر روزِ عید از یک مسیر - به عیدگاه- می‌رفت و از مسیری دیگر باز می‌گشت.

علما درباره‌ی علتِ این کار چند نظر دارند؛ برخی گفته‌اند: علتش این‎ست که هر دو راه روز قیامت برایش گواهی دهند. زیرا زمین در رستاخیز به اعمالِ نیک و بدی که در آن انجام شده است، گواهی می‌دهد. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿يَوۡمَئِذٖ تُحَدِّثُ أَخۡبَارَهَا ٤ بِأَنَّ رَبَّكَ أَوۡحَىٰ لَهَا ٥﴾ [الزلزلة: ٤، ٥]

زمین، خبرهایش را در آن روز بازگو می‌کند. زیرا پروردگارت به آن حکم کرده است.

زمین در آن روز گواهی می‌دهد و می‌گوید: فلانی، این عمل و آن عمل را بر روی من انجام داد. لذا وقتی انسان از یک مسیر به عیدگاه برود و از مسیری دیگر بازگردد، هر دو مسیر روز قیامت برایش گواهی می‌دهند که او نماز عید را به‌جا آورده است.

برخی هم گفته‌اند: این، برای نشان دادن شعایرِ عید است تا کوچه و بازار از جماعتِ نمازگزاران پُر شود. روشن است که مسیر رفت و برگشتِ همه‌ی مردم، یکی نیست؛ لذا پراکنده شدن مردم در سطح شهر به هنگام رفتن به عیدگاه، خود جلوه‌ی بیش‌تری به این مراسم پرشکوه می‌بخشد؛ زیرا نماز عید، یکی از شعایر دینی‌ست و به همین علت است که مردم دستور یافته‌اند برای نماز عید به بیرونِ شهر بروند تا این مراسم، شکوه و جلوه‌ی بیش‌تری داشته باشد.

و نیز گفته شده که این کار، یعنی تفاوت مسیر رفت و برگشت به عیدگاه، به‌خاطر مستمندانی‌ست که در این مسیرها قرار دارند؛ زیرا مستمندانی که در یک مسیر هستند، در مسیر دیگر دیده نمی‌شوند و بدین‌سان امکان کمک کردن به مستمندانِ بیش‌تری فراهم می‌گردد.

الله داناتر است، اما چنین به‌نظر می‌رسد که این کار به‌خاطر اظهارِ هرچه بیش‌تر شکوه جلوه‌ی نماز عید به عنوان یکی از شعایر دینی‌ست. علما اختلاف نظر دارند که آیا نماز جمعه نیز همین‌گونه است؟ زیرا نماز جمعه، عیدِ هفتگی مسلمانان می‌باشد. برخی گفته‌اند: در نماز جمعه نیز بهتر است که مسیر رفت و برگشت انسان، متفاوت باشد. حتی برخی از علما دامنه‌ی این عمل را به نمازهای پنج‌گانه نیز گسترش داده‌اند؛ چنان‌گه گفته اند: مستحب است که انسان، برای نماز ظهر، از یک مسیر برود و از مسیری دیگر باز گردد و همین‌طور درباره‌ی نماز عصر و سایر نمازهای پنج‌گانه. این دسته از علما نمازهای پنج‌گانه را قیاس بر نماز عید گرفته‌اند. و گروهی دیگر از علما، دامنه‌ی این عمل را به همه‌ی عبادت‌هایی که انسان برای انجامِ آن‌ها مسیری را می‌پیماید، گسترانده‌اند؛ حتی در رابطه با عیادت بیمار و تشییع جنازه؛ بنا بر دیدگاهِ این‌ها کسی که به عیادت بیمار می‌رود، مستحب است که مسیر رفتنش با مسیر بازگشتش متفاوت باشد و این را در تشییع جنازه نیز مستحب می‌دانند.

گفتنی‎ست: این قیاس‌ها، ضعیف است و نمی‌توان نمازجمعه و نمازهای پنج‌گانه و رفتن به سایر عبادت‌ها را بر نماز عید قیاس کرد؛ زیرا قیاس، در عبادت‌ها درست نیست و همه‌ی این اعمال در زمانِ پیامبر وجود داشته است؛ هم نماز جمعه و هم نمازهای پنج‌گانه و عیادت بیمار و تشییع جنازه؛ اما ثابت نیست که پیامبر در رفت و برگشت خویش به سوی این عبادت‌ها، مسیرهای جداگانه‌ای انتخاب کرده باشد. و اصل بر این‎ست که هرچه در دوران پیامبر وجود داشته و ایشان، روشِ خاصی برای آن بیان نکرده یا در سنتش نیامده باشد، سنت، ترکِ آن است.

و اما حج؛ پیامبر در حج، هنگام ورود به مکه از گردنه‌ی بالایی وارد می‌گشت و هنگام خروج، مکه را از گردنه‌ی پایینی ترک می‌کرد. و نیز هنگام رفتن به عرفه از یک مسیر می‌رفت و از مسیری دیگر باز می‌گشت. علما دیدگاه‌های متفاوتی در این‌باره دارند که آیا این عملِ پیامبر عبادی بوده است یا به‌خاطر انتخاب مسیرِ آسان‌تر؟ برخی از علما به گزینه‌ی نخست باور داشته و گفته‌اند: سنت است که ورود به مکه از گردنه‌ی بالایی باشد و خروج از آن، از گردنه‌ی پایینی؛ این‌ها هم‌چنین تفاوت مسیر رفت و برگشت به عرفه را سنت می‌دانند.

و عده‌ای دیگر از علما گفته‌اند: این کار، به‌خاطرِ انتخاب مسیرِ آسان‌تر بوده است و انسان باید مسیرِ آسان‌تر را انتخاب کند.

در هر حال اگر این امکان برای شما وجود داشت که از بالای مکه وارد این شهر شوید و آن را از گردنه‌ی پایینش ترک کنید، چه بهتر؛ اگر این مسأله، عبادی باشد، از فضیلت این عبادت برخوردار شده‌اید و اگر عبادی نباشد، ضرر نکرده‌اید. گرچه امروزه این امکان وجود ندارد؛ زیرا مسیرِ راه‌ها یکی‌ست.

\*\*\*

99- باب: استحبابِ مقدم قرار دادن راست در همه‌ی کارهای محترم

مانندِ وضو، غسل، تیمم، پوشیدن لباس و کفش و جوراب و شلوار، و ورود به مسجد، مسواک زدن، سرمه کشیدن، ناخن گرفتن، کوتاه کردن سبیل، گرفتن موی زیرِ بغل، تراشیدنِ سر، سلامِ پایان نماز، خوردن و آشامیدن، دست دادن با یکدیگر، دست کشیدن بر حجرالاسود، بیرون آمدن از دستشویی، دادن و گرفتنِ اشیا و دیگر کارهای این‌چنینی؛ و مستحب بودن تقدیمِ چپ در کارهایی که این‌چنین نیستند، مانند پاک کردن بینی، انداختنِ آب دهان، ورود به دستشویی، خروج از مسجد، درآوردن جوراب و کفش و لباس، استنجا و دفعِ پلیدی‌ها و امثال آن.

الله متعال می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا مَنۡ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ فَيَقُولُ هَآؤُمُ ٱقۡرَءُواْ كِتَٰبِيَهۡ ١٩﴾ [الحاقة: ١٩]

پس هر کس نامه‌ی اعمالش را به دست راست خویش دریافت کند، می‌گوید: نامه‌ی اعمالم را بگیرید و بخوانید.

و می‌فرماید:

﴿فَأَصۡحَٰبُ ٱلۡمَيۡمَنَةِ مَآ أَصۡحَٰبُ ٱلۡمَيۡمَنَةِ ٨ وَأَصۡحَٰبُ ٱلۡمَشۡ‍َٔمَةِ مَآ أَصۡحَٰبُ ٱلۡمَشۡ‍َٔمَةِ ٩﴾ [الواقعة: ٨، ٩]

اصحاب یمین (اهل سعادت و نیک‌بختی که) نامه‌هایشان را به دست راست دریافت می‌کنند؛ و نیک‌بختان چه وضعیتی دارند؟ و اصحاب شِمال - افراد نگون‌بخت- که کارنامه‌ی خود را به دست چپ تحویل می‌گیرند؛ ونگون‌بخت‌ها چه وضعی دارند؟

**شرح**

مؤلف/ می‌گوید: «استحبابِ مقدم قرار دادن راست در همه‌ی کارهای محترم و مستحب بودن تقدیمِ چپ در کارهایی که این‌چنین نیستند». وی، سپس چندین کار به عنوان نمونه ذکر کرده است؛ از جمله: وضو؛ غسل، تیمم، و پوشیدنِ لباس.

انسان برای وضو از سمت راست شروع می‌کند؛ یعنی ابتدا دست راستش را می‌شوید و سپس دست چپش را؛ و نیز پای راست را پیش از پای چپ. این در رابطه با اندامِ دوگانه‌ای‎ست که چپ و راست آن‌ها قابل تمییز است؛ اما درباره‌ی صورت که یکی‌ست، نمی‌گوییم ابتدا سمت راست صورت را بشویید و سپس سمت چپش را؛ بلکه همان‌گونه که در سنت آمده است، همه‌ی صورت به یک‌باره شسته می‌شود. البته اگر به‌فرض مثال کسی فقط تواناییِ شست صورتش را با یک دست داشته باشد، در این حالت ابتدا سمت راستِ صورتش را از بالا به پایین بشوید و سپس سمت چپش را. مسحِ گوش‌ها نیز همین‌گونه است؛ یعنی چنین نیست که ابتدا گوش راست را مسح کنیم و سپس گوشِ چپ را. بلکه هر دو با هم مسح می‌شوند؛ مگر این‌که انسان توانایی مسحِ هم‌زمانِ هر دو گوش را نداشته باشد که در این حالت ابتدا گوشِ راست را مسح می‌کند و سپس گوشِ چپ را.

هم‌چنین کسی که می‌خواهد غُسل کند، ابتدا مانندِ وضوی نماز وضو می‌گیرد و سپس سه بار روی سَرَش آب می‌ریزد تا خیس و شسته شود؛ آن‌گاه سایر قسمت‌های بدنش را می‌شوید و از سمت راستِ بدنش آغاز می‌کند و سپس سمت چپ را شستشو می‌دهد. زیرا پیامبر به زنانی که دخترش را غسل می‌دادند، فرمود: «ابْدَأْنَ بِميامِنهَا وَمَواضِعِ الوُضُوءِ مِنْها».([[97]](#footnote-97)) یعنی: «غسل دادن او را از سمت راست بدنش و از اعضای وضو شروع کنید».

لذا وقتی زیرِ دوش می‌روید و می‌خواهید غسل کنید، پس از شستن سَر، ابتدا سمت راست بدن را بشویید و سپس سمت چپ را. این، سنت است.

و نیز در تیمم؛ اما همان‌گونه که در سنت آمده است، انسان برای تیمم همه‌ی صورتش را با دو دستش مسح می‌کند و سپس دو دست خود را مسح می‌نماید و رعایت سمت راست در آن، نمایان نیست؛ زیرا تیمم فقط در دو عضو است؛ در صورت و دو دست (دو پنجه). لذا مسح صورت به یک‌باره انجام می‌شود و سپس دو دست را مسح می‌کنند؛ با دست چپ، دست راست را و با دست راست، دست چپ را.

هم‌چنین برای پوشیدن لباس، کفش و جوراب، باید از سمت راست، آغاز کرد؛ یعنی وقتی می‌خواهید لباس بپوشید، ابتدا دست راست خود را واردِ آستین کنید و سپس دست چپ را. هنگام پوشیدن کفش، ابتدا پای راست را در کفش نمایید و سپس پای چپ را و همین‌طور درباره‌ی جوراب. زیرا همان‌گونه که از پیامبر ثابت شده، سنت است.

هنگام ورود به مسجد نیز ابتدا پای راست خود را داخل مسجد بگذارید و هنگامِ مسواک زدن ابتدا از دندان‌های سمت راست شروع کنید و سپس دندان‌های سمت چپ را مسواک زنید. وقتی چشمانتان را سرمه می‌کشید، ابتدا چشم راست را سرمه بكشید و آن‌گاه چشم چپ را.

برای گرفتن ناخن‌ها نیز به همین‌شکل عمل کنید؛ یعنی ابتدا ناخن‌های دست راست را بگیرید؛ ابتدا انگشت کوچک، سپس انگشتِ میانِ انگشت کوچک و میانی و آن گاه انگشت میانی و انگشت اشاره و شست را. و سپس ناخن‌های دست چپ را بگیرید و ناخن‌های دست چپ را از انگشت شست شروع کنید و با انگشت کوچک تمام نمایید. درباره‌ی ناخن‌های پا نیز به همین ترتیب عمل کنید؛ یعنی ابتدا پای راست به همان ترتیبی که ذکر شد و سپس پای چپ به ترتیب مذکور.

برای کوتاه کردن سبیل، ابتدا سمت راستش را کوتاه کنید و آن‌گاه سمت چپ را.

هم‌چنین برای زدودن موهای زیر بغل و تراشیدنِ سر؛ زدودن موهای زیر بغل، سنت است که ترتیب راست و چپ در آن رعایت شود. تراشیدن موی سر را نیز از سمت راست آغاز کنید و سپس سمت چپ سر را بتراشید.

و همین‌طور در سلامِ پایان نماز؛ یعنی ابتدا به سمت راست سلام می‌دهید و سپس به سمت چپ.

خوردن و آشامیدن نیز باید با دست راست باشد و خوردن و آشامیدن با دست چپ، جایز نیست؛ زیرا پیامبر از خوردن و آشامیدن با دست چپ نهی نموده و فرموده است: «لا يَأْكُلْ أَحَدُكُمْ بِشِمَالِهِ وَلا يَشْرَب بِشِمَالِهِ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَأْكُلُ بِشِمَالِهِ وَيَشْرَب بِشِمَالِهِ».([[98]](#footnote-98)) یعنی: «هیچ‌یک از شما با دستِ چپش نخورد و نیاشامد؛ زیرا شیطان با دست چپش می‌خورد و می‌آشامد». لذا اگر دو نفر دیدید که یکی از آن‌ها این را رعایت می‌کرد و دیگری با دست چپش می‌خورد و می‌آشامید، بدانید که اولی، به رهنمود پیامبر عمل می‌کند و دومی، مطابق روش شیطان، می‌خورد و می‌آشامد. آیا کسی راضی‌ست که از رهنمود پیامبر روی‌گردانی کند و به روش شیطان عمل نماید؟ هیچ‌کس راضی نیست. اما شیطان خوردن و آشامیدن با دست چپ را در نگاه مردم می‌آراید؛ از این‌رو برخی از مردم، این را نشانه‌ی پیشرفت می‌پندارند! لذا بر انسان واجب است که در خوردن و آشامیدن، این نکته را رعایت کند و از دستِ راستش استفاده نماید؛ مگر این‌که ضرورتی در کار باشد.

هم‌چنین بر ما واجب است که به فرزندان خردسالِ خود آموزش دهیم که با دست راست خود بخورند و بیاشامند. رعایت این نکته در مصافحه نیز واجب است؛ لذا اگر کسی دستِ چپش را برای دست دادن دراز کرد، با او مصافحه نمی‌کنیم؛ زیرا بر خلافِ سنت عمل کرده است. مگر این‌که دستِ راستش فلج باشد و نتواند آن را حرکت دهد.

استلام «حجرالاسود» نیز با دست راست است؛ یعنی با دست راست خود بر روی حجرالاسود دست می‌کشیم. و اگر کسی نتوانست حجرالاسود را استلام کند، به سوی آن اشاره می‌نماید؛ البته با دستِ راست خود. دست کشیدن بر «رکن یمانی» نیز با دست راست می‌باشد.

گاه مشاهده می‌شود که برخی از مردم، حجرالاسود را با دست چپ خود استلام می کنند یا با دست چپ خویش یا با هر دو دست به‌سوی آن اشاره می‌نمایند. اگر امکان استلام رکن یمانی وجود داشت، چه خوب؛ و گرنه، از دور به سوی آن اشاره نکنید. زیرا اشاره کردن به سوی رکن یمانی از پیامبر ثابت نشده است. گویا برخی از مردم این را نمی‌دانند؛ از این‌رو اگر کسی را دیدید که رکن یمانی یا حجرالاسود را با دست چپش استلام می‌کند، به او تذکر دهید که این کار، گرامی‌داشتِ بیت الله نیست؛ به او بگویید: با دست راست خود بر حجرالاسود و رکن یمانی دست بکشد.

هنگام خروج از دستشویی ابتدا پای راست خود را بیرون بگذارید؛ زیرا بیرونِ دستشویی بهتر از داخل آن است.

در گرفتن و دادن اشیا نیز این نکته را رعایت کنید؛ یعنی اگر می‌خواهید چیزی به دوست خود بدهید، با دست راست بدهید یا وقتی می‌خواهید چیزی بگیرید، با دست راست بگیرید. این، جزو آداب اسلامی‌ست؛ اما برخی از مردم این را رعایت نمی‌کنند؛ تازه این را پیشرفت می‌پندارند!

سبحان‌الله! اصحابِ شِمال - افراد نگون‌بخت- در دنیا نیز چپ را بر راست ترجیح می‌دهند. [شِمال، یعنی چپ]. زیرا کافران، اصحابِ شِمال یا همان افراد تیره‌روزی هستند که در آخرت، کارنامه‌ی خود را به دست چپ خویش دریافت می‌کنند. اما مؤمنان، اصحاب یمین هستند؛ یعنی اهل سعادت و نیک‌بختی که نامه‌ی اعمالشان را به دست راست خود دریافت می‌نمایند. لذا کافران در دنیا و آخرت، اصحابِ شِمال هستند. زیرا در دنیا نیز چپ را بر راست ترجیح می‌دهند.

لذا در کارهای یادشده و همه‌ی کارهایی که جنبه‌ی تکریم دارد و محترم می‌باشد، سمت راست را رعایت کنید؛ زیرا راست، بهتر و برتر است. سپس مؤلف/ کارهایی را ذکر کرده که با دست چپ انجام می‌شود یا آغازش از سمت چپ است؛ مانند پاک کردن بینی و انداختنِ آب دهان. یعنی بینی خود را با دست چپ پاک می‌کنیم و آب دهان را به سمت چپ می‌اندازیم.

هم‌چنین هنگام ورود به دستشویی، ابتدای پای چپ را داخل می‌گذاریم. البته همان‌طور که پیش‌تر گذشت، هنگام خروج از دستشویی، ابتدا پای راست را بیرون می‌گذاریم.

هنگام خروج از مسجد، ابتدا پای چپ را بیرون قرار می‌دهیم. و نیز هنگام درآوردن شلوار یا جوراب یا کفش؛ یعنی ابتدا پای چپ را درمی‌آوریم.

استنجا نیز با دست چپ انجام می‌شود. پیامبر از استنجا با دست راست، نهی فرموده است؛ زیرا دست راست، محل اکرام است و از آن برای خوردن و آشامیدن استفاده می‌گردد.

گفتنی‎ست: از زمانی که استفاده از ساعت‌های مچی رایج شده است، معمولاً مردم آن را در دست چپ قرار می‌دهند تا دستِ راستشان آزاد باشد؛ زیرا از دست راست، بیش از دست چپ استفاده می‌شود و معمولاً انسان به حرکت دادن دست راستش بیش‌تر نیاز دارد. لذا از همان ابتدا بیش‌تر مردم عادت کرده‌اند که ساعت مچی را در دست چپ خود قرار دهند تا راحت‌تر باشند. برخی‌ بنا بر تقدیمِ راست بر چپ، گمان می‌کنند که قرار دادن ساعت مچی در دست راست، بهتر و افضل می‌باشد؛ اما این، پندارِ درستی نیست. زیرا از پیامبر ثابت شده که گاه انگشتری‌اش را در دست راست قرار می‌داد و گاه در دست چپ؛ ضمن این‌که چه‌بسا قرار دادن انگشتری در دست چپ برای بیرون کشیدنِ آن با دست راست، آسان‌تر باشد. ساعت مچی را هم بر انگشتری، قیاس می‌کنیم؛ لذا نتیجه می‌گیریم که فرقی نمی‌کند ساعت مچی را در دست راست قرار دهیم یا در دست چپ.

سپس مؤلف/ دو آیه از کتاب‌الله ذکر کرده است؛ یک آیه، این‌که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا مَنۡ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ فَيَقُولُ هَآؤُمُ ٱقۡرَءُواْ كِتَٰبِيَهۡ ١٩﴾ [الحاقة: ١٩]

پس هر کس نامه‌ی اعمالش را به دست راست خویش دریافت کند، می‌گوید: نامه‌ی اعمالم را بگیرید و بخوانید.

این، در روز قیامت خواهد بود؛ یعنی زمانی که مردم نامه‌های اعمال خویش را دریافت می‌کنند. در آن روز کارنامه‌ی عده‌ای را به دستِ راستشان می‌دهند و کارنامه‌ی برخی را به دست چپشان. ﴿فَأَمَّا مَنۡ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ﴾؛ کسی که نامه‌ی اعمالش را به دستِ راستش دریافت می‌کند، شادمان است و به مردم می‌گوید: به من نگاه کنید؛ بیایید و نامه‌ی اعمالم را بخوانید: ﴿ٱقۡرَءُواْ كِتَٰبِيَهۡ﴾. چنان‌که یک دانش‌آموز موفق پس از دریافتِ کارنامه‌ی قبولی‌اش، آن را به دوستان و نزدیکانش نشان می‌دهد.

اما کسی که نامه‌ی اعمالش را به دست چپ خویش دریافت می‌کند، نه تنها دوست ندارد که دیگران کارنامه‌اش را ببینند، بلکه می‌گوید: ای کاش نامه‌‌ی اعمالم به من داده نمی‌شد! همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا مَنۡ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِشِمَالِهِۦ فَيَقُولُ يَٰلَيۡتَنِي لَمۡ أُوتَ كِتَٰبِيَهۡ ٢٥﴾

و اما کسی که نامه‌ی اعمالش را به دست چپ خویش دریافت کند، می‌گوید: ای کاش نامه‌ی اعمالم به من داده نمی‌شد.

و آیه‌ی دیگری که مؤلف/ ذکر کرده، این‎ست که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَأَصۡحَٰبُ ٱلۡمَيۡمَنَةِ مَآ أَصۡحَٰبُ ٱلۡمَيۡمَنَةِ ٨ وَأَصۡحَٰبُ ٱلۡمَشۡ‍َٔمَةِ مَآ أَصۡحَٰبُ ٱلۡمَشۡ‍َٔمَةِ ٩﴾ [الواقعة: ٨، ٩]

اصحاب یمین (اهل سعادت و نیک‌بختی که) نامه‌هایشان را به دست راست دریافت می‌کنند؛ و نیک‌بختان چه وضعیتی دارند؟ و اصحاب شِمال - افراد نگون‌بخت- که کارنامه‌ی خود را به دست چپ تحویل می‌گیرند؛ ونگون‌بخت‌ها چه وضعی دارند؟

الله متعال بیان فرموده که مردم در قیامت، سه دسته خواهند بود: اصحاب یمین (اهل سعادت)، اصحاب شِمال (افراد نگون‌بخت) و پیشاهنگانِ پیش‌تاز که همان بندگان مقرّب پروردگارند.

مردم، هنگام مُردن یا هنگامی که روح از پیکرشان جدا می‌شود نیز سه دسته‌اند که الله متعال در سوره‌ی «واقعه» بیان فرموده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿فَلَوۡلَآ إِذَا بَلَغَتِ ٱلۡحُلۡقُومَ ٨٣ وَأَنتُمۡ حِينَئِذٖ تَنظُرُونَ ٨٤ وَنَحۡنُ أَقۡرَبُ إِلَيۡهِ مِنكُمۡ وَلَٰكِن لَّا تُبۡصِرُونَ ٨٥ فَلَوۡلَآ إِن كُنتُمۡ غَيۡرَ مَدِينِينَ ٨٦ تَرۡجِعُونَهَآ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٨٧ فَأَمَّآ إِن كَانَ مِنَ ٱلۡمُقَرَّبِينَ ٨٨ فَرَوۡحٞ وَرَيۡحَانٞ وَجَنَّتُ نَعِيمٖ ٨٩ وَأَمَّآ إِن كَانَ مِنۡ أَصۡحَٰبِ ٱلۡيَمِينِ ٩٠ فَسَلَٰمٞ لَّكَ مِنۡ أَصۡحَٰبِ ٱلۡيَمِينِ ٩١ وَأَمَّآ إِن كَانَ مِنَ ٱلۡمُكَذِّبِينَ ٱلضَّآلِّينَ ٩٢ فَنُزُلٞ مِّنۡ حَمِيمٖ ٩٣ وَتَصۡلِيَةُ جَحِيمٍ ٩٤﴾

[الواقعة: ٨٣، ٩٤]

پس آن‌گاه که جانِ (شخصی) به حلقوم (گلوگاه) می‌رسد؛ و شما در آن‌هنگام نظاره‌گر هستید و ما، از شما به او نزدیک‌تریم؛ ولی شما نمی‌بینید. پس پس چنان‌چه شما جزا نمی‌یابید، اگر راست می‌گویید، چرا جانش را باز نمی‌گردانید؟ ولی اگر از مقربان باشد. پس آسایش و گیاهان خوش‌بو و باغ‌های پرنعمت (درانتظار اوست). و اگر از اصحابِ یمین (سعادتمندان) باشد، (به او گفته می‌شود:) از سوی نیک‌بختان بر تو درود و سلام. ولی اگر از تکذیب‌کنندگان و گمراهان باشد، پس پذیرایی (او) با آب جوشان است. و (نیز) ورود به دوزخ.

مؤلف/ با ذکرِ این دو آیه، بدین نکته اشاره کرده که اصحابِ یمین (سعادتمندان) در دنیا و آخرت، فضایل پایداری دارند. در واقع، اشاره‌ی مؤلف/ به این آیات از آن جهت است که در آن از اصحاب یمین یاد شده است؛ و می‌دانید که «یمین»، یعنی راست. و این، تناسبِ موضوع یا عنوان این باب، با آیه‌های مذکور می‌باشد.

\*\*\*

725- وعن عائشة رضيَ الله عنها قالَت: كَانَ رسولُ الله يُعْجِبُهُ التَّيمُّنُ في شأنِهِ كُلِّهِ: فِي طُهُوِرِه، وَتَرجُّلِهِ، وَتَنَعُّلِهِ. [متفقٌ عليه]([[99]](#footnote-99))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: پیامبر در همه‌ی کارهایش، شروع کردن از سمت راست را می‌‌پسندید: در وضو گرفتن، شانه کردن موها و پوشیدن کفش.

726- وعنها قالت: كانَتْ يَدُ رسول الله اليُمْنى لِطُهُورِهِ وطَعَامِه، وكَانَتْ اليُسْرَى لِخَلائِهِ وَمَا كَانَ منْ أَذىً. [حديث صحيحی‌ست که ابوداود و جز او، با اِسناد صحیح روایت کرده‌اند.]([[100]](#footnote-100))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: دستِ راستِ رسول‌الله برای وضو گرفتن و غذا خوردن بود و دستِ چپش برای ا‌ستنجا و دفع آلودگی‌.

**شرح**

مؤلف/ در این باب، روایتی بدین مضمون ذکر کرده است که عایشه& می‌گوید: «پیامبر در همه‎ی کارهایش، شروع کردن از سمت راست را می‌‌پسندید: در وضو گرفتن، شانه کردن موها و پوشیدن کفش». یعنی وقتی می‌خواست وضو بگیرد، از سمت راست شروع می‌کرد؛ ابتدا دست راستش را می‌شست و سپس دست چپش را؛ هم‌چنین پای راستش را پیش از پای چپش می‌شست. گفتنی‎ست: دو گوش، یک عضو محسوب می‌شوند که در سر قرار دارند و مسحِ هر دو هم‌زمان انجام می‌گردد؛ مگر این‌که کسی نتواند هر دو را هم‌زمان مسح کند. لذا در حالتِ ضرورت، ابتدا گوش راستش را مسح نماید.

پیامبر مرتب نمودن موهایش، یعنی روغن زدن و شانه کردن آن‌ها را نیز از سمت راست شروع می‌نمود؛ وی مانند سایر مردم، موهایش را فقط در حج و عمره می‌تراشید و هر از چندگاهی موهایش را کوتاه می‌کرد و گاه بلند می‌نمود تا به شانه‌هایش می‌رسید و گاه موهایش را از مقابلِ نرمه‌ی گوش، می‌زد. اما در همه حال به بهداشت و نظافت موهایش اهمیت می‌داد.

پیامبر هم‌چنین هنگامِ پوشیدنِ کفش، ابتدا از سمت راست شروع می‌کرد و سپس پای چپش را داخل کفش قرار می‌داد. اما هنگامِ درآوردن کفش، ابتدا پای چپش را درمی‌آورد و سپس پای راستش را. در پوشیدنِ لباس نیز به همین‌گونه عمل می‌کرد؛ یعنی ابتدا دستِ راستش را وارد آستین می‌نمود و سپس دست چپش را؛ اما هنگام درآوردن لباس از سمت چپ شروع می‌کرد. و در پوشیدنِ شلوار نیز ترتیب راست و چپ را رعایت می‌فرمود.

در حدیث دوم، عایشه& به بیانِ مواردی پرداخته است که رسول‌الله با دستِ راستش انجام می‌داد و نیز کارهایی که برای انجام آن‌ها از دستِ چپش استفاده می‌کرد. عایشه& در این حدیث یادآور شده است که دستِ رسول‌الله برای وضو گرفتن و غذا خوردن بود و دستِ چپش برای ‌استنجا و دفع آلودگی‌؛ مثلِ استنشاق (تمیز کردن بینی با آب) و مانندِ آن. یعنی در هر کاری که برای دفع آلودگی بود، از دستِ چپش استفاده می‌کرد و در سایر کارها دستِ راستش را به‌کار می‌گرفت. زیرا همان‌گونه که پیش‌تر ذکر شد، دستِ راست از دست چپ، برتر است.

\*\*\*

727- وعن أُم عَطِيةَ رضي الله عنها أَنَّ النَّبِيَّ قالَ لَهُنَّ فِي غَسْلِ ابْنَتِهِ زَيْنَبَ رضي الله عنها: «ابْدَأْنَ بِميامِنهَا وَمَواضِعِ الوُضُوءِ مِنْها». [متفقٌ عليه]([[101]](#footnote-101))

**ترجمه:** ام‌عطیه& می‌گوید: پیامبر هنگامِ غسل دادنِ دخترش زینب& به آن‌ها، یعنی زنانی که دخترش را غسل می‌دادند، فرمود: «غسل دادن او را از سمت راست بدنش و از اعضای وضو شروع کنید».

728- وعن أبي هُريرة أَنَّ رسولَ الله قال: «إِذا انْتَعَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيبْدَأْ باليُمْنى، وَإِذا نَزَعَ فَلْيبْدَأْ بِالشِّمالِ، لِتَكُنِ اليُمْنى أَوَّلَهُما تُنْعَلُ، وآخرَهُمَا تُنْزَعُ». [متفقٌ عليه]([[102]](#footnote-102))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هر یک از شما هنگام پوشیدن کفش، از پایِ راست شروع کند و هنگامِ درآوردن کفش، از پای چپ آغاز نماید؛ پای راست در پوشیدنِ کفش، اول باشد و در بیرون آوردن، آخِر».

729- وعن حَفْصَةَ رضي الله عنها أَنَّ رسول الله كان يَجْعَلُ يَمينَهُ لطَعَامِهِ وَشَرَابِهِ وثيابِهِ ويَجَعلُ يَسارَهُ لِمَا سِوى ذلكَ. [روایتِ ابوداود، ترمذي و...]([[103]](#footnote-103))

**ترجمه:** حفصه& می‌گوید: رسول‌الله دستِ راستش را برای خوردن، آشامیدن و پوشیدنِ لباس استفاده می‌کرد و دست چپش را در سایر کارها.

730- وعن أبي هريرة أَنَّ رسول الله قال: «إِذا لَبِسْتُم، وَإِذا تَوَضَّأْتُم، فَابْدؤُوا بِأَيَامِنكُمْ». [حديث صحيحی‌ست که ابوداود و ترمذي با اِسناد صحيح روایت کرده‌اند.]([[104]](#footnote-104))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هنگامی که وضو می‌گیرید و هنگامی که لباس می‌پوشید، از سمتِ راست بدنتان شروع کنید».

731- وعن أَنسٍ أَنَّ رسولَ الله أَتى مِنًى؛ فَأَتَى الجَمْرةَ فَرماهَا، ثُمَّ أَتَى مَنْزِلَهُ بِمنًى وَنَحَرَ، ثُمَّ قال لِلحلاَّقِ: «خُذْ» وَأَشَارَ إِلى جَانِبِهِ الأيمنِ، ثُم الأيسَرِ ثُمَّ جعَلَ يُعطِيهِ النَّاسَ. [متفقٌ عليه]([[105]](#footnote-105))

وفي روايةٍ: لَمَّا رَمَى الجَمْرةَ، ونَحَر نُسُكَهُ وَحَلَقَ، نَاوَل الحَلاّقَ شِقَّهُ الأَيْمنَ فَحلَقَه، ثُمَّ دعَا أَبَا طَلحةَ الأَنصاريَّ، فَأَعطَاهُ إِيَّاه، ثُمَّ نَاوَلهُ الشقَّ الأَيْسَرَ فقال: «احْلِقْ» فَحلَقَهُ فَأَعْطاهُ أَبا طلحة فقال: «اقسِمْهُ بَيْنَ النَّاس».

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله به «منا» آمد و آن‌گاه به «جمره» رفت و رمی عقبه را انجام داد؛ سپس به منزل (باراندازِ) خود در منا آمد و قربانی کرد و آن‌گاه به سلمانی فرمود: «(موهای این‌جا را) بگیر» و به سمت راست سَرَش اشاره نمود و آن‌گاه به سمتِ چپِ سرش؛ و سپس شروع به تقسیمِ موهایش در میانِ مردم کرد.

و در روایتی آمده است: وقتی رمی جمره را انجام داد و قربانی‌اش را نحر کرد و سرَش را تراشید، سمتِ راستِ سرش را در اختیار سلمانی قرار داد و او، سمت راست سرِ پیامبر را تراشید؛ آن‌گاه پیامبر ابوطلحه‌ی انصاری را صدا زد و موهایش را به او داد و سپس نیمه‌ی چپ سرش را در اختیار سلمانی گذاشت و به او فرمود: «بتراش». و او نیز آن قسمت را تراشید. آن‌گاه پیامبر موی تراشیده را به ابوطلحه داد و فرمود: «آن را در میانِ مردم، تقسیم کن».

**شرح**

این احادیث درباره‌ی مستحب بودن آغاز کردن از سمت را در کارهایی‌ست که پایه‌ی محترمانه‌ای دارند و نیز درباره‌ی آغاز کردن از سمت چپ یا استفاده از دست چپ در کارهایی‌ست که به‌قصدِ دفع آلودگی انجام می‌شوند. مؤلف/ حدیث ام‌عطیه& را ذکر کرده است؛ ام‌عطیه& یکی از زنان انصار بود که عملکرد نیک و درخشانی داشت؛ از جمله این‌که جنازه‌های زنان را غسل می‌داد. وقتی زینب، دختر رسول‌الله از دنیا رفت و زن‌ها برای غسل دادن او جمع شدند، پیامبر به آن‌ها فرمود: «ابْدَأْنَ بِميامِنهَا وَمَواضِعِ الوُضُوءِ مِنْها». یعنی: «غسل دادن او را از سمت راست بدنش و از اعضای وضو شروع کنید».

روش شستنِ جنازه، این‌گونه است که ابتدا چیزی روی عورتش می‌اندازند و لباس‌هایش را بیرون می‌آورند؛ سپس مرده‌شو، پارچه‌ای در دست می‌گیرد و شرم‌گاه مرده را از جلو و عقب می‌شوید تا تمیز شود. سپس این پارچه را کنار می‌گذارد و همان‌گونه که وضو می‌گیرد، دستانِ مرده را می‌شوید. سپس پارچه‌ای خیس برمی‌دارد و دندان‌ها و دهان و بینی مرده را تمیز می‌کند. این، به جای مضمضه و استنشاق (گرداندن آب در دهان و بینی) است. لذا نباید آب، وارد دهان و بینی میّت شود؛ زیرا باعث می‌شود که آب در شکمش فرود رود و هنگامی که غسلش می‌دهند، بیرون بیاید و آن‌ها را اذیت کند. سپس صورتِ مرده و دستانش را تا آرنج بشوید و سَرش را مسح نماید و پاهایش را بشوید؛ یعنی مرده را وضوی کامل بدهد.

سپس سرِ مرده را با کفِ سدر بشوید؛ طرز تهیه‌ی کف سدر، بدین صورت است که مقداری پودرِ سدر به آب، اضافه می‌کنند و سپس آن را هم می‌زنند تا کف کند. آن‌گاه با کفِ سدر، سر و دیگر قسمت‌های جنازه را می‌شویند.

اگر مرده، زن باشد، فقط زن‌ها یا شوهرش او را می‌شویند؛ حتی پدر و پسرش نیز نمی‌توانند او را غسل دهند؛ فقط زن‌ها یا شوهرش. و مرد را فقط مردها می‌شویند؛ لذا مادر، دختر و هیچ زنی، جز همسرش نمی‌تواند جنازه‌ی مرد را غسل دهد. البته زن، می‌تواند جنازه‌ی شوهرش را بشوید؛ همان‌گونه که مرد می‌تواند جنازه‌ی شوهرش را غسل دهد و دیگر هیچ مردی، جنازه‌ی هیچ زنی را نمی‌شوید و هیچ زنی نیز جنازه‌ی هیچ مردی را غسل نمی‌دهد.

زن‌ها برای غسل دادن جنازه‌ی زینب دختر رسول‌الله حاضر شدند؛ رسول‌الله به آن‌ها فرمود: «غسل دادن او را از سمت راست بدنش و از اعضای وضو شروع کنید». و آن‌ها به دستورِ رسول‌الله عمل کردند؛ یعنی دست راست را پیش از دستِ چپ شستشو دادند و پای راست را قبل از پای چپ شستند و به‌طور کلی نیم‌تنه‌ی راستش را پیش از نیم‌تنه‌ی چپش غسل دادند. سرَش را در سه مرحله شستند؛ سمت راستِ سر، سمتِ چپ و وسطِ سر؛ و او را بر پُشت گذاشتند. سپس پیامبر ازار (لُنگ) خود را به آن‌ها داد تا آن را برای تبرک به دورِ دخترش بپیچند.

شاهدِ موضوع، این‌جاست که پیامبر به آن‌ها فرمود: «غسل دادن او را از سمت راست بدنش شروع کنید».

سپس مؤلف/ احادیثی به همین مضمون ذکر کرده است؛ مانندِ حدیث ابوهریره و حدیث حفصه& درباره‌ی پوشیدنِ لباس، پوشیدنِ کفش و وضو گرفتن.

و آن‌گاه حدیث انس بن مالک را آورده است که نشان می‌دهد پیامبر در حج وداع، موهایش را به چه ترتیبی تراشید. پیامبر در حج وداع، پس از این‌که شب را در «مزدلفه» گذراند و نماز صبح را به‌جا آورد، برای دعا نشست و آن‌قدر دعا کرد که صبح، روشن شد؛ و پیش از طلوع خورشید حرکت کرد تا به جمره‌ی عقبه رسید. در آن هنگام خورشید، بالا آمده و گرم شده بود. پیامبر رمی جمره را انجام داد و روزِ عید بود. سپس به منزل خود در منا رفت و سلمانی را صدا زد تا سرِ مبارکش را بتراشد. و آن‌گاه به سلمانی فرمود: «(موهای این‌جا را) بگیر» و به سمت راست سَرَش اشاره نمود؛ آن‌گاه پیامبر ابوطلحه‌ی انصاری را صدا زد و موهایش را به او داد و سپس نیمه‌ی چپ سرش را در اختیار سلمانی گذاشت و به او فرمود: «بتراش». و او نیز آن قسمت را تراشید. آن‌گاه پیامبر موی تراشیده را به ابوطلحه داد و فرمود: «آن را در میانِ مردم، تقسیم کن». برخی از مردم، به یک تارِ مو دست یافتند و عده‌ای به دو تارِ مو و به برخی هم چند تارِ مو رسید؛ این، برای تبرک به موی مبارک پیامبر بود.

این‌که رسول‌الله موهای نیمه‌ی راستِ سرش را به ابوطلحه بخشید، نشان‌گر این‎ست که گاه، برخی از مردم، به‌طور ویژه از فضیلت و امتیاز خاصی برخوردار می‌شوند که الله متعال به آنان عنایت می‌کند. هرچند در میان صحابه، کسانی چون ابوبکر، عمر، عثمان و علی و بسیاری دیگر از یاران پیامبر وجود داشتند که از ابوطلحه برتر بودند؛ اما این، فضلِ الله متعال است که به هرکس بخواهد، عطا می‌نماید. صحابه به مو، لباس و عرقِ پیامبر تبرک می‌جستند؛ ناگفته نماند که این، جزو ویژگی‌های منحصر به فرد پیامبر بوده است و تبرک جستن به عرق، مو، آب دهان و لباس کسی دیگر جایز نیست.

مادر مؤمنان، ام‌سلمه& جعبه یا صندوقچه‌ای سیمین داشت که چند تار مو از رسول‌خدا را در آن نگه می‌داشت و مردم برای بهبود بیماری‌های خود، دو یا سه تار از این موها را در آب می‌گذاشتند و هم می‌زدند تا به این آب، تبرک بجویند؛ اما باید دانست که این امر، مخصوص پیامبر بوده است.([[106]](#footnote-106)) هم‌چنین هیچ‌یک از مسلمانان، پس از رسول‌خدا به ابوبکر و عمر و سایر سرآمدان دینی تبرک نجسته‌اند و خود، دلیلی‌ست بر این‌که این امر، ویژه‌ی رسول‌الله بوده است.

شاهدِ موضوع از حدیثِ انس این‌جاست که پیامبر به سلمانی اشاره کرد که تراشیدن موهای مبارک را از سمت راست شروع کند؛ لذا هنگام تراشیدنِ موی سر، از سمتِ راست، آغاز نمایید.

\*\*\*

2- کتاب: آداب غذا خوردن

100- باب: گفتنِ «بسم‌الله» در ابتدای غذا و «الحمدلله» در پایانِ آن

732- عن عُمَرَ بنِ أبي سلَمَة رضي الله عنهما قال: قال لي رسولُ الله: «سَمِّ الله وكُلْ بِيمِينك، وكُلْ مِمَّا يَلِيكَ». [متفقٌ عليه]([[107]](#footnote-107))

**ترجمه:** عمر بن ابوسلمه، می‌گوید: رسول‌الله به من فرمود: «ای پسر! بسم‌الله بگو و با دست راست، و از جلوی خود بخور».

733- وعن عَائشة رضي الله عنها قالَتْ: قالَ رسولُ الله: «إذا أكل أَحَدُكُمْ فَليَذْكُر اسْمَ الله تعالى، فإنْ نَسِيَ أَنْ يَذْكُرَ اسْمَ الله تَعَالَى في أَوَّلِهِ، فَليَقُلْ: بِسْمِ الله أَوَّلَهُ وَآخِرَهُ». [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی، این حدیث را حسن صحیح دانسته است.]([[108]](#footnote-108))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هر یک از شما هنگام غذا خوردن، بسم‌الله بگوید؛ و اگر گفتن بسم‌الله در ابتدای غذا را فراموش کرد، بگوید: بِسْمِ الله أَوَّلَهُ وَآخِرَهُ». [یعنی: «این غذا را با نامِ الله، آغاز می‌کنم و با نامِ او به پایان می‌برم».]

**شرح**

مؤلف/ می‌گوید: «کتاب: آداب غذا خوردن». و غذا، شامل همه‌ی خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها می‌شود؛ یعنی می‌توان گفت: آب خورد و آب نوشید؛ هر دو، صحیح است. زیرا الله می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِٱلۡجُنُودِ قَالَ إِنَّ ٱللَّهَ مُبۡتَلِيكُم بِنَهَرٖ فَمَن شَرِبَ مِنۡهُ فَلَيۡسَ مِنِّي وَمَن لَّمۡ يَطۡعَمۡهُ فَإِنَّهُۥ مِنِّيٓ إِلَّا مَنِ ٱغۡتَرَفَ غُرۡفَةَۢ بِيَدِهِۦۚ﴾ [البقرة: ٢٤٩]

هنگامی که طالوت با سپاهانش (از شهر) جدا شد، به آنان گفت: الله شما را با رودخانه­ای آزمایش می­کند؛ هر کس، از آبِ آن بنوشد، از یاران من نیست و کسی که آب نخورَد یا فقط به اندازه­ی کف دستش آب بردارد، از یاران من است.

سپس مؤلف/ می‌گوید: «باب: گفتنِ بسم‌الله در ابتدای غذا و الحمدلله در پایانِ آن». و آن‌گاه حدیث عمر بن ابوسلمه را ذکر کرده است؛ عمر بن ابوسلمه، پیش‌زاده‌ی پیامبر، یعنی پسرِ همسرشان، ام‌سلمه بود. وی، در خانه‌ی پیامبر بزرگ شد. برای پیامبر غذا آوردند و عمر بن ابوسلمه پسربچه‌ای بود که با پیامبر غذا می‌خورد و دستانش در ظرف غذا دور می‌زد و از هر سوی ظرف، لقمه برمی‌داشت. رسول‌الله از هر فرصتی برای تعلیم استفاده می‌کرد و آن‌چه را لازم بود، به بچه‌ها نیز آموزش می‌داد؛ لذا به عمر بن ابوسلمه فرمود: «ای پسر! بسم‌الله بگو و با دست راست، و از جلوی خود بخور». و بدین‌سان سه ادب غذا خوردن را به این پسربچه آموزش داد:

**یکم:** گفتنِ بسم‌الله؛ و ایرادی ندارد که انسان، بسم‌الله الرحمن الرحیم را به‌طورِ کامل بگوید؛ زیرا الله متعال در قرآن کریم، خودش را در «بسمله» (بسم‌الله الرحمن الرحیم) با این دو صفت، ستوده است. لذا گفتن بسم‌الله با دو صفت الرحمن و الرحیم، ایرادی ندارد و گفتن بسم‌الله به‌تنهایی کافی‌ست. البته گفتن بسم‌الله در هنگام غذا خوردن، واجب می‌باشد و اگر کسی بسم‌الله نگوید، گنه‎کار می‌شود و شیطان، هم‌غذا یا هم‌کاسه‌اش می‌گردد. روشن است که هیچ‌کس دوست ندارد دشمنش با او هم‌غذا شود؛ یعنی از این‌که شیطان در غذا خوردن با او شریک گردد، بیزار است. از این‌رو توجه داشته باشید که هنگام غذا خوردن، بسم‌الله بگویید تا شیطان با شما هم‌کاسه نشود.

و اگر گفتنِ بسم‌الله در ابتدای غذا را فراموش کردید، همین‌که به‌یاد آوردید، بگویید: «بِسْمِ الله أَوَّلَهُ وَآخِرَهُ»؛ همان‌گونه که در روایتِ ابوداود و ترمذی از ام‌المؤمنین عایشه& آمده است.

**دوم:** غذا خوردن با دستِ راست. این هم واجب است و هرکس با دستِ چپش غذا بخورد، گنه‎کار می‌باشد و از پیامبر نافرمانی کرده است و نافرمانی از پیامبر، نافرمانی از خداست و هرکس از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از الله اطاعت کرده است.

**سوم:** «از جلویِ خود غذا بخور». یعنی اگر هنگام غذا خوردن، با کسی هم‌کاسه بودید، از جلوی خود غذا بخورید، نه از پیشِ آن شخص. این، بر خلافِ ادب است؛ علما گفته‌اند: مگر این‌که غذای متنوعی باشد؛ مثلاً آمیزه‌ای از کدو، بادمجان و گوشت باشد؛ در این صورت اشکالی ندارد که برای برداشتن کدو، بادمجان یا گوشتِ مورد علاقه‌ی خود، دستتان را به این‌سو و آن‌سوی ظرف دراز کنید. زیرا انس بن مالک می‌گوید: با پیامبر غذا می‌خوردم و پیامبر برای برداشتن تکه‌های کدو، دستش را این سو و آن سوی ظرف می‌برد.

هم‌چنین هنگامی که به‌تنهایی غذا می‌خورید، می‌توانید از هر سوی ظرف غذا بخورید و ایرادی ندارد؛ زیرا هم‌کاسه و شریک ندارید و در نتیجه باعث اذیت و آزارِ کسی نمی‌شوید. البته از قسمتِ بالای غذا، یعنی از وسط ظرف نخورید؛ زیرا برکت، بر بالترین قسمت غذا نازل می‌شود؛ بلکه از اطراف ظرف، غذا میل کنید.

از این حدیث چنین برداشت می‌شود که باید آداب خوردن و آشامیدن و آداب خواب را به فرزندان خود آموزش دهیم؛ و این، افزون بر آموزشِ نماز و اهمیت دادن به مسایل تربیتی آنان می‌باشد؛ چنان‌که پیامبر فرموده است: «مُرُوا أَبْنَاءكُمْ بِالصَّلاةِ لسبع سِنِين، واضْرِبُوهمْ علَيْهَا لعَشْر».([[109]](#footnote-109)) یعنی: «فرزندانتان را در هفت سالگی به نماز امر کنید و چون ده ساله شدند، به‌خاطر کوتاهی در نماز، تنبیشهان نمایید».

\*\*\*

734- وعن جابِرٍ قال: سَمِعتُ رسولَ الله يقولُ: «إِذا دَخَلَ الرَّجُل بيْتَهُ، فَذَكَرَ الله تعَالى عِنْد دُخُولهِ وعِنْدَ طَعامِهِ، قال الشَّيْطانُ لأَصحَابِهِ: لا مبيتَ لَكُمْ ولا عشَاءَ، وإذا دَخَلَ، فَلَم يَذكُر الله تَعَالى عِنْد دخُولِهِ، قال الشَّيْطَانُ: أَدْرَكْتُمُ الْمَبِيتَ، وإِذا لَم يَذْكُرِ الله تعَالى عِنْد طَعامِهِ قال: أَدْركْتُمُ الْمبيتَ وَالعَشاءَ». [روایت مسلم]([[110]](#footnote-110))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «وقتی شخصی وارد خانه‌اش می‌شود و هنگامِ ورود و نیز هنگام غذا خوردن، الله متعال را یاد می‌کند، شیطان به یاران خود می‌گوید: این‌جا، جای خواب و غذای شب ندارید. و آن‌گاه که شخصی وارد خانه‌اش می‌شود و نامِ الله متعال را نمی‌بَرَد، شیطان می‌گوید: امشب جای خواب پیدا کردید و چون بنده، هنگام غذا خوردن، الله متعال را یاد نکند، شیطان می‌گوید: هم جای خواب پیدا کردید و هم غذای شب».

**شرح**

مؤلف/ در ادامه‌ی احادیثی که درباره‌ی آداب غذا خوردن ذکر کرده، حدیث جابر را آورده است که می‌گوید: پیامبر فرمود: «وقتی شخصی وارد خانه‌اش می‌شود و هنگامِ ورود و نیز هنگام غذا خوردن، الله متعال را یاد می‌کند، شیطان به یاران خود می‌گوید: این‌جا، جای خواب و غذای شب ندارید».

ذکرِ الله متعال در هنگام ورود به خانه، این‎ست که بگوییم: «بِسْمِ اللهِ وَلَجْنَا، وبِسْمِ اللهِ خَرَجْنَا، وعَلَى الله رَبِّنا تَوَكَّلْنَا؛ اللهمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ الْمَوْلَجِ وَخَيْرَ الْمَخْرَجِ».([[111]](#footnote-111))

و ذکر الله در هنگام غذا خوردن، گفتن «بسم‌الله» می‌باشد.

وقتی انسان، هنگام ورودش به خانه و هنگام غذا خوردن، الله را یاد کند، شیطان به یاران خود می‌گوید: «این‌جا، جای خواب و غذای شب ندارید». زیرا این خانه و این غذا، با ذکر الله حمایت شده است؛ به عبارت دیگر الله متعال آن را در برابر شیطان‌ها در پناهِ خویش قرار می دهد.

«و آن‌گاه که شخصی وارد خانه‌اش می‌شود و نامِ الله متعال را نمی‌بَرَد، شیطان می‌گوید: امشب جای خواب پیدا کردید و چون بنده، هنگام غذا خوردن، الله متعال را یاد نکند، شیطان می‌گوید: هم جای خواب پیدا کردید و هم غذای شب». یعنی شیطان با چنین شخصی، هم‌خانه و هم‌غذا می‌شود. زیرا بنده، خانه و غذایش را در حصارِ ذکر الله قرار نداده است.

این‌جاست که درمی‌یابیم شایسته است که انسان هنگام ورود به خانه‌اش، الله را ذکر کند؛ ذکری که در این‌باره روایت شده، این‎ست: «بِسْمِ اللهِ وَلَجْنَا، وبِسْمِ اللهِ خَرَجْنَا، وعَلَى الله رَبِّنا تَوَكَّلْنَا؛ اللهمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ الْمَوْلَجِ وَخَيْرَ الْمَخْرَجِ». آن‌گاه مسواک بزند؛ زیرا پیامبر پس از این‌که واردِ خانه می‌شد، نخستین کاری که انجام می‌داد، مسواک می‌زد و سپس به خانواده‌اش سلام می‌کرد. و ذکر غذا خوردن، گفتنِ بسم‌الله می‌باشد و بدین‌سان انسان خانه و غذایش را از شیطان رانده‌شده، محافظت می‌کند. لذا اگر بنده‌‌ای هنگام ورود به خانه الله را ذکر کند، اما هنگام غذا خوردن نامِ الله را نبَرَد، شیطان با او در غذا خوردن شریک می‌شود و اگر هنگام شام خوردن، ذکر الله بگویدو هنگام ورود به خانه ذکر نگوید، شیطان در غذا خوردن شریکش نمی‌شود؛ اما در خانه‌‌ی وی جای خواب می‌یابد. و اگر انسان، هم هنگام ورود به خانه ذکر بگوید و هم هنگام غذا خوردن، شیطان در آن خانه، نه جای خواب پیدا می‌کند و نه غذای شب.

\*\*\*

735- وَعَن حُذَيْفَةَ قال: كنَّا إِذا حضَرْنَا مع رسولِ الله طَعَاماً، لَم نَضَعْ أَيدِينَا حتَّى يَبْدأَ رسولُ الله فَيَضَع يَدَهُ. وَإِنَّا حَضَرْنَا مَعَهُ مَرَّةً طَعاماً، فجاءَت جارِيَةٌ كأَنَّهَا تُدْفَعُ، فَذَهَبتْ لتَضَعَ يَدهَا في الطَّعامِ، فَأَخَذَ رسولُ الله بِيدِهَا، ثُمَّ جَاءَ أَعْرابِيٌّ كأَنَّمَا يُدْفَعُ، فَأَخَذَ بِيدِهِ، فَقَالَ رسولُ الله: «إِنَّ الشَّيْطانَ يَسْتَحِلُّ الطَّعامَ أَنْ لا يُذْكَرَ اسمُ الله تَعَالى عليه؛ وإِنَّهُ جاءَ بِهذهِ الجارِيةِ لِيسْتَحِلَّ بِها، فَأَخَذتُ بِيدِهَا، فَجَاءَ بِهذا الأَعْرَابِيِّ لِيسَتحِلَّ بِهِ، فَأَخَذْتُ بِيدِهِ، والَّذِي نَفسي بِيَدِهِ إِنَّ يدَهُ فِي يَدي مَعَ يَديْهِما»؛ ثُمَّ ذَكَرَ اسم الله تعالى وأَكَل. [روایت مسلم]([[112]](#footnote-112))

**ترجمه:** حذیفه می‌گوید: وقتی با رسول‌الله بر سرِ غذایی حاضر می‌شدیم، تا زمانی که پیامبر شروع نمی‌کرد، دست به سوی غذا نمی‌بردیم. باری با او بر سرِ غذایی حاضر شدیم. در این میان، دختربچه‌ای با سرعت آمد؛ رفت تا دستش را در غذا قرار دهد - و غذا بخورد.- اما رسول‌الله دستش را گرفت. آن‌گاه صحرانشینی آمد؛ او نیز تُند می‌آمد. - گویا او را به جلو می‌راندند.- پیامبر دستِ او را هم گرفت و سپس فرمود: «همانا شیطان، بر خوردنِ غذایی دست می‌یابد که نام الله متعال بر آن برده نشود؛ شیطان، این دختربچه را بر سرِ این غذا آورد تا به‌وسیله‌ی او بر آن دست یابد. لذا من دستِ دختربچه را گرفتم. سپس این صحرانشین را آورد تا به‌وسیله‌ی او به این غذا برسد؛ از این‌رو من، دستِ صحرانشین را گرفتم؛ سوگند به ذاتی که جانم در دستِ اوست، دستِ شیطان با دستِ این دو نفر در دست من است (و توانایی شریک شدن در غذا را ندارد)». آن‌گاه بسم‌الله‌ گفت و شروع به خوردن کرد.

**شرح**

مؤلف/ در بابِ آداب غذا خوردن، حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که حذیفه بن یمان می‌گوید: «وقتی با رسول‌الله بر سرِ غذایی حاضر می‌شدیم، تا زمانی که پیامبر شروع نمی‌کرد، دست به سوی غذا نمی‌بردیم». یعنی منتظر می‌ماندیم تا پیامبر شروع کند و آن‌گاه ما نیز شروع به خوردن می‌کردیم. این، از کمال احترامِ اصحاب نسبت به پیامبر بود.

یک بار که با پیامبر غذا می‌خوردند، دختربچه‌ای با سرعت آمد؛ همین‌که می‌خواست بدونِ گفتنِ «بسم‌الله» دستش را دراز کند و غذا بخورد، پیامبر دستش را گرفت. آن‌گاه صحرانشینی آمد؛ او نیز تُند می‌آمد. گویا او را به جلو هُل می‌دادند. پیامبر دستِ او را هم گرفت و سپس بیان فرمود که شیطان، این دو را آورد تا به‌وسیله‌ی آن‌ها بر این غذا دست یابد؛ چون بسم‌الله نگفتند. آن دو، یعنی دختربچه و صحرانشین، معذور بودند؛ زیرا نمی‌دانستند که باید بسم‌الله بگویند. اما شیطان، آن دو را آورد تا به‌وسیله‌ی آن‌ها که بسم‌الله نمی‌گفتند، در غذا شریک شود. سپس پیامبر سوگند یاد کرد که دستِ شیطان با دستِ این دو نفر در دست ایشان است.

نکاتی که از این حدیث برداشت می‌شود:

* میزانِ احترامی که اصحاب به رسول‌الله می‌گذاشتند و چه‌قدر در برابرش مؤدبانه رفتار می‌کردند!
* وقتی بزرگ‌تری سرِ سفره هست، نباید در شروعِ غذا خوردن بر او پیش‌دستی کرد؛ زیرا این، بر خلافِ ادب است. لذا صبر می‌کنند تا بزرگ‌تر شروع نماید.
* شیطان انسان را به کارهای ناپسند وادار می‌کند. چنان‌که در قرآن کریم آمده است:

﴿ٱلشَّيۡطَٰنُ يَعِدُكُمُ ٱلۡفَقۡرَ وَيَأۡمُرُكُم بِٱلۡفَحۡشَآءِۖ﴾ [البقرة: ٢٦٨]

شیطان، شما را از فقر و تنگ‌دستی می­ترساند و شما را به کارهای زشت و ناپسند دستور می­دهد.

و می فرماید:

﴿۞يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ وَمَن يَتَّبِعۡ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِ فَإِنَّهُۥ يَأۡمُرُ بِٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِۚ﴾ [النور : ٢١]

ای مؤمنان! از گام‌های شیطان پیروی نکنید. و هر کس از گام‌های شیطان پیروی ‌کند، بداند که شیطان به کارهای بسیار زشت و ناپسند فرمان می‌دهد.

لذا درمی‌یابیم که شیطان در پیِ حکم کردن بر انسان است؛ و کسی زیرِ بار دستورهایش نمی‌رود که الله متعال او را حفظ کند.

* وقتی انسان بر سر سفره‌ای حاضر می‌شود که پیش‌تر عده‌ای شروع به خوردن کرده‌اند، باید بسم‌الله بگوید. نگوید که این‌ها پیش از من بسم‌الله گفته‌اند. اما آیا وقتی همه هم‌زمان سرِ سفره بنشینند و با هم شروع به خوردن کنند، آیا یک بسم‌الله کافی‌ست؟ پاسخ: اگر یک نفر، به‌آرامی بسم‌الله بگوید، کافی نیست؛ زیرا دیگران بسم‌الله گفتن او را نشنیده‌اند. اگر با صدای بلند و آشکار بسم‌الله بگوید و همه را نیت کند، برخی از علما گفته‌اند: از طرفِ همه کافی‌ست. و نیز گفته شده: بهتر است هر کسی، خود بسم‌الله بگوید. و همین، بهتر و کامل‌تر می‌باشد.
* این حدیث نشان می‌دهد که شیطان، دست دارد؛ زیرا پیامبر دستش را گرفت.
* این حدیث، یکی از نشانه‌های نبوی‌ست؛ زیرا الله متعال پیامبرش را از این ماجرا باخبر ساخت. از این‌رو وقتی شیطان، دختربچه و صحرانشین را به سمتِ غذا آورد، پیامبر، دستانشان را گرفت؛ یعنی با گرفتن دستِ دختربچه و صحرانشین، دستِ شیطان را هم گرفت و اجازه نداد در غذا خوردن با آن‌ها شریک شود.
* وقتی کسی آمد و می‌خواست با شما غذا بخورد و نشنیدید که بسم‌الله بگوید، دستش را بگیرید تا بسم‌الله بگوید؛ زیرا پیامبر دستشان را گرفت و به‌زبان نگفت که بسم‌الله بگویید. بلکه فقط با گرفتنِ دستانشان به آنان یادآوری کرد تا بسم‌الله بگویند و این ماجرا همواره به یادِشان باشد و گفتنِ بسم‌الله را در آینده فراموش نکنند.
* گفتن بسم‌الله در هنگام غذا خوردن، اهمیت فراوانی دارد؛ بلکه واجب است و اگر کسی بسم‌الله نگوید، از الله نافرمانی کرده و راضی شده که سرسخت‌ترین دشمن، یعنی شیطان با او هم‌کاسه شود. از این‌رو گفتن بسم‌الله واجب است. و اگر گفتن بسم‌الله را در ابتدای غذا فراموش کردید، در اثنای غذا خوردن که به یادتان آمد، بگویید: «بِسْمِ الله أَوَّلَهُ وَآخِرَهُ».

\*\*\*

736- وعن أُميَّةَ بنِ مخْشِيٍّ الصَّحابيِّ قال: كان رسُولُ الله جالساً، ورَجُلٌ يأْكُلُ، فَلَمْ يُسمِّ الله حَتَّى لَمْ يبْقَ مِنْ طَعَامِهِ لُقْمةٌ، فَلَمَّا رَفَعها إِلى فِيهِ، قال: بسم الله أَوَّلَهُ وَآخِرَهُ، فَضَحِكَ النَّبِيُّ، ثُمَّ قال: «مَا زَالَ الشَّيْطَانُ يَأْكُلُ مَعَهُ، فَلمَّا ذَكَر اسمَ الله استْقَاءَ مَا في بَطنِهِ». [روایت ابوداود و نسائي]([[113]](#footnote-113))

**ترجمه:** از اُمَیَّه بن مخشیّ صحابی روایت شده است: رسول‌الله نشسته بود و مردی غذا می‌خورد؛ او بسم‌الله نگفته و فقط یک لقمه از غذایش باقی مانده بود. وقتی آن را به سوی دهانش بالا برد، گفت: «بِسْمِ الله أَوَّلَهُ وَآخِرَهُ». پیامبر خندید و فرمود: «شیطان با او مشغول خوردن بود؛ اما همین‌که او نامِ الله را بُرد، شیطان هرچه را خورده بود، بالا آورد».

737- وعن عائشةَ رضيَ الله عنها قالَتْ: كانَ رسولُ الله يَأْكُلُ طَعَاماً في سِتَّةٍ مِنْ أَصحَابِهِ، فَجَاءَ أَعْرابيٌ، فَأَكَلَهُ بِلُقْمَتَيْنِ؛ فقال رسولُ اللّه: «أَما إِنَّهُ لوْ سَمَّى لَكَفَاكُمْ». [ترمذي، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحيح می‌باشد.]([[114]](#footnote-114))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: رسول‌الله با شش نفر از یارانش غذا می‌خورد که صحرانشینی آمد و آن غذا را به دو لقمه خورد. رسول‌الله فرمود: «اگر او بسم‌الله می‌گفت، - این غذا- برای همه‌ی شما کافی بود».

738- وَعَنْ أَبِي أُمَامَةَ أَنَّ النَّبِيَّ كَانَ إِذَا رَفَعَ مَائِدَتَهُ، قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ حَمدًا كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ غَيْرَ مَكْفِيٍّ وَلا مُوَدَّعٍ وَلا مُسْتَغْنًى عَنْهُ رَبَّنَا». [روایت بخاری]([[115]](#footnote-115))

**ترجمه:** ابوامامه می‌گوید: پیامبر هنگامی که سفره‌اش را جمع می‌کرد، می‌فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ حَمدًا كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ غَيْرَ مَكْفِيٍّ وَلا مُوَدَّعٍ وَلا مُسْتَغْنًى عَنْهُ رَبَّنَا». [**ترجمه‌ی دعا:** حمد و ستایشِ بسيار، خالص و پاك از آنِ الله، پروردگارِ ماست كه نعمت‌هايش جبران ندارد([[116]](#footnote-116)) و پايان‌ناپذير است و انسان از او بي‌نياز نیست.]

739- وعن مُعَاذِ بن أَنسٍ قَالَ: قال رسُولُ الله: مَنْ أَكَلَ طَعَاماً فقال: الحَمْدُ للَّهِ الذي أَطْعَمَني هذا، وَرَزَقْنِيهِ مِنْ غيْرِ حَوْلٍ مِنِّي وَلا قُوّةٍ، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی گفته است: حدِيثی حسن می‌باشد.]([[117]](#footnote-117))

**ترجمه:** معاذ بن انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس پس از خوردن غذا بگوید: "الحَمْدُ للَّهِ الذي أَطْعَمَني هذا، وَرَزَقْنِيهِ مِنْ غيْرِ حَوْلٍ مِنِّي وَلا قُوّةٍ" گناهانِ گذشته‌اش آمرزیده می‌شود». [**ترجمه‌ی دعا:** همه‌ی حمد و ستایش، ویژه‌ی الله می‌باشد؛ ذاتی که بدون توان و نیروی خودم این غذا را به من عطا کرد و آن را روزیِ من قرار داد.]

**شرح**

احادیثی که مؤلف/ درباره‌ی آداب غذا خوردن ذکر کرده، نشان‌گر چند نکته است:

از جمله این‌که اگر انسان، هنگام غذا خوردن بسم‌الله نگوید، شیطان با او هم‌غذا می‌گردد؛ چنان‌که در حدیثِ امیّه بن مخشی آمده است: رسول‌الله نشسته بود و مردی غذا می‌خورد؛ او بسم‌الله نگفته و فقط یک لقمه از غذایش باقی مانده بود. وقتی آن را به سوی دهانش بالا برد، گفت: «بِسْمِ الله أَوَّلَهُ وَآخِرَهُ». پیامبر خندید و فرمود: «شیطان با او مشغول خوردن بود؛ اما همین‌که او نامِ الله را بُرد، شیطان هرچه را خورده بود، بالا آورد». این، لطفِ خداست که اگر ابتدای غذا بسم‌الله بگوییم، شیطان نمی‌تواند در غذا خوردن با ما شریک شود؛ هم‌چنین اگر در پایان غذا «بِسْمِ الله أَوَّلَهُ وَآخِرَهُ» بگوییم، شیطان هرچه خورده باشد، بالا می‌آورد و بدین‌سان از غذا خوردن با ما محروم می‌گردد.

از این حدیث چنین برمی‌آید که شیطان نیز غذا می‌خورد؛ زیرا از غذای آن مرد که بسم‌الله نگفته بود، خورد. پس شیطان در خوراک و نوشیدنیِ کسی که هنگام خوردن و آشامیدن، بسم‌الله نمی‌گوید، شریک می‌شود.

مؤلف/ هم‌چنین حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که عایشه& می‌گوید: رسول‌الله با شش نفر از یارانش غذا می‌خورد که صحرانشینی آمد و آن غذا را به دو لقمه خورد. رسول‌الله فرمود: «اگر او بسم‌الله می‌گفت، - این غذا- برای همه‌ی شما کافی بود». اما آن شخص بسم‌الله نگفت و باقی‌مانده‌ی غذا را دو لقمه کرد و خورد!

این حدیث، نشان می‌دهد که اگر انسان بسم‌الله نگوید، برکت از غذایش برداشته می‌شود؛ زیرا شیطان در چنین غذایی با انسان شریک می‌گردد و بدین‌سان غذایی که انسان آن را کافی می‌داند، او را سیر نمی‌کند؛ زیرا برکت از آن برداشته شده است.

سایر احادیث نشان‌گر این‎ست که انسان باید پس از غذا خوردن، الحمدلله بگوید؛ یعنی این دعا را بگوید: «الحَمْدُ للَّهِ الذي أَطْعَمَني هذا، وَرَزَقْنِيهِ مِنْ غيْرِ حَوْلٍ مِنِّي وَلا قُوّةٍ». معنایش این‎ست که اگر الله متعال این غذا را برای شما فراهم نمی‌کرد، نمی‌توانستید به آن دست یابید؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿أَفَرَءَيۡتُم مَّا تَحۡرُثُونَ ٦٣ ءَأَنتُمۡ تَزۡرَعُونَهُۥٓ أَمۡ نَحۡنُ ٱلزَّٰرِعُونَ ٦٤ لَوۡ نَشَآءُ لَجَعَلۡنَٰهُ حُطَٰمٗا فَظَلۡتُمۡ تَفَكَّهُونَ ٦٥ إِنَّا لَمُغۡرَمُونَ ٦٦ بَلۡ نَحۡنُ مَحۡرُومُونَ ٦٧﴾ [الواقعة: ٦٣، ٦٧]

آیا به آن‌چه می‌کارید، توجه کرده‌اید؟ آیا شما، آن را می‌رویانید یا ما می‌رویانیم؟ اگر بخواهیم، به‌طور قطع آن‌ را گیاهی خُرد و خشکیده می‌گردانیم. و بدین ترتیب شما شگفت‌زده می‌شوید. (و می‌گویید:) به‌راستی ما زیان کرده‌ایم؛ بلکه ما محروم و بی‌بهره‌ایم.

از لحظه‌ای که انسان، بذری را در زمین می‌کارد و آن‌گاه آن بذر می‌روید و به ثمر می‌رسد تا زمانی که انسان، آن را درو، تمیز و آرد می‌کند و می‌پَزد و آن‌گاه می‌خورد، لطف و کمکِ الله متعال است که این روزی برای انسان فراهم می‌گردد و اگر الله نمی‌خواست، انسان به این روزی دست نمی‌یافت.

از این‌رو علما گفته‌اند: پیش از هر روزی یا غذایی که به انسان می‌رسد، صدها نعمت الهی، پیش از رسیدنِ این روزی، در خدمتِ انسان هستند؛ ولی متأسفانه ما، بیش‌ترِ اوقات غافلیم! امید است که الله متعال به ما و همه‌ی مسلمان، روزیِ حلال عطا بفرماید و به ما توفیق سپاس‌گزاری و شکرِ نعمت‌هایش را عنایت کند؛ به‌یقین او، بر هر کاری تواناست.

در حدیث انس بن مالک آمده است که پیامبر به گفتنِ این دعا تشویق نمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ حَمدًا كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ غَيْرَ مَكْفِيٍّ وَلا مُوَدَّعٍ وَلا مُسْتَغْنًى عَنْهُ رَبَّنَا». یعنی ما از پروردگارمان بی‌نیاز نیستیم و هیچ‌کس جز او ما را بسنده نیست؛ تنها او برای ما کافی‌ست و اوست که به ما روزی می‌دهد.

\*\*\*

101- باب: ایراد گرفتن از غذا درست نیست؛ بلکه تعریف از غذا مستحب است

740- عن أبي هُريرة قال: «ما عَابَ رسُولُ الله طَعَاماً قَطُّ، إِن اشْتَهَاه أَكَلَهُ، وإِنْ كَرِهَهُ تَرَكَهُ». [متفقٌ عليه]([[118]](#footnote-118))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: «رسول‌الله هیچ‌گاه از هیچ غذایی ایراد نگرفت؛ اگر موردِ علاقه‌اش بود، می‌خورد و اگر دوست نداشت، آن را ترک می‌کرد و نمی‌خورد».

741- وعن جابرٍ أَنَّ النَّبِيَّ سَأَلَ أَهْلَهُ الأُدُمَ فقالوا: ما عِنْدَنَا إِلاَّ خَلٌّ، فَدَعَا بِهِ، فَجَعلَ يَأْكُلُ ويقول: «نِعْمَ الأُدُمُ الخَلُّ نِعْمَ الأُدُمُ الخَلُّ». [روایت مسلم]([[119]](#footnote-119))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: پیامبر از خانواده‌اش نان‎خورشی خواست؛ گفتند: چیزی جز سرکه نداریم. لذا به خواستِ او سرکه را آوردند و شروع به خوردن کرد و می‌فرمود: «سرکه، نان‎خورشِ خوبی‌ست؛ سرکه نان‌خورشِ خوبی‌ست!»

**شرح**

مؤلف/ می‌گوید: «ایراد گرفتن از غذا درست نیست؛ بلکه تعریف از غذا مستحب است».

غذا شامل انواع خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها می‌شود؛ شایسته است که وقتی غذایی برای انسان می‌آوردند، قدر نعمت پروردگار را بداند و الله را بر آن سپاس‌گزار باشد که این نعمت را نصیبش کرده است؛ نه این‌که از آن ایراد بگیرد؛ اگر میل دارد، بخورَد و اگر دوست ندارد، نخورد و از آن بد نگوید. دلیلش، حدیث ابوهریره می‌باشد که فرموده است: «رسول‌الله هیچ‌گاه از هیچ غذایی ایراد نگرفت؛ اگر موردِ علاقه‌اش بود، می‌خورد و اگر دوست نداشت، آن را ترک می‌کرد و نمی‌خورد».

به عنوان مثال: اگر برای کسی، خرمای نامرغوبی بیاورند، نگوید: چه خرمای بدی‌ست! اگر دوست دارد، از آن بخورد؛ و گرنه، از آن بدگویی نکند؛ زیرا این، نعمت خداست که به او ارزانی فرموده است. پس شایسته نیست که از آن ایراد بگیرد. هم‌چنین وقتی برایش غذایی درست می‌کنند که آن را نمی‌پسندد، نباید از آن ایراد بگیرد؛ اگر از کیفیت آن غذا خوشَش آمد، از آن بخورد؛ اگر دوست نداشت، نخورَد.

و اما درباره‌ی تعریف از غذا، حدیث جابر آمده است؛ جابر می‌گوید: پیامبر از خانواده‌اش نان‎خورشی خواست؛ گفتند: چیزی جز سرکه نداریم. لذا به خواستِ او سرکه را آوردند و شروع به خوردن کرد و می‌فرمود: «سرکه، نان‎خورشِ خوبی‌ست؛ سرکه نان‌خورشِ خوبی‌ست!» در این روایت، واژه‌ی «خَل» آمده است که به معنای سرکه می‌باشد؛ هم‌چنین به آبی که حاوی خرما باشد و شیرین شود، خَل گویند. پیامبر نان را در این آب فرو می‌بُرد و میل می‌کرد. غذایی بسیار ساده؛ اما می‌فرمود: «چه نان‌خورشِ خوبی‌ست!» از آن جهت به آن نان‌خورش می‌گویند که مایع است؛ یعنی به نوشیدنی‌ها یا خوراکی‌های مایع نیز غذا می‌گویند. چنان‌که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِٱلۡجُنُودِ قَالَ إِنَّ ٱللَّهَ مُبۡتَلِيكُم بِنَهَرٖ فَمَن شَرِبَ مِنۡهُ فَلَيۡسَ مِنِّي وَمَن لَّمۡ يَطۡعَمۡهُ فَإِنَّهُۥ مِنِّيٓ إِلَّا مَنِ ٱغۡتَرَفَ غُرۡفَةَۢ بِيَدِهِۦۚ﴾ [البقرة: ٢٤٩]

هنگامی که طالوت با سپاهانش (از شهر) جدا شد، به آنان گفت: الله شما را با رودخانه­ای آزمایش می­کند؛ هر کس، از آبِ آن بنوشد، از یاران من نیست و کسی که آب نخورَد یا فقط به اندازه­ی کف دستش آب بردارد، از یاران من است.

لذا به چیزی که طعم یا مزه دارد و خورده می‌شود، غذا می‌گویند.

این، روش پیامبر بود که وقتی از غذایی خوشَش می‌آمد، از آن تعریف می‌کرد؛ مثل این‌که بگویید: چه نانِ خوبی! این، سنت پیامبر است.

\*\*\*

102- باب: روزه‌داری که از او پذیرایی کنند و حاضر به افطار نباشد، چه کند؟

742- عن أبي هُريرة قال: قال رسولُ الله: «إِذا دُعِيَ أَحَدُكُمْ، فَلْيُجِبْ، فَإِنْ كان صائماً فَلْيُصلِّ، وَإنْ كانَ مُفْطَراً فَلْيَطْعَمْ». [روایت مسلم]([[120]](#footnote-120))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه یکی از شما دعوت شد، باید اجابت کند؛ اگر روزه داشت، - برای میزبان- دعا نماید و اگر روزه نداشت، غذا بخورد».

**شرح**

مؤلف/ می‌گوید: «روزه‌داری که از او پذیرایی کنند و حاضر به افطار نباشد، چه کند؟» سپس حدیث ابوهریره را ذکر کرده است؛ ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه یکی از شما دعوت شد، باید اجابت کند؛ اگر روزه داشت، دعا نماید و اگر روزه نداشت، غذا بخورد».

در این حدیث، واژه‌ی «فَلْيُصلِّ» آمده است؛ یعنی نماز بخواند. گفتنی‎ست: این‌جا منظور از «صلاة»، دعاست. چنان‌که در زبان عربی مشهور است که «صلاة»، یعنی دعا. اما در شریعت، «صلاة» همان نماز می‌باشد که عبادتی مشهور است؛ مگر این‌که دلیلی وجود داشته باشد که منظور از «صلاة»، دعاست.

وقتی کسی را برای خوردن غذا دعوت کنند، تنها حضور در مهمانی کافی نیست؛ بلکه باید از غذای مهمانی بخورَد. زیرا میزبان، خود را به زحمت انداخته و بیش از نیاز خانواده‌اش غذا درست کرده است تا این غذا خورده شود. تازه به‌فرض این‌که غذایش نمانَد، باز هم مشکل دیگری وجود دارد؛ فرض کنیم شخصی، ده نفر را دعوت می‌کند و برای آن‌ها غذا تدارک می‌بیند؛ حال اگر مهمانانش بیایند و چیزی نخورند، آیا میزبان ناراحت نخواهد شد که چرا غذایم را نخوردند؟

می‌گوییم: اگر کسی، شما را به غذایی دعوت کند، سنت است که دعوتش را بپذیرید؛ مگر این‌که غذای عروسی باشد و داماد، شما را دعوت نماید؛ در این صورت، پذیرش دعوت، واجب است. زیرا پیامبر فرموده است: «مَنْ لَمْ يُجِبِ الدَّعْوةَ فَقَدْ عَصَى الله ورَسُولَه»؛ یعنی: «هرکس، دعوت - ولیمه- را قبول نکند، از الله و پیامبرش نافرمانی کرده است». درباره‌ی سایر دعوتی‌ها، تصمیم با خودِ شماست. مثل این‌که کسی از سفر بازمی‌گردد و شما را با سایر دوستانش برای صرف غذا دعوت می‌کند. تصمیم با شماست؛ دوست دارید، اجابت کنید و دوست نداشتید، اجابت نکنید؛ اما بهتر است دعوتش را بپذیرید. این، دیدگاهِ جمهورِ علماست. برخی از علما گفته‌اند: پذیرش دعوتِ دیگران، چه برای غذای ولیمه باشد و چه هر دعوتیِ دیگری، واجب است؛ مگر این‌که سببی شرعی وجود داشته باشد.

لذا وقتی در ضیافتی حضور می‌یابید، اگر روزه ندارید، بخورید و اگر روزه دارید، برای میزبان دعا کنید و به او خبر دهید که روزه دارید تا دلخور نشود. و چنان‌چه احساس کردید که اگر افطار کنید یا روزه‌ی خود را بشکنید، او را خرسند کرده‌اید، پس این کار را انجام دهید؛ مگر این‌که روزه‌ی فرض باشد.

لذا صورتِ مسأله، سه حالت دارد:

**نخست:** شما را دعوت می‌کنند و شما هم روزه ندارید؛ پس از غذایی که پذیرایی از شما تدارک دیده‎اند، بخورید.

**دوم:** شما را دعوت می‌کنند، اما شما روزه دارید؛ آن‌هم روزه‌ی فرض. در این حالت نخورید و روزه‌ی خود را نشکنید.

**سوم:** شما را دعوت می‌کنند و شما روزه‌ی نفل دارید؛ در این حالت اختیار با شماست که بخورید و افطار کنید یا روزه‌ی خود را نگه دارید؛ البته اگر نخوردید، به میزبان بگویید که روزه دارم. خود نگاه کنید که کدام بهتر است؛ این‌که بخورید یا روزه‌ی خود را نگه دارید.

وقتی کسی را با کارت، دعوت نمایند، اجابتِ دعوت بر او واجب نیست؛ زیرا معمولاً این کارت‌ها جنبه‌ی تشریفاتی دارد و برای میزبان مهم نیست که در جشن و مهمانی او حاضر شوید یا خیر. اما اگر دوست صمیمی یا خویشاندِ نزدیکتان بود و می‌دانستید که حضور شما برای او مهم است، پس دعوتش را بپذیرید.

\*\*\*

103- باب: مهمانی که شخصِ دیگری نیز با او همراه می‌شود، چه کند؟

743- عَن أبي مسعودٍ البَدْرِيِّ قال: دَعا رجُلٌ النَّبِيَّ لِطعَامٍ صَنعَهُ لَهُ خَامِس خَمْسَةٍ، فَتَبِعهُمْ رَجُلٌ، فَلمَّا بَلَغَ الباب، قال النَّبِيُّ: «إِنَّ هذا تَبِعَنا، فإِنْ شئتَ أَنْ تَأْذنَ لَهُ، وإِنْ شِئتَ رَجَعَ». قال: بل آذَنُ لَهُ يا رسولَ الله. [متفقٌ عليه]([[121]](#footnote-121))

**ترجمه:** ابومسعود بدری می‌گوید: مردی، پیامبر را با چهار نفرِ دیگر که در مجموع پنج نفر می‌شدند، به غذایی دعوت کرد که برایش ایشان تدارک دیده بود. شخصی بدون دعوت با آنان رفت. وقتی دربِ (خانه‌ی میزبان) رسیدند، پیامبر فرمود: «این مرد با ما آمده است؛ اگر می‌خواهی، به او اجازه بده؛ و گرنه، باز می‌گردد». صاحب‌خانه گفت: ای رسول‌خدا! به او اجازه دادم.

**شرح**

مؤلف/ در بخش آداب غذا خوردن، بابی بدین عنوان گشوده است: «مهمانی که شخصِ دیگری نیز با همراه می‌شود، چه کند؟» سپس حدیثی بدین مضمون ذکر کرده که ابومسعود بدری می‌گوید: مردی، پیامبر را با چهار نفرِ دیگر که در مجموع پنج نفر می‌شدند، به غذایی دعوت کرد که برایش ایشان تدارک دیده بود. شخصی بدون دعوت با آنان رفت. وقتی دربِ (خانه‌ی میزبان) رسیدند، پیامبر برای نفرِ ششم نیز اجازه خواست؛ چنان‌که فرمود: «این مرد با ما آمده است؛ اگر می‌خواهی، به او اجازه بده؛ و گرنه، باز می‌گردد». صاحب‌خانه گفت: ای رسول‌خدا! به او اجازه دادم.

و اما نکاتی که از این حدیث برداشت می‌شود:

**یکم:** برای انسان جایز است که وقتی عده‌ای را دعوت می‌کند، تعدادشان را تعیین نماید؛ این، هیچ ایرادی ندارد. اما برخی از مردم، این کار را نشانه‌ی بُخل می‌پندارند و می گویند: فلانی بخیل است! در صورتی که ممکن است میزبان، تنگ‌دست باشد و نتواند از عده‌ی بیش‌تری پذیرایی کند. به‌ویژه در مناطقی که بیش‌تر   
  
ساکنانش فقیر هستند. اما الحمدلله که ثروتمندان، سفره‌ی پهن و گشوده‌ای دارند.

**دوم:** از این حدیث چنین برمی‌آید که انسان می‌تواند با دعوت‌شدگان یا مهمانان، همراه شود و به خانه‌ی میزبان برود تا در کنارِ آنان، از او نیز پذیرایی شود؛ و این، جایز است؛ یعنی جایز است که انسان، مهمانِ طفیلی شود؛ زیرا پیامبر مردی را که با آنان همراه شد، برنگرداند و به او اجازه داد که با آنان همراه شود. زیرا در حدیث ابوهریره آمده است که وی با آنان همراه شد تا از این طریق شکمش را سیر کند.

**سوم:** از این حدیث چنین برداشت می‌کنیم که وقتی مهمانی ناخوانده با ما همراه شد، برای او از میزان اجازه می‌گیریم؛ به‌ویژه اگر گمانمان این باشد که میزبان، با هدف خاصی ما را دعوت کرده و می‌خواهد موضوعی را با ما در میان بگذارد که دوست ندارد کسی از آن اطلاع یابد. در چنین شرایطی حتماً باید از میزبان، برای مهمان ناخوانده‌ای که با ما همراه شده است، اجازه بگیریم.

**چهارم:** این حدیث، نشان‌گر این‎ست که اگر میزبان، به مهمانِ ناخوانده‌ای که با دعوت‌شدگان همراه شده است، اجازه‌ی ورود ندهد، ایرادی ندارد. زیرا اگر ایرادی در این کار بود، پیامبر برای مهمانِ ناخوانده‌ای که با ایشان همراه شده بود، اجازه نمی‌خواست. و همین اجازه خواستن، نشان‌گر این‎ست که تصمیم با میزبان یا صاحب‌خانه می‌باشد. اگر بخواهد به او اجازه می‌دهد یا به او می‌گوید: بازگرد و اجازه‌ی ورود نمی‌دهد. الله متعال فرموده است:

﴿وَإِن قِيلَ لَكُمُ ٱرۡجِعُواْ فَٱرۡجِعُواْۖ هُوَ أَزۡكَىٰ لَكُمۡۚ﴾ [النور : ٢٨]

و اگر به شما گفتند: بازگردید (و اجازه‌ی ورود ندادند)، پس بازگردید که این برای شما پاکیزه‌تر است.

لذا اگر از کسی اجازه خواستید و اجازه‌ی ورود نداد یا گفت: من، الآن مشغولم، ناراحت و دلخور نشوید؛ زیرا برخی از مردم همین‌که چنین پاسخی می‌شنوند، ناراحت می‌شوند. این، توقعِ نادرستی‌ست؛ زیرا مردم، کارها و مشغولیت‌های خاصّ خود را دارند و شاید کارو مشغولیتِ دیگری در رابطه با عده‌ای دیگر داشته باشند که به‌مراتب مهم‌تر باشد. لذا اگر از کسی وقت ملاقات خواستید و درخواست شما را قبول نکرد و گفت: اینک مشغولم، بدون این‌که ناراحت شوید، برگردید. این، رهنمود شریعت است.

104- باب: غذا خوردن از جلوی خود و آموزش آداب غذا خوردن به کسی که بد غذا می‌خورد

744- عن عُمَرَ بنِ أبي سلَمةَ قال: كُنْتُ غُلاماً في حجْرِ رسول الله وكَانَتْ يَدِي تَطِيشُ في الصَّحْفَةِ، فقال لي رسولُ الله: «يا غُلامُ سمِّ الله تعالى، وَكُلْ بِيمِينِكَ، وكُل ممَّا يليكَ». [متفقٌ عليه]([[122]](#footnote-122))

**ترجمه:** عمر بن ابوسلمه می‌گوید: پسربچه‌ای در دامان پیامبر بودم و دستم در ظرف غذا دور می‌زد (و از هر سوی ظرف، لقمه برمی‌داشتم). رسول‌الله به من فرمود: «ای پسر! بسم‌الله بگو و با دست راست، و از جلوی خود بخور».

745- وعنْ سلمةَ بنِ الأَكْوع أَنَّ رَجُلاً أَكَل عِنْدَ رسولِ الله بِشِمالِهِ فقال: «كُلْ بِيَمِينِكَ». قال: لاَ أَسْتَطِيع. قال: «لا اسْتَطَعْتَ»؛ مَا مَنَعَهُ إِلاَّ الكبْر. قال: فما رَفَعها إِلى فِيه. [روایت مسلم]([[123]](#footnote-123))

**ترجمه:** سلمه بن اکوع می‌گوید: شخصی، نزد رسول‌الله با دست چپ خود، غذا خورد؛ پیامبر به او فرمود: «با دست راستِ خود بخور». آن مرد گفت: نمی‌توانم. پیامبر فرمود: «هیچ‌گاه نتوانی». چیزی جز کبر، آن مرد را از اطاعت بازنداشت؛ از آن پس نمی‌توانست دست راستش را به سوی دهانش بلند کند.

**شرح**

مؤلف/ در بخش آداب غذا خوردن، بابی بدین عنوان گشوده است: «غذا خوردن از جلوی خود و آموزش آداب غذا به کسی که بد غذا می‌خورد».

پیش‌تر این نکته را بیان کردیم که خوردن و آشامیدن، با دستِ راست واجب می‌باشد؛ لذا خوردن و آشامیدن با دستِ چپ حرام است و هرکس با دستِ چپش بخورد و بیاشامد، گنه‎کار می‌باشد و از الله و پیامبرش نافرمانی کرده و مانندِ شیطان و دوستان وی که همان کفار هستند، عمل نموده است.

بر هر مسلمانی واجب است که با دستِ راستِ خود بخورد؛ مگر این‌که معذور باشد، مثلاً دست راستش فلج باشد. چنان‌که الله می‌فرماید:

﴿فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُمۡ﴾ [التغابن : ١٦]

تا می‌توانید، تقوای الله پیشه کنید.

از این‌رو مؤلف/ حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که سلمه بن اکوع می‌گوید: شخصی، نزد رسول‌الله با دست چپ خود، غذا خورد؛ پیامبر به او فرمود: «با دست راستِ خود بخور». آن مرد گفت: نمی‌توانم. پیامبر فرمود: «هیچ‌گاه نتوانی». چیزی جز کبر، آن مرد را از اطاعت بازنداشت؛ از آن پس نمی‌توانست دست راستش را به سوی دهانش بلند کند.

در این روایت آمده است: «چیزی جز کبر، آن مرد را از اطاعت بازنداشت». یعنی سرکشی از فرمانِ پیامبر باعث شد که پیامبر بر ضدِ او دعا کند. و معنای دیگرش، این‌که تکبر او را از خوردن با دستِ راست بازداشت. در هر صورت، پیامبر برایش بددعایی کرد؛ لذا دستِ آن شخص فلج شد و دیگر نمی‌توانست آن را به سوی دهانش بلند کند.

پیامبر خبر داده است که شیطان، با دست چپش می‌خورد و می‌آشامد؛ لذا برای خوردن و آشامیدن دو روش پیشِ رویِ ماست: یکی، روشِ پیامبر و دیگری، روشِ شیطان. پیامبر با دستِ راستش می‌خورد و می‌نوشید و شیطان با دستِ چپش می‌خورد و می‌آشامد. حال کدام روش را انتخاب می‌کنید؟

از این‌رو دوستانِ شیطان، یعنی یهودیان، نصارا و مشرکان، معمولاً به این مسأله اهمیت نمی‌دهند و بیش‌تر با دستِ چپ می‌خورند و می‌نوشند. چون دوستان شیطان هستند و شیطان بر آنان حکم می‌رانَد. لذا دقت کنید که مانندِ آن‌ها نباشید.

برخی از مردم، لیوان را با دست چپِ خود می‌گیرند و می‌گویند: بدین خاطر با دستِ چپم آب می‌نوشم که دست راستِ من چرب است و نمی‌خواهم، لیوان هم چرب شود. می‌گوییم: بگذار چرب گردد؛ آلوده به نجاست که نمی‌شود؛ شسته خواهد شد. یا انگشتان سبابه و شست خود را به صورت حلقه درآورید و بدین‌سان لیوان را بگیرید تا کم‌تر چرب شود. به‌ویژه که بسیاری معمولاً لیوان‌های امروزی، فلزی یا شیشه‌ای (بلورین) است و شستن آن‌ها دشوار نیست؛ هم‌چنین برخی از مردم از لیوان‌های یک بار مصرف استفاده می‌کنند. در هر حال هیچ عذر و بهانه‌ای برای خوردن و آشامیدن با دست چپ، پذیرفته نیست؛ زیرا خوردن و آشامیدن با دست چپ، حرام است و اعمال حرام، تنها در شرایط اضطراری و گریزناپذیر، جایز است؛ یعنی اگر کسی، دست راستش شکسته یا فلج باشد و نتواند آن را به سوی دهانش بالا ببرد، این، ضرورت یا حالتِ اضطراری محسوب می‌شود و برای چنین فردی خوردن و آشامیدن با دست چپ، جایز است. کسی که با دست چپش می‌خورد و می‌نوشد، از الله و پیامبرش نافرمانی می‌کند؛ زیرا پیامبر از این عمل نهی کرده است. این، یعنی نافرمانی از پیامبر و نافرمانی از پیامبر نافرمانی از خداست. الله متعال می‌فرماید:

﴿مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَۖ﴾ [النساء : ٨٠]

کسی که از پیامبر اطاعت کند، از الله اطاعت نموده است.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَمَن يَعۡصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلٗا مُّبِينٗا ٣٦﴾ [الأحزاب : ٣٦]

و هرکس از الله و پیامبرش نافرمانی کند، دچار گمراهی آشکاری شده است.

پیامبر هیچ چیزی از پیشِ خود نگفته است؛ بلکه او فرستاده‌ی پروردگار جهانیان بود که پیام‌های الهی را ابلاغ کرد.

مؤلف/ روایتی از عمر بن ابوسلمه نقل کرده است. عمر بن ابوسلمه ناپسری یا پیش‌زاده‌ی پیامبر بود؛ زیرا پسرِ همسر ایشان، ام‌سلمه& بوده است. ام‌سلمه& پیش از ازدواج با پیامبر همسرِپسرعمویش، ابوسلمه بود و او را خیلی دوست داشت. وقتی ابوسلمه از دنیا رفت، پیامبر بر بالینش حاضر شد؛ در آن هنگام چمشان ابوسلمه باز مانده بود. پیامبر فرمود: «إِنَّ الرُّوح إِذَا قُبِضَ تَبِعَهُ الْبَصَر». یعنی: «وقتی روح از تَن جدا می‌شود، چشم آن را دنبال می‌کند». زیرا روح، جسمِ لطیفی‌ست که از بدن خارج می‌گردد و نمی‌توانیم آن را ببینیم؛ البته مُرده، آن را می‌بیند و مشاهده می‌کند که چگونه از پیکرش بیرون می‌آید. پیامبر فرمود: «إِنَّ الرُّوح إِذَا قُبِضَ تَبِعَهُ الْبَصَر». یعنی: «وقتی روح از تَن جدا می‌شود، چشم آن را دنبال می‌کند». برخی از افراد خانواده‌ی ابوسلمه همین‌که این سخن پیامبر را شنیدند، دریافتند که ابوسلمه وفات کرده است؛ لذا آه و واویلا سر دادند و حتی آرزوی مرگ کردند. همان‌طور که عادتِ برخی از مردم است؛ چنان‌که عادت دوران جاهلیت بود. پیامبر فرمود: «لا تَدْعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ إِلا بِخَيْرٍ، فَإِنَّ الْمَلائِكَةَ يُؤَمِّنُونَ عَلَى مَا تَقُولُونَ». یعنی: «برای خود جز دعای نیک نکنید؛ زیرا فرشتگان بر دعای شما، آمین می‌گویند». سپس پیامبر دستانش را روی پلک‌های ابوسلمه کشید تا چشمانش بسته شود. این عمل را هنگامی انجام می‌دهند که بدنِ میّت گرم است؛ زیرا اگر سرد شود، نمی‌توان چشمانش را بست. سپس پیامبر برای ابوسلمه دعا کرد و فرمود: «اللهمَّ اغْفِرْ لأَبِي سَلَمَةَ وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ فِي الْمَهْدِيِّينَ، وَاخْلُفْهُ فِي عَقِبِهِ فِي الْغَابِرِينَ، وَاغْفِرْ لَنَا وَلَهُ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ، وَافْسَحْ لَهُ فِي قَبْرِهِ، وَنَوِّرْ لَهُ فِيهِ».([[124]](#footnote-124)) یعنی: «یا الله! گناهان ابوسلمه را بیامرز و درجه‌اش را در میان بندگان هدایت‌یافته‌ات در بهشت، بلند بگردان و خود حامی بازماندگانش باش و ما و او را بیامرز ای پروردگار جهانیان! و قبرش را فراخ و نورانی بگردان». به‌به! دعایی که همه‌ی ما آرزویش را داریم.

ام‌سلمه& از پیامبر یاد گرفته بود که در مصیبت، این دعا را بگوید: «اللهُمَّ أْجُرْنِي فِي مُصِيبَتِي وَأَخْلِفْ لِي خَيْرًا مِنْهَا». یعنی: «یا الله! در این مصیبت، به من اجر و پاداش عنایت کن و به من بهتر از آن عوض بده». وی، از پیامبر شنیده بود که هرکس در مصیبتی که به او می‌رسد، این دعا را بگوید، الله متعال در مصیبتی که به وی رسیده، به او اجر و پاداش عطا می‌کند و بهتر از آن به او عوض می‌دهد. ام‌سلمه& که شوهر، یعنی پسرعموی عزیزش را از دست داده بود، با خود می‌گفت: چه کسی برایم از ابوسلمه بهتر خواهد بود؟ البته او به فرموده‌ی رسول‌الله باور داشت، اما با خود می‌گفت: چه کسی برایم از ابوسلمه بهتر است؟

لذا همین‌که عده‌اش پایان یافت، پیامبر از او خواستگاری کرد و بی‌شک پیامبر برای ام‌سلمه& از ابوسلمه بهتر بود. ضمنِ این‌که الله متعال، دعای پیامبر را در حقِ ابوسلمه پذیرفت؛ زیرا پیامبر درباره‌ی ابوسلمه دعا کرده و گفته بود: «وَاخْلُفْهُ فِي عَقِبِهِ فِي الْغَابِرِينَ». یعنی: «خود حامی بازماندگانش باش» و بدین‌سان الله متعال، بهترین شخص، یعنی رسول‌الله را جای‌گزین پدرشان کرد. یکی از بازماندگانِ ابوسلمه، پسر خردسالش عمر بن ابی‌سلمه بود. وی، با پیامبر غذا می‌خورد و دستش در ظرف غذا دور می‌زد؛ یعنی از هر طرف ظرف، لقمه برمی‌داشت. پیامبر به او فرمود: «پسر جان! بسم‌الله بگو و با دست راست، و از جلوی خود بخور». بدین ترتیب پیامبر سه مورد از آداب غذا خوردن را به او یاد داد:

**اول:** گفتنِ «بسم الله» در ابتدای غذا که واجب است.

**دوم:** «با دست راست خود بخور». این هم واجب می‌باشد.

**سوم:** «و از جلوی خود بخور». یعنی وقتی با کسی هم‌کاسه هستی، از جلوی او نخور؛ زیرا بی‌ادبی‌ست.

آری؛ پیامبر در یک وعده غذا، سه مورد از آداب غذا خوردن را به او یاد داد و این، از برکت‌های پیامبر بود که الله متعال در او نهاده، به او توفیق می‌داد که از هر فرصتی برای تعلیم و تربیت دیگران، استفاده کند.

از این‌رو شایسته است که علما و همه‌ی کسانی که حتی یکی از سنت‌های پیامبر را یاد دارند، در هر مناسبت یا فرصتی، آن را به دیگران آموزش دهند. هیچ‌گاه نگو: من که عالِم نیستم. آری؛ عالِم نیستی، اما هرچه یاد داری، به دیگران منتقل کن. پیامبر فرموده است: «بَلِّغُوا عَنِّي وَلَو آية».([[125]](#footnote-125)) یعنی: «از طرف من تبلیغ کنید؛ گرچه یک آیه (یک مسأله) باشد». لذا شایسته است که انسان چنین فرصت‌هایی را غنیمت شمارد و در هر فرصتی که به‌دست می‌آورَد، به نشر و ترویج سنت بپردازد تا از اجر و پاداش سنت و از ثواب کسانی که تا قیامت به آن عمل می‌کنند، برخوردار شود.

\*\*\*

105- باب: نهی از دوتا دوتا خوردن خرما و امثال آن هنگامی که با هم می‌خورند، مگر با اجازه‌ی جمع

746- عن جبَلَةَ بن سُحَيْم قال: أَصابَنا عامُ سَنَةٍ معَ ابْنِ الزُّبَيْرِ، فرُزقْنَا تَمْراً، وَكانَ عَبْدُ الله بنُ عمر$ يَمُرُّ بِنَا ونحْنُ نأْكُلُ، فيقولُ: لا تُقَارِنُوا، فإِنَّ النَّبِيَّ نَهَى عَنِ الإقرانِ، ثُمَّ يقولُ: «إِلاَّ أَنْ يَسْتَأْذِنَ الرَّجُلُ أَخَاهُ». [متفقٌ عليه]([[126]](#footnote-126))

**ترجمه:** جبله بن سُحیم می‌گوید: در زمانِ حکم‌رانیِ - عبدالله- بن زبیر قحطی به ما رسید؛ مقداری خرما-به عنوان جیره- به ما داده شد. مشغولِ خوردن بودیم که عبدالله بن عمر$ از کنارِ ما گذشت و فرمود: دوتا دوتا نخورید؛ زیرا پیامبر از دوتا دوتا خوردن منع کرده است. سپس - ابن‌عمر- می‌فرمود: «مگر این‌که شخص از برادرش- یعنی کسی که با اوست- اجازه بگیرد».

106- باب: کسی که می‌خورد و سیر نمی‌شود، چه بگوید و چه انجام دهد؟

747- عن وَحْشيِّ بنِ حرب أَنَّ أَصحابَ رسولِ الله قالُوا: يا رسولَ الله، إِنَّا نَأْكُلُ ولا نَشْبَعُ؟ قال: «فَلَعَلَّكُمْ تَفْترِقُونَ» قالُوا: نَعَمْ. قال: فَاجْتَمِعُوا عَلى طَعَامِكُمْ، وَاذْكُرُوا اسْمَ الله، يُبَارَكْ لَكُمْ فيه». [روایت ابوداود]([[127]](#footnote-127))

**ترجمه:** وحشی بن حرب می‌گوید: اصحاب رسول‌الله عرض کردند: ای رسول‌خدا! هرچه می‌خوریم، سیر نمی‌شویم؟! فرمود: «شاید شما جدا از هم غذا می‌خورید؟» گفتند: بله. فرمود: «با هم غذا بخورید و بسم الله بگویید تا غذای شما بابرکت شود».

**شرح**

مؤلف/ در بخش آداب غذا خوردن، دو بابِ دیگر گشوده است:

بابِ نخست درباره‌ی نهی از دوتا دوتا خوردن خرما و امثال آن در هنگامی‌ست که چند نفر با هم می‌خورند، مگر این‌که دوستانش اجازه دهند. عادت مردم، این است که معمولاً خرما و امثال آن را یکی‌یکی می‌خورند؛ لذا وقتی چند نفر یک‌جا و به صورت دسته‌جمعی می‌خورند، نباید دوتا دوتا بخورید؛ یعنی نباید دو خرما را با هم در دهان بگذارید. چون بدین‌سان بیش از دوستان خود خورده‌اید و این، انصاف نیست؛ مگر این‌که اجازه بگیرید و بگویید: آیا اجازه می‌دهید دوتا دوتا بخورم؟ اگر اجازه دادند، ایرادی ندارد.

این نکته را باید درباره‌ی تمام خوراکی‌ها یا میوه‌هایی- چون انگور- که دانه به دانه میل می‌شوند، رعایت کنیم. اما وقتی تنهایی مشغول خوردن هستیم، دوتا دوتا خوردن، ایرادی ندارد؛ مگر این‌که امکانِ پریدن در گلو یا خفه شدن وجود داشته باشد. مردم درست گفته‌اند که لقمه‌ی بزرگ، گلوگیر است. پس اگر این خطر وجود داشت، دوتا دوتا نخورید؛ زیرا برای انسان ضرر دارد و جسم و جانِ انسان، امانتی الهی‌ست و آسیب رساندن به جسم، جایز نیست.

سپس مؤلف/ روایتی بدین مضمون نقل کرده که ابن‌عمر$ می‌گوید: پیامبر از دوتا دوتا خوردن منع کرده است؛ مگر این‌که شخص از برادرش- یعنی کسی که با اوست- اجازه بگیرد.

و اما باب دوم، درباره‌ی کسی‌ست که هرچه می‌خورَد، سیر نمی‌شود؛ این، چند علت دارد:

از جمله این‌که هنگام غذا خوردن بسم الله نمی‌گوید؛ اگر انسان هنگام غذا خوردن بسم‌الله نگوید، شیطان با او غذا می‌خورَد و بدین‌سان برکت از غذایش برداشته می‌شود.

یکی دیگر از عوامل بی‌برکت شدن غذا، این‎ست که از بالای ظرف، غذا می‌خورد؛ این هم برکت را از میان می‌برد. زیرا پیامبر از غذا خوردن از بالای ظرف که محلِ نزول برکت می‌باشد، منع نموده است؛ پس باید از کناره‌های ظرف، غذا خورد.

جدا از هم غذا خوردن، بی‌برکتی می‌آورَد. زیرا لازمه‌اش این‎ست که هر کسی در ظرفِ مخصوص خود غذا بخورد؛ در نتیجه غذا پراکنده می‌شود و برکتش از میان می‌رود. زیرا اگر برای هر نفری یک ظرف اختصاص دهید، غذا پراکنده می‌گردد. اما اگر غذا در یک ظرف باشد و همه با هم غذا بخورند، برکت می‌کند.

این‌جاست که درمی‌یابیم با هم غذا خوردن، نیک و پسندیده است؛ یعنی چه خوب است که هر پنج یا ده نفر در یک ظرف غذا بخورند. این، غذا را بابرکت می‌‌گرداند. همان‌گونه که جدا غذا خوردن، مایه‌ی بی‌برکتی‌ست.

\*\*\*

107- باب: امر به خوردن از کنارِ ظرف و نهی از خوردن از وسطِ آن

در این‌باره، همان حدیثی‌ست که بخاری و مسلم روایت کرده‌اند و پیش‌تر ذکر شد؛ پیامبر فرمود: «وكُل ممَّا يليكَ». یعنی: «و از جلوی خود بخور».

748- عن ابن عباس$ عَنِ النَّبِيِّ قال: «الْبَرَكَةُ تَنْزِلُ وَسَطَ الطَّعَام فَكُلُوا مِنْ حَافَّتَيْهِ ولاَ تَأْكُلُوا مِن وَسَطِهِ». [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی گوید: حسن صحیح است.]([[128]](#footnote-128))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «برکت در وسط غذا نازل می‌شود؛ پس از دو طرفِ آن بخورید و از وسطِ آن نخورید».

749- وعن عبدِ الله بن بُسْرٍ قال: كان لِلنَّبِيِّ قَصْعَةٌ يُقالُ لَهَا الْغَرَّاءُ، يحْمِلُهَا أَرْبَعَةُ رِجالٍ، فَلمَّا أَضْحوا وَسَجَدُوا الضُّحى أُتِي بتَلْكَ الْقَصْعَةِ، يعني وقد ثُرِدَ فيها، فالتَفُّوا عليها، فَلَمَّا كَثُرُوا جَثَا رسولُ الله فقالَ أَعرابيٌّ: ما هذه الجِلْسةُ؟ قال رسولُ اللّه: «إِنَّ الله جَعَلَنِي عَبْداً كَرِيماً، ولَمْ يجْعَلْني جَباراً عَنيداً»، ثمَّ قال رسولُ الله: «كُلُوا مِنْ حَوَالَيْهَا، وَدَعُوا ذِرْوَتَهَا يُبَارَكْ فيها». [روایت ابوداود با اِسناد نیکو.]([[129]](#footnote-129))

**ترجمه:** عبدالله بن بُسر می‌گوید: پیامبر کاسه‌ای داشت که به آن «غرّاء» گفته می‌شد و چهار مرد آن را حمل می‌کردند. هنگامِ چاشت شد و اصحاب، نماز ضحی (چاشت) خواندند؛ در آن هنگام کاسه را آوردند، در حالی که در آن نان ترید شده بود. اطرافش جمع شدند و چون زیاد گشتند، رسول‌الله دو زانو نشست. صحرانشینی گفت: این چه نشستنی‌ست؟ رسول‌الله فرمود: «الله، مرا بنده‌ای بخشنده و خوش‌خو قرار داده و مرا متکبر و خودسَر نگردانیده است»؛ آن‌گاه افزود: «از اطراف آن بخورید و بالای آن- یعنی وسطش- را بگذارید تا بابرکت شود».

**شرح**

این باب که مؤلف/ در بخش آداب غذا خوردن گشوده است، به همان موضوعی می‌پردازد که پیش‌تر به آن اشاره کردیم؛ این‌که شایسته است از اطراف ظرف، غذا بخوریم، نه از بالا یا وسطِ آن. چنان‌که در حدیث عبدالله بن عباس و عبدالله بن بسر بدین نکته تصریح شده است. هم‌چنین هنگامی که دو یا چند نفر با هم غذا می‌خورند، هرکس باید از جلوی خود بخورد.

این‌که پیامبر فرمود: «برکت در وسط غذا نازل می‌شود»، نشان می‌دهد که وقتی انسان از بالای غذا، یعنی از وسطِ آن بخورد، برکتش از میان می‌رود. علما گفته‌اند: مگر این‌که غذای متنوعی باشد؛ مثلاً گوشت در وسطِ ظرف باشد؛ در این صورت اشکالی ندارد که برای برداشتن گوشتِ مورد علاقه‌ی خود که در وسطِ ظرف است، دست خود را دراز کنید؛ زیرا گوشت یا غذای مورد علاقه‌ی شما فقط در وسطِ ظرف قرار دارد. چنان‌که پیامبر برای برداشتن تکه‌های کدو، دستش را این سو و آن سوی ظرف می‌برد.

حدیث عبدالله بن بسر نشان‌گر مستحب بودن دو رکعت ضحی (چاشت) است؛ زیرا در این روایت آمده است: «هنگامِ چاشت شد و اصحاب، نماز ضحی (چاشت) خواندند». زمان نماز ضحی، از هنگام بالا آمدن خورشید به‌اندازه‌ی یک نیزه، یعنی پانزده پس از طلوع خورشید تا ده دقیقه قبل از زوال آفتاب است. نماز ضحی (چاشت) سنت می‌باشد و چه خوب است که انسان بر آن پای‌بندی کند؛ زیرا همان‌گونه که در حدیث آمده: «هر صبح (هر روز) در برابر هر مفصل انسان، یک صدقه لازم است؛ هر «سبحان‌الله» گفتن، یک صدقه است؛ هر «الحمدلله» گفتن، یک صدقه است؛ هر «لا اله الا الله» گفتن، یک صدقه است؛ هر «الله اکبر» گفتن، یک صدقه است؛ هر امر به معروف، صدقه است؛ هر نهی از منکر، صدقه است؛ و به جای همه‌ی این‌ها، خواندن دو رکعت نماز «ضحی» کافی‌ست».([[130]](#footnote-130)) این، نشان می‌دهد که به‌جا آوردن نماز ضحی در هر روز، سنت است.

حدیث عبدالله بن بسر نشان‌گر این‎ست که انسان نباید هنگام خوردن، تکیه زده باشد؛ بلکه دو زانو یا در حالتی بنشیند که زیاد غذا نخورَد. زیرا پیامبر درباره‌ی منع از پُرخوری فرموده است: «مَا ملأَ آدمِيٌّ وِعَاءً شَرّاً مِنْ بَطنِه، فإِنْ كَانَ لا مَحالَةَ، فَثلُثٌ لطَعَامِه، وثُلُثٌ لِشرابِه، وَثُلُثٌ لِنَفَسِهِ».([[131]](#footnote-131)) یعنی: «انسان، ظرفی بدتر از شکمش را پُر نمی‌کند؛ و اگر- به خوردن غذای بیش‌تر- ناچار باشد، پس یک‌سوم شکمش را برای غذا، یک‌سوم آن را برای آب و یک‌سوم را برای تنفّس خود، قرار دهد».

شاید کسی بگوید: در این صورت، آدم قبل از نوبتِ بعدیِ غذا، گرسنه می‌شود. می‌گوییم: هر وقت گرسنه شدید، بخورید؛ اما اگر به روش مذکور در این حدیث عمل کنید، معده‌ی شما سبک‌تر و هضم غذا آسان‌تر خواهد بود. این، طبّ نبوی‌ست که وقتی احساس گرسنگی می‌کنید یا میلِ غذا خوردن دارید، بخورید. البته ایرادی ندارد که هر از چند گاهی، شکمِ سیر بخورید؛ زیرا وقتی پیامبر از ابوهریره خواست که از اصحاب صفه پذیرانی کند و ظرفِ شیر را یکی پس از دیگری به آن‌ها بدهد، در پایان به وی فرمود: «بنشین و بنوش». و ابوهریره نشست و نوشید. دوباره فرمود: «بنوش». و ابوهریره نوشید؛ و پیامبر هم‌چنان می‌فرمود: «بنوش»، تا این‌که ابوهریره گفت: «نه؛ سوگند به ذاتی که شما را به‌حق مبعوث کرده است، دیگر راه ندارد و نمی‌توانم». یعنی آن‌قدر خورده‌ام که دیگر، جا ندارم.([[132]](#footnote-132)) البته شایسته است که در خوردن، بیش‌تر مطابق این رهنمود نبوی عمل کنید که یک‌سوم شکم را برای غذا، یک‌سوم آن را برای آب و یک‌سوم را برای تنفّس خود، قرار دهید.

\*\*\*

108- باب: ناپسند بودن خوردن در حالِ تکیه زدن بر پهلو

750- عن أبي جُحَيْفَةَ وهبِ بنِ عبد الله قال: قال رسولُ الله: «لا آكُلُ مُتَّكِئًا». [روایت بخاري]([[133]](#footnote-133))

**ترجمه:** ابوجُحَیفه، وهب بن عبدالله می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «تکیه‌زده، چیزی نمی‌خورم».

[خطابی می‌گوید: یعنی هنگام غذا خوردن مانندِ افراد پُرخور، بر فرش و پُشتی تکیه نمی‌زد؛ بلکه چمباتمه می‌زد یا مانندِ کسی که عجله و قصدِ برخاستن دارد، سرِ پا می‌نشست و اندکی می‌خورد. این، مفهومِ کلام خطابی‌ست. هم‌چنین گفته‌اند: تکیه زدن بدین معناست که کسی هنگامِ نشستن بر پهلوی خود کج شود. و الله، داناتر است.]

751- وَعَنْ أَنسٍ قال: رَأَيْتُ رسولَ الله جالسًا مُقْعِيًا يَأْكُلُ تَمْرًا. [روایت مسلم]([[134]](#footnote-134))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله را دیدم که نشسته و چمباتمه([[135]](#footnote-135)) زده بود و خرما می‌خورد.

**شرح**

مؤلف/ در ادامه‌ی آداب غذا خوردن، بابی بدین عنوان گشوده است: «ناپسند بودن خوردن در حال تکیه زدن بر پهلو». خوردن از نظر طرز نشستن بر دو گونه است: یک نوعِ آن ممنوع، و بر خلافِ روشِ پیامبر می‌باشد؛ بدین‌سان که انسان بر پهلوی خود تکیه زنَد و چیزی بخورَد. زیرا تکیه زدن، نشان‌گر خودبینی و غرور است. هم‌چنین خوردن در چنین حالتی زیان‌بار است. زیرا در این حالت، مجرای غذا، کج و غیرطبیعی‌ست و این، برای بدن و دستگاه گوارش، زیان دارد. از این‌رو همان‌گونه که در حدیث عبدالله بن وهب سواری آمده است: پیامبر فرمود: «تکیه‌زده، چیزی نمی‌خورم». یعنی روشِ من، این نیست که بر پهلو تکیه بزنم و چیزی بخورم. و این، دو علت دارد که بیان کردیم: علتی معنوی که همان خودبینی و غرور است و نیز علتی جسمی؛ یعنی این روشِ غذا خوردن برای بدن زیان‌ دارد.

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که انس می‌گوید: «رسول‌الله را دیدم که نشسته و چمباتمه زده بود و خرما می‌خورد». یعنی ساق‌هایش را بالا گرفته و روی نشیمنگاه خود نشسته بود. پیامبر از آن جهت چمباتمه می‌زد که مطمئن و خاطرجمع نباشد و زیاد نخورَد. زیرا معمولاً کسی که خاطرجمع می‌نشیند، زیاد می‌خورَد. گرچه گاه خلافِ این هم دیده می‌شود؛ یعنی برخی از افراد با این‌که خاطرجمع به نظر نمی‌رسند، باز هم زیاد می‌خورند و برخی کاملاً عادی می‌نشینند و بدون عجله، اما اندک می‌خورند. در هر حال، یکی از روش‌های کم‌خوری یا کم کردن غذا، این‎ست که انسان، هنگام غذا خوردن، چمباتمه زَند و خاطرجمع ننشیند.

نتیجه این‌که دو روش نشستن برای غذا خوردن وجود دارد: یکی، تکیه زدن بر پهلوست که روش پیامبر نمی‌باشد و سایر شیوه‌های نشستن، جایز است و بهترین روش، همان است که ذکر شد؛ یعنی چمباتمه زدن یا نشستن به‌گونه‌ای که گویا انسان، عجله و قصدِ برخاستن دارد تا بدین‌سان کم‌تر غذا بخورد. زیرا پُرخوری، پسندیده نیست. بهترین روش، این‎ست که انسان تا می‌تواند یک‌سوم شکمش را برای غذا، یک‌سوم آن را برای آب و یک‌سوم را برای تنفّس خود، قرار دهد. البته ایرادی ندارد که هر از چند گاهی، شکمِ سیر بخورد.

\*\*\*

109- باب: مستحب بودن خوردن با سه انگشت و نیز لیسیدنِ انگشتان و ظرف غذا، و ناپسند بودنِ پاک کردن انگشتان پیش از لیسیدن، و استحباب برداشتن لقمه‌ای که از دست می‌افتد و خوردنِ آن، و جایز بودن پاک کردن انگشتان با ساعد و پا پس از لیسیدن

752- عن ابنِ عباسٍ رضي الله عنهما قال: قال رسولُ الله: «إِذا أَكلَ أَحدُكُمْ طَعَامًا، فَلا يَمسحْ أَصابِعَهُ حتى يَلعَقَهَا أَو يُلْعِقَها». [متفقٌ عليه]([[136]](#footnote-136))

**ترجمه:** ابن عباس$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه یکی از شما عذایی خورد، تا زمانی که خود انگشتانش را نلیسیده یا - به دیگری- نلیسانده است، آن‌ها را پاک نکند».

753- وعن كعْبِ بنِ مالك قال: رَأَيْتُ رسولَ الله يَأْكُلُ بِثلاثِ أَصابِعَ فَإِذا فَرغَ لَعِقَها. [روایت مسلم]([[137]](#footnote-137))

**ترجمه:** کعب بن مالک می‌گوید: رسول‌الله را دیدم که با سه انگشت غذا می‌خورد و پس از پایان غذا، آن‌ها را می‌لیسید.

754- وعن جابرٍ أَنَّ رسولَ الله أَمَرَ بِلَعْقِ الأَصَابِعِ والصَّحْفَةِ وقال: «إِنَّكُمْ لا تَدرُونَ فِي أَيِّ طعَامِكُم البَركةُ». [روایت مسلم]([[138]](#footnote-138))

**ترجمه:‌** جابر می‌گوید: رسول‌الله به لیسیدن انگشتان، (پس از صرف غذا و نیز) پاک کردن ظرف غذا با انگشتان دستور داد و فرمود: «شما نمی‌دانید که برکت در کدام قسمت غذایتان است».

755- وعنه أنَّ رسولَ الله قال: «إِذا وقعت لُقمَةُ أَحَدِكُمْ، فَليَأْخُذْهَا فَلْيُمِطْ مَا كان بِهَا مِنْ أذًى وَلْيَأْكُلْهَا، وَلاَ يدَعْها للشَّيطَانِ، ولا يَمْسَحْ يَدهُ بِالمِنْدِيلِ حتَّى يَلعقَ أَصَابِعَهُ، فإِنَّهُ لا يَدرِي فِي أَيِّ طعامِهِ البركةُ». [روایت مسلم]([[139]](#footnote-139))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه لقمه‌ی یکی از شما افتاد، آن را بردارد و از خاک و خاشاک، پاکش نماید و سپس بخورد و آن را برای شیطان، نگذارد؛ و پیش از لیسیدن انگشتانش، دست خود را با دستمال، پاک نکند. زیرا نمی‌داند که برکت در کدام قسمت غذای اوست».

756- وعنه أَنَّ رسولَ الله قال: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَحضُرُ أَحدَكُم عِند كُلِّ شَيءٍ مِنْ شَأْنِهِ، حتّى يَحْضُرُهُ عِندَ طعَامِهِ، فَإِذا سَقَطَتْ لُقْمةُ أَحَدِكم فَليَأْخذْهَا فَلْيُمِطْ ما كانَ بِهَا مِن أَذىً، ثُمَّ ليَأْكُلْهَا ولا يَدَعها للشَّيْطَانِ، فإذا فَرغَ فَلْيلْعَقْ أَصابِعِهُ فإِنَّه لا يدري فِي أَيِّ طعامِهِ البرَكَةُ». [روایت مسلم]([[140]](#footnote-140))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «شیطان در هر کاری که انجام می‌دهید، نزدتان حاضر می‌شود؛ حتی هنگام غذا خوردن. لذا هرگاه لقمه‌ی یکی از شما به زمین افتاد، آن را از خاک و خاشاک، پاک کند و سپس بخورد و آن را برای شیطان نگذارد و پس از غذا خوردن، انگشتان خود را بلیسد؛ زیرا نمی‌داند که برکت در کدام قسمت غذای اوست».

757- وعن أَنسٍ قال: كان رسولُ الله إِذا أَكَلَ طعَامًا، لعِقَ أَصَابِعَهُ الثَّلاثَ، وقالَ: «إِذا سقَطَتْ لُقمةُ أَحدِكُم فَلْيَأْخُذْها، وَلْيُمِطْ عَنْهَا الأذى، وَلْيَأْكُلْهَا، وَلاَ يَدعْهَا لِلشَّيطَانِ» وأَمَرنَا أَن نَسْلُتَ القَصعةَ وقال: «إِنَّكم لا تدْرُونَ في أَيِّ طَعَامِكم البَركةُ».[روایت مسلم]([[141]](#footnote-141))

**ترجمه:** انس می‌گوید: هرگاه پیامبر غذایی می‌خورد، سه انگشت خود را می‌لیسید؛ و می‌فرمود: «هرگاه لقمه‌ی یکی از شما به زمین افتاد، آن را از خاک و خاشاک، پاک کند و سپس بخورد و آن را برای شیطان نگذارد» و ما را به پاک کردن ظرف غذا با انگشتان دستور می‌داد و می‌فرمود: «شما نمی‌دانید که برکت در کدام قسمت غذایتان است».

758- وعن سعيد بنِ الحارث أَنَّه سأَل جابرًا عَنِ الوضوءِ مِمَّا مَسَّتِ النَّارُ، فقال: لا، قد كُنَّا زمنَ النَّبِيِّ لا نجدُ مثلَ ذلك الطعامِ إِلاَّ قلِيلاً، فإِذا نَحنُ وجدناهُ، لَم يَكْنْ لَنَا مَنَادِيلُ إِلا أَكُفَّنَا وسَوَاعدنَا وأَقْدَامَنَا، ثُمَّ نُصَلِّي وَلا نَتَوَضَّأُ. [روایت بخاري]([[142]](#footnote-142))

**ترجمه:** از سعید بن حارث روایت است که وی از جابر درباره‌ی وضو گرفتن پس از صرفِ غذایی که روی آتش پخته می‌شود، سؤال کرد. پاسخ داد: خیر؛ - صرفِ چنین غذایی، وضو را باطل نمی‌کند.- ما، در زمانِ پیامبر به‌ندرت چنین غذایی می‌یافتیم و وقتی چنین غذایی می‌خوردیم، دستمالی جز کفِ دست‌ها و ساعدها و پاهای خود نداشتیم. آن‌گاه- با وضویی که از قبل داشتیم- بدون این‌که وضوی تازه‌ای بگیریم، نماز می‌خواندیم.

110- باب: غذا خوردن به صورت دسته‌جمعی

759- عن أبي هريرة قال: قال رسولُ الله: «طَعَامُ الإثْنَيْنِ كافِي الثَّلاثَةِ، وَطَعَامُ الثَّلاثَةِ كافِي الأَربعَةِ». [متفقٌ عليه]([[143]](#footnote-143))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «خوراکِ دو نفر برای سه نفر کافی‌ست و خوراک سه نفر، برای چهار نفر».

760- وَعَنْ جابرٍ قال: سَمِعْتُ رسولَ الله يَقُول: «طَعامُ الوَاحِدِ يَكْفي الإثْنَيْنِ، وَطَعَامُ الإثْنَيْنِ يَكْفي الأربعةَ، وطعامُ الأرَبَعةِ يَكْفي الثَّمانِيَةَ». [روایت مسلم]([[144]](#footnote-144))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «خوراک یک نفر، برای دو نفر و خوراک دو نفر، برای چهار نفر و خوراک چهار نفر، برای هشت نفر کافی‌ست».

**شرح**

این احادیث، حاویِ چند نکته است:

**نکته‌ی نخست:** پسندیده است که انسان با سه انگشت غذا بخورد: میانی، اشاره و شَست. زیرا این، نشانه‌ی تواضع و کم‌خوری‌ست. البته این، درباره‌ی غذاهایی‌ست که می‌توان با سه انگشت خورد؛ اما در غذاهایی مانند برنج که سه انگشت کافی نیست، ایرادی ندارد که از انگشتان بیش‌تری ا‌ستفاده کنید. در مواردی که خوردن با سه انگشت ممکن است، باید مطابق سنت پیامبر عمل کنیم.

**نکته‌ی دوم:** پسندیده است که انسان پس از پایان غذا، پیش از آن‌که دستش را با دستمال پاک کند، انگشتان خود را بلیسد؛ چنان‌که پیامبر به لیسیدن انگشتان یا لیساندن آن به دیگران دستور داده است. این‌که انسان، خود انگشتانش را بلیسد، روشن است؛ اما می‌توان آن را به دیگران نیز لیساند. مانند زن و شوهری که به‌خاطر محبت و پیوند محکمی که با یکدیگر دارند، به‌سادگی این کار را انجام می‌دهند. برخی از مردم می‌گویند: «امکان ندارد پیامبر چنین چیزی گفته باشد؛ مگر می‌شود انسان انگشتِ کسی دیگر را بلیسد؟» می‌گوییم: هرچه پیامبر گفته، حق است و امکان ندارد که پیامبر دستوری بدهد که غیرممکن باشد؛ بلکه انجامِ چنین عملی، ممکن است. هم‌چنین گاه انسان انگشتان فرزندان کوچکش را پس از این‌که غذا می‌خورند، می‌لیسد و این، ممکن است. لذا لیسیدنِ انگشتان یا لیساندن آن به دیگران، هم سنت است و هم ممکن. ضمن این‌که این دستور، منحصر به لیساندن نیست؛ بلکه فرمود: خود بلیسد یا به دیگران بلیساند. از این‌رو نمی‌توان این را دستوری دشوار قلمداد کرد.

پیامبر فرمود: «شما نمی‌دانید که برکت در کدام قسمت غذایتان است». چه‌بسا برکت در همین اندک غذایی باشد که در انگشتان ما قرار دارد و آن را می‌لیسیم. حتی از برخی از پزشکان نقل می‌شود که لیسیدن انگشتان پس از صرف غذا، مفید است و به هضم غذا کمک می‌کند. چه این‌گونه باشد و چه نباشد، چیزی که برای ما مهم است، فرمان‌برداری از پیامبر و عمل کردن به سنت و رهنمود اوست.

**نکته‌ی سوم:** شایسته است که انسان بشقاب، کاسه و ظرف غذا را با انگشتان خود پاک کند و بلیسد. لذا پس از پایان غذا، مطابق دستور پیامبر ظرف غذای خود را با انگشتان خود به‌گونه‌ای بلیسید که هیچ غذایی در اطراف آن نمانَد؛ زیرا نمی‌دانید که برکت در کدام قسمت از غذای شماست.

متأسفانه مردم بدون اجرای این سنت، از سرِ سفره کنار می‌روند و مشاهده می‌شود که مقداری غذا در اطراف ظرف وجود دارد. علتش این‎ست که از این سنت بی‌اطلاع هستند. اگر اهل علم با عموم مردم هم‌سفره شوند و این سنت و سایر سنت‌های خوردن و آشامیدن را به آن‌ها تعلیم دهند، دیری نمی‌پاید که این سنت‌ها نهادینه می‌شود. امید است که الله متعال ما را ببخشد؛ به‌راستی که ما نسبت به سنت‌ها کوتاهی می‌کنیم و این، با دعوت به سوی حق، تعارض دارد.

**نکته‌ی چهارم:**‌ وقتی لقمه‌ای از دست انسان می‌افتد، نباید آن را رها کند؛ بلکه آن را بردارد و خاک و خاشاکش را پاک نماید؛ زیرا انسان مجبور نیست چیزی بخورَد که دوست ندارد یا برایش زیان‌آور است. لذا خاک و خاشاکش را پاک کند و سپس آن را بخورَد. چرا؟ زیرا پیامبر فرموده است: «و آن را برای شیطان نگذارد». زیرا شیطان در هر کاری که انسان انجام می‌دهد، نزدش حاضر می‌شود؛ هنگام غذا خوردن، هنگام آشامیدن، و حتی هنگامی که با همسرش هم‌بستر می‌گردد تا بدین‌سان با او در این کارها شریک شود! چنان‌که در قرآن کریم آمده است:

﴿قَالَ ٱذۡهَبۡ فَمَن تَبِعَكَ مِنۡهُمۡ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَآؤُكُمۡ جَزَآءٗ مَّوۡفُورٗا ٦٣ وَٱسۡتَفۡزِزۡ مَنِ ٱسۡتَطَعۡتَ مِنۡهُم بِصَوۡتِكَ وَأَجۡلِبۡ عَلَيۡهِم بِخَيۡلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡوَٰلِ وَٱلۡأَوۡلَٰدِ وَعِدۡهُمۡۚ وَمَا يَعِدُهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ إِلَّا غُرُورًا ٦٤﴾ [الإسراء: ٦٣، ٦٤]

(پروردگار به ابلیس) فرمود: برو؛ آن دسته از آدمی‌زادگان که از تو پیروی کنند، به راستی که دوزخ، کیفر سخت و کامل شما خواهد بود. هر کدامشان را که توانستی، با صدایت (به سوی معصیت) برانگیز و با سربازان سواره و پیاده‌ات بر آنان حمله‌ور شو **و در اموال و فرزندان، خودت را شریکشان بگردان** و به آنان وعده‌ بده؛ و شیطان، به آنان فقط وعده‌ی دروغین می‌دهد.

اگر هنگام غذا خوردن «بسم‌الله» بگویید، شیطان را از خوردن منع کرده‌اید و دیگر نمی‌تواند در غذا خوردن با شما شریک شود؛ اما اگر بسم‌الله نگویید، با شما شریک می‌گردد. هم‌چنین هنگامی که با گفتن بسم‌الله او را از خوردن منع می‌کنید، در انتظار می‌‌نشیند تا لقمه‌ای از دستتان بیفتد؛ اگر آن را بردارید، پس از آنِ شماست و اگر رهایش کنید، شیطان آن را می‌خورَد. لذا اگرچه در غذا خوردن با شما شریک نشد، اما در لقمه‌ای از دستتان افتاد، خود را شریکتان کرد. پس در این‌باره نیز او را در تنگنا قرار دهید و وقتی لقمه‌ای غذا یا دانه‌ای خرما و امثال آن از دستتان می‌افتد، آن را بردارید و خاک و خاشاکش را پاک کنید و آن را بخورید و برای شیطان نگذارید.

**نکته‌ی پنجم:** این‎ست که آیا باید پس از خوردن چیزهایی چون نان، برنج و امثال آن وضو بگیریم یا نه؟ برخی از علما گفته‌اند: هرکس چیزی بخورد که روی آتش پخته می‌شود، بر او واجب است که وضو بگیرد. دلیلشان این‎ست که پیامبر به وضو گرفتن پس از خوردن چنین خوراک‌هایی دستور داده است. اما دیدگاهِ صحیح، این‎ست که واجب نیست؛ چنان‌که در حدیث جابر که مؤلف/ ذکر کرده و در «صحیح بخاری» نیز آمده است: این عمل، واجب نیست؛ بلکه سنت می‌باشد. یعنی بهتر و افضل، این‎ست که وقتی چیزی خوردیم که روی آتش پخته شده بود، حتی اگر وضو داشتیم، دوباره وضو بگیریم. البته وضو گرفتن واجب نیست. زیرا آن‌چه از پیامبر ثابت شده، این‎ست که این بزرگوار وضو گرفتن پس از خوردنِ خوراکِ پخته‌شده بر روی آتش را ترک نموده و به این عمل پای‌بندی نکرده است.

شخصی، از رسول‌الله پرسید: آیا پس از خوردن گوشت شتر، وضو بگیریم؟ فرمود: «بله». آن شخص، سؤال کرد: آیا پس از خوردن گوشت گوسفند، وضو بگیریم؟ فرمود: «إِنْ شِئْت».([[145]](#footnote-145)) یعنی: «اگر بخواهی...». زیرا اگر کسی در حالِ وضو، گوشت شتر بخورد، وضویش می‌شکند و باید وضو بگیرد. اما شستن شرمگاه واجب نیست؛ زیرا ادرار و مدفوع نکرده است. فقط وضو گرفتن، واجب می‌باشد. لذا اگر کسی وضو داشت و گوشت شتر خورد، بر او واجب است که برای نماز، وضو بگیرد؛ فرقی نمی‌کند که این گوشت، نیم‌پخته بوده یا به‌طور کامل پخته است؛ هم‌چنین فرقی نمی‌کند که این گوشت، از کدام قسمت شتر باشد: جگر، قلب، گوشت بدون چربی، شش و سیرابی و امثال آن؛ یعنی خوردن گوشت شتر از هر جای بدنش که باشد، وضو را می‌شکند. زیرا پیامبر بدون این‌که هیچ قسمتی را مستثنا کند، به وضو گرفتن پس از خوردن گوشت شتر، دستور داده است.

کتاب «ریاض‌الصالحین»، کتابی جامع و سودمند می‌باشد و به‌راستی بوستان نیکوکاران و گلشن صالحان است و در آن انواع گل‌ها و گیاهان زیبا و باطراوت وجود دارد. آری؛ این کتاب، حاوی مسایل علمی و نکات و آدابی‌ست که در کم‌تر کتابی دیده می‌شود.

\*\*\*

111- باب: روش نوشیدن و مستحب بودن سه بار تنفس در بیرون ظرف، و ناپسند بودن تنفس در ظرف؛ و استحباب دور دادنِ ظرف از سمت راست

761- عَن أَنسٍ أنَّ رسولَ الله كانَ يتنَفَّسُ في الشَّرَابِ ثَلاثًا. [متفقٌ عليه]([[146]](#footnote-146))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌‌الله - آب و هرگونه- نوشیدنی را با سه نفس می‌خورد.

762- وعن ابن عباسٍ$ قال: قال رسول الله: «لا تَشْرَبُوا واحِدًا كَشُرْبِ البَعِير، وَلكِن اشْرَبُوا مَثْنى وثُلاثَ، وسَمُّوا إِذا أَنْتُمْ شَرِبْتُمْ، واحْمَدوا إِذا أَنْتُمْ رَفَعْتُمْ». [ترمذي، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حديثی حسن می‌باشد.]([[147]](#footnote-147))

**ترجمه:** از ابن عباس$ روایت شده است: رسول‌الله فرمود: «مانند شتر به یک‌باره و با یک نفس آب نخورید؛ بلکه با دو یا سه نفس آب بنوشید و هنگام نوشیدن بسم‌الله بگویید و پس از پایان، الحمدلله».

763- وعن أبي قَتَادَةَ أَنَّ النَّبِيَّ نَهَى أن يُتَنَفَّسَ في الإِناءِ. [متفقٌ عليه]([[148]](#footnote-148))

**ترجمه:** ابوقتاده می‌گوید: پیامبر از نفس کشیدن در ظرف آب منع فرمود.

764- وعن أَنسٍ أَنَّ رسول الله أُتِيَ بِلَبَنٍ قد شِيب بِمَاءٍ، وَعَنْ يَمِينِهِ أَعْرابِيٌّ، وعَنْ يَسارِهِ أَبو بَكرٍ، فَشَرِبَ، ثُمَّ أَعْطَى الأَعْرَابِيَّ وَقَالَ: «الأَيْمَنَ فالأَيْمنَ». [متفقٌ عليه]([[149]](#footnote-149))

**ترجمه:** انس می‌گوید: برای رسول‌الله مقداری شیر آوردند که با آب مخلوط شده بود؛ سمت راستِ پیامبر صحرانشینی نشسته بود و سمت چپش ابوبکر؛ رسول‌الله پس از این‌که خود از آن شیر نوشید، آن را به صحرانشین داد و فرمود: «راست، سپس راست». [یعنی در ترتیب پذیرایی، حق با کسی‌ست که سمت راست می‌باشد.]

765- وعن سهل بن سعدٍ أَنَّ رسول الله أُتِيَ بشرابٍ، فشرِبَ مِنْهُ وعَنْ يَمِينِهِ غُلامٌ، وعن يَسَارِهِ أَشْيَاخٌ، فقال للغُلام: «أَتَأْذَنُ لي أَنْ أُعْطِيَ هُؤلاءِ؟» فقال الغُلامُ: لا والله، لا أُوثِرُ بِنَصِيبِي مِنكَ أَحَدًا، فَتلَّهُ رسولُ الله فِي يَدِهِ. [متفقٌ عليه]([[150]](#footnote-150))

**ترجمه:** سهل بن سعد می‌گوید: برای رسول‌الله نوشیدنی آوردند؛ پیامبر از آن نوشید و سمت راستش پسربچه‌ای بود و سمت چپش تعدادی بزرگ‌سال بودند. پیامبر به آن پسربچه فرمود: «آیا به من اجازه می‌دهی که ابتدا به این‌ها بدهم؟» پسربچه گفت: «خیر؛ ای رسول‌خدا! به الله سوگند هیچ‌کس را در سهمی که از شما نصیبم شده است، بر خود ترجیح نمی‌دهم». لذا پیامبر ظرف را در دست آن پسر نهاد.

[این پسربچه، عبدالله بن عباس$ بوده است.]

**شرح**

مؤلف/ می‌گوید: «باب: روش نوشیدن و مستحب بودن سه بار تنفس در بیرون ظرف، و ناپسند بودن تنفس در ظرف؛ و استحباب دور دادنِ ظرف از سمت راست».

مؤلف/ پیش‌تر به بیان آداب و روش‌های غذا خوردن پرداخت. به‌راستی نعمت‌های الاهی بر بندگانش، بی‌شمار است؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِن تَعُدُّواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ لَا تُحۡصُوهَآ﴾ [ابراهيم: ٣٤]

و اگر بخواهید نعمت‌های الله را بشمارید، نمی‌توانید آن‌ها را به شمارش درآورید.

خوردن و آشامیدن از نعمت‌های الاهی‌ست و کسی، قدر این نعمت را می‌داند که از آن محروم است و طعم گرسنگی و تشنگی را می‌چشد. این، یکی از حکمت‌های روزه است. لذا روزه‌دار، از خوردن و آشامیدن خودداری می‌کند تا قدر این نعمت پروردگار را بداند.

آشامیدن آب و هر نوشیدنیِ دیگری، آدابی دارد؛ از جمله این‌که انسان، در ابتدا بسم‌الله بگوید و در پایان، الحمدلله. هم‌چنین آب را با سه نفس بخورد. زیرا انس بن مالک می‌گوید: «رسول‌‌الله - آب و هرگونه- نوشیدنی را با سه نفس می‌خورد». یعنی جرعه‌ای سر می‌کشید و سپس ظرف را از دهان خود جدا می‌کرد؛ دوباره سر می‌کشید و آن‌گاه ظرف را از دهان خود جدا می‌نمود و سومین بار نیز می‌نوشید و در ظرف، تنفس نمی‌کرد. چنان‌که در حدیث ابوقتاده آمده است: «پیامبر از نفس کشیدن در ظرف آب منع فرمود». حکمتش این‎ست که این کار، ظرف را آلوده می‌کند؛ زیرا چه‌بسا با بازدمی که وارد ظرف می‌شود، عوامل بیماری‌زایی از معده، مری یا دهانِ شخص، وارد ظرف گردد و این، برای شخصی دیگر که از این ظرف استفاده کند، خوب نیست؛ هم‌چنین کسی که با یک نفس آب می‌خورد یا در ظرف، نفس می‌کشد، احتمال دارد که آب در گلویش بپرد و بدین‌سان خفه شود. از این‌رو پیامبر از تنفس در ظرف منع نموده است؛ بلکه باید آب را در سه نفس خورد و در هر نفس، ظرف را از دهان جدا کرد.

پیامبر خبر داده است که رعایت این روش، گواراتر و سالم‌تر است و تشنگی را بهتر برطرف می‌سازد. یعنی انسان، ضمن این‌که از نوشیدن آب لذت می‌برد و به بیمار مبتلا نمی‌شود، هم تشنگی‌اش رفع می‌شود و هم آب در روده‌ها و مجاریِ گوارشِ وی فرو می‌رود.

زیرا عطش یا تشنگی، نتیجه‌ی سوخت و سازِ معده و حرارتی‌ست که به سبب کمبود آب در معده، سلول‌ها و دیگر بخش‌های بدن پدید می‌آید و گاه به سبب بیماری. لذا اگر آب به‌یک‌باره وارد بدن شود، ضرر دارد؛ اما اگر انسان، آب را به‌تدریج وارد بدنش کند، هم تشنگی‌اش از میان می‌رود و هم از بیماری‌ها و زیان‌های ناشی از ورود یک‌باره‌ی آب به بدنش، سالم می‌مانَد.

از این‌رو شایسته است که از سرکشیدن آب بپرهیزیم و به‌گونه‌ای آب بنوشیم که گویا آن را می‌‌مکیم؛ یعنی آب را به‌تدریج وارد معده کنیم؛ جرعه‌ای بنوشیم، سپس ظرف را از دهان جدا کرده، نفس بکشیم و باز جرعه‌ای دیگر و به همین ترتیب در سه جرعه و در سه نفس آب بخوریم. این، سنت است.

اما هنگامِ پذیرایی با نوشیدنی، مثل آب، چای و قهوه به چه روشی عمل کنیم؟ یعنی شخصی وارد می‌شود و می‌خواهد به حاضران، آب بدهد؛ ابتدا از چه کسی آغاز نماید؟ می‌گوییم: اگر کسی، درخواست آب یا نوشیدنی کرده است، ابتدا به او می‌دهیم و اگر این آب یا نوشیدنی را به درخواست کسی نیاورده‌ایم، ابتدا از بزرگ‌تر آغاز می‌کنیم و ترتیب بزرگ‌ترها را از سمت راست، رعایت می‌نماییم. اگر هر کسی، فنجان یا ظرف خودش را داشت، از بزرگ‌تر شروع کرده، سپس به کسی می‌دهیم که سمت چپِ وی قرار دارد. زیرا کسی که در سمت چپِ اوست، در حقیقت در سمت راست میزبان می‌باشد و بدین‌سان میزبان یا کسی که پذیرایی می‌کند، ترتیب پذیرایی از سمت راست را رعایت می‌نماید. به عنوان مثال: شخصی درخواست آب می‌کند؛ برایش آب می‌آورند و او می‌نوشد. اگر کسی که آب آورده، بالای سرِ این فرد ایستاده و منتظر پس گرفتن لیوان است، همین‌که آن شخص آب نوشید، لیوان را به او برمی‌گرداند و گرنه، لیوان را به کسی می‌دهد که سمت راستِ اوست؛ فرقی ندارد کسی که سمت راست اوست، کوچک باشد یا بزرگ، از بزرگان و اشراف باشد یا از افرادِ عادی.

دلیلش، این‎ست که برای پیامبر مقداری شیر آوردند با آب مخلوط شده بود. سمت راستِ پیامبر صحرانشینی نشسته بود و سمت چپش ابوبکر و عمر$؛ رسول‌الله پس از این‌که خود از آن شیر نوشید، آن را به صحرانشین داد. عمر به صحرانشین گفت: «این، ابوبکر است». زیرا ابوبکر از اصحاب مشهور و نام‌دار، بلکه یارِ ویژه‌ی پیامبر بود. لذا عمر این را گفت تا صحرانشین، ابوبکر صدیق را گرامی بدارد. اما صحرانشین، ظرف شیر را گرفت و نوشید. آن‌جا پیامبر صحرانشین را بر ابوبکر صدیق که فضایلش بر کسی پوشیدن نیست، ترجیح داد. علتش این بود که صحرانشین، سمت راستِ پیامبر قرار داشت و ابوبکر صدیق سمت چپش. چنان‌که پیامبر فرمود: «راست، سپس راست». [یعنی در ترتیب پذیرایی، حق با کسی‌ست که سمت راست می‌باشد.]

و اما داستان دوم: برای رسول‌الله نوشیدنی آوردند؛ پیامبر از آن نوشید و سمت راستش پسربچه‌ای بود و سمت چپش تعدادی بزرگ‌سال بودند. پیامبر به آن پسربچه فرمود: «آیا به من اجازه می‌دهی که ابتدا به این‌ها بدهم؟» پسربچه گفت: «خیر؛ ای رسول‌خدا! به الله سوگند هیچ‌کس را در سهمی که از شما نصیبم شده است، بر خود ترجیح نمی‌دهم». یعنی دوست دارم من از باقی‌مانده‌ی نوشیدنی شما بخورم. لذا پیامبر ظرف را در دست آن پسر نهاد.

این، نشان می‌دهد که در ترتیب پذیرایی خردسالی که سمت راست قرار دارد، بر بزرگ‌سالی که در سمت چپ است، ترجیح دارد. چنان‌که داستان نخست، نشان‌گر این‎ست که اگر در سمت راست، یک فرد عادی یا کسی باشد که قدر و منزلت کم‌تری دارد، بر بزرگان و اشرافی که سمت راست هستند، مقدم خواهد بود. زیرا پیامبر فرموده است: «الأَيْمَنُونَ الأَيْمَنُونَ الأَيْمَنُونَ، أَلاَ فَيَمِّنُوا أَلاَ فَيَمِّنُوا أَلاَ فَيَمِّنُوا».([[151]](#footnote-151)) یعنی: «آن‌ها که سمت راست هستند، آن‌ها که سمت راست هستند، آن‌ها که سمت راست هستند» و سه بار فرمود: «هان! ترتیب را از سمت راست رعایت کنید». در حدیث، این‌گونه آمده است؛ البته این، درباره‌ی کسی‌ست که می‌خواهد به حاضران یک جلسه آب بدهد.

امروزه روش پذیرایی بدین ترتیب است که شخص، وسایل پذیرایی را می‌آورَد و از بزرگ‌تر مجلس شروع می‌کند. این، مطابق سنت است؛ زیرا در زمان رسول‌الله پذیرایی را از ایشان آغاز می‌کردند. هم‌چنین پیامبر می‌خواست مسواکش را به یکی از دو نفری بدهد که در برابرش ایستاده بودند؛ به ایشان گفته شد، [یعنی جبرئیل به ایشان گفت:] به بزرگ‌تر (مسن‌تر) بده. در این‌باره احادیثی آمده است که نشان می‌دهد که وقتی برای پذیرایی وارد مجلس می‌شوید، از بزرگ‌تر مجلس شروع کنید، نه از سمت راست.

\*\*\*

112- باب: ناپسند بودن نوشیدن از دهانه‌ی مشک، ظرف آب و امثال آن؛ و بیانِ این‌که این کراهت، تنزیهی‌ست، نه تحریمی

766- عن أبي سعيدٍ الخدْرِيِّ قال نَهَى رسولُ الله عنِ اخْتِنَاثِ الأَسْقِيَةِ. يعنى: أَنْ تُكسَرَ أَفْوَاهُها، وَيُشْرَب منها. [متفقٌ عليه]([[152]](#footnote-152))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: رسول‌الله از نوشیدن آب از دهانه‌ی مشک منع فرمود.

767- وعن أبي هريرة قال: نَهَى رسولُ الله أَن يُشْرَبَ مِنْ فِيِّ السِّقاءِ أَو القِرْبةِ. [متفقٌ عليه]([[153]](#footnote-153))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله از نوشیدنِ آب از دهانه‌ی ظرف آب و مشک منع فرمود.

768- وعن أُمِّ ثابِتٍ كَبْشَةَ بِنْتِ ثَابتٍ أُخْتِ حَسَّانِ بْنِ ثابت وعنها قالت: دخَل علَيَّ رسولُ الله فَشَرِبَ مِن فِيِّ قِرْبةٍ مُعَلَّقةٍ قَائمًا. فَقُمْتُ إِلى فِيهَا فَقطَعْتُهُ. [ترمذي، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می‌باشد.]([[154]](#footnote-154))

**ترجمه:** ام‌ثابت، کبشه بنت ثابت، خواهر حسان بن ثابت$ می‌گوید: رسول‌الله نزدم آمد و ایستاده از دهانه‌ی مشکی که آویزان بود، آب نوشید. لذا برخاستم و دهانه‌ی مشک را بُریدم (تا آن را نگه دارم).

[ام‌ثابت& دهانه‌ی مشک را بُرید تا محلی را که دهان پیامبر به آن خورده بود، برای تبرک حفظ کند. این حدیث، نشان‌گر جایز بودن نوشیدن از دهانه‌ی ظرف است و دو حدیث پیشین، نشان می‌دهد که بهتر و افضل، این‎ست که انسان از دهانه‌ی ظرف، آب نخورد.]

**شرح**

مؤلف/ می‌گوید: «ناپسند بودن نوشیدن از دهانه‌ی مشک، ظرف آب و امثال آن؛ و بیانِ این‌که این کراهت، تنزیهی‌ست، نه تحریمی».

یکی از آداب نوشیدن، این‎ست که انسان از دهانه‌ی مشک یا ظرف، آب نخورَد. زیرا پیامبر از این کار منع کرده است. در گذشته آب را در مشک و امثال آن نگه می‌داشتند؛ لذا گاه خاشاک، حشرات و امثال آن در آب دیده می‌شد. از این‌رو پیامبر از تا کردنِ دهانه‌ی مشک و نوشیدن آب از دهانه‌ی آن منع فرمود؛ لذا حکمتش، این‎ست که چه‌بسا آب، آلوده باشد و وقتی انسان، از دهانه‌ی مشک، آب بخورد، متوجهِ آلودگی آب نمی‌شود.

چنان‌که باری شخصی می‌خواست آب بخورد که ناگهان ماری از مشک بیرون آمد. چه‌قدر خطرناک بوده است! هر آن امکان داشت او را بگزد یا آسیبی به او برساند. البته آب خوردن از شیرِ آب یا سبوها و ظرف‌های مخصوص آب، خطرناک نیست و حکمِ نوشیدن آب از لیوان را دارد. گفتنی‎ست: اگر چاره‌ای نبود، ایرادی ندارد که انسان از دهانه‌ی مشک آب بنوشد. مثلاً تشنه هست و لیوانی با خود ندارد؛ در این حالت از دهانه‌ی مشک آب می‌خورد. زیرا همان‌گونه که مؤلف/ ذکر کرده، این نهی، نهیِ تنزیهی‌ست، نه تحریمی.

از حدیث ام‌ثابت چنین برمی‌آید که هنگام ضرورت، نوشیدن آب در حالتِ ایستاده ایرادی ندارد. آری؛ پیامبر از نوشیدن آب در حالت ایستاده منع نموده است؛ اما وقتی ضرورت باشد، مثلِ وقتی که لیوان یا ظرفی در دسترس نیست و مَشک، آویزان است و دهان انسان در حالت نشسته به مشک نمی‌رسد، نوشیدن آب در حالت ایستاده ایرادی ندارد. چنان‌که پیامبر، ایستاده از مشکی که آویزان بود، آب نوشید.

این حدیث، هم‌چنین نشان می‌دهد که تبرک جستن به آثار پیامبر جایز است؛ همان‌گونه که صحابه به عرق، آب دهان، لباس و موی پیامبر تبرک می‌جستند. البته تبرک جستن به آثار دیگران، جایز نیست و این امر، مخصوص پیامبر بوده است.([[155]](#footnote-155))

113- باب: ناپسند بودن دمیدن در نوشیدنی

769- عَن أبي سعيدٍ الخدريِّ أَنَّ النَّبِيَّ نَهَى عَنِ النَّفخِ فِي الشَّرابِ فقال رَجُلٌ: القذَاةُ أَراها في الإِناء؟ فقال: «أَهْرِقْهَا» قال: فإِنِّى لا أُرْوَى مِنْ نَفَسٍ وَاحِدٍ؟ قال: «فَأَبِن القَدَحَ إِذًا عَنْ فِيكَ». [ترمذي، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحيح می‌باشد.]([[156]](#footnote-156))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: پیامبر از دمیدن در آب منع نمود. شخصی عرض کرد: حتی وقتی که در ظرف، خاشاک می‌بینم؟ فرمود: «آن را بریز». گفت: به یک نفس سیراب نمی‌شوم؛ چه کنم؟ فرمود: «در این صورت ظرف را از دهانت جدا کن (و پس از نفس کشیدن، آب بنوش)».

770- وعن ابن عباس رضي الله عنهما أنَّ النَّبِىَّ نَهَى أَن يُتنَفَّسَ في الإِنَاءِ أَوْ يُنْفَخَ فِيه. [ترمذي، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحيح می‌باشد.]([[157]](#footnote-157))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: پیامبر از نفس کشیدن یا فوت کردن در ظرف، منع نمود.

**شرح**

مؤلف/ در آداب خوردن و نوشیدن، بابی بدین عنوان گشوده است: «کراهت دمیدن در نوشیدنی».

و سپس دو حدیث ذکر کرده که در آن‌ها از دمیدن در نوشیدنی منع شده است. زیرا چه‌بسا در بازدم انسان، عوامل بیماری‌زا وجود داشته باشد. از این‌رو پیامبر از دمیدن یا فوت کردن در نوشیدنی، منع نمود. شخصی پرسید: آیا وقتی در آب، خاشاک می‌بینم، فوت نکنم تا بیرون بیفتد؟ فرمود: «آن را بریز»؛ یعنی آبی را که در آن خاشاک است، بریز و در آن فوت نکن. سپس عرض کرد: «من به یک نفس سیر نمی‌شوم». یعنی هنگام آب خوردن، به نفس کشیدن نیاز دارم؛ چه کنم؟ پیامبر به او دستور داد که ظرف را از دهانش جدا کند و پس از نفس کشیدن، آب بنوشد. باز نفس تازه کند و دوباره بنوشد. البته برخی از علما فوت کردن در نوشیدنی را در حالتِ ضرورت، مستثنا دانسته‌اند؛ مثلاً هنگامی که نوشیدنی، داغ است و شخص، عجله دارد. ناگفته نماند که در این حالت نیز بهتر است در نوشیدنی فوت نکند. بلکه اگر ظرفِ دیگری در دسترس است، چند بار نوشیدنی را از این ظرف به آن ظرف بریزد تا زودتر سرد شود.

این‌جاست که درمی‌یابیم شریعت اسلامی از هر جهت کامل می‌باشد و رسول‌الله هر چیزی را به ما آموزش داده است. همان‌گونه که ابوذر می‌گوید: «رسول‌الله در حالی از دنیا رفت که چیزِ ناگفته‌ای باقی نگذاشت؛ چنان‌که پرنده‌ای در آسمان بال‌ نمی‌گشاید، مگر این‌که درباره‌اش با ما سخن گفته و به ما علم و دانش آموخته است».([[158]](#footnote-158)) آری؛ حتی درباره‌ی پرندگان آسمان نیز با آموزشِ الله و پیامبرش اطلاعاتی داریم.

یکی از مشرکان به سلمان فارسی گفت: پیامبرتان هر چیزی به شما آموخته است؛ حتی نحوه‌ی نشستن در هنگامِ قضای حاجت. سلمان فارسی گفت: آری؛ پس چه! به ما آموخته است که روی به قبله ننشینیم؛ با دست راست و کم‌تر از سه سنگ استنجا نکنیم و استخوان، سرگین و پس‌مانده‌ی حیوانات و امثال آن را برای ا‌ستنجا به‌کار نبریم.

در هر حال، به فضل پروردگار، شریعت ما از هر جهت کامل می‌باشد و هیچ نقصی در آن یافت نمی‌شود و نیاز ندارد که کسی آن را کامل کند. این، ردی آشکار بر بی‌خردانی‌ست که گمان می‌کنند آیین اسلام فقط به تنظیم روابط میان بنده و پروردگار می‌پردازد و به عبادت‌هایی از قبیل نماز و روزه منحصر می‌شود و کار و برنامه‌ای درباره‌ی روابط و معاملات مردم با یکدیگر ندارد. این‌ها چه بی‌خرد و سبک‌سرند! بزرگ‌ترین آیه‌ی قرآن، آیه‌ی «مداینه»، [یعنی آیه‌ی 282 سوره‌ی بقره] است که به موضوع معامله‌ی مدت‌دار در میان مردم می‌پردازد. حال این‌ها چگونه ادعا می‌کنند که اسلام به روابط و معاملات مردم با یکدیگر توجه نکرده است؟! چه همه آیه در قرآن کریم به مسایل مالی و تنظیم و اصلاح روابط اقتصادی و امثال آن پرداخته است! چنان‌که سنت نبوی نیز همین ویژگی را دارد. پس الحمدلله شریعت اسلامی از هر جهت کامل است.

\*\*\*

114- باب: جایز بودن نوشیدن در حالت ایستاده و این‌که نوشیدن در حالت نشسته بهتر است

در این‌باره می‌توان به حدیث کبشه& اشاره کرد که پیش‌تر گذشت.([[159]](#footnote-159))

771- وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال: سَقَيْتُ النَّبِيَّ مِنْ زَمْزَم، فَشَرِبَ وَهُوَ قَائمٌ. [متفقٌ عليه]([[160]](#footnote-160))

**ترجمه:** ابن عباس$ می‌گوید: از آب زمزم به پیامبر دادم و ایشان، ایستاده نوشید.

772- وَعَن النَزَّال بنِ سبْرَةَ قال: أَتَى عَلِيٌّ باب الرَّحْبَةِ فَشَرِب قَائمًا، وقال: إِنِّى رَأَيْتُ رَسولَ الله فَعَلَ كَمَا رَأَيْتُمُونِي فَعَلْتُ. [روایت بخارى]([[161]](#footnote-161))

**ترجمه:** نزّال بن سبره می‌گوید: علی به محوّطه‌ی - مسجدِ کوفه- آمد و ایستاده، آب نوشید و فرمود: «رسول‌الله را دیدم که ایستاده آب نوشید؛ همان‌گونه که شما مرا دیدید که ایستاده آب نوشیدم».

773- وعن ابن عمر رضيَ الله عنهما قال: كنَّا نَأْكُلُ عَلى عَهدِ رسُولِ الله ونَحْنُ نَمْشي، ونَشْرَبُ وَنحْنُ قيامٌ. [ترمذي، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحيح می‌باشد.]([[162]](#footnote-162))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: ما، در دوران رسول‌الله در حالی که راه می‌رفتیم، می‌خوردیم و در حالی که ایستاده بودیم، آب می‌نوشیدیم.

774- وعن عمرو بن شعيب عن أَبيهِ عن جدِّه قال: رَأَيْتُ رسُولَ الله يَشرَبُ قَائمًا وقَاعِدًا. [ترمذي، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحيح می‌باشد.]([[163]](#footnote-163))

**ترجمه:** از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش روایت است: رسول‌الله را دیدم که گاه ایستاده و گاه نشسته آب می‌نوشید.

775- وعن أَنسٍ عَنِ النَّبِىِّ أَنَّهُ نَهَى أَنْ يَشْرَبَ الرّجُلُ قَائمًا. قال قتادة: فَقلْنَا لأنَس: فالأَكْل؟ قال: ذلكَ أَشَرُّ أَو أَخْبثُ. [روایت مسلم]([[164]](#footnote-164))

وفي روايةٍ لَهُ أَنَّ النَّبِىَّ زَجَرَ عَنِ الشُّرْبِ قَائمًا.

**ترجمه:** انس می‌گوید: پیامبر از این‌که شخصی، ایستاده آب بنوشد، منع نمود. قتاده گوید: به انس گفتیم: خوردن چطور؟ فرمود: این، بدتر است.

در روایت دیگری از مسلم آمده است: پیامبر از نوشیدن در حالت ایستاده منع فرمود.

776- وعن أبي هريرة قال: قالَ رسُولُ الله: «لاَ يشْرَبَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ قَائمًا، فَمَنْ نَسِيَ فَلْيَسْتَقِئْ». [روایت مسلم]([[165]](#footnote-165))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هیچ‌یک از شما، ایستاده آب ننوشد؛ و اگر کسی فراموش کرد و ایستاده آب نوشید، انگشت بزند تا بالا بیاورد».

**شرح**

مؤلف/ می‌گوید: «جایز بودن نوشیدن در حالت ایستاده و این‌که نوشیدن در حالت نشسته بهتر است».

خوردن و آشامیدن در حالتِ نشسته بهتر می‌باشد؛ زیرا این، روش پیامبر است. یعنی پیامبر معمولاً ایستاده چیزی نمی‌خورد و نمی‌نوشید.

در حدیثی صحیح آمده است که پیامبر از نوشیدن آب در حالتِ ایستاده منع فرمود. از انس بن مالک که راوی این حدیث است، پرسیدند: خوردن چطور؟ فرمود: این، بدتر است.

اما در حدیث ابن‌عمر$ که ترمذی آن را روایت کرده و صحیح دانسته، آمده است: «ما، در دوران پیامبر در حالی که راه می‌رفتیم، می‌خوردیم و در حالی که ایستاده بودیم، آب می‌نوشیدیم». لذا از جمع‌بندی این دو حدیث، بدین نتیجه می‌رسیم که نهی، برای تحریم نیست؛ بلکه بدین معناست که اگر خوردن و آشامیدن در حالت نشسته، بهتر می‌باشد و خوردن و آشامیدن در حالت ایستاده، ایرادی ندارد. دلیلش، روایتِ ابن‌عباس$ می‌باشد که گفته است: «از آب زمزم به پیامبر دادم و ایشان، ایستاده نوشید».

«زمزم» نامِ چشمه‌ای‎ست که در نزدیک «کعبه» قرار دارد. این چشمه زمانی از زمین جوشید که ابراهیم خلیل همسرش هاجر و پسرش اسماعیل را در مکه، تک و تنها رها کرد. در آن دوران هیچ‌کس در مکه نبود؛ بلکه مکه، سرزمینی خشک و خالی از سکنه بود. ابراهیم کیسه‌ای خرما و ظرفی آب برای همسر و فرزندش گذاشت و آن‌ها را ترک کرد؛ زیرا الله متعال به او دستور داده بود که آن‌ها را آن‌جا بگذارد. همین‌که از آن‌ها جدا شد و حرکت کرد، هاجر& خود را به او رساند و گفت: چگونه ما را تک و تنها رها می‌کنی؟ آیا الله به تو چنین دستوری داده است؟ ابراهیم پاسخ داد: آری. هاجر پس از شنیدن پاسخ شوهرش، گفت: حال که الله چنین دستوری به تو داده است، پس خود، ما را تنها نمی‌گذارد. این، نشانه‌ی کمالِ ایمانِ هاجر است.

داستانش، مانند داستان مادرِ موسی بن عمران می‌باشد. فرعون بر بنی‌اسرائیل چیره شده بود و پسرانشان را می‌کُشت و زنانشان را زنده نگه می‌داشت و بدین‌سان آنان را به خفت و خواری کشانده بود. گفته می‌شود: منجمان به فرعون گفته بودند: مردی از میان بنی‌اسرائیل ظهور خواهد کرد که هلاکت تو به دست اوست. از این‌رو فرعون دستور داد که نوزادان پسر را بکشند.

مادر موسی نگران پسرش بود. الله متعال به او وحی کرد؛ یعنی وحیِ الهام، نه وحی نبوت. آری؛ الله به او الهام کرد که موسی را در صندوقی چوبی بگذارد و در رودخانه رها کند. روشن است که انجامِ چنین کاری، برای یک مادر دشوار است؛ ولی مادر موسی، زنی باایمان بود و به وعده‌ی پروردگار اطمینان داشت. لذا به فرمانِ الله عمل کرد و موسی را در صندوقی چوبی گذاشت و آن را در رودخانه رها نمود. سربازان فرعون، صندوق و پسربچه‌ای را که در آن بود، دیدند و می‌خواستند او را بکُشند. اما همسر فرعون، همین‌که این پسربچه را دید، مهرش در دلش افتاد؛ چنان‌که الله می‌فرماید:

﴿وَقَالَتِ ٱمۡرَأَتُ فِرۡعَوۡنَ قُرَّتُ عَيۡنٖ لِّي وَلَكَۖ لَا تَقۡتُلُوهُ عَسَىٰٓ أَن يَنفَعَنَآ أَوۡ نَتَّخِذَهُۥ وَلَدٗا وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ ٩﴾ [القصص: ٩]

و همسر فرعون گفت: او (این نوزاد) روشنی چشم من و تو خواهد بود؛ او را نکُشید؛ چه بسا به ما سودی برساند یا او را به فرزندی بگیریم. و آنان (حقیقت را) نمی‌دانستند.

مادر موسی نگران شد و دلش تُهی گردید؛ یعنی با وجودِ ایمانی که به الله داشت، دلش به دنبال فرزندش بود. الله با قدرتش کاری کرد که این کودک، از هیچ زنی شیر نخورَد؛ لذا هر دایه‌ای می‌آوردند، این بچه از او شیر نمی‌خورد. خواهر موسی به خواسته‌ی مادرش آمده بود تا ببیند کارِ موسی به کجا می‌رسد. وقتی دید مردم در جست‌وجوی دایه‌ای برای این بچه - موسی- هستند، گفت:

﴿هَلۡ أَدُلُّكُمۡ عَلَىٰٓ أَهۡلِ بَيۡتٖ يَكۡفُلُونَهُۥ لَكُمۡ وَهُمۡ لَهُۥ نَٰصِحُونَ ١٢﴾

[القصص: ١٢]

آیا خانواده‌ای را به شما نشان بدهم که او را سرپرستی می‌کنند و خیرخواهش هستند؟

بدین‌سان الله متعال، موسی را پیش از آن‌که از هیچ زنی شیر بخورد، به مادرش برگرداند و موسی فقط از مادرش شیر خورد؛ گرچه پیش‌تر مادرش او را به دریا انداخته بود!

به داستان ابراهیم و خانواده‌اش باز می‌گردیم؛ ابراهیم به هاجر& فرمود: این، دستورِ الله متعال است. هاجر گفت: پس الله متعال، ما را به حال خود رها نخواهد کرد. لذا هاجر و فرزندش تک و تنها در میان کوه‌های مکه ماندند و هیچ انسانی آن‌جا نبود. هاجر از آب و خرمایی که با خود داشت، تغذیه می‌کرد و به فرزندش شیر می‌داد تا این‌که آب و خرما تمام شد و مادر، گرسنه گردید. روشن است که وقتی مادرِ شیرده، چیزی برای خوردن نداشته باشد، شیر هم ندارد. در نتیجه بچه، گرسنه شد و جیغ می‌زد.

الله در دلِ هاجر انداخت که بالای نزدیک‌ترین کوه برود تا بلکه کسی را ببیند یا صدایی بشنود. نزدیک‌ترین کوه به او، کوهِ «صفا» بود. همان‌طور که اینک نیز کوه صفا نزدیک‌ترین کوه به کعبه است. هاجر از صفا بالا رفت و گوش‌هایش را تیز کرد تا بلکه صدایی بشنود؛ اما کسی را ندید. آن‌گاه پایین آمد و به سوی نزدیک‌ترین کوه در آن‌سو رفت؛ یعنی به سوی کوه «مروه». از مروه بالا رفت و خوب گوش داد؛ اما صدایی نشنید و کسی را ندید. میان صفا و مروه، دره یا مجرای سیل بود؛ هاجر وقتی واردِ دره‌ یا فرورفتگیِ میان صفا و مروه می‌شد، پاهایش را به‌سرعت حرکت می‌کرد تا از فرزندش غافل نشود و او را ببیند. وی، این کار را هفت مرتبه انجام داد و چون هفت بار، کامل شد، صدایی شنید. گفت: اگر کمکی از تو ساخته است، به ما کمک کن. هاجر، فقط صدایی نشیده و چیزی احساس کرده بود. آری؛ جبرئیل به فرمان پروردگارش به زمین آمد و با پاشنه‌ی پا یا بالش به محلّ کنونی چشمه‌ی زمزم زد و از زمین آب جوشید. هاجر، از ترس این‌که شاید این آب گُم شود، پیرامون چشمه سنگ چید. خود را از آب چشمه سیراب نمود؛ آبی که هم رفع تشنگی می‌کرد و هم رفع گرسنگی. او از این آب می‌نوشید و به فرزندش شیر می‌داد.

عده‌ای از قبیله‌ی «جرهم» در آن اطراف بودند؛ از دور، چشمشان به پرندگانی افتاد که بالای چشمه‌ی زمزم پرواز می‌کردند. پرنده‌ها از فاصله‌ی دور دیده می‌شوند. گفتند: خبر نداشتیم و فکر نمی‌کردیم آن‌جا چشمه‌ای باشد و پرندگان را به سوی خود بکشد. وجودِ پرندگان، نشان‌گر این‎ست که آن‌جا آب وجود دارد. لذا به سوی پرندگان رفتند تا این‌که به آن‌جا رسیدند و این چشمه‌ی جوشان را دیدند. لذا همان‌جا اتراق کردند و بدین‌سان هاجر& از وحشت و تنهایی درآمد. اسماعیل بزرگ شد و از این قبیله زن گرفت.

پس از مدتی ابراهیم به مکه آمد و نزد هاجر و همسرِ اسماعیل رفت؛ از عروسش درباره‌ی وضعیت زندگی آن‌ها پرسید. همسر اسماعیل، از وضعیت زندگیشان سخت نالید. ابراهیم به او فرمود: وقتی شوهرت آمد، به او بگو: چارچوب درب خانه‌اش را عوض کند. وقتی اسماعیل به خانه بازگشت، از همسرش پرسید: آیا کسی نزدتان آمد؟ پاسخ داد: آری، پیرمردی آمد که چنین و چنان بود. - یعنی ویژگی‌هایش را بیان کرد.- به من گفت: تو را سلام برسانم و به تو بگویم: چارچوب درب خانه‌ات را عوض کنی.

به‌راستی منظورِ ابراهیم از این سخن چه بود؟ منظورش این بود که اسماعیل این زنِ ناراض و شاکی را طلاق دهد. زیرا از شوهرش می‌نالید و همواره شکایت داشت که زندگیِ سختی دارند. اسماعیل فرمود: او پدرم بود و تو، همان چارچوب درب هستی که گفته است آن را عوض کنم. پس نزد خانواده‌ات برو.

سپس اسماعیل با زنی دیگر ازدواج کرد. پس از مدتی ابراهیم دوباره به مکه آمد و به خانه‌ی پسرش اسماعیل رفت. از همسر اسماعیل، درباره‌ی وضع زندگانی آن‌ها سؤال کرد. آن زن، یعنی عروسش، پاسخ داد: ما، وضع خوبی داریم. ابراهیم به او گفت: از طرف من به شوهرت سلام برسان و به او بگو: آستانه‌ی درب خانه‌اش را محکم نگه دارد. و چون اسماعیل به خانه آمد، همسرش به او گفت: پیرمردی با این ویژگی‌ها به این‌جا آمد؛ تو را سلام رساند و گفت: آستانه‌ی درب خانه‌ات را محکم نگه دار. اسماعیل فرمود: او، پدرم بوده است و منظور از چارچوب یا آستانه‌ی درب، تو هستی. به من دستور داده که تو را نگه دارم.

خلاصه این‌که آب زمزم، آبی بابرکت و خجسته است: «طَعَامُ طُعْمٍ وَشِفَاءُ سَقَمٍ».([[166]](#footnote-166)) یعنی: آب زمزم، خاصیت غذا را دارد و گرسنگی را برطرف می‌سازد و مایه‌ی شفا و بهبودیِ بیماری‌هاست. هم‌چنین در حدیثی آمده است: «مَاء زَمْزَم لِمَا شُرِبَ لَهُ».([[167]](#footnote-167)) یعنی: آب زمزم با هر هدفی که نوشیده شود، همان خاصیت را دارد. اگر آن را برای رفع تشنگی بنوشید، سیراب می‌شوید و اگر برای رفع گرسنگی بنوشید، سیر می‌گردید. حتی برخی از علما از این حدیث چنین برداشت کرده‌اند که اگر کسی، بیمار باشد و به‌قصد شفا از آب زمزم بنوشد، بهبود می‌یابد؛ هم‌چنین اگر کسی کم‌حافظه باشد و به‌قصد تقویت حافظ از آب زمزم بنوشد، حافظه‌اش تقویت می‌گردد. یعنی با هر هدفی که نوشیده شود، سودمند است؛ خلاصه این‌که آبِ زمزم، آبی خجسته و بابرکت می‌باشد.

چکیده‌ی بحث این‌که بهتر است انسان، نشسته آب بنوشد؛ گرچه نوشیدن در حالت ایستاده نیز جایز است. چنان‌که علی بن ابی‌طالب ایستاده آب نوشید و فرمود: «رسول‌الله را دیدم که ایستاده آب نوشید؛ همان‌گونه که شما مرا دیدید که ایستاده آب نوشیدم». این، نشان می‌دهد که آشامیدن آب و سایر نوشیدنی‌ها در حالت ایستاده، جایز است؛ گرچه بهتر است که انسان، نشسته آب بنوشد.

حال این پرسش مطرح می‌شود که اگر در مسجد، آب‌سردکن وجود داشته باشد و شخصی وارد مسجد شود و بخواهد آب بنوشد، بهتر است نشسته آب بنوشد یا ایستاده؟ زیرا اگر بنشیند، با این سخنِ پیامبر مخالفت کرده که فرموده است: «إِذَا دَخَلَ أَحَدكُمْ الْمَسْجِد فَلا يَجْلِس حَتَّى يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ».([[168]](#footnote-168)) یعنی: «هرگاه یکی از شما وارد مسجد می‌شود، تا دو رکعت نماز نخوانده است، ننیشند». و اگر ایستاده، آب بنوشد، افضل را ترک کرده است؛ حال چه کند؟ می‌گوییم: در این حالت، بهتر است ایستاده آب بنوشد؛ زیرا نشستن پیش از این دو رکعت، از دیدگاه برخی از علما حرام است؛ حال آن‌که نوشیدن آب در حالت ایستاده، جایز می‌باشد. لذا ایستاده آب بنوشد و سپس دو رکعت تحیت‌المسجد را بخواند.

\*\*\*

115- باب: مستحب است که ساقی (آب‌دهنده)، پس از همه آب بنوشد

777- عَن أبي قتادة عَنِ النَّبيِّ قال: «سَاقى القَوْمِ آخِرُهُمْ» يعنى: شرْبًا. [ترمذي این حدیث را راویت کرده و گفته است:حديث حسن صحيح می‌باشد.]([[169]](#footnote-169))

**ترجمه:** ابوقتاده می‌گوید: پیامبر فرمود: «ساقی (آب‌دهنده‌ی) یک گروه، - در نوشیدن- آخرینشان است». [یعنی در پایان آب ب‌نوشد.]

**شرح**

مؤلف/ بابی بدین عنوان گشوده است: «مستحب است که ساقی (آب‌دهنده)، پس از همه آب بنوشد». لذا کسی که به گروهی آب، چای و یا قهوه می‌دهد، خود آخر از همه می‌نوشد تا بدین‌سان دیگران را بر خود ترجیح دهد و اگر نوشیدنی، کم باشد، ساقی از سهم خود بگذرد. شکی نیست که این، فرمان‌برداری از رهنمود پیامبر است؛ لذا اگر ساقی پس از پذیرایی از یک گروه، به آب یا نوشیدن میل نداشته باشد، ملزم نیست که حتما آب بخورد. از این حدیث چنین برداشت می‌شود که ساقی با وجود میل و رغبت به آب و نوشیدنی، صبر می‌کند تا همه بنوشند و آن‌گاه خود می‌نوشد. و این، اشاره‌ای‎ست به این‌که انسان، در خوردن و آشامیدن به برادرانش خدمت می‌‌کند. اگر میزبان یا صاحب‌خانه است، آب و غذا را پیشِ مهماناناش می‌گذارد؛ مانندَ ابراهیم که الله درباره‌اش می‌فرماید:

﴿فَرَاغَ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِۦ فَجَآءَ بِعِجۡلٖ سَمِينٖ ٢٦ فَقَرَّبَهُۥٓ إِلَيۡهِمۡ قَالَ أَلَا تَأۡكُلُونَ ٢٧﴾

[الذاريات: ٢٦، ٢٧]

سپس پنهانی نزد خانواده‌اش رفت و برای مهمانانش گوساله‌ای فربه (و بریان) آورد. و آن را نزدیکشان برد و گفت: مگر نمی‌خورید؟

لذا صاحب‌خانه آب و غذا را پیش مهمان می‌گذارد و خود، در پایان می‌خورَد. حال این پرسش مطرح می‌شود که آیا بهتر با مهمانانش غذا بخورد یا برایشان آب و غذا بیاورد و تنهایشان بگذارد تا خود مشغول خوردن شوند؟ این، به عادت و عُرف مردم بستگی دارد. اگر مهمانانش دوست داشتند که با آن‌ها سرِ سفره بنشیند، همین کار را بکند و اگر عادت مردم، این‎ست که صاحب‌خانه با مهمانانش سر سفره ننشیند، پس به همین شکل عمل نماید. یعنی این امر، به عرف مردم برمی‌گردد. از این‌رو اگر عرف مردم در پذیرایی از مهمان، این‎ست که با او سرِ سفره ننشینید و این را مهمان‌نوازی می‌دانند، به همین ترتیب عمل کنید و مهمان را آزاد بگذارید تا خود، هرچه دوست داشت، بخورد. مهم، این‎ست که تعریف مردم از نحوه‌ی پذیرایی از مهمان چه باشد؛ لذا مطابق عُرف از مهمان پذیرایی می‌کنیم. زیرا پیامبر فرموده است: «مَنْ كَان يُؤْمِنُ بِالله والْيَوْمِ الآخر، فَلْيُكرِمْ ضَيْفَهُ».([[170]](#footnote-170)) یعنی: «هرکس، به الله و روز قیامت ایمان دارد، مهمانش را گرامی بدارد». می‌بینیم که پیامبر روش مهمان‌نوازی را بیان نفرمود؛ در نتیجه این موضوع به عُرف مردم بستگی دارد.

\*\*\*

116- باب: جایز بودن نوشیدن از همه‌ی ظروف پاک جز طلا و نقره، و جواز نوشیدن از نهر و امثال آن با دهان و بدون استفاده از ظرف و دست؛ و حرام بودن استفاده از ظروف طلا و نقره در خوردن و نوشیدن و...

778- عَنْ أَنسٍ قال: حَضَرَتِ الصَّلاة، فَقَامَ مَنْ كانَ قَريبَ الدَّارِ إِلى أَهْلِه، وبقِى قَوْمٌ فَأَتَى رسُولُ الله بِمِخْضَبٍ مِن حِجَارَة، فَصَغُرَ المِخْضَبُ أَن يَبْسُطَ فِيهِ كَفَّه، فَتَوَضَّأَ القَوْمُ كُلُّهُم. قَالُوا: كَم كُنْتُمْ؟ قَال: ثَمَانِين وزِيادةً. [متفقٌ عليه؛ این، روايت بخاري است.]([[171]](#footnote-171))

وفي رواية لَهُ ولِمُسلمٍ: أَنَّ النَّبيَّ دَعا بِإِناءٍ مِنْ ماءٍ، فأُتِيَ بِقَدحٍ رَحْرَاحٍ فِيهِ شَيءٌ مِنْ مَاءٍ، فَوَضَعَ أَصَابِعَهُ فِيهِ. قَالَ أَنس: فَجعَلْتُ أَنْظُرُ إِلى الماءِ يَنْبُعُ مِنْ بَيْنِ أَصابِعِه، فَحزَرْتُ مَنْ تَوَضَّأَ ما بيْنَ السَّبْعِينَ إِلى الثَّمَانِينَ.

**ترجمه:** انس می‌گوید: وقت نماز فرا رسید؛ آن‌ها که خانه‌هایشان نزدیک بود، برای وضو به خانه‌هایشان رفتند و بقیه ماندند. در آن هنگام ظرفی سنگی برای رسول‌الله آوردند که در آن مقداری آب بود. ظرف، کوچک‌تر از آن بود که پیامبر دستش را در آن باز کند. با این حال، همه‌ی حاضران از آن وضو گرفتند. از انس پرسیدند: شما چند نفر بودید؟ پاسخ داد: بیش از هشتاد نفر.

در روایتی دیگر از بخاری و مسلم، آمده است: پیامبر ظرفی آب خواست. ظرفِ پهن و کم‌عمقی برایش آوردند. پیامبر انگشتانش را در آن قرار داد. انس می‌گوید: دیدم از میان انگشتانش آب می‌جوشید. کسانی را که با آن وضو گرفتند، هفتاد تا هشتاد نفر تخمین زدم.

779- وعن عبد الله بنِ زيدٍ قال: أَتَانَا النَّبِيُّ فَأَخْرَجْنَا لَهُ مَاءً في تَوْرٍ مِنْ صُفرٍ فَتَوَضَّأَ. [روایت بخاري]([[172]](#footnote-172))

**ترجمه:** عبدالله بن زید می‌گوید: پیامبر نزدمان آمد؛ برایش در کاسه‌ای مسی آب بردیم که با آن وضو گرفت.

780- وعن جابرٍ أَنَّ رسُولَ الله دَخَلَ على رَجُلٍ مِنَ الأَنْصارِ، ومَعهُ صاحبٌ لَهُ، فقالَ رسُولُ الله: «إِنْ كَانَ عِنْدَكَ مَاءٌ بَاتَ هَذِهِ اللَّيْلَةَ في شَنَّةٍ وَإِلاَّ كَرَعْنا». [روایت بخاري]([[173]](#footnote-173))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: رسول‌الله با یکی از یارانش نزدِ مردی از انصار رفت؛ فرمود: «اگر نزد تو آبی هست که دیشب در مشک بوده - و سرد شده است، بیاور تا بنوشیم- و گرنه، با دهانمان از جوی، آب می‌نوشیم».

781- عن حذيفة قال: إِنَّ النَّبِيَّ نَهَانَا عَن الحَريرِ والدِّيبَاجِ والشُّرْبِ في آنِيةِ الذَّهَبِ والفِضَّة، وقال: «هِيَ لَهُمْ في الدُّنْيا، وهى لَكُمْ في الآخِرَةِ». [متَّفقٌ عليه]([[174]](#footnote-174))

**ترجمه:** حذیفه می‌گوید: پیامبر ما را از پوشیدن انواع ابریشم و دیبا و نیز نوشیدن در ظروف طلا و نقره منع نمود و فرمود: «این‌ها، در دنیا از آنِ کفار است و در آخرت، مخصوص شما».

782- وعن أُمِّ سلمة& أَنَّ رسُولَ الله قال: «الَّذِي يَشْرَبُ في آنِيَةِ الفِضَّةِ إِنَّما يُجَرْجِرُ في بَطْنِهِ نَارَ جَهَنَّمَ». [متفق عليه]([[175]](#footnote-175))

وفي رواية لِمُسلمٍ: «إِنَّ الَّذي يَأْكُلُ أَوْ يَشْرَبُ في آنِيَةِ الفِضَّةِ والذَّهَبِ».

وفي رواية لَه: «مَنْ شَرِبَ في إِناءٍ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فضةٍ فَإِنَّما يُجَرْجِرُ في بَطْنِهِ نَارًا مِنْ جَهَنَّمَ».

**ترجمه:** ام‌سلمه& می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی که در ظروف نقره بنوشد، آتش دوزخ را در شکم خود می‌ریزد».

و در روایتی از مسلم آمده است: «کسی که در ظروف نقره و طلا می‌خورد و می‌آشامد...».

و در روایتی دیگر از او آمده است: «کسی که در ظرف طلا یا نقره آب بنوشد، آتشی از دوزخ را در شکمش می‌ریزد».

**شرح**

مؤلف/ این باب را درباره‌ی حکم استفاده از ظروف گوناگون گشوده است. باید دانست اصل بر این‎ست که همه‌ی آفریده‌های الله در زمین، حلال‌اند؛ مگر آن‌چه که دلیلی بر حرام بودنش وجود داشته باشد. زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ لَكُم مَّا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا﴾ [البقرة: ٢٩]

او، ذاتی‌ست که هر آن‌چه را که در زمین وجود دارد، برای شما آفرید.

لذا همه‌ی حیوانات، میوه‌ها و گیاهان و سایر چیزهایی که در زمین هستند، برای ما جایزند؛ مگر آن‌چه که دلیلی شرعی بر حرام بودن آن وجود دارد. این، یک قاعده‌ی کلی‌ست که الله متعال در کتابش بیان فرموده است؛ لذا هرکس بگوید: فلان‌چیز حرام است، باید دلیلش را ذکر کند. مثلاً اگر کسی، بگوید: این، حیوان حرام است، به او می‌گوییم: دلیلت چیست؟ اگر بگوید: این ظرف، حرام است، از او می‌پرسیم: چرا و به کدامین دلیل؟ زیرا کسی که می‌گوید: فلان چیز حلال است، سخنش مبتنی بر اصلی می‌باشد که الله متعال در قرآن کریم بیان فرموده است:

﴿هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ لَكُم مَّا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا﴾ [البقرة: ٢٩]

او، ذاتی‌ست که هر آن‌چه را که در زمین وجود دارد، برای شما آفرید.

و نیز فرموده است:

﴿وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا مِّنۡهُۚ﴾ [الجاثية : ١٣]

و همه‌ی آن‌چه را که در آسمان‌ها و زمین است، از فضل خویش برای شما مسخّر کرد.

این، یک اصل است. از این‌رو مؤلف/ این باب را با این عبارت گشوده است: «جایز بودن نوشیدن از همه‌ی ظروف...»؛ چه از جنس سنگ باشند و چه از چوب یا هر جنس دیگری جز طلا و نقره. زیرا خوردن و آشامیدن در ظروف طلا و نقره، جایز نیست. دلیلش حدیث حذیفه بن یمان و ام‌سلمه$ می‌باشد. در حدیث حذیفه تصریح شده است: پیامبر نيز از نوشیدن در ظروف طلا و نقره منع نمود و فرمود: «این‌ها، در دنیا از آنِ کفار است و در آخرت، مخصوص شما». چنان‌که در حدیث ام‌سلمه& نیز بدین نکته تصریح شده است.

کفار در آخرت، در آتش دوزخ هستند و آن‌گاه که از شدت تشنگی درخواست آب می‌کنند، آبی چون مسِ گداخته به آنان می‌دهند. چنان‌که الله می‌فرماید:

﴿وَإِن يَسۡتَغِيثُواْ يُغَاثُواْ بِمَآءٖ كَٱلۡمُهۡلِ يَشۡوِي ٱلۡوُجُوهَۚ بِئۡسَ ٱلشَّرَابُ وَسَآءَتۡ مُرۡتَفَقًا ٢٩﴾ [الكهف: ٢٩]

و اگر در خواست آب کنند، آبی چون مس گداخته به آنان داده می‌شود که چهره‌ها را می‌سوزاند. چه آشامیدنی بدی! و دوزخ جایگاه بسیار بدی‌ست.

وقتی این آب را به سوی دهانشان می‌برند، از حرارتش، چهره‌هایشان می‌سوزد. الله می‌فرماید:

﴿وَسُقُواْ مَآءً حَمِيمٗا فَقَطَّعَ أَمۡعَآءَهُمۡ ١٥﴾ [محمد : ١٥]

آبی جوشان نوشانده می‌شوند که روده‌هایشان را پاره‌پاره می‌کند.

پناه بر الله! اما ببینیم بهشتیان چه وضعی دارند؛ الله متعال ما را در جرگه‌ی اهل بهشت قرار دهد. می‌فرماید:

﴿يُسۡقَوۡنَ مِن رَّحِيقٖ مَّخۡتُومٍ ٢٥ خِتَٰمُهُۥ مِسۡكٞۚ وَفِي ذَٰلِكَ فَلۡيَتَنَافَسِ ٱلۡمُتَنَٰفِسُونَ ٢٦﴾ [المطففين: ٢٥، ٢٦]

از شرابی ناب و مُهرشده (و دست‌نخورده) به آنان می‌نوشانند. مُهرش، از مشک است. مشتاقان چنین نعمت‌هایی باید در طلبش بر یکدیگر پیشی بگیرند.

آری؛ در ظرف‌هایی زرین و سیمین، از این‌ها پذیرایی می‌کنند؛ از این‌رو پیامبر از خوردن و آشامیدن در ظروف طلا و نقره منع فرمود؛ زیرا این‌ها، ظروفِ بهشت است.

هم‌چنین از پوشیدن انواع ابریشم از جمله حریر و دیبا برای مردان، منع کرد؛ زیرا این‌ها لباس بهشتیان است. الله متعال پوشیدن حریر و دیگر لباس ابریشمی را برای زنان، جایز گردانیده است؛ چراکه بدین‌سان خود را برای شوهرانشان می‌آرایند و اگر مصلحتِ خودآرایی برای شوهران در کار نبود، پوشیدن حریر برای زنان نیز حرام می‌شد.

لذا اصل بر این‎ست که جز ظروف طلا و نقره، سایر ظروفِ شیشه‌ای، سفالی، چوبی، سنگی و سایر ظروف از هر جنس و با هر قیمتی که باشند، جایزند؛ زیرا علتش بر خلافِ پندار برخی از فقها، این نیست که در استفاده از ظروف قیمتی، تجمل و تکبر وجود دارد و ممکن است به دل‌شکستگی فقرا بینجامد. خیر؛ بلکه اگر این، دلیلِ حرام بودنِ ظروف طلا و نقره بود، در این صورت، خوردن و آشامیدن در هر ظرفی که باعث سرخوردگی و دل‌شکستگی فقرا می‌شد، حرام بود. رسول‌الله خود علتش را بیان نموده و فرموده است: «زیرا این‌ها، در دنیا از آنِ کفار است و در آخرت، مخصوص شما». این، به‌طور خاص درباره‌ی طلا و نقره بیان شده است. لذا خوردن و آشامیدن در ظروف گران‌بهاتر از طلا و نقره تا زمانی که به حدّ اسراف نرسیده است، جایز می‌باشد. اما خوردن و آشامیدن در ظروف طلا و نقره، جایز نیست. زیرا پیامبر از این کار منع نموده و دلیلش را بیان فرموده است.

حدیث ام‌سلمه& نشان‌گر این‎ست که خوردن و نوشیدن در ظروف طلا و نقره، جزو گناهان کبیره است؛ زیرا پیامبر در این حدیث هشدار داده که هرکس این عمل را انجام دهد، آتش دوزخ را در شکمش شعله‌ور می‌سازد. در این حدیث آمده است: «إِنَّما يُجَرْجِرُ في بَطْنِهِ نَارَ جَهَنَّمَ» که مفهومش ذکر شد. در زبان عربی به صدای بلیعدن یک چیز یا فرورفتن آن در گلو، «جرجر» می‌گویند. [چنان‌که به صدای گُرگُرِ آتش نیز «جرجر» گفته می‌شود.] لذا در می‌یابیم که خوردن و نوشیدن در ظروف طلا و نقره، گناه کبیره است؛ زیرا درباره‌اش این وعید شدید وارد شده و هر گناهی که درباره‌اش وعیدی ذکر شده باشد، جزو گناهان کبیره به‌شمار می‌آید.

علما ظروفی را که آب طلا و نقره داده می‌شوند، یعنی ظروف طلااندود و نقره‌اندود را مانند ظروفی می‌دانند که از طلا و نقره ساخته شده‌اند؛ لذا خوردن و نوشیدن در چنین ظروفی جایز نیست.

\*\*\*

3- کتاب: لباس

117- باب: مستحب بودن لباس سفید، و جواز پوشیدن لباس سرخ، سبز، زرد و سیاه و نیز جایز بودن لباس پنبه‌ و کتان، پشم، مو و دیگر الیاف پارچه‌ای جز حریر (ابریشم)

الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ قَدۡ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكُمۡ لِبَاسٗا يُوَٰرِي سَوۡءَٰتِكُمۡ وَرِيشٗاۖ وَلِبَاسُ ٱلتَّقۡوَىٰ ذَٰلِكَ خَيۡرٞۚ٢٦﴾ [الأعراف: ٢٦]

ای فرزندان آدم! لباسی برایتان فرو فرستادیم که شرمگاه­هایتان را می­پوشاند و نیز لباسی که مایه­ی زینت شماست؛ و لباس تقوا بهتر است.

**شرح**

مؤلف/ می‌گوید: «کتاب لباس». این، بهترین ترتیب در طرح موضوع‌ است؛ زیرا خوردن و آشامیدن، لباس باطن است و پوشاک، لباس ظاهر. الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعۡرَىٰ ١١٨ وَأَنَّكَ لَا تَظۡمَؤُاْ فِيهَا وَلَا تَضۡحَىٰ ١١٩﴾

[طه: ١١٨، ١١٩]

بی‌گمان در بهشت نه گرسنه می‌شوی و نه برهنه. و در آن دچار تشنگی و آفتاب‌زدگی نمی‌گردی.

فرمود: «در بهشت نه گرسنه می‌شوی و نه برهنه». زیرا گرسنگی، برهنگی درونی یا خالی شدن شکم از غذاست. از این‌رو لاین پرسش برای برخی از مردم پیش می‌آید که چرا نفرمود: گرسنه و تشنه نمی‌شوی؟ یا نفرمود: برهنه و آفتاب‌زده نمی‌گردی؟ لذا اندکی دقتِ نظر در مفهومی که ذکر کردیم، بلاغت قرآن را نشان می‌دهد. ﴿أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا﴾، نفی برهنگی یا عاری شدنِ درون است و ﴿وَلَا تَعۡرَىٰ﴾، نفی برهنگیِ ظاهری. هم‌چنین ﴿لَا تَظۡمَؤُاْ﴾، نفی عَطَش و حرارت درون است؛ ﴿وَلَا تَضۡحَىٰ﴾، نفیِ آفتاب‌زدگی یا آسیب دیدن از حرارتِ خورشید می‌باشد؛ یعنی نفیِ حرارت ظاهری. بدین‌سان به تناسبِ مفهومیِ واژه‌های این دو آیه پی می‌بریم.

مؤلف/ نیز ابتدا آداب غذا خوردن را مطرح کرده و سپس آدابِ نوشیدن و آن‌گاه به موضوع لباس ظاهری و آداب آن پرداخته است؛ وی، این آیه را سرآغاز این بخش قرار داده که الله می‌فرماید:

﴿يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ قَدۡ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكُمۡ لِبَاسٗا يُوَٰرِي سَوۡءَٰتِكُمۡ وَرِيشٗاۖ وَلِبَاسُ ٱلتَّقۡوَىٰ ذَٰلِكَ خَيۡرٞۚ﴾ [الأعراف: ٢٦]

ای فرزندان آدم! لباسی برایتان فرو فرستادیم که شرمگاه­هایتان را می­پوشاند و نیز لباسی که مایه­ی زینت شماست؛ و لباس تقوا بهتر است.

می‌بینیم که الله متعال در این آیه، دو نوع لباس را ذکر نموده است: لباس ظاهری و لباس باطنی؛ یا لباس قابلِ حس و لباس معنوی. هم‌چنین بیان فرمود که لباس ظاهری بر دو گونه است: لباس ضروری برای پوشیدن شرمگاه، و لباس شیک و زیبا که همان لباس زینت است.

الله متعال از حکمتش انسان‌ها را برای پوشاندن شرمگاه‌هایشان نیازمند پوشاک گردانیده است. انسان همان‌گونه که برای پوشاندن جسم خود به لباس نیاز دارد، نیازمند پوششی‌ست که عیوب معنوی‌اش، یعنی گناهان او را بپوشاند و این از حکمت الاهی‌ست.

از این‌رو مشاهده می‌کنیم که بیش‌ترِ مخلوقات جز انسان‌ها، با مو، پشم، کُرک و پَر پوشیده شده‌اند؛ زیرا مانند انسان نیستند که به یادآوری بدی‌ها و عیوب معنوی خود نیاز داشته باشند و این، انسان‌ها هستند که به یادآوریِ عیب‌ها و گناهان خود نیازمندند. الله متعال، ما را از شرّ بدی‌ها و گناهان در پناه خویش قرار دهد.

﴿يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ قَدۡ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكُمۡ لِبَاسٗا يُوَٰرِي سَوۡءَٰتِكُمۡ وَرِيشٗاۖ﴾ [الأعراف: ٢٦]

ای فرزندان آدم! لباسی برایتان فرو فرستادیم که شرمگاه­هایتان را می­پوشاند و نیز لباسی که مایه­ی زینت شماست؛

لباس زینت، به لباسی گفته می‌شود که افزون بر نیازِ انسان است و برای خودآرایی می‌پوشند. الله متعال در ادامه می‌فرماید: ﴿وَلِبَاسُ ٱلتَّقۡوَىٰ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ﴾؛ یعنی: و لباس تقوا که همان لباس معنوی‌ست، از لباس ظاهری بهتر می‌باشد. فرقی نمی‌کند که لباس ظاهری، در حد ضرورت باشد یا لباس زینت و تجمل.

وقتی لباس تقوا از لباس ظاهری بهتر است، پس باید بیندیشیم که آیا به نظافت لباس ظاهری خود بیش‌تر اهمیت می‌دهیم یا به پاکیزگی لباس معنوی خویش. انسان همین‌که کوچک ترین لکه‌ای روی لباسش ببیند، آن را با آب و صابون و دیگر شوینده‌ها می‌شوید؛ اما بسیاری از مردم به لباس تقوا اهمیت نمی‌دهند که آیا تمیز است یا آلوده؟ در صورتی که الله می‌فرماید: «و آن- یعنی لباس تقوا- بهتر است». این، اشاره‌ای‎ست به این‌که توجه و عنایت به لباس تقوا باید بیش از توجه به لباس ظاهری باشد. زیرا لباس تقوا، مهم‌تر است. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلِبَاسُ ٱلتَّقۡوَىٰ ذَٰلِكَ خَيۡرٞۚ﴾؛ یعنی برای بیان برتری لباس تقوا، «اسم‌ اشاره به دور» به‌کار برده است که این، نشان گر جایگاه والای این لباس می‌باشد. چنان‌که الله متعال برای بیان عظمت کتابش اسم اشاره به دور را آورده و فرموده است:

﴿الٓمٓ ١ ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ لَا رَيۡبَۛ فِيهِۛ هُدٗى لِّلۡمُتَّقِينَ ٢﴾

الف، لام، میم. در **آن** کتاب که راهنما و هدایت‌گر پرهیزگاران است، هیچ شک و تردیدی وجود ندارد.

نفرمود: «این کتاب»؛ این، اشاره‌ای به جایگاه والای قرآن کریم است. همان‌گونه که ﴿ذَٰلِكَ خَيۡرٞ﴾، به اهمیت و جایگاه والای لباس تقوا اشاره دارد. لذا انسان باید به نظافت این لباس اهمیت دهد و تقوای الاهی پیشه کند و همواره در اندیشه‌ی گناهان و بدی‌هایش باشد. زیرا پاک کردن گناهان و بدی‌ها، از تمیز کردن لباس ظاهری، ساده‌تر است؛ تمیز کردن لباس ظاهری، به کار و زحمت، آماده کردن آب و شوینده، نیاز دارد، اما پاک کردن لکه‌ی گناه از وجود خود، آسان‌تر می‌باشد. الله می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةً أَوۡ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ ذَكَرُواْ ٱللَّهَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ لِذُنُوبِهِمۡ﴾

[آل عمران: ١٣٥]

و آنان که چون کار زشتی انجام دهند یا بر خویشتن ستم نمایند، الله را یاد می‌کنند و برای گناهشان آمرزش می‌خواهند.

یعنی با توبه و استغفار، همه‌ی گناهان گذشته‌ی انسان، محو می‌گردد. امید است که الله متعال به همه‌ی ما توفیق توبه عنایت کند و با لطف و بزرگواری خود، توبه‌ی ما را بپذیرد.

\*\*\*

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَجَعَلَ لَكُمۡ سَرَٰبِيلَ تَقِيكُمُ ٱلۡحَرَّ وَسَرَٰبِيلَ تَقِيكُم بَأۡسَكُمۡ﴾ [النحل: ٨١]

و - الله- لباس‌هایی برایتان فراهم نمود که شما را از گرما نگه می‌دارد و نیز لباس‌هایی برایتان پدید آورد که از شما در جنگ و نبرد شما محافظت می‌کند.

783- وعن ابنِ عبَّاس رضيَ الله عنْهُما أنَّ رسُولَ الله قال: الْبَسُوا مِنْ ثِيَابِكُمُ البَيَاضَ، فَإِنَّهَا مِن خَيْرِ ثِيابِكُم، وَكَفِّنُوا فِيها مَوْتَاكُمْ». [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی گفته است: حسن صحيح می‌باشد.]([[176]](#footnote-176))

**ترجمه:** ابن عباس$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «لباس‌های سفیدتان را بپوشید؛ زیرا لباس سفید، بهترین لباس‌های شماست. و مردگان خود را در آن کفن کنید».

784- وعن سَمُرَةَ قال: قالَ رسُولُ الله: «الْبَسُوا البَيَاضَ، فَإِنَّهَا أَطْهرُ وأَطَيبُ، وكَفِّنُوا فِيها مَوْتَاكُمْ». [روایت نسائى و حاكم؛ حاکم، این حدیث را صحيح دانسته است.]([[177]](#footnote-177))

**ترجمه:** سَمُره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «لباس سفید بپوشید که پاک‌تر و بهتر است و مردگان خود را در آن کفن کنید».

785- وعن البراءِ قال: كانَ رسولُ الله مَرْبُوعًا وَلَقَدْ رَأَيْتُهُ في حُلَّةٍ حمْراءَ ما رأَيْتُ شَيْئًا قَطُّ أَحْسَنَ مِنْه. [متَّفقٌ عليه]([[178]](#footnote-178))

**ترجمه:** براء می‌گوید: پیامبر میانه‌قامت بود و من، او را در جامه‌ای سرخ‌رنگ دیدم که هرگز چیزی زیباتر از او ندیده‌ام.

**شرح**

مؤلف/ آیه‌ای دیگر ذکر کرده است؛ این آیه که الله می‌فرماید:

﴿وَجَعَلَ لَكُمۡ سَرَٰبِيلَ تَقِيكُمُ ٱلۡحَرَّ وَسَرَٰبِيلَ تَقِيكُم بَأۡسَكُمۡۚ﴾ [النحل: ٨١]

و - الله- لباس‌هایی برایتان فراهم نمود که شما را از گرما نگه می‌دارد و نیز لباس‌هایی برایتان پدید آورد که از شما در جنگ و نبرد شما محافظت می‌کند.

در گذشته در جنگ و کارزار، لباس رزمی یا تن‌پوش آهنی می‌پوشیدند تا شمشیر، تیر و نیزه به آن‌ها اصابت نکند و آسیبی نبینند. تن‌پوش‌های رزمی، مجموعه‌ی به‌هم‌بافته‌ای از تعداد زیادی حلقه‌ی آهنی بود. چنان‌که الله روش ساختِ آن را به داوود آموزش داد؛ الله در این‌باره می‌فرماید:

﴿أَنِ ٱعۡمَلۡ سَٰبِغَٰتٖ وَقَدِّرۡ فِي ٱلسَّرۡدِۖ﴾ [سبا: ١١]

- و به داوود آموزش دادیم- زره‌های فراخ بساز و در بافتن حلقه‌ها، اندازه نگه دار.

﴿سَرَٰبِيلَ تَقِيكُمُ ٱلۡحَرَّ﴾: «لباس‌هایی که شما را از گرما نگه می‌دارد»؛ یعنی لباس‌های پنبه‌ای و امثال آن. شاید کسی بپرسد چرا به لباس‌های گرم اشاره نکرد که انسان را از سرما حفظ می‌کند؟ علما در پاسخش گفته‌اند: این مفهوم به‌صورت پوشیده یا محذوف در این آیه قابل برداشت است؛ از آن جهت تنها به گرما اشاره کرد که این سوره، مکی‌ست و اهالی مکه با سرما سر و کار ندارند؛ لذا الله در بیان لطف و منت خویش بر اهالی مکه، به لباس‌هایی اشاره کرد که آن‌ها را از گرما حفظ می‌کند. هم‌چنین گفته شده که هیچ عبارت محذوفی در این آیه وجود ندارد و تن‌پوش‌های آهنی، انسان را از حرارت ناشی از اصابت تیر و شمشیر، حفظ می‌کند و لباس‌های نازک، محافظ انسان در برابر حرارت یا گرمای هواست. زیرا اگر انسان در هوای گرم و آفتابی، لباس نازکی نپوشد، آفتاب داغ او را می‌سوزاند و پوستش را خشک و سیاه می‌گرداند. لذا الله متعال به لطف خویش لباس‌هایی در اختیارمان گذاشته که ما را از گرما، نگه می‌دارد.

سپس مؤلف/ حدیث ابن‌عباس و حدیث سمره را ذکر کرده است؛ پیامبر در این دو حدیث به پوشیدن لباس سفید تشویق نموده و فرموده است: «لباس سفید، از بهترین لباس‌های شماست». «و مرده‌های خود را در آن کفن کنید». آری؛ پیامبر درست فرموده است. زیرا لباس سفید از نظر نور و روشنی، از سایر لباس‌ها بهتر است؛ هم‌چنین وقتی کوچک‌ترین آلودگی و لکه‌ای روی آن بیفتد، دیده می‌شود و انسان به شستن آن می‌پردازد. اما سایر لباس‌ها، چرک و لکه‌ی زیادی برمی‌دارند که دیده نمی‌شود؛ از این‌رو انسان در شستن آن‌ها درنگ می‌کند. تازه پس از شستن نیز معلوم نیست که آیا تمیز شده‌اند یا خیر؟ از این‌رو پیامبر فرمود: «لباس سفید، بهترین لباس‌های شماست. و مردگان خود را در آن کفن کنید». این، شامل همه‌ی لباس‌ها از جمله پیراهن، شلوار و لُنگ و امثال آن می‌شود. یعنی بهتر است همه‌ی پوشش یا لباس انسان، سفید باشد. البته پوشیدن لباس‌های رنگی ایرادی ندارد. به‌شرطی که جزو لباس‌های زنانه نباشد؛ یعنی لباس و رنگش مخصوص زنان نباشد که در این صورت، پوشیدن آن برای مرد، جایز نیست. زیرا پیامبر مردانی را خود را شبیهِ زنان می‌سازند، نفرین کرده است. هم‌چنین لباس مرد، نباید یک‌دست، قرمز باشد. چون پیامبر از پوشیدن لباس سرخ منع نموده است؛ البته در صورتی که یک‌پارچه قرمز باشد و اگر قرمز و سفید، باشد ایرادی ندارد.

در سومین حدیثی که مؤلف/ ذکر کرده، آمده است: پیامبر جامه‌ای سرخ پوشیده بود؛ از جمع‌بندی این حدیث و حدیث نهی از پوشیدن لباس سرخ، بدین نتیجه می‌رسیم که اگر لباسی، یک‌پارچه قرمز باشد، پوشیدن آن ممنوع است و پوشیدن لباسِ سرخ و سفید، ایرادی ندارد.

\*\*\*

786- وعن أبي جُحَيْفَةَ وهْبِ بنِ عبدِ الله قال: رَأَيْتُ النَّبِيَّ بمَكَّةَ وَهُوَ بِالأَبْطَحِ في قُبَّةٍ لَهُ حمْراءَ مِنْ أَدَمٍ فَخَرَجَ بِلالٌ بِوَضوئِه، فَمِنْ نَاضِحٍ ونَائِل، فَخَرَجَ النَّبىُّ وعَلَيْهِ حُلَّةٌ حَمْرَاءُ، كَأَنِّى أَنْظُرُ إِلى بَيَاضِ ساقَيْهِ، فَتَوضَّأَ وَأَذَّنَ بِلالٌ، فَجَعَلْتُ أَتَتبَّعُ فَاهُ ههُنَا وههُنَا، يقولُ يَمِينًا وشِمَالاً: حَيَّ عَلى الصَّلاة، حيَّ على الفَلاَح. ثُمَّ رُكِزَتْ لَهُ عَنَزَةٌ، فَتَقَدَّمَ فَصَلَّى يَمُرُّ بَيْنَ يَدَيْهِ الكَلْبُ وَالحِمَارُ لاَ يُمْنَعُ. [متَّفقٌ عليه]([[179]](#footnote-179))

**ترجمه:** ابوجحیفه، وهب بن عبدالله می‌گوید: پیامبر را در مکه دیدم که در وادی "ابطح" در خیمه‌ی سرخ‌رنگش بود. بلال آب وضوی پیامبر را بیرون آورد. برخی از اصحاب به آب وضوی پیامبر دست یافتند -و برای تبرک بر خود مالیدند- و آن‌ها که دست نیافتند، به آبی که دوستانشان گرفته بودند، دست می‌کشیدند. پیامبر -ابتدای ظهر- در حالی که جامه‌ای سرخ‌رنگ پوشیده بود، بیرون آمد؛ گویا اینک به سفیدیِ ساق‌هایش نگاه می‌کنم. وضو گرفت و بلال اذان گفت. من، سر و دهان بلال را دنبال می‌کردم که به این‌سو و آن سو حرکت می‌نمود؛ یعنی هنگام گفتن «حَيَّ عَلى الصَّلاة» و «حيَّ على الفَلاَح»، صورتش را به راست و چپ می‌گرداند. چوب‌دستی - یا نیزه‌ای- برای پیامبر - به عنوان سُتره- در زمین فرو بردند. پیامبر جلو رفت و شروع به نماز کرد؛ در حالی که سگ و الاغ از مقابلش- یعنی از آن سوی ستره- می‌گذشتند و منع نمی‌شدند.

787- وعن أبي رِمْثة رفاعَةَ التَّميْمِيِّ قال: رأَيتُ رسُولَ الله وَعَلَيْهِ ثَوْبَانِ أَخْضَرانِ. [روایت ابوداود و ترمذي با اِسناد صحيح]([[180]](#footnote-180))

**ترجمه:** ابورمثه، رفاعه‌ی تیمی می‌گوید: رسول‌الله را دیدم، در حالی که دو لباس- یعنی ردا و ازاری- سبز پوشیده بود.

788- وعن جابرٍ أَنَّ رَسُولَ الله دَخَلَ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ وعَلَيْهِ عِمامةٌ سوْداءُ. [روایت مسلم]([[181]](#footnote-181))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: رسول‌الله روز فتح مکه، در حالی وارد مکه شد که عمامه‌ای سیاه بر سَرَش بود.

**شرح**

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون ذکر کرده که ابوجحیفه، وهب بن عبدالله می‌گوید: «پیامبر را در مکه دیدم که در وادی "ابطح" در خیمه‌ی سرخ‌رنگش بود». این دیدار در سال دهم هجری در حج وداع روی داد که پیامبر برای حج به مکه رفته بود. ایشان، روز یک‌شنبه هنگام چاشت، در چهارمین روز ذی‌الحجه وارد مکه شد، به مسجدالحرام رفت، طواف نمود و سعی صفا و مروه را انجام داد و سپس به ابطح رفت و تا روز هشتم ذی‌الحجه آن‌جا ماند و این مدت را در خیمه‌ای که ذکر شد، سپری نمود.

وهب بن عبدالله می‌گوید: «پیامبر در حالی که جامه‌ای سرخ‌رنگ پوشیده بود، بیرون آمد»؛ و خروجش در ابتدای ظهر بود. لباس پیامبر یک‌پارچه سرخ نبود؛ بلکه نقش و نگارش سرخ بود. زیرا پیامبر خود از پوشیدن لباسی که یک‌دست سرخ باشد، منع نموده است. بلال باقی‌مانده‌ی آب وضوی پیامبر را بیرون آورد. اصحاب آمدند تا از آب وضوی پیامبر تبرک بجویند که به برخی، آبِ فراوانی رسید و به عده‌ای هم آبِ اندکی. پیامبر از خیمه‌اش بیرون آمد. وهب می‌گوید: «گویا اینک به سفیدیِ ساق‌هایش نگاه می‌کنم». بلال اذان گفت. و آن‌گاه عصایی مانند نیزه که انتهایش پیکانی آهنی بود، در زمین نصب کردند تا ستره‌ی پیامبر باشد. پیامبر معمولاً این چوب‌دستی را در سفر با خود داشت و هنگام نماز به عنوان ستره استفاده می‌کرد. لذا چه خوب است که انسان در سفر چنین چیزی با خود داشته باشد و از آن به عنوان ستره استفاده نماید.

وهب می‌گوید: پیامبر جلو شد؛ دو رکعت نماز ظهر و دو رکعت نماز عصر را به‌جا آورد. این، نشان می‌دهد که انسان در سفر می‌تواند میان نماز‌ها جمع کند؛ یعنی نماز ظهر و عصر و نیز نماز مغرب و عشاء را با هم بخواند؛ گرچه در جایی اتراق کرده باشد. البته افضل، این‎ست که بدون ضرورت، جمع نکند. یعنی اگر کسی، در مسیرِ مسافرت و در حال حرکت باشد، میان نماز با تقدیم یا تأخیر، جمع می‌کند؛ اما برای کسی که در جایی اتراق کرده، بهتر است میان نمازها جمع نکند.([[182]](#footnote-182))

سپس وهب بن عبدالله چگونگی اذان گفتن بلال را بیان کرده است؛ می‌گوید: «من، سر و دهان بلال را دنبال می‌کردم که به این‌سو و آن سو حرکت می‌نمود؛ یعنی هنگام گفتن «حَيَّ عَلى الصَّلاة» و«حيَّ على الفَلاَح»، صورتش را به راست و چپ می‌گرداند».

علما اختلاف نظر دارند که آیا مؤذن بار نخست که «حَيَّ عَلى الصَّلاة» می‌گوید به راست نگاه کند و بار دوم به چپ و نیز هنگام گفتن «حيَّ على الفَلاَح» در مرتبه‌ی اول، صورتش به راست بگرداند و مرتبه‌ی دوم به سمت چپ، یا هنگام گفتن «حَيَّ عَلى الصَّلاة» در هر دو بار به راست نگاه کند و هنگام گفتنِ «حيَّ على الفَلاَح» به چپ؟ می‌گوییم: به هر دو روش می‌تواند عمل کند و به هر یک از روش‌های یادشده اذان بگوید، ایرادی ندارد.

مؤلف/ سپس دو حدیث ذکر کرده که در یکی از آن‌ها آمده است: پیامبر لباس سبز پوشیده بود و دیگری، این‌که پیامبر عمامه‌ای سیاه بر سر داشت. لذا در می‌یابیم که پوشیدن لباس سبز و لباس سیاه، جایز است.

\*\*\*

789- وعن أبي سعيد عمرو بن حُرَيْثٍ قال: كَأَنِّي أَنظُرُ إِلى رسولِ الله وعَليْهِ عِمَامَةٌ سَوْدَاءُ قدْ أَرْخَى طَرَفيها بَيْنَ كتفيْه. [روایت مسلم]([[183]](#footnote-183))

وفي روايةٍ لَهُ: أَنَّ رسولَ الله خَطَبَ النَّاسَ، وعَلَيْهِ عِمَامَةٌ سَودَاءُ.

**ترجمه:** ابوسعید، عمرو بن حُرَیث می‌گوید: گویا اینک به رسول‌الله نگاه می‌کنم که عمامه‌ای سیاه بر سر دارد و یک سرِ آن را در میان دو شانه‌ی خود، انداخته و آویزان کرده است.

و در روایتی دیگر از او آمده است: رسول‌الله برای مردم سخنرانی کرد و عمامه‌ای سیاه بر سرَش بود.

790- وعن عائشة رضي الله عنها قالت:كُفِّنَ رسولُ الله في ثلاثةِ أَثْوَابٍ بيضٍ سَحُوليَّةٍ مِنْ كُرْسُف، لَيْسَ فيهَا قَمِيصٌ وَلا عِمامَةٌ. [متفقٌ عليه]([[184]](#footnote-184))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: رسول‌الله در سه تکه‌پارچه‌ی سَحولی- منسوب به روستای سحول در یمن- کفن گردید و پیراهن و عمامه‌ای در کفنش، وجود نداشت.

791- وعنها قالت:خَرَجَ رسول الله ذات غَداةٍ وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مُرَحَّلٌ منْ شَعْرٍ أَسوَدَ. [روایت مسلم]([[185]](#footnote-185))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: پیامبر صبحِ یکی از روزها در حالی از خانه بیرون رفت که پیراهنی از موی سیاه، منقوش به کاروان شتر بر تن داشت.

792- وعن المُغِيرةِ بن شُعْبَةَ قال: كُنْتُ مَعَ رسول الله ذاتَ ليلَةٍ فِي مسيرٍ، فقال لي: «أَمعَكَ مَاءٌ؟» قلتُ:نَعَم، فَنَزَلَ عن راحِلتِهِ فَمَشى حتَّى توَارَى في سَوادِ اللَّيْلِ ثُمَّ جاءَ فَأَفْرَغْتُ علَيْهِ مِنَ الإِدَاوَة، فَغَسَلَ وَجْهَهُ وَعَلَيهِ جُبَّةٌ مِنْ صُوفٍ، فلم يَسْتَطِعْ أَنْ يُخْرِجَ ذِراعَيْهِ منها حتَّى أَخْرَجَهُمَا مِنْ أَسْفَلِ الجُبَّة، فَغَسَلَ ذِرَاعيْهِ وَمَسَحَ برأْسِهِ ثُمَّ أَهْوَيْتُ لأَنزِعَ خُفَّيْهِ، فقال: «دعْهمَا فَإِنِّى أَدخَلْتُهُما طَاهِرَتَينِ»؛ وَمَسَحَ عَلَيْهِما. [متفقٌ عليه]([[186]](#footnote-186))

وفي روايةٍ: وعَلَيْهِ جُبَّةٌ شامِيَّةٌ ضَيقَةُ الْكُمَّيْن.

وفي روايةٍ: أَنَّ هذِه القصةَ كانت في غَزْوَةِ تَبُوك.

**ترجمه:** مغیره بن شعبه می‌گوید: شبی در راهی با رسول‌الله بودم؛ به من فرمود: «آیا با تو آب هست؟» عرض کردم: بله. آن‌گاه از شترش پایین آمد و پیاده رفت تا این‌که در تاریکیِ شب، ناپدید شد؛ سپس بازگشت و من، از ظرف آب روی دستش آب ریختم. صورتش را شَست. جُبه (لباسی) پشمین بر تن داشت. نتوانست دو ساعد خود را از آن بیرون بیاورد؛ لذا دستانش را از زیر جبه بیرون آورد و آن‌ها را شُست و سَرَش را مسح کشید. می‌خواستم موزه‌ها (جوراب‌هایش) را بیرون بیاورم؛ فرمود: «آن‌ها را بيرون نياور؛ زیرا من، آن‌ها را پس از طهارت و وضو پوشيده‌ام». سپس بر موزه‌هایش مسح کشید.

در روایتی آمده است: جُبّه‌ای شامی بر تن داشت که آستین‌هایش تنگ بود.

و در روایتی دیگر آمده است: این داستان در غزوه‌ی تبوک روی داده است.

**شرح**

احادیثی که مؤلف/ در کتاب لباس ذکر کرده، نشان‌ می‌دهد که انسان هر لباسی با هر رنگی بپوشد، جایز است؛ سفید، سیاه، سبز، زرد، و قرمز، جز قرمزِ خالص یا لباسی که یک‌پارچه سرخ باشد؛ زیرا پیامبر از پوشیدن آن منع کرده است. لذا نباید لباسی به رنگِ قرمز خالص بپوشد، مگر این‌که آمیخته به رنگی دیگر باشد.

در حدیث عمرو بن حُرَیث آمده است که وی، پیامبر را در عمامه‌ای سیاه دیده است؛ پیش‌تر روایتی بدین مضمون گذشت که پیامبر روز فتح مکه، در حالی وارد مکه شد که عمامه‌ای سیاه بر سَرَش بود. و این، نشان می‌دهد که پوشیدنِ عمامه و لباس سیاه جایز است.

این حدیث، هم‌چنین نشان‌گر جواز گذاشتن عمامه بر سر می‌باشد. البته بهتر است که عمامه، دنباله داشته باشد؛ یعنی یک سوی آن، همانند عمامه‌ی پیامبر آویزان باشد. عمامه‌ای که یک سوی آن آویزان نیست، «دستار» نامیده می‌شود و هر دو، جایز است؛ هم‌چنین بنا بر قول راجح، مسح کشیدن بر هر دو به‌جای مسحِ سر، جایز می‌باشد.

در حدیث عایشه& آمده است: «رسول‌الله در سه تکه‌پارچه‌ی سَحولی- منسوب به روستای سحول در یمن- کفن گردید و پیراهن و عمامه‌ای در کفنش، وجود نداشت». این‌جاست که درمی‌یابیم، بهتر است مُرده را در سه‌تکه‌پارچه‌ی سفید کفن کنند. این در صورتی‌ست که امکانش وجود دارد و گرنه، مرده را می‌توان در پارچه‌ای با هر رنگی جز قرمزِ خالص کفن کرد. همان‌گونه که زنده‌ها به هر رنگی - جز سرخِ یک‌دست- می‌توانند لباس بپوشند.

حدیث عایشه& نشان می‌دهد که در کفنِ مُرده، پیراهن و عمامه وجود ندارد. بلکه سه‌تکه‌پارچه روی هم می‌گذارند و آن‌گاه مرده را روی آن قرار داده، پارچه‌ها را به‌ترتیب به دور او می‌پیچند و از قسمت سَر و پاهایش، تا کرده، آن را می‌بندند وپس از این‌که مُرده را در قبر گذاشتند، بندهایی را که به دَوْر کفن بسته‌اند، باز می‌کنند. علما گفته‌اند: علتش این‎ست که مُرده، باد می‌کند و اگر بندها را باز نکنند، شاید بترکد.

در حدیث مغیره بن شعبه آمده است: پیامبر در غزوه‌ی "تبوک" از شترش پایین آمد و ظرفِ آب را گرفت و پیاده رفت تا این‌که در تاریکیِ شب، ناپدید شد؛ زیرا شرم پیامبر از همه بیش‌تر بود و دوست نداشت کسی، او را در حالی که برای قضای حاجت نشسته است، ببیند؛ اگرچه عورتش نمایان نباشد.

این، از کمال ادب است که انسان دور از چشم دیگران، قضای حاجت کند تا کسی، او و شرمگاهش را نبیند. زیرا پوشاندن عورت واجب است و برهنه کردن آن در برابر مردم، جایز نیست. البته بهتر و افضل این‎ست که کسی، انسان را در حالِ قضای حاجت نبیند؛ گرچه عورتش دیده نشود. این، روش پیامبر است. به‌راستی روش پیامبر بهترین و کامل‌ترین روش می‌باشد. سپس رسول‌الله بازگشت و می‌خواست وضو بگیرد؛ پیامبر در تبوک، یعنی در نزدیکی "شام" به‌سر می‌برد که هوایش سرد است. از این‌رو جُبه (لباسی) پشمین بر تن داشت و چون آستین‌هایش تنگ بود، نتوانست دو ساعد خود را از آن بیرون بیاورد؛ لذا دستانش را از زیر جبه بیرون آورد و آن‌ها را شُست و سَرَش را مسح کشید. وقتی می‌خواست پاهایش را بشوید، مغیره دستان خود را دراز کرد تا جوراب‌های پیامبر را بیرون بیاورد؛ زیرا پیامبر دستانش را از زیر جبه بیرون آورده و شسته بود؛ از این‌رو مغیره گمان می‌کرد که پیامبر می‌خواهد پاهایش را نیز از جوراب بیرون بیاورد و بشوید. اما پیامبر به او فرمود: «آن‌ها را بيرون نياور؛ زیرا من، آن‌ها را پس از طهارت و وضو پوشيده‌ام». سپس بر موزه‌ها- جوراب‌های چرمی‌اش- مسح کشید.

چند نکته از این حدیث برداشت می‌شود؛ از جمله این‌که:

پیامبر مانند سایر انسان‌ها احساس گرما و سرما می‌کرد و از پیشامدهای طبیعی متأثر می‌شد. باری معاویه پیامبر را در حالی دید که دگمه‌های پيراهنش را باز کرده بود؛ الله بهتر می‌داند، ولی گویا از شدت گرما دگمه‌هایش را باز کرده بود. لذا معاویه این را سنت می‌دانست. البته باز کردن دگمه به‌طور مطلق، سنت نیست؛ مگر این‌که هوا گرم باشد و انسان برای راحت کردن جسم خود، این کار را انجام دهد. لذا ایرادی ندارد که انسان، در هوای گرم دگمه‌های بالای پیراهنش را باز کند و این، سنت است؛ اما باز کردن دگمه‌ها بدون سبب، سنت نیست. زیرا اگر سنت بود، پس قرار دادن دگمه در لباس، بیهوده می‌باشد. در صورتی که هیچ چیزِ بیهوده‌ای در دین اسلام وجود ندارد و اسلام، سراسر جدی‌ست.

از این حدیث درمی‌یابیم نه تنها ایرادی ندارد که انسان از خودش در برابر گرما و سرما محافظت کند؛ بلکه بهتر و افضل می‌باشد که از خودش در برابر گرما و سرما و هر چیزِ آزاردهنده‌ای محافظت نماید. زیرا این، به معنای توجه و رسیدگی به خویشتن و رعایت حقِ نفس است. علامه ابوالعباس حرانی/، خوردن چیزی را که مایه‌ی اذیت و آزار انسان است، حرام می‌داند. یعنی اگر می‌خواستید غذا بخورید و نگران بودید که باعث اذیت شما می‌شود، چه به علت پُرخوری و زیان‌های ناشی از آن باشد و چه بدان سبب که از نوبت قبلی، زمان زیادی نگذشته، در این صورت، خوردن غذا بر شما حرام است؛ زیرا توجه به سلامت جسم و رعایت حقوق آن بر انسان، واجب است.

نکته‌ی دیگری که از این حدیث برداشت می‌شود، این‎ست که در وضو مسح کشیدن بر هیچ حایلی جز جوراب و عمامه درست نیست. لذا اگر انسان، لباسی بر تن داشت که آستین‌هایش تنگ بود، نمی‌تواند همان‌گونه که بر موزه (جوراب) مسح می‌کشد، به‌جای شستن دستانش بر روی آ‌ستین مسح کند. این، جایز نیست و باید دستانش را بیرون بیاورد و بشوید. اگرچه درآوردن دستان، مشکل باشد. زیرا شستن دست‌ها در وضو فرض است و هیچ دلیلی بر جواز مسح آن‌ها از روی آ‌ستین وجود ندارد.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا قُمۡتُمۡ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ فَٱغۡسِلُواْ وُجُوهَكُمۡ وَأَيۡدِيَكُمۡ إِلَى ٱلۡمَرَافِقِ﴾ [المائ‍دة: ٦]

ای مؤمنان! هنگامی که می‌خواستید به نماز بایستید، صورت و دستانتان را تا آرنج بشویید.

از این حدیث به جهل و ناآگاهی آن دسته از مردم پی می‌بریم که گمان می‌کنند لاکِ دست، مانند موزه (جوراب) است. به‌پندار این‌ها اگر زن، وضو داشته باشد و ناخن‌هایش را لاک بزند، به مدت یک شبانه‌روز می‌تواند بر روی آن‌ها مسح کند. این، اشتباه است. بلکه زن باید هنگام وضو، لاکِ ناخن‌هایش را پاک نماید تا آب به ناخن‌ها و اطرافِ انگشتانش برسد.

یکی از نکاتی که از این حدیث برداشت می‌شود، این‎ست که به خدمت گرفتن انسان‌های آزاد جایز می‌باشد؛ زیرا مغیره به پیامبر خدمت می‌کرد. البته شکی نیست که خدمت کردن به پیامبر افتخار بزرگی‌ست و هر کسی به خدمت کردن به پیامبر افتخار می‌کند. برخی از انسان‌های آزاد مانند عبدالله بن مسعود، انس بن مالک و مغیره بن شعبه به پیامبر خدمت می‌کردند.

این حدیث نشان می‌دهد که کمک کردن به کسی که وضو می‌گیرد، جایز است؛ یعنی ریختن آب روی دستانش یا نزدیک کردن ظرف وضو به او و امثال آن ایرادی ندارد. حتی اگر خود، قادر به شستن اعضای وضو نباشد، مثلاً دستش شکسته یا فلج باشد، شما اعضای وضویش را بشویید.

نکته‌ی دیگری که از این حدیث برداشت می‌شود، این‎ست که وقتی انسان در حالتِ وضو موزه یا جوراب پوشیده است، برای وضوی مجدد می‌تواند روی آن‌ها مسح کند و مسح کشیدن بهتر از درآوردن جوراب‌ها و شستن پاهاست. زیرا پیامبر به مغیره فرمود: «آن‌ها را بيرون نياور؛ چون من، آن‌ها را پس از طهارت و وضو پوشيده‌ام». سپس بر موزه‌هایش مسح کشید.

برخی از علما از این حدیث چنین برداشت کرده‌اند که مسح بر جوراب‌ها به یک‌باره انجام می‌شود؛ یعنی به‌طور هم‌زمان با دست راست بر روی پای راست و با دست چپ بر روی پای چپ مسح می‌کشیم. زیرا مغیره ذکر نکرده که پیامبر ابتدا پای راستش را – که در موزه بود- مسح کرد و سپس پای چپش را. از این‌رو برخی از علما چنین برداشت کرده‌اند که مسح بر هر دو موزه یا هر دو پا، هم‌زمان بوده است. البته به هر دو روش می‌توان عمل کرد. یعنی اگر در حالت وضو و طهارت، جوراب پوشیده ایم، برای وضوی دوباره، می‌توانیم هر دو پا را که در جوراب است، هم‌زمان مسح کنیم یا ابتدا پای راست را مسح نماییم و سپس پای چپ را. زیرا مسح، جای‌گزین شستن شده است و ترتیب شستن پا از راست به چپ می‌باشد.

این حدیث نشان‌گر این‎ست که مسح بر جوراب یا موزه، زمانی درست است که انسان، آن‌ها را درحالت طهارت و وضو بپوشد و اگر بی‌وضو باشد و جوراب بپوشد، هنگام وضو بر او واجب است که جوراب‌هایش را بیرون بیاورد و پاهایش را بشوید.

118- استحباب پوشیدن پیراهن

793- عن أُمِّ سَلمةَ رضي الله عنها قالت:كان أَحَبَّ الثِّيابِ إِلى رسول الله القَميص. [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی، گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[187]](#footnote-187))

**ترجمه:** ام‌سلمه& می‌گوید: دوست‌داشتنی‌ترین لباس نزد رسول‌الله پیراهن بود.

119- باب: اندازه‌ی طولِ پیراهن، آستین، شلوار و دنباله‌ی عمامه؛ و بلند کردن هر یک از این‌ها از روی تکبر، حرام است و اگر از روی تکبر نباشد، مکروه (ناپسند)

794- عَن أَسْمَاءَ بنْتِ يَزِيدَ الأنصاريَّةِ& قالت: كانَ كُمُّ قمِيصِ رسول الله إِلى الرُّصْغِ. [ابوداود و ترمذي روایت کرده‌اند و ترمذی، آن را حسن دانسته است.]([[188]](#footnote-188))

**ترجمه:** اسماء انصاري دختر یزید& می‌گوید: آستین پیراهن پیامبر تا مچ دست بود.

795- وعن ابن عمر$ أَنّ النَّبىَّ قال: «مَنْ جَرَّ ثَوْبَهُ خُيَلاءَ لَمْ يَنْظُرِ الله إِليهِ يَوْم القِيَامَةِ». فقال أَبو بكر: يا رسول الله إِنَّ إِزارى يَسْتَرْخي إِلا أَنْ أَتَعَاهَدَهُ، فقال لَهُ رسول الله: «إِنَّكَ لَسْتَ مِمَّنْ يَفْعَلُهُ خُيَلاءَ». [روایت بخاري؛ مسلم نیز بخشی از آن را روایت کرده است.]([[189]](#footnote-189))

**ترجمه:** عبدالله بن عمر$ مي‌گويد: رسول‌الله فرمود: «هركس، از روي تكبر، لباسش را بر زمين بكشاند، الله روز قيامت به او نگاه نخواهد كرد». ابوبكر گفت: ای رسول‌خدا! يك طرف لباسم پايين مي‌افتد مگر اين‌كه مواظبش باشم. رسول‌الله فرمود: «تو، جزو کسانی نیستی که این عمل را از روی تکبر انجام مي‌دهند».

796- وعن أبي هريرة أَنَّ رسول الله قال: «لا ينْظُرُ الله يَوْم القِيَامة إِلى مَنْ جَرَّ إِزَارَهُ بَطراً». [متفقٌ عليه]([[190]](#footnote-190))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «الله، روز قیامت به کسی که لباسش را از روی تکبر بر زمین بکشاند، نظر رحمت نمی‌کند».

797- وَعَنْهُ عَنِ النَّبِىِّ قال: «مَا أَسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ مِنَ الإِزارِ فَفِي النَّارِ». [روایت بخاري]([[191]](#footnote-191))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «پایین‌تر از دو قوزکِ پای کسی که اسبال ازار می‌کند،([[192]](#footnote-192)) در آتش دوزخ خواهد بود».

798- وعن أبي ذرٍّ عَنِ النَّبِىِّ قال: «ثلاثةٌ لا يُكَلِّمُهُمُ الله يَوْمَ القِيَامة، ولا يَنْظُرُ إِلَيْهم، وَلا يُزَكِّيهِم، وَلهُمْ عَذَابٌ أَليمٌ». قال: فقَرأَها رسولُ الله ثَلاثَ مِرَارٍ. قال أَبو ذَر: خابُوا وخسِرُوا مَنْ هُمْ يا رسول الله؟ قال: «المُسبِل، والمنَّانُ وَالمُنْفِقُ سِلْعَتَهُ بِالحَلفِ الكاذِبِ». [روایت مسلم]([[193]](#footnote-193))

**ترجمه:** ابوذر می‌گوید: پیامبر فرمود: «سه گروه هستند که الله، روز قیامت با آن‌ها سخن نمی‌گوید، به آنان نظر نمی‌کند، آن‌ها را پاکیزه نمی‌گرداند و عذاب دردناکی خواهند داشت». ابوذر می‌گوید: پیامبر این جمله را سه بار تکرار کرد. ابوذر گفت: چقدر بدبخت و زیان‌کارند! ای رسول‌خدا! این‌ها چه کسانی هستند؟ فرمود: «کسی که اسبالِ ازار می‌کند، [یعنی کسی که شلوار یا لباسش را پایین‌تر از دو قوزک پایش قرار می‌دهد] کسی که- در برابر نیکی‌اش بر دیگران- منت می‌گذارد، و کسی که کالایش را با سوگند دروغ به‌ فروش می‌رساند».

799- وعن ابن عمر$ عَنِ النَّبِىِّ قال: «الإِسْبَالُ فِي الإِزارِ وَالقَمِيصِ وَالعِمَامة، منْ جَرَّ شَيئًا خُيَلاءَ لَم يَنظُرِ الله إليهِ يوْمَ القِيَامةِ». [روایت ابوداود و نسائى با اِسناد صحيح]([[194]](#footnote-194))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «اسبال، [یعنی بلند کردن نامشروع لباس] در سه چیز است: لُنگ (شلوار)، پیراهن و عمامه؛ هرکس، چیزی از لباسش را از روی تکبر بر زمین بکشاند، الله روز قیامت به او نگاه نخواهد کرد».

**شرح**

در حدیثی که نووی/ در کتاب لباس ذکر کرده، آمده است: «دوست‌داشتنی‌ترین لباس نزد رسول‌الله پیراهن بود». زیرا پیراهن، بهتر از ردا و ازار (لُنگ)، بدن را می‌پوشاند. مردم در دوران پیامبر گاه با لُنگ و پارچه‌ای که به دور خود می‌پیچیدند، خود را می‌پوشاندند و گاه پیراهن می‌پوشیدند. پیامبر پیراهن را که برای پوشش بدن بهتر و مناسب‌تر بود، بیش‌تر دوست داشت. چون پیراهن، لباسی یک‌پارچه است که انسان آن را به‌یک باره می‌پوشد و مانند ردا (بالاپوش) و ازار (لُنگ) نیست که انسان ناگزیر باشد، ابتدا بالاپوش را به دَوْرِ خود بپیچد و سپس لنگ را. البته اگر در مناطقی زندگی می‌کنید که پوشیدن ردا و ازار (لُنگ) رواج دارد، اشکالی ندارد که از چنین پوششی ا‌ستفاده نمایید.([[195]](#footnote-195)) مهم این‎ست که پوشش شما بر خلاف لباس‌های مرسوم و شرعیِ مردم یا اهالی محل سکونت شما نباشد. زیرا به چنین لباسی، لباس شهرت گفته می‌شود که انسان را انگشت‌نما می‌گرداند و پیامبر از پوشیدن لباس شهرت، منع کرده است.

این حدیث نشان‌گر این‎ست که اندازه‌ی‌ آستین، تا مچ دست می‌باشد. چنان‌که آستین پیراهن پیامبر تا مچ دست بود.

سپس مؤلف/ حدیث ابن‌عمر و حدیث ابوهریره را درباره‌ی اسبال ازار (بلند کردن لباس) ذکر کرده است؛ بلند کردن لباس، به دو شکل است:

**یکم:** این‌که کسی، لباسش را از روی تکبر بر زمین بکشاند.

**دوم** لباسش را بدون این‌که قصد تکبر داشته باشد، پایین‌تر از قوزک پایش قرار دهد.

پیامبر برای موردِ نخست چهار مجازات را ذکر کرده است: «الله، روز قیامت با او سخن نمی‌گوید، به او نظر نمی‌کند، او را پاکیزه نمی‌گرداند و عذاب دردناکی خواهد داشت». چهار مجازات برای کسی که لباسش را از روی تکبر بر زمین بکشاند.

ابوبکر پس از شنیدن این حدیث عرض کرد: «ای رسول‌خدا! يك طرف لباسم پايين مي‌افتد مگر اين‌كه مواظبش باشم». یعنی آیا این هشدار مرا در برمی‌گیرد؟ رسول‌الله فرمود: «تو، جزو کسانی نیستی که این عمل را از روی تکبر انجام مي‌دهند». بدین‌سان پیامبر برای ابوبکر صدیق گواهی داد که او از این گناه، پاک است و این مجازات، کسی را در برمی‌گیرد که لباسش را از روی تکبر بر زمین بکشاند.

مجازاتِ کسی که این عمل را از روی تکبر انجام نمی‌دهد، سبک‌تر است؛ چنان‌که ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «پایین‌تر از دو قوزکِ پای کسی که اسبال ازار می‌کند، در آتش دوزخ خواهد بود». در این حدیث، تنها یک مجازات را ذکر کرده است. این مجازات، همه‌ی بدن را در برنمی‌گیرد؛ بلکه فقط همان عضوی مجازات می‌گردد که این گناه درباره‌ی آن انجام شده است؛ یعنی پایین‌تر از قوزک پا. لذا اگر انسان، لباس یا شلوارش را پایین‌تر از قوزک پایش قرار دهد، این قسمت از بدنش در آتش دوزخ خواهد سوخت و آتش، همه‌ی بدنش را در بر نخواهد گرفت. به عبارت دیگر به همان اندازه که لباسش را پایین‌تر از قوزک قرار داده است، با آتش دوزخ، داغ می‌گردد. و این تعجب ندارد که فقط بخشی از بدن عذاب شود؛ زیرا وقتی پیامبر برخی از یارانش را دید که با عجله وضو گرفته‌اند و پشت پای آن‌ها خشک مانده است، فرمود: «وَيْلٌ لِلأعْقَابِ مِنْ النَّارِ».([[196]](#footnote-196)) یعنی: پُشت پای کسانی که هنگام وضو گرفتن عجله می‌کنند و آن را خوب نمی‌شویند، در معرض عذاب دوزخ است.

این‌جاست که درمی‌یابیم سخن نووی/ ضعیف می‌باشد که اسبال ازار از روی تکبر را حرام و بدون تکبر را مکروه دانسته است. صحیح، این‎ست که اسبال ازار، چه از روی تکبر باشد و چه بدون تکبر، حرام است و جزو گناهان کبیره به‌شمار می‌آید؛ زیرا هر گناهی که مجازات ویژه‌ای برای آن بیان شده، گناه کبیره می‌باشد و برای این عمل، مجازات ویژه‌ای بیان شده است. برای کسی که بدون تکبر لباسش را پایین‌تر از قوزک پا قرار دهد، مجازات آتش ذکر گردیده و برای کسی که از روی تکبر این عمل را انجام می‌دهد، چهار عقوبت بیان شده است: «الله، روز قیامت با او سخن نمی‌گوید، به او نظر نمی‌کند، او را پاکیزه نمی‌گرداند و عذاب دردناکی خواهد داشت».

آن‌گاه مؤلف/ حدیث ابوذر را آورده است؛ ابوذر می‌گوید: پیامبر فرمود: «سه گروه هستند که الله، روز قیامت با آن‌ها سخن نمی‌گوید، به آنان نظر نمی‌کند، آن‌ها را پاکیزه نمی‌گرداند و عذاب دردناکی خواهند داشت». ابوذر می‌گوید: «پیامبر این جمله را سه بار تکرار کرد». زیرا وقتی یک موضوع به‌طور کلی ذکر شود و آن‌گاه تکرار گردد، شنونده با رغبت و توجه بیش‌تری منتظر می‌ماند تا آن مسأله را با شرح و توضیح بیش‌تری برای او بیان کنند. یعنی مشتاق می‌شود که جزئیات آن موضوع را دریابد. ابوذر گفت: ای رسول‌خدا! این‌ها که این‌همه بدبخت و زیان‌کارند، چه کسانی هستند؟ فرمود: «کسی که اسبالِ ازار می‌کند، کسی که - در برابر نیکی‌اش به دیگران- منت می‌گذارد، و کسی که کالایش را با سوگند دروغ به‌ فروش می‌رساند».

**یکم:** «کسی که اسبال ازار می‌کند»؛ یعنی کسی که از روی تکبر لباسش را بر زمین می‌کشد.

**دوم:** «کسی که در برابر نیکی‌اش به دیگران، منت می‌گذارد»؛ یعنی وقتی به کسی نیکی می‌کند، بر سرش منت نهاده، به او می‌گوید: من برای تو چنین و چنان کردم. منت گذاشتن بر دیگران جزو گناهان کبیره است؛ زیرا درباره‌اش این وعید وارد شده که اجر و پاداش انسان را از میان می‌برد. الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُبۡطِلُواْ صَدَقَٰتِكُم بِٱلۡمَنِّ وَٱلۡأَذَىٰ﴾ [البقرة: ٢٦٤]

ای مؤمنان! صدقات و بخشش­هایتان را با منت و آزار باطل نکنید.

**سوم:** «کسی که کالایش را با سوگند دروغ به‌ فروش می‌رساند»؛ یعنی همواره سوگند می‌خورَد تا قیمت کالایش را بالا ببرد. می‌گوید: «به‌خدا قسم این را ده هزار تومان خریده‌ام»، در صورتی که فقط به هفت هزار تومان خریده است! بدین‌سان سوگند دروغ یاد می‌کند. چنین کسی، سزاوار چهار مجازات یادشده است: الله، روز قیامت با او سخن نمی‌گوید، به او نظر نمی‌کند، او را پاکیزه نمی‌گرداند و عذاب دردناکی خواهد داشت. [پناه بر الله.]

\*\*\*

800- وعن أبي جُرَيٍّ جابر بن سُلَيم قال: رَأَيتُ رَجلاً يصْدُرُ النَّاسُ عَنْ رَأْيهِ لاَ يَقُولُ شَيئًا إِلاَّ صَدَرُوا عَنْهُ، قُلْتُ: مَنْ هذا؟ قالوا: رسولُ الله. قُلْتُ: عَليكَ السَّلامُ يا رسولَ الله مَرَّتَيْنِ قال: «لا تَقُل علَيكَ السَّلام، علَيكَ السلامُ تَحِيَّةُ الْموْتَى؛ قُل: السَّلامُ علَيك». قال: قُلْتُ: أَنتَ رسولُ الله؟ قال: «أَنَا رسولُ الله الَّذي إِذا أَصابَكَ ضَرٌّ فَدعَوْتَهُ كَشَفَهُ عنْكَ، وإِذا أَصَابَكَ عامُ سنَةٍ فَدَعَوْتَهُ أَنْبَتَهَا لَكَ، وإِذَا كُنتَ بِأَرْضٍ قَفْرٍ أَوْ فَلاَةٍ، فَضَلَّتْ راحِلَتُك، فَدَعَوْتَهُ رَدَّهَا علَيكَ». قال: قُلْتُ: اعْهَدْ إِلَيَّ. قال: «لا تَسُبَّنَّ أَحدًا». قال: فَما سَببْتُ بَعْدهُ حُرًّا، وَلا عَبْدًا، وَلا بَعِيرًا، وَلا شَاةً؛ «وَلا تَحقِرنَّ مِنَ الْمَعْروفِ شَيْئًا، وأَنْ تُكَلِّمَ أَخَاك وأَنتَ مُنْبسِطٌ إِليهِ وجهُكَ، إِنَّ ذلك مِنَ المعرُوفِ. وارفَع إِزاركَ إِلى نِصْفِ السَّاقِ، فَإِن أبيتَ فإلى الكَعبيْنِ، وإِيَّاكَ وإِسْبالُ الإِزارِ فَإِنَّهَا مِن الْمَخِيلةِ وإِنَّ الله لا يُحِبُّ المَخِيلةَ، وإن امْرؤٌ شَتَمك وَعَيَّركَ بِمَا يَعْلَمُ فيكَ فلا تُعيِّرْهُ بِمَا تَعلَمُ فِيهِ، فإِنَّمَا وبالُ ذلكَ عليهِ». [روایت ابوداود و ترمذي با اِسناد صحيح؛ ترمذی گفته است: این حدیث، حسن صحيح می‌باشد.]([[197]](#footnote-197))

**ترجمه:** ابوجُرَی، جابر بن سُلَیم می‌گوید: مردی را دیدم که مردم سخنش را می‌گرفتند و هرچه می‌گفت، می‌پذیرفتند. گفتم: این مرد کیست؟ گفتند: او رسول‌الله است. دو بار گفتم: علیک‌السلام ای رسول‌خدا! فرمود: «نگو: علیک‌السلام؛ زیرا علیک‌السلام، درود و سلامِ مردگان است. بگو: السلام‌علیک». جابر می‌گوید: گفتم: آیا تو فرستاده‌ی الله هستی؟ فرمود: «من، رسول‌الله هستم؛ فرستاده‌ی همان ذاتی که وقتی زیانی به تو برسد و تو او را بخوانی، آن را از تو برطرف می‌کند و اگر گرفتار خشک‌سالی شوی و دعا کنی، او زمین را برای تو می‌رویاند و چنان‌چه در بیابان باشی و شترت گُم شود و تو الله را بخوانی، آن را به تو باز می‌گرداند». می‌گوید: گفتم: مرا پند بده. فرمود: «به هیچ‌کس دشنام نده». می‌گوید: از آن پس به هیچ انسان آزاد یا غلام و به هیچ شتر و گوسفندی دشنام ندادم. - پیامبر در ادامه فرمود:- هیچ‌یک از کارهای نیک را کوچک و ناچیز نشمار؛ حتی این عمل را که با برادرت با گشاده‌رویی ملاقات کنی که این، از جمله‌ی نیکی‌هاست. و لباس و شلوارت را تا نصفِ ساق یا لااقل تا قوزک پاهایت بالا بکش و از بلند کردن لباست - تا زیرِ قوزک یا کشاندن آن بر روی زمین- بپرهیز که این عمل، از تکبر است و الله، تکبر را دوست ندارد. و اگر کسی به تو دشنام داد یا تو را به‌خاطر عیبی که در تو می‌شناخت، سرزنش نمود، تو او را به‌خاطر عیبی که در او می‌شناسی، سرزنش نکن؛ زیرا گناهِ این عمل، تنها بر عهده‌ی خودش می‌باشد».

**شرح**

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که جابر بن سُلَیم به مدینه آمد و مردی را دید که مردم سخنش را می‌گرفتند و هرچه می‌گفت، می‌پذیرفتند. زیرا آن مرد، رسول‌الله بود. جابر پرسید: این مرد، کیست؟ گفتند: او، رسول‌الله است. نزدشان رفت و گفت: تو، رسول‌خدا هستی؟ و نیز گفت: «علیک‌السلام». یعنی خبر (گزاره) را ابتدا ذکر کرد. پیامبر به او فرمود: «نگو: علیک‌السلام؛ زیرا علیک‌السلام، درود و سلامِ مردگان است»؛ یعنی مردم در دوران جاهلیت بر مردگانشان بدین ترتیب سلام می‌کردند. چنان‌که شاعرشان چنین گفته است:

عليک سلام الله قيس بن عامر و رحمتـه ما شاء أن يتـرحم

[توضیح: شاعر در این بیت برای درود فرستادن بر قیس بن عامر که مرده بود، مطابق روش آن دوران ابتدا گزاره- یعنی واژه‌ی علیک- را ذکر کرده است».]

لذا روشن شد که مردم در دوران جاهلیت برای سلام کردن یا درود فرستادن بر مرده، می‌گفتند: علیک‌السلام. اما اسلام، این روش را منسوخ (باطل) گردانید و به جای آن، برای کسی که سلام می‌کند، «السلام‌علیک» را قرار داد. حتی پیامبر هنگامی که به قبرستان می‌رفت و به مردگان سلام می‌کرد، می‌فرمود: «السَّلامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤمِنينَ» و نمی‌گفت: «علیکم‌السلام...».

رسول‌الله فرمود: «بگو: السلام‌علیک». لذا درمی‌یابیم که وقتی انسان به کسی سلام می‌کند، بگوید: «السلام علیک». یعنی ابتدا واژه‌ی «سلام» را ذکر نماید و سپس «علیک» را با «صیغه‌ی مفرد» بگوید. چنان‌که در حدیث آن شخصی که بد نماز خواند و پیامبر روش نماز را به او آموزش داد- یعنی در حدیث مسیء الصلاه- آمده است: وی به پیامبر سلام کرد و گفت: «السلام علیک». لذا گفتنِ «السلام علیک» از گفتن «السلام‌علیکم» بهتر است.

برخی از علما گفته‌اند: «السلام‌علیکم» بگویید و قصدِتان، سلام گفتن به طرف مقابل و نیز فرشتگانی باشد که با او هستند. اما بهتر است که مطابق سنت، «السلام علیک» بگوییم؛ مگر این‌که خواسته باشیم به یک گروه یا چند نفر سلام کنیم که در این صورت می‌گوییم: «السلام‌علیکم».

سپس رسول‌الله خود را برای جابر بن سُلَیم معرفی کرد و بیان نمود که او، فرستاده‌ی پروردگار جهانیان، یعنی فرستاده‌ی ذاتی‌ست که ضرر و زیان را برطرف می‌کند و آن‌چه را مفید است، فراهم می‌گرداند. او، ذاتی‌ست که وقتی شترت را در بیابان گم کنی و او را بخوانید، آن را به تو باز می‌گرداند. هم‌چنین فرمود: «و اگر گرفتار خشک‌سالی شوی و دعا کنی، او زمین را برای تو می‌رویاند چون ضرر و زیانی به تو برسد و دست به دعا برداری، الله آن را برطرف می‌سازد». همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكۡشِفُ ٱلسُّوٓءَ وَيَجۡعَلُكُمۡ خُلَفَآءَ ٱلۡأَرۡضِۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِ﴾ [نمل:62]

آیا (معبودان باطل بهترند یا) ذاتی که دعای درمانده را آن‌گاه که او را بخواند، اجابت می‌کند و سختی و گرفتاری را برطرف می‌نماید و شما را جانشین (یکدیگر) در زمین می‌گرداند؟ آیا معبود برحقی جز الله وجود دارد؟

بدین‌سان برای وی روشن ساخت که الله آن‌چه را به نفع بندگانش باشد، برایشان فراهم می‌گرداند و ان‌گاه که بنده‌اش او را بخواند، دستِ خالی از درگاهش برنمی‌گردد. آری؛ هر دعایی که بکنید، از درگاه الاهی دستِ خالی برنمی‌گردید؛ گرچه به‌ظاهر درخواست شما پذیرفته نشود. زیرا دعا، خود نیکی‌ست و پاداش آن را خواهید یافت؛ و هرکس، کار نیکی انجام دهد، ده برابر تا هفتصد برابرش و بلکه بیش‌تر پاداش می‌یابد. وقتی هیچ مانعی برای پذیرش دعا وجود نداشته باشد، الله متعال، درخواست بنده‌اش را برآورده می‌سازد و بنده، آن را به چشم خود می‌بیند؛ یا این‌که زیانی بزرگ‌تر از خواسته‌اش را از او دور می‌گرداند یا این‌که پاداش دعایش را برای او نزد خویش نگه می‌دارد و در آخرت، به او می‌بخشد. لذا دعاکننده‌ای که شرایط دعا را رعایت نماید، از درگاه پروردگار متعال دست‌ِخالی برنمی‌گردد.

گاه بنده گمان می‌کند در اجابت دعایش درنگ شده است؛ می‌گوید: چقدر دعا کردم، اما دعایم قبول نشد! شیطان، این وسوسه را در دلِ انسان می‌اندازد و به او می‌گوید: چه همه دعا کردی، اما به هدف خود نرسیدی! و سپس انسان را از رحمت الاهی ناامید می‌گرداند. در صورتی که ناامیدی از رحمت پروردگار، جزو گناهان کبیره است. پس، از رحمت الاهی ناامید نباشید؛ هرچند دعای شما دیر اجابت شود. چه می‌دانید که خیرِ شما در چیست؟ الله، بندگانش را به دعا کردن دستور داده و خود، هرگونه که صلاح بداند، دعای بنده‌اش را می‌پذیرد:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡۚ﴾ [غافر: ٦٠]

و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا دعای شما را بپذیرم.

اما بنده، عجله می‌کند. هیچ‌گاه عجله نکنید؛ بلکه منتظر باشید و هم‌چنان به دعا کردن ادامه دهید. گاه الله به حکمت خویش دعای شما را دیرتر اجابت می‌فرماید تا شما، بیش‌تر دعا کنید و بدین‌سان به نیکی‌های بیش‌تری دست یابید و حد و اندازه‌ی خود و میزان نیازتان به پروردگار را درک نمایید. این، به نفع شماست.

لذا برای قبول شدن دعای خود عجله نکنید و با دعا و زاری به درگاه الاهی پافشاری نمایید و بدانید که الله آن دسته از بندگانش را که در دعا و زاری، پافشاری می‌کنند، دوست دارد. زیرا انسان، با دعا کسی را می‌خواند که فرجامِ همه چیز به اراده و خواست او بستگی دارد؛ یعنی ذاتی که پایان همه چیز به او برمی‌گردد و فرمانروایی همه چیز به دست اوست. فرقی ندارد که در نماز یا در خلوتِ خویش، پروردگار را بخوانید؛ حتی هنگامی که در نماز هستید، هر دعایی که می‌خواهید، بکنید. زیرا پیامبر فرموده است: «وَأَمَّا السُّجُودُ فَأکْثرُوا فِيهِ بِالدُّعَاءِ».([[198]](#footnote-198)) یعنی: «اما در سجده، زياد دعا کنید». و چون درباره‌ی تشهد نماز سخن گفت، فرمود: «ثُمَّ لْيَتَّخِذْ مِنْ الدُّعَاء مَا شَاءَ». یعنی: «هر دعایی که خواست، بگوید». انسان، کسی جز الله ندارد و باید در مسایل ريز و بزرگِ خود به الله پناه ببرد. چنان‌که در حدیث آمده است: «لِيَسْأَلْ أَحَدكُمْ رَبّه حَاجَتَهُ كُلَّهَا حَتَّى شِراكَ نَعْلِهِ إذَا انْقَطَعَ».([[199]](#footnote-199)) یعنی: «هر یک از شما، همه‌ی نیازهایش را از الله بخواهد؛ حتی بندِ کفش خود را زمانی که پاره می‌شود». بند کفش، کم‌ترین یا کوچک‌ترین چیزی‌ست که انسان می‌تواند آن را از پروردگارش درخواست نماید؛ زیرا خواستن از پروردگار یا عرض نیاز به درگاهش، عبادت و بندگیِ الله، روی آوردن به سوی او، پیوند با او و پناهنده شدن به اوست و بدین‌سان قلب انسان همواره با پروردگارش می‌باشد. پس تا می‌توانید، دعا کنید.

پیامبر در ادامه به جابر بن سُلَیم فرمود: «هیچ‌یک از کارهای نیک را کوچک و ناچیز نشمار؛ حتی این عمل را که با برادرت با گشاده‌رویی ملاقات کنی که این، از جمله‌ی نیکی‌هاست» و الله، نیکوکاران را دوست دارد.

همین‌که به شخصی کمک کنید تا بارش را داخل ماشینش بگذارد، یک صدقه یا نیکی‌ست؛ اگر کسی، به وسیله‌ای نیاز داشته باشد و شما آن را به او نزدیک کنید، این هم یک نیکی‌ست. اگر خودکار خود را به کسی بدهید که می‌خواهد چیزی بنویسد، این، یک نیکی به‌شمار می‌آید. پس، تا می‌توانید نیکی کنید؛ زیرا الله نیکوکاران را دوست دارد. گفتنی‎ست: یک اصل یا قاعده‌ی کلی وجود دارد که اگر انسان آن را به‌خاطر بیاورد، نیکی کردن بر او آسان می‌شود. این اصل، از پیامبر به‌ثبوت رسیده است: «مَنْ كَانَ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ كَانَ الله فِي حاجتِه».([[200]](#footnote-200)) یعنی: «کسی که در جهت برطرف کردن نیازِ برادرش بکوشد، الله، نیاز او را برآورده می‌سازد». وقتی الله خود، عهده‌دار کارهای شما باشد، آیا هیچ کارِ سخت و دشواری برای شما وجود خواهد داشت؟ روشن است که خیر؛ بلکه الله متعال در همه‌ی کارها شما را یاری می‌کند و بدین‌سان هر کاری، آسان می‌گردد. لذا تا زمانی که در جهت برطرف کردن نیازِ برادر خود بکوشید، الله نیازِ شما را برآورده می‌سازد. پس تا می‌توانید نیکی کنید و هیچ کارِ نیکی را کوچک مپندارید؛ گرچه به‌ظاهر، کارِ کوچک یا اندکی باشد. پیامبر به زنان مسلمان فرمود: «لا تَحْقِرَنَّ جارَةٌ لجارتِهَا وَلَوْ فِرْسَنَ شَاةٍ».([[201]](#footnote-201))یعنی: «هیچ زنی، هدیه‌ی خود به زن همسایه‌اش را کوچک نشمارد، اگرچه (هدیه‌ی به‌ظاهر کوچکی مانند) استخوان کف پای گوسفند (پاچه‌ی گوسفند) باشد».

سپس پیامبر به جابر بن سُلَیم فرمود: «هیچ‌یک از کارهای نیک را کوچک و ناچیز نشمار؛ حتی این عمل را که با برادرت با گشاده‌رویی ملاقات کنی که این، از جمله‌ی نیکی‌هاست». همین‌که انسان با برادر مسلمانش گشاده‌رو باشد، نه اخمو، جزو نیکی‌هاست؛ زیرا بدین‌وسیله برادرِ مسلمانش را شادمان می‌گرداند و شاد کردن دیگران، نیکی و احسان، به‌شمار می‌آید و الله متعال نیکوکاران را دوست دارد. البته در پاره ای از موارد که مستثناست، بهتر است در برابر شخصی که عمل ناپسندی انجام داده، اخم کنیم یا چهره در هم بکشیم تا بلکه به خود بیاید و دریابد که مرتکبِ عمل زشت و ناسپندی شده است؛ زیرا «هر سخن، جایی و هر نکته، مقامی دارد».

آن‌گاه رسول‌الله به جابر بن سلیم دستور داد که لباس و شلوارش را تا نصفِ ساق یا لااقل تا قوزک پاهایش بالا بکشد. این، نشان می‌دهد بهترین حالت در پوشش، این‎ست که انسان لباسش را تا نصف ساق‌هایش بالا بکشد؛ البته ایرادی ندارد که لباسش را بالاتر از قوزک پایش قرار دهد. گرچه در حدیث از این کار به امتناع از سنت تعبیر کرد و فرمود: «اگر از این کار، امتناع ورزیدی، پس لباست را تا دو قوزک پا بالا بیاور». و چون وعید یا هشداری در این باره ذکر نکرد، ایرادی ندارد که انسان، لباسش را فقط تا دو قوزک پا بالا بکشد.

پیش‌تر حدیث گذشت که در آن آمده بود: ابوبکر صدیق به پیامبر عرض کرد: «ای رسول‌خدا! يك طرف لباسم پايين مي‌افتد مگر اين‌كه مواظبش باشم». رسول‌الله فرمود: «تو، جزو کسانی نیستی که این عمل را از روی تکبر انجام مي‌دهند». این‌جاست که در می‌یابیم شلوار (لُنگ) ابوبکر پایین‌تر از قوزک پایش نبود و فقط پایین‌تر از ساق پایش قرار می‌گرفت و این، ایرادی ندارد. لذا نباید بر خود یا دیگران سخت بگیریم و تأکید کنیم که حتماً لباس یا شلوار انسان، تا نصفِ ساقش باشد. زیرا همان‌طور که در حدیث آمده، گرچه سنت، این‎ست که انسان لباس یا شلوارش را تا نیمه‌ی ساقش بالا بکشد، اما مطابق حدیث و اجازه‌ی رسول‌الله، ایرادی ندارد که انسان لباسش را بالاتر از دو قوزک پایش قرار دهد.

سپس رسول‌الله جابر را از کبر و غرور در راه رفتن و لباس پوشیدن یا سخن گفتن برحذر داشت؛ زیرا الله متعال، تکبر را دوست ندارد. خود فرموده است:

﴿وَلَا تُصَعِّرۡ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمۡشِ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَحًاۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخۡتَالٖ فَخُورٖ ١٨﴾ [لقمان: ١٨]

متکبرانه از مردم روی برنگردان و در زمین خرامان و باغرور راه مرو که به‌راستی الله، هیچ متکبر فخر‌فروشی را دوست ندارد.

شایسته است که انسان در راه رفتن، لباس پوشیدن و همه‌ی حرکات خود، متواضع و فروتن باشد؛ زیرا کسی که به‌خاطر الله تواضع کند، الله متعال او را گرامی و والامقام می‌گرداند. این‌ها، آدابی‌ست که پیامبر به امتش آموزش داد و انسان باید خود را به این آداب، آراسته سازد تا به دو نتیجه‌ی بزرگ و مهم دست یابد:

**یکم:** فرمان‌برداری از پیامبر؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ يُدۡخِلۡهُ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ﴾ [النساء : ١٣]

هر کس از الله و پیامبرش اطاعت نماید، الله او را وارد باغ­هایی می­کند که در آن جویبارها روان است.

**دوم:** انسان از طریق آراستگی به این آداب و منش‌های نیکو، خود را به صفات و ویژگی‌های نیک و پسندیده‌ای آراسته می‌سازد که هیچ‌یک از افراد بشر نمی‌تواند مردم را به سوی چنین ویژگی‌هایی سوق دهد. زیرا آداب و منش‌هایی که اسلام آورده است، بهترین آداب و منش‌هاست. سپس پیامبر به جابر فرمود: «و اگر کسی به تو دشنام داد یا تو را به‌خاطر عیبی که در تو می‌شناخت، سرزنش نمود، تو او را به‌خاطر عیبی که در او می‌شناسی، سرزنش نکن؛ زیرا گناهِ این عمل، تنها بر عهده‌ی خودش می‌باشد». زیرا شایسته است که انسان عفو و گذشت پیشه کند و هر سخنی را که به گوش او می‌رسد، معیار قضاوت درباره‌ی دیگران قرار ندهد. لذا از سخنان دیگران چشم‌پوشی کنید و عفو و گذشت پیشه سازید؛ چراکه الله متعال بندگان باگذشت و بخشنده‌ی خود را دوست دارد و به آن‌ها پاداش می‌دهد. اگر کسی را به‌خاطر عیبی که در او می‌شناسید، سرزنش کنید یا به او طعنه بزند، درگیری و کشمکش شما با یکدیگر طولانی می‌گردد و چه‌بسا این امر، به کینه و دشمنی در میان شما می‌انجامد. اما اگر سکوت نمایید و هیچ نگویید، اوضاع، عادی می‌شود. تجربه ثابت کرده است که وقتی انسان به کسی که به او ناسزا گفته است، ناسزا بگوید، دشنام‌گویی به یکدیگر در میان آن‌ها ادامه می‌یابد و به دوری و دشمنیِ ان‌ها با یکدیگر دامن می‌زند. اما اگر انسان سکوت کند و هیچ نگوید، بهتر و مفیدتر خواهد بود؛ همان‌گونه که الله متعال در توصیف بندگان نیک و شایسته‌اش می‌فرماید:

﴿خَاطَبَهُمُ ٱلۡجَٰهِلُونَ قَالُواْ سَلَٰمٗا ٦٣﴾ [الفرقان: ٦٣]

و هنگامى كه افراد نادان، آنان را مورد خطاب قرار مى‏دهند، سلام ـ سخن مسالمت‏آميزی ـ مى‏گویند.

الله مي‌فرمايد:

﴿خُذِ ٱلۡعَفۡوَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡعُرۡفِ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡجَٰهِلِينَ ١٩٩﴾ [الأعراف: ١٩٩]

عفو و گذشت (در پیش) بگیر و به کار نیک و پسندیده فرمان بده و از جاهلان روی بگردان.

﴿ ﴾ یعنی با اخلاق و رفتارِ سبک و ناشایست مردم، سازگار باش و از مردم نخواه و توقع نداشته باش که در برخورد با تو به بهترین شکل عمل کنند؛ مردم، هیچ‌گاه مطابق میل تو نخواهند بود. پس ساده ترین رفتار مردم را بپذیر و سخت نگیر. از این‌رو الله متعال فرمود: ﴿وَأۡمُرۡ بِٱلۡعُرۡفِ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡجَٰهِلِينَ﴾: «و به کار نیک و پسندیده فرمان بده و از جاهلان روی بگردان». وقتی یک آدمِ جاهل به تو دشنام داد یا به تو بد کرد، خیر و مصلحت در این‎ست که از وی روی بگردانی.

\*\*\*

801- وعن أبي هريرة قال: بينما رَجُلٌ يُصَلِّي مُسْبِلٌ إِزَارَه، قال لَهُ رسولُ الله: «اذهَب فَتَوضَّأْ» فَذهَب فَتَوضَّأَ، ثُمَّ جاءَ، فقال: «اذهبْ فَتَوضَّأْ». فقال لَهُ رجُلٌ: يا رسول الله! ما لَكَ أَمرْتَهُ أَن يَتَوَضَّأَ ثم سَكَتَّ عَنْهُ؟ قال: «إِنَّهُ كانَ يُصلِّي وَهُوَ مُسْبلٌ إِزارَهُ، إِنَّ الله لا يَقْبَلُ صَلاةَ رجُلٍ مُسبِلٍ». [روایت ابوداود با اسنادی که مطابق شرط مسلم است.]([[202]](#footnote-202))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: مردی که لُنگ (شلوارش) را پایین‌تر از قوزک پایش انداخته بود، نماز می‌خواند. رسول‌الله به او فرمود: «برو و وضو بگیر». آن مرد رفت و وضو گرفت؛ سپس آمد. رسول‌الله فرمود: «برو و وضو بگیر». مردی به پیامبر عرض کرد: «ای رسول‌خدا! چرا به او فرمان دادی که وضو بگیرد و دیگر، درباره‌اش چیزی نگفتید؟ فرمود: «او در حالی نماز می‌خواند که اسبال ازار کرده بود و الله متعال، نماز کسی را که اسبال ازار کند، نمی‌پذیرد».

**شرح**

پیامبر در احادیثی که پیش‌تر ذکر شد، بیان فرمود که هرکس لباسش را از روی تکبر بر زمین بکشد، الله متعال روز قیامت به او نظر رحمت نمی‌کند، با او سخن نمی‌گوید، او را پاکیزه نمی‌گرداند و چنین شخصی عذابی دردناک در پیش دارد. و این حدیث نیز گذشت که: «پایین‌تر از دو قوزکِ پای کسی که اسبال ازار می‌کند، در آتش دوزخ خواهد بود». این نکته را هم بیان کردیم که این عمل، جزو گناهان کبیره است و برای مرد پوشیدن لباسی که پایین‌تر از قوزک پایش قرار بگیرد، جایز نیست؛ اما پوشیدن لباسی که تا قوزک پایش بلند است، یعنی قوزک را نمی‌پوشاند و نیز لباسی که تا نیمه‌ی ساق می‌باشد، جایز است. اما پوشیدن شلوار، پیراهن و لباسی که پایین‌تر از قوزک قرار می‌گیرد، جایز نیست و جزو گناهان کبیره می‌باشد.

علما رحمهم‌الله اختلاف نظر دارند که آیا نماز کسی که با چنین پوششی نماز می‌خواند، درست است یا خیر؟

برخی از علما گفته‌اند: نمازش درست نیست؛ زیرا لباسی که پوشیده، حرام است و الله متعال فقط پوشیدن لباس‌های مباح را برای ما جایز قرار است:

﴿يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ خُذُواْ زِينَتَكُمۡ عِندَ كُلِّ مَسۡجِدٖ﴾ [الأعراف: ٣١]

ای فرزندان آدم! (هنگام هر نماز و) در هر مسجدی زیورتان - یعنی لباس­هایتان- را بپوشید.

بدین‌سان به پوشیدن لباس‌های جایز دستور داده، نه لباس‌هایی که پوشیدن آن برای ما جایز نیست. این دسته از علما، هم‌چنین به حدیث یادشده استدلال کرده‌اند که ابوهریره می‌گوید: مردی که لُنگ (شلوارش) را پایین‌تر از قوزک پایش انداخته بود، نماز می‌خواند. رسول‌الله به او فرمود: «برو و وضو بگیر». آن مرد رفت و وضو گرفت؛ سپس آمد. رسول‌الله فرمود: «برو و وضو بگیر». مردی به پیامبر عرض کرد: «ای رسول‌خدا! چرا به او فرمان دادی که وضو بگیرد؟ فرمود: «او در حالی نماز می‌خواند که اسبال ازار کرده بود و الله متعال، نماز کسی را که اسبال ازار کند، نمی‌پذیرد». این‌ها می‌گویند: این، نص و متنی آشکار از سنت نبوی درباره‌ی باطل بودن نماز کسی‌ست که اسبال ازار می‌کند؛ بلکه نشان می‌دهد که چنین شخصی باید نمازش را دوباره بخواند.

مؤلف/ می‌گوید: «ابوداود، این حدیث را با اِسنادی صحیح و مطابق شرط مسلم، روایت کرده است». این سخن، جای بحث و بررسی دارد؛ زیرا این حدیث، ضعیف می‌باشد و صحتش از پیامبر ثابت نشده است.

از میان اقوال علما، دیدگاه صحیح این‎ست که نماز کسی که اسبال ازار می‌کند، درست است؛ گرچه چنین شخصی، گنه‎کار می‌باشد. مانندِ کسی که لباس حرام مثلِ لباسِ دزدی می‌پوشد و با آن نماز می‌خواند یا لباسی می‌پوشد که در آن تصویر یا عکس حیوان یا صلیب وجود دارد. پوشیدن چنین لباس‌های در نماز و بیرون نماز، حرام است و اگر کسی در چنین لباس‌هایی نماز بخواند، نمازش درست می‌باشد، اما خودش گنه‎کار است.

این، قولِ راجح درباره‌ی مسأله مذکور است؛ زیرا نهی از اسبال ازار و نهی از پوشیدن لباسِ حرام، مخصوص نماز نیست. بلکه پوشیدن لباس حرام، در نماز و بیرون نماز حرام می‌باشد. از این‌رو نماز را باطل نمی‌کند. این، قاعده‌ای‎ست که جمهور علما، آن را پذیرفته‌اند. البته اگر این حدیث، صحیح بود، حکم این موضوع روشن می‌شد و دیگر جایی برای اختلاف وجود نداشت. آن دسته از علما که این حدیث را ضعیف دانسته‌اند، نمازِ کسی را که اسبال ازار می‌کند، درست می‌دانند و آن دسته از علما که این حدیث را صحیح دانسته‌اند، می‌گویند: نماز کسی که در حالِ اسبال ازار نماز می‌خوانَد، باطل است. در هر حال انسان باید از پروردگارش بترسد و از نعمت الاهی در جهت معصیت و نافرمانی از او استفاده نکند. کسی که آشکارا از الله متعال نافرمانی می‌کند و چون به او تذکر می‌دهند که اسبال ازار، حرام و جزو گناهان کبیره است و او بی‌پروا از کنارِ این موضوع می‌گذرد، در حقیقت از نعمت الله برای نافرمانی و معصیت او استفاده می‌کند. [پناه بر الله]

\*\*\*

802- وعن قَيسِ بن بشرٍ التَّغْلبيِّ قال: أَخْبَرنِي أبِي وكان جليسًا لأبي الدَّرداءِ قال: كان بِدِمشقَ رَجُلٌ من أَصحاب النَّبِيِّ يُقَالُ لَهُ سهلُ بنُ الحنظَليَّةِ، وكانَ رَجُلاً مُتَوحِّدًا قَلَّمَا يُجالسُ النَّاسَ، إِنَّمَا هُوَ صَلاةٌ، فَإِذا فرغَ فَإِنَّمَا هو تسبيحٌ وتكبيرٌ حتَّى يأْتيَ أهْلَهُ، فَمَرَّ بِنَا ونَحنُ عِند أبي الدَّردَاء، فقال له أَبو الدَّردَاء: كَلِمةً تَنْفَعُنَا ولا تضُرُّك. قال: بَعثَ رسولُ الله سَرِيَّةً فَقَدِمَت، فَجَاءَ رَجُلٌ مِنهم فَجَلسَ فِي المَجْلِس الَّذي يَجلِسُ فِيهِ رسولُ الله، فَقَالَ لِرجُلٍ إِلى جَنْبِهِ: لَوْ رَأَيتنَا حِينَ التقَيْنَا نَحنُ والعدُوُّ، فَحمَل فلانٌ فَطَعَن، فقال: خُذْهَا مِنِّي وأَنَا الغُلامُ الغِفَارِي، كَيْفَ تَرى في قوْلِهِ؟ قال: مَا أَرَاهُ إِلا قَدْ بَطَلَ أَجرُهُ. فسَمِعَ بِذلكَ آخَرُ فقال: مَا أَرَى بِذَلَكَ بأْسًا، فَتَنَازعا حَتى سَمِعَ رسول الله فقال: «سُبْحان الله! لا بَأْس أَن يُؤْجَرَ ويُحْمَد». فَرَأَيْتُ أَبا الدَّرْدَاءِ سُرَّ بِذلك، وَجَعَلَ يَرْفَعُ رأْسَه إِلَيهِ وَيَقُول: أأَنْتَ سمِعْتَ ذَلكَ مِنْ رسول الله؟ فيقول: نعَم، فما زال يعِيدُ عَلَيْهِ حَتَّى إِنّي لأَقولُ لَيَبرُكَنَّ على ركْبَتَيْه.

قال: فَمَرَّ بِنَا يَوماً آخَر، فقال لَهُ أَبُو الدَّرْدَاء: كَلِمَةً تَنفَعُنَا ولا تَضُرُّك، قال: قال لَنَا رسول الله: «المُنْفِقُ عَلى الخَيْلِ كالبَاسِطِ يَدَهُ بالصَّدَقة لا يَقْبِضُهَا». ثُمَّ مرَّ بِنَا يوماً آخر، فقال لَهُ أَبوالدَّرْدَاء: كَلِمَةً تَنْفَعُنَا وَلا تَضرُّك، قال: قال رسول الله: «نعْمَ الرَّجُلُ خُرَيْمٌ الأَسَدي، لَوْلا طُولُ جُمَّتِهِ وَإِسْبَالُ إِزَارِه». فبَلغَ ذلك خُرَيْمًا، فَعجََّلَ فَأَخَذَ شَفْرَةً فَقَطَعَ بِهَا جُمَّتَهُ إِلى أُذُنَيْهِ، وَرَفَعَ إِزَارَهُ إِلى أَنْصَاف سَاقَيْهِ. ثَمَّ مَرَّ بنَا يَوْماً آخَرَ فَقَالَ لَهُ أَبُو الدَّرْدَاء: كَلِمةً تَنْفَعُنَا ولاَ تَضُرُّكَ قَال: سَمعْتُ رسُولَ الله يقُول: «إِنَّكُمْ قَادمُونَ عَلى إِخْوانِكُم. فَأَصْلِحُوا رِحَالَكم، وأَصْلِحُوا لبَاسَكُمْ حَتَّى تَكُونُوا كَأَنَّكُمْ شَامَةٌ فِي النَّاسِ، فَإِنَّ الله لاَ يُحبُّ الفُحْشَ وَلاَ التَّفَحُش». [روایت اَبوداود با اِسناد حسن، جز قيس بن بشر که در ثقه یا ضعیف بودن او اختلاف دارند و مسلم از او حدیث روایت کرده است.]([[203]](#footnote-203))

**ترجمه:** قیس بن بشر تغلبی می‌گوید: پدرم که هم‌نشین ابودرداء بود، به من گفت: مردی از اصحاب پیامبر به نام سهل بن حنظلیه در دمشق بود؛ مردی گوشه‌گیر که با مردم کم می‌نشست و همواره در نماز بود و پس از نماز به تسبیح و تکبیر مشغول می‌شد تا این‌که نزد خانواده‌اش می‌رفت. روزی نزد ابودرداء نشسته بودیم که سهل از کنارِمان گذشت. ابودرداء به او گفت: سخنی بگو که برای ما سودمند باشد و زیانی به تو نرساند. گفت: پیامبر دسته‌ای از مجاهدان را به جنگ فرستاد. وقتی بازگشتند، یکی از آن‌ها در محلی که پیامبر می‌نشست، نشست و مردی که کنارش بود، گفت: کاش وقتی با دشمن روبه‌رو شدیم، ما را می‌دیدی که فلانی حمله کرد و نیزه انداخت و - به دشمن، با غرور و افتخار- گفت: بگیر که من، از بنی‌غفار هستم. نظرت درباره‌ی سخنش چیست؟ آن مرد پاسخ داد: به گمانم پاداش وی، از میان رفته است. شخصی دیگر این را شنید و گفت: ایرادی در این نمی‌بینم. و بدین ترتیب در این‌باره با هم اختلاف کردند تا این‌که پیامبر بگومگوی آن‌ها را شنید؛ فرمود: «سبحان‌الله! اشکالی ندارد که انسان - به‌خاطر کارِ پسندیده‌اش هم- پاداش بیابد و هم ستایش شود». دیدم ابودرداء از شنیدن این حدیث، خوشحال شد و سرش را به سوی سهل بلند می‌کرد و می‌گفت: تو خود این را از رسول‌الله شنیدی؟ و سهل می‌گفت: آری. و ابودرداء همواره این سخن را از آن صحابی می‌پرسید و من با خود می‌گفتم: شاید او به زانو بیفتد.

پدرم - پدر قیس- می‌گوید: روزی دیگر نیز از کنارِ ما گذشت. ابودرداء به او گفت: سخنی بگو که برای ما سودمند باشد و زیانی به تو نرساند. گفت: رسول‌الله فرمود: «کسی که برای پرورش و نگهداری اسب - به منظور استفاده از آن در میدان جهاد- هزینه می‌کند، مانند کسی‌ست که دستش همواره برای صدقه دادن باز است و آن را نمی‌بندد».

روزِ دیگری نیز از کنارِ ما گذشت. ابودرداء به او گفت: سخنی بگو که برای ما سودمند باشد و زیانی به تو نرساند. گفت: رسول‌الله فرمود: «خُرَیم اسدی، مرد نیکی‌ست، اگر موهای سرش بلند نبود و اسبال ازار نمی‌کرد». این سخن به خریم رسید و او بلافاصله تیغی برداشت و موهایش را تا مقابل گوش‌هایش کوتاه کرد و ازار (لُنگ) خود را تا نصف ساق پایش بالا کشید.

وی، روزی دیگر هم از کنار ما گذشت. ابودرداء به او گفت: سخنی بگو که برای ما سودمند باشد و زیانی به تو نرساند. گفت: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «شما نزد دوستانتان می‌روید؛ پس سواری- و سر و وضع خود- و لباستان را درست و مرتب کنید تا در میان مردم مانند خال - یعنی مرتب و زیبا و در بهترین وضعیت- به نظر آیید؛ زیرا الله، زشتی و زشت‌کاری - ظاهر و رفتارِ ناپسند- را دوست ندارد».

**شرح**

در حدیثی که مؤلف/ ذکر کرده، چند نکته‌ی آموزنده وجود دارد؛ همان‌گونه که در این روایت آمده است: ابن حنظلیه تنهایی را دوست داشت و معمولاً مشغول نماز و تسبیح یا در خدمت خانواده‌اش بود. یعنی دوست نداشت که وقتش در بگومگو و سخنان بیهوده با مردم تَلَف شود. از این‌رو همواره نماز می‌خواند یا به ذکر پروردگار یا خدمت خانواده‌اش می‌پرداخت.

یکی از روزها ابودرداء با دوستانش نشسته بود که در این میان، ابن‌حنظلیه از کنارشان گذشت. ابودرداء به او گفت: «سخنی بگو که برای ما سودمند باشد و زیانی به تو نرساند». ابن‌حنظلیه گفت: «پیامبر سریه‌ای را به جنگ فرستاد». سریه، به دسته‌ای از مجاهدان گفته می‌شود که کم‌تر از چهارصد نفر هستند. وقتی به مدینه بازگشتند، یکی از آن‌ها در محلی که پیامبر می‌نشست، یعنی در حضورِ پیامبر نشست تا از عمل‌کرد این دسته گزارش دهد. وی، از یکی از تیراندازان سخن گفت که در میدان نبرد به سوی دشمن تیر می‌انداخت و با غرور و افتخار می‌گفت: بگیر که من، از بنی‌غفار هستم.

ایرادی ندارد که انسان در میدان نبرد، در برابر دشمن، رفتار و گفتار غرورآمیزی داشته باشد؛ یعنی انسان می‌تواند در میدان نبرد، برای شکستن روحیه‌ی دشمن و اظهار قدرت و هیبت، خرامان و با غرور و تکبر راه برود و عزت و قدرت خود را به رُخ دشمن بکشد. چنان‌که در گذشته برخی از مجاهدان، پَرِ شترمرغ روی عمامه‌ی خود نصب می‌کردند که نشان‌گر عزت بود و بدین‌سان دشمن را آزار می‌دادند. هر چیزی که مایه‌ی خشم و آزار دشمن شود، نزد الله اجر و پاداش دارد. حتی سخنی که دشمن را خوار و خشمگین می‌گرداند، نزد الله متعال مایه‌ی عزت است و ثواب دارد.

این تیراندازِ غفاری نیز به غرور و افتخار به دشمن می‌گفت: بگیر؛ یعنی تیر را بگیر که من، از بنی‌غفار هستم. یکی از حاضران، گفت: او، با گفتنِ این سخن خود را بی‌اجر کرده کرده است؛ زیرا فخرفروشی و به خود بالیدن، درست نیست. الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخۡتَالٖ فَخُورٖ ١٨﴾ [لقمان: ١٨]

همانا الله، هیچ متکبر فخر‌فروشی را دوست ندارد.

آری؛ الله متعال تکبر و فخرفروشی را دوست ندارد؛ اما در جنگ، مستثناست. لذا یکی دیگر از حاضران گفت: ایرادی ندارد که انسان در جنگ، عزتش را به رخ دشمن بکشد. بدین ترتیب در این‌باره با هم اختلاف کردند تا این‌که پیامبر بگومگوی آن‌ها را شنید؛ فرمود: «سبحان‌الله!» یعنی الله از هر عیب و نقصی پاک و منزّه است و صفات الله از هر جهت کامل می‌باشد؛ هیچ نقصی در علم، قدرت، حکمت و عزتش نیست. همه‌ی صفات او از هر جهت کامل است.

پیامبر فرمود: «سبحان‌الله!» یعنی چرا و چگونه در این‌باره بگومگو می‌کنید؟ «اشکالی ندارد که انسان - به‌خاطر کارِ پسندیده‌اش هم- پاداش بیابد و هم ستایش شود». به عبارت دیگر الله متعال، برای بنده‌ی نیکوکار و مجاهدش خیرِ دنیا و آخرت را یک‌جا جمع می‌کند و بدین‌سان مردم او را می‌ستایند و درباره‌اش می‌گویند: آدمِ شجاعی‌ست. در آخرت نیز این بنده از اجر و پاداش الهی برخوردار می‌شود و ایرادی در این نیست که بنده‌ی نیکوکار هم در دنیا ستایش شود و هم در آخرت، اجر و پاداش بیابد.

عامر بن اكوع خود را به سارقاني رساند که شتران شیردهِ پیامبر را دزدیده بودند و با خود می‌بردند. او شروع به تیراندازی کرد و می‌گفت:

أَنَا ابـْنُ الأَكْـوَعِ وَالْيَوْمُ يَوْمُ الرُّضَّعْ

یعنی: «من، فرزند اکوع هستم و امروز، روز نابودیِ فرومایگان است». و بدین‌سان به نژاد و خانواده‌ی خود می‌بالید و موقعیت و جایگاه خانوادگی‌اش را به رخ دشمن می‌کشید. لذا ایرادی ندارد که انسان در جنگ، به خود، خانواده و قدرت و جایگاه خویش ببالد و آن را به رخ دشمن بکشد.

ابن حنظلیه روزی دیگر نیز از کنار ابودرداء و یارانش عبور کرد. ابودرداء به او گفت: سخنی بگو که برای ما سودمند باشد و زیانی به تو نرساند. گفت: رسول‌الله فرمود: «کسی که برای پرورش و نگهداری اسب - به منظور استفاده از آن در میدان جهاد- هزینه می‌کند، مانند کسی‌ست که دستش همواره برای صدقه دادن باز است و آن را نمی‌بندد». لذا خرج کردن برای اسبی که از آن در میدان نبرد استفاده می‌شود، جزو صدقات است.

ابن‌حنظلیه روزِ دیگری نیز از کنارِ ابودرداء گذشت. ابودرداء به او گفت: سخنی بگو که برای ما سودمند باشد و زیانی به تو نرساند. گفت: رسول‌الله مردی را ستود و از او به نیکی یاد کرد و فرمود: «مرد نیکی‌ست، اگر موهای سرش بلند نبود و اسبال ازار نمی‌کرد». یعنی مقداری متکبر و خودبین است. این سخن به آن مرد رسید و او بلافاصله تیغی برداشت و موهایش را تا شانه‌هایش کوتاه کرد و ازار (لُنگ) خود را تا نصف ساقِ پایش بالا کشید.

این‌جاست که درمی‌یابیم بلند بودن موی سر برای مردان، نشانه‌ی تکبر است و موی سر مرد، نباید از شانه‌ها یا نرمه‌ی گوش او بلندتر باشد. زیرا این زن است که به خودآرایی از طریق بلند کردن موی سرش نیاز دارد. لذا برای مردان جایز نیست که خود را در مو و امثال آن شبیه زن‌ها بسازند. زیرا پیامبر مردانی را خود را شبیهِ زنان و زنانی را که خود را شبیه مردان می‌سازند، نفرین کرده است.

الله متعال، انسان‌ها را از دو جنس مرد و زن آفریده و به هر جنسی، ویژگی‌های مناسب خودش را داده است؛ لذا نباید مرد و زن را در همه چیز یکسان بدانیم. من، هیچ مسلمانی را سراغ ندارم که مرد و زن را در همه چیز یکسان بداند. اما اوضاع آن دسته از کافران که زن را در همه چیز بر مرد مقدم قرار داده‌اند، واژگون شده و طبیعت و سرشتشان، به‌کلی دگرگون و برعکس گردیده است. این‌ها زن و مرد را در همه چیز و در هر کاری، بدون هیچ تفاوتی شریک و یکسان می‌دانند. بدون شک چنین تفکری، بر خلاف طبیعتی‌ست که الله متعال انسان‌ها را بر اساس آن، سرشته و نیز بر خلاف آیین و شریعتی‌ست که پیامبران آورده‌اند؛ زیرا مردان، ویژگی‌های خاص خود را دارند و زنان، ویژگی‌های خاص خود را.

وقتی آن مرد، فرموده‌ی پیامبر را شنید، بلافاصله تیغی برداشت و موهایش را تا شانه‌هایش کوتاه کرد. این، نشان‌گر فرمان‌برداری صحابه از پیامبر است. چنان‌که به‌سرعت به رهنمودهایش عمل می‌کردند و برای اجرای آن بر یکدیگر سبقت می‌جستند. این، نشانه‌ی ایمان است. اما کسی که در اجرای فرمان الله و پیامبرش درنگ می‌کند، در او خصلتی از منافقانی وجود دارد که چون به نماز می‌ایستند، با تنبلی و کسالت نماز می‌خوانند. از این‌رو گاه مشاهده می‌شود که وقتی شخصی از حُکم الله و پیامبرش باخبر می‌شود، در انجام آن تنبلی و درنگ می‌کند و آن‌قدر دیر و سست به انجامِ آن می‌پردازد که گویا سنگ یا وزنه‌ی بزرگ و سنگینی روی اوست؛ تازه نزد این و آن عالِم می‌رود تا بلکه رخصتی بیابد و از انجام آن کار، شانه خالی کند. در صورتی که علما گفته‌اند: جستجو یا دنبال کردن رخصت‌ها، فسق است و کسی که چنین روی‌کردی دارد، فاسق می‌باشد. حتی یکی از علما گفته است: کسی که چنین روی‌کردی داشته باشد، سرانجام بی‌دین می‌شود و دین و ایمانش را از دست می‌دهد.

لذا انسان همین‌که حکم الله و پیامبرش را از شخصی شنید که علم و ایمانش قابل اعتماد است، باید به حکم الله و پیامبرش عمل کند؛ گفتم: از شخصی که به علم و ایمانش می‌توان اعتماد کرد. زیرا دیده می‌شود که شخصی، دین‌دار و پرهیزگار است و یک یا چند حدیث از پیامبر یاد دارد؛ لذا در میان مردم به‌گونه‌ای سخن می‌گوید که گویا یکی از امامان و پیشوایان دینی‌ست. پس، از چنین شخصی و از فتواهایش بپرهیزید؛ چراکه به سبب کم‌علمی‌اش، اشتباه‌های فراوانی از او سر می‌زند.

و گاه مشاهده می‌شود که فردی، علم و دانش فراوانی دارد؛ اما اهل هوا و هوس است و مطابق میل و رضایت مردم فتوا می‌دهد، نه مطابق رضایت پروردگار. چنین شخصی هم عالم امت به‌شمار نمی‌آید. پس علما بر سه دسته هستند: عالمِ ربانی، عالم حکومتی و عالم امت (عالم ملی).

عالم ربانی، کسی‌ست که به نشر و گسترش اسلام می‌پردازد و از روی علم و آگاهی درباره‌ی دین اسلام و احکام و آموزه‌هایش فتوا می‌دهد و برایش مهم نیست که حکم شرعی، مطابق میل مردم باشد یا نه.

عالمِ حکومتی، کسی‌ست که نگاه می‌کند حکومت چه می‌خواهد و مطابق میل و خواسته‌ی حکومت فتوا می‌دهد؛ گرچه در فتوایش تحریف کتاب‌الله و سنت رسول‌الله باشد.

و اما عالم ملی، کسی‌ست که مطابق میل و خواسته‌ی مردم فتوا می‌دهد. اگر مردم به کاری عادت کنند، درباره‌ی آن کار فتوایی می‌دهد که مردم را راضی نماید؛ حتی بدین منظور متون کتاب و سنت را تحریف می‌کند. امید است که الله متعال ما را در جرگه‌ی علمای ربانی و عاملان به قرآن و سنت قرار دهد.

مهم، این‎ست که انسان دین را ابزار فریفتن دیگران قرار ندهد و خود نیز در مسیر دین و علوم دینی، فریفته نشود؛ بلکه دینش را از کسی بگیرد که می‌توان به علم و دین او، اعتماد کرد. چنان‌که یکی از بزرگان سلف گفته است: این علم، دین است؛ پس بنگرید دین خود را از چه کسی می‌گیرید.

آری؛ علم و دانش، همان دین و مسیری‌ست که انسان را به الله می‌رساند. اما عده‌ای ساده‌لوح، به کفار فریفته شده، از آن‌ها تقلید می‌کنند؛ حتی در نحوه‌ی لباس پوشیدن! چنان که منتظر چاپ جدید مجله‌های مُد لباس هستند و همین‌که شماره‌ی جدیدش وارد بازار می‌شود، بلافاصله آن را خریده، به خانه می‌برند و می‌گویند: به این لباس‌ها یا به این مُدهای جدید نگاه کنید! مجله‌هایی با تصاویر برهنه و لباس‌هایی که مخالف ارزش‌های اخلاقی و شریعت اسلامی‌ست. و زنِ کوته‌بین و سست‌ایمان نیز با دیدن چنین مدها و لباس‌هایی، به شوهر خود می‌گوید: من نیز چنین لباسی می‌خواهم. یا خود به خیاطی می‌رود و مُد روز را سفارش می‌دهد! و بدین ترتیب جامعه‌ی اسلامی در ظاهر و طرز لباس خود نیز از کفار تقلید می‌کند. - پناه بر الله- این، مسأله‌ی بسیار خطرناکی‌ست؛ زیرا پیامبر فرموده است: «مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ».([[204]](#footnote-204)) یعنی: «هرکس خود را شبیه قومی بسازد، از جرگه‌ی آن‌هاست».

یکی از کارهای ناپسند که به‌تازگی مُد شده، این‎ست که زن‌ها، موی خود را مانند مردان کوتاه می‌کنند و به‌اصطلاح، موهای خود را مردانه می‌زنند! در گذشته‌ی نه چندان دور، خواستگار از زنِ مورد علاقه‌اش سؤال می‌کرد که موهایش بلند است یا کوتاه؟ یعنی بلند بودن موی سر برای زن، نیک و پسندیده بود؛ اما اینک بر عکس شده و زن، موهای خود را مانند موهای مرد، کوتاه می‌گرداند! خلاصه این‌که امروزه زن‌ها موها را به روش‌های عجیب و غریبی کوتاه می‌کنند که ره‌آورد غرب و کافران است. سببش، غفلت مردان از همسرانشان می‌باشد. بر هر مردی واجب است که مردِ خانه‌اش باشد، نه این‌که نام مرد را یدک بکشد و هیچ نشانه‌ای از مردانگی در او یافت نشود. وقتی همسر خود را دیدید که نسبت به وظایف شرعی خود کوتاهی می‌کند، به او تذکر دهید و اگر لازم بود، مطابق رهنمودهای شرعی او را بزنید. زیرا شما درباره‌ی خانواده‌ی خود مسؤولید. رسول‌الله فرموده است: «والرَّجُلُ رَاعٍ في أَهْلِهِ ومسئولٌ عَنْ رَعِيَّتِه».([[205]](#footnote-205)) یعنی: «و مرد، مسؤول خانواده‌اش می‌باشد و درباره‌ی خانواده‌اش بازخواست می‌شود». این منصب یا این مسؤولیت را فرمان‎دار، استان‌دار یا وزیر و رییس‌جمهور به تو نداده است؛ این منصب را محمد رسول‌الله به تو داده است؛ پس تو، فرماندار خانه‌ی خویش هستی. «هر مردی، مسؤول خانواده‌اش می‌باشد و درباره‌ی خانواده‌اش بازخواست می‌شود». فقط به این‌که مرد مسؤول خانواده‌ی خود می‌باشد، بسنده نکرد؛ زیرا در این صورت، مسأله، خیلی آسان بود. اما رسول‌الله افزون بر این‌که فرمود: «مرد مسؤول خانواده‌ی خود می‌باشد»، بیان نمود که: «هر مردی درباره‌ی خانواده‌اش بازخواست می‌شود». لذا خود ببینید که درباره‌ی این مسؤولیت، روز قیامت چه پاسخی در برابر الله متعال خواهید داشت؟ پس باید به این مسایل اهمیت دهیم و پیش از آن‌که سیل خانمان‌برانداز، همه‌ی هستی و ارزش‌های ما را از میان ببرد، به خود بیاییم و از پیروی و تقلید از نصارا بپرهیزیم و عادت‌ها و سبک زندگی خود را مطابق اسلام و آموزه‌های دینی قرار دهیم.

سپس مؤلف/ بقیه‌ی حدیث را ذکر کرده است. پیامبر در این بخش حدیث برای یارانش بیان نمود که با سر و وضعی نیک و آراسته، نزد دوستانشان بروند؛ فرمود: «شما نزد دوستانتان می‌روید؛ پس سواری- و سر و وضع خود- و لباستان را درست و مرتب کنید». در گذشته که سفر، سخت و طاقت‌فرسا بود، آثار سفر یا گرد و غبار راه بر چهره و لباس مسافر، نمایان می‌شد و مسافر لباسی غبارآلود و موهایی ژولیده داشت. اما امروزه که امکانات سفر، زیاد شده و مردم با هواپیماهای تمیز سفر می‌کنند، دیگر، مشکلات گذشته وجود ندارد. خلاصه این‌که پیامبر یارانش را راهنمایی کرد که وقتی نزد دوستانشان می‌روند، سر و وضع خود را مرتب و موهایشان را شانه کنند و لباسی تمیز و مرتب بپوشند که آثار سفر در آن نباشد تا هنگام رویارویی با مردم، آن‌ها را چِندش نشود و بدشان نیاید.

این، اشاره‌ای‎ست به این‌که انسان باید به چنین مسایلی اهمیت دهد و نسبت به آن‌ها کوتاهی نکند و در حد شرعی و بدون اسراف، لباس‌های شیک و زیبایی بپوشد. باری پیامبر فرمود: «لا يَدْخُلُ الجَنَّةَ مَنْ كَانَ في قَلْبِهِ مثْقَالُ ذَرَّةٍ مَنْ كِبرٍ». یعنی: «کسی که در قلبش به‌اندازه‌ی ذره‌ای کبر باشد، وارد بهشت نمی‌شود». عرض کردند: ای رسول‌خدا! همه‌ی ما دوست داریم کفش و لباس خوب و زیبا بپوشیم؛ این هم تکبر است؟ فرمود: «إِنَّ الله جَمِيلٌ يُحِبُّ الجَمالَ». یعنی: «همانا الله زیباست و زیبایی را دوست دارد». به عبارت دیگر ایرادی ندارد که کفش و لباستان، خوب زیبا باشد. این، تکبر نیست؛ بلکه: «الكِبْرُ بَطَرُ الحَقِّ وغَمْطُ النَّاسِ».([[206]](#footnote-206)) یعنی: «کبر، سرپیچی از حق و تحقیر مردم است». بدین‌سان که وقتی به کسی گفته شود: این، حق است، از آن روی بگرداند. تحقیر مردم این‎ست که با دیده‌ی تحقیر به آن‌ها بنگرد. شخصی به فرزندش گفت: مردم را چگونه می‌بینی؟ گفت: بزرگ و گرامی مانند پادشاه. آن مرد گفت: مردم نیز تو را همین‌گونه، یعنی بزرگ و گرامی می‌بینند. لذا با هر دیده‌ای که به مردم نگاه کنیم، نگاهشان به ما، همان‌گونه خواهد بود و اگر مردم را چیزی به‌حساب نیاوریم، آن‌ها نیز از ما حساب نمی‌برند. مردم به هر کسی به‌اندازه‌ی نگاهی که به آن‌ها دارد، نگاه می‌کنند.

\*\*\*

803- وعن أبي سعيدٍ الخدْرِيِّ قال: قَالَ رسُولُ الله: «إزرَةُ الْمُسلِمِ إِلى نصْفِ السَّاقِ، وَلاَ حَرَجَ أَوْ لا جُنَاحَ فيما بَيْنَهُ وَبَيْنَ الكَعْبَيْن، فَمَا كانَ أَسْفَلَ منَ الكعْبَينِ فَهَوُ في النَّارِ، ومَنْ جَرَّ إِزارهُ بَطَراً لَمْ يَنْظرِ الله إِلَيْهِ». [روایت ابوداود با اِسناد صحیح]([[207]](#footnote-207))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «شلوار مسلمان، تا نصفِ ساق است و مانع یا گناهی ندارد که بین ساق و قوزک باشد و پایین‌تر از قوزک - چنان‌چه با شلوار پوشیده شود- در آتش است و الله به کسی که شلوار (لُنگ) خود را از روی تکبر بر زمین بکشد، نگاه نمی‌کند».

804- وعن ابنِ عمر رضيَ الله عنهما قال: مَرَرْتُ عَلى رسُولِ الله وَفِي إِزاري اسْترْخَاءٌ. فَقَال: «يا عَبْدَ الله، ارْفَعْ إِزارَكَ»، فَرفعتهُ ثُمَّ قَال: «زِدْ»، فَزِدْتُ، فَمَا زِلْتُ أَتَحرَّاها بَعْد. فَقَالَ بَعْضُ القُوْم:إِلى أَيْن؟ فَقَال: «إِلى أَنْصاف السَّاقَيْنِ». [روایت مسلم]([[208]](#footnote-208))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: باری از کنارِ رسول‌الله گذشتم و شلوارم مقداری پایین افتاده بود. پیامبر فرمود: «ای عبدالله! شلوارت را بالا بکش». آن را بالا کشیدم. فرمود: «بیش‌تر بالا بکش». هم‌چنان شلوارم را بالا می‌کشیدم؛ شخصی پرسید: تا کجا؟ فرمود: «تا نیمه‌ی دو ساق».

805- وعنه قال: قالَ رسُولُ الله: «مَنْ جَرَّ ثَوبَه خُيَلاءَ لَمْ يَنْظُرِ الله إِلَيْهِ يَوْمَ القيامِةِ». فقالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: فَكَيْفَ تَصْنَعُ النِّسَاءُ بِذُيُولِهن؟ قال: «يُرْخينَ شِبْرًا». قَالَتْ: إِذن تَنكَشفُ أَقْدامُهُنَّ. قال: «فيُرْخِينَهُ ذِراعاً لاَ يَزِدْنَ». [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی گفته است: این حدیث، حسن صحیح می‌باشد.]([[209]](#footnote-209))

**ترجمه:** ابن عمر$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «الله، روز قیامت به کسی که لباسش را از روی تکبر بر زمین بکشد، نگاه نمی‌کند». ام‌سلمه& گفت: پس زنان با دامن‌های خود چکار کنند؟ فرمود: آن را یک وجب - روی زمین- رها نمایند». ام‌سلمه عرض کرد: در این صورت، قدم‌هایشان نمایان می‌شود. فرمود: «پس یک ذراع (یک گَز) رها کنند و بر آن نیفزایند».

**شرح**

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که ابوسعید خدری می‌گوید: پیامبر فرمود: «شلوار مسلمان، تا نصفِ ساق است و مانع یا گناهی ندارد که بین ساق و قوزک باشد و پایین‌تر از قوزک - چنان‌چه با شلوار پوشیده شود- در آتش است و الله به کسی که شلوار (لُنگ) خود را از روی تکبر بر زمین بکشد، نگاه نمی‌کند». بدین‌ترتیب پیامبر اندازه‌ی لباس اعم از پیراهن، شلوار یا لُنگ را به چهار دسته تقسیم کرد:

**نخست:** سنت و تا نصف ساق است.

**دوم:** رخصت است؛ یعنی از نصف ساق تا قوزکِ پا.

**سوم:** حرام، و یکی از گناهان کبیره است؛ بدین‌سان که لباسِ کسی پایین‌تر از قوزک پایش باشد و این عمل را از روی تکبر انجام ندهد.

و **چهارمین حالت**، بدترین نوع لباس، این‎ست که کسی لباسش را از روی تکبر، بر زمین بکشد یا لباسش را پایین‌تر از قوزک پایش قرار دهد. الله متعال به چنین کسی، نظر رحمت نمی‌کند.

لذا درمی‌یابیم که هرکس لباسش، یعنی پیراهن یا شلوار یا لُنگ خود را پایین‌تر از قوزک پایش قرار دهد، مرتکب گناه کبیره شده است؛ فرقی ندارد که این عمل را از روی تکبر انجام دهد یا قصدِ تکبر نداشته باشد. زیرا پیامبر در این حدیث، میان این عمل از روی تکبر و انجام آن بدون تکبر، فرق گذاشته و فرموده است: «کسی که این عمل را از روی تکبر انجام دهد، الله متعال، روز قیامت به او نگاه نمی‌کند». با پیوست این حدیث به حدیث ابوذر که پیش‌تر ذکر شد، روشن می‌شود که هرکس این عمل را از روی تکبر انجام دهد، چهار عقوبت دارد: الله به او نگاه نمی‌کند، با او سخن نمی‌گوید، او را پاکیزه نمی‌گرداند و چنین شخصی عذاب دردناکی خواهد داشت.

اما پایین‌تر از پای کسی که نه به‌قصد تکبر، بلکه از روی بی‌توجهی اسبال ازار می‌کند، در آتش دوزخ خواهد بود و به مجازات‌های چهارگانه‌ی مذکور، گرفتار نمی‌گردد.

سپس مؤلف/ حدیث ابن‌عمر$ را ذکر کرده است که پیامبر به او دستور داد که شلوار خویش را بالا بکشد. ابن‌عمر شلوارش را بالا کشید؛ شخصی پرسید:» ای رسول‌خدا! تا کجا بالا بکشد؟ فرمود: «تا نیمه‌ی دو ساق».

یعنی بیش‌ترین مقداری که باید لباس خود را بالا بکشیم، نیمه‌ی ساقِ پاست و کم‌تر از آن تا قوزک پا، جایز می‌باشد. البته بهتر است که تا نیمه‌ی ساق، بالا بکشیم.

و در حدیث دیگر آمده است که پیامبر بنا بر پرسش ام‌سلمه& اجازه داد که زن‌ها، لباس خود را یک وجب روی زمین رها کنند. ام‌سلمه& عرض کرد: در این صورت، قدم‌هایشان دیده می‌شود. پیامبر فرمود: «پس یک ذراع (یک گَز) رها کنند و بر آن نیفزایند». زیرا قدم‌های زن، عورت است و اگر نمایان گردد و مردم قدم‌های زن را ببینند، در فتنه می‌افتند. لذا زن باید لباسش را روی زمین رها کند تا پاها یا قدم‌هایش دیده نشود.

این، نشان‌گر وجوبِ پوشش صورت برای زنان است؛ زیرا وقتی پوشاندنِ قدم که کم‌تر مایه‌ی فتنه می‌گردد، واجب است، پوشاندن صورت از باب اولی واجب می‌باشد و امکان ندارد شریعتی که از سوی پروردگاری حکیم و دانا نازل شده، به زن‌ها دستور دهد که قدم‌های خود را بپوشند و صورت‌هایشان را رها کنند. و این، تناقض در احکام به‌شمار می‌آید؛ مگر می‌شود که شریعت به پوشاندن قدم‌ها حکم کند و از صدور این حکم درباره‌ی صورت که مهم‌تر است، غفلت ورزد؟ چنین چیزی در شریعتی که خود، معیار عدل و عدالت است، قابل تصور نیست. لذا پندار کسانی که پوشش قدم را برای زن واجب دانسته و در عین حال، پوشاندن صورت را برای زن واجب نمی‌دانند، اشتباه است؛ دیدگاه درست، این‎ست که برای زن جایز نیست که صورتش را جز به شوهر یا محارم خویش نشان دهد.([[210]](#footnote-210))

\*\*\*

120- باب: مستحب بودن دوری از شیک‌پوشی از روی تواضع

پیش‌تر در باب «فضیلت گرسنگی و زندگی سخت»، سخنانی گذشت که مربوط به این باب است.

806- وعن معاذِ بن أَنسٍ أَنَّ رسُولَ الله قال: «مَنْ تَرَكَ اللِّباس تَواضُعًا لِلَّه، وَهُوَ يَقْدِرُ علَيْه، دَعَاهُ الله يَوْمَ القِيامَةِ عَلى رُؤُوسِ الخَلائِقِ حتى يُخيِّرَهُ منْ أَيِّ حُلَلِ الإِيمان شَاءَ يلبَسُها». [ترمذي این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن می‌باشد.]([[211]](#footnote-211))

**ترجمه:** معاذ بن انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس با وجودِ توانایی، از روی تواضع و فروتنی برای الله، از پوشیدن لباس خوب خودداری کند، الله متعال روز قیامت او را در انظار مردم فرا می‌خوانَد و به او این اختیار را می‌دهد که از لباس‌های گران‌بها و زیبای اهل ایمان، هر لباسی که می‌خواهد، بپوشد».

121- باب: مستحب بودن اعتدال در نوع لباسی که انسان می‌پوشد و این‌که جز به ضرورت یا هدفی شرعی، لباسی نپوشد که زمینه‌ی سرزنش و خرده‌گیری بر وی را فراهم کند

807- عن عمرو بن شُعْيبٍ عن أَبيه عَنْ جدِّهِ قال: قالَ رسُولُ الله: «إِنَّ الله يُحِبُّ أَنْ يَرَى أَثَرَ نِعْمَتِهِ عَلى عبْدِهِ». [ترمذي، این حدیث را روایت کرده گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[212]](#footnote-212))

**ترجمه:** از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش روایت است: رسول‌الله فرمود: «همانا الله دوست دارد اثرِ نعمت خود را بر بنده‌اش ببیند».

**شرح**

مؤلف/ در این بخش، دو باب گشوده است؛ باب اول درباره‌ی مستحب بودن خودداری از شیک‌پوشی از روی تواضع می‌باشد و باب دوم، درباره‌ی مستحب بودن اعتدال در نوع لباسی که انسان می‌پوشد.

در باب نخست، حدیثی بدین مضمون آمده است که معاذ بن انس می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکس با وجودِ توانایی، از روی تواضع و فروتنی برای الله از پوشیدن لباس خوب خودداری کند، الله متعال روز قیامت او را در انظار مردم فرا می‌خوانَد و به او این اختیار را می‌دهد که از لباس‌های گران‌بها و زیبای اهل ایمان، هر لباسی که می‌خواهد، بپوشد».

این، بدین معناست که وقتی انسان در میان مردمی زندگی می‌کند که زندگی متوسطی دارند و نمی‌توانند لباس‌های گران‌بها بپوشند و او نیز از روی تواضع همانند آن‌ها یا در سطح مردم منطقه‌اش لباس می‌پوشد تا بر کسی فخرفروشی نکند یا دلِ کسی نشکند، به چنین پاداش بزرگی دست می‌یابد؛ اما اگر در منطقه‌ای زندگی می‌کند که مردمش ثروتمند هستند و در چارچوب شریعت، لباس‌های گران‌بهایی می‌پوشند، بهتر است در همین سطح لباس بپوشد. زیرا الله متعال زیباست و زیبایی را دوست دارد.

بدون شک اگر انسان در میان ثروتمندان باشد و با وجود توانایی، لباسی در سطح پایین بپوشد، چنین لباسی، لباس شهرت به‌شمار می‌آید؛ یعنی لباسی که انسان را انگشت‌نما می‌گرداند و پیامبر از پوشیدن لباس شهرت منع کرده است. پس انسان باید در طرز لباس پوشیدن خود، با توجه به آموزه‌ها و احکام دینی، شرایط و وضعیت هر جایی را در نظر بگیرد. اگر از روی تواضع، به‌خاطر رعایت حال همشهریان و مردم منطقه‌اش که سطح زندگی متوسطی دارند، از شیک‌پوشی خودداری کند، به پاداش بزرگی که در حدیث آمده است، دست خواهد یافت؛ ولی اگر در میان مردمی ثروتمند زندگی می‌کند که لباس‌های گران‌بها می‌پوشند، بهتر است همانندِ آن‌ها لباس بپوشد.

سپس مؤلف/ به موضوع میانه‌روی در پوشیدن لباس پرداخته است. انسان باید در همه حال میانه‌رو باشد و در خوردن و نوشیدن و در لباس و دیگر مسایل، اعتدال را رعایت کند؛ ولی نعمت‌های الهی را نادیده نگیرد. زیرا الله متعال دوست دارد آثار نعمت خود را بر بنده‌اش ببیند؛ یعنی دوست دارد وقتی نعمتی به بنده‌اش می‌دهد، اثر این نعمت بر بنده‌اش نمایان باشد.

اگر به او ثروت داده است، دوست دارد آثار این ثروت، یعنی انفاق، صدقه دادن، بذل و بخشش، مشارکت در کارهای نیک و پوشیدن لباس‌های زیبا و شایسته را در او مشاهده کند. و چنان‌چه به بنده‌اش علم و دانش عطا کرده، دوست دارد آثار علم و دانش، یعنی عمل کردن به این علم را در عبادت‌ها، و نیز در رفتارهای فردی و اجتماعی وی و هم‌چنین در گسترش دعوت و آموزش آن به دیگران، ببیند. لذا هر نعمتی که الله به شما ارزانی داشته است، آثارش را به او نشان دهید؛ این، از جمله‌ی شکر نعمت است. اما کسی که خداوند به او مال و ثروت داده و او با لباس‌های کهنه یا با شکل و قیافه‌ای در میان مردم ظاهر می‌شود که گویا کسی از او فقیرتر نیست، در حقیقت، نعمت الهی را انکار کرده است. چگونه است که الله به او مال و ثروت داده، اما او با لباسِ فقرا و حتی با لباس‌هایی در سطح پایین‌تر به میان مردم می‌رود؟! یا چگونه است که به لطف الله ثروتمند شده، اما از بذل و بخشش و انفاقِ مال و ثروتی که الله به او داده، بخل می‌ورزد؛ نه حق واجب مالش را ادا می‌کند و نه صدقه‌ی نفل می‌دهد؟!

الله به تو علم و دانش داده است، اما اثر این نعمت را در تو نمی‌بیند! نه عبادت تو افزایش یافته است و نه خشوع و رفتارِ نیک و پسندیده‌‌ای داری! به نشر و گسترش علم و آموزش آن به دیگران هیچ اهمیت نمی‌دهی! همه‌ی این‌ها، مصداق و نمونه‌‌ای بارز از کتمان نعمتی‌ست که الله به بنده‌اش ارزانی داشته است؛ انسان باید آثار هر نعمتی را که الله به او می‌بخشد، نمایان سازد، نه این‌که در عمل، نعمت و لطف پروردگار را انکار کند.

\*\*\*

122- باب: حرام بودن لباس حریر (ابریشم) برای مردان و جواز پوشیدن آن برای زنان؛ و نیز حرام بودن نشستن بر حریر و تکیه زدن بر آن

808- عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ قال: قالَ رسُولُ الله: «لاَ تَلْبَسُوا الحريرَ، فَإنَّ مَنْ لَبِسهُ فِي الدُّنْيَا لَمْ يَلْبَسْهُ في الآخرةِ». [متفقٌ عليه]([[213]](#footnote-213))

**ترجمه:** عمر بن خطاب می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «لباس ابریشمی نپوشید؛ زیرا هرکس در دنیا لباس ابریشمی بپوشد، در آخرت آن را نخواهد پوشید».([[214]](#footnote-214))

809- وَعَنْهُ قال: سَمِعْتُ رسُولَ الله يقول: «إنَّمَا يلبَسُ الْحَرِيرَ مَنْ لاَ خَلاَقَ لَهُ». [متفقٌ عليه]([[215]](#footnote-215))

وفي روايةٍ للبُخاري: «مَنْ لاَ خَلاَقَ لَهُ في الآخِرة».

**ترجمه:** عمر بن خطاب می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «فقط کسی لباس حریر می‌پوشد که هیچ بهره‌ای - در آخرت- ندارد».

در روایت بخاری آمده است: «...هیچ نصیبی در آخرت ندارد».

810- وَعَنْ أَنَسٍ قال: قالَ رسُولُ الله: «مَنْ لَبِسَ الحريرَ فِي الدُّنْيا لَمْ يَلْبَسْهُ فِي الآخرَةِ». [متفقٌ عليه]([[216]](#footnote-216))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس در دنیا لباس ابریشمی بپوشد، در آخرت آن را نخواهد پوشید».

811- وَعَنْ عليٍّ قال: رأَيْتُ رَسُولَ الله أَخَذَ حَرِيرًا، فَجَعلَهُ في يَمِينِهِ، وَذَهَبًا فَجَعَلَهُ فِي شِمالِه، ثُمَّ قَال: «إنَّ هذَيْنِ حرَامٌ عَلى ذُكُورِ أُمَّتي». [روایت ابوداود با اِسناد حسن]([[217]](#footnote-217))

**ترجمه:** علی می‌گوید: رسول‌الله را دیدم که پارچه‌ای ابریشمی برداشت و سمت چپ خود گذاشت و نیز قطعه‌ای طلا و آن را سمت چپش نهاد و فرمود: «این دو، بر مردان امت من حرام است».

812- وعن أبي مُوسى الأشْعريِّ أنَّ رسُولَ الله قال: «حُرِّم لِبَاسُ الحَرِيرِ وَالذَّهَب عَلَى ذُكُورِ أُمَّتي، وَأُحِلَّ لإنَاثِهِم». [ترمذی این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحيح می‌باشد.]([[218]](#footnote-218))

**ترجمه:** ابوموسی اشعری می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «لباس حریر و طلا، بر مردان امتم حرام و برای زنانشان حلال شده است».

813- وعن حُذَيْفَة قال: نَهَانَا النَّبيُّ أنْ نَشْرب في آنِيةِ الذَّهب وَالفِضَّة، وَأنْ نَأْكُل فِيهَا، وعَنْ لُبْسِ الحَرِيرِ وَالدِّيبَاج وأنْ نَجْلِس عَلَيْهِ. [روایت بخاري]([[219]](#footnote-219))

**ترجمه:** حذیفه می‌گوید: پیامبر ما را از نوشیدن و خوردن در ظروف طلا و نقره و نیز از پوشیدن انواع ابریشم و دیبا و نشستن بر آن منع نمود.

**شرح**

«حرام بودن لباس حریر (ابریشم) برای مردان و و نیز حرام بودن نشستن و تکیه زدن بر آن». سه مورد شد: تحریم لباس حریر، حرام بودن نشستن بر آن و نیز حرام بودن تکیه زدن بر آن. مؤلف/ قاطعانه یادآور شده که لباس حریر برای مردان حرام است؛ دلیلش، احادیثی‌ست که از عمر بن خطاب، علی بن ابی‌طالب، انس بن مالک، ابوموسی اشعری و حذیفه بن یمان ذکر کرده است. همه‌ی این احادیث، نشان‌گر حرام بودن طلا و لباس ابریشم برای مردان است.

در حدیث عمر بن خطاب آمده است: «فقط کسی لباس حریر می‌پوشد که هیچ بهره‌ای در آخرت ندارد». از این‌رو برخی از علما بر این باورند که هر کس در دنیا لباس حریر بپوشد، وارد بهشت نمی‌شود. زیرا در این حدیث آمده است: چنین شخصی هیچ نصیبی در آخرت ندارد.

پیامبر هم‌چنین فرموده است: «هرکس در دنیا لباس ابریشمی بپوشد، در آخرت آن را نخواهد پوشید». یعنی وارد بهشت نخواهد شد. اما برخی از علما گفته‌اند: وارد بهشت می‌شود، ولی از لباس حریر محروم خواهد بود؛ گرچه بهشتیان، لباس حریر می‌پوشند. لذا کسی که در دنیا لباس ابریشم می‌پوشد، حتی اگر به بهشت برود، از این لباس محروم می‌گردد و لباس دیگری خواهد پوشید. این در صورتی‌ست که توبه نکند؛ اما هرکس در دنیا توبه نماید، الله متعال گناهانش را می‌آمرزد. همان‌گونه که خود می‌فرماید:

﴿قُلۡ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسۡرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ لَا تَقۡنَطُواْ مِن رَّحۡمَةِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًاۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ٥٣﴾ [الزمر: ٥٣]

بگو: ای بندگان من که با زیاده‌روی در گناهان به خویشتن ستم کرده‌اید! از رحمت الله ناامید نباشید. بی‌گمان الله، همه‌ی گناهان را می‌آمرزد.

این، حکم پوشیدن حریر یا ابریشم طبیعی‌ست که از کرم ابریشم فرآوری می‌گردد؛ اما پوشیدن حریر مصنوعی حرام نیست. البته بهتر است که مردان از پوشیدن حریر مصنوعی نیز بپرهیزند؛ زیرا پوشیدن چنین لباس‌هایی برای مرد که باید لباسش با جنس او هم‌خوانی داشته باشد، مقداری سبک و زننده است. با این حال، حریر مصنوعی برای مردان، حرام نیست. یعنی ایرادی ندارد که مرد، کلاه شب و لباس خوابش از حریر مصنوعی باشد؛ اما شایسته نیست که لباس بیرون یا لباس رسمی‌اش، از حریر مصنوعی باشد. زیرا شاید کسی که آن را می‌بیند، تصور کند حریر طبیعی‌ست و بدین‌سان حریر طبیعی را برای مردان، جایز بپندارد یا چه‌بسا با این تصور نادرست که حریر طبیعی برای مردان جایز است، خود نیز حریر طبیعی بپوشد. لذا بهتر است که مردان از پوشیدن حریر مصنوعی خودداری کنند.

طلا نیز برای مردان، حرام و برای زنان، جایز است؛ زیرا زن‌ها به منظور خودآرایی برای شوهران خود به طلا نیاز دارند. استفاده از حلقه یا انگشتر طلا برای مردان حرام است؛ اما برای زنان جایز است. به شرطی که این کار، مبتنی بر عقیده یا باور خاصی نباشد؛ مثلاً زن با این پندار، حلقه یا انگشتر به دست نکند که این کار، او را نزد شوهرش محبوب‌تر می‌گرداند. لذا اگر فقط به‌قصد خودآرایی برای شوهر باشد و مبتنی بر عقیده یا باوری خاص نباشد، یک انگشتر به‌شمار می‌آید که به دست کردن آن، ایرادی ندارد.

\*\*\*

123- باب: جایز بودن پوشیدن حریر (ابریشم طبیعی) برای مردی که بدنش خارش دارد

814- عَنْ أَنَس قال: رَخَّصَ رسُولُ الله لِلزُّبَيْرِ وَعبْدِالرَّحْمنِ بْنِ عوْفٍ رضي الله عَنْهُمَا فِي لُبْسِ الحَرِيرِ لِحِكَّةٍ بِهِمَا. [متفقٌ عليه]([[220]](#footnote-220))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله به زبیر و عبدالرحمن بن عوف$ اجازه داد به‌ سبب خارشی که در بدنشان بود، لباس حریر (ابریشم) بپوشند.

124- باب: نهی از نشستن بر پوست پلنگ یا استفاده از آن به عنوان زیرانداز

815- عَنْ مُعاويةَ قال: قال رسُولُ الله: «لاَ تَرْكَبُوا الْخَزَّ وَلاَ النَّمارَ». [حديثی حسن است که ابوداود و جز او آن را با اِسناد حسن روایت کرده‌اند.]([[221]](#footnote-221))

**ترجمه:** معاویه می گوید: رسول‌الله فرمود: «روی ابریشم خالص و پوست پلنگ ننشینید».

816- وَعَنْ أبي الْمَليحِ عَنْ أَبِيهِ أنَّ رسُول الله نَهَى عَنْ جُلُودِ السِّباع. [ابوداود، ترمذي و نسائي، این حدیث را با اِسناد صحیح روایت کرده‌اند.]([[222]](#footnote-222))

وَفِي روايةِ التِّرمِذِيِّ: نَهَى عَنْ جُلُودِ السِّباعِ أنْ تُفْتَرَشَ.

**ترجمه:** از ابوالملیح از پدرش روایت است: رسول‌الله از نشستن بر پوست درندگان منع نمود.

در روایت ترمذی/ آمده است: پیامبر از این‌که از پوست درندگان به عنوان فرش (زیرانداز) استفاده شود، منع فرمود.

125- باب: آن‌چه هنگام پوشیدن لباس یا کفش نو و امثال آن می‌گوییم...

817- عَنْ أبي سعيدٍ الْخُدْريِّ قال: كانَ رسُولُ الله إذا اسْتَجَدَّ ثَوْبًا سَمَّاهُ باسْمِهِ عِمامَةً أَوْ قَمِيصًا، أَوْ رِدَاءً يقُول: «اللهمَّ لكَ الحَمْدُ أَنْتَ كَسَوْتَنِيهِ، أَسْأَلُكَ خَيْرَهُ وَخَيْرَ ما صُنِع لَهُ، وأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وشَرِّ ما صُنِعَ لَهُ». [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[223]](#footnote-223))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: رسول‌الله هرگاه لباسی نو- عمامه یا پیراهن ردایی- می‌پوشید، آن را نام می‌بُرد و می‌گفت: «اللهمَّ لكَ الحَمْدُ أَنْتَ كَسَوْتَنِيهِ، أَسْأَلُكَ خَيْرَهُ وَخَيْرَ ما صُنِع لَهُ، وأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وشَرِّ ما صُنِعَ لَهُ». [**ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! همه‌ی حمد و ستایش ویژه‌ی توست؛ تو، این- عمامه یا پیراهن یا ردا- را به من پوشانده‌ای. من، از تو خیرِ آن و خیری را که برای آن ساخته شده است، درخواست می‌کنم و از شرّ آن و شرّی که برای آن ساخته شده است، به تو پناه می‌جویم».]

126- باب: مستحب بودن آغاز کردن از سمت راست در لباس پوشیدن

این موضوع پیش‌تر بیان شد و احادیثی صحیح در این‌باره ذکر کردیم.

**شرح**

مؤلف/ در پایان این بخش چند باب ذکر کرده است:

**باب نخست:** درباره‌ی جایز بودن پوشیدن حریر (ابریشم طبیعی) برای مردی‌ست که بدنش خارش دارد.

پیش‌تر بیان شد که پیامبر مردان را از پوشیدن حریر منع کرده و فرموده است: «فقط کسی لباس ابریشم می‌پوشد که در آخرت بهره‌ای ندارد». و نیز فرموده است: «هرکس در دنیا لباس ابریشمی بپوشد، در آخرت آن را نخواهد پوشید».([[224]](#footnote-224)) اما در صورتی که ضرورت ایجاب کند، پوشیدن لباس ابریشمی ایرادی ندارد؛ مثلاً هنگامی که انسان حساسیت پوستی یا خارش دارد و چاره‌ای جز پوشیدن حریر ندارد. در چنین شرایطی رواست لباسی که با پوستش در تماس است، از جنس ابریشم یا حریر باشد؛ زیرا لطافت و سردیِ ابریشم، برای حساسیت‌های پوستی مفید است. از این‌رو پیامبر به زبیر و عبدالرحمن بن عوف که حساسیت پوستی داشتند، اجازه داد لباس ابریشمی بپوشند.

هم‌چنین اگر حریر یا ابریشم به‌کار رفته در لباس، چهار انگشت یا کم‌تر از آن باشد، پوشیدن چنین لباسی ایرادی ندارد. زیرا پیامبر پوشیدن چنین لباسی را اجازه داده است. مثلاً اگر انسان لباسی دارد که با ابریشم، سردوز شده و مقدارش در مجموع از چهار انگشت، کم‌تر است، پوشیدن چنین لباسی اشکالی ندارد.

هم‌چنین اگر لباس، از جنس ابریشم و پنبه یا ابریشم و پشم باشد و بیش‌ترِ الیافش را پنبه یا پشم تشکیل دهد، یعنی پنبه یا پشمِ لباس از حریرش بیش‌تر باشد، پوشیدن این لباس نیز ایرادی ندارد.

و چهارمین حالت، جنگ تست؛ یعنی هنگامی که مسلمانان و کفار رویاروی هم قرار می‌گیرند؛ در چنین شرایطی نیز پوشیدن لباس ابریشمی برای مجاهدان، ایرادی ندارد. زیرا این امر، دشمن را آزار می‌دهد و هر چیزی که باعث خشم و آزار دشمن شود، نیک و پسندیده است. پس پوشیدن حریر برای مردان در چهار مورد، مستثنا یا جایز است:

**یکم:** زمانی که ضرورتی چون خارش یا حساسیت پوستی، ایجاب کند.

**دوم:** هنگامی که مقدار حریر یا ابریشم به‌کار رفته در لباس، از چهار انگشت کم‌تر باشد.

**سوم:** وقتی جنس لباس، آمیزه‌ای از ابریشم و الیاف دیگر باشد؛ البته به‌شرطی که مقدار سایرِ الیاف، از ابریشم بیش‌تر باشد.

**چهارم:** در جنگ به‌قصد آزار دادن کفار.

پوشیدن حریر در چهار مورد مذکور، اشکالی ندارد.

**باب دوم:** بدین موضوع می‌پردازد که استفاده از پوست پلنگ به عنوان لباس و زیرانداز، حرام است و آن‌گونه که حدیثی دیگر نشان می‌دهد، پوست همه‌ی درندگان همین حکم را دارد؛ زیرا پوست درندگان، نجس است. لذا همه‌ی درندگان نجس هستند و سگ، نجس‌ترین حیوان است. نجاستش به‌اندازه‌ای‎ست که هفت بار شستنِ چیزی که سگ لیسیده، برای پاک شدن آن کافی نیست و باید در پاک کردن آن، از خاک نیز استفاده شود. در صورتی که نجاستِ سایر درندگان، این‌گونه نیست.

در هر حال استفاده از پوستِ گرگ، پلنگ، شیر و سایر درندگان، به عنوان لباس و زیرانداز، جایز نیست؛ زیرا پیامبر از آن منع کرده است.

اما استفاده از پوست میش و سایر حیوانات حلال‌گوشت به‌عنوان پوشاک و زیرانداز، ایرادی ندارد. زیرا پاک است و استفاده از پوست پاک، جایز می‌باشد.

**باب سوم** در بیان دعایی‌ست که انسان هنگام پوشیدن لباس نو، می‌گوید. بدون شک انسان، برای خود مالک هیچ نفع و ضرری نیست؛ مگر آن‌چه الله بخواهد. پس بی‌تردید آن‌چه می‌خوریم و می‌نوشیم و آن‌چه می‌پوشیم، نعمتِ الله می‌باشد و اوست که این نعمت‌ها را برای ما آفریده است و اگر الله، این نعمت‌ها را برای ما فراهم نمی‌ساخت، به چنین نعمت‌هایی دست نمی‌یافتیم. اگر الله بخواهد، همه‌ی مال و ثروتمان را از دست می‌دهیم و نمی‌توانیم چیزی به‌دست بیاوریم. اگر خواستِ الله باشد، چه‌بسا پول و ثروت داشته باشیم، اما نتوانیم آن‌گونه که می‌خواهیم از آن بهره‌برداری کنیم یا آن‌گونه که میلِ ماست، بخوریم و بنوشیم و بپوشیم:

﴿قُلۡ أَرَءَيۡتُمۡ إِنۡ أَصۡبَحَ مَآؤُكُمۡ غَوۡرٗا فَمَن يَأۡتِيكُم بِمَآءٖ مَّعِينِۢ ٣٠﴾ [الملك: ٣٠]

بگو: آیا هیچ توجه کرده‌اید که اگر آب‌های (مورد استفاده‌ی) شما (در زمین) فرو رود، چه کسی برای شما آبی روان می‌آورد؟

لذا هر چه در اختیار داریم، لطف و نعمت پروردگار متعال است؛ از جمله لباس. بنابراین، هرگاه الله متعال لباسی نو در اختیارت قرار می‌دهد، بگو: «اللهمَّ لكَ الحَمْدُ أَنْتَ كَسَوْتَنِيهِ، أَسْأَلُكَ خَيْرَهُ وَخَيْرَ ما صُنِع لَهُ، وأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وشَرِّ ما صُنِعَ لَهُ». [**ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! همه‌ی حمد و ستایش ویژه‌ی توست؛ تو، این- عمامه یا پیراهن یا ردا- را به من پوشانده‌ای. من، از تو خیرِ آن و خیری را که برای آن ساخته شده است، درخواست می‌کنم و از شرّ آن و شرّی که برای آن ساخته شده است، به تو پناه می‌جویم».]

گاه لباسی که انسان می‌پوشد، به نفع او نیست یا شری در آن است؛ مثلاً گوشه‌ای از آن، آتش می‌گیرد و بدین‌سان آتش به تمام لباس و بدن انسان می‌رسد و باعث مرگش می‌شود یا حشره‌ای گزنده در آن است که انسان، هیچ اطلاعی از آن ندارد. این‌جاست که در دعای پوشیدن لباس می‌گوییم: «وأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وشَرِّ ما صُنِعَ لَهُ». یعنی: «یا الله! از شرّ این لباس و شرّی که برای آن ساخته شده است، به تو پناه می‌جویم». لباس ممکن است انسان را به فخرفروشی و تکبر بکشاند. هم‌چنین امکان دارد فتنه‌انگیز باشد؛ مانندِ لباس‌هایی که برخی از زنان می‌پوشند یا لباس‌های که ره‌آورد فرهنگ غرب است و برخی از زنان به آن فریفته می‌شوند و مانند زنان کافر و بی‌دین لباش می‌پوشند!

\*\*\*

4- کتاب: آداب خواب

**(نکاتی پیرامون آداب خوابیدن، دراز کشیدن، نشستن، مجلس، هم‌نشین و خواب دیدن)**

127- باب: دعای پیش از خوابیدن

818- عن الْبَراءِ بن عازبٍ رضيَ الله عنهما قال: كَانَ رسول الله إذا أَوَى إلى فِرَاشِهِ نَامَ عَلى شِقَّهِ الأَيمن، ثُمَّ قال: «اللهمَّ أَسْلَمْتُ نَفْسِي إليْك، وَوجَّهْتُ وَجْهي إلَيْك، وفَوَّضْتُ أَمْرِي إلَيْك، وَأَلجَأْتُ ظهْري إلَيْك، رَغْبةً وَرهْبَةً إلَيْك، لا مَلْجأ ولا مَنْجى مِنْكَ إلاَّ إلَيْك، آمَنْتُ بِكتَابكَ الَّذي أَنْزلتَ، وَنَبيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ». [روایت بخاري با این لفظ در صحیحش در کتاب: الأدب]([[225]](#footnote-225))

**ترجمه:** براء بن عازب$ می‌گوید: رسول‌الله هنگامی که به رختخوابش می‌رفت، بر پهلوی راستش می‌خوابید و می‌گفت: «اللهمَّ أسْلَمْتُ نفْسي إلَيْك، ووجَّهْتُ وجْهِي إِلَيْك، وفَوَّضْتُ أمري إِلَيْك، وألْجأْتُ ظهْرِي إلَيْك. رغْبَة ورهْبةً إلَيْك، لا ملجَأَ ولا منْجى مِنْكَ إلاَّ إلَيْك، آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذي أنْزَلْتَ، وبنبيِّك الَّذي أرْسلتَ».

[**ترجمه‌ی دعا**: «یا الله! با بیم و امید، خود را تسلیم تو نمودم و به سوی تو روی آوردم، کارهایم را به تو سپردم و به تو پناه آوردم (به تو توکل کردم)؛ در برابر تو، هیچ پناهگاه و جای نجاتی، جز خودت وجود ندارد. به کتابی که نازل فرموده‌ای و به پیامبری که فرستاده‌ای، ایمان دارم».

819- وَعَنْهُ قال: قال لِي رسولُ الله: «إذَا أَتَيْتَ مَضْجَعكَ فَتَوَضَّأْ وُضُوءَكَ لِلصَّلاة، ثُمَّ اضْطَجِعْ عَلى شِقِّكَ الأَيمَن، وَقُل...» وذَكَرَ نَحْوَهُ، وفيه: «واجْعَلْهُنَّ آخِرَ مَا تَقولُ». [متفقٌ عليه]([[226]](#footnote-226))

**ترجمه:** براء می‌گوید: رسول‌الله به من فرمود: «هنگامی که می‌خواستی به رختخوابت بروی، همانند وضوی نماز، وضو بگیر و سپس بر پهلوی راست خود، بخواب و این دعا را بخوان - همان دعایی که پیش‌تر ذکر کرد - و آن را آخرین سخن خویش قرار بده».

**شرح**

مؤلف/ بخشی از کتاب «ریاض‌الصالحین» را به آداب خواب اختصاص داده و در آن به بیان نکاتی پیرامون آداب خوابیدن، دراز کشیدن، نشستن، مجلس، هم‌نشین و خواب دیدن پرداخته است. این، نشان می‌دهد که کتاب «ریاض‌الصالحین»، کتابی جامع می‌باشد و شایسته‌ی هر مسلمانی‌ست که از این کتاب استفاده کند و آن را بخواند و مطالبش را دریابد.

مؤلف/ بابی درباره‌ی آداب خواب گشوده است؛ خواب، یکی از نشانه‌های الله و نشان‌گر کمالِ قدرت، رحمت و حکمت اوست. چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦ مَنَامُكُم بِٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ وَٱبۡتِغَآؤُكُم مِّن فَضۡلِهِۦٓۚ﴾ [الروم: ٢٣]

و از نشانه‌‌های او، خوابیدن شما در شب و تلاش و کوشش روزانه‌ی شما برای کسب روزیِ اوست.

خواب، یکی از نعمت‌هایی‌ست که الله متعال به بندگانش داده است؛ زیرا برای رفع خستگی می‌خوابند تا برای تلاش و کوشش روزانه‌ی خود، نشاط و نیرو داشته باشند. به عبارت دیگر خواب برای گذشته و آینده‌ی انسان، مفید است؛ بدین‌سان که خستگیِ گذشته‎اش را از میان می‌برد و او را برای کار و تلاش آینده، آماده می‌سازد. و این، برای تداوم و کمالِ زندگی دنیاست؛ زیرا حیات دنیوی، جز با خواب و استراحت، کامل نمی‌شود. البته خواب به عنوان یک نیاز، برای پروردگار همیشه‌زنده و پابرجا، یعنی برای الله متعال یک نقص به‌شمار می‌آید و الله متعال از هر عیب و نقصی پاک است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿لَا تَأۡخُذُهُۥ سِنَةٞ وَلَا نَوۡمٞ﴾ [البقرة: ٢٥٥]

او را هرگز نه چُرت می‌گیرد و نه خواب.

این، از کمال حیات الهی‌ست که نه به خواب نیاز دارد و نه به چیزی دیگر. به‌یقین او، بی‌نیاز و ستوده است. اما انسان در زندگی دنیوی‌اش، ناقص است و به کامل شدن نیاز دارد؛ یعنی نیازمندی‌هایی دارد که باید برطرف شود. خواب، عبارت است از گرفتن جان انسان توسط پروردگار متعال؛ البته هنگامی که انسان می‌خوابد، الله متعال جانش را به‌طور کامل نمی‌گیرد. از این‌رو انسان در هنگام خواب، نه زنده است و نه مرده. یعنی با وجودی که حیات دارد، چیزی درک نمی‌کند و از اطرافش بی‌خبر است؛ نه صدایی می‌شنود، نه کسی را می‌بیند و نه بویی ا‌ستشمام می‌کند و جانش به‌طور کامل از پیکرش بیرون نمی‌آید. الله متعال می‌فرماید:

﴿ٱللَّهُ يَتَوَفَّى ٱلۡأَنفُسَ حِينَ مَوۡتِهَا وَٱلَّتِي لَمۡ تَمُتۡ فِي مَنَامِهَاۖ فَيُمۡسِكُ ٱلَّتِي قَضَىٰ عَلَيۡهَا ٱلۡمَوۡتَ وَيُرۡسِلُ ٱلۡأُخۡرَىٰٓ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمًّىۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ ٤٢﴾ [الزمر: ٤٢]

الله، جان‌ها را هنگام مرگشان می‌گیرد و نیز جانی را که نمرده، به‌هنگام خواب آن قبض می‌کند؛ آن‌گاه جانی را که به مرگش حکم کرده، نگه می‌دارد و جان دیگر را تا زمان معینی (به کالبد) بازپس می‌فرستد. بی‌گمان در این امر نشانه‌های روشنی برای اندیشمندان وجود دارد.

خواب، یکی از نشانه‌های الهی‌ست؛ گاه گروهی را می‌بینید که خوابیده‌اند و به‌سان مرده‌ها روی زمین افتاده‌اند و هیچ چیزی را درک نمی‌کنند؛ اما الله متعال، این‌ها را بیدار می‌کند، درست مانند مردگانی که برانگیخته می‌شوند. الله می‌فرماید:

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي يَتَوَفَّىٰكُم بِٱلَّيۡلِ وَيَعۡلَمُ مَا جَرَحۡتُم بِٱلنَّهَارِ ثُمَّ يَبۡعَثُكُمۡ فِيهِ لِيُقۡضَىٰٓ أَجَلٞ مُّسَمّٗىۖ ثُمَّ إِلَيۡهِ مَرۡجِعُكُمۡ﴾ [الأنعام: ٦٠]

و او ذاتی‌ست که شب‌هنگام شما را در مرگِ خواب فرو می­برد و از اعمالی که در روز انجام می­دهید، آگاه است و سپس شما را در روز، بلند می­کند تا مُهلت مشخص به سرآید و آن­گاه بازگشتتان به سوی اوست.

انسان، درسِ دیگری نیز از خواب می‌گیرد؛ خواب، نمونه‌ای روشن از زنده شدن مردگان است؛ ذاتی که جان انسان را در خواب می‌گیرد و سپس جانش را به کالبدش بازمی‌گرداند و انسان را بیدار می‌کند، بر زنده کردن مردگان و برانگیختن آن‌ها از قبرهایشان تواناست؛ به‌یقین الله تواناییِ هر کاری را دارد.

از آداب خواب است که انسان بر پهلوی راستش بخوابد؛ زیرا پيامبر بر پهلوی راستش می‌خوابید و به این کار، دستور می‌داد. براء بن عازب می‌گوید: پیامبر بر پهلوی راستش دراز می‌کشید؛ چنان‌که به براء امر نمود که بر پهلوی راستش بخوابد. این، بهترین شکل یا بهترین حالتِ خوابیدن است؛ فرقی نمی‌کند که قبله، در مقابل یا پشت سر یا چپ یا راستِ انسان باشد؛ مهم این‎ست که انسان، مطابق عمل‌کرد و رهنمود پیامبر بر پهلوی راستش بخوابد.

برخی از مردم به خوابیدن بر پهلو چپ عادت کرده‌اند و اگر بر پهلوی راست دراز بکشند، خوابشان نمی‌آید؛ اما باید خود را به خوابیدن بر پهلوی راست عادت دهند. زیرا، این، مسأله‎ای معمولی نیست؛ هم از عمل‌کرد پیامبر ثابت شده و هم از دستور و رهنمود آن بزرگوار. لذا وقتی بر پهلوی راست می‌خوابید، احساس می‌‌کنید که از پیامبر پیروی کرده‌اید. زیرا پیامبر خود بر پهلوی راستش می‌خوابید و به خوابیدن بر پهلوی راست دستور می‌داد. اگر یک یا دو روز یا یک هفته بر پهلوی راست بخوابید، عادت می‌کنید و بدین‌سان می‌توانید به‌سادگی به سنت پیامبر عمل نمایید.

این هم سنت است که انسان در صورت امکان، دست راستش را زیر گونه‌ی راستش بگذارد. زیرا این عمل در سنت پیامبر ثابت شده است. اگر امکانش بود، چه بهتر؛ و گرنه، بر انجام این عمل به‌اندازه‌ی خوابیدن بر پهلوی راست، تأکید نشده است.

یکی دیگر از آداب خواب، این‎ست که هنگام خوابیدن همان دعایی را بگوییم که پیامبر می‌گفت: «اللهمَّ أسْلَمْتُ نفْسي إلَيْك، ووجَّهْتُ وجْهِي إِلَيْك، وفَوَّضْتُ أمري إِلَيْك، وألْجأْتُ ظهْرِي إلَيْك. رغْبَة ورهْبةً إلَيْك، لا ملجَأَ ولا منْجى مِنْكَ إلاَّ إلَيْك، آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذي أنْزَلْتَ، وبنبيِّك الَّذي أرْسلتَ».

[**ترجمه‌ی دعا**: «یا الله! با بیم و امید، خود را تسلیم تو نمودم و به سوی تو روی آوردم، کارهایم را به تو سپردم و به تو پناه آوردم (به تو توکل کردم)؛ در برابر تو، هیچ پناهگاه و جای نجاتی، جز خودت وجود ندارد. به کتابی که نازل فرموده‌ای و به پیامبری که فرستاده‌ای، ایمان دارم».

این دعا را آخرین سخن خود، یعنی آخرین ذکری قرار دهید که پیش از خوابیدن می‌گویید؛ زیرا انسان، پیش از خوابیدن، دعاها و اذکارِ دیگری هم می‌گوید. مانند این دعا: «اللّهمَّ بِكَ وَضَعْتُ جَنْبِي، وَبِكَ أَرْفَعُهُ، إِنْ أَمْسَكْتَ نَفْسِي، فَاغْفِرْ لَهَا وَارْحَمْهَا، وَإِنْ أَرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ».

[**ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! به نام تو پهلويم را بر زمين گذاشتم و به كمك تو آن را بلند مي‌كنم. اگر جانِ مرا گرفتی، آن را بیامرز و بر آن، رحم بفرما. و اگر جانم را به کالبدم برگرداندی، آن را با آن‌چه که بندگان نيكوكارت را حفاظت مي‌نمايي، حفاظت كن».]

مهم، این‎ست که انسان، دعایی را که پیامبر به براء بن عازب آموزش داد، آخرین دعایی قرار دهد که پیش از خواب می‌گوید.

براء بن عازب به‌قصد یادگیری، این دعا را نزد رسول‌الله تکرار کرد و گفت: «آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذي أنْزَلْتَ، وبِرَسُولِكَ الَّذي أرْسلتَ». رسول‌الله فرمود: «بگو: وبنبيِّك الَّذي أرْسلت، نگو: وبِرَسُولِكَ الَّذي أرْسلتَ».

گرچه معنا، یکی‌ست، اما علما گفته‌اند: یکی از تفاوت‌های «رسول» و «نبی» در این‎ست که رسول، هم از میان انسان‌ها برانگیخته می‌شود و هم از میان فرشتگان؛ اما نبی، فقط از میان انسان‌ها مبعوث می‌گردد. الله می‌فرماید:

﴿إِنَّهُۥ لَقَوۡلُ رَسُولٖ كَرِيمٖ ١٩ ذِي قُوَّةٍ عِندَ ذِي ٱلۡعَرۡشِ مَكِينٖ ٢٠﴾ [التكوير: ١٩، ٢٠]

به‌یقین قرآن، گفتارِ (ابلاغ‌شده توسط) فرستاده‌ای بزرگوار است، یعنی (جبرئیل، فرشته‌ی) نیرومندی که نزد صاحب عرش، دارای مقام والایی‌ست.

لذا رسول، می‌تواند از جنس فرشتگان نیز باشد؛ اما نبی، فقط از جنس انسان‌هاست و اگر در دعا می‌گفت: «وبِرَسُولِكَ الَّذي أرْسلتَ»، لفظ رسول (فرستاده)، شایسته‌ی فرشته‌ای چون جبرئیل نیز بود؛ اما واژه‌ی نبی (پیامبر) در این دعا، ویژه‌ی محمد می‌باشد.

شایسته است که این دعا را حفظ کنید و وقتی به رختخواب می‌روید، آن را آخرین ذکری قرار دهید که پیش از خواب می‌گویید تا بدین‌سان از فرمان، سنت و رهنمود پیامبر پیروی کنید؛ این، جزو آداب خواب است.

یکی از حکمت‌های الله این‎ست که تقریباً برای هر عملی، ذکر و دعای ویژه‌ای وجود دارد؛ پوشیدن لباس، ذکر ویژه‌ی خود را دارد؛ نوشیدن و خوردن نیز همین‌طور. خواب و حتی هم‌بستری با همسر نیز ذکر و دعای مخصوصی دارد. حکمتش، این‎ست که انسان، هیچ‌گاه از یادِ پروردگارش غافل نشود و پیوسته با قلب و زبانش الله را یاد کند. این، یکی از الطاف و نعمت‌های الهی‌ست. از الله متعال می‌خواهیم که به ما توفیق شکر این نعمت را عطا کند و ما را بر انجامش یاری دهد.

\*\*\*

820- وعن عائشةَ رضيَ الله عنها قالت:كَانَ النَّبيُّ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ إحْدَى عَشَرَةَ رَكْعَةً، فَإذا طلَعَ الْفَجْرُ صَلَّى ركْعَتيْنِ خَفِيفتيْنِ، ثمَّ اضْطَجَعَ على شِقِّهِ الأيْمَنِ حَتَّى يَجِيءَ المُؤَذِّنُ فيُوذِنَهُ. [متفق عليه]([[227]](#footnote-227))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: «پیامبر شب‌ها یازده رکعت نماز می‌خواند و چون سپیده می‌دمید، دو رکعت کوتاه به‌جا می‌آورد؛ آن‌گاه بر پهلوی راستش دراز می‌کشید تا این‌که مؤذن می‌آمد و او را - از اجتماع مردم برای جماعت صبح- آگاه می‌ساخت».

821- وعن حُذَيْفَةَ قال: كانَ النَّبِيُّ إذا أَخَذَ مَضْجَعَهُ مِنَ اللَّيْلِ وَضَعَ يَدَهُ تَحْتَ خَدِّهِ، ثُمَّ يَقُول: «اللهمَّ بِاسْمِكَ أَمُوتُ وَ أَحْيَا» وإذا اسْتيْقَظَ قَال: «الحَمْدُ للَّهِ اَلَّذي أَحْيَانَا بعْدَ مَا أَمَاتَنَا وإليه النُّشُورُ». [روایت بخاري]([[228]](#footnote-228))

**ترجمه:** حذیفه می‌گوید: پیامبر شب‌ها هنگامی که می‌خواست بخوابد، دست راستش را زیر رخسارش می‌گذاشت و می‌گفت: «اللهمَّ بِاسْمِكَ أَمُوتُ وَ أَحْيَا»([[229]](#footnote-229)) و هنگامی که بیدار می‌شد، این دعا را می‌گفت: «الحَمْدُ للَّهِ اَلَّذي أَحْيَانَا بعْدَ مَا أَمَاتَنَا وإليه النُّشُورُ».([[230]](#footnote-230))

**شرح**

پیش‌تر حدیثی بدین مضمون ذکر شد که پیامبر به براء بن عازب فرمان داد که بر پهلوی راستش بخوابد و این دعا را بگوید: «اللهمَّ أسْلَمْتُ نفْسي إلَيْك، ووجَّهْتُ وجْهِي إِلَيْك، وفَوَّضْتُ أمري إِلَيْك، وألْجأْتُ ظهْرِي إلَيْك. رغْبَة ورهْبةً إلَيْك، لا ملجَأَ ولا منْجى مِنْكَ إلاَّ إلَيْك، آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذي أنْزَلْتَ، وبنبيِّك الَّذي أرْسلتَ». هم‌چنین بیان کردیم که سنت و بهتر، این‎ست که انسان بر پهلوی راستش بخوابد.

حدیث حذیفه نشان‌ می‌دهد که شایسته است انسان، دستش، یعنی دست راست را زیر رخسارش بگذارد؛ البته این، واجب نیست. بلکه پسندیده است. اگر امکانش بود، چه خوب و گرنه، ایرادی ندارد که دستش را زیر رخسارش نگذارد.

پیامبر دست راستش را زیر رخسارش می‌گذاشت و می‌گفت: «اللهمَّ بِاسْمِكَ أَمُوتُ وَ أَحْيَا»؛ یعنی: «یا الله! به نام تو می‌میرم- می‌خوابم- و به نامِ تو زنده - بیدار- می‌شوم». لذا از آن‌جا که خواب برادر مرگ است، هم می‌توان خوابیدن را مراد گرفت و هم مرگ حقیقی یا مرگِ بزرگ، یعنی جدا شدن روح از بدن را. و این، مانند این فرموده‌ی الهی‌ست که:

﴿قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٦٢﴾ [الأنعام: ١٦٢]

بگو: همانا نماز و قربانی و زندگی و مرگم، از آنِ الله، پروردگار جهانیان است.

و هنگامی که بیدار می‌شد، این دعا را می‌گفت: «الحَمْدُ للَّهِ اَلَّذي أَحْيَانَا بعْدَ مَا أَمَاتَنَا وإليه النُّشُورُ». یعنی: «همه‌ی حمد و ستایش ویژه‌ی الله می‌باشد؛ ذاتی که ما را پس از آن‌که میراند، زنده کرد و بازگشت، به سوی اوست». این، نشان می‌دهد که منظور از مردن در دعای پیشین، مرگ کوچک یا خواب است.

و اما حدیث عایشه&؛ این بانوی بزرگوار فرموده است: «پیامبر شب‌ها یازده رکعت نماز می‌خواند و چون سپیده می‌دمید، دو رکعتِ کوتاه به‌جا می‌آورد؛ آن‌گاه بر پهلوی راستش دراز می‌کشید تا این‌که مؤذن می‌آمد و او را - از اجتماع مردم برای جماعت صبح- آگاه می‌ساخت». این، بیش‌ترین رکعت‌هایی بود که پیامبر شب‌ها به‌جا می‌آورد؛ گاه یازده رکعت و گاه سیزده رکعت و برخی از اوقات کم‌تر از این. و تعداد رکعت‌ها، به این بستگی داشت که پیامبر بانشاط و سرِ حال بود یا خیر. وقتی سپیده می‌دمید، پیامبر دو رکعتِ کوتاه، یعنی سنتِ صبح را می‌خواند. لذا سنت است که انسان، این دو رکعت را کوتاه بخواند؛ لذا در رکعت نخست، سوره‌ی «کافرون» و در رکعت دوم، سوره‌ی «اخلاص» را می‌خوانیم یا در رکعت اول، آیه‌ی 136 سوره‌ی «بقره» و در رکعت دوم، آیه‌ی 64 سوره‌ی «آل‌عمران» را قرائت می‌کنیم.

مهم، این‎ست که انسان سنت صبح را کوتاه بخواند و قیام، رکوع و سجده‌های نماز را کوتاه بگرداند؛ البته به‌آرامی و به‌گونه‌ای که در آرامش و اطمینان نماز، خللی وارد نشود. زیرا اگر با آرامش نماز نخواند، نمازش باطل می‌شود. پیامبر پس از به‌جا آوردن این دو رکعت، بر پهلوی راستش دراز می‌کشید تا این‌که مؤذن می‌آمد و به او خبر می‌داد که وقتِ اقامه‌ی نماز است. آن‌گاه پیامبر به مسجد می‌رفت و نماز صبح را برپا می‌کرد.

چند نکته از این حدیث برداشت می‌شود؛

از جمله این‌که یکی از الطاف الهی به ما، این‎ست که از طریق همسران پیامبر ما را از اعمالی که این بزرگوار در شب انجام می‌داد، باخبر ساخته است. این، یکی از حکمت‌های چند همسر بودن پیامبر می‌باشد. هنگامی که پیامبر دار فانی را وداع گفت، نُه همسر داشت؛ در نتیجه هر یک از همسرانش بازگوکننده‌ی سنتی بود که سایر همسران پیامبر از آن، بی‌اطلاع بودند.

این حدیث، گویای این‎ست که پیامبر شب‌ها یازده رکعت نماز می‌خواند؛ وی، قیامِ نمازش را طولانی می‌گرادند و پس از گذشت نیمی از شب به نماز می‌ایستاد و گاه کمی دیرتر از خواب برمی‌خاست. این، به حال و نشاط آن بزرگوار بستگی داشت. و چون نیمه‌ی شب بلند می‌شد، پایان شب می‌خوابید؛ چنان‌که در حدیثی دیگر از ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه& روایت شده است؛ و اگر دیرتر بیدار می‌شد، تا سپیده‌دم نماز می‌خواند و پس از سپیده‌دم، دو رکعت به‌جا می‌آورد و آن‌گاه بر   
  
پهلوی راستش دراز می‌کشید.

این حدیث، نشان می‌دهد که انسان باید سنت صبح را مانند پیامبر کوتاه بخواند؛ و این، سنت است. هم‌چنین برای امام (پیش‌نماز) بهتر است که پیش از اقامه‌ی نماز فرض، در مسجد حاضر نشود و مانند پیامبر نمازهای سنتش را در خانه بخواند. اما مقتدی، زودتر به مسجد می‌آید.

این روایت، نشان‌گر مستحب بودن دراز کشیدن بر پهلوی راست پس از سنت فجر برای کسی‌ست که در خانه‌اش نماز شب می‌خوانَد؛ همان‌گونه که پیامبر بدین‌گونه عمل می‌کرد.

علما درباره‌ی این دراز کشیدن، اختلاف نظر دارند:

برخی از علما، آن را در همه حال، سنت دانسته‌اند.

و برخی دیگر گفته‌اند: دراز کشیدن پس از سنت صبح، سنت نیست؛ مگر برای کسی که در پایانِ شب، نماز تهجد می‌خوانَد. چنین شخصی در فاصله‌ی سنت و فرضِ صبح دراز می‌کشد تا خستگی از تن به‌دَر کند.

برخی از علما در این‌باره به‌قدری سخت گرفته‌اند که دراز کشیدن پس از سنت صبح را از شرایط نماز صبح دانسته‌اند؛ این‌ها گفته‌اند: کسی که پس از نماز سنت صبح دراز نکشد، نمازش درست نیست. ولی این، دیدگاهِ تک و نادری‌ست و ما، این را از آن‌رو ذکر کردیم که بیان کنیم برخی از علما، دیدگاه‌ها‌ی تک و نادری دارند که از اقوالِ درست و صحیح، بدور است.

دیدگاهِ درست در این‌باره این‎ست که این عمل، برای کسی که نماز تهجد می‌خوانَد، سنت است؛ چنین شخصی، پس از سنت صبح دراز می‌کشد تا نماز فرض، اقامه شود. اما (پیش‌نماز) این عمل را به‌سادگی انجام می‌دهد و از جماعتِ صبح نمی‌افتد؛ چون خود، پیش‌نماز است و مردم منتظرِ او می‌مانند؛ از این‌رو سرِ وقت در مسجد، حاضر می‌شود. اما مقتدی باید دقت کند که ناخواسته جماعتِ صبح را از دست ندهد؛ زیرا برای او منتظر نمی‌مانند. لذا کسی پس از سنت صبح دراز می‌کشد که شب را در نماز و قیام می‌گذراند و کسی که دیرهنگام یا با اذانِ صبح برمی‌خیزد، ضرورتی ندارد که پس از سنت صبح، بر پهلو دراز بکشد.

\*\*\*

822- وعن يعِيشَ بنِ طخْفَةَ الغِفَارِيَّ رضي الله عنهما قال: قال أَبِي: بَيْنَمَا أنَا مُضْطَجِعٌ فِي الْمسَجِدِ عَلَى بَطْنِي إذَا رَجُلٌ يُحَرِّكُنِي بِرِجْلِهِ فقال: «إنَّ هذِهِ ضَجْعَةٌ يُبْغِضُهَا اللهُ»؛ قال: فَنَظرْتُ، فإذَا رسولُ اللّه. [روایت ابوداود با اِسناد صحيح]([[231]](#footnote-231))

**ترجمه:** یعیش بن طخفه‌ی غفاری$ می‌گوید: در مسجد بر روی شکم دراز کشیده بودم که مردی مرا با پایش حرکت داد و گفت: «این، درازکشیدنی‌ست که الله از آن بدَش می‌آید». می‌گوید: نگاه کردم؛ دیدم پیامبر است.

823- عَنْ أبِي هُرَيْرَةَ عَنْ رسولِ اللّه قال: «مَنْ قَعَدَ مَقْعَدًا لَمْ يَذْكُرِ اللّهَ تَعَالَى فِيهِ كَانَتْ عَلَيِهِ مِنَ الله تَعَالَى تِرَةٌ، وَمَنِ اضْطَجَعَ مُضْطَجَعاً لاَ يَذْكُرُ اللّهَ تَعَالَى فِيهِ كَانَتْ عَلَيْهِ مِن اللّهِ تِرَةٌ». [روایت ابوداود با اِسناد حَسَن]([[232]](#footnote-232))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس در جایی بنشیند و الله متعال را در آن‌جا یاد نکند، زیانی از سوی الله متعال بر اوست؛ و هرکس، در جایی بخوابد و آن‌جا الله متعال را یاد نکند، ضرر و زیانی از سوی الله متعال بر اوست».

**شرح**

مؤلف/ در ادامه‌ی احادیثی که درباره‌ی آداب خواب ذکر کرده، حدیث یعیش بن طخفه‌ی غفاری را آورده است؛ یعیش می‌گوید: پدرم به من گفت: باری در مسجد بر روی شکم دراز کشیده بودم که مردی مرا با پایش حرکت داد و گفت: «این، درازکشیدنی‌ست که الله از آن بدَش می‌آید». می‌گوید: نگاه کردم؛ دیدم پیامبر است.

این حدیث، گویای این‎ست که خوابیدن بر روی شکم، کارِ شایسته‌ای نیست؛ به‌ویژه در جاهایی که در معرضِ دیدِ مردم است. زیرا پسندیده نیست که مردم او را در چنین حالتی ببینند. اما اگر انسان، شکم‌درد باشد و با خوابیدن بر روی شکم، راحت شود، ایرادی ندارد که بر روی شکم بخوابد؛ زیرا ضرورت است.

نکته‌ی دیگری که از این حدیث برداشت می‌شود، این‎ست که بیدار کردن دیگران، با پا ایرادی ندارد و تکبر به‌شمار نمی‌آید؛ زیرا پیامبر با این‌که از همه متواضع‌تر بود، طخفه‌ی غفاری را با پای خود، تکان داد و بیدارش کرد. اما اگر در قلبِ انسان، ذره‎ای تکبر باشد، این، چیزِ دیگری‌ست؛ ولی بیدار کردن دیگران با پا، در اصل، تکبر نیست. ناگفته نماند که اگر طرفِ مقابل، این را بی‌احترامی قلمداد می‌کند، برای بیدار کردنش، او را با پا تکان ندهید. زیرا اگر یک کار مباح یا جایز نتیجه‌ی بدی داشته باشد، انجامِ آن ممنوع است.

سپس مؤلف/ حدیث ابوهریره را درباره‌ی شخصی ذکر کرده که در جایی می‌نشیند و الله را در آن‌جا یاد نمی‌کند یا در جایی می‌خوابد و آن‌جا ذکر الله نمی‌گوید؛ این، ضرر و زیان بزرگی از سوی الله متعال، برای چنین شخصی‌ست. زیرا این نشستن یا این خوابیدن، به نفعِ او نیست.

از این‌رو در می‌یابیم که انسان باید در همه حال، - ایستاده، نشسته و زمانی که بر پهلو دراز کشیده است- الله متعال را یاد کند. پس همواره ذکر الله بگویید و در یادِ الله باشید تا در زمره‌ی کسانی قرار بگیرید که الله متعال درباره‌ی آن‌ها فرموده است:

﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٩٠ ٱلَّذِينَ يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰمٗا وَقُعُودٗا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمۡ﴾ [آل عمران: ١٩٠، ١٩١]

همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین و گردش شب و روز، نشانه‌هایی برای خردمندان وجود دارد. کسانی که ایستاده و نشسته و یا در حالی که بر پهلوها آرمیده‌اند، الله را یاد می‌کنند.

پس همواره الله را یاد کن تا نمونه‌ی این فرموده‌ی الاهی باشی که می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ ذِكۡرٗا كَثِيرٗا ٤١ وَسَبِّحُوهُ بُكۡرَةٗ وَأَصِيلًا ٤٢﴾ [الأحزاب : ٤١، ٤٢]

ای مؤمنان! الله را بسیار یاد کنید و صبح و شام او را به پاکی یاد نمایید.

امید است که الله متعال به ما توفیقِ ذکر، سپاس‌گزاری و عبادت، عنایت کند.

\*\*\*

128- باب: جواز خوابیدن بر پُشت و گذاشتن یک پا روی پای دیگر، در صورتی که ترسِ نمایان شدن عورت نباشد؛ و نیز جایز بودن چهارزانو نشستن و چمباتمه زدن

824- عَنْ عَبْدِاللّه بْنِ يَزيدٍ أَنَّهُ رأى رسولَ اللّه مُستَلِقيًا فِي المسَجْدِ وَاضعًا إحْدَى رِجْلَيْهِ عَلى الأُخْرىَ. [متفق عليه]([[233]](#footnote-233))

**ترجمه:** از عبدالله بن یزید روایت است که وی، رسول‌الله را در مسجد دید که به پشت دراز کشیده و یک پایش را روی پای دیگر گذاشته بود.

825- وَعَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قال: «كَانَ النَّبِيُّ إذَا صَلَّى الْفَجرَ تَرَبَّعَ في مَجْلِسِهِ حتَّى تَطْلُعَ الشَّمسُ حَسْنَاء». [حديث صحيحی‌ست که ابوداود و جز او با اِسناد صحيح روایت کرده‌اند.]([[234]](#footnote-234))

**ترجمه:** جابر بن سمره می‌گوید: «پیامبر پس از این‌که نماز صبح را می‌خواند، سرِ جایش تا زمانی که خورشید به‌خوبی طلوع می کرد، چهارزانو می‌نشست».

826- وَعَنِ ابن عمرَ رضي الله عنهما قال: رَأيْتُ رسولَ اللّه بِفِنَاءِ الكَعْبَةِ مُحْتَبيًا بِيَدَيْهِ هكَذَا، وَوَصَفَ بِيَدِيِْهِ الاحْتِباءَ، و َهُوَ القُرفُصَاءُ. [روایت بخاري]([[235]](#footnote-235))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: «رسول‌الله را دیدم که در اطراف کعبه- در صحن مسجد‌الحرام- دستانش را به دَوْرِ زانوانش، بدین‌شکل حلقه زده و نشسته بود». ابن‌عمر$ این طرزِ نشستن را نشان داد که همان چمباتمه زدن می‌باشد.

827- وَعَنْ قَيْلَةَ بِنْتِ مَخْرَمَةَ رضي الله عنها قَالَتْ: رأيتُ النَّبِيَّ وهو قَاعِدٌ القُرْفُصَاءَ؛ فَلَمَّا رأيْتُ رسولَ اللّه الْمُتَخَشِّعَ فِي الْجَلسةِ أُرْعِدتُ مِنَ الفَرَقِ. [روایت ابوداود و ترمذی]([[236]](#footnote-236))

**ترجمه:** قیله دختر مخرمه& می‌گوید: پیامبر را دیدم که نشسته و چمباتمه زده بود؛ وقتی رسول‌الله را دیدم که - با آن‌همه هیبت- سر به زیر و متواضع نشسته است، از ترس به خود لرزیدم.

828- وَعَنِ الشَّريد بن سُوَيْدٍ قال: مَرَّ بِي رسولُ اللّه وَأنَا جَالِسٌ هكذا، وَقَدْ وَضَعتُ يَديِ اليُسْرَى خَلْفَ ظَهْرِي وَاتَّكأْتُ عَلَى إِلْيَةِ يَدِي؛ فَقَالَ: «أَتَقْعُدُ قِعْدةَ الْمَغضُوبِ عَلَيهْم؟» [روایت ابوداود با اِسناد صحیح]([[237]](#footnote-237))

**ترجمه:** شرید بن سُوَید می‌گوید: رسول‌الله از کنارم گذشت، در حالی که چنین نشسته بودم: دست چپم را پشت سرم- روی زمین- گذاشته و بر کفِ دستم تکیه زده بودم؛ فرمود: «آیا مانندِ کسانی می‌نشینی که الله بر آنان خشم گرفته است؟»

**شرح**

نووی/ این باب را درباره‌ی خوابیدن بر پُشت گشوده است. پیش‌تر این نکته بیان شد که بهتر است انسان بر پهلوی راستش بخوابد و نیز خوابیدن بر روی شکم، جز به‌ضرورت، کار پسندیده‌ای نیست.

خوابیدن بر پشت، به‌شرطی که عورتِ انسان نمایان نشود، ایرادی ندارد. اگر کسی، لُنگ بپوشد و شلوار، پایش نباشد، بیمِ آن می‌رود که در خواب، پایش را بالا بگیرد و عورتش نمایان گردد؛ لذا شایسته نیست که چنین شخصی بر پشت بخوابد.

یک مسأله‌ی دیگر نیز مانده است؛ یعنی خوابیدن بر پهلوی چپ. این هم ایرادی ندارد. چنان‌که خوابیدن بر پشت، ایرادی ندارد. گرچه خوابیدن بر پهلوی راست، بهتر است و خوابیدن بر شکم، کارِ پسندیده‌ای نیست؛ مگر این‌که ضرورتی چون شکم‌درد، ایجاب کند.

نشستن به شیوه‌های گوناگون نیز ایرادی ندارد؛ لذا انسان می‌تواند چهارزانو بنشیند و یا چمباتمه بزند؛ یعنی ساق‌هایش را بالا بگیرد و دستانش را به دَوْرِ زانوانش حلقه بزند یا ساق‌هایش را به دستانش بچسباند؛ زیرا پیامبر گاه چمباتمه می‌زد.

البته نشستن به‌طرزی که پیامبر از آن به نشستن کسانی یاد کرد که الله متعال بر آنان خشم گرفته است، مکروه و ناپسند می‌باشد؛ بدین‌سان که انسان دست چپش را پشت سرش روی زمین بگذارد و بر کف دستش تکیه بزند. اما اگر هر دو دستش را پشت سر بگذارد و بر هر دو تکیه دهد یا دستِ راستش را پشت سرش قرار دهد و بر آن تکیه بزند، ایرادی ندارد.

\*\*\*

129- باب: آداب مجلس و هم‌نشین

829- عَنِ ابنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قال: قال رسولُ اللّه: «لا يُقِيِمَنَّ أحَدُكُمْ رَجُلاً مِنْ مَجْلِسِهِ ثُمَّ يَجْلِسُ فِيه ولكِنْ تَوَسَعُّوا وتَفَسَّحوا»؛ وَكَان ابنُ عُمَرَ إذا قام َ لَهُ رَجُلٌ مِنْ مجْلِسِهِ لَمْ يَجِلسْ فِيه. [متفق عليه]([[238]](#footnote-238))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هیچ‌یک از شما، کسی را از جایش بلند نکند تا خود در جای او بنشیند؛ بلکه - برای دیگران- جا باز کنید». ابن‌عمر$ عادت داشت که اگر کسی برایش برمی‌خاست و جای خود را به او می‌داد، - قبول نمی‌کرد و- در جایِ وی نمی‌نشست.

830- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رسولَ اللّه قال: «إِذَا قاَم أحَدُكُمْ مِنْ مَجْلسٍ ثُمَّ رَجَعَ إلَيْهِ فَهُوَ أحَقُّ بِه». [روایت مسلم]([[239]](#footnote-239))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «اگر کسی - در مجلسی- از جای خود برخیزد و سپس بازگردد، او به آن‌جا سزاوارتر است».

**شرح**

مؤلف/ می‌گوید: «آداب مجلس و هم‌نشین»؛ وی، این باب گشوده تا به بیان آدابی بپردازد که شایسته است انسان در مجالس و با هم‌نشینان خود، رعایت کند.

الله متعال در کتابش به آداب مجالس اشاره کرده و فرموده است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا قِيلَ لَكُمۡ تَفَسَّحُواْ فِي ٱلۡمَجَٰلِسِ فَٱفۡسَحُواْ يَفۡسَحِ ٱللَّهُ لَكُمۡۖ﴾ [المجادلة: ١١]

ای مؤمنان! هرگاه به شما گفته شود: در مجالس (برای نشستن دیگران) جا باز کنید، پس جا باز نمایید تا الله (بهشت و رحمتش را) برایتان فراخ گرداند.

آری؛ شریعت اسلامی، آیینی کامل است که به همه‌ی نیازهای دینی و دنیوی مردم توجه دارد. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَنَزَّلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ تِبۡيَٰنٗا لِّكُلِّ شَيۡءٖ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٗ وَبُشۡرَىٰ لِلۡمُسۡلِمِينَ ٨٩﴾

[النحل: ٨٩]

و کتاب را بر تو نازل کردیم که بیان‌گر همه چیز، و هدایت و رحمت و بشارتی برای مسلمانان است.

ابوذر می‌گوید: «رسول‌الله در حالی از دنیا رفت که چیزِ ناگفته‌ای باقی نگذاشت؛ چنان‌که پرنده‌ای در آسمان بال‌ نمی‌گشاید، مگر این‌که درباره‌اش با ما سخن گفته و به ما علم و دانش آموخته است».([[240]](#footnote-240)) از این‌رو می‌بینیم که شریعت اسلامی، مسایل مهم و بزرگِ دین از جمله توحید و مسایل عقیدتی، نماز، زکات، روزه و حج را بیان کرده و از مسایلی چون آداب خوردن و آشامیدن، و آداب خواب و آداب مجالس نیز غفلت نورزیده است.

سپس مؤلف/ حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که عبدالله بن عمر$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «هیچ‌یک از شما، کسی را از جایش بلند نکند تا خود در جای او بنشیند؛ بلکه - برای دیگران- جا باز کنید». یعنی وقتی وارد مجلسی شدید و جایی برای نشستن نیافتید، به هیچ‌یک از حاضران نگویید: فلانی! برخیز؛ و آن‌گاه خود در جای او بنشینید. اگر می‌خواهید بنشینید، از حاضران جلسه بخواهید جا باز کنند که اگر جا باز نمایند، الله متعال نیز رحمتش را برای آن‌ها فراخ می‌گرداند؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا قِيلَ لَكُمۡ تَفَسَّحُواْ فِي ٱلۡمَجَٰلِسِ فَٱفۡسَحُواْ يَفۡسَحِ ٱللَّهُ لَكُمۡۖ﴾ [المجادلة: ١١]

ای مؤمنان! هرگاه به شما گفته شود: در مجالس (برای نشستن دیگران) جا باز کنید، پس جا باز نمایید تا الله (بهشت و رحمتش را) برایتان فراخ گرداند.

اما جایز نیست که کسی را از جایش بلند کنید و خود در جای او بنشینید؛ حتی در رابطه با محلّ نماز. یعنی اگر کسی را دیدی که در صف اول ایستاده، برای شما روا نیست که به او بگویید: برخیز، و سپس خود در جایش بنشینید؛ حتی اگر بچه باشد؛ لذا بلند کردن بچه از صف نماز، جایز نمی‌باشد؛ زیرا این حدیث، عام است و بچه‌ها را نیز شامل می‌شود و بچه باید با مردم و در کنارِ آن‌ها نماز بخواند تا به نماز خواندن خو بگیرد.

در حدیثی آمده است: «لِيَلِني مِنكُمْ أُولوا الأَحْلامِ والنُّهَى».([[241]](#footnote-241)) یعنی: «افرادِ بالغ و عاقل، پشتِ سر و نزدیکِ من قرار بگیرند». این حدیث، بدین معنا نیست که تنها افرادِ بالغ و عاقل جلو بایستند یا بدین معنا نیست که بچه‌ها و خردسالان، حق ندارند در صف‌های جلو قرار بگیرند. زیرا اگر این‌گونه بود، پیامبر می‌فرمود: «تنها افراد بالغ و عاقل، نزدیک امام و پشت سرِ او بایستند». اما فرموده است: «افراد بالغ و عاقل، پشت سر و نزدیک من قرار بگیرند»؛ و این، تشویقی برای افراد بالغ و عاقل بود تا در صف اول و نزدیک پیامبر بایستند تا شریعتش را بیاموزند وآن را به دیگران منتقل کنند.

ابن‌عمر$ بر اساس تقوا و پرهیزگاری‌اش، عادت داشت که اگر کسی برایش برمی‌خاست و جای خود را به او می‌داد، - قبول نمی‌کرد و- در جایِ وی نمی‌نشست. می‌ترسید که آن شخص از روی شرم و حیا برخاسته باشد؛ زیرا روی کردِ چنین فردی مانندِ کسی‌ست که از روی اجبار، کاری انجام می‌دهد. لذا علما رحمهم‌الله گفته‌اند: اگر بدانید که فلانی از روی شرم و حیا یا خجالت به شما هدیه می‌دهد، قبول کردن هدیه‌اش حرام است.

هم‌چنین اگر گذرتان به خانه‌ی کسی افتاد و صاحب‌خانه، شما را به داخل خانه تعارف کرد و می‌دانستید که از روی خجالت چنین عملی انجام می‌دهد، نباید دعوتش را بپذیرید؛ زیرا حکمش، مانندِ کسی‌ست که کاری را از روی اجبار، انجام می‌دهد.

لذا یکی از آداب مجلس که پیامبر برای امتش بیان نموده، این‎ست که انسان، کسی را از جایش بلند نکند تا خود، در جایش بنشیند.

\*\*\*

831- وَعَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ رضي الله عنهما قال: «كُنَّا إذَا أَتَيْنَا النَّبِيَّ جَلَسَ أَحَدُنَا حَيْثُ يَنْتَهي». [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[242]](#footnote-242))

**ترجمه:** جابر بن سمره$ می‌گوید: هر یک از ما هنگامی که وارد مجلس پیامبر می‌شد، در انتهای مجلس می‌نشست.

832- وَعَنْ أَبِي عَبْدِاللّه سَلْمانَ الْفارِسيِّ قال: قال رسولُ اللّهِ: «لاَ يَغْتَسِلُ رَجُلٌ يَوْمَ الجُمُعة وَيَتَطَهَّرُ مَا اسْتَطاعَ منْ طُهْرٍ وَيدَّهِنُ منْ دُهْنِهِ أوْ يَمَسُّ مِنْ طِيْبِ بَيْتِهِ ثُمَّ يَخْرُجُ فَلاَ يُفَرِّقُ بَيْنَ اثْنَيْنِ ثُمَّ يُصَلّي ما كُتِبَ لَهُ ثُمَّ يُنْصِتُ إذَا تَكَلَّمَ الإمامُ إلا غُفِرَ لَهُ ما بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجُمُعَةِ الأُخْرَى». [روایت بخاري]([[243]](#footnote-243))

**ترجمه:** ابوعبدالله، سلمان فارسي مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هركس، روز جمعه غسل كند و حتي‌المقدور خود را پاكيزه نمايد و از روغن يا مواد خوشبوکننده كه در خانه دارد، استفاده كند و سپس، براي نماز جمعه- به مسجد- برود و در مسجد، میان دو نفر فاصله نیندازد- یعنی میان دو نفر که کنار هم نشسته‌اند، ننشیند یا از روی شانه‌هایشان رد نشود- و هرچه برايش مقدّر شد، نماز بخواند و آن‌گاه سكوت کند و به خطبه‌ی امام گوش بسپارد، همه‌ی گناهانش از جمعه‌ی قبل تا اين جمعه، آمرزیده می‌شود».

**شرح**

نووی/ این دو حدیث را در باب آداب مجلس و هم‌نشین ذکر کرده است. یکی از آداب مجلس، این‎ست که وقتی انسان، وارد مجلسی می‌شود، جلو نرود و بالای مجلس ننشیند؛ همان‌گونه که پیامبر و یارانش بدین‌شکل عمل می‌کردند. مگر این‌که از پیش، جایی در بالای مجلس برایش مشخص کرده باشند یا وقتی وارد مجلس می‌شود، کسی برخیزد و جای خود را به او بدهد.

اما این‌که حاضران را در زحمت بیندازد و به آن‌ها بگوید: کنار بروید تا در بالای مجلس بنشینم، بر خلاف روش پیامبر و اصحاب می‌باشد و نشان‌گر خودپسندی و تکبرِ اوست.

اما اگر اهل علم و دعوت باشد، خود به خود جزو کسانی‌ست که در بالای مجلس می‌نشینند؛ یعنی مردم، خود به سوی او روی می‌آورند تا پرسش‌های خود را مطرح کنند یا به سخنانش گوش بسپارند. از این‌رو هرگاه پیامبر وارد مجلسی می‌شد، در انتهای مجلس می‌نشست و در عمل، بالای مجلس، همان جایی می‌‌گردید که پیامبر آن‌جا می‌نشست. لذا شایسته است که وقتی انسان وارد مجلسی می‌شود، در انتهای مجلس بنشیند؛ اگر از توده‌ی مردم، باشد، جایش همان‌جاست که نشسته است و اگر جزو خواص و علما باشد، مردم به او روی می‌آورند و بدین‌سان، محل نشستن وی به بالای مجلس تبدیل می‌گردد.

و از دیگر آداب مجلس، این‎ست که انسان، میان دو نفر فاصله نیندازد؛ یعنی در میان آن‌ها ننشیند و جایشان را تنگ نکند. پیامبر درباره‌ی مردی سخن گفت که روز جمعه غسل می‌کند و حتی‌المقدور خود را پاکیزه می‌گرداند و از روغن يا مواد خوشبوکننده‌ای كه در خانه دارد، استفاده می‌نماید و سپس، براي نماز جمعه- به مسجد- می‌رود و در مسجد، میان دو نفر فاصله نمی‌اندازد- یعنی میان دو نفر که کنار هم نشسته‌اند، نمی‌نشیند یا از روی شانه‌هایشان رد نمی‌شود- و هرچه برايش مقدّر شد، نماز می‌خوانَد و چون امام خطابه‌اش را آغاز می‌نماید، به خطبه‌ی وی گوش می‌سپارد؛ چنین شخصی، همه‌ی گناهانش از جمعه‌ی قبل تا اين جمعه و سه روز دیگر، یعنی در مجموع، گناهان ده روزِ او آمرزیده می‌شود.

این، نشان می‌دهد که بر انسان واجب است که روز جمعه، خود را پاکیزه بگرداند؛ یعنی غسل روز جمعه، واجب است و کسی که جز به ضرورت غسل جمعه را ترک می‌کند، گنهکار می‌گردد؛ زیرا پیامبر فرموده است: «غُسْلُ يَوْم الْجُمُعَةِ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُحْتَلِمٍ».([[244]](#footnote-244)) یعنی: «غسل روز جمعه بر هر بالغی واجب است». لذا بر هر بالغی که در نماز جمعه حاضر می‌شود، غسل جمعه واجب است؛ مگر این‌که آبی برای غسل نیابد یا آب برایش ضرر داشته باشد و یا در سفر باشد و بخواهد با اهالی محل در نماز جمعه حاضر شود، اما آب یا مکانی برای غسل نیابد. غسل جمعه از چنین شخصی، ساقط می‌گردد؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَا﴾ [البقرة: ٢٨٦]

الله، هیچ‌کس را جز به اندازه­ی توانش تکلیف نمی­دهد.

یکی دیگر از سنت‌های روز جمعه، این‎ست که انسان، موهای سرش را روغن بزند و به سر و وضعش برسد تا در بهترین وضعیت در نماز جمعه حاضر شود. و نیز سنت است که بهترین لباس‌هایش را بپوشد و مسواک بزند؛ یعنی به‌طور خاص، از مسواک استفاده کند. پس چه نیکوست با مسواک و خمیر دندان، دهانش را خوب، تمیز نماید.

هم‌چنین سنت است که اولِ وقت در مسجد، حاضر شود؛ زیرا کسی که در ابتدای وقت، به مسجد می‌رود، مانندِ کسی‌ست که شتری قربانی می‌کند و کسی که در ساعت دوم به مسجد برود، مانندِ این‎ست که گاوی قربانی کرده است؛ هرکس در ساعت سوم به مسجد برود، گویا قوچی قربانی کرده و کسی که در ساعت چهارم به مسجد برود، مثل این‎ست که مرغی صدقه داده است؛ کسی که در ساعت پنجم در مسجد حاضر می‌شود، گویا تخم‌مرغی صدقه داده و کسی که پس از امام به مسجد می‌آید، گرچه از پاداش جمعه برخوردار می‌شود، اما ثوابش کم‌تر است و پاداش ورود زودهنگام به مسجد به او نمی‌رسد و از این پاداش بزرگ محروم می‌گردد.

بسیاری از مردم، روز جمعه هیچ کاری ندارند؛ با این حال در خانه یا در کوچه و بازار می‌نشینند و بدین‌سان شیطان، آنان را از این پاداش بزرگ محروم می‌گرداند. لذا از همان ابتدای روز جمعه، برای کسب این پاداش دست به‌کار شوید، غسل کنید، خود را پاکیزه نمایید، عطر و روغن بزنید، بهترین لباس خود را بپوشید و زودهنگام به مسجد بروید و هر چه الله توفیق داد، نماز بخوانید و به تلاوت قرآن مشغول شوید تا امام بیاید و خطبه را آغاز نماید.

و از دیگر آداب جمعه، این‎ست که انسان، میان دو نفر فاصله نیندازد؛ یعنی میان دو نفر که کنار هم نشسته‌اند، ننشیند و جایشان را تنگ نگرداند یا از روی شانه‌هایشان رد نشود. اما اگر در میان آن‌ها فاصله بود، ایرادی ندارد که آن‌جا بنشیند؛ زیرا این دو، خود با فاصله نشسته‌اند. اما نشستن در میان دو نفر که کنار هم هستند، آزار رساندن به آن‌هاست. پیامبر شخصی را دید که از روی شانه‌های مردم رد می‌شد تا خود را به صف‌های جلو برساند؛ به او فرمود: «اجْلِسْ فَقَدْ آذَيْتَ». یعنی: «بنشین که مردم را اذیت کردی». این‌ها همه، جزو آداب حضور در نماز جمعه است.

\*\*\*

833- وَعَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَنَّ رسولَ اللّهِ قال: «لا يَحِلُّ لِرَجُلٍ أَنْ يُفَرِّقَ بَيْنَ اثْنَيْنِ إلاّ بإذْنِهِمَا». [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی گفته است: حديثی حسن می‌باشد.]([[245]](#footnote-245))

وَفِي روايةٍ لأبي داود: «لا يَجلِسُ بَيْنَ رَجُليْنِ إلاَّ بإذْنِهمَا».

**ترجمه:** از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش روایت است: رسول‌الله فرمود: «برای هیچ‌کس جایز نیست که میان دو نفر، جز به اجازه‌ی آن‌ها - بنشیند و میانِ آن‌ها-فاصله بیندازد».

و در روایتی از ابوداود آمده است: «هیچ‌کس میان دو نفر جز به اجازه‌ی آن‌ها ننشیند».

834- وَعَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ أنَّ رسولَ اللّهِ لَعَنَ مَنْ جَلَسَ وَسَطَ الْحَلْقَةِ. [روایت ابوداود با اِسناد حسن]

وَرَوَى التِّرمِذِيُّ عَنْ أَبِي مِجْلَزٍ أنَّ رَجُلاً قَعَدَ وَسَطَ حَلقْةٍ فقال حُذَيْفَةُ: مُلْعُونٌ عَلَى لِسَانِ مُحَمَّدٍ أوْ لَعَنَ اللّهُ عَلَى لِسَانِ مُحَمَّدٍ مَنْ جَلَسَ وَسَطَ الْحَلْقةِ. [ترمذي گفته است: این حدیث، حسن صحیح می‌باشد.]([[246]](#footnote-246))

**ترجمه:** حذیفه بن یَمان می‌گوید: «رسول‌الله کسی را که در وسط حلقه بنشیند، نفرین کرده است».

ترمذی از ابومجلز روایت کرده است: مردی، وسط حلقه نشست؛ حذیفه فرمود: «هرکس وسط حلقه بنشیند، به زبان محمد لعنت شده است» یا فرمود: «الله، کسی را که وسط حلقه می‌نشیند، به زبان محمد لعنت کرده است».

835- وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ رسولَ اللّه يَقُولُ: «خَيْرُ الْمَجَالِسِ أوْسَعُهَا». [روایت ابوداود با اِسنادی صحیح و مطابق با شرط بخاری.]([[247]](#footnote-247))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «بهترین مجالس، وسیع‌ترینِ آن‌هاست». [یعنی مجلسی که جای بیش‌تری برای نشستن داشته باشد.]

836- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قال: قال رسولُ اللّهِ: «مَنْ جَلَسَ في مَجْلسٍ فَكثُرَ فيهِ لَغَطُهُ فَقَالَ قَبْلَ أنْ يَقُومَ مِنْ مَجْلِسِهِ ذلك: سبْحانَك اللهمّ وَبِحَمْدكَ أشْهدُ أنْ لا إله إلاَّ أنْتَ أسْتغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ، إلاَّ غُفِرَ لَهُ ماَ كان َ في مَجْلِسِهِ ذلكَ». [ترمذي این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحيح می‌باشد.]([[248]](#footnote-248))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس در مجلسی بنشیند و لغزش وی- اعم از همهمه یا شوخی و سخنان بی‌معنایش- در آن مجلس زیاد گردد، اما پیش از برخاستن، این دعا - یعنی دعای ذیل- را بگوید، همه‌ی اشتباه‌هایی که در آن مجلس از او سر زده است، بخشیده می‌شود؛ (سبْحانَك اللهمّ وَبِحَمْدكَ أشْهدُ أنْ لا إله إلاَّ أنْتَ أسْتغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ)».

**شرح**

یکی از آداب مجلس که مؤلف/ ذکر کرده، در روایت عمرو بن شعیب از پدرش از جدش آمده است که پیامبر فرمود: «برای هیچ‌کس جایز نیست که میان دو نفر، جز به اجازه‌ی آن‌ها - بنشیند و میانِ آن‌ها-فاصله بیندازد». یعنی اگر به جایی وارد شدید و دو نفر را دیدید که در کنارِ هم نشسته‌اند، در میان آن‌ها ننشینید؛ مگر این‌که آن‌ها خود به شما اجازه دهند. اجازه دادن می‌تواند به‌زبان یا در عمل باشد؛ یعنی یکی از آن‌ها بگوید: بیا این‌جا بنشین؛ یا این‌که خودشان از یکدیگر فاصله بگیرند و برای نشستن شما، جا باز کنند. این، اشاره‌ای‎ست به این‌که می‌توانید در میان آن‌ها بنشینید. در غیر این صورت، در میانشان فاصله نیندازید؛ زیرا بی‌ادبی‌ست که به آن‌ها بگویید: جا باز کنید یا کنار بروید؛ هم‌چنین اگر در میان آن‌ها بنشینید، جایشان را تنگ کرده و آن‌ها را اذیت نموده‌اید.

یکی دیگر از آداب مجلس، این‎ست که وقتی وارد حلقه‌ یا گروهی می‌شوید که گرداگرد یکدیگر نشسته‌اند، در انتهای مجلس بنشینید؛ زیرا نشستن در وسط حلقه جایز نیست. فرقی ندارد که حلقه، حلقه‌ی درس و آموزش باشد یا این‌که عده‌ای دَوْرِ هم جمع شده و با هم سخن می‌گفته باشند. مهم این‎ست که وقتی حلقه زده‌اند، وسطِ آن‌ها ننشینید؛ زیرا بدین‌سان در میان آن‌ها و هم‌نشینانشان یا استاد و یا کسی که سخن می‌گوید، فاصله می‌اندازید؛ هم‌چنین معمولاً حاضرانِ جلسه دوست ندارند که کسی جلوتر از آن‌ها در میانِ حلقه بنشیند. از این‌رو نشستن در وسط حلقه، نادیده گرفتن حقوق حاضران است؛ مگر این‌که خود به شما اجازه بدهند. به عنوان مثال: جا، تنگ باشد یا جای کافی وجود نداشته باشد؛ لذا به شما بگویند: بفرما، این‌جا بنشین. در این صورت ایرادی ندارد؛ اما اگر بدون اجازه در وسط حلقه می‌نشینید، به‌یاد داشته باشید که حذیفه بن یمان خبر داده که پیامبر کسی را که در وسط حلقه می‌نشیند، نفرین کرده است.

و از دیگر آداب مجالس، این‎ست که انسان پیش از برخاستن از جلسه‌ای که در آن، سخنان‌ بی‌معنا گفته یا لغزشی از او سر زده است، این دعا را بگوید: «سبْحانَك اللهمّ وَبِحَمْدكَ أشْهدُ أنْ لا إله إلاَّ أنْتَ أسْتغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ». این، دعای کفاره‌ی مجلس است و کسی که پیش از برخاستن از جلسه، این دعا را می‌گوید، لغزش‌هایی که در مجلس از او سر زده است، بخشیده می‌شود. لذا مستحب است که این دعا، پایان‌بخش مجلسی باشد که خطاهای زیادی در آن روی داده است.

هم‌چنین شایسته است که مجالس، وسیع و فراخ باشند؛ یعنی جای زیادی برای نشستن داشته باشند. زیرا بهترین مجالس، فراخ‌ترین آن‌ها، یعنی مجلسی‌ست که جای زیادی برای نشستن دارد. به عبارت دیگر گنجایش عده‌ی بیش‌تری را دارد.

\*\*\*

837- وَعَنْ أَبِي بَرْزَةَ قال: كانَ رسولُ اللّهِ يَقُولُ بِأَخَرَةٍ إذَا أرَادَ أنْ يَقُومَ مِنَ الْمَجِلسِ «سُبْحَانَكَ اللهمَّ وبَحَمْدكَ أشْهدُ أنْ لا إله إلا أنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وأتُوبُ إِلَيْكَ»؛ فقال رَجُلٌ: يا رسول اللّه! إنَّكَ لَتَقُولُ قَوْلاً مَاكُنْتَ تَقُولُهُ فِيَما مَضَى؟ قال: «ذلكَ كفَّارَةٌ لِماَ يَكُونُ في الْمجْلِسِ». [روایت ابوداود؛ ابوعبدالله، حاکم نیشابوری، این حدیث را در «المستدرک» از عایشه& روایت کرده و گفته است: اِسنادش صحیح می‌باشد.]([[249]](#footnote-249))

**ترجمه:** ابوبرزه می‌گوید: رسول‌الله در واپسین ایام زندگانی‌اش، هنگامی که می‌خواست از مجلسی برخیزد، این دعا را می‌گفت: «سُبْحَانَكَ اللهمَّ وبَحَمْدكَ أشْهدُ أنْ لا إله إلا أنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وأتُوبُ إِلَيْكَ». مردی عرض کرد: ای رسول‌خدا! شما دعایی می‌گویید که پیش‌تر نمی‌گفتید؟ فرمود: «این، کفاره‌ی اشتباه‌ها و کارهای بیهوده‌ای‎ست که در مجلس، روی می‌دهد».

[**ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! از هر عیب و نقصی، پاک و منزّهی و تو را به‌پاکی می‌ستایم. گواهی می‌دهم معبود راستینی جز تو وجود ندارد. از تو درخواست آمرزش می‌کنم و با توبه و انابت به سوی تو بازمی‌گردم».

**شرح**

پیش‌تر حدیثی بدین مضمون گذشت که پیامبر فرموده است: «هرکس در مجلسی بنشیند و لغزش وی- اعم از همهمه یا شوخی و سخنان بی‌معنایش- در آن مجلس زیاد گردد، اما پیش از برخاستن، این دعا - یعنی دعای ذیل- را بگوید، همه‌ی اشتباه‌هایی که در آن مجلس از او سر زده است، بخشیده می‌شود؛ (سبْحانَك اللهمّ وَبِحَمْدكَ أشْهدُ أنْ لا إله إلاَّ أنْتَ أسْتغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ)».

حدیث ابوبرزه که مؤلف/ آن را پس از حدیث پیشین ذکر کرده، نشان‌گر این‎ست که پیامبر خود نیز در پایان مجلس، این دعا را می‌گفت؛ هم‌چنین بیان فرمود که این دعا، کفاره‌ی مجلس است. کم‌تر پیش می‌آید که انسان در مجلسی بنشیند و از او خطا یا کار بیهوده‌ای سر نزند یا وقتش تَلَف نشود؛ لذا پسندیده است که وقتی برمی‌خیزد، این دعا را بگوید تا کفاره‌ی اشتباه‌هایی باشد که در مجلس از او سر زده است.

در حدیث دیگر از ابن‌عمر$ آمده است: کم‌تر پیش می‌آمد که پیامبر از مجلسی برخیزد و این دعا را نگوید: «الَّلهمَّ اقْسِم لَنَا مِنْ خَشْيَتِكَ ما تَحُولُ بِه بَيْنَنَا وبَينَ مَعصِيتِكَ...» تا پایان دعا. ان‌شاء‌الله درباره‌ی این دعا، توضیحِ بیش‌تری خواهیم داد. منظور، این‌که پیامبر بیش‌ترِ اوقات، این دعا را می‌گفت. اما این‌که در هر مجلسی اعم از مجالس وعظ یا پند و اندرز نیز این دعا را می‌گفت، جای بحث و بررسی دارد. زیرا ابن عمر$ در همه‌ی مجالس پیامبر حاضر نبود. لذا اگر کسی، این دعا را در ابتدا یا در انتهای جلسه و حتی در بینِ جلسه بگوید، به سنتی که پیامبر انجام می‌داد، عمل کرده است.

\*\*\*

838- وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قال: قَلَّمَا كان رسولُ اللّهِ يَقُومُ مِن مَجْلسٍ حَتَّى يَدعُوَ بِهؤلاَءِ الَّدعَوَاتِ: «الَّلهمَّ اقْسِم لَنَا مِنْ خَشْيَتِكَ ما تَحُولُ بِه بَيْنَنَا وبَينَ مَعْصِيَتِكَ، وَمِنْ طَاعَتِكَ ما تُبَلِّغُنَا بِهِ جَنَّتَكَ، وَمِنَ اْليَقينِ ما تُهِوِّنُ بِه عَلَيْنا مَصَائِبَ الدُّنيَا. اللهمَّ مَتِّعْنا بأسْمَاعِناَ، وأبْصَارِناَ، وَقُوّتِنا مَا أحييْتَنَا، وَاجْعَلْهُ الوَارِثَ منَّا، وَاجْعَلْ ثَأْرَنَا عَلَى مَنْ ظَلَمَنَا، وَانْصُرْنا عَلَى مَنْ عَادَانَا، وَلا تَجْعلْ مُصِيبَتَنا فِي دينِنَا، وَلا تَجْعلِ الدُّنْيَا أكبَرَ هَمِّنا ولا مَبْلَغَ عِلْمِنَا، وَلا تُسَلِّطْ عَلَيَنَا مَنْ لا يَرْحَمُنَا». [ترمذي این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن می‌باشد.]([[250]](#footnote-250))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: کم‌تر پیش می‌آمد که پیامبر از مجلسی برخیزد و این دعاها را نگوید: «الَّلهمَّ اقْسِم لَنَا مِنْ خَشْيَتِكَ ما تَحُولُ بِه بَيْنَنَا وبَينَ مَعْصِيَتِكَ، وَمِنْ طَاعَتِكَ ما تُبَلِّغُنَا بِهِ جَنَّتَكَ، وَمِنَ اْليَقينِ ما تُهِوِّنُ بِه عَلَيْنا مَصَائِبَ الدُّنيَا. اللهمَّ مَتِّعْنا بأسْمَاعِناَ، وأبْصَارِناَ، وَقُوّتِنا مَا أحييْتَنَا، وَاجْعَلْهُ الوَارِثَ منَّا، وَاجْعَلْ ثَأْرَنَا عَلَى مَنْ ظَلَمَنَا، وَانْصُرْنا عَلَى مَنْ عَادَانَا، وَلا تَجْعلْ مُصِيبَتَنا فِي دينِنَا، وَلا تَجْعلِ الدُّنْيَا أكبَرَ هَمِّنا ولا مَبْلَغَ عِلْمِنَا، وَلا تُسَلِّطْ عَلَيَنَا مَنْ لا يَرْحَمُنَا».

[**ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! از خشیت خویش به‌اندازه‌ای نصیبمان بگردان که در میانِ ما و نافرمانیِ تو، حایل شود؛ و از طاعت خود، آن‌قدر به ما بده که ما را به بهشتِ تو برساند و به ما یقینی عطا کن که به‌وسیله‌ی آن، سختی‌های دنیا را بر ما آسان نمایی. یا الله! تا زمانی که ما را زنده می‌داری، ما را از گوش‌ها، چشم‌ها و نیرویمان- و دیگر حواسی که به ما داده‌ای- برخوردار بگردان و حواس ما را پیش از مرگمان از میان مَبَر و انتقام ما را بر کسی قرار بده که به ما ستم کرده است و ما را بر دشمنانمان پیروز بگردان و مصیبتمان را در دینمان قرار نده و دنیا را بزرگ‌ترین هدفمان و پایان و غایتِ علم و دانشمان نگردان و کسی را بر ما چیره مکن که به ما رحم نمی‌کند».]

**شرح**

امام نووی/ از عبدالله بن عمر$ روایت کرده است: کم‌تر پیش می‌آمد که پیامبر از مجلسی برخیزد و این دعاها را نگوید:

«الَّلهمَّ اقْسِم لَنَا مِنْ خَشْيَتِكَ ما تَحُولُ بِه بَيْنَنَا وبَينَ مَعْصِيَتِكَ»؛ یعنی: «یا الله! از ترس و خشیت خویش به‌اندازه‌ای نصیبمان بگردان که در میانِ ما و نافرمانیِ تو، حایل شود». **خشیت**، به ترسی گفته می‌شود که از روی علم و آگاهی یا به همراه علم و آگاهی‌ست. زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَّهَ مِنۡ عِبَادِهِ ٱلۡعُلَمَٰٓؤُاْۗ﴾ [فاطر: ٢٨]

به‌راستی تنها بندگان دانای الله از او می‌ترسند.

«ما تَحُولُ بِه بَيْنَنَا وبَينَ مَعْصِيَتِكَ»: «خشیتی که میان ما و نافرمانیِ تو حایل شود». زیرا انسان هرچه بیش‌تر خداترس باشد، از الله کم‌تر نافرمانی می‌کند.

«وَمِنْ طَاعَتِكَ ما تُبَلِّغُنَا بِهِ جَنَّتَكَ»؛ یعنی: «و از طاعت خود، آن‌قدر به ما بده که ما را به بهشتِ تو برساند». زیرا راهِ رسیدن به بهشت، اطاعت و فرمان‌برداری از الله متعال است. اگر بنده‌ای، خداترس باشد، از کارهای حرام بپرهیزد و از الله اطاعت کند، با ترس و خشیت خویش از دوزخ رهایی می‌یابد و با طاعت و بندگی، وارد بهشت می‌شود.

«وَمِنَ اْليَقينِ ما تُهِوِّنُ بِه عَلَيْنا مَصَائِبَ الدُّنيَا»؛ یعنی: «و به ما یقینی عطا کن که به‌وسیله‌ی آن، سختی‌های دنیا را بر ما آسان نمایی». **یقین**، بالاترین درجه‌ی ایمان است. به عبارت دیگر، یقین، ایمانی‌ست که هیچ شک و تردیدی به همراه ندارد و انسان به غیب و آن‌چه از نظرش پنهان است، آن‌گونه باور دارد که گویا پیشِ چشمِ اوست و آن را می‌بیند.

کمالِ یقین، این‎ست که انسان به آن‌چه الله متعال خبر داده است، یعنی به امور غیب و آن‌چه به نام‌ها و صفات الهی یا به آخرت و امثال آن مربوط می‌شود، یقینِ کامل داشته باشد؛ به‌گونه‌ای که گویا غیب و آن‌چه را که الله متعال از آن خبر داده است، با چشم مشاهده می‌کند.

«ما تُهِوِّنُ بِه عَلَيْنا مَصَائِبَ الدُّنيَا»؛ یعنی: «یقینی که به‌وسیله‌ی آن، سختی‌های دنیا را بر ما آسان نمایی». زیرا سختی‌های فراوانی در دنیا وجود دارد؛ اما اگر انسان، یقین داشته باشد که سختی‌های دنیا، کفاره‌ی گناهان و سبب رفع درجاتِ اوست، آن‌گاه که صبر و شكيبایی پیشه سازد و به اجر و پاداش الهی امیدوار باشد، سختی‌ها بر او آسان می‌گردد و مشکلات و مصیبت‌های جانی، مالی و خانوادگی هرچه بزرگ باشند، او را از پا در نمی‌آورند؛ بلکه تا زمانی که یقین کامل داشته باشد، همه‌ی سختی‌ها بر او آسان خواهد بود.

«اللهمَّ مَتِّعْنا بأسْمَاعِناَ، وأبْصَارِناَ، وَقُوّتِنا مَا أحييْتَنَا»؛ یعنی: «یا الله! تا زمانی که ما را زنده می‌داری، ما را از گوش‌ها، چشم‌ها و نیرویمان- و دیگر حواسی که به ما داده‌ای- برخوردار بگردان». بدین‌سان دعا می‌کنیم که الله متعال، ما را تا زمانی که زنده هستیم، از حواسی چون شنوایی، بینایی و نیروی بدنی بهره‌مند کند. زیرا کسی که از این حواس بهره‌مند است، خیر و نعمت فراوانی در اختیار دارد؛ اما وضعیتِ کسی که کم‌توان یا ناتوان ذهنی و جسمی‌ست، بر کسی پوشیده نیست. ناگفته نماند که نباید چنین کسانی را سرزنش کنیم؛ بلکه با آن‌ها با کمالِ احترام رفتار نماییم.

«وَاجْعَلْهُ الوَارِثَ منَّا»؛ یعنی بگذار از این حواس استفاده کنیم. به عبارت دیگر حواس ما را پیش از مرگمان از میان مَبَر و به لطف خویش حواسمان را به‌سان وارثانمان حفظ بفرما. این، کنایه از تداوم و ماندگاری حواس تا پایان زندگی‌ست.

«وَاجْعَلْ ثَأْرَنَا عَلَى مَنْ ظَلَمَنَا»؛ یعنی: «و انتقام ما را بر کسی قرار بده که به ما ستم کرده است». به عبارت دیگر خود از کسانی که به ما ستم کرده‌اند، برای ما انتقام بگیر؛ چه با مکافات دنیا و چه با مجازات آخرت. لذا ایرادی ندارد که انسان متناسب با ستمی که بر او رفته است، بر ضدّ ظالم دعا کند. پس، در دعا بر ضدّ ظالم نیز انصاف داشته باشیم و بدانیم که الله متعال، دعای مظلوم را می‌پذیرد.

پیامبر هنگامی که معاذ را برای دعوت، به یمن فرستاد و مواردِ دعوتش را برایش بیان نمود، به او فرمود: «فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذلك، فَإِيَّاكَ وكَرائِمَ أَمْوالِهم. واتَّقِ دعْوةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهُ لَيْس بينها وبيْنَ الله حِجَابٌ».([[251]](#footnote-251)) یعنی: «اگر این فرمان را پذیرفتند - و حاضر شدند زکات بدهند- از گرفتن اموال قیمتیِ آن‌ها (به عنوان زکات) بپرهیز و از دعای مظلوم بترس. زیرا هیچ حجابی، میان الله و دعای مظلوم وجود ندارد».

الله متعال، فرمانروای عادلی‌ست که دادِ مظلوم را از ظالم می‌ستاند؛ یعنی آن‌گاه که ستم‌دیده، شکایت به پیشِ الله می‌برد، الله از ستم‌کار انتقام می‌گیرد و به دادِ مظلوم می‌رسد. اما مظلوم، نباید بیش‌تر یا شدیدتر از ستمی که بر او رفته است، بر ضدّ ظالم دعا کند؛ و گرنه، خود ستم‌گر به‌شمار می‌آید.

«وَانْصُرْنا عَلَى مَنْ عَادَانَا»؛ یعنی: «ما را بر دشمنانمان پیروز بگردان». بزرگ‌ترین دشمن مسلمانان، یهودیان و نصرانی‌ها و نیز مشرکان بودایی، ملحدان و منافقان هستند. این‌ها، با ما مسلمانان کینه و دشمنی دارند. الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمۡ أَوۡلِيَآءَ﴾ [الممتحنة : ١]

ای مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خودتان را دوستان خویش مگیرید.

الله متعال درباره‌ی منافقان می‌فرماید:

﴿هُمُ ٱلۡعَدُوُّ فَٱحۡذَرۡهُمۡۚ قَٰتَلَهُمُ ٱللَّهُۖ أَنَّىٰ يُؤۡفَكُونَ ٤﴾ [المنافقون: ٤]

آن‌ها، دشمن‌اند؛ پس، از آنان برحذر باش. الله، نابودشان کند که چگونه منحرف می‌شوند.

لذا هر مسلمانی از الله درخواست می‌کند که او را بر دشمنانش، بر یهود و نصارا، و مشرکان و بودایی‌ها و دیگر گروه‌های کفر، پیروز بگرداند. همانا الله، یاورِ مؤمنان است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿بَلِ ٱللَّهُ مَوۡلَىٰكُمۡۖ وَهُوَ خَيۡرُ ٱلنَّٰصِرِينَ ١٥٠﴾ [آل عمران: ١٥٠]

آری! الله یاور شماست؛ و او بهترین یاوران است.

«وَلا تَجْعلْ مُصِيبَتَنا فِي دينِنَا، وَلا تَجْعلِ الدُّنْيَا أكبَرَ هَمِّنا ولا مَبْلَغَ عِلْمِنَا»؛ یعنی: «و مصیبتمان را در دینمان قرار نده و دنیا را بزرگ‌ترین هدفمان و پایان و غایتِ علم و دانشمان نگردان». مصیبت‌ها، معمولاً مالی یا جانی‌ست؛ بدین‌سان که دزد، مالِ انسان را می‌بَرد یا آتش، آن را می‌سوزاند یا به هر شکلی، مال و ثروت انسان از میان می‌رود. و اما مصیبتِ جانی؛ مانندِ این‌که یک شخص یا یکی از عزیزانش، بیمار می‌شود یا می‌میرد. و گاه مصیبت، عقلی‌ست؛ یعنی یک شخص یا یکی از عزیزانش به جنون مبتلا می‌گردد. ولی بزرگ‌ترین مصیبت، مصیبتی‌ست که بر دینِ انسان وارد می‌شود.- از الله متعال درخواست می‌کنیم که ما را بر دینش استوار و ثابت‌قدم بگرداند.- مصیبت‌های دینی، مانند مصیبت‌های جانی‌ست که پاره‌ای از آن‌ها مانند سرماخوردگی و سردرد، سخت و شدید نیست. پاره‌ای از مصیبت‌های دینی نیز همین‌گونه‌اند؛ مانند گناهان کوچک. و برخی از مصیبت‌های دینی، هلاکت‌بارند؛ مانند کفر، شرک و شک و تردید و امثال آن. همان‌گونه که مرگ، بزرگ‌ترین مصیبت یا بلای جسمی‌ست. لذا همواره دعا می‌کنیم که الله متعال ما را به مصیبت‌های دینی، مبتلا نکند؛ زیرا تحمل سایر مصیبت‌ها، آسان می‌باشد و مصیبت‌زده‌ی واقعی، کسی‌ست که از اجر و پاداش الاهی محروم می‌گردد.

«وَلا تَجْعلْ مُصِيبَتَنا فِي دينِنَا، وَلا تَجْعلِ الدُّنْيَا أكبَرَ هَمِّنا ولا مَبْلَغَ عِلْمِنَا»؛ پس، پروردگارا! ما را از اجر و ثواب، محروم مگردان و دنیا را بزرگ‌ترین هدفمان و پایان و غایتِ علم و دانشمان قرار نده؛ بلکه آخرت را هدفمان قرار بده و چنان کن که نصیبمان از دنیا را فراموش نکنیم. یعنی آن‌چه از دنیا به نفعِ ماست، نصیبمان بفرما. چراکه دنیا، ضرورتِ گریزناپذیر همگان است، اما نباید مهم‌ترین هدف زندگی یا پایان و غایتِ علم و دانشِ انسان باشد. از این‌رو انسانِ مسلمان از الله می‌خواهد که علم آخرت را پایان و غایتِ دانش او بگرداند؛ علم دنیا و دانش مربوط به زندگی دنیا، هرچه باشد، پایان می‌یابد و از میان می‌رود؛ یعنی اگر انسان، پزشکی برجسته یا جغرافی‌دانی نام‌دار یا فیزیک‌دانی مشهور باشد، دانش وی، حداکثر در خدمت دنیا یا در محدوه‌ی دنیا خواهد بود؛ اما مهم، دانشِ آخرت، یعنی علم مربوط به شریعت است.

«وَلا تُسَلِّطْ عَلَيَنَا مَنْ لا يَرْحَمُنَا»؛ یعنی: «و کسی را بر ما چیره مکن که به ما رحم نمی‌کند». کسی به ما رحم کند، آسیبی به ما نمی‌رساند؛ تنها کسی، به ما بد می‌کند یا به ما آسیب می‌رساند که رحم ندارد.

پیامبر در هر مجلسی که می‌نشست، معمولاً این دعا را می‌گفت؛ البته همان‌گونه که پیش‌تر گفتیم، گفتن این دعا در هر مجلسی، لازم یا واجب نیست.

\*\*\*

839- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قال: قال رسولُ اللّه: «مَا مِنْ قَوْمٍ يَقُومُونَ مِنْ مَجْلسٍ لا يَذكُرُونَ الله تَعَالَى فيهِ إلاَّ قَامُوا عَنْ مِثلِ جيفَةِ حِمَارٍ وكانَ لَهُمْ حَسْرَةً». [روایت ابوداود با اِسناد صحيح]([[252]](#footnote-252))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هر گروهی از مجلسی برخیزند که در آن الله متعال را یاد نکرده‌اند، گویا از لاشه‌ی الاغی مُرده برخاسته‌اند و این مجلس برای آنان، مایه‌ی حسرت و افسوس خواهد بود».

840- وَعَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ قال: «مَا جَلَسَ قَومٌ مَجْلِسًا لم يَذْكرُوا اللّهَ تَعَالَى فيهِ ولَم يُصَُّلوا عَلَى نَبِيِّهم فيهِ إلاَّ كانَ عَلَيْهِمْ تِرَةٌ، فإِنْ شاءَ عَذَّبَهُم، وإنْ شَاءَ غَفَرَ لَهُم». [ترمذي، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[253]](#footnote-253))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «هر گروهی در مجلسی بنشینند و در آن، الله متعال را یاد نکنند و بر پیامبرشان درود نفرستند، زیان و نقصی برای آن‌ها به‌شمار می‌آید؛ اگر الله بخواهد، عذابشان می‌کند و اگر بخواهد، آنان را می‌آمرزد».

841- وَعَنْهُ عَنْ رسولِ اللّه قال: «مَنْ قَعَدَ مَقْعَدًا لَمْ يَذْكُرِ اللّهَ تَعَالَى فِيهِ كَانَتْ عَلَيِهِ مِنَ الله تَعَالَى تِرَةٌ، وَمَنِ اضْطَجَعَ مُضْطَجَعاً لاَ يَذْكُرُ اللّهَ تَعَالَى فِيهِ كَانَتْ عَلَيْهِ مِن اللّهِ تِرَةٌ». [روایت ابوداود]([[254]](#footnote-254))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس در جایی بنشیند و الله متعال را در آن‌جا یاد نکند، زیانی از سوی الله متعال بر اوست؛ و هرکس، در جایی بخوابد و آن‌جا الله متعال را یاد نکند، ضرر و زیانی از سوی الله متعال بر اوست».

**شرح**

این سه حدیث درباره‌ی آداب مجلس می‌باشد و نشان می‌دهد که شایسته است انسان در مجلسی که می‌نشیند، الله را یاد کند و بر پیامبر درود بفرستد؛ چنان‌که در این احادیث آمده است: «هر گروهی در مجلسی بنشینند و در آن، الله متعال را یاد نکنند و بر پیامبرشان درود نفرستند، زیان و نقصی برای آن‌ها به‌شمار می‌آید؛ اگر الله بخواهد، عذابشان می‌کند و اگر بخواهد، آنان را می‌آمرزد».

یاد و ذکر الله متعال در مجالس، صورت‌های گوناگونی دارد؛ از آن جمله، این‎ست که شخصی در مجلس درباره‌ی یکی از آیه‌های الله سخن بگوید؛ مثلاً بگوید: «با این‌که فصلِ زمستان است، هوایی بهاری را تجربه می‌کنیم و این، از قدرت پرودگار و از نشانه‌های اوست». یا به عنوان مثال، بگوید: «اگر همه‌ی مردم جمع شوند، نمی‌توانند این هوای گرم را در این فصل که باید هوا سرد باشد، به سرما تبدیل کنند». بیان یکی از ویژگی‌های پیامبر نیز یکی دیگر از صورت‌های معنوی کردن مجلس است؛ مثلاً بگوید: «پیامبر پرهیزگارترین مردم بود» و سپس بر او درود بفرستد. حاضران جلسه که به این سخنان گوش می‌سپارند، در ثوابش شریک‌اند.

این، نمونه‌هایی از ذکر الله متعال و یادِ پیامبر است. و اگر بخواهد، الله متعال را با الفاظ و واژه‌های مشهورِ ذکر، یعنی با گفتن: «سبحان‌الله»، «لاإله‌إلاالله»، «ما شاءالله» و امثال آن، یاد کند. خلاصه این‌که آدمِ زیرک و خردمند، می‌تواند درک کند که در هر مجلس و انجمنی چگونه الله را یاد نماید یا بر پیامبر درود بفرستد.

دعای پایان مجلس نیز یکی دیگر از نمونه‌های ذکر و یادِ الله می‌باشد؛ یعنی هنگامِ برخاستن از مجلس، این دعا را بگوید: «سُبْحَانَكَ اللهمَّ وبَحَمْدكَ أشْهدُ أنْ لا إله إلا أنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وأتُوبُ إِلَيْكَ».

لذا با توجه به احادیث یادشده، شایسته است که انسان، در هر مجلس و در هر فرصتی، حتی هنگام خوابیدن نیز الله متعال را یاد کند تا از زمره‌ی کسانی باشد که الله متعال درباره‌ی آنان فرموده است:

﴿ٱلَّذِينَ يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰمٗا وَقُعُودٗا﴾ [آل عمران: ١٩١]

کسانی که ایستاده و نشسته و یا در حالی که بر پهلوها آرمیده‌اند، الله را یاد می‌کنند.

\*\*\*

130- باب: خواب و مسایل مربوط به آن

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦ مَنَامُكُم بِٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ﴾ [الروم: ٢٣]

و از نشانه‌‌های او، خوابیدن شما در شب و روز است.

842- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّهِ يَقُولُ: «لَم يَبْقَ مِنَ النُبُوَّة إلا الْمبُشِّراتُ». قالوا: وَمَا المُبشِّراتُ؟ قال: «الُّرؤْيَا الصَّالِحةُ». [روایت بخاري]([[255]](#footnote-255))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «از نبوت چیزی جز بشارت‌ها باقی نمانده است». گفتند: منظور از بشارت‌ها چیست؟ فرمود: «خواب‌های خوب».

843- وَعَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ قال: «إذَا اقْتَرَبَ الزَّمَانُ لَمْ تَكَدْ رُؤْيَا الُمؤْمِنِ تَكذبُ، وَرُؤْيَا المُؤْمِنِ جُزْءٌ منْ ستَّةٍ وَأرْبَعيَنَ جُزْءًا مِنَ النُبُوةِ». [متفق عليه]([[256]](#footnote-256))

وفي روايةٍ: «أصْدَقُكُم رُؤْيَا، أصْدُقكُم حَديثًا».

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «نزدیک قیامت، کم‌تر اتفاق می‌افتد که خواب مؤمن دروغ از آب درآید؛ خواب مؤمن، بخشی از چهل و شش بخش نبوت است».

و در روایتی آمده است: «آن‌کس از شما که خوابش صادق‌تر است، راست‌گوتر است».

844- وَعَنْهُ قَالَ: قَالَ رسولُ اللّهِ: «مَنْ رَآنِي فِي الْمنَامِ فَسَيَرَانِيِ في الْيَقَظَةِ أوْ كأنَّمَا رآنِي في اليَقَظَةِ لا يَتَمثَّلُ الشَّيْطانُ بِي». [متفق عليه]([[257]](#footnote-257))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس مرا در خواب ببیند، در بیداری نیز مرا خواهد دید یا گویا مرا در بیداری دیده است؛ شیطان خودش را شبیهِ من نمی‌سازد».

845- وَعَنْ أَبِي سعيدٍ الْخُدريِّ أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ يقول: «إذا رَأى أَحدُكُم رُؤْيَا يُحبُّهَا فَإنَّما هِيَ مِنَ اللّهِ تَعَالَى فَليَحْمَدِ اللّهَ عَلَيْهَا وَلْيُحُدِّثْ بِهَا.

وفي روايةٍ: فَلاَ يُحَدِّثْ بِهَا إلاَّ مَنْ يُحِبُّ وَإذا رأى غَيْرَ ذَلِكَ مِمَّا يَكْرَهُ فَإِنَّمَا هِيَ مِنَ الشَّيْطانِ فَلْيَسْتَعِذْ مِنْ شَرِّهَا وَلا يَذكُرْها لأَحَدٍ فَإِنَّهَا لا تَضُرُّهُ». [متفق عليه]([[258]](#footnote-258))

**ترجمه:** از ابوسعید خدری روایت است که وی از پیامبر شنید که می‌فرمود: «هرگاه یکی از شما خوابی دید که از آن خوشَش می‌آید، بداند که آن خواب، از سوی الله است و باید آن را – برای دیگران- بازگو کند».

و در روایتی آمده است: «آن را تنها برای کسی که دوستش دارد، بازگو نماید؛ و اگر خوابی دید که خوشَش نمی‌آید، بداند که آن خواب از سوی شیطان است و باید از شرّ آن - به الله- پناه ببرد و آن را برای هیچ‌کس تعریف نکند. چراکه این خواب، زیانی به او نمی‌رساند».

**شرح**

مؤلف، نووی/ می‌گوید: «باب: خواب و مسایل مربوط به آن».

وقتی انسان می‌خوابد، روحش از کالبدش جدا می‌شود؛ اما این، مرگ یا وفات کوچک است. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي يَتَوَفَّىٰكُم بِٱلَّيۡلِ وَيَعۡلَمُ مَا جَرَحۡتُم بِٱلنَّهَارِ ثُمَّ يَبۡعَثُكُمۡ فِيهِ لِيُقۡضَىٰٓ أَجَلٞ مُّسَمّٗىۖ﴾ [الأنعام: ٦٠]

و او ذاتی‌ست که شب‌هنگام شما را در مرگِ خواب فرو می­برد و از اعمالی که در روز انجام می­دهید، آگاه است و سپس شما را در روز، بلند می­کند تا مُهلت مشخص به سرآید.

و می‌فرماید:

﴿ٱللَّهُ يَتَوَفَّى ٱلۡأَنفُسَ حِينَ مَوۡتِهَا وَٱلَّتِي لَمۡ تَمُتۡ فِي مَنَامِهَا﴾ [الزمر: ٤٢]

الله، جان‌ها را هنگام مرگشان می‌گیرد و نیز جانی را که نمرده، به‌هنگام خوابِ آن قبض می‌کند.

خواب، وفات یا مرگِ کوچک است که در آن هنگام، روح از تن جدا می‌شود و به جایی که الله بخواهد، می‌رود. از این‌رو یکی از اذکار خواب این‎ست که می‌گوییم: «اللّهمَّ بِكَ وَضَعْتُ جَنْبِي، وَبِكَ أَرْفَعُهُ، إِنْ أَمْسَكْتَ نَفْسِي، فَاغْفِرْ لَهَا وَارْحَمْهَا، وَإِنْ أَرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ».([[259]](#footnote-259))

در هنگامِ خواب که روح از کالبد جدا می‌شود، انسان خواب می‌بیند؛ خواب بر سه گونه است: خواب نیک، خواب بد یا کابوس، و خوابِ بی‌معنا یا خوابی که نتیجه‌ی بازی و وسوسه‌ی شیطان یا مسایل روانی‌ست یا انگیزه‌های دیگری دارد.

**نوع اول:** خواب نیک، یعنی خوابی که انسان از آن خوشَش می‌آید؛ خواب خوب از سوی الله و نعمتی‌است که الله به انسان عطا می‌کند و چیزی را که دوست دارد یا از آن خوشَش می‌آید، در خواب به او نشان می‌دهد؛ زیرا انسان از دیدن چیزی که دوست دارد، سرِحال و بانشاط می‌گردد. خواب نیک، بشارت یا مژده‌ای از سوی الله متعال است. به عبارت دیگر، خواب خوبی که مؤمن می‌بیند یا دیگران برایش می‌بینند، نوید یا مژده‌ای زودهنگام برای مؤمن به‌شمار می‌آید. از این‌رو پیامبر فرمود: «از نبوت چیزی جز بشارت‌ها باقی نمانده است»؛ یعنی خواب‌های خوبی که مؤمن، خود می بیند یا دیگران برای او می‌بینند. این، بشارت و نویدِ خیر است و از سوی الله می‌باشد.

**نوع دوم:** خوابِ بد (خواب پریشان)؛ یعنی خوابی که انسان از آن خوشَش نمی‌آید و از سوی شیطان است؛ شیطان، چیزهایی در خواب انسان می‌آورَد که برای انسان، رنج‌آور است. دوایش، این‎ست که انسان از شر شیطان و از شرِ خوابِ بد، به الله پناه ببرد و خواب بد را برای کسی بازگو نکند و مشتاق تعبیرِ آن نباشد؛ زیرا برخی از مردم همین‌که خواب بدی می‌بینند، دوست دارند تعبیرش را بدانند؛ لذا نزدِ تعبیرکنندگانِ خواب می‌روند یا به کتاب‌های تعبیر خواب مراجعه می‌کنند تا تعبیر خوابشان را پیدا کنند. در صورتی که اگر خوابی را بد تعبیر کنند، چه‌بسا تعبیرِ آن، به واقعیت می‌پیوندد. اما اگر انسان از شر شیطان و خواب بدی که دیده است، به الله پناه ببرد و خوابش را برای کسی بازگو نکند، خواب بد، زیانی برایش نخواهد داشت. یعنی به‌سادگی می‌توان از شر خواب بد نجات یافت؛ زیرا دارویش، آسان است. بدین‌سان که انسان، صبر نماید، خوابش را کتمان کند و از شر شیطان و از شر خواب یا اتفاقی که هنوز رخ نداده، به الله پناه ببرد.

**نوع سوم:** خوابی‌ست که هدف و معنای روشنی ندارد و گاه نتیجه‌ی مسایل روانی‌ست؛ یعنی انسان به چیزی دل‌بستگی دارد و چون به آن فکر می‌کند، آن را در خواب می‌بیند. و گاه نتیجه‌ی وسوسه و بازیِ شیطان است؛ بدین معنا که شیطان، چیزهای بی‌معنایی به خوابِ انسان می‌آورد یا در خواب، به انسان نشان می‌دهد. چنان‌که شخصی به پیامبر عرض کرد؟: ای رسول‌خدا! در خواب دیدم که سَرَم قطع شده بود و به سرعت روی زمین می‌غلتید و من به دنبالش می‌دویدم. پیامبر به او فرمود: «لا تُحَدِّث النَّاسَ بِتَلَعُّبِ الشَّيطانِ بِكَ فِي مَنَامِكَ». یعنی: «بازی‌ای را که شیطان در خواب با تو کرده است، برای مردم بازگو نکن». چنین خوابی، بی‌معناست؛ چه معنا دارد که سرِ انسان قطع شود و آن‌گاه او به دنبال سرِ قطع‌شده‌اش که روی زمین می‌غلتد، بِدَود؟!

گاه انسان، خوابی درباره‌ی پدر، یا مادر یا برادر یا عمویش می‌بیند که ممکن است خوابِ معنادار و یا خوابی بی‌معنا و از سوی شیطان باشد؛ بدین‌سان که شیطان خودش را در خوابِ انسان به شکلِ کسی درآورَد. البته همان‌گونه که در حدیث آمده است: شیطان نمی‌تواند خودش را شبیهِ پیامبر بسازد و جرأت چنین کاری را ندارد. از این‌رو اگرانسان، کسی را در خواب ببیند و در دلش چنین بیاید که پیامبر بوده است، ویژگی‌های شخصی را که در خواب دیده، با ویژگی‌هایی که درباره‌ی پیامبر روایت شده است، مقایسه کند؛ اگر مطابقت داشت، پیامبر را در خواب دیده، و گرنه، آن‌چه دیده، اوهامی از سوی شیطان بوده است. چنان‌که بسیار پیش می‌آید که شخصی می‌گوید: پیامبر را در خواب دیدم که چنین و چنان گفت یا این عمل را انجام داد؛ اما با بیان اوصاف و ویژگی‌های فردی که در خواب دیده است، روشن می‌گردد که این اوصاف و ویژگی‌ها، با ویژگی‌های پیامبر هم‌خوانی ندارد؛ یعنی آن فرد، پیامبر نبوده است. در چنین مواردی قاطعانه می‌گوییم: کسی که در خواب دیده‌ای، پیامبر نبوده است.

اما اگر اوصافی که بیان می‌کند، با ویژگی‌های پیامبر مطابقت داشت، پس، پیامبر را خواب دیده است. باید دانست که امکان ندارد رسول‌خدا به خوابِ کسی بیاید و چیزی بگوید که بر خلاف شریعتِ اوست؛ یعنی اگر کسی بیاید و بگوید: «پیامبر را در خواب دیدم که چنین و چنان گفت»، اگر با شریعت محمدی در تعارض باشد، در دروغ بودنش، جای هیچ شک و تردیدی وجود ندارد و اگر ویژگی‌های شخصی که در خواب این فرد آمده، با ویژگی‌های پیامبر مطابقت داشت، چنین نتیجه‌گیری می‌کنیم که این فرد، به‌دروغ ادعا می‌کند که پیامبر را در خواب دیده است؛ لذا به سخنانش اهمیت نمی‌دهیم.

\*\*\*

846- وَعَنْ أَبِي قتادةَ قال: قال النَّبِيُّ: «الرّؤيا الصَّالَحِةُ وفي رواية الرُّؤيَا الحَسَنَةُ منَ اللّهِ، والْحُلْمُ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَمَن رَأى شَيْئًا يَكرَهُهُ فَلْيَنْفُثْ عَن شِمَالِهِ ثَلاَثًا، وَلْيَتَعَوَّذْ مِنَ الشَّيْطانِ فَإنَّها لا تَضُرُّهُ». [متفق عليه]([[260]](#footnote-260))

**ترجمه:** ابوقتاده می‌گوید: پیامبر فرمود: «خواب خوب- در روایتی رؤیای صالحه آمده و در روایتی دیگر، رؤیای حسنه- از سوی الله است و خوابِ بد (خواب پریشان) از سوی شیطان. پس هرکس خوابی دید که از آن خوشَش نمی‌آید، سه بار به سمت چپ - به‌آرامی و بدون آبِ دهان- تُف کند و از شرّ شیطان به الله پناه ببرد که در این صورت، آن خواب زیانی به او نمی‌رساند».

847- وَعَنْ جَابِرٍ عَنْ رسولِ اللّهِ قال: «إذَا رَأى أحَدُكُم الرُّؤيا يَكْرَهُها فلْيَبْصُقْ عَن يَسَارِهِ ثَلاَثًا، وَلْيَسْتَعِذْ باللّهِ مِنَ الشَّيَطانِ ثَلاثًا، وَلْيَتَحَوَّلْ عَنْ جَنْبِهِ الّذِي كانَ عَلَيْهِ». [روایت مسلم]([[261]](#footnote-261))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه یکی از شما خوابی دید که از آن خوشَش نمی‌آید، سه بار به سمت چپش - بدون آب دهان- تُف کند و سه بار از شرّ شیطان به الله پناه ببرد و از پهلویی که بر آن خوابیده است، به پهلوی دیگر بخوابد».

848- وَعَنْ أبِي الأسْقَعِ وَاثِلَةَ بْنِ الأَسْقَعِ قال: قال رسولُ اللّه: «إنَّ مِنْ أَعْظَمِ الفِرَى أَنْ يَدَّعِيَ الرَّجُلُ إِلَى غَيْرِ أبِيْهِ، أوْ يُرِيَ عَيْنهُ مَالم تَرَ، أوْ يقولَ عَلَى رسولِ اللّه مَا لَمْ يَقُلْ». [روایت بخاري]([[262]](#footnote-262))

**ترجمه:** ابوالاسقع، واثله بن ابی‌الاسقع می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «از بزرگ‌ترین دروغ‌ها، این‎ست که شخصی، خودش را به غیرِ پدرش نسبت دهد یا مدّعیِ دیدن خوابی شود که ندیده است یا سخنی را به رسول‌الله نسبت دهد که آن بزرگوار نگفته است».

**شرح**

این احادیث درباره‌ی خواب و مسایل مربوط به آن است؛ پیش‌تر بیان کردیم که خواب بر سه نوع است:

**نوع اول:** خوابِ خوب که از سوی الله می‌باشد؛ خواب نیک، شادی‌بخش و مژده یا نویدی زودهنگام درباره‌ی مؤمن است.

**نوع دوم:** خواب بد (خواب پریشان) که از سوی شیطان است؛ یعنی شیطان، چیزی را به خواب انسان می‌آورَد که برای او خوشایند نیست و بدین‌سان انسان را غمگین، افسرده و حتی بیمار می‌گرداند. زیرا شیطان، دشمن انسان است و دوست دارد انسان را غمگین نماید. الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا ٱلنَّجۡوَىٰ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ لِيَحۡزُنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَيۡسَ بِضَآرِّهِمۡ شَيۡ‍ًٔا إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلۡيَتَوَكَّلِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ١٠﴾ [المجادلة: ١٠]

درِ گوشی سخن‌گفتن و گفتگوی محرمانه (و بدون دلیل و بر پایه‌ی گناه و تجاوز)، تنها از سوی شیطان است تا مؤمنان را اندوهگین کند؛ و جز به خواستِ الله، نمی‌تواند هیچ زیانی به آنان برساند. و مؤمنان باید بر الله توکل کنند.

خواب بد یا خواب پریشان، خوابی‌ست که برای انسان خوشایند نیست و او را ناراحت و گاه، بیمار می‌گرداند؛ اما یکی از نعمت‌های الله متعال، این‎ست که برای هر بیماری و مرضی، درمانی قرار داده است؛ درمان خواب بد یا راه‌کار رهایی از آن، این‎ست که:

**نخست:** انسان سه بار به سمت چپش - بدون آب دهان- تُف کند و سه بار از شرّ شیطان و از شرّ خوابی که دیده است، به الله پناه ببرد و بگوید: «از شرّ شیطان و از شرّ این خواب به الله پناه می‌برم» و آن‌گاه از پهلوی که بر آن خوابیده، به پلوی دیگر بخوابد؛ یعنی اگر بر پهلوی راست بوده، به پهلوی چپ بگردد و بر عکس.

**دوم:** اگر این کار نتیجه نداد، یعنی اگر با وجودی که از پهلویی به پهلوی دیگر خوابید، باز هم خوابِ بد دید، برخیزد، وضو بگیرد و نماز بخواند و خوابش را برای هیچ‌کس بازگو نکند؛ نگوید: «چنین خوابی دیدم» یا برای تعبیرِ خوابش نزد مردم نرود. اگر موارد مذکور را رعایت نماید، خوابی که دیده، هیچ زیانی به او نمی‌رساند؛ انگار هیچ اتفاقی نیفتاده است. لذا راحت و آسوده‌خاطر می‌گردد.

برخی از مردم همین‌که خوابّ بدی می‌بینند، به جستجوی کسی می‌پردازند که خوابشان را تعبیر کند. به چنین افرادی پیشنهاد می‌کنیم: دست از این کار بکشند و هیچ‌گاه خواب بدشان را برای هیچ‌کس تعریف نکنند. صحابه نیز گاه خواب بد می‌دیدند، اما زمانی که پیامبر این حدیث را برایشان بیان فرمود، راحت شدند و به رهنمودهای پیامبر عمل کردند.

**نوع سوم:** خواب پریشان یا خواب بی‌معنایی‌ست که انگیزه‌ی روانی دارد؛ یعنی از بس انسان به یک چیز علاقه‌مند است یا به آن فکر می‌کند، آن را در خواب می‌بیند. چنین خواب‌هایی، بی‌معنا و بی‌اثر هستند.

وقتی انسان، خواب خوبی می‌بیند، شایسته است که آن را برای خود به بهترین شکلی تعبیر کند که امکان تحققش وجود دارد؛ زیرا معمولاً خواب، به خواست پروردگار به شکلی که تعبیر شده است، اتفاق می‌افتد. البته توجه داشته باشید که به کتاب‌های تعبیر خواب، اعتماد نکنید؛ مانند کتابی که در این زمینه به ابن‌سیرین نسبت می‌دهند. این، اشتباه است؛ زیرا خواب، به شرایط گوناگونی از قبیل کسی که خوب دیده و به زمان و مکان خواب، بستگی دارد. یعنی گاه، یک نفر خوابی می‌بیند که تعبیرِ خاص خودش را دارد و شخصی دیگر، همان خواب را می‌بیند و تعبیرش، چیزِ دیگری‌ست.

گفته می‌شود: شخصی، خوابی دید؛ خوابش را تعبیر کردند. شخصی دیگر، همان خواب را دید؛ خوابش را طورِ دیگری تعبیر نمودند. علت را از معبّر پرسیدند؛ پاسخ داد: هر تعبیری، شایسته‌ی هر یک از آن‌ها بود. خواب هر کسی آن‌گونه تعبیر می‌شود که شایسته‌ی اوست؛ از این‌رو خواب هر کسی، تعبیر خودش را دارد.

پیامبر پیش از «غزوه‌ی اُحُد» یا در جریان جنگ، خواب دید که شمشیرش تَرَک برداشته است؛ و نیز خواب دید که گاوی را سر می‌بُرند. تعبیرش، این بود که فردی از خاندانش و نیز تعدادی از یارانش کشته می‌شوند. تَرَک شمشیر، نشان‌گر کشته شدن فردی از خاندانش بود؛ زیرا انسان از خانواده یا خاندان خود با شمشیر دفاع می‌کند. همین‌طور هم شد و حمزه عموی پیامبر در اُحُد به‌شهادت رسید. و اما گاوی که سر می‌بریدند، از کشته شدن تعدادی از اصحاب حکایت داشت؛ چنان‌که حدودِ هفتاد نفر از یاران پیامبر در اُحُد کشته شدند. گاو، منافع فراوانی دارد؛ بلکه در میان دام‌ها، از همه سودمندتر است و از آن برای شخم زدن زمین، تهیه‌ی شیر، گوشت و دیگر فرآورده‌های دامی‌ استفاده می‌کنند. از صحابه خیر و نیکیِ فراوانی به امت رسیده است؛ همین بس که الله توفیقشان داد تا حاملان آیین اسلام باشند و آن را به این امت منتقل نمایند؛ زیرا شریعت، تنها از طریق صحابه یا به‌واسطه‌ی آن‌ها به ما رسیده است.

5- کتاب: سلام

131- باب: فضیلت سلام و دستور به ترویج و آشکار ساختنِ آن

الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَدۡخُلُواْ بُيُوتًا غَيۡرَ بُيُوتِكُمۡ حَتَّىٰ تَسۡتَأۡنِسُواْ وَتُسَلِّمُواْ عَلَىٰٓ أَهۡلِهَاۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ٢٧﴾ [النور : ٢٧]

ای مؤمنان! واردِ خانه‌هایی غیر از خانه‌های خودتان نشوید تا آن‌که اجازه بگیرید و بر ساکنان خانه سلام کنید. این کار برای شما بهتر است؛ باشد که پند بگیرید.

و می‌فرماید:

﴿فَإِذَا دَخَلۡتُم بُيُوتٗا فَسَلِّمُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمۡ تَحِيَّةٗ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِ مُبَٰرَكَةٗ طَيِّبَةٗۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِ لَعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ ٦١﴾ [النور : ٦١]

پس هنگام ورود به خانه‌ها به یک‌دیگر سلام کنید که درود و شادباشی خجسته و پاکیزه از سوی الله است. بدین‌سان الله آیات را برایتان بیان می‌کند تا بیندیشید.

و می‌فرماید:

﴿وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٖ فَحَيُّواْ بِأَحۡسَنَ مِنۡهَآ أَوۡ رُدُّوهَآۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٍ حَسِيبًا ٨٦﴾ [النساء : ٨٦]

و هنگامی که به شما سلام می‌گویند، بهتر یا همانند آن پاسخ دهید. بی‌گمان الله، حساب‌رس همه چیز است.

و می‌فرماید:

﴿هَلۡ أَتَىٰكَ حَدِيثُ ضَيۡفِ إِبۡرَٰهِيمَ ٱلۡمُكۡرَمِينَ ٢٤ إِذۡ دَخَلُواْ عَلَيۡهِ فَقَالُواْ سَلَٰمٗاۖ قَالَ سَلَٰمٞ قَوۡمٞ مُّنكَرُونَ ٢٥﴾ [الذاريات: ٢٤، ٢٥]

آیا خبر مهمانانِ گرامیِ ابراهیم به تو رسیده است؟ آن‌گاه که نزدش رفتند و سلام گفتند؛ او نیز سلام گفت (و عرض کرد که شما) گروهی ناشناس هستید.

**شرح**

مؤلف/ در کتاب «ریاض‌الصالحین» بخشی به نامِ «سلام» گشوده است؛ منظورش از سلام، درود و شادباشی‌ست که پیامبر برای امتش وضع نموده است.

سلام به معنای دعای سلامتی و عافیت از هرگونه آفتی‌ست. لذا وقتی به کسی می‌گویید: «السلام علیک»، بدین معناست که دعا می‌کنید: الله متعال او را از هرگونه آفتی از قبیل: بیماری و جنون، و از شرارت و بدیِ مردم، و نیز از معاصی و بیماری‌های قلب و از آتش دوزخ، سلامت بدارد. لذا «سلام»، واژه‌ای فراگیر می‌باشد و به معنای دعای سلامتی برای کسی‌ست که به او سلام می‌کنند.

صحابه به‌خاطر محبت فراوانی که به الله داشتند، در نمازهایشان [در تشهد] می‌گفتند: «السَّلامُ عَلَى الله مِنْ عِبَادِهِ، السَّلامُ علی جبريلَ، السَّلامُ عَلَى فُلانٍ وَفُلانٍ». پیامبر آن‌ها را از این کار، یعنی از سلام کردن بر الله منع نمود و فرمود: «إِنَّ الله هُوَ السَّلامُ»؛ یعنی: «الله، خود سلام (و منشأ سلامتی) است». به عبارت دیگر: الله متعال از هر عیب و نقصی پاک و سالم می‌باشد و نیازی نیست که با چنین عبارتی، او را ستایش کنید یا از او بخواهید که خود را سالم بگرداند. سپس به یارانش فرمود: «بگویید: السَّلامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ الله الصَّالِحِينَ» و افزود: «فَإِنَّكُمْ إِذَا قُلْتُمْ ذَلِكَ سلَّمْتم عَلَی كُلِّ عَبْدٍ صَالِحٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ».([[263]](#footnote-263)) یعنی: «وقتی شما این را می‌گویید، این دعا شامل همه‌ی بندگان نیکِ آسمان و زمین می‌شود».

نمی‌دانم! آیا ما هنگامی که این دعا را در نماز می‌گوییم، به این نکته توجه می‌کنیم که این دعا شامل همه‌ی بندگان نیکِ آسمان و زمین می‌شود یا خیر؟

نمی‌دانم! آیا به این نکته توجه داریم که با گفتنِ این عبارت، بر خود درود می‌فرستیم و این درود به همه‌ی بندگانِ نیکِ آسمان و زمین می‌رسد؟ یعنی در واقع به پیامبران، صحابه و پیروانِ نیکشان درود می‌فرستیم و بر یارانِ پیامبران، از جمله حواری‌ها و اصحاب عیسی و نیز بر هفتاد نفری که موسی آنان را برگزید و همین‌طور بر همه‌ی بندگانِ نیکِ الله، سلام می‌کنیم. آیا با گفتن این عبارت، به‌خاطر داریم که بر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و هم‌چنین بر مالک (=نگهبان دروخ) و بر نگهبانِ بهشت و سایر فرشتگان، درود می‌فرستیم؟ اگر هنگام گفتن این عبارت، به این نکته توجه نکرده‌ایم، لازم است که از این به بعد، این نکته را به‌خاطر داشته باشیم؛ زیرا پیامبر فرموده است: «وقتی شما این را می‌گویید، این دعا شامل همه‌ی بندگان نیکِ آسمان و زمین می‌شود».

مسلمانان به سلام کردن و ترویج و آشکار ساختنِ آن به‌عنوان یک وظیفه‌ی شرعی، دستور داده شده‌اند؛ پیامبر فرموده است: «وَالله لا تَدْخُلُوا الجَنَّةَ حَتَّى تُؤْمِنُوا، ولا تُؤْمِنُوا حَتَّى تَحَابُّوا، أَفَلا أُخْبِرُكُمْ بِشَيءٍ إِذَا فَعَلْتُمُوه تَحَابَبْتُم؟ أَفْشُوا السَّلامَ بينَكم».([[264]](#footnote-264)) یعنی: «سوگند به الله که وارد بهشت نمی‌شوید تا این‌که ایمان داشته باشید و ایمان ندارید مگر زمانی که یک‌دیگر را دوست بدارید؛ آیا شما را به کاری راهنمایی نمایم که اگر انجامش دهید، هم‌دیگر را دوست خواهید داشت؟ سلام گفتن به یک‌دیگر را در میان خود رواج دهید». رسول‌الله درست فرموده است؛ سلام کردن مردم به یک‌دیگر و ترویج آن در میانشان، یکی از زمینه‌های افزایش محبت است. از این‌رو وقتی با کسی روبه‌رو می‌شوید و به شما سلام نمی‌کند یا پاسخِ سلامتان را نمی‌دهد، از او خوشتان نمی‌آید؛ اما اگر به شما سلام کند، محبتش در دلتان می‌نشیند؛ اگرچه یک‌دیگر را نشناسید. لذا یکی از خوبی‌های اسلام، ترویج و آشکار ساختن سلام می‌باشد؛ بدین معنا که به هرکس که می‌شناسید یا نمی‌شناسید، سلام کنید.

سپس مؤلف/ آیاتی از کتاب‌الله، ذکر کرده است؛ از جمله:

سلام کردن، سنت پیامبران و فرشتگان است: فرشتگان هنگامی‌که نزد ابراهیم رفتند، سلام کردند. ﴿إِذۡ دَخَلُواْ عَلَيۡهِ فَقَالُواْ سَلَٰمٗاۖ قَالَ سَلَٰمٞ﴾ آن‌گاه که نزدش رفتند و سلام گفتند؛ او نیز سلام گفت]. علمای نحو گفته‌اند: طرز سلام کردن ابراهیم از شیوه‌ی سلام گفتن فرشتگان، کامل‌تر بود؛ زیرا فرشتگان گفتند: به تو سلام می‌گوییم. یعنی جمله‌ی «فعلیه» به‌کار بردند و معنایش چنین می‌شود که اینک بر تو سلام می‌گوییم. اما نحوه‌ی سلام گفتن ابراهیم که با جمله‌ی «اسمیه» بود، بیان‌گر تداوم و استمرار است؛ یعنی همواره سلام بر شما. بنابراین، با سلامی گرم و نیک، از مهمانانش استقبال کرد. زیرا رهنمود شریعت درباره‌ی پاسخ سلام، این است که انسان بهتر از سلامی که به او می‌گویند، پاسخ دهد یا لااقل پاسخش همانندِ سلامی باشد که به او گفته می‌شود. چنان‌که الله می‌فرماید:

﴿وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٖ فَحَيُّواْ بِأَحۡسَنَ مِنۡهَآ أَوۡ رُدُّوهَآ﴾ [النساء : ٨٦]

و هنگامی که به شما سلام می‌گویند، بهتر یا همانند آن پاسخ دهید.

این‌جاست که روشن می‌شود: سلام کردن، سنت پیامبرانِ گذشته و نیز از اعمالِ فرشتگانِ مقرّب است.

2- مؤلف/ آیاتِ دیگری نیز در این‌باره ذکر کرده است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَدۡخُلُواْ بُيُوتًا غَيۡرَ بُيُوتِكُمۡ حَتَّىٰ تَسۡتَأۡنِسُواْ وَتُسَلِّمُواْ عَلَىٰٓ أَهۡلِهَاۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ٢٧﴾ [النور : ٢٧]

ای مؤمنان! واردِ خانه‌هایی غیر از خانه‌های خودتان نشوید تا آن‎که اجازه بگیرید و بر ساکنان خانه سلام کنید. این کار برای شما بهتر است؛ باشد که پند بگیرید.

لذا وقتی که قصدِ ورود به خانه‌ی دیگران را دارید، ابتدا باید اجازه بگیرید و بر ساکنان خانه سلام کنید. اُنس گرفتن در واژه‌ی ﴿تَسۡتَأۡنِسُواْ﴾ بدین معناست که (از صاحب‌خانه اجازه بگیرید تا) در قلب شما نگرانی و ترسی باقی نمانَد؛ زیرا هنگامی‌که انسان بدون اجازه واردِ خانه‌ی کسی می‌شود، بیمناک و دل‌تنگ است؛ اما آن‌گاه که با اجازه‌ی صاحب‌خانه وارد می‌شود، چنین احساسی ندارد. البته در قرائتی دیگر به جای ﴿تَسۡتَأۡنِسُواْ﴾، واژه‌ی «تستأذنوا» آمده که به همان معناست؛ اما ﴿تَسۡتَأۡنِسُواْ﴾، فراگیرتر است. زیرا اُنس گرفتن، نتیجه‌ی اجازه خواستن می‌باشد و وقتی انسان با اجازه‌ی قبلی به خانه‌ی کسی وارد شود، با او اُنس می‌یابد و دل‌تنگ یا بیمناک نمی‌گردد.

مثلاً صاحب‌خانه به شما می‌گوید: «ساعتِ چهار و نیم به خانه‌ام بیا؛ دربِ خانه باز خواهد بود». شما در موعدِ مقرر می‌روید و می‌بینید که دربِ خانه باز است؛ در این‌صورت نیازی به اجازه خواستن نیست. زیرا به‌خاطر اجازه‌ی قبلی، برای ورود به خانه نگران و بیمناک نیستید. همان‌گونه که پیش‌تر گذشت، قرائت ﴿حَتَّىٰ تَسۡتَأۡنِسُواْ﴾ از قرائتِ «تستأذنوا» فراگیرتر و جزو قرائت‌های هفت‌گانه است. فرمود: ﴿وَتُسَلِّمُواْ عَلَىٰٓ أَهۡلِهَا﴾؛ یعنی بر ساکنان خانه سلام کنید و بگویید: آیا می‌توانم وارد شوم.

3- ﴿ ﴾ [= آیا فلان‌خبر به تو رسیده است؟] چنین عبارت‌هایی، برای تشویقِ مخاطب است؛ یعنی الله با ذکر چنین پرسش‌هایی، مخاطب را تشویق می‌کند تا توجه بیش‌تری به موضوع داشته باشد. روشن است که انسان در چنین مواردی نمی‌گوید که این خبر به من نرسیده است. پیش‌تر درباره‌ی این آیه سخن گفته‌ایم. اما عبارتِ ﴿ ﴾ بدین معناست که با کنایه به آن‌ها گفت: «من، شما را نمی‌شناسم». «مُنكَر» در این‌جا به معنای ناشناس است، نه به معنای ناشایست یا حرام.

4- الله متعال می‌فرماید:

﴿فَإِذَا دَخَلۡتُم بُيُوتٗا فَسَلِّمُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمۡ تَحِيَّةٗ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِ مُبَٰرَكَةٗ طَيِّبَةٗۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِ لَعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ ٦١﴾ [النور : ٦١]

پس هنگام ورود به خانه‌ها به یک‌دیگر سلام کنید که درود و شادباشی خجسته و پاکیزه از سوی الله است. بدین‌سان الله آیات را برایتان بیان می‌کند تا بیندیشید.

﴿فَسَلِّمُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمۡ بدین معناست که به یک‌دیگر، یعنی به کسانی که در خانه هستند، سلام کنید. به عبارت دیگر از ساکنان خانه به ﴿أَنفُسِكُمۡ﴾ یا «خویشتن» تعبیر فرمود؛ زیرا مؤمنان براي يكديگر مانند اجزاي يك ساختمان هستند كه باعث تقويت و استحكام يكديگر مي‌شوند.([[265]](#footnote-265)) همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿لَقَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولٞ مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ عَزِيزٌ عَلَيۡهِ مَا عَنِتُّمۡ حَرِيصٌ عَلَيۡكُم﴾

[التوبة: ١٢٨]

به‌راستی پیامبری از خودتان به‌سویتان آمد که رنج‌های شما بر او دشوار است و به (هدایت) شما اشتیاق فراوانی دارد.

﴿مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ﴾، یعنی از خودتان.

بنابراین ﴿فَسَلِّمُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمۡ﴾ بدین معناست که به کسانی که در خانه هستند، سلام کنید؛ زیرا شما و آن‌ها مانند یک پیکر هستید. واژه‌ی «نفس» گاه بر دیگران نیز اطلاق می‌شود؛ همان‌گونه که در آیه‌ی پیشین (=آیه‌ی 128 سوره‌ی توبه) اشاره شده است؛ و نیز در این آیه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَلۡمِزُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ﴾ [الحجرات: ١١]

و به عیب‌جویی از **یک‌دیگر** نپردازید.

این آیه بدین معناست که از یک‌دیگر عیب‌جویی نکنید؛ و بدین معنا نیست که انسان در پیِ عیوبِ خویش نباشد.

خلاصه این‌که وقتی واردِ خانه‌ای می‌شوید، به کسانی که در خانه هستند، بگویید: «السلام علیکم». و بر آن‌ها واجب است که جوابِ سلامتان را بدهند. همان‌گونه که پیش‌تر گذشت، سنت است که هنگامِ ورود به خانه، ابتدا مسواک بزنید و سپس به اهل خانه سلام کنید.

5- الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٖ فَحَيُّواْ بِأَحۡسَنَ مِنۡهَآ أَوۡ رُدُّوهَآۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٍ حَسِيبًا ٨٦﴾ [النساء : ٨٦]

و هنگامی که به شما سلام می‌گویند، بهتر یا همانند آن پاسخ دهید. بی‌گمان الله، حساب‌رس همه چیز است.

الله متعال در این آیه دستور داده است که وقتی به ما سلام می‌گویند، بهتر یا همانندِ آن را پاسخ دهیم. به‌طور مثال: وقتی کسی به شما می‌گوید: «السلام علیک»، شما نیز بگویید: «علیک السلام»؛ نه کم‌تر. و اگر سلام‌کننده بگوید: «السلام علیک و رحمة‌الله»، شما نیز بگویید: «علیک السلام و رحمة‌الله». و آن‌گاه که سلام‌کننده می‌گوید: «السلام علیک و رحمة‌الله و برکاته»، شما هم بگویید: «علیک السلام و رحمة‌الله و برکاته». این طرز پاسخ، واجب است؛ زیرا الله متعال می‌فرماید: ﴿أَوۡ رُدُّوهَآ﴾؛ [=یا همانندِ آن را پاسخ دهید.]

اگر سلام‌کننده بگوید: «السلام علیک»، و شما در پاسخ بگویید: «علیک السلام و رحمة‌الله»؛ این، بهتر و افضل است؛ اما واجب نیست. واجب، این است که همانندِ سلامش را جواب دهید. این‌که الله متعال فرموده است: ﴿بِأَحۡسَنَ مِنۡهَآ﴾ بدین معناست که از لحاظ نوع و نیز کمیت و کیفیت، بهتر از سلامش را جواب دهید. لذا اگر سلام‌کننده بگوید: «السلام علیک»، و شما در پاسخ بگویید: «خوش آمدید» یا «زنده باشید، بفرمایید»؛ این، نه کافی‌ست و نه جواب سلام به‌شمار می‌آید؛ اگرچه هزار بار تکرارش کنید؛ بلکه چون جواب سلامش را نداده‌اید، گنهکارید. هنگامی‌که او به شما می‌گوید: «السلام علیک»، در حقیقت ضمنِ خوشامدگویی و شادباش، برای شما دعای سلامتی می‌کند. اما بسنده کردن شما به گفتنِ «خوش آمدید»، خوش‌آمدگوییِ بدونِ دعاست و شما در جواب سلام، باید هم در نوعِ آن و هم در مقدارِ آن، بهتر پاسخ دهید؛ یا حداقل، همانندِ آن را پاسخ بگویید. اگر سلام‌کننده بگوید: «السلام علیک و رحمة‌الله»، جایز نیست که شما به گفتن «علیک السلام» بسنده نمایید؛ زیرا سلامِ شما در پاسخِ وی، نه بهتر و بیش‌تر از سلامِ اوست و نه همانندِ آن. حداقل باید همانندِ سلامی که به شما گفته است، جواب سلامش را بدهید. کیفیت و چگونگی سلام نیز همین حکم را دارد؛ یعنی اگر با صدای رسا و بلند به شما سلام گفت، شما نیز باید همین‌گونه جواب سلامش را بدهید و درست نیست که پاسخ سلامش را با صدای آهسته بدهید. هم‌چنین اگر هنگامِ سلام کردن، صورتش را به‌طور کامل به سوی شما گرداند و شما ضمنِ جوابِ سلامش، صورتِ خود را از او بگردانید، این، نقص به‌شمار می‌آید و در حقیقت، جواب سلامش را به‌خوبی نداده‌اید؛ چه رسد به این‌که جوابی بهتر از سلامش داده باشید.

از ظاهرِ این آیه‌ی کریمه چنین برمی‌آید که اگر کافری به شما سلام کند و به‌روشنی به شما «السلام علیک» بگوید، اشکالی ندارد که در پاسخش بگویید: «وعلیک السلام». اگرچه پیامبر فرموده است: «إِذَا سَلَّمَ عَلَيْكُمْ أَهْلُ الْكِتَابِ فَقُولُوا وَعَلَيْكُمْ».= «آن‌گاه که اهل کتاب به شما سلام می‌کنند، شما بگویید: وعلیکم». یعنی نگویید: «وعلیکم السلام». پیامبر خود سببش را در همین حدیث بیان نموده و فرموده است: «إنَّ الْيَهُودَ إذَا سَلَّمُوا يَقُولُونَ: السَّامُ عَلَيْكُمْ».([[266]](#footnote-266)) یعنی: «یهودیان هنگامی که سلام می‌کنند، می‌گویند: السَّامُ عَلَيْكُمْ». [«السَّامُ عَلَيْكُمْ» یعنی: مرگ بر شما.] لذا رسول‌الله فرمود: «شما بگویید: وعلیکم»؛ یعنی: در پاسخشان بگویید که مرگ بر خودتان. از این حدیث چنین برداشت می‌کنیم که اگر اهل کتاب به ما بگویند: «السلام علیکم»، ایرادی ندارد که در پاسخشان بگوییم: «وعلیکم السلام»؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٖ فَحَيُّواْ بِأَحۡسَنَ مِنۡهَآ أَوۡ رُدُّوهَآ﴾ [النساء : ٨٦]

و هنگامی که به شما سلام می‌گویند، بهتر یا همانند آن پاسخ دهید.

\*\*\*

849- وَعَن عبد الله بن عمرو بن العاص$ أنَّ رجلاً سَأَلَ رسولَ الله أيُّ الإْسلام خَيْرٌ؟ قال: «تُطْعِمُ الطَّعَامَ، وَتَقْرَأُ السَّلامَ عَلَى مَنْ عَرَفْتَ وَمَنْ لَمْ تَعْرِفْ». [متفق عليه]([[267]](#footnote-267))

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: شخصی از رسول‌الله سؤال کرد: بهترین ویژگی اسلامی چیست؟ فرمود: «این‌که- به دیگران- خوراک بدهی و به هر مسلمانی که می‌شناسی و نمی‌شناسی، سلام کنی».

**شرح**

پیش‌تر درباره‌ی آیاتی که مؤلف/ در این باب ذکر کرده است، سخن گفتیم؛ وی سپس چند حدیث در این باب آورده است؛ از جمله حدیث عبدالله بن عمرو بن عاص$ که می‌گوید: از رسول‌الله سؤال شد: بهترین ویژگی اسلامی چیست؟

صحابه با پرسیدن چنین پرسش‌هایی تنها در پیِ کسب علم نبودند؛ بلکه قصدِ عمل داشتند. لذا همین‌که پیامبر آنان را به سوی یکی از ویژگی‌های اسلامی رهنمون می‌شد، برای عملِ به آن می‌شتافتند. از این‌رو زیبنده‌ است که هرگاه کسی از یک عالِم سؤالی می‌پرسد، در قلبش نیت نماید که اگر عالِم، او را به‌سوی کار نیکی رهنمون شود، به آن عمل کند. چنان‌که روش صحابه این‌گونه بود. پس، قصدِ پرسش‌گر نباید ارزیابیِ سطحِ علمیِ عالِم باشد. پیامبر در بیان بهترین ویژگیِ اسلامی فرمود: «این‌که- به دیگران، یعنی به نیازمندان- خوراک بدهی». البته خانواده و زیردستانِ انسان، اولویت دارند و تأمین غذای مورد نیازشان و غذا دادن به آن‌ها، هم صدقه محسوب می‌شود و هم رعایت حقوق خویشاوندی؛ و از غذا دادن به بیگانگان (=غیرخویشاوندان)، برتر می‌باشد. زیرا غذا دادن به خانواده، یک واجب و وظیفه‌ی شرعی‌ست و غذا دادن به دیگران، مستحب می‌باشد. ناگفته پیداست که واجب در نزد الله متعال از مستحب، پسندیده‌تر است. همان‌گونه که در حدیث قدسی آمده است: «مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ».([[268]](#footnote-268)) یعنی: «محبوب‌ترین چیز نزد من که بنده‌ام با آن به من تقرب و نزدیکی می‌جوید، اعمالی‌ست که بر او فرض کرده‌ام». برخی از مردم مخارجِ خانواده‌ی خود را تأمین می‌کنند؛ اما توجه ندارند که این عمل مایه‌ی تقرب و نزدیکی به الله می‌باشد. ولی وقتی ریالی به یک بینوا یا نیازمند می‌دهند، با صدقه دادن آن یک ریال، احساس می‌کنند که به الله نزدیکی جسته‌اند؛ در صورتی که غذا دادن به خانواده به‌عنوانِ یک واجب شرعی، هم برتر است و هم پاداش بیش‌تری دارد. لذا غذا دادن به خانواده و تأمین نیازهای مشروعشان، یکی از بهترین ویژگی‌های اسلامی‌ست.

پیامبر فرمود: «...و به هر مسلمانی که می‌شناسی و نمی‌شناسی، سلام کنی». شاهدِ موضوع، همین بخشِ حدیث است؛ لذا به هر مسلمانی- چه او را بشناسید و چه نشناسید- بگویید: «السلام علیک». نباید به سلام کردن به آشنایان بسنده کنید؛ بلکه بکوشید به هر مسلمانی که می‌شناسید و نمی‌شناسید، سلام نمایید؛ زیرا این، هم ثواب دارد و هم در میانِ دو طرف، محبت و الفت ایجاد می‌کند. همان‌گونه که پیامبر فرموده است: «وَالله لا تَدْخُلُوا الجَنَّةَ حَتَّى تُؤْمِنُوا، ولا تُؤْمِنُوا حَتَّى تَحَابُّوا، أَفَلا أُخْبِرُكُمْ بِشَيءٍ إِذَا فَعَلْتُمُوه تَحَابَبْتُم؟ أَفْشُوا السَّلامَ بينَكم». یعنی: «سوگند به الله که وارد بهشت نمی‌شوید تا این‌که ایمان داشته باشید و ایمان ندارید مگر زمانی که یک‌دیگر را دوست بدارید؛ آیا شما را به کاری راهنمایی نمایم که اگر انجامش دهید، یک‌دیگر را دوست خواهید داشت؟ سلام گفتن به یک‌دیگر را در میان خود رواج دهید». لذا کسی که فقط به آشنایان خود سلام می‌کند، از خیر و نیکیِ فراوانی محروم می‌گردد؛ چراکه ممکن است ده‌ها نفر از کنارش بگذرند و او، فقط یکی از آن‌ها را بشناسد. اما کسی که به آشنا و ناآشنا سلام می‌کند، هم از اجر و پاداش بیش‌تری برخوردار می‌شود و هم با مسلمانانِ بیش‌تری اُنس و الفت می‌یابد. البته اگر کسی که از کنارش عبور می‌کنید، کافر است، به او سلام نکنید؛ زیرا پیامبر فرموده است: «لا تَبْدَءُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى بِالسَّلامِ».([[269]](#footnote-269)) یعنی: «شما، آغازگر سلام کردن به یهود و نصارا نباشید». روشن است که سایرِ کافران، از جمله: سیک‌ها، مشرکان و کمونیست‌ها، از یهود و نصارا بدتر و پلیدترند. لذا به هیچ کافری و نیز به افرادی که آشکارا مرتکب فسق و معصیت می‌شوند، سلام نکن؛ البته در صورتی که در ترک سلام کردن به فاسقان، مصلحتی وجود داشته باشد. به عبارت دیگر اگر سلام نکردن شما به یک فاسق، سبب می‌شد که به‌خود بیاید و دست از فسق و گناه بکشد و به‌سوی الله باز گردد، به او سلام نکنید تا سلام نکردنِ شما به او، چنین نتیجه‌ی خوبی در پی داشته باشد. اما اگر سلام نکردن شما به یک مسلمانِ فاسق چنین نتیجه‌ای نداشت و حتی باعث می‌شد که کینه‌ی شما را به دل بگیرد و به کار ناروای خود ادامه دهد و نصیحت شما را نپذیرد، همان بهتر که به او سلام کنید تا از شرّش درامان باشید.

بنا بر آن‌چه گذشت، دریافتیم که مردم سه دسته‌اند:

1. دسته‌ی نخست: فاسقانی که آشکارا مرتکب گناه و معصیت می‌شوند؛ به چنین کسانی سلام کنید، مگر آن‌که در سلام نکردن شما به آن‌ها مصلحتی مانند به‌خود آمدن و توبه کردن آن ها وجود داشته باشد.
2. دسته‌ی دوم: کافران هستند که سلام کردن به آن‌ها درست نیست؛ البته کافری به شما سلام کند، جوابِ سلامش را بدهید.
3. دسته‌ی سوم: مسلمانانی هستند که آشکارا گناه و معصیت نمی‌کنند و شما فسق و فجوری از آن‌ها سراغ ندارید. بکوشید که شما آغازگرِ سلام کردن به چنین مسلمانانی باشید؛ زیرا پیامبر که برترین آفریده‌ی الاهی بود، همین‌که مسلمانی را می‌دید، به او سلام می‌کرد. خود فرموده است: «لايَحِلُّ لِمؤمنٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلاثٍ، يَلْتَقِيَانِ فَيُعْرِضُ هَذَا، وَيُعْرِضُ هَذَا، وَخَيْرُهُمَا الَّذِي يَبْدَأُ بِالسَّلامِ».([[270]](#footnote-270)) «براي هيچ مؤمنی، جايز نيست كه بيش از سه شبانه‌روز، با برادر مسلمانش، قهر باشد؛ به‌طوري كه وقتی همدیگر را می‌بینند، از هم روي می‌گردانند. و بهترينشان، كسي‌ست كه سلام (و آشتی) را آغاز می‌کند». و در حدیث موردِ بحثمان آمده است: «بهترین ویژگی اسلامی این است ‌که به هرکه می‌شناسی و نمی‌شناسی، سلام کنی».

\*\*\*

850- وعن أبي هريرة عَنِ النَّبِيِّ قال: «لَمَّا خَلَقَ الله آدم قال: اذْهَبْ فَسَلِّمْ عَلَى أُولئِكَ -نَفَرٍ مِنَ الَمَلاَئكة جُلُوسٌ- فاسْتمعْ مَا يُحَيُّونَكَ فَإنَّها تَحيَّتُكَ وَتَحِيَّةُ ذُرِّيَّتِك. فقال: السَّلام عَلَيْكُمْ، فقالوا: السَّلامُ عَلَيْكَ وَرَحْمةُ الله، فَزادُوه: وَرَحْمةُ الله». [متفق عليه]([[271]](#footnote-271))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «آن‌گاه که الله، آدم را آفرید، به او فرمود: برو و به آن‌ها -گروهی از فرشتگان که نشسته بودند- سلام کن و گوش بده که چه جوابی به تو می‌دهند؛ زیرا این، (روشِ) سلامِ تو و فرزندان توست. آدم( نزدشان رفت و) گفت: «السلام علیکم». فرشتگان پاسخ دادند: «السَّلامُ عَلَيْكَ وَرَحْمةُ الله»؛ و عبارتِ «وَرَحْمةُ الله» را به آن افزودند.

**شرح**

مؤلف/ روایتی بدین مضمون نقل کرده است که ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «هنگامی‌که الله آدم را آفرید، به او فرمود: برو و به آن‌ها -گروهی از فرشتگان که نشسته بودند- سلام کن و گوش بده که چه جوابی به تو می‌دهند؛ زیرا این، (روشِ) سلامِ تو و فرزندان توست. آدم( نزدشان رفت و) گفت: «السلام علیکم». فرشتگان پاسخ دادند: «السَّلامُ عَلَيْكَ وَرَحْمةُ الله»؛ و عبارتِ «وَرَحْمةُ الله» را به آن افزودند.

این حدیث، نشان‌گر این است که:

1. انسان، موجودی است که الله او را از عدم آفرید و انسان پیش از آن، چیزی درخورِ ذکر نبود؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿هَلۡ أَتَىٰ عَلَى ٱلۡإِنسَٰنِ حِينٞ مِّنَ ٱلدَّهۡرِ لَمۡ يَكُن شَيۡ‍ٔٗا مَّذۡكُورًا ١﴾ [الإنسان: ١]

به‌راستی مدت‌زمانی بر انسان گذشت که چیزی درخورِ ذکر نبود.

آری! این بشر پیش‌تر هیچ نبود و الله متعال او را برای حکمتی بزرگ پدید آورد. از این‌رو آن‌گاه که الله متعال به فرشتگان خبر داد که جانشینی در زمین می‌گمارد، فرشتگان گفتند: ﴿فِيهَا مَن يُفۡسِدُ فِيهَا وَيَسۡفِكُ ٱلدِّمَآءَ وَنَحۡنُ نُسَبِّحُ بِحَمۡدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَۖ قَالَ إِنِّيٓ أَعۡلَمُ مَا لَا تَعۡلَمُونَ﴾ یعنی: «آیا کسی را در زمین قرار می­دهی که در آن فساد می­کند و خون به راه می­اندازد؟ و ما، تو را به‌پاکی می­ستاییم و تو را به بزرگی یاد می­کنیم. (الله) فرمود: من، حقایقی می­دانم که شما نمی­دانید». بدین‌سان الله متعال، جنسِ بشر را آفرید و پیامبران و فرستادگانی از میانِ آنها برانگیخت و صدیقان، شهیدان و صالحانی در میانشان قرار داد.

1. فرشتگان، دارای جسم‌اند و ارواحی بدون پیکر نیستند؛ زیرا نشسته بودند و این، نشان می‌دهد که دارای جسم هستند. هم‌چنین پیامبر جبرئیل را با شکل و قیافه‌ی اصلی‌اش که ششصد بال دارد و افق را گرفته بود، مشاهده فرمود. الله متعال می‌فرماید:

﴿جَاعِلِ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ رُسُلًا أُوْلِيٓ أَجۡنِحَةٖ مَّثۡنَىٰ وَثُلَٰثَ وَرُبَٰعَ﴾ [فاطر: ١]

(ذاتی که) فرشتگان را پیام‌آور و دارای بال‌های دوگانه، سه‌گانه و چهارگانه قرار داده است.

لذا فرشتگان دارای جسم‌اند؛ گرچه الله متعال آن‌ها را از چشمان ما پنهان ساخته و جهانشان را جهانی نهان قرار داده است. همان‌گونه که جن‌ها نیز دارای جسم‌ هستند؛ اما از نگاهِ ما پنهان‌اند و در جهانی نهان زندگی می‌کنند. البته فرشتگان گاه به صورتِ انسان، ظاهر می‌شوند؛ چنان‌که جبرئیل یک‌بار در شکل و قیافه‌ی «دحیه‌ی کلبی» نزد پیامبر آمد و باری دیگر در شکل و قیافه‌ی مردی غریب و ناآشنا که نه آثار سفر بر او نمایان بود و نه صحابه او را می‌شناختند؛ بلکه لباس‌های سفید و موهای سیاهی داشت. وی در آن شکل و قیافه روبه‌روی پیامبر نشست و از ایشان درباره‌ی اسلام، ایمان، احسان و زمانِ برپا شدن قیامت و نشانه‌های آن سؤال کرد.

از این حدیث هم‌چنین درمی‌یابیم که:

1. سنت است: اگر طرفِ مقابل که به او سلام می‌کنیم، یک نفر است، برای سلام کردن عبارتِ «السلام علیک» را به‌کار بریم و اگر چند نفر بودند، بگوییم: «السلام علیکم».
2. در این حدیث بدین نکته اشاره شده است که فرشتگان به فرمانِ الله متعال روش سلام کردن را به آدم آموختند. چنان‌که الله متعال به آدم فرمود: «این، (روشِ) سلامِ تو و فرزندان توست». البته به‌ظاهر در سخن فرشتگان در جوابِ سلام آدم، این اشکال وجود دارد که گفتند: «السَّلامُ عَلَيْكَ وَرَحْمةُ الله»؛ در صورتی که باید خبر را مقدم می‌داشتند و می‌گفتند: «عَلَيْكَ السَّلامُ وَرَحْمةُ الله». پاسخِ این اشکال در دو مورد خلاصه می‌شود: یا فرشتگان می‌خواستند روش سلام کردن را به آدم بیاموزند، نه روش جوابِ سلام را؛ و یا شریعت بر خلافِ روش فرشتگان، بدین نکته رهنمون شده است که در جواب سلام، خبر را مقدم قرار دهیم و بگوییم: «عَلَيْكَ السَّلامُ وَرَحْمةُ الله».
3. بهتر است که انسان در جوابِ سلام، عبارتِ «وَرَحْمةُالله» را به سلامِ سلام‌کننده اضافه کند؛ زیرا فرشتگان، همین کار را کردند. الله متعال نیز می‌فرماید: ﴿فَحَيُّواْ بِأَحۡسَنَ مِنۡهَآ﴾؛ یعنی: «بهتر از آن را پاسخ دهید». به عبارتِ دیگر: جواب سلام باید از خودِ سلام، بهتر یا لااقل، همانند سلام باشد: ﴿أَوۡ رُدُّوهَآ﴾؛ یعنی: «یا همانندِ آن را پاسخ دهید».

\*\*\*

851- وعن أبي عُمارة البراء بن عازبٍ$ قال: أَمَرَنا رسولُ الله بِسَبعٍ: «بِعَيادَةِ الَمرِيضِ، وَاتِّباع الجَنائزِ، وَتشْميتِ العَاطس، ونصرِ الضَّعِيفِ، وَعَوْنِ الْمَظْلومِ، وإفْشاءِ السَّلام، وإبرارِ الْمُقْسِمِ». [متفق عليه؛ این، لفظِ یکی از روایت‌های بخاری‌ست.]([[272]](#footnote-272))

**ترجمه:** ابوعُماره، براء بن عازب$ می گوید: رسول‌الله ما را به انجامِ هفت کار فرمان داد: «عیادتِ بیمار، تشییع جنازه، دعای خیر (و گفتن یرحمک‌الله) در جواب کسی که عطسه می‌زند، کمک کردن به ناتوان، یاری رساندن به مظلوم، ترویج و آشکار نمودنِ سلام، و عملی ساختنِ سوگندِ کسی که سوگند یاد مي‌كند».

852- وعن أبي هريرة قال: قال رسولُ الله: «لا تَدْخُلُوا الجَنَّةَ حَتَّى تُؤْمِنُوا وَلا تُؤمِنوا حَتى تحَابُّوا، أَوَلا أدُلُّكُمْ عَلَى شَئٍ إذا فَعَلْتُمُوهُ تَحاَبَبْتُم؟ أفْشُوا السَّلام بَيْنَكُم». [روایت مسلم]([[273]](#footnote-273))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «وارد بهشت نمی‌شوید تا این‌که ایمان داشته باشید و ایمان ندارید مگر زمانی که یک‌دیگر را دوست بدارید؛ آیا شما را به کاری راهنمایی کنم که اگر انجامش دهید، یک‌دیگر را دوست خواهید داشت؟ سلام گفتن به یک‌دیگر را در میان خود رواج دهید».

853- وعن أبي يوسف عبد الله بن سلام قال: سمعتُ رسولَ الله يقول: «يَا أيُّهَا النّاسُ أفْشُوا السَّلامَ، وَأطْعِمُوا الطَّعَامَ، وَصِلُوا الأْرحامَ، وَصَلُّوا والنَّاس نيامٌ، تَدْخُلوا الْجَنَّة بِسَلامٍ». [ترمذي، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می‌باشد].([[274]](#footnote-274))

**ترجمه:** ابويوسف، عبدالله بن سلام می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «ای مردم! سلام گفتن را رواج دهید؛ -به نیازمندان- غذا دهید؛ پیوند خویشاوندی را به‌جای آورید؛ و شب‌هنگام، در حالی که مردم خوابیده‌اند، نماز بخوانید تا به‌سلامتی([[275]](#footnote-275)) وارد بهشت شوید».

854- وعن الطُّفَيل بن أُبَيِّ بن كعب أَنَّهُ كان يَأْتِي عبدَ الله بْنَ عُمَرَ فَيَغْدُو مَعَهُ إلى السُّوقِ، قَالَ: فإذا غَدَوْنَا إلى السُّوقِ لَمْ يَمُرَّ عبدُ الله عَلَی سَقَّاطٍ وَلاَ صاحِبِ بيعَة وَلا مِسْكينٍ وَلا أحد إلا سَلّم عَليه، قال الطُّفيل: فَجِئْتُ عبدَ الله بنَ عُمرَ يَوْماً فاستَتْبَعَنِي إلى السُّوقِ فقُلْت لَه: ما تَصْنعُ بالسوقٍ وأنْتَ لا تَقِفُ عَلى البَيْع وَلا تَسْألُ عَنِ السِّلَعِ وَلا تَسُومُ بِهَا وَلا تَجلسُ في مجالس السّوق؟ وأقولُ اجْلسْ بنا ههُنا نَتَحدَّث، فقال يا أبا بَطْن -وَكانَ الطُّفَيلُ ذَا بَطْن- إنَّما نَغُدو منْ أجْل السَّلام نُسَلِّمُ عَلَى مَنْ لَقِيناهُ. [روایت مالك في موطأ با إسناد صحيح]([[276]](#footnote-276))

**ترجمه:** از طفیل بن اُبَیّ بن کعب می‌گوید روایت است که وی نزد عبدالله بن عمر$ می‌آمد و صبح‌هنگام با او به بازار می‌رفت. - طفیل- می‌گوید: وقتی به بازار می‌رفتیم، عبدالله بر هیچ خرده‌فروش، خریدار و فروشنده، بینوا و هیچ‌کسِ دیگری نمی‌گذشت، مگر این‌که به او سلام می‌کرد. طفیل می‌گوید: روزی نزد عبدالله بن عمر$ آمدم. وی از من خواست که با او به بازار بروم. به او گفتم: تو را با بازار چه‌کار؟! نه معامله‌ای می‌کنی؛ نه نرخِ کالاها را می‌پرسی و نه کالایی را به فروش می‌گذاری و نه در مجالسِ بازار می‌نشینی! می‌گویم: این‌جا بنشینیم و با هم سخن بگوییم. عبدالله - به طفیل که شکمِ بزرگی داشت- گفت: ای ابابطن (=شکم‌گُنده)! ما تنها به‌خاطر سلام کردن - به بازار- می‌رویم و به هر کسی که برخورد می‌کنیم، سلام می‌گوییم.

**شرح**

این احادیث درباره‌ی فضیلتِ سلام و ترویج و آشکار ساختنِ آن است و پیش‌تر درباره‌ی این احادیث سخن گفتیم: حدیث براء، و ابوهریره و عبدالله بن سلام و دیگر، نیازی به تکرارِ سخن نیست.

اما حدیث طفیل بن ابی بن کعب؛ وی داستانی را ذکر کرده که با عبدالله بن عمر$ داشته است. روزی عبدالله بن عمر$ طفیل را با خود به بازار برد و به مغازه‌داری که می‌رسید و از کنارِ هر رهگذری که عبور می‌کرد، - چه او را می‌شناخت و چه نمی‌شناخت- به او سلام می‌گفت. روزی طفیل نزد عبدالله رفت؛ عبدالله به طفیل گفت: بیا تا با هم به بازار برویم. طفیل گفت: در بازار چه‌کار می‌کنی؟! تو که نه چیزی می‌خَری و نه چیزی می‌فروشی! پس این‌جا بنشین تا با هم سخن بگوییم. عبدالله فرمود: تنها از این جهت به بازار می‌رویم که به مردم سلام بگوییم؛ زیرا سلام کردن و ترویج آن، یکی از اسباب و زمینه‌های ورود انسان به بهشت است. همان‌گونه که ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «لا تَدْخُلُوا الجَنَّةَ حَتَّى تُؤْمِنُوا، ولا تُؤْمِنُوا حَتَّى تَحَابُّوا، أَفَلا أُخْبِرُكُمْ بِشَيءٍ إِذَا فَعَلْتُمُوه تَحَابَبْتُم؟ أَفْشُوا السَّلامَ بينَكم». یعنی: «وارد بهشت نمی‌شوید تا این‌که ایمان داشته باشید و ایمان ندارید مگر زمانی که یک‌دیگر را دوست بدارید؛ آیا شما را به کاری راهنمایی نمایم که اگر انجامش دهید، یک‌دیگر را دوست خواهید داشت؟ سلام گفتن به یک‌دیگر را در میان خود رواج دهید». هم‌چنین وقتی انسان به گروهی سلام می‌کند و می‌گوید: «السلام علیکم» یا آن‌گاه که به یک نفر سلام می‌دهد و می‌گوید: «السلام علیک»، در برابرِ سلامش، ده نیکی برایش نوشته می‌شود و اگر به ده نفر سلام کند، صد نیکی برایش ثبت می‌شود؛ و این، از خرید و فروش بهتر است. از این‌رو عبدالله بن عمر$ به بازار می‌رفت تا به مردم سلام کند؛ چراکه کسی به خانه‌اش نمی‌رفت یا شمارِ کسانی که به خانه‌اش می‌رفتند، خیلی کم‌تر از ‌افرادی بود که در بازار می‌دید و به آنان سلام می‌گفت. این‌جاست که درمی‌یابیم: شایسته است که انسان، از کثرتِ سلام کردن خسته و رنجور نشود. لذا اگر در مسیرِ رفتن به مسجد صد نفر را دیدید، به آن‌ها سلام کنید تا بدین‌سان به هزار نیکی، دست یابید. این، نعمتِ بسیار بزرگی‌ست.

این روایت، نشان‌گر اشتیاقِ فراوانِ سلف صالح به کسبِ نیکی‌هاست و نشان می‌دهد که آن‌ها بر خلافِ دوران ما، در کسب نیکی کوتاهی نمی‌کردند. ابن‌عمر$ یکی از افرادی بود که بیش‌ترین علاقه را به انجام کارهای نیک داشتند؛ باری ابوهریره برای ابن‌عمر$ حدیثی از پیامبر بیان کرد که «هرکس در تشییع جنازه‌ای شرکت کند، به‌اندازه‌ی یک قیراط پاداش می‌یابد و اگر تا خاک‌سپاریِ میّت صبر نماید، پاداش دو قیراط برایش ثبت می‌شود». از رسول‌الله پرسیدند: ای رسول‌خدا! دو قیراط چه‌قدر است؟ فرمود: «مِثْلُ الْجَبَلَيْنِ الْعَظِيمَيْنِ: أَصْغَرُهُمَا مِثْلُ أُحُدٍ».([[277]](#footnote-277)) یعنی: «همانندِ دو کوه بزرگ که کوچک‌ترین آن‌ها، مانندِ "کوه احد" است».

ابن‌عمر$ پس از شنیدنِ این حدیث، فرمود: «پس ما، تا کنون قیراط‌های فراوانی را از دست داده‌ایم». و از آن پس، از مرگِ هر مسلمانی که آگاه می‌شد، در تشییع جنازه‌اش شرکت می‌کرد. همه‌ی سلف صالح این‌گونه بودند و از هر عمل نیکی که اطلاع می‌یافتند، به انجامِ آن مبادرت می‌ورزیدند. از الله متعال می‌خواهیم که همه‌ی ما را در شمارِ کسانی قرار دهد که به سوی نیکی‌ها می‌شتابند؛ به‌یقین الله بر هر کاری تواناست.

اما این که عبدالله بن عمر$ به طفیل که شکمِ بزرگی داشت، «شکم‌گُنده» گفت، از روی شوخی و صمیمیت بود؛ نه از روی تمسخر یا بدین قصد که خواسته باشد او را به‌خاطر شکمِ بزرگش به‌ریشخند بگیرد. همان‌گونه که پیامبر به ابوهریره فرمود: «یا ابا هر!»

\*\*\*

132- باب: چگونگی سلام

مستحب است که سلام‌کننده بگوید: «السَّلامُ عَلَيْكُم وَرَحْمةُ الله وَبَرَكَاتُهُ» و ضمیر جمع - «کُم»- بیاورد؛ هرچند طرفی که به او سلام می‌کند، یک نفر باشد. و پاسخ‌دهنده‌ی سلام بگوید: «وَعَلَيْكُم السَّلامُ وَرَحْمةُ الله وَبَرَكَاتُهُ» و در ابتدای جوابش، "واو عطف" بیاورد.

855- عن عِمران بن حصين$ قال: جاءَ رجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ فقال: السَّلامُ عَلَيكُم، فَرَدَّ عَلَيْهِ ثُمَّ جَلَس، فَقَالَ النَّبِيُّ: «عَشْرٌ» ثُمَّ جَاءَ آخَرُ فَقَال: السَّلامُ عَلَيكُم وَرَحْمَةُ الله، فَرَدَّ عليهِ فَجَلَسَ، فقال: «عِشْرون»، ثُمَّ جَاءَ آخَرُ فَقَال: السَّلامُ عَلَيكُم وَرَحْمَةُ الله وَبَرَكَاتُه، فَرَدَّ عليهِ فَجَلَس، فقال: «ثَلاَثُونَ». [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی، این حدیث را حسن دانسته است.]([[278]](#footnote-278))

**ترجمه:** عمران بن حصین$ می‌گوید: مردی نزد پیامبر آمد و گفت: «السَّلامُ عَلَيكُم». پیامبر جوابِ سلامِ او را داد و آن‌گاه آن مرد نشست. پیامبر فرمود: «ده (نیکی برای او ثبت شد)». سپس مردی دیگر آمد و گفت: «السَّلامُ عَلَيكُم وَرَحْمَةُ الله». پیامبر جوابِ سلام او را هم داد و آن مرد نشست. پیامبر فرمود: «بیست (نیکی برای او ثبت گردید)». سپس شخصِ دیگری آمد و گفت: «السَّلامُ عَلَيكُم وَرَحْمَةُ الله وَبَرَكَاتُه». پیامبر جوابِ سلامِ او را نیز داد و آن‌گاه آن مرد نشست. پیامبر فرمود: «سی (نیکی برای او ثبت شد)».

856- وعن عائشة& قالت: قال لِي رسولُ الله: «هذا جِبرِيلُ يَقرَأُ عَلَيْكِ السَّلامَ». قالت: قُلت: «وَعَلَيْهِ السَّلامُ ورحْمَةُ الله وَبَرَكَاتُهُ». [متفقٌ عليه؛ در برخی از روایت‌های صحیحین، لفظِ «وَبَرَكَاتُهُ» آمده و در برخی از روایت‌ها نیامده است. البته واژه‌ی اضافی در روایتِ راویِ ثقه (قابل اعتماد)، پذیرفته می‌شود.]([[279]](#footnote-279))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: رسول‌الله به من فرمود: «ای عایشه! این جبرئیل است و به تو سلام می‌کند». عایشه& می‌گوید: گفتم: «وَعَلَيْهِ السَّلامُ ورحْمَةُ الله وَبَرَكَاتُهُ». [یعنی: سلام و رحمت و برکت‌های الله بر او باد.]

857- وعن أنسٍ أنَّ النَّبِيَّ كانَ إذا تَكَلَّم بِكَلمةٍ أعَادهَا ثَلاثاً حتَّى تُفَهَم عَنْهُ، وَإذا أَتَى عَلَى قَوْمٍ فَسَلَّمَ عَلَيهم سَلَّم عَلَيهم ثَلاثاً. [روایت بخاري]([[280]](#footnote-280))

**ترجمه:** انس می‌گوید: پیامبر هنگامی‌که سخنی می‌گفت، آن‌را سه بار تکرار می‌کرد تا مردم آن‌را بفهمند؛ و هرگاه نزدِ گروهی می‌آمد و به آنان سلام می‌گفت، سه بار سلام می‌کرد.

[نووی/ گوید: این، (=تکرارِ سخن و سلام) مربوط به زمانی‌ست که مردم، زیاد باشند.]

**شرح**

مؤلف/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» بابی درباره‌ی چگونگی سلام کردن گشوده است؛ یعنی سلام‌کننده چگونه سلام دهد و هنگامِ سلام کردن یا در جوابِ سلام، چه بگوید؟ مؤلف/ می‌گوید: مستحب است که سلام‌کننده بگوید: «السَّلامُ عَلَيْكُم وَرَحْمةُ الله وَبَرَكَاتُهُ» و ضمیر جمع بیاورد؛ هرچند طرفی که به او سلام می‌کند، یک نفر باشد. وی، سپس به حدیث عمران بن حصین$ استدلال کرده است. عمران می‌گوید: مردی نزد پیامبر آمد و گفت: «السَّلامُ عَلَيكُم». پیامبر جوابِ سلامِ او را داد و آن‌گاه آن مرد نشست. پیامبر فرمود: «ده (نیکی برای او ثبت شد)». سپس مردی دیگر آمد و گفت: «السَّلامُ عَلَيكُم وَرَحْمَةُ الله». پیامبر جوابِ سلام او را هم داد و آن مرد نشست. پیامبر فرمود: «بیست (نیکی برای او ثبت گردید)». سپس شخصِ دیگری آمد و گفت: «السَّلامُ عَلَيكُم وَرَحْمَةُ الله وَبَرَكَاتُه». پیامبر جوابِ سلامِ او را نیز داد و آن‌گاه آن مرد نشست. پیامبر فرمود: «سی (نیکی برای او ثبت شد)». بدین‌ترتیب رسول‌الله بیان فرمود که برای شخصِ نخست، ده نیکی است و برای دومین نفر، بیست نیکی؛ و برای سومین شخص، سی نیکی ثبت شد؛ زیرا هر یک از آن‌ها در جواب سلام، عبارتی را افزود.

علما اختلاف نظر دارند که انسان آن‌گاه که به یک نفر سلام می‌کند، آیا بهتر است که «السلام علیک» بگوید یا «السلام علیکم»؟

صحیح، این است که گفتنِ «السلام علیک» بهتر می‌باشد و از پیامبر نیز این‌گونه ثابت شده است. همان‌گونه که در حدیثِ «مُسیء الصلاة»([[281]](#footnote-281)) آمده است. و اما استدلال مؤلف/ به حدیث عمران بن حصین$ بی‌مورد است؛ زیرا حدیث عمران دیدگاهِ مؤلف/ را تأیید نمی‌کند و در آن هیچ اشاره‌ای به دیدگاهِ وی نیست؛ بلکه شخصی که نزد پیامبر آمد، از آن جهت «السلام علیکم» گفت که عده‌ای با پیامبر نشسته بودند و او، به همه سلام کرد. لذا اگر طرفِ مقابلِ شما، یک گروه باشند، بگویید: «السلام علیکم» و اگر طرفِ مقابل یک نفر است، پس با عبارتِ «السلام علیک» به او سلام کنید. و بهتر است که افزون بر این، «وَرَحْمَةُ الله» نیز بگویید و اگر «وَبَرَكَاتُه» را بر آن بیفزایید، بهتر خواهد بود؛ چراکه بر هر عبارتی، ده نیکی مترتب است و اگر به گفتنِ «السلام علیک» بسنده کنید، کافی‌ست.

پاسخ‌دهنده‌ی سلام باید بگوید: «وَعَلَيْكُم السَّلامُ»؛ البته این، در صورتی‌ست که سلام‌کننده، فقط «السلام علیک» بگوید و چیزی بر آن نیفزاید. ولی اگر سلام‌کننده با عبارتِ : «السَّلامُ عَلَيكَ وَرَحْمَةُ الله» سلام کند، پاسخ‌دهنده نیز باید لااقل عینِ این سلام را پاسخ دهد و بگوید: «السَّلامُ عَلَيكَ وَرَحْمَةُ الله»؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٖ فَحَيُّواْ بِأَحۡسَنَ مِنۡهَآ أَوۡ رُدُّوهَآ﴾ [النساء : ٨٦]

و هنگامی که به شما سلام می‌گویند، بهتر یا همانند آن پاسخ دهید.

مؤلف می‌گوید: «مستحب است که پاسخ‌دهنده‌ی سلام، در ابتدای جوابش، "واو عطف" بیاورد». این، خوب است؛ زیرا وقتی پاسخ‌دهنده در جوابِ سلام "واو عطف" می‌‌آورد و می‌گوید: «*و*علیکم...»، روشن می‌شود که پاسخش معطوف به عبارتی‌ست که سلام‌کننده با آن سلام گفته است. البته نگفتنِ "واو عطف" ایرادی ندارد. زیرا ابراهیم در جوابِ سلامِ فرشتگان، "واو عطف" نیاورد: ﴿فَقَالُواْ سَلَٰمٗاۖ قَالَ سَلَٰمٞ﴾ [الذاريات: ٢٥] یعنی: «(فرشتگان) سلام گفتند؛ (ابراهیم) نیز سلام گفت». لذا آوردنِ "واو" در جوابِ سلام بهتر است و نیاوردنِ آن، ایرادی ندارد.

هم‌چنین سنت است که وقتی سلامِ کسی را به شخصی می‌رسانند، در جواب بگوید: «علیه السلام». و اگر بگوید: «علیک وعلیه السلام» یا «علیه وعلیک السلام»، بهتر است. زیرا حاملِ سلام، کارِ خوبی کرده که سلامِ سلام‌کننده را به این شخص رسانده است و باید از او قدردانی شود. لذا اگر یک نفر به شخصی بگوید: سلامِ مرا به فلانی برسان؛ و آن‌شخص این کار را بکند و بگوید: «فلانی به تو سلام رساند»، در جوابش باید گفت: «علیه وعلیک السلام»؛ و اگر در جوابِ سلام به گفتنِ «علیه السلام» بسنده کرد، ایرادی ندارد؛ زیرا پیامبر سلامِ جبرئیل را به عایشه& رساند و عایشه& جوابِ سلامِ جبرئیل را این‌گونه داد که: «وَعَلَيْهِ السَّلامُ...». این‌جاست که روشن می‌شود: آن‌گاه که کسی سلامِ شخصی دیگر را به شما می‌رساند، باید بگویید: «وَعَلَيْهِ السَّلامُ». اما آیا اگر کسی به شما بگوید که سلام مرا به فلانی برسان، رساندنِ سلامش بر شما واجب است یا خیر؟

علما در این‌باره گفته‌اند: اگر برایش تعهد کردید که این کار را انجام دهید، پس بر شما واجب است که سلام او را به شخصِ مورد نظرش برسانید؛ زیرا در این‌صورت سلام، امانت است و الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تُؤَدُّواْ ٱلۡأَمَٰنَٰتِ إِلَىٰٓ أَهۡلِهَا﴾ [النساء : ٥٨]

الله به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بازپس دهید.

وقتی شما این امانت را قبول کردید، پس باید به تعهد خود عمل کنید؛ اما اگر به شما گفت: «سلامِ مرا به فلانی برسان» و شما سکوت کنید یا به او بگویید: «اگر فراموش نکردم، سلام تو را به او می‌رسانم»، یا چنین سخنی گفتید، رساندن سلامش تنها در صورتی بر شما واجب است که آن را به‌خاطر داشته باشید؛ زیرا انجامِ این عمل را مشروط به این کرده‌اید که آن را به‌یاد داشته باشید. البته بهتر است که انسان، دیگران را با این کار به زحمت نیندازد؛ بلکه بگوید: «به هرکس که جویای حالَم بود یا درباره‌ی من پرسید، سلام مرا برسان». این، خوب است؛ اما این‌که شخصِ مشخصی را نام ببرید، چه‌بسا حاملِ سلام در زحمت بیفتد یا از شما شرم کند و به شما قول دهد که سلامتان را می‌رساند؛ اما فراموش کند یا مدتی طولانی بگذرد و یا به هر دلیلی نتواند به وعده‌اش عمل نماید.

مؤلف/ سپس حدیث انس را ذکر کرده که در آن آمده است: پیامبر هنگامی‌که سخنی می‌گفت، آن را سه‌بار تکرار می‌کرد و آن‌گاه که سلام می‌داد، آن‌را سه بار تکرار می‌فرمود. البته زمانی سخنش را سه بار تکرار می‌کرد که سخنش را خوب نمی‌فهمیدند؛ اما اگر سخنش را می‌فهمیدند، آن‌را تکرار نمی‌کرد. زیرا نیازی به تکرارِ سخنی که فهمیده می‌شود، نیست؛ اما اگر گوشِ شنونده، سنگین بود یا به هر دلیلی مانندِ سر و صدای پیرامونش، سخنِ شما را نفهمید، دوباره سخنتان را تکرار کنید و اگر باز هم نفهمید، سخنتان را برای سومین بار تکرار نمایید و بیش از این، درست نیست. همان‌گونه که اگر شخصی برای ورود به خانه‌ای سه بار اجازه بخواهد و به او اجازه داده نشود، باید بازگردد و بر اجازه خواستن پافشاری نکند. هم‌چنین اگر با شخصی سه بار سخن بگویند و او هیچ نگوید یا نفهمد، او را به حالِ خود رها کنند. هم‌چنین اگر به یک نفر سلام کردید و متوجه نشد، دوباره به او سلام دهید و اگر باز هم متوجه نشد، برای سومین بار به او سلام کنید و چون جواب نداد، او را ترک نمایید. و نیز اگر به کسی سلام کردید، اما جوابِ سلامتان را خوب نداد؛ مثلاً شما به او گفتید: «السلام علیک» و او در پاسختان فقط گفت: «خوش آمدید» و به‌نیکی یا به صورتِ شرعی، جواب سلامتان را نداد، دوباره به او سلام کنید و اگر باز هم به همان شکل سلامتان را پاسخ گفت، می‌توانید تا سه بار به او سلام کنید و بگویید: «السلام علیک»؛ اما اگر سومین بار نیز همین‌گونه جواب داد، بیش از سه بار به او سلام نکنید؛ بلکه به او تذکر دهید که این طرزِ جواب دادن، کافی نیست و در جوابِ «السلام علیک»، باید بگوید: «علیک السلام» و عباراتی چون «خوش آمدید»، جوابِ سلام به‌شمار نمی‌آید.

\*\*\*

858- وعن الْمقْدَاد فِي حَدِيثِهِ الطَّويلِ قال: كُنَّا نَرْفَعُ لِلنَّبِيِّ نَصِيبَهُ مِنَ الَّلبَن فَيَجِئُ مِنَ اللَّيلِ فَيُسَلِّمُ تسليمًا لايُوقِظُ نَائِماً وَيُسمِعُ اليَقظانَ فَجَاءَ النَّبِيُّ فَسَلمَّ كَمَا كانَ يُسَلِّمُ. [روایت مسلم]([[282]](#footnote-282))

**ترجمه:** ما سهمِ شیرِ پیامبر را برایش برمی‌داشتیم؛ پیامبر در اثنای شب می‌آمد و به‌گونه‌ای سلام می‌کرد که خفته را بیدار نمی‌ساخت و صدایش به (افرادِ) بیدار می‌رسید. پیامبر- شبی طبق معمول- آمد و مانندِ گذشته سلام کرد.

859- عن أسماء بنتِ يزيد& أنَّ رسولَ الله مَرَّ فِي المَسْجِد يَوْماً وَعُصْبةٌ مِنَ النِّساء قُعوُدٌ فأَلوْي بِيدِهِ بالتَّسليم. [ترمذي این حدیث را روایت کرده و آن را حسن دانسته است.]([[283]](#footnote-283))

**ترجمه:** اسماء بنت یزید& می‌گوید: روزی رسول‌الله در حالی که گروهی از زنان - در مسجد- نشسته بودند، از مسجد گذشت و دستش را به‌نشانه‌ی سلام، تکان داد.

[نووی گوید: این حدیث بر آن حمل شده که پیامبر برای سلام کردن، هم لفظِ سلام را گفته و هم با دست خویش اشاره کرده است؛ چنان‌که روایتِ ابوداود، این را تأیید می‌کند. زیرا در آن آمده است: «فَسَلَّمَ عَلَيْنَا»؛ یعنی: به ما سلام کرد]

860- وَعن أبي أُمامة قال: قال رسولُ الله: «إنَّ أَوْلىَ النِّاس بِاللهِ مَنْ بَدَأَهُم بالسَّلاَمِ». [این حدیث در صفحاتِ بعد نیز آمده است و ابوداود و ترمذی روایتش کرده‌اند و ترمذی آن را حسن دانسته است.]([[284]](#footnote-284))

**ترجمه:** ابوامامه می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «نزدیک‌ترین مردم به الله، کسی‌ست که آغازگرِ سلام کردن به مردم باشد».([[285]](#footnote-285))

861- وعن أبي جُرَيِّ الْهُجَيْمِيِّ قال: أَتَيْتُ رسولَ الله فَقُلْتُ:عَلَيْكَ السَّلامُ يا رَسولَ الله. فقال: لاتَقُلْ عَلَيْكَ السَّلامُ، فإن عَلَيْكَ السّلامُ تَحيَّةُ الموتى». [این حدیث پیش‌تر به‌طور کامل گذشت و ابوداود و ترمذی، روایتش کرده‌اند و ترمذی آن‌را حسن صحیح دانسته است.]([[286]](#footnote-286))

**ترجمه:** ابوجُرَیّ هُجَیمی می‌گوید: نزد رسول‌الله آمدم و گفتم: علیک‌السلام ای رسول‌خدا! فرمود: «نگو: علیک‌السلام؛ زیرا علیک‌السلام، درود و سلامِ مردگان است».

**شرح**

مؤلف چند حدیث در باب آداب سلام و کیفیتِ آن، نقل کرده است؛ از جمله: حدیث مقداد بن اسود که در آن آمده است: پیامبر شب‌هنگام که وارد خانه می‌شد، به‌آرامی و به‌گونه‌ای سلام می‌کرد که خفته را بیدار نمی‌ساخت و آنان‌که بیدار بودند، سلامش را می‌شنیدند. لذا زیبنده است که انسان هنگامِ ورود به اتاق یا هر جایی که کسانی در آن خوابیده‌اند، به‌گونه‌ای سلام دهد که افرادِ بیدار آن‌را بشنوند و خفتگان را بیدار نکند؛ زیرا کسی که خوابیده است، دوست ندارد که کسی او را بیدار نماید؛ به‌ویژه آنکه برخی از مردم اگر از خواب بیدار شوند، خواب از چشمشان می‌پَرَد و نمی‌توانند تا صبح بخوابند. لذا سلام کردن با صدای بلند - و صدابلندی در جایی که کسی خوابیده است- مایه‌ی اذیت و آزارِ دیگران است. از این‌رو وقتی وارد چنین جایی می‌شوید، حقّ آنان را که بیدارند، با سلام کردن ادا کنید و از آزار رساندن به خفتگان، بپرهیزید؛ یعنی آهسته و به‌گونه‌ای سلام کنید که افرادِ بیدار، آن‌را بشنوند و آنان‌که خوابیده‌اند، آن‌را نشنوند.

مؤلف/ سپس حدیث اسماء& را روایت کرده است که: پیامبر از کنارِ زنانی که در مسجد نشسته بودند، گذشت و با دستِ خویش به‌نشانه‌ی سلام، اشاره کرد. نووی می‌گوید: این حدیث بر آن حمل شده که پیامبر برای سلام کردن، هم لفظِ سلام را گفته و هم با دست خویش اشاره کرده است. زیرا از سلام کردن با اشاره‌ی دست به‌تنهایی نهی شده است؛ اما ایرادی ندارد که کسی، ضمن گفتنِ لفظ سلام، با دست خود نیز اشاره کند یا آن‌را تکان دهد؛ به‌ویژه زمانی که انسان از سلام‌کننده فاصله دارد و یا ناشنواست و برای درکِ سلام، نیاز است که سلام‌کننده با دست خویش اشاره کند. در چنین شرایطی، هم لفظ سلام را می‌گوید و هم دستش را تکان می‌دهد. برخی از مردم عادت دارند که وقتی سوارِ ماشین (خودرو) هستند، برای سلام کردن بوق می‌زنند؛ این، سلام به‌شمار نمی‌آید و مطابق سنت نیست. البته برخی از مردم می‌گویند: «هدفم از بوق زدن، سلام کردن نیست؛ بلکه ابتدا بوق می‌زنم تا طرف مقابل متوجه شود و آن‌گاه به او سلام می‌کنم». امیدوارم که این کار، اشکالی نداشته باشد؛ اما اگر بوق زدن جای‌گزینِ سلام کردن باشد، بدون شک خلافِ سنت است. زیرا سنت، این است که انسان با زبانش سلام کند و اگر صدایش به طرف مقابل نمی‌رسد، با دستش نیز اشاره نماید تا شخصِ دور یا ناشنوایی که به او سلام می‌شود، متوجه گردد.

هم‌چنین هنگام سلام کردن، ابتدا باید واژه‌ی سلام را ذکر کنیم و بگوییم: «السَّلامُ عَلَيكَ وَرَحْمَةُ الله وَبَرَكَاتُه». و اگر طرف مقابل جماعتی بودند، می‌گوییم: «السَّلامُ عَلَيكُم وَرَحْمَةُ الله وَبَرَكَاتُه». اما پیامبر از گفتنِ «علیک السلام» توسط سلام‌کننده نهی نموده و فرموده است: «این، درود و سلامِ مردگان است»؛ یعنی مردم در دوران جاهلیت بر مردگانشان بدین ترتیب سلام می‌کردند. چنان‌که شاعرشان چنین گفته است:

عليک سلام الله قيس بن عامر

[توضیح: شاعر در این بیت برای درود فرستادن بر قیس بن عامر که مرده بود، مطابق روش آن دوران ابتدا گزاره- یعنی واژه‌ی علیک- را ذکر کرده است».]

آن‌ها مرگانش را، هرچند که غایب بودند، حاضر و در برابر خویش می‌پنداشتند و بدین‌سان آنان را مورد خطاب قرار می‌دادند و این‌گونه به مرده‌ی خویش سلام می‌کردند که می‌گفتند: «عليک سلام الله». از این‌رو پیامبر از این طرزِ سلام کردن نهی فرمود؛ چراکه این، درود و سلامِ مردگان است و به روشِ مردمِ دوران جاهلیت می‌مانَد. لذا به جای گفتن: «عليک السلام»، بگویید: «السَّلامُ عَلَيكَ». این، روش درست در سلام کردن است. - و الله بهتر می‌داند-.

در حدیثِ اسماء بنت یزید& آمده است: پیامبر از کنارِ زنانی که در مسجد نشسته بودند، گذشت و با دستِ خویش به‌نشانه‌ی سلام، اشاره کرد. نووی می‌گوید: این حدیث بر آن حمل شده که پیامبر برای سلام کردن، هم لفظِ سلام را گفته و هم با دست خویش اشاره کرده است. زیرا از سلام کردن با اشاره‌ی دست به‌تنهایی نهی شده است و سلام باید به‌زبان باشد.

این حدیث، نشان می‌دهد که پیامبر به زنان سلام می‌کرد؛ زیرا دلیلِ نهی، یعنی خطر فتنه به‌کلی منتفی بود. از این‌رو مرد نامحرم نباید به زن سلام کند؛ چراکه ممکن است دو طرف در فتنه بیفتند؛ و این ممنوعیت، برای دختر و پسرِ جوان، شدیدتر است. بنابراین، نه زنِ نامحرم به مردِ بیگانه سلام بگوید و نه مردِ نامحرم به زن بیگانه. اما اگر مردی به نیکوکاری معروف بود و از کنارِ زنانی که در مسجد یا کلاسِ درس و امثال آن گردِ هم آمده‌اند، عبور کرد، ایرادی ندارد که به آن‌ها سلام کند؛ زیرا علت نهی، منتفی‌ست و همه‌ی ما به مسجد رفت و آمد می‌کنیم. اما در سلام کردن مرد به زنی که در کوچه و بازار می‌بیند، فتنه‌ی بزرگی وجود دارد. هم‌چنین اگر مردی وارد خانه‌ی خویش شد و دید که تعدادی از زنان به دیدنِ همسرش آمده‌اند، ایرادی ندارد که به آن‌ها سلام کند؛ زیرا در این حالت نیز خطر فتنه، منتفی‌ست. آن‌چه نگران‌کننده است، خطر فتنه و زمینه‌ی فساد در سلام کردن نامحرمان به یک‌دیگر است و یک قاعده‌ی شرعی‌ست که می‌گوید: «دفع مفاسد نسبت به جلب منافع، اولویت دارد».

این‌جاست که درمی‌یابیم: دست دادن با زن- چه جوان و کم‌سن و سال باشد و چه پیر و کهن‌سال- جایز نیست؛ نه به‌طور مستقیم و نه از روی حایلی مثل پرده و پارچه. اما دست دادن با زنِ محرم، جایز است. والله اعلم.

\*\*\*

133- باب: آداب سلام

862- وعن أبي هريرة أنَّ رسولَ الله قال: «يُسَلِّمُ الرَّاكِبُ عَلَى الْمَاشِي، وَالْماشي عَلَي القَاعِد، والقليلُ على الكَثِيرِ». [متفق عليه]([[287]](#footnote-287))

وَفِي رواية البخاري: «والصَّغيرُ على الْكَبِيرِ».

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «سواره بر پیاده، و پیاده بر نشسته، و شمارِ کم‌تر بر گروهِ بیش‌تر سلام کنند».

و در روایت بخاری آمده است: «و کوچک بر بزرگ».

863- وَعن أبي أُمامة صُديِّ بن عجلان الباهِلِي قال: قال رسولُ الله: «إنَّ أَوْلىَ النِّاسِ بِاللهِ مَنْ بَدَأَهُم بالسَّلاَمِ». [روایت ابوداود با اِسنادِ جیّد]([[288]](#footnote-288))

وَرَوَاهُ التِّرمذي عن أبي أُمامةَ قِيلَ يارسولَ الله، الرَّجُلانِ يَلْتَقيانِ أيُّهُمَا يَبْدأُ بالسَّلام، قال: «أوْلاهُمَا بالله تعالى». [ترمذي می‌گوید: حديثی حسن است.]

**ترجمه:** ابوامامه می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «نزدیک‌ترین مردم به الله، کسی‌ست که آغازگرِ سلام کردن به مردم باشد».([[289]](#footnote-289))

ترمذی این حدیث را از ابوامامه روایت کرده است که: گفته شد: ای رسول‌خدا! کدام‌یک از دو نفری که با یک‌دیگر برخورد می‌کنند، ابتدا سلام دهد؟ فرمود: «نزدیک‌‌ترینشان به الله متعال».

**شرح**

نووی/ این احادیث را در کتابش «ریاض‌الصالحین» در باب آداب سلام آورده است و پیش‌تر به شرح برخی از آن‌ها پرداختیم. وی، سپس حدیث ابوهریره را ذکر کرده که در آن آمده است که چه کسی، ابتدا سلام می‌کند؟

می‌گوییم: کسی که از همه بهتر است، در سلام کردن پیش‌دستی می‌نماید؛ همان‌گونه که پیامبر اکرم به‌عنوان برترین آفریده‌ به هرکس که برمی‌خورد، در سلام کردن از او پیشی می‌گرفت. لذا همواره بکوشید که در سلام کردن، از دوستان خود سبقت بگیرید و این، شما باشید که ابتدا سلام می‌کنید؛ گرچه طرفِ مقابل از شما کوچک‌تر باشد. زیرا بهترین مردم، کسی‌ست که در سلام کردن به آن‌ها پیش‌دستی می‌کند و نزدیک‌ترین مردم به الله متعال نیز کسی‌ست که آغازگرِ سلام به آن‌هاست. آیا مگر دوست ندارید که نزدیک‌ترین مردم به الله باشید؟ پس آغازگرِ سلام کردن به مردم باشید و در سلام کردن به دیگران، پیش‌دستی نمایید.

سپس مؤلف در حدیث ابوهریره یادآور شده است که پیامبر فرمود: «سواره بر پیاده، و پیاده بر نشسته، و شمارِ کم‌تر بر گروهِ بیش‌تر، و کوچک بر بزرگ سلام کنند». زیرا سواره بالاتر از پیاده است و پیاده، بالاتر از نشسته می‌باشد و از آن‌جا که حقِ تعدادِ بیش‌تر، بیش از حقّ شمارِ کم‌تر است، لذا گروهِ اندک بر گروهِ بیش‌تر سلام دهند. و همین‌طور کوچک به بزرگ‌تر از خود سلام کند؛ زیرا بزرگ‌تر بر کوچک‌تر از خود، حق دارد. اما اگر تعدادِ کم‌تر حواسشان نباشد، جمعِ بیش‌تر به آن‌ها سلام کنند. هم‌چنین اگر کوچک‌تر، حواسش نباشد، بزرگ‌تر سلام دهد؛ نباید سنتِ سلام کردن، ترک شود. این سخنِ پیامبر بدین معنا نیست که سلام کردنِ بزرگ‌تر به کوچک‌تر، حرام است؛ بلکه همان‌گونه که پیش‌تر گفتیم، بهتر است که با وجودِ بزرگ‌تر بودن، به کوچک‌تر از خود، سلام کنید؛ زیرا نزدیک‌ترین مردم به الله متعال، کسی‌ست که آغازگر سلام کردن به آن‌هاست.

\*\*\*

134- باب: مستحب بودن تکرار سلام به کسی که به فاصله‌ی اندک، دیدارش تکرار گردد؛ بدین‌صورت که به جایی وارد و سپس خارج شود و آن‌گاه در همان لحظه داخل بیاید یا درختی یا چیزی مانندِ آن، در میانِ آن‌دو حایل شود

864- عن أبي هريرةَ فِي حديثِ المسِيءِ صَلاتُهُ أنَّهُ جاء فَصَلَّى ثُمَّ جاء إِلَى النَّبِيِّ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلام فقال: «ارجع فَصَلِّ فَإنَّكَ لم تُصَلِّ»؛ فَرَجَعَ فَصَلَّى، ثُمَّ جاء فَسَلَّمَ عَلَى النَّبِيِّ حَتّى فَعَل ذلكَ ثَلاثَ مَرَّاتٍ. [متفق عليه]([[290]](#footnote-290))

**ترجمه:** از ابوهریره درباره‌ی آن‌شخص که نمازش را درست نمی‌گزارد، روایت است که آن مرد - به مسجد- آمد و نماز خواند؛ آن‌گاه نزد پیامبر آمد و به ایشان سلام کرد؛ پیامبر جوابِ سلامش را داد و فرمود: «بازگرد و نماز بخوان؛ چراکه تو نماز نخوانده‌ای». آن مرد بازگشت و نماز گزارد؛ سپس نزد پیامبر آمد و به ایشان سلام کرد. تا این‌که این کار را سه بار انجام داد.

865- وَعَنْهُ عَنْ رسولِ الله قال: «إذا لَقِيَ أَحَدَكُمْ أَخَاهُ فَلْيُسَلِّمْ عَلَيْهِ، فَإنْ حَالَتْ بَيْنَهُمَا شَجَرَةٌ أو جِدَارٌ أوْ حَجَرٌ ثُمَّ لَقِيَهُ فَلْيُسَلِّمْ عَلَيْه». [روایت ابوداود]([[291]](#footnote-291))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه کسی از شما با برادرِ (مسلمانِ) خود برخورد کرد، به او سلام کند؛ و اگر درختی یا دیواری یا سنگی در میانشان حایل شد و باز او را دید، - دوباره نیز- به او سلام بگوید».

\*\*\*

135- باب: مستحب بودن سلام کردن به‌هنگامِ ورود به خانه‌ی خویش

الله متعال می‌فرماید:

﴿فَإِذَا دَخَلۡتُم بُيُوتٗا فَسَلِّمُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمۡ تَحِيَّةٗ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِ مُبَٰرَكَةٗ طَيِّبَةٗ﴾

[النور : ٦١]

پس هنگام ورود به خانه‌ها به یک‌دیگر سلام کنید که درود و شادباشی خجسته و پاکیزه از سوی الله است.

866- وَعَنْ أَنَسٍ قال: قالَ لِي رسولُ الله: «يَا بُنَّي، إذا دَخَلْتَ عَلى أهْلِكَ فَسَلِّمْ يَكُنْ بَركةً عَلَيْكَ وَعَلَى أهلِ بَيْتِكَ». [ترمذي، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می‌باشد.]([[292]](#footnote-292))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله به من فرمود: «ای پسرم! وقتی نزد خانواده‌ات می‌روی، سلام کن که خیر و برکتی برای تو و خانواده‌ات خواهد بود».

**شرح**

نووی/ در این دو باب که پیرامون آداب سلام گشوده، بدین نکته پرداخته است که وقتی انسان به برادرِ مسلمانش سلام کرد و سپس از آن‌جا بیرون رفت و دوباره - به‌فاصله‌ی اندک یا زیاد- بازگشت، مستحب است که سلامش را تکرار کند و باری دیگری نیز سلام بگوید. به‌طور مثال: کسی، مهمان دارد و برای مهمانانش آب و غذا می‌آورد و به آن‌ها سلام می‌کند و دوباره می‌رود تا چیزِ دیگری برای پذیرایی از آن‌ها بیاورد؛ مستحب است: هر بار که بازمی‌گردد، سلام بگوید. این، از نعمت اسلام می‌باشد که سلام کردن و تکرارِ آن در هر بار ملاقات با برادرِ مسلمان، سنت است؛ فرقی نمی‌کند که به‌فاصله‌ی اندک یک‌دیگر را دیده باشند یا لحظات و دقایق بیش‌تری از دیدارشان گذشته باشد. الله متعال به ما دستور داده است که به یک‌دیگر سلام کنیم؛ زیرا سلام، عبادت است و اجر و پاداش دارد و هرچه بیش‌تر به یک‌دیگر سلام کنیم، اجر و ثوابمان نزد الله متعال نیز بیش‌تر می‌شود. لذا اگر الله چنین دستوری نمی‌داد، تکرارِ سلام بدین‌صورت بدعت به‌شمار می‌آمد؛ اما این، لطف و نعمتِ الله متعال است که وقتی برادرِ مسلمان خویش را برای لحظاتی هرچند اندک ترک می‌کنید و سپس نزدش باز می‌گردید، دوباره به او سلام می‌گویید. یا این‌که در مسیری با هم راه می‌روید و درختی یا سنگی یا امثال آن در میان شما حایل می‌شود و همین‌که در ادامه‌ی مسیر، یک‌دیگر را می‌بینید، دوباره به او سلام کنید.

سپس مؤلف/ به حدیث آن مردی استدلال کرده است که وارد مسجد شد و نماز خواند. وی به‌سرعت و به‌گونه‌ای نماز می‌گزارد که گویا به زمین نوک می‌زد؛ سپس نزد پیامبر آمد و به ایشان سلام کرد. رسول‌الله جواب سلامش را داد و فرمود: «ارجع فَصَلِّ فَإنَّكَ لم تُصَلِّ»؛ یعنی: «بازگرد و نماز بخوان؛ چراکه تو نماز نخوانده‌ای». آن مرد بازگشت و نماز گزارد؛ سپس نزد پیامبر آمد و به ایشان سلام کرد. تا این‌که این کار را سه بار انجام داد. آن مرد که روشِ درست نماز خواندن را نمی‌دانست، به پیامبر عرض کرد: «سوگند به ذاتی که تو را به‌حق برانگیخته است، یاد ندارم که بهتر از این نماز بگزارم؛ لطفا به من یاد دهید». این، از حکمتِ پیامبر بود که هر بار به او فرمود تا باری دیگر نماز بگزارد تا بدین‌سان او را مشتاقِ کسبِ علم بگرداند و حسّ نیازش به فراگیریِ روشِ درست نماز خواندن را افزایش دهد؛ زیرا آن‌گاه که انسان به چیزی احساس نیاز کند، با اشتیاقِ بیش‌تری به آن روی می‌آورَد. فقیری به پانصد تومان نیاز دارد؛ روشن است که اگر این مبلغ را به او بدهید، خیلی خوشحال می‌شود؛ اما اگر این مبلغ را به کسی بدهید که به آن نیاز ندارد، برایش مهم نیست و به آن اهمیت نمی‌دهد یا خوشحال نمی‌شود.

خلاصه این‌که پیامبر هر بار آن مرد را باز گردانید و به او دستور داد که نمازش را تکرار کند تا بدین‌سان او را مشتاقِ علم بگرداند؛ آن‌گاه به او فرمود: «إِذَا قُمْتَ إِلَى الصَّلاَةِ فَأَسْبِغْ الْوُضُوءَ ثُمَّ اسْتَقْبِلْ الْقِبْلَةَ فَكَبِّرْ ثُمَّ اقْرَأْ بِمَا تَيَسَّرَ مَعَكَ مِنْ الْقُرْآنِ ثُمَّ ارْكَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ رَاكِعًا ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ قَائِمًا ثُمَّ اسْجُدْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ سَاجِدًا ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ جَالِسًا ثُمَّ اسْجُدْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ سَاجِدًا ثُمَّ افْعَلْ ذَلِكَ فِي صَلاَتِكَ كُلِّهَا».([[293]](#footnote-293)) یعنی: «هرگاه قصدِ نماز کردی، وضوی کامل بگیر؛ آن‌گاه رو به قبله کن و تکبیر بگو؛ سپس آن‌چه از قرآن یاد داری و برایت ممکن است، بخوان. - البته بنا بر سایر احادیث، سوره‌ی فاتحه حتماً باید خوانده شود.- آن‌گاه با آرامش کامل رکوع کن و سپس سر از رکوع بردار و کاملاً راست بایست و پس از آن، با آرامشِ کامل سجده کن و آن‌گاه سر از سجده بردار و به‌طور کامل و با آرامش بنشین و سپس با آرامشِ کامل سجده کن. - این، یک رکعت است- و در همه‌ی نمازت به همین روش عمل نما». بدین‌ترتیب رسول‌الله روشِ نماز خواندن را به آن مرد آموزش داد و آن مرد، روشِ صحیح نماز را فرا گرفت و رفت.

مؤلف/ به این حدیث استدلال کرده است که: وقتی انسان نزد برادر مسلمانش باز می‌گردد- هرچند به‌فاصله‌ی اندک یا پس از لحظاتی کوتاه- باید به او سلام کند. مثلاً در مسجد هستید و برای تجدید وضو یا آوردن کتابی یا امثالِ آن، آن‌جا را برای لحظاتی کوتاه ترک می کنید و سپس باز می‌گردید؛ هنگامِ بازگشتن، دوباره سلام کنید. این، کارِ نیک و پسندیده‌ای است و هر سلامی، ده نیکی به‌شمار می‌آید.

سپس مؤلف/ یادآور شده است که سلام کردن به‌هنگامِ ورود به خانه مستحب می‌باشد؛ وی به این آیه استدلال کرده است که الله می‌فرماید:

﴿فَإِذَا دَخَلۡتُم بُيُوتٗا فَسَلِّمُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمۡ تَحِيَّةٗ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِ مُبَٰرَكَةٗ طَيِّبَةٗ﴾

[النور : ٦١]

پس هنگام ورود به خانه‌ها به یک‌دیگر سلام کنید که درود و شادباشی خجسته و پاکیزه از سوی الله است.

لذا وقتی واردِ خانه‌ی خویش می‌شوید، نخست مسواک بزنید و آن‌گاه به خانواده‌ی خود سلام کنید. پیامبر به خدمت‌گزار خود، انس فرمود: «ای پسرم! وقتی نزد خانواده‌ات می‌روی، سلام کن که خیر و برکتی برای تو و خانواده‌‌ی توست». از این‌رو الله متعال فرمود: ﴿مُبَٰرَكَةٗ طَيِّبَةٗ﴾؛ یعنی: «درود و شادباشی خجسته و پاکیزه است». لذا هنگامِ ورود به خانه به ساکنانش- چه خانواده‌ات باشند و چه دوستان و همکارانت یا هرکسِ دیگری- سلام کن که این، سنت است.

\*\*\*

136- باب: سلام کردن به کودکان

867- عن أنس أنَّهُ مَرَّ عَلى صِبْيانٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهمْ وقال: كانَ رسولُ الله يَفْعلُه. [متفق عليه]([[294]](#footnote-294))

**ترجمه:** روایت است که انس از کنارِ تعدادی کودک گذشت و به آن‌ها سلام کرد و فرمود: رسول‌الله این کار را انجام می‌داد.

\*\*\*

137- باب: سلام گفتنِ مرد به همسر و دیگر زنانِ محرمش و نیز زنان بیگانه‌ به‌شرطی که ترس به فتنه افتادن وجود نداشته باشد و هم‌چنین سلام کردنِ زنان به مردان بیگانه بر اساسِ همین شرط

868- عن سهل بن سعد قال: كانَتْ فينا امْرَأَةٌ -وفي رواية: كانَتْ لَنا عَجُوزٌ- تأْخُذُ مِنْ أَُصُولِ السِّلْقَ فَتَطْرَحُهُ في القِدْرِ وَتُكَرْكِرُ حَبَّاتٍ منْ شَعِير، فإذا صَلَّيْنا الجُمُعَةَ وانْصَرَفْنَا نُسَلِّمُ عَلَيْها فَتُقدِّمُهُ إليْنَا. [روایت بخاري]([[295]](#footnote-295))

**ترجمه:** سهل بن سعد می‌گوید: زنی در میانِ ما بود- و در روایتی دیگر: پیرزنی با ما بود- که مقداری چغندر می‌آورد و در دیگ می‌ریخت و دانه‌های جو را آرد می‌کرد - و به چغندرِ پخته‌شده می‌افزود-. آن‌گاه که نماز جمعه را می‌خواندیم و باز می‌‌گشتیم، به او سلام می‌گفتیم و او، آن غذا را نزدِ ما می‌آورد.

869- وعن أُم هانئ فاخِتَةَ بِنتِ أبي طَالب& قَالت:أَتَيْتُ النَّبِيَّ يَوْمَ الفَتْح وَهُو يَغْتسِلُ وَفاطِمةُ تَسْتُرهُ بِثَوْبٍ فَسَلَّمْتُ. وذَكَرَتِ الحديثَ. [روایت مسلم]([[296]](#footnote-296))

**ترجمه:** ام‌هانی، فاخته بنت ابی‌طالب& می‌گوید: روز فتح مکه نزد پیامبر آمدم و پیامبر استحمام می‌کرد و فاطمه& پارچه‌ای را برای پوشاندن ایشان گرفته بود؛ سلام کردم... آن‌گاه ام‌هانی حدیث را تا پایان، روایت کرد.

870- وعن أسماءَ بنتِ يزيد& قالت:مَرَّ عَلَيْنا النَّبِيُّ فِي نِسْوَةٍ فَسَلَّمَ عَلَيْنَا. روایت ابوداود و ترمذي؛ این، لفظ ابوداود است. در روایت ترمذی که آن را حسن دانسته، آمده است:([[297]](#footnote-297))

أنَّ رسولَ الله مَرَّ فِي المَسْجِد يَوْماً وَعُصْبةٌ مِنَ النِّساء قُعوُدٌ فأَلوْي بِيدِهِ بالتَّسليم.

**ترجمه:** اسماء بنت یزید& می‌گوید: پیامبر از کنارِ عده‌ای از ما زنان گذشت و   
به ما سلام کرد.

**ترجمه‌ی روایت ترمذی:** اسماء بنت یزید& می‌گوید: روزی رسول‌الله در حالی که گروهی از زنان - در مسجد- نشسته بودند، از مسجد گذشت و با اشاره‌ی دست سلام کرد.

**شرح**

مؤلف/ بابی درباره‌ی سلام گفتن به کودکان گشوده است. بسیاری از مردم، کودکان را ناچیز می‌شمارند یا به آن‌ها اهمیت نمی‌دهند و از این‌رو به آنان سلام نمی‌کنند؛ این، بر خلافِ روش و رهنمودِ پیامبر است. زیرا پیامبر به کوچک و بزرگ سلام می‌کرد. انس بن مالک از کنارِ کودکان گذشت و به آن‌ها سلام کرد و گفت: پیامبر این کار را انجام می‌داد؛ یعنی به کودکان سلام می‌داد. سلام کردن به کودکان، فواید فراوانی دارد؛ از جمله:

پیروی از سنت پیامبر. الله متعال فرموده است:

﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ لِّمَن كَانَ يَرۡجُواْ ٱللَّهَ وَٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَ﴾

[الأحزاب : ٢١]

به‌راستی برای شما، برای کسی که به (پاداش) الله و روز قیامت امیدوار است، در رسول‌الله، الگو و سرمشقی نیکوست.

1. تواضع و فروتنی: بدین‌سان انسان دچارِ خودپسندی نمی‌شود و تکبر نمی‌ورزد و سر و بینی‌اش را بالا نمی‌گیرد. پیامبر فرموده است: «مَا زَادَ الله عَبْدًا بِعَفْوٍ إِلاَّ عِزًّا، وَمَا تَوَاضَعَ أَحَدٌ للَّهِ إِلاَّ رَفَعَهُ الله».([[298]](#footnote-298)) یعنی: «الله در برابر گذشتِ بنده‌اش، عزت او را زیاد می‌کند و هرکس به‌خاطرِ الله تواضع و فروتنی نماید، الله او را بلندمرتبه می‌گرداند».
2. عادت دادنِ کودکان به ارزش‌های اخلاقی: زیرا وقتی کودکان ببینند که بزرگ‌ترشان به آن‌ها سلام می‌گوید، به این سنت نیک و خجسته عادت می‌کنند.
3. این کار، مهر و محبتِ کودک نسبت به سلام‌کننده را در پی خواهد داشت و چه‌بسا کودک هیچ‌گاه از یاد نبرد که بزرگ‌ترش به او سلام کرده است و بدین‌سان، محبتِ آن‌شخص در دلش بنشیند. زیرا کم‌تر پیش می‌آید که بچه‌ها، چنین مسایلی را فراموش کنند.

این، بخشی از فواید سلام کردن به کودکان است؛ لذا وقتی از کناری کودکانی که در کوچه بازی می‌کنند، می‌گذریم، چه خوبست که به آن‌ها سلام کنیم.

اما سلام کردن به زنان؛ سلام کردن به همسر و زن‌های محرم، سنت است؛ منظور از محارمِ هر مرد، زنانی هستند که ازدواج با آن‌ها برای آن مرد جایز نیست. لذا ایرادی ندارد که به همسر خویش و نیز به محارمِ خود مانند خواهر، عمه، دخترِ برادر یا دخترِ خواهر خویش سلام کنید؛ اما به زنان نامحرم یا بیگانه سلام نکنید؛ مگر پیرزنانی که در سلام کردن به آن‌ها خطر افتادن در فتنه وجود نداشته باشد؛ اما اگر ترس به فتنه افتادن وجود داشته باشد، سلام نکنید. از این‌رو امروزه عادت مردم، به‌درستی بر این رفته است که زنان و مردان نامحرم در کوچه و بازار به یک‌دیگر سلام نمی‌کنند؛ و این، درست است. ولی اگر وارد خانه‌ی خویش شدید و تعدادی از زنانِ آشنا را در خانه‌ی خود دیدید، ایرادی ندارد که به شرطِ منتفی بودن خطر فتنه، به آن‌ها سلام کنید؛ هم‌چنین اگر خطر فتنه منتفی باشد، زن نیز می‌تواند به مردِ بیگانه سلام کند.

مؤلف/ حدیث زنی را ذکر کرده است که چغندر را در دیگِ آب می‌ریخت و روی آتش می‌گذاشت تا بپزد و آن‌گاه دانه‌های جو را آرد می‌کرد و به آن می‌افزود. هر یک از صحابه که دوست داشت، پس از نماز جمعه نزد آن زن می‌رفت و به او سلام می‌کرد و از غذایی که آن بانو تدارک دیده بود، می‌خورد. صحابه از پذیراییِ آن بانو خوشحال می‌شدند؛ زیرا بیش‌ترِ آن‌ها در آن زمان فقیر بودند تا این‌که الله متعال دروازه‌های دنیا را به رویشان گشود؛ همان‌گونه که می‌فرماید: ﴿وَمَغَانِمَ كَثِيرَةٗ يَأۡخُذُونَهَا﴾؛ بدین‌سان الله متعال به اصحاب نوید غنیمت‌های فراوانی را داد که آن را به‌دست می‌آورند. چنان‌که فرمود: ﴿وَعَدَكُمُ ٱللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةٗ تَأۡخُذُونَهَا﴾ یعنی: «الله، غنیمت‌های فراوانی به شما نوید داده است که آن را به دست می‌آورید». پس از فتوحات بود که اموال و دارایی‌ها، فراوان گردید؛ اما پیش از آن، بیش‌ترِ صحابه فقیر بودند.

138- باب: حرام بودنِ نخست سلام گفتنِ ما به کافران و چگونگی جواب دادن به سلامِ کافران و مستحب بودن سلام کردن به مجلسی که در آن هم مسلمانان حضور دارند و هم کافران

871- وعن أبي هريرة أنَّ رسولَ الله قال: «لاتَبَدَءوا اليَهُودَ ولا النَّصَارى بالسَّلامِ، فإذا لَقِيتُم أحَدَهُم فِي طَرِيقٍ فَاضطّرُّوهُ إلى أضْيَقِهِ». [روایت مسلم]([[299]](#footnote-299))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «شما، ابتدا به یهود و نصارا سلام نکنید و اگر در راهی با یکی از آن‌ها روبه‌رو شدید، او را ناگزیر کنید که به تنگ‌ترین قسمتِ راه برود».

872- وعن أنسٍ قال: قال رسولُ الله: «إذَا سَلَّمَ عَلَيكُم أهلُ الكتاب فَقُولُوا: وعَلَيْكُمْ». [متفق عليه]([[300]](#footnote-300))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «آن‌گاه که اهل کتاب به شما سلام می‌کنند، شما بگویید: وعلیکم».([[301]](#footnote-301))

873- وعن أُسامة أنَّ النَّبِيَّ مَرَّ عَلَى مَجْلسٍ فيه أخلاطٌ من المُسلِمِينَ والمُشرِكِينَ -عَبَدةِ الأوثَانِ واليَهُودِ- فَسَّلمَ عَلَيْهِم النَّبِيُّ. [متفق عليه]([[302]](#footnote-302))

**ترجمه:** اسامه می‌گوید: پیامبر از کنارِ مجلسی گذشت که مسلمانان و مشرکان- بت‌پرستان و یهودیان- در آن با هم نشسته بودند و پیامبر به آن‌ها سلام کرد.

**شرح**

مؤلف/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» به بیانِ حکمِ سلام کردن به کافران پرداخته و نیز بدین موضوع اشاره کرده است که حکمِ سلام کردن به جمعی که کافران و مسلمانان در آن با هم نشسته‌اند، چیست؟

پیش‌تر بیان شد که سلام کردن به مسلمانان سنت مؤکده است.

و اما سلام کردن به کفار؛ برای ما جایز نیست که نخست به آن‌ها سلام کنیم یا آغازگرِ سلام کردن به آنان باشیم. به عبارت دیگر برای مسلمانی که از کنارِ کافری می‌گذرد یا کافری از کنارش عبور می‌کند، جایز نیست که به او بگوید: «السلام علیک»؛ زیرا همان‌گونه که در حدیث ابوهریره آمده، پیامبر از این کار نهی فرموده است. چراکه سلام کردنِ ما به آنان نوعی خفت و خواری در برابر آن‌ها، و گرامی‌داشتِ آن‌هاست؛ چون درود و سلام، گرامی‌داشتِ طرفِ مقابل به‌شمار می آید و کافران، سزاوارِ اکرام نیستند؛ بلکه حقّ کافر است که رفتارِ خشم‌آلودی با او داشته باشیم، ذلیلش کنیم و او را خوار و زبون بگردانیم؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡ‍َٔهُۥ فَ‍َٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا ٢٩﴾ [الفتح: ٢٩]

محمد، فرستاده‌ی الله است؛ و آنان که با او هستند، در برابر کافران سرسختند و با یک‌دیگر مهربان. آنان را در حال رکوع و سجده می‌بینی؛ فضل و خشنودی الله را می‌جویند. نشانه‌(ی درست‌کاری) آنان از اثر سجده در چهره‌هایشان پیداست؛ این، وصف آنان در تورات است. و وصفشان در انجیل مانند زراعتی‌ست که جوانه زده و تنومندش ساخته و ستبر و ضخیم شده و بر ساقه‌هایش ایستاده است و کشاورزان را شگفت‌زده می‌سازد تا به‌وسیله‌ی آنان کافران را به خشم آورد. الله به این‌ها که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، نوید آمرزش و پاداش بزرگی می‌دهد.

شاهد این‌جاست که الله فرمود: ﴿أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ﴾؛ یعنی: «در برابر کافران، سرسخت‌اند» و در برابرشان با توان و عزت ظاهر می‌شوند. الله متعال در سوره‌ی «توبه» می‌فرماید:

﴿وَلَا يَطَ‍ُٔونَ مَوۡطِئٗا يَغِيظُ ٱلۡكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنۡ عَدُوّٖ نَّيۡلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُم بِهِۦ عَمَلٞ صَٰلِحٌۚ ١٢٠﴾ [التوبة: ١٢٠]

و در هیچ مکانی که مایه‌ی خشم کفار می‌شود، قدم نمی‌گذارند و بر هیچ دشمنی پیروز نمی‌شوند مگر آن‌که در برابرش برایشان عمل شایسته‌ای ثبت می‌گردد.

لذا اگر در سلام کردن به کافران پیش‌دستی کنیم، در حقیقت آنان را گرامی داشته‌ایم؛ در صورتی که مؤمن باید در برابرِ کافران سرسخت و باعزت باشد. الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾ [المائ‍دة: ٥٤]

ای مؤمنان! آن‌دسته از شما که از دینشان برگردند، بدانند که الله گروهی خواهد آورد که آنان را دوست دارد و آن‌ها نیز الله را دوست دارند و در برابر مؤمنان، فروتن هستند و در برابر کافران سخت و شدید.

مسلمان خودش را در برابرِ کافر، باعزت و سرافراز می‌بیند؛ اما اینک که کارگرانِ نصرانی در میانِ ما زیاد شده‌اند و مسلمانان و نصرانی‌ها با هم درآمیخته‌اند، غیرت از دل‌ها رخت بربسته است و گویا اختلافِ نصرانی، یهودی، بودایی یا بت‌پرست با ما، همانند اختلافات مذاهب فقهیِ مالکی، حنبلی و شافعی و امثالِ آن با یک‌دیگر است! برخی از مردم گمان می‌کنند که اختلافات ما با کافران، مانند اختلافات مذاهب چهارگانه می‌باشد! الله خود رحم کند؛ این، نشانه‌ی مرگِ دل‌هاست. برای هیچ مسلمانی جایز نیست که کافری را گرامی بدارد؛ بلکه به دستورِ شریعت، رفتارمان با آنان باید خشم‌آلود باشد. البته بر ما واجب است که به پیمان‌هایی که در میان ما و آن‌هاست، پای‌بند باشیم؛ اما ناگفته نماند که از اساس، از استخدامِ کارگرانِ نصرانی و آوردنِ آن‌ها به‌عنوان نیروی کار به شبه‌جزیره‌ی عرب بپرهیزیم. زیرا رسول‌الله فرموده است: «لأُخرِجَنَّ اليهودَ والنصاری مِن جزيرةِ العرب».([[303]](#footnote-303)) یعنی: «حتماً یهود و نصارا را از شبه‌جزیره‌ی عرب بیرون خواهم کرد». و نیز فرموده است: «أَخرِجُوا اليَهُودَ والنَّصاری مِن جزيرةِ العربِ».([[304]](#footnote-304)) یعنی: «یهود و نصارا را از شبه‌جزیره‌ی عرب بیرون کنید». و در واپسین روزهای حیاتش که می‌خواست با امت وداع کند، فرمود: «أَخرِجُوا المُشرِکينَ مِن جزيرةِ العرب».([[305]](#footnote-305)) یعنی: «مشرکان را از شبه‌جزیره‌ی عرب بیرون کنید».

لذا وقتی امکانِ استخدامِ مسلمان برای شما وجود دارد، پس کافران را به‌عنوان نیروی کار به این سرزمین نیاورید. متأسفانه برخی از مردم، کارگر کافر را بر کارگر مسلمان ترجیح می‌دهند. پناه بر خدا! دل‌ها، دچار کجی و انحراف شده است و تمایلی به حق ندارد. شیطان چنین کسانی را فریب داده که کارگر کافر، بهتر است؛ چنان‌که می‌گویند: کافر بیش‌تر به دردِ کار می‌خورد؛ زیرا تمام‌وقت کار می‌کند؛ چون نماز نمی‌خواند و برای ادای حج و عمره، مرخصی نمی‌گیرد و روزه نمی‌گیرد و توان بیش‌تری برای کار دارد! پناه بر الله! این، روی‌کردِ کسانی‌ست که دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند.

به هر حال جایز نیست که به هیچ کافری- چه یهودی باشد یا نصرانی، و چه بودایی باشد یا بت‌پرست- نخست سلام کنیم؛ پیش‌دستی کردن در سلام گفتن به غیرمسلمان، جایز نیست.

رسول‌الله فرموده است: «و اگر در راهی با آن‌ها روبه‌رو شدید، آنان را ناگزیر کنید که به تنگ‌ترین قسمتِ راه بروند». یعنی راه را برایشان باز نکنیم؛ لذا اگر گروهی از مسلمانان از راهی می‌گذشتند و گروهی از کافران از روبه‌رو می‌آمدند، مسلمانان نباید راه را برای آنان باز کنند؛ هرچند در راه، پراکنده شوند. زیرا باز کردن راه برای کافران، اکرام و گرامی‌داشتِ آن‌ها به‌شمار می‌آید. حال چه دلیلی دارد که با کافران چنین برخوردی داشته باشیم؟ آری؛ آن‌ها در مرحله‌ی نخست، دشمنان الله و سپس دشمنانِ ما هستند. الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمۡ أَوۡلِيَآءَ تُلۡقُونَ إِلَيۡهِم بِٱلۡمَوَدَّةِ وَقَدۡ كَفَرُواْ بِمَا جَآءَكُم مِّنَ ٱلۡحَقِّ﴾ [الممتحنة : ١]

ای مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خودتان را دوستان خود مگیرید که از روی دوستی برایشان پیام بفرستید؛ حال آن‌که آنان به دین راستینی که برای شما آمده است، کفر ورزیده‌اند.

آن‌ها پیش از هر چیزی دشمنانِ الله و سپس دشمنانِ ما هستند؛ رفتاری که در گذشته با مسلمانان داشته‌اند و برخوردی که امروزه با ما دارند، نشان‌گرِ عمقِ دشمنیِ آن‌ها با مسلمانان است؛ لذا برای ما روا نیست که به آن‌ها سلام کنیم. البته اگر به ما سلام کردند، چه پاسخ دهیم؟ رسول‌الله فرموده است: «آن‌گاه که اهل کتاب به شما سلام می‌کنند، شما بگویید: وعلیکم». یعنی: چیزی بر این نیفزایید و نگویید: «وعلیکم السلام». زیرا آن‌ها با خباثتی که داشتند، در دورانِ پیامبر خبیثانه به مسلمانان سلام می‌کردند و می‌گفتند: «السام علیکم»؛ یعنی: «مرگ بر شما»! و شنونده گمان می‌کرد که می‌گویند: «السلام علیکم». عمقِ کینه و عداوتشان در طرز سلام کردنشان هویداست؛ از این‌رو پیامبر فرمود: «در پاسخشان بگویید: وعلیکم». تا بدین‌سان اگر «السام علیکم» گفته‌اند، پاسخ خود را بگیرند و اگر «السلام علیکم» گفته‌اند، جواب سلامشان را دریافت کنند؛ و این، عینِ عدالت است. زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٖ فَحَيُّواْ بِأَحۡسَنَ مِنۡهَآ أَوۡ رُدُّوهَآۗ﴾ [النساء : ٨٦]

و هنگامی که به شما سلام می‌گویند، بهتر یا همانند آن پاسخ دهید. بی‌گمان الله، حسابرس همه چیز است.

از این‌رو علما گفته‌اند: اگر کافری به‌صورتِ واضح و روشن سلام کرد و گفت: «السلام علیک»، پاسخش را بدهید و بگویید: «علیک السلام»؛ زیرا فرمانِ پیامبر هم‌چنان به قوت خود باقی‌ست؛ همان‌گونه که در حدیث ابن‌عمر$ به روایت بخاری/ آمده است: «آن‌ها هنگامی که سلام می‌کنند، می‌گویند: السَّامُ عَلَيْكُمْ. [«السَّامُ عَلَيْكُمْ» یعنی: مرگ بر شما.] لذا شما بگویید: وعلیکم». و این، علتی واضح و روشن دارد که در حدیث بیان شده است؛ اما وقتی به‌درستی و آشکارا می‌گویند: «السلام علیکم»، ما نیز جوابشان را درست می‌دهیم و می‌گوییم: «وعلیکم السلام». زیرا الحمدلله که مسلمانان، عادل‌ترین مردم هستند. لذا کافران هرگونه که به مسلمانان سلام بگویند، پاسخشان را دریافت می‌کنند؛ اگر بگویند: «السلام علیکم»، در پاسخشان گفته می‌شود: «وعلیکم السلام». و اگر بگویند: «خوش آمدید» یا عباراتی شبیهِ این بگویند، با همین عبارات به آنان پاسخ می‌دهیم.

اینک ما مسلمانان به بلای در هم آمیختن با غیرمسلمانان دچار شده‌ایم؛ از این‌رو برخی از کارکنانِ مسلمانی که رییس شرکتشان یهودی یا نصرانی‌ست، مشکل دارند؛ یعنی هنگامِ ورود به دفترِ رییس خود چه بگویند؟ پاسخِ ما این است که: سلام کند؛ اما تنها لفظِ سلام را بر زبان بیاورد و بگوید: «سلام»؛ و در دل سلام کردن بر خویشتن را نیت نماید. این، در صورتی‌ست که از توبیخ یا سرزنشِ رییس خود می‌ترسد؛ اما اگر برای رییسِ نامسلمانش مهم نبود که کارمندش به او سلام کند یا نه، دیگر نیازی به گفتن واژه‌ی سلام نیست و نباید سلام بگوید؛ زیرا پیامبر فرموده است: «شما، نخست به یهود و نصارا سلام نکنید».

علما اختلاف نظر دارند که آیا هنگامِ برخورد با کافران جایز است که به جای سلام کردن، با عبارت‌هایی از قبیل «خوش آمدید» و امثال آن، سخن گفتن با آنان را آغاز کنیم؟ برخی از علما گفته‌اند: این کار برای دل‌جویی از آن و ایجاد علاقه و گرایش در آنان نبست به اسلام، ایرادی ندارد؛ به‌ویژه اگر از روی ترس یا در شرایطی باشد که مسلمان از ناحیه‌ی آنان، امنیت خاطر ندارد. برخی از علما نیز این طرز خوش‌آمدگویی را نوعی گرامی‌داشتِ کافران دانسته‌اند و گفته‌اند که جایز نیست. لذا مسلمان با توجه به شرایطی که در آن به‌سر می‌برد، به‌اقتضای نیاز یا مصلحت، عمل نماید.

سپس مؤلف/ حدیثی بدین مضمون را آورده است که اگر مسلمانی از کنار گروهی عبور کند که مسلمانان و کافران در آن حضور دارند، آیا به‌خاطرِ حضورِ کافران در آن جمع، از سلام گفتن صرف نظر نماید یا به‌خاطرِ حضورِ مسلمانان در آن گروه، سلام کند؟ یعنی دو سبب وجود دارد که یکی از آن‌ها، عامل روا بودن سلام کردن است و دیگری، عاملِ منع می‌باشد. این‌جا امکان جدا کردنِ دو عامل وجود دارد؛ گرچه قاعده‌ای شرعی‌ست که هرگاه عاملِ مباح بودن و عاملِ منع، هم‌زمان در یک مسأله وجود داشت، عاملِ منع یا بازدارنده در اولویت قرار می‌گیرد و به ممنوع بودنِ آن مسأله حکم می‌شود. اما در این‌جا این دو عامل را می‌توان از هم جدا کرد؛ یعنی به چنین جمعی سلام بگو و مسلمانانِ حاضر در جمع را نیت کن؛ زیرا پیامبر از کنارِ مجلسی گذشت که مسلمانان و مشرکان- بت‌پرستان و یهودیان- در آن با هم نشسته بودند و پیامبر به آن‌ها سلام کرد.

مؤلف/ حدیث ابوهریره را - که در سطور پیشِ رو می‌آید- پایان‌بخشِ کتابِ «سلام و آدابِ آن» قرار داده است؛ روشن است که انسان هنگامِ ورود به یک جمع، سلام می‌کند و همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، سلام کردن سنت مؤکده می‌باشد و جوابِ سلام، بر کسی که به او سلام شده، فرض عین است. و اگر کسی به یک گروه سلام کند، جواب سلام بر آن گروه فرض کفایه می‌باشد؛ یعنی اگر یک یا چند نفر از افرادِ گروه جوابِ سلام را بدهند، جوابِ سلام از دیگران ساقط می‌شود؛ اما اگر روشن باشد که قصدِ سلام‌کننده، شخصِ معینی از افرادِ حاضر در آن گروه است، جواب سلام بر همان شخص واجب می‌باشد. مثلاً گروهی دانشجو یا طلبه با استادِ خویش نشسته‌اند و شخصی وارد می‌شود و سلام می‌کند و هدفش، خودِ استاد است؛ در این صورت جوابِ سلام بر استاد واجب می‌باشد و اگر طلاب یا دانشجویان جواب دهند، کفایت نمی‌کند. ولی اگر همه‌ی افرادِ حاضر در یگ گروه، برابر و هم‌سطح باشند و کسی که وارد می‌شود، به صورتِ کلی سلام کند و روشن نباشد که هدفش شخصِ معینی از آن گروه است، پاسخ دادنِ یکی از افرادِ حاضر کافی‌ست؛ زیرا جواب سلام در چنین حالتی، فرض کفایه می‌باشد.

\*\*\*

139- باب: مستحب بودن سلام به‌هنگام برخاستن از مجلس و ترک هم‌نشین یا هم‌نشینان

874- وعن أبي هريرة قال: قال رسولُ الله: «إذَا انْتَهَى أحَدُكُم إلى المَجْلسِ فَلْيُسَلِّمْ، فَإذَا أرَادَ أنْ يَقُومَ فَلْيُسَلِّم، فَليسْت الأُولى بأَحَقِّ من الآخِرَة». [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی این حدیث را حسن دانسته است.]([[306]](#footnote-306))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه کسی از شما واردِ مجلسی می‌شود، باید سلام کند و چون می‌خواست برخیزد، باید سلام نماید؛ زیرا سلامِ نخست، بهتر و شایسته‌تر از سلامِ پایانی نیست».

**شرح**

در این حدیث آمده است: هرگاه انسان وارد مجلسی می‌شود، سلام کند و آن‌گاه که قصدِ ترکِ مجلس را داشت و برخاست، باز سلام نماید؛ زیرا پیامبر به این کار دستور داده و فرموده است: «سلامِ نخست، بهتر و شایسته‌تر از سلامِ پایانی نیست»؛ یعنی: همان‌گونه که هنگامِ ورود به مجلس سلام می‌کنید، هنگامِ ترک مجلس نیز سلام نمایید. از این‌رو انسان هم هنگامِ ورود به مسجد بر پیامبر درود می‌فرستد و هم هنگام خروج از آن. هم‌چنین انسان هنگامِ ورود به مکه برای حج یا عمره، با طواف آغاز می‌کند و آن‌گاه که قصد ترک مکه را دارد، با طواف به پایان می‌رساند؛ زیرا طواف، تحیت یا سلام و درودِ مکه برای کسی‌ست که حج یا عمره می‌گزارد و نیز وداع با مکه برای حاجی یا عمره گزاری‌ست که مکه را ترک می‌کند. این، از کمالِ شریعت است که آغاز و پایانِ چنین کارهایی را یکسان قرار داده است و همان‌گونه که همه‌ی ما می‌دانیم: شریعت از سوی پروردگار دانا و حکیم نازل شده است. همان‌طور که الله متعال می‌فرماید:

﴿الٓرۚ كِتَٰبٌ أُحۡكِمَتۡ ءَايَٰتُهُۥ ثُمَّ فُصِّلَتۡ مِن لَّدُنۡ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ١﴾ [هود: ١]

الف، لام، را؛ (این) کتابی است که آیاتش محکم و استوار گشته و از سوی پروردگار حکیم و دانا بیان شده است.

از این‌رو می‌بینیم که همه‌ی آموزه‌ها و دستورهای شریعت، هم‌سو و هماهنگ است و در آن هیچ تناقض و عیبی وجود ندارد؛ چنان‌که رسول الله از راه رفتن با یک کفش- حتی به‌خاطرِ تعمیرِ کفشِ دیگر باشد- منع نموده است؛ چرا؟ زیرا اگر کفش را به یکی از پاهای خود اختصاص دهید، در حقّ پای دیگر جفا کرده‌اید و این بر خلافِ عدل و توازن است؛ لذا به‌روشنی می‌بینیم که شریعت اسلامی به عدل و رعایتِ حق در همه چیز دستور داده است:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَٱلۡإِحۡسَٰنِ وَإِيتَآيِٕ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَيَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ وَٱلۡبَغۡيِۚ يَعِظُكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ٩٠﴾ [النحل: ٩٠]

همانا الله به عدل و احسان و عطا و بخشش به خویشان فرمان می‌دهد و از کارهای زشت و ناپسند و تجاوز باز می‌دارد. پندتان می‌دهد؛ باشد که پند بگیرید.

\*\*\*

140- باب: اجازه خواستن و آداب آن

الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَدۡخُلُواْ بُيُوتًا غَيۡرَ بُيُوتِكُمۡ حَتَّىٰ تَسۡتَأۡنِسُواْ وَتُسَلِّمُواْ عَلَىٰٓ أَهۡلِهَاۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ٢٧﴾ [النور : ٢٧]

ای مؤمنان! واردِ خانه‌هایی غیر از خانه‌های خودتان نشوید تا آنکه اجازه بگیرید و بر ساکنان خانه سلام کنید.

و می‌فرماید:

﴿وَإِذَا بَلَغَ ٱلۡأَطۡفَٰلُ مِنكُمُ ٱلۡحُلُمَ فَلۡيَسۡتَ‍ٔۡذِنُواْ كَمَا ٱسۡتَ‍ٔۡذَنَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ﴾

[النور : ٥٩]

و آن‌گاه که کودکانتان به بلوغ رسیدند، باید مانند کسانی که پیش از آنان اجازه می‌گرفتند، اجازه بگیرند.

875- وعن أبي موسى الأشعري قال: قال رسولُ الله: «الاستِئْذاُن ثَلاَثٌ، فَإِنْ أُذِنَ لَكَ وَ إلاَّ فَارْجِع». [متفق عليه]([[307]](#footnote-307))

**ترجمه:** ابوموسی اشعری می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «اجازه خواستن سه بار است؛([[308]](#footnote-308)) اگر به تو اجازه داده شد، (وارد شو) و گرنه، باز گرد».

876- وعن سهلِ بنِ سعد قال: قال رسول الله: «إنَّمَا جُعِلَ الاستئذاُن منْ أَجْلِ البَصَر». [متفق عليه]([[309]](#footnote-309))

**ترجمه:** سهل بن سعد می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «اجازه خواستن به‌خاطرِ نگاه (و جلوگیری از دیدنِ نامحرم) مقرر شده است».

877- وعن رِبْعِيِّ بن حِرَاشٍ قال: حدَّثّنا رَجُلٌ من بَنِي عَامرٍ أنَّهُ استأذَنَ عَلَى النَّبِيِّ وَهُوَ في بيت فقال: أألِج؟ فقال رسول الله لِخادِمِه: «أُخْرُج إلى هذا فَعَلِّمْهُ الإستئذَانَ فَقُل لَهُ: قُل: السَّلامُ عَلَيكُم، أأدْخُل؟» فَسَمِعهُ الرَّجُلُ فقال: السَّلام عَلَيكم، أأدْخُل؟ فَأذن لَهُ النَّبِيُّ فَدَخَل. [روایت ابوداود با اِسناد صحيح]([[310]](#footnote-310))

**ترجمه:** ربعی بن حِراش می‌گوید: مردی از «بنی‌عامر» برای ما روایت کرد که او از پیامبر که در خانه‌ای بود، اجازه‌ی ورود خواست و گفت: آیا وارد شوم؟ رسول‌الله به خدمت‌کارِ خود فرمود: «نزد این‌شخص برو و به او روش اجازه خواستن را آموزش بده؛ به او بگو که بگوید: السلام علیکم؛ آیا وارد شوم؟» آن مرد سخن پیامبر را شنید و گفت: «السلام علیکم؛ آیا وارد شوم؟» پیامبر به او اجازه‌ی ورود داد و او هم وارد شد.

878- عن كلدة بن الحنبل قال: أَتَيْتُ النَّبِيَّ فَدَخَلْتُ عَلَيْه ولم أُسَلِّم؛ فقال النَّبِيُّ: «ارْجِعْ فَقُلْ: السَّلامُ عَلَيكُم أَأَدْخل؟» [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی گوید: حديثی حسن است.]([[311]](#footnote-311))

**ترجمه:** کلده بن حنبل می‌گوید: نزدِ پیامبر آمدم و بدون این‌که سلام کنم، وارد شدم. پیامبر فرمود: «برگرد و بگو: السلام علیکم؛ آیا وارد شوم؟»

**شرح**

مؤلف/ در کتابش «ریاض الصالحین» بابی به نام «اجازه خواستن و آداب آن» گشوده است. منظور از اجازه خواستن، این است که وقتی می‌خواهید واردِ خانه‌ای شوید، از صاحب‌خانه اجازه بگیرید؛ اگر اجازه داد، وارد شوید و گرنه، واردِ خانه نشوید و اگر آشکارا به شما گفت: «برگرد»، باید باز گردید. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِن قِيلَ لَكُمُ ٱرۡجِعُواْ فَٱرۡجِعُواْۖ هُوَ أَزۡكَىٰ لَكُمۡۚ﴾ [النور : ٢٨]

و اگر به شما گفته شد: بازگردید (و اجازه‌ی ورود ندادند)، پس بازگردید که این برای شما پاکیزه‌تر است.

تو ای صاحب‌خانه! از گفتنِ «برگرد» یا از اجازه ندادن شرم مکن؛ و تو که اجازه‌ی ورود خواسته‌ای! اگر به تو اجازه‌ی ورود ندادند یا به تو گفتند که برگرد، ناراحت نشو؛ زیرا چه‌بسا انسان ضرورت یا شرایطی دارد که نمی‌تواند پذیرای کسی باشد. لذا نباید برای ورود، پافشاری کنید یا صاحب‌خانه را در تنگنا قرار دهید؛ چراکه اگر به خواسته‌ی صاحب‌خانه عمل کنید و برگردید، این به فرموده‌ی الله متعال برای دل‌های شما پاکیزه‌تر است: ﴿فَٱرۡجِعُواْۖ هُوَ أَزۡكَىٰ لَكُمۡۚ﴾.

مؤلف/ دو آیه از کتاب‌الله آورده است:

آیه‌ی نخست که پیش‌تر درباره اش سخن گفتیم؛ این آیه که الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَدۡخُلُواْ بُيُوتًا غَيۡرَ بُيُوتِكُمۡ حَتَّىٰ تَسۡتَأۡنِسُواْ وَتُسَلِّمُواْ عَلَىٰٓ أَهۡلِهَاۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ٢٧﴾ [النور : ٢٧]

ای مؤمنان! واردِ خانه‌هایی غیر از خانه‌های خودتان نشوید تا آنکه اجازه بگیرید و بر ساکنان خانه سلام کنید. این کار برای شما بهتر است؛ باشد که پند بگیرید.

پیش‌تر گفتیم: ﴿تَسۡتَأۡنِسُواْ﴾ بدین معناست که اجازه بگیرید؛ یا بدین معناست که مطمئن باشید که صاحب‌خانه آمادگی ورودِ شما به خانه‌اش را دارد. مثلاً صاحب‌خانه به شما می‌گوید: «بعد از نماز ظهر به خانه‌ام بیا» و شما در موعدِ مقرر می‌روید و می‌بینید که دربِ خانه باز است؛ در این‌صورت نیازی به اجازه خواستن نیست. لذا فرقی نمی‌کند که اجازه خواستن بنا بر قرار قبلی باشد یا هنگامی که دربِ خانه می‌رسید، اجازه‌ی ورود بخواهید. البته وقتی قرارِ قبلی دارید، مادامی که مطمئنید که صاحب‌خانه دربِ خانه‌اش را برای شما باز گذاشته است، ایرادی ندارد که وارد شوید؛ اما بدون شک بهتر است که هنگام ورود به خانه سلام کنید تا بدین‌سان هم از اجر و ثواب سلام کردن برخوردار شوید و هم دعای برادر مسلمانتان که می‌گوید: «وعلیک السلام»، شامل شما شود.

و اما آیه‌ی دوم که مؤلف/ ذکر کرده است؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا بَلَغَ ٱلۡأَطۡفَٰلُ مِنكُمُ ٱلۡحُلُمَ فَلۡيَسۡتَ‍ٔۡذِنُواْ كَمَا ٱسۡتَ‍ٔۡذَنَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۚ﴾ [النور : ٥٩]

و آن‌گاه که کودکانتان به بلوغ رسیدند، باید مانند کسانی که پیش از آنان اجازه می‌گرفتند، اجازه بگیرند.

هر کودکی پس از این‌که به سن بلوغ رسید، باید برای ورود به خانه اجازه بگیرد؛ البته در این مسأله برای کودکانی که به سن تشخیص نرسیده‌اند، آسان گرفته شده است و فقط در سه مورد، این‌ها نیز حتماً باید اجازه بگیرند:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِيَسۡتَ‍ٔۡذِنكُمُ ٱلَّذِينَ مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡ وَٱلَّذِينَ لَمۡ يَبۡلُغُواْ ٱلۡحُلُمَ مِنكُمۡ ثَلَٰثَ مَرَّٰتٖۚ مِّن قَبۡلِ صَلَوٰةِ ٱلۡفَجۡرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُم مِّنَ ٱلظَّهِيرَةِ وَمِنۢ بَعۡدِ صَلَوٰةِ ٱلۡعِشَآءِۚ﴾ [النور : ٥٨]

ای مؤمنان! بردگان و کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده‌اند، (هنگام ورود به اتاقتان) باید در سه وقت از شما اجازه بگیرند: پیش از نماز صبح؛ و هنگام (استراحت) نیم‌روز که لباس‌هایتان را در می‌آورید و پس از نماز عشا.

این سه وقت، هنگامِ خلوت ما انسان‌هاست و در این اوقات برای ورود به اتاق، کودکان نیز باید اجازه بگیرند؛ زیرا در این اوقات، چه‌بسا انسان برای خوابیدن آماده می‌شود و لباسی می‌پوشد که دوست ندارد کسی او را در آن وضعیت ببیند. از این‌رو در این سه وقت، اجازه گرفتن برای ورود به اتاق ضروری‌ست.

اما در رابطه با نگاه کردن کودک به زنِ نامحرم، حدّ بلوغ مطرح نیست؛ بلکه اگر مشخص بود که کودکی -حتی اگر کم‌تر از ده سال داشته باشد- مسایل جنسی را در می‌یابد و یا با نظر شهوت به زن نگاه می‌کند، در این صورت، زن باید از چنین کودکی حجاب بگیرد؛ یعنی خودش را در برابرِ وی بپوشاند؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَقُل لِّلۡمُؤۡمِنَٰتِ يَغۡضُضۡنَ مِنۡ أَبۡصَٰرِهِنَّ وَيَحۡفَظۡنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبۡدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنۡهَاۖ وَلۡيَضۡرِبۡنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّۖ وَلَا يُبۡدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوۡ ءَابَآئِهِنَّ أَوۡ ءَابَآءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوۡ أَبۡنَآئِهِنَّ أَوۡ أَبۡنَآءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوۡ إِخۡوَٰنِهِنَّ أَوۡ بَنِيٓ إِخۡوَٰنِهِنَّ أَوۡ بَنِيٓ أَخَوَٰتِهِنَّ أَوۡ نِسَآئِهِنَّ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُنَّ أَوِ ٱلتَّٰبِعِينَ غَيۡرِ أُوْلِي ٱلۡإِرۡبَةِ مِنَ ٱلرِّجَالِ أَوِ ٱلطِّفۡلِ ٱلَّذِينَ لَمۡ يَظۡهَرُواْ عَلَىٰ عَوۡرَٰتِ ٱلنِّسَآءِۖ﴾ [النور : ٣١]

و به زنان مؤمن بگو: چشمانشان را پایین بگیرند و شرمگاه‌هایشان را حفظ نمایند و زیور خویش را ـ جز آنچه ظاهر است ـ آشکار نکنند و روسری‌هایشان را بر گریبان‌هایشان بیندازند و زیورشان را ظاهر نسازند جز برای شوهر یا پدر یا پسر یا پدرشوهر یا برادر یا برادرزاده‌ها یا خواهرزاده‌ها و یا زنان هم‌کیش خویش یا غلامانشان یا مردان پیر که به زنان بی‌رغبتند یا کودکانی که به مسایل جنسی زنان آگاهی ندارند.

شاهد این‌جاست که فرمود: ﴿أَوِ ٱلطِّفۡلِ ٱلَّذِينَ لَمۡ يَظۡهَرُواْ عَلَىٰ عَوۡرَٰتِ ٱلنِّسَآءِۖ﴾؛ علما گفته‌اند: منظور از کودکانی که به مسایلِ جنسیِ زنان آگاهی ندارند، کودکانی هستند که به زنان رغبت جنسی ندارند و اصلاً چنین چیزی به ذهنشان خطور نمی‌کند؛ زیرا چه‌بسا کودکی کم‌تر از ده سال دارد، اما با نگاهِ شهوت به زنان می‌نگرد و این، بستگی به محیطی دارد که در آن بزرگ شده است؛ اگر محیطی که کودک در آن پرورش می‌یابد، محیطی باشد که درباره‌ی چنین مسایلی زیاد سخن می‌گویند، طبیعی‌ست که شهوت و میل جنسی از همان ابتدا در آن کودک زبانه بکشد؛ اما اگر در محیطی مانند کلاس‌های حفظ قرآن پرورش یابد، غریزه‌ی جنسی‌اش تحریک نمی‌شود. به‌هر حال اگر کودک سر از مسایل جنسی درمی‌آورد و به چنین مسایلی درباره‌ی زنان آگاهی دارد، در این صورت بر زن مسلمان واجب است که حجابش را در برابر این کودک رعایت کند؛ گرچه آن کودک ده ساله و یا کوچک‌تر باشد. حتما تعجب می‌کنید که بشنوید: کسی در 11 سالگی دارای فرزند شده باشد! آری؛ گفته می‌شود که عمرو بن عاص فقط یازده سال از فرزندش عبدالله بزرگ‌تر بود. امام شافعی/ گفته است: «مادربزرگی دیدم که فقط بیست و یک سال داشت»! اما در دوران ما، برخی از دختران در این سن و سال بالغ می‌شوند و سن ازدواج از این هم بالاتر رفته است. ممکن است دختری در نه سالگی بالغ شود و ازدواج کند و در نخستین سال ازدواجش باردار گردد و در ده سالگی صاحبِ فرزندِ دختر شود؛ دخترش نیز در نه سالگی ازدواج کند و فرزندی به‌دنیا بیاورد؛ بدین‌ترتیب زنی بیست ساله، مادربزرگ می‌شود. پس امام شافعی درست فرموده که مادربزرگی بیست و یک ساله دیده است.

کودکی که به حدّ بلوغ می‌رسد، برای ورود به خانه حتما باید اجازه بگیرد و اگر مسایلِ جنسی را در می‌یابد یا درکِ این مسایل در نگاه و سخنانش پیداست، در این صورت بر زن مسلمان واجب است که خودش را در برابر این کودک بپوشاند؛ هرچند کودک، ده‌ساله و یا کوچک‌تر باشد.

\*\*\*

141- باب: سنت است که وقتی از اجازه‌گیرنده بپرسند: «کیستی»، بگوید: «فلانی هستم» و نام یا شهرتِ خویش را بیان کند؛ و گفتنِ «منم» و امثال آن در پاسخ، مکروه است

879- عن أنس فِي حديثِهِ المشهورِ فِي الإسراء، قال: قال رسول الله: «ثُمَّ صَعِدَ بِي جِبْريلُ إلى السّماء الدُّنيا فاستفتح، فقيل: منْ هذا؟ قال: جبْريلُ، قِيل: وَمَنْ مَعَك؟ قال: مُحمَّد. ثمَّ صَعِدَ إلى السَّماء الثّانية فاستفتح، قيل: مَنْ هذا؟ قال: جبريل، قيل: وَمَنْ مَعَك؟ قال: مُحَمدٌَّ» والثّالثة والرَّابعة وَسَائرهنَّ وَيُقالُ في باب كُلِّ سماءٍ: مَنْ هذا؟ فَيقُول: جبريل. [متفق عليه]([[312]](#footnote-312))

**ترجمه:** از انس در حدیثِ مشهور «اِسراء» روایت است: رسول‌الله فرمود: «...سپس جبرئیل مرا به آسمان دنیا بالا بُرد و گشوده شدن دروازه‌ را درخواست کرد. گفته شد: کیستی؟ پاسخ داد: جبرئیل هستم. گفته شد: چه کسی با توست؟ گفت: محمد. آن‌گاه مرا به آسمان دوم بالا بُرد و خواستارِ باز شدن آن شد. گفتند: کیستی؟ پاسخ داد: جبرئیل هستم. گفته شد: چه کسی با توست؟ گفت: محمد». و در آسمانِ سوم و چهارم و دیگر آسمان‌ها و در دروازه‌ی هر آسمان پرسیده می‌شد: کیستی؟ و جبرئیل می‌گفت: جبرئیل هستم.

880- وعن أبي ذرٍ قال: خَرَجْتُ لَيْلةً مِنَ اللّيالِي فإذا رسولُ الله يَمْشِي وَحْدَهُ، فَجَعَلْتُ أَمْشِي فِي ظِلِّ الْقَمَرِ، فَالْتَفَتَ فَرَآنِي فَقَال: «مَنْ هذا؟» فَقُلْتُ: أبو ذَرٍ. [متفق عليه]([[313]](#footnote-313))

**ترجمه:** ابوذر می‌گوید: شبی از شب‌ها بیرون رفتم؛ پیامبر را دیدم که تنها راه می‌رفت. در سایه‌(ای که از نورِ) ماه (پدید آمده بود)، به راهم ادامه دادم (تا در مهتاب دیده نشوم و خلوتِ پیامبر را به‌هم نزنم). پیامبر نگاه کرد و مرا دید؛ فرمود: «کیستی؟» گفتم: ابوذر.

881- وعن أُمَّ هانئ& قالت: قَالت:أَتَيْتُ النَّبِيَّ وَهُو يَغْتسِلُ وفاطمةُ تسْتُرُهُ فقال: «مَنْ هذه؟» فَقُلْتُ: أَنَا أُمُّ هَانئ. [متفق عليه]([[314]](#footnote-314))

**ترجمه:** ام‌هانی& می‌گوید: نزد پیامبر آمدم و پیامبر استحمام می‌کرد و فاطمه& پارچه‌ای را برای پوشاندن ایشان گرفته بود. پیامبر پرسید: این زن کیست؟ گفتم: من، ام‌هانی هستم.

882- وعن جابرٍ قال: أتَيْتُ النَّبِيَّ فَدَقَقْتُ البابَ فقال: «مَنْ هذا؟» فَقُلْتُ: أنا، فقال: «أنا أنا؟» كَأَنَّهُ كَرِهَهَا. [متفق عليه]([[315]](#footnote-315))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: نزدِ پیامبر آمدم و در زدم؛ پرسید: «کیستی؟» گفتم: منم. فرمود: «(یعنی چه که) منم، منم؟!» گویا از این طرز جواب، خوشَش نیامد.

\*\*\*

142- باب: مستحب بودن دعا برای کسی که هنگامِ عطسه زدن «الحمدلله» بگوید و ناپسند بودن دعا برای کسی که هنگامِ عطسه زدن «الحمدلله» نگوید؛ و بیانِ آداب دعا برای عطسه‌زننده و نیز آداب عطسه زدن و خمیازه کشیدن

883- عن أبي هريرة أنَّ النَّبِيَّ: «إنَّ الله يُحِبُّ الْعُطاسَ وَيَكْرَهُ التَّثَاؤُبَ، فَإذَا عَطَس أحَدكُم وَحَمِدَ اللّهَ تعالى كانَ حقًّا عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ سَمِعَهُ أن يَقُولَ لَهُ يَرْحَمُكَ الله وأمَّا التّثاؤُبُ فإنَّما هُوَ مِنَ الشَّيطانِ، فَإذا تَثَاءَبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَرُدَّهُ مَا اسْتَطَاعَ، فَإنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا تَثَاءَبَ ضَحِكَ مِنْهُ الشَّيطانُ». [روایت بخاري]([[316]](#footnote-316))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «الله، عطسه را می‌پسندد و خمیازه را نمی‌پسندد؛ هریک از شما عطسه زد و "الحمدلله" گفت، بر هر مسلمانی که آن‌را می‌شنود، لازم است که به او بگوید: "يَرْحَمُكَ الله". اما خمیازه از سوی شیطان است؛ لذا هریک از شما را خمیازه گرفت، تا آن‌جا که می‌تواند آن‌را برگردانَد. زیرا وقتی یکی از شما خمیازه می‌کشد، شیطان به او می‌خندد».

884- وَعَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ: «إِذَا عَطَسَ أَحَدُكُمْ فَلْيَقُلْ: الْحَمْدُ لله، وَلْيَقُلْ لَهُ أَخُوهُ أَوْ صَاحِبُهُ: يَرْحَمُكَ الله، فإذا قال لَهُ: يَرْحَمُكَ الله فَلْيَقُلْ: يَهْدِيكُمُ اللّهُ وَيُصْلِحُ بَالَكُمْ». [روایت بخاري]([[317]](#footnote-317))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرگاه یکی از شما عطسه زد، باید بگوید: "الْحَمْدُلِلّه" و برادر یا دوستش به او بگوید: "يَرْحَمُكَ‌الله" و چون (برادر یا دوستش) به او "يَرْحَمُكَ‌الله" گفت، عطسه‌زننده بگوید: "يَهْدِيكُمُ اللّهُ وَيُصْلِحُ بَالَكُمْ"». [یعنی: الله، شما را هدایت کند و احوالتان را اصلاح بگرداند.]

885- وعن أبي موسى قال: سَمِعْتُ رسولَ الله يقولُ: «إذا عَطَسَ أحدُكُمْ فَحَمِدَ الله فَشَمِّتُوهُ، فَإِنْ لَمْ يَحْمَدِ الله فَلا تُشَمِّتُوهُ». [روایت مسلم]([[318]](#footnote-318))

**ترجمه:** ابوموسی می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «هرگاه یکی از شما عطسه زد و "الْحَمْدُلِلّه" گفت، او را دعا کنید (و به او "يَرْحَمُكَ‌الله" بگویید). و اگر یکی از شما عطسه زد و "الْحَمْدُلِلّه" نگفت، او را دعا نکنید (و به او "يَرْحَمُكَ‌الله" نگویید)».

886- وَعَنْ أَنَسٍ قال: عَطَسَ رَجُلانِ عِنْدَ النَّبِيِّ فَشَمَّتَ أَحَدَهُمَا وَلَمْ يُشَمِّتِ الآخَرَ، فَقَالَ الَّذِي لَمْ يُشَمِّتْهُ: عَطَسَ فُلانٌ فَشَمَّتَّهُ وَعَطَسْتُ فَلَم تُشَمِّتْنِي؟ فقال: «هذا حَمِدَ الله، وإنَّكَ لَمْ تَحْمَدِ الله». [متفق عليه]([[319]](#footnote-319))

**ترجمه:** انس می‌گوید: دو نفر نزد پیامبر عطسه کردند و پیامبر برای یکی از آن‌ها دعا کرد (و به او "يَرْحَمُكَ‌الله" گفت) و برای دیگری دعا نکرد (و به او "يَرْحَمُكَ‌الله" نگفت). کسی که پیامبر برایش دعا نکرد، گفت: فلانی عطسه زد و شما برایش دعا کردید؛ ولی من عطسه کردم و شما برایم دعا نکردید؟! فرمود: «این شخص، "الْحَمْدُلِلّه" گفت و تو نگفتی».

**شرح**

مؤلف، نووی/ در کتاب «ریاض‌الصالحین» می‌گوید: «باب: مستحب بودن دعا برای کسی که هنگام عطسه زدن، "الْحَمْدُلِلّه" بگوید؛ و بیان آداب عطسه و خمیازه».

عطسه از سوی الله می‌باشد و الله، آن را می‌پسندد؛ همان‌گونه که در حدیث ابوهریره آمده است که پیامبر فرمود: «إنَّ الله يُحِبُّ الْعُطاسَ»؛ یعنی: «الله، عطسه را می‌پسندد». زیرا عطسه، بیان‌گر نشاط و چالاکی‌ست؛ از این‌رو انسان هنگامی‌که عطسه می‌زند، سبک و چالاک می‌شود و الله متعال، انسانِ کوشا و چالاک را دوست دارد. در حدیث صحیح آمده است که پیامبر فرمود: «المُؤمنُ القَويُّ خيرٌ وأحبُّ إلی اللهِ مِن المؤمنِ الضَّعيفِ وفي کُلٍّ خير».([[320]](#footnote-320)) یعنی: «مؤمن توانمند و قوی، نزد الله از مؤمن ضعیف، بهتر و محبوب‌تر است و در هر دو، خیر و نیکی‌ست». از آن‌جا که عطسه نشانه‌ی سبکی و چالاکی‌ست، الله آن‌را می‌پسندد و انسان به‌دستورِ شریعت، باید هنگام عطسه کردن "الْحَمْدُلِلّه" بگوید؛ زیرا عطسه، نعمتی‌ست که الله متعال به او ارزانی داشته است و باید حمد و سپاسِ الله بر این نعمت را به‌جای آوَرَد. لذا انسان هنگامی‌که عطسه می‌زند، هر جا که باشد- چه در نماز و چه بیرونِ نماز- باید "الْحَمْدُلِلّه" بگوید. البته علما گفته‌اند: مگر این‌که در دستشویی باشد که باید با قلب خویش "الْحَمْدُلِلّه" بگوید؛ زیرا علما رحمهم الله گفته‌اند: دستشویی، مکان مناسبی برای ذکرِ الله متعال نیست. از این‌رو اگر کسی عطسه کرد و "الْحَمْدُلِلّه" گفت، بر هر مسلمانی که آن‌را می‌شنود، واجب است که به عسطه‌کننده "يَرْحَمُكَ‌الله" بگوید و برایش بدان جهت که الله را ستوده است، دعای رحمت کند؛ زیرا عطسه‌کننده "الْحَمْدُلِلّه" گفته و شایسته است که برادرانش برای او دعای رحمت کنند.

در بخشی از این حدیث آمده است: «كانَ حقًّا عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ سَمِعَهُ أن يَقُولَ لَهُ يَرْحَمُكَ الله»؛ یعنی: «بر هر مسلمانی که آن‌را می‌شنود، لازم است که به او بگوید: "يَرْحَمُكَ الله"». لذا چنین به‌نظر می‌رسد که گفتنِ "يَرْحَمُكَ الله" بر همه‌ی شنوندگان واجب است؛ و فرموده‌ی پیامبر در حدیثِ دیگر، این را تأیید می‌کند؛ چنان‌که فرموده است: «هرگاه یکی از شما عطسه زد و "الْحَمْدُلِلّه" گفت، او را دعا کنید (و به او "يَرْحَمُكَ‌الله" بگویید).

برخی از علما بر این باورند که دعای رحمت برای کسی که عطسه می‌کند و "الْحَمْدُلِلّه" می‌گوید، فرض کفایه است؛ یعنی اگر یکی از شنوندگان به عطسه‌کننده "يَرْحَمُكَ‌الله" بگوید، کافی‌ست؛ اما احتیاط، این است که مطابق رهنمودِ پیامبر و آن‌چه در حدیث آمده است، همه‌ی کسانی که "الْحَمْدُلِلّه" گفتنِ آن‌شخص را می‌شنوند، به او "يَرْحَمُكَ‌الله" بگویند.

و اما خمیازه از سوی شیطان است و الله متعال آن را نمی‌پسندد؛ چرا؟ برای این‌که خمیازه نشانه‌ی تنبلی‌ست و افرادِ پُرخواب یا کسانی که زیاد می‌خوابند، زیاد هم خمیازه می‌کشند. لذا از آن‌جا که خمیازه نشانه‌ی تنبلی‌ست، الله متعال آن‌را نمی‌پسندد. از این‌رو اگر کسی را خمیازه گرفت، تا آن‌جا که می‌تواند آن‌را برگردانَد؛ یعنی از خمیازه کشیدن جلوگیری کند. علما گفته‌اند: برای جلوگیری از خمیازه و فرو بردنِ آن، لبِ پایینی را به‌آرامی گاز بگیرید تا دهانتان باز نشود و خمیازه نیاید؛ البته لبِ خویش را به‌گونه‌ای گاز بگیرید که زخمی نشود. مهم این است که انسان با این روش یا هرگونه که می‌تواند از خمیازه جلوگیری کند. و اگر نتوانستید جلوی خمیازه را بگیرید، دستِ خویش را روی دهانتان بگذارید؛ این‌که برخی از علما رحمهم الله گفته‌اند: باید پشتِ دست را روی دهان گذاشت، هیچ اصلی ندارد و درستش، گذاشتنِ کفِ دست بر روی دهان در هنگام خمیازه است. انسان هنگامی‌که خمیازه می‌کشد، شیطان به او می‌خندد؛ زیرا خمیازه نشانه‌ی تنبلی‌ست و شیطان، انسان‌های تنبل را دوست دارد. الله متعال همه‌ی ما را از تنبلی و تن‌پروری در پناهِ خویش قرار دهد. از سوی دیگر، شیطان، انسان‌های کوشا و چالاک را دوست ندارد. از این‌رو اگر شما را خمیازه گرفت، تا آن‌جا که می‌توانید خمیازه را فرو برید و از آن جلوگیری کنید. این، سنت است؛ و گرنه، دست خود را بر روی دهانِ خویش بگذارید.

اما آیا لازم است که هنگامِ خمیازه بگویید: «أعوذ بالله مِن الشیطان الرجیم»؟

**پاسخ:** خیر؛ زیرا این کار از پیامبر ثابت نشده است. پیامبر به ما آموخته است که هنگامی خمیازه چه‌کار کنیم و نگفته که این عبارت را بر زبان بیاوریم؛ بلکه باید مطابق رهنمود آن بزرگوار تا آن‌جا که می‌توانیم، خمیازه را برگردانیم؛ و گرنه، دست خویش را بر روی دهانمان بگذاریم. لذا بر خلافِ پندارِ برخی از مردم، گفتنِ «أعوذ بالله مِن الشیطان الرجیم» در هنگام خمیازه هیچ اصلی ندارد. ناگفته نماند که مبنا و اساسِ عبادت‌ها، شریعت است؛ نه امیال و خواسته‌های افراد. ممکن است: این پرسش مطرح شود که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ نَزۡغٞ فَٱسۡتَعِذۡ بِٱللَّهِۚ إِنَّهُۥ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٢٠٠﴾

[الأعراف: ٢٠٠]

و اگر وسوسه­ای از سوی شیطان به تو رسید، به الله پناه ببر؛ به‌راستی که او، شنوای داناست.

برخی از مردم می‌گویند: الله متعال در این آیه دستور داده است که اگر وسوسه‌ای از سوی شیطان به انسان رسید، باید به الله پناه ببرد و رسول الله فرموده است: «خمیازه از سوی شیطان است». پس خمیازه، نوعی وسوسه است. در پاسخِ این‌ها می‌گوییم: خیر؛ شما در فهمِ آیه دچار اشتباه شده‌اید؛ زیرا منظور از وسوسه‌ی شیطان، این است که انسان را به ارتکاب معصیت یا ترکِ واجبات فرا بخواند. لذا وسوسه‌ی شیطان بدین معناست که انسان‌ها را به ارتکاب معاصی و ترک واجبات فرا می‌خواند و هرگاه احساس کردید که شیطان شما را به انجامِ گناهی یا ترک واجبی وسوسه می‌کند، از او به الله متعال پناه ببرید؛ سنتِ عملی درباره‌ی خمیازه، این است که آن‌را برگردانیم یا از آن جلوگیری کنیم و اگر نتوانستیم خمیازه را فرو ببریم، دست خود را روی دهانمان بگذاریم.

و از آداب عطسه، این است که انسان هنگامِ عطسه کردن دستمال یا لباسش را روی صورتش بگیرد. علما گفته‌اند: در این کار دو حکمت وجود دارد:

**حکمت نخست:** معمولاً با عطسه عواملِ بیماری‌زا از بدن بیرون می‌آید و در اطرافِ انسان پراکنده می‌شود**.**

**حکمت دوم:** ممکن است به همراه عطسه چیزهای چندش‌آوری چون آبِ بینی بیرون بیفتد و باعث چندش و اذیت اطرافیان شود؛ از این‌رو اگر انسان هنگام عطسه کردن صورتش را بپوشاند، خوب و پسندیده است. این‌که برخی از مردم هنگام عطسه کردن بینیِ خود را می‌گیرند، اشتباه است؛ زیرا گرفتن بینی از خروجِ باد یا هوای درون بینی در هنگام عطسه جلوگیری می‌کند و ممکن است زیان‌بار باشد.

در احادیثی که مؤلف آورده، آشکار آمده است که اگر کسی عطسه کرد و "الْحَمْدُلِلّه" نگفت، به او "يَرْحَمُكَ‌الله" گفته نمی‌شود؛ زیرا دو نفر نزد پیامبر عطسه کردند و پیامبر به یکی از آن‌ها "يَرْحَمُكَ‌الله" گفت و به دیگری "يَرْحَمُكَ‌الله" نگفت. نفرِ دوم عرض کرد: ای رسول‌خدا! فلانی عطسه زد و شما به او "يَرْحَمُكَ‌الله" گفتید؛ ولی من عطسه کردم و شما این را به من نگفتید؟! فرمود: «این شخص، "الْحَمْدُلِلّه" گفت و تو نگفتی». از این‌رو اگر کسی عطسه کرد و "الْحَمْدُلِلّه" نگفت، در جوابش "يَرْحَمُكَ‌الله" نگویید؛ اما آیا باید گفتنِ "الْحَمْدُلِلّه" را به او یادآوری کنیم؟ **پاسخ:** خیر؛ حدیث بیان‌گرِ این است که گفتنِ "الْحَمْدُلِلّه" را به او یادآوری نمی‌کنیم؛ زیرا پیامبر دستور نداد که اگر کسی عطسه کرد و "الْحَمْدُلِلّه" نگفت، گفتنِ این عبارت را به او یادآوری نمایید؛ بلکه فرمود: «و اگر یکی از شما عطسه زد و "الْحَمْدُلِلّه" نگفت، او را دعا نکنید (و به او "يَرْحَمُكَ‌الله" نگویید)». البته پس از اندکی به‌قصد آموزش به او می‌گوییم: انسان هنگامی‌که عطسه می‌کند، باید "الْحَمْدُلِلّه" بگوید؛ و هدفِ ما از این یادآوری، آموزشِ وی باشد. عطسه‌کننده باید "الْحَمْدُلِلّه" را با صدای بلند و به‌گونه‌ای بگوید که برای اطرافیان قابلِ شنیدن باشد و وقتی به او "يَرْحَمُكَ‌الله" گفتند، در جوابشان بگوید: "يَهْدِيكُمُ اللّهُ وَيُصْلِحُ بَالَكُمْ". یعنی: «الله، شما را هدایت کند و احوالتان را اصلاح بگرداند». برخی از مردم می‌گویند: «يَهْدِينا أو يَهْدِيكُمُ اللّهُ»؛ یعنی: «خداوند، ما یا شما را هدایت کند». این، اشتباه و بر خلافِ رهنمودِ شریعت است؛ درست، همین است که بگویند: «يَهْدِيكُمُ اللّهُ وَيُصْلِحُ بَالَكُمْ».

\*\*\*

887- وعن أبي هريرة قال: كان رسول الله إذَا عَطَسَ وَضَعَ يَدَهُ أوْ ثَوبَهُ عَلى فيهِ وَخَفَضَ أوْ غَضَّ بَها صَوْتَهُ. [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی، این حدیث را حسن صحیح دانسته است.]([[321]](#footnote-321))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله هنگامی‌که عطسه می‌کرد، دست یا لباسش را روی دهانش می‌گذاشت و با آن صدایش را آرام می‌کرد یا با آن صدایش را پایین می‌آورد.

888- وعن أبي موسى قال: كان الْيَهُودُ يَتَعَاطسُونَ عِنْدَ رسولِ الله يَرْجُونَ أنْ يَقُولَ لَهُمْ «يَرْحَمُكُم الله»، فيقول: «يَهدْيكمُ الله ويُصْلِحُ بالَكُمْ». [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی، این حدیث را حسن صحیح دانسته است.]([[322]](#footnote-322))

**ترجمه:** ابوموسی می‌گوید: یهودیان - به‌عمد و از روی دروغ- نزد رسول‌الله عطسه می‌زدند؛ به این امید که پیامبر به آنان «يَرْحَمُكُم الله»([[323]](#footnote-323)) بگوید؛ ولی پیامبر می‌فرمود: «يَهدْيكمُ الله ويُصْلِحُ بالَكُمْ».([[324]](#footnote-324))

889- وعن أبي سعيد الخدري قال: قال رسولُ الله: «إذَا تَثاءَبَ أحَدُكُمْ فَلْيُمْسِكْ بِيَدِهِ عَلَى فِيهِ فَإنَّ الشَّيْطانَ يَدْخُلُ». [روایت مسلم]([[325]](#footnote-325))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه یکی از شما خمیازه کشید، دستش را روی دهانش بگیرد؛ زیرا شیطان، - از این راه به پیکرِ انسان- وارد می‌شود».

\*\*\*

143- باب: مستحب بودن دست دادن و گشاده‌رویی در هنگامِ دیدار، و بوسیدنِ دستِ مرد صالح و بوسیدنِ فرزند خویش از روی محبت و به آغوش کشیدنِ کسی که از سفر باز می‌گردد و مکروه بودن خم شدن در برابر دیگران

890- عَنْ أَبِي الْخَطّابِ قَتادَةَ قال: قُلْتُ لأنسٍ: أكَانتِ الْمُصافَحةُ فِي أصْحابِ رسولِ الله؟ قال: نَعَم. [روایت بخاري]([[326]](#footnote-326))

**ترجمه:** ابوخطّاب، قتاده می‌گوید: به انس گفتم: آیا مصافحه (=دست دادن) در میانِ اصحاب رسول‌الله معمول بود؟ فرمود: بله.

891- وَعَنْ أَنَسٍ قال: لَمَّا جَاءَ أهْلُ اليَمَنِ قال رسولُ الله: «قَدْ جَاءَكُمْ أهْلُ الْيَمَن، وَهُمْ أولُ مَنْ جَاءَ بالمُصَافَحَة». [روایت ابوداود با اِسناد صحيح]([[327]](#footnote-327))

**ترجمه:** انس می‌گوید: هنگامی که یمنی‌ها - به مدینه- آمدند، رسول‌الله فرمود: «اهل یمن نزد شما آمده‌اند و ایشان نخستین کسانی هستند که مصافحه (=دست دادن) را رایج کردند».

892- وَعَنْ الْبَرَاءِ قال: قال رسولُ الله: «ما مِنْ مُسْلِمَيْنِ يَلْتَقِيَانِ فَيَتَصافَحَانِ إلاّ غُفِرَ لَهُمَا قَبْلَ أنْ يَفْتَرِقا». [روایت ابوداود]([[328]](#footnote-328))

**ترجمه:** بَراء می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هر دو مسلمانی که به هم می‌رسند و با هم مصافحه می‌کنند، پیش از آن‌که از هم جدا شوند، به‌قطع موردِ آمرزش قرار می‌گیرند».

893- وَعَنْ أَنَسٍ قال: قال رجل: يا رسولَ الله، الرَّجُلُ مِنَّا يَلْقَى أخَاُهُ أوْ صَديقَهُ أيَنْحَنِي لَه؟ قال: «لا» قال: أفَيَلْتَزِمُهُ ويُقَبِّلُهُ؟ قال: «لا» قال: فَيَأْخُذُ بِيَدِهِ وَيُصَافِحُه؟ قال: «نَعَم». [ترمذي این حدیث را روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[329]](#footnote-329))

**ترجمه:** انس می‌گوید: مردی عرض کرد: ای رسول‌خدا! شخصی از ما با برادر یا دوستش دیدار می‌کند؛ آیا می‌تواند برای او خم شود؟ فرمود: «خیر». پرسید: آیا می‌تواند او را به آغوش بگیرد و ببوسد؟ فرمود: «خیر». گفت: آیا می‌تواند دستش را بگیرد و با او مصافحه کند؟ فرمود: «بله».

**شرح**

مؤلف، نووی/ این باب را در ادامه‌ی آداب سلام و مسایل مربوط به آن گشوده است؛ از جمله مسأله‌ی مصافحه یا دست دادن؛ آیا سنت است که انسان هنگامِ ملاقات برادرش با او دست دهد؟ **پاسخ:** بله؛ سنت است. زیرا قتاده از انس بن مالک پرسید: آیا دست دادن در میان اصحاب پیامبر رایج بود؟ انس پاسخ داد: «آری». ناگفته نماند که مصافحه باید با دستِ راست باشد؛ و همان‌گونه که در حدیث آمده است: دو مسلمانی که به هم می‌رسند و با هم دست می‌دهند، آمرزیده می‌شوند. این، بیان‌گر فضیلتِ مصافحه می‌باشد؛ البته این به زمانی مربوط می‌شود که دو مسلمان به هم می‌رسند و با هم سخن می‌گویند؛ لذا در دیدنِ اتفاقی یک‌دیگر در کوچه و بازار، نیازی به دست دادن نیست و سلام کردن، کافی‌ست؛ زیرا صحابه در هنگامِ حرکت یا رفت و آمد به سلام کردن به یک‌دیگر بسنده می‌کردند. از این‌رو وقتی در کوچه و بازار از کنارِ مردم عبور می‌کنید، فقط کافی‌ست که سلام کنید؛ اما اگر توقف کردید تا با کسی سخن بگویید، با او دست دهید.

برخی از مردم پس از پایانِ نماز جماعت با نمازگزاری که در کنارشان است، دست می‌دهند و گاه می‌گویند: «تقبل الله» یا «قبول باشد». این، یک بدعت و پدیده‌ی نوپیداست که صحابه انجام نمی‌دادند. نمازگزار همین‌که به راست و چپش سلام می‌دهد و می‌گوید: «السَّلامُ عَلَيْكُم وَرَحْمةُ الله»، کافی‌ست.

و اما خم شدن در برابر دیگران به‌هنگام دیدار با آنان یا معانقه و در آغوش گرفتنشان؛ از پیامبر پرسیدند: آیا در برابر دیگران خم شویم؟ فرمود: «خیر». سؤال کردند: «آیا برادرِ مسلمان خود را در آغوش بگیریم؟» فرمود: «خیر». البته خم شدن به‌مراتب بدتر است؛ زیرا در آن نوعی خضوغ برای غیرالله می‌باشد و به رکوع می‌مانَد که انسان در برابرِ الله انجام می‌دهد. از این‌رو از خم شدن در برابر دیگران نهی شده است. اما معانقه (=به آغوش گرفتن) و بوسیدنِ کسی که از سفر می‌آید، ایرادی ندارد. شاید این پرسش مطرح شود که: پیامبر از خم شدن در برابر دیگران نهی فرمود؛ اما الله متعال درباره‌ی برادران یوسف می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا دَخَلُواْ عَلَىٰ يُوسُفَ ءَاوَىٰٓ إِلَيۡهِ أَبَوَيۡهِ وَقَالَ ٱدۡخُلُواْ مِصۡرَ إِن شَآءَ ٱللَّهُ ءَامِنِينَ ٩٩ وَرَفَعَ أَبَوَيۡهِ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ وَخَرُّواْ لَهُۥ سُجَّدٗاۖ﴾ [يوسف: ٩٨، ٩٩]

هنگامی که نزد یوسف رفتند، او پدر و مادرش را کنار خویش جای داد و گفت: به خواست الله در کمال امنیت وارد مصر شوید. و پدر و مادرش را بالای تخت برد و همه برایش سجده کردند.

پاسخش، این است که این مسأله در شریعتِ یوسف و پیش از اسلام بوده و شریعتِ اسلامیِ ما، آن را منسوخ کرده و از آن باز داشته است؛ لذا برای هیچ‌کس جایز نیست که برای دیگری سجده کند؛ گرچه قصدش عبادت نیز نباشد. هم‌چنین خم شدن در برابر دیگران نیز روا نیست؛ زیرا پیامبر از کار منع فرموده است. از این‌رو اگر کسی از این موضوع بی‌خبر بود و در برابرِ شما خم شد، او را نصیحت و راهنمایی کنید و به او بگویید که این کار، ممنوع و نارواست و در برابر کسی جز الله، کُرنش نکن.

البته بوسیدن دستِ مردانِ شایسته ایرادی ندارد.

\*\*\*

894- وعن صَفْوان بن عَسَّالٍ قال: قال يَهُوديٌّ لِصَاحِبِهِ اذْهب بِنا إلى هذا النَّبِيِّ فَأَتَيا رسولَ‌الله فَسَألاهُ عَنْ تِسْع آياتٍ بَيِّناتٍ فَذَكرَ الْحَديثَ إلى قَوْله: فقَبَّلا يَدَهُ وَرِجْلَهُ وقالا: نَشْهَدُ أنَّكَ نبِيٌّ. [روایت ترمذي و غیرِ او با اِسنادهای صحيح]([[330]](#footnote-330))

**ترجمه:** صفوان بن عسّال می‌گوید: یک نفر یهودی به دوستش گفت: ما را نزدِ این پیامبر ببَر؛ سپس هر دو نزد رسول‌الله آمدند و از او درباره‌ی نُه نشانه‌ی واضح و روشن([[331]](#footnote-331)) پرسیدند. و آن‌گاه ادامه‌ی حدیث را ذکر می‌کند تا آن‌جا که می‌گوید: آن‌دو دست و پای پیامبر را بوسیدند و گفتند: گواهی می‌دهیم که تو پیامبری.

895- وَعَن ابْنِ عُمَرَ$ قِصَّةٌ قال فِيها: فَدَنَوْنا مِنَ النَّبِيِّ فَقَبَّلْنا يَدَهُ. [روایت ابوداود]([[332]](#footnote-332))

**ترجمه:** از ابن‌عمر$ حکایتی روایت شده که در آن گفته است: سپس به پیامبر نزدیک شدیم و دستش را بوسیدیم.

896- وَعَنْ عائشةَ& قالت: قَدِمَ زَيْدُ بْنُ حَارِثةَ المدينةَ ورسولُ‌الله فِي بَيْتِي فأتَاهُ فَقَرَعَ البابَ. فَقَام إليْهِ النَّبِيُّ يَجُرُّ ثوْبَهُ فَاعْتَنَقَهُ وَقَبَّلَهُ». [ترمذي این حدیث را روایت کرده و آن‌را حسن دانسته است.]([[333]](#footnote-333))

**ترجمه:** از عایشه& روایت شده که گفته است: زید بن حارثه - از سفری- به مدینه بازگشت؛ آن روز پیامبر در خانه‌ی من بود. زید نزد پیامبر آمد و در زد. پیامبر برخاست و در حالی که لباسش را به دنبالِ خود می‌کشید، به سوی زید رفت و او را در آغوش گرفت و بوسید.

897- وَعَنْ أبي ذَرٍّ قال: قال لي رَسُولُ الله: «لاَ تَحقِرنَّ مِن المعْرُوفِ شَيْئاً ولَوْ أنْ تلْقَى أخَاكَ بِوجهٍ طلِيقٍ». [روایت مسلم]([[334]](#footnote-334))

**ترجمه:** ابوذر می‌گوید: رسول‌الله به من فرمود: «هیچ کار نیکی را کوچک و ناچیز مپندار؛ حتی این عمل را که با برادرت با گشاده‌رویی ملاقات کنی».

**شرح**

امام نووی/ این احادیث را در باب آداب مصافحه و معانقه و مسایل مربوط به آن ذکر کرده است؛ از جمله: حدیث صفوان بن عسّال که گفته است: یک نفر یهودی به دوستش گفت: ما را نزدِ این پیامبر ببَر؛ سپس هر دو نزد رسول‌الله آمدند و از او درباره‌ی نُه نشانه‌ی واضح و روشن پرسیدند. و چون پیامبر نُه نشانه‌ی آشکار را برای آن‌دو برشمرد، دست و پای پیامبر را بوسیدند و گفتند: «گواهی می‌دهیم که تو پیامبری».

یهودیان مدینه در اصل از مصر و از بنی‌اسرائیل بودند که به فرمانِ پیامبرشان موسی به سرزمین مقدس، یعنی شام نقل مکان کردند:

﴿يَٰقَوۡمِ ٱدۡخُلُواْ ٱلۡأَرۡضَ ٱلۡمُقَدَّسَةَ ٱلَّتِي كَتَبَ ٱللَّهُ لَكُمۡ﴾ [المائ‍دة: ٢١]

ای قوم من! وارد سرزمین پاکی شوید که الله برایتان مقرر نموده است.

آن‌ها در تورات می‌خواندند که در آخر زمان، پیامبری از مکه برانگیخته می‌شود که به مدینه هجرت می‌کند؛ از این‌رو بسیاری از یهودیان از شام به مدینه مهاجرت کردند و منتظر ظهور پیامبرِ آخر زمان بودند تا از او پیروی کنند؛ زیرا در تورات و انجیل فضیلت پیامبر بیان شده بود. الله متعال می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلرَّسُولَ ٱلنَّبِيَّ ٱلۡأُمِّيَّ ٱلَّذِي يَجِدُونَهُۥ مَكۡتُوبًا عِندَهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَٱلۡإِنجِيلِ يَأۡمُرُهُم بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَىٰهُمۡ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡخَبَٰٓئِثَ وَيَضَعُ عَنۡهُمۡ إِصۡرَهُمۡ وَٱلۡأَغۡلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتۡ عَلَيۡهِمۡۚ﴾ [الأعراف: ١٥٧]

آنان که از پیامبر درس‌نخوانده­ای که نامش را در تورات و انجیل می­بینند، پیروی می­کنند؛ پیامبری که به سوی نیکی فرا می­خواند و از بدی باز می‌دارد و نعمت­های پاک را برایشان حلال می­گرداند و ناپاکی را بر آنان حرام می­نماید و تکالیف سنگین و قید و بندهایی را که بر عهده­ی آنان بود، از آنان رفع می­کند.

هرگاه مشاجره‌ای میان یهودیان و مشرکان روی می‌داد، با استناد به بعثت پیامبر خاتم امید پیروزی بر کافران را مطرح می­کردند و می‌گفتند: به‌زودی پیامبری برانگیخته می‌شود که ما از او پیروی می‌کنیم و بر شما چیره می‌گردیم:

﴿وَكَانُواْ مِن قَبۡلُ يَسۡتَفۡتِحُونَ عَلَى ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَلَمَّا جَآءَهُم مَّا عَرَفُواْ كَفَرُواْ بِهِۦ﴾ [البقرة: ٨٩]

و (با آنکه) پیش‌تر (با استناد به بعثت پیامبر خاتم) امید پیروزی بر کافران را مطرح می­کردند، اما با این حال زمانی که پیامبر، مطابق نشانه­هایی که او را با آن شناختند، نزدشان آمد، به او کفر ورزیدند.

یهودیان مدینه، سه قبیله بودند: بنی‌قینقاع، بنی‌نضیر، و بنی‌قریظه. پیامبر در بدو ورود به مدینه با همه‌ی این‌ها پیمان بست؛ ولی آن‌ها، پیمان‌شکنی کردند. در نتیجه الله متعال به دست پیامبرش، شکست سختی بر آنان وارد ساخت. آخرین گروه یهودی، «بنی‌قریظه» بودند که چون در جنگ «احزاب» خیانت و پیمان‌شکنی کردند، حدود هفتصد تن از آن‌ها کشته شدند. آنان در دژهای «خیبر» مستقر شده بودند. پیامبر خیبر را فتح کرد و اجازه داد که یهودیان در آن‌جا بمانند؛ زیرا آن‌ها کشاورزان ماهری بودند و صحابه به کارهای مهم‌تری اشتغال داشتند و فرصتِ کافی برای کشاورزی در خیبر را نداشتند؛ پیامبر پذیرفت که یهودیان در خیبر بمانند و در مقابل، نیمی از محصولات کشاورزیِ آن‌جا را به مسلمانان بدهند؛ البته مشروط به این‌که هرگاه پیامبر بخواهد، آنان را از آن‌جا بیرون کند. یهودیان در دورانِ پیامبر و در خلافت ابوبکر صدیق در خیبر بودند و آن‌گونه که تاریخشان نشان می‌دهد، همواره اهل خیانت و پیمان‌شکنی بوده‌اند؛ لذا در دوران عمر فاروق خیانت کردند و همین، باعث شد که عمر آن‌ها را در سال شانزدهم هجری از خیبر به «اذرعات» در شام تبعید کند. این، مختصری از سرگذشت یهودیانِ ساکن در شبه‌جزیره‌ی عربستان بود که در انتظار بعثت پیامبر به این سرزمین هجرت کرده بودند تا از او پیروی کنند و چون پیامبر برانگیخته شد، با این‌که او را به‌خوبی شناختند و دریافتند که به‌راستی فرستاده‌ی الاهی‌ست، به او کفر ورزیدند؛ برخی از علما گفته‌اند: یهودیان گمان می‌کردند که پیامبرِ خاتم از بنی‌اسرائیل است؛ اما وقتی دیدند که از نسل اسماعیل است، حسادت ورزیدند و به او ایمان نیاوردند. البته این نکته، برای من ثابت و روشن نیست؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يَعۡرِفُونَهُۥ كَمَا يَعۡرِفُونَ أَبۡنَآءَهُمۡ﴾ [البقرة: ١٤٦]

کسانی که به آن‌ها کتاب داده­ایم، محمد را می­شناسند؛ همان‌گونه که پسران خویش را می­شناسند.

لذا اهل کتاب می‌دانستند که پیامبر خاتم، عرب و از نسل اسماعیل است. علم یقین یا دانشِ قطعی با عین یقین و این‌که یک حقیقت را با چشم خویش ببینند، فرق می‌کند. آن‌ها ابتدا گمان می‌کردند که اگر پیامبرِ خاتم برانگیخته شود، از او پیروی خواهند کرد؛ اما همین‌که مبعوث شد، حسادت ورزیدند و کافر شدند. - پناه بر الله-.

خلاصه این‌که آن دو یهودی، دست و پای پیامبر را بوسیدند و پیامبر آنان را از این کار باز نداشت؛ لذا این، نشان می‌دهد که بوسیدن دست و پایِ کسی که دارای علم و شرافت است، جایز می‌باشد؛ هم‌چنین بوسیدن دست و پای پدر و مادر و امثالِ آن‌ها رواست؛ زیرا حقّ بزرگی دارند و این، یعنی تواضع و نیکی به آن‌ها.

مؤلف/ هم‌چنین حدیث ابن‌عمر$ را آورده که گفته است: نزدِ پیامبر آمدیم و دستش را بوسیدیم». و پیامبر آنان را از این کار باز نداشت.

بوسیدنِ دست مانند بوسیدنِ سر است؛ اما شگفتا از کسانی که بوسیدن دست را بیش از بوسیدنِ سر رد می‌کنند؛ در صورتی که هیچ تفاوتی میان بوسیدن سر و دست نیست. البته ایراد بر کسانی وارد است که وقتی کسی به آن‌ها سلام می‌گوید، دستشان را دراز می‌کنند تا سلام‌کننده دستشان را ببوسد! یا حتی آشکارا می‌گویند: دستم را ببوس! روشن است که باید نادرستیِ کارِ این‌ها را یادآوری کرد و مردم را از بوسیدنِ دستِ این‌ها باز داشت. اما اگر کسی، خود به‌احترامِ شما دست یا پیشانی یا سرِتان را بوسید، ایرادی ندارد؛ البته مشروط به این‌که همیشه و هر بار که شما را می‌بیند، چنین نکند؛ زیرا پیش‌تر حدیثی گذشت که از پیامبر سؤال شد: آیا وقتی شخصی برادرش را می‌بیند، برای او خم شود؟ فرمود: «خیر». پرسش‌گر پرسید: آیا می‌تواند او را در آغوش بگیرد و ببوسد؟ فرمود: «خیر». پرسید: آیا می‌تواند با او مصافحه کند؟ فرمود: «آری». ولی اگر به سببی چون بازگشت از سفر و غربت باشد، ایرادی ندارد. از این‌رو مؤلف/ حدیث عایشه& درباره‌ی بازگشت زید بن حارثه از سفر را ذکر کرده است که وقتی زید از سفر بازگشت و نزدِ پیامبر آمد، پیامبر در حالی که لباس خود را به دنبال خویش می‌کشید، به سوی زید برخاست و او را در آغوش گرفت و بوسید. زید غلامِ آزاد‌شده‌ی پیامبر بود که خدیجه& به ایشان هدیه کرد و پیامبر او را آزاد ساخت. پیامبر زید و فرزندش اسامه$ را بسیار دوست داشت. از این‌رو اسامه به «حبّ بن حب»، یعنی «محبوب پسر محبوب» مشهور شده بود؛ زیرا پدر و پسر، هر دو محبوب رسول‌الله بودند.

لذا پیامبر زید را که از سفر بازگشته بود، در آغوش گرفت و بوسید؛ پس معانقه با کسی که از سفر می‌آید و بوسیدنِ او، ایرادی ندارد. ولی اشکال در این است که برادر مسلمان خود را هر بار که می‌بینید، ببوسید؛ زیرا پیامبر از این کار باز داشته است.

پیامبر سفارش کرده است که انسان نباید هیچ کارِ نیکی را کوچک و ناچیز بشمارد؛ یعنی هیچ گاه نیکی و احسانی را که به مردم می‌کنید، کوچک و ناچیز نپندارید و نگویید که این، کم یا ناچیز است؛ حتی اگر خودکار یا چیزِ به‌ظاهر ارزان و کم‌ ارزشی به کسی می‌دهید. زیرا طرفِ مقابل، حتماً روزی این نیکیِ شما را به‌یاد می‌آورَد و می‌گوید: پارسال فلانی به من هدیه داد. هر چیزی که مهر و محبت بیاورد، ارزشمند است و نباید آن را ناچیز بشماریم؛ از این‌رو پیامبر فرمود: «هیچ کار نیکی را کوچک و ناچیز مپندار؛ حتی این عمل را که با برادرت با گشاده‌رویی ملاقات کنی». آری! تا این حد که با چهره‌ای باز و با خوش‌رویی، نه با اخم و ترش‌رویی، برادرِ مسلمانتان را ملاقات کنید. البته گاه انسان، مسایل و مشکلاتی دارد که مردم از آن بی‌اطلاع‌اند؛ لذا نمی‌تواند گشاده‌رو باشد؛ اما باید سعی کند تا آن‌جا که می‌تواند خوش‌رو و بشاش باشد؛ زیرا این، جزو نیکی‌هاست و مهر و محبت می‌آورَد و دین اسلام دین محبت، برادری، و صفا و صمیمیت است؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ كُنتُمۡ أَعۡدَآءٗ فَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِكُمۡ فَأَصۡبَحۡتُم بِنِعۡمَتِهِۦٓ إِخۡوَٰنٗا﴾ [آل عمران: ١٠٣]

و نعمت الله را بر خودتان به‌یاد آورید که با هم دشمن بودید و الله دل­هایتان را نسبت به همدیگر مهربان کرد و به لطف الله با هم برادر شدید.

از الله متعال می‌خواهیم که همه‌ی ما را به سوی اخلاق نیک و کارهای شایسته رهنمون شود؛ به‌یقین تنها اوست که به سوی بهترین اخلاق و رفتار رهنمون می‌گردد. و از او می‌خواهیم که اخلاق و رفتار ناشایست را از همه‌ی ما دور بگرداند؛ و تنها اوست که چنین می‌کند.

\*\*\*

898- وعن أبي هريرة قال: قبَّل النَّبِيُّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ$ فقال الأقْرَعُ بْنُ حَابِسٍ: إنَّ لِي عَشَرةًَ مِنَ الْوَلَد ما قَبَّلْتُ مِنهُمْ أحَدًا. فقال رسولُ الله: «مَنْ لا يَرْحَمْ لا يُرْحَمْ». [متفق عليه]([[335]](#footnote-335))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر حسن بن علی$ را بوسید. اقرع بن حابس گفت: من، ده فرزند دارم و هیچ‌یک از آن‌ها را نبوسیده‌ام. رسول‌الله فرمود: «کسی که مهر نورزد، مورد رحمت قرار نمی‌گیرد».

**شرح**

نووی/ این حدیث را درباره‌ی مسایل مربوط به معانقه و بوسیدن آورده است که بوسیدنِ کودکان از روی مهر و محبت از آن جمله می‌باشد. همان‌گونه که پیامبر حسن بن علی بن ابی‌طالب$ را بوسید. حسن پسر فاطمه بنت رسول‌الله بود؛ یعنی پیامبر پدربزرگِ مادریِ حسن بوده است. ایشان، حسن و حسین$ را دوست داشت و می‌فرمود: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ».([[336]](#footnote-336)) یعنی: «حسن و حسین$ دو سردارِ جوانانِ بهشتی‌اند». البته حسن از حسین برتر است؛ زیرا پیامبر درباره‌اش فرمود: «إنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَلَعَلَّ الله أَنْ يُصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ مِنْ الْمُسْلِمِينَ».([[337]](#footnote-337)) یعنی: «این فرزندِ من، آقاست؛ امید است که الله، او را سببِ صلح و سازش در میان دو گروه از مسلمانان قرار دهد». همین‌طور هم شد و زمانی که حسن پس از پدرش، علی بن ابی‌طالب به خلافت رسید، پس از آن‌که مسایل و فتنه‌هایی پدید آمد، به‌خاطر جلوگیری از قتل و خون‌ریزی در میانِ مسلمانان، از خلافت چشم‌پوشی کرد و آن را به معاویه بن ابی‌سفیان$ واگذار نمود؛ هرچند که از معاویه به خلافت سزاوارتر بود. و بدین‌سان فرموده‌ی رسول‌الله به حقیقت پیوست و حسن به این فضیلت بزرگ دست یافت.

آن‌گاه که پیامبر نوه‌اش، حسن را بوسید، اقرع بن حابس - یکی از سرداران قبیله‌ی «بنی‌تمیم» - آن‌جا بود؛ روشن است که صحرانشینان، مقداری سرسخت و سنگ‌دل بوده‌اند. اقرع از این کارِ پیامبر تعجب کرد و گفت: چگونه این کودک را می‌بوسید؟! من، ده فرزند دارم و هیچ‌یک از آن‌ها را نبوسیده‌ام. رسول‌الله فرمود: «کسی که رحم نکند، مورد رحمت قرار نمی‌گیرد». یعنی کسی که نسبت به بندگان الله مهربان نیست، از رحمت الهی محروم می‌شود. این، نشان می‌دهد که بوسیدن کودکان از روی مهر و شفقت جایز است و فرقی نمی‌کند که فرزندان انسان یا نو‌ه‌های دختری و پسریِ او باشند یا هیچ نسبتی با انسان نداشته باشند؛ زیرا بوسیدنِ کودکان، نشانه‌ی داشتنِ قلبِ مهربان نسبت به کودکان است و انسان هرچه نسبت به بندگانِ الله مهربان‌تر باشد، به رحمت الهی نزدیک‌تر است؛ حتی الله زنی زناکار را آمرزید؛ زیرا آن زن، سگی دید که از شدت تشنگی دهانش را باز کرده و زبانش را بیرون آورده بود و آن را به خاک مرطوب می‌مالید. آن زن از چاه، پایین رفت و جوراب چرمیِ خود را پُر از آب کرد و جورابش را به دهان گرفت و از چاه، بالا آمد و به سگ، آب داد و چون دلش به حالِ سگ سوخت و او را آب داد، الله متعال او را آمرزید.([[338]](#footnote-338)) وقتی الله متعال دلِ انسان را نسبت به خردسالان و ضعفا مهربان بگرداند، بدین معناست که انسان از رحمت الهی برخوردار خواهد شد. امید است که الله همه‌ی ما را به رحمتش بنوازد.

پیامبر فرمود: «کسی که مهر نورزد، مورد رحمت قرار نمی‌گیرد». لذا چه خوب است که انسان، قلبی مهربان و نرم داشته باشد. بر خلافِ برخی از افراد سبک‌سر و بی‌خرد که وقتی کودکی نزدشان می‌رود، او را از خود دور می‌کنند. در صورتی که پیامبر به‌عنوان خوش‌اخلاق‌ترین و خوش‌رفتارترین بنده‌ی الله، روزی برای مردم امامت می‌د‌اد و در سجده بود که در این اثنا حسن بن علی بن ابی‌طالب$ آمد و مانندِ هر کودکی، روی پشت پیامبر رفت. از این‌رو پیامبر سجده‌اش را طول داد؛ صحابه تعجب کردند. رسول‌الله فرمود: «فرزندم مرا سواریِ خویش قرار داد؛ لذا صبر کردم تا کارش را تمام کند». این، از مهر و محبت پیامبر بود؛ چنان‌که باری رسول‌الله نوه‌ی دختری‌اش، یعنی امامه بنت زینب$ را بر دوش گرفته بود و او را با خود به مسجد بُرد. رسول‌الله در حالی که امامه& را در بغل گرفته بود، برای مردم امامت داد و چون به سجده می‌رفت، امامه را روی زمین می‌گذاشت و ان گاه که برمی‌خاست، او را برمی‌داشت. همه‌ی این ها از روی مهر و عطوفت پیامبر نسبت به امامه& بود؛ و گرنه، این امکان برای پیامبر وجود داشت که امامه‌ی کوچولو را نزد عایشه& یا یکی دیگر از همسرانش بگذارد. شاید هم وابستگیِ امامه& به پدربزرگش باعث شد که رسول‌الله او را با خود به مسجد ببرند. روزی رسول‌الله برای مردم سخنرانی می‌کرد؛ در این اثنا حسن و حسین$ که لباسِ نو پوشیده بودند، وارد مسجد شدند و چون لباسشان بلند بود، هنگام راه رفتن سکندری می‌خوردند. رسول‌الله با دیدن نوه‌هایش که سکندری می‌خوردند و هر آن ممکن بود روی زمین بیفتند، تاب نیاورد و از روی منبر پایین آمد و آن‌دو را جلوی خود گرفت و فرمود: الله متعال راست فرموده است که: ﴿إِنَّمَآ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَأَوۡلَٰدُكُمۡ فِتۡنَةٞۚ﴾([[339]](#footnote-339))

چه خوب است که خود را به محبت کردن به کودکان عادت دهیم و بکوشیم به هر کسی که محتاج محبت است، از جمله: یتیمان، فقیران و ضعفا مهر بورزیم و مهر و محبت را در دل‌هایمان جای دهیم تا بدین‌سان از رحمت الهی برخوردار شویم؛ زیرا به رحمتِ الله، سخت نیازمندیم و مهرورزی به بندگانِ الله، رحمت الهی را در پی دارد. امید است که الله متعال همه‌ی ما را به رحمتی خویش بنوازد.

\*\*\*

6- کتاب: عیادتِ بیمار و تشییع جنازه و نماز بر او و حضور در خاک‌سپاری وی و ماندن بر سرِ قبرش پس از دفن او

144- باب: امر به عیادت بیمار و تشییع جنازه

899- عن البراء بن عازبٍ$ قال: أَمَرَنا رسولُ الله بِعَيادَةِ الَمرِيضِ، وَاتِّباع الجنازةِ، وَتشْميتِ العَاطس، وإبرارِ الْمُقْسِمِ ونصرِ الْمَظْلومِ، وَإِجابَةِ الدَّاعِي، وإفْشاءِ السَّلام». [متفق عليه]([[340]](#footnote-340))

**ترجمه:** براء بن عازب$ می‌گوید: رسول‌الله ما را به عیادتِ بیمار، تشییع جنازه، دعای خیر (و گفتن یرحمک‌الله) در جواب کسی که عطسه می‌زند، عملی ساختنِ سوگندِ کسی که سوگند یاد مي‌كند، یاری رساندن به مظلوم، پذیرشِ دعوت و ترویج و آشکار نمودنِ سلام دستور داد.

**شرح**

پیش‌تر چند باب سودمند در رابطه با زندگان ذکر شد؛ سپس نووی/ در این باب به موضوعِ عیادتِ بیمار و تشییع جنازه پرداخته است.

برخی از علما عیادتِ بیمار را فرض کفایه می‌دانند و اگر کسی از بیمار عیادت نکند، عیادت از او بر کسی که از بیماری‌ِ وی آگاه است، واجب می‌باشد؛ زیرا پیامبر عیادت از بیمار را در شمارِ حقوق مسلمان بر برادرش برشمرده است. شایسته نیست که مسلمانان با وجودِ آگاهی از بیمار بودن برادرِ خویش، به عیادتش نروند یا هیچ‌کس از او عیادت نکند؛ زیرا این، قطع رابطه با برادرِ مسلمان، و بسیار زشت و ناپسندیده است!

لذا قول راجح همین است که عیادت از بیمار، فرض کفایه می‌باشد. روشن است که معمولاً خویشاوندان و دوستانِ بیمار از او عیادت می‌کنند و بدین‌سان فرض کفایه انجام می‌شود؛ اما اگر مسلمانی غریب در شهرِ ما بیمار شد و ما از بیماریِ او مطلع بودیم و می‌دانستیم که هیچ‌کس به عیادتش نرفته، بر ما واجب است که از او عیادت کنیم؛ زیرا عیادت از بیمار جزو حقوق مسلمان بر سایر مسلمانان است.

مستحب است که عیادت‌کننده، حالِ بیمار را از او بپرسد و درباره‌ی عبادتش از او سؤال کند؛ مثلاً بگوید: چگونه وضو می‌گیری یا چگونه نماز می‌خوانی؟ آیا حقی بر گردنِ کسی داری و آیا کسی، حقّی بر تو دارد؟ و اگر پاسخش مثبت بود، به او بگویید: چه حقی بر گردنِ توست؟ و از او بخواهید که وصیتش را بگوید؛ زیرا پیامبر فرموده است: «مَا حَقُّ امْرِیءٍ مُسلِمٍ لَهُ شَيءٌ يُوصِي فِيه، يبِيتُ لَيْلَتَيْنِ إِلاَّ وَوَصِيَّتُهُ مَكْتُوبَةٌ عِنْدَهُ».([[341]](#footnote-341)) یعنی: «برای مسلمانی که چیزی برای وصیت دارد، جایز نیست که دو شب بر او بگذرد و وصیت‌نامه‌اش را ننوشته باشد». البته نباید برای وصیت کردن روی بیمار فشار بیاورد یا در این باره پافشاری کند؛ به‌ویژه اگر حالِ بیمار مساعد نباشد. زیرا پافشاری و اصرار بر وصیت کردن، او را خسته و رنجور می‌گرداند. هم‌چنین مدتِ زیادی نزدِ بیمار ننشینید؛ زیرا خسته می‌شود و چه‌بسا دوست دارد با خانواده‌اش باشد. اما اگر هنگام عیادت بیمار، دریافتید که دوست دارد زمان زیادی نزدش بمانید، این کار را بکنید؛ بدین‌سان خوشحالش کرده‌اید و کار نیکی انجام داده‌اید که ثواب دارد. چه بسا این کار که باعث خوشحالی او می‌شود، زمینه‌ای برای بهبودش گردد؛ زیرا شادمانی و داشتن روحیه‌ی خوب، تأثیر به‌سزایی در بهبود و رفع بیماری‌ها دارد. و بر عکس، غمگین کردنِ بیمار، یکی از اسباب و زمینه‌های افزایش یا طولانی شدن بیماری‌ست. از این‌رو عیادت‌کننده، باید به بیمار روحیه دهد و سخنانی از این‌قبیل به او بگوید که ماشاءالله امروز، حال و وضع خوبی داری. و لازم نیست که با او به‌گونه‌ای سخن بگوید که سخنانش، گویای بهبود وضعیت جسمانی وی باشد؛ زیرا شاید وضعیت جسمانی بیمار نسبت به دیروز، بدتر شده باشد. از این‌رو بهتر است بگوید: ماشاءالله وضعیت خوبی داری؛ چراکه در حقیقت، همه‌ی اوضاع و احوال مؤمن، برای او خوبست؛ می‌توانید به او بگویید: امروز از دیروز بهتری؛ زیرا پنج وقت نماز خوانده‌ای؛ استغفار کرده‌ای؛ «لاإله‌إلاالله» گفته‌ای و به‌خاطر این بیماری بر اجر و ثوابت افزوده شده است. بدین‌سان او را شادمان می‌کنید؛ درست نیست که به او بگویید: «دیروز از امروز بهتر بودی». این، اشتباه است؛ حتی اگر واقعاً حالِ بیمار از دیروز بدتر شده باشد. گفتنِ چنین سخنی اگر زیان نداشته باشد، فایده‌ای هم ندارد. اگر بیمار دوست داشت که با او حرف بزنید و برایش قصه بگویید، ایرادی ندارد که برایش داستان‌های واقعی- نه دروغین- تعریف کنید؛ چراکه این امر، او را خوشحال می‌کند و روحیه دادن به بیمار، نیک و پسندیده است. وقتی قصدِ رفتن و ترکِ او را دارید، برای رفتن از او اجازه بگیرید و بگویید: اجازه‌ی مرخصی می‌دهی؟ این هم او را شادمان می‌گرداند؛ زیرا شاید دوست داشته باشد مدت بیش‌تری نزدش بمانید. حتماً بکوشید که او را در بیماری‌اش به انجامِ کارهای نیک تشویق کنید و به او سخنان نیک و پسندیده‌ای بگویید؛ به‌عنوان مثال: به او بگویید: «گاه الله متعال انسان را به بیماری مبتلا می‌کند تا به او نفع و فایده برساند و توجه و انابتش به سوی الله بیش‌تر شود». زیرا انسان به‌هنگام بیماری با توجه و عنایتِ بیش‌تری به ذکر و تلاوت قرآن و دیگر کارهای نیک می‌پردازد. شما با تشویق بیمار به کارهای نیک، در اجر و ثوابش سهیم خواهید بود؛ زیرا مشوقش بوده‌اید.

\*\*\*

900- وعن أَبي هريرة أَنَّ رسولَ‌الله قال: «حقُّ الْمُسْلمِِ عَلَى الْمُسْلِمِ خمسٌ: رَدُّ السَّلام، وَعِيَادَةُ الْمرِيض، واتِّبَاعُ الْجنَائِز، وإِجابة الدَّعوةِ، وتَشمِيتُ العْاطِسِ». [متفق عليه]([[342]](#footnote-342))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «حق مسلمان بر مسلمان، پنج مورد است: جواب سلام، عیادت بیمار، تشییع جنازه، قبول کردن دعوت، و دعای خیر (مانند گفتن یرحمک‌الله) برای کسی که عطسه می‌‌زند».

**شرح**

مؤلف، نووی/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» می‌گوید: «کتاب: عیادت بیمار و تشییع جنازه».

کاربرد هر یک از واژه‌های «عیادت»، «ملاقات» و «تشییع» روشن است. ملاقات، بدین معناست که برای دیدنِ برادرِ دینیِ خود، به خانه‌اش بروید. و واژه‌ی عیادت، برای بیمار به‌کار می‌رود؛ عیادت به چندین دیدار و ملاقات گفته می‌شود؛ زیرا تا زمانی‌که برادرِ مسلمانتان بیمار است، چند بار به دیدنش می‌روید.

و تشییع، یعنی غسل دادن و تکفین جنازه و نماز بر آن و سپس دفن یا خاک‌سپاریِ آن.

مؤلف، حدیث براء بن عازب$ را ذکر کرده است که پیش‌تر درباره‌اش سخن گفتیم؛ شاهد موضوع از این حدیث، مسأله‌ی عیادت بیمار است و چون رسول‌الله به عیادتِ بیمار دستور داده، پس عیادت بیمار فرض کفایه می‌باشد؛ یعنی اگر عده‌ای از بیمارِ مسلمان عیادت کنند، مسؤولیتش از دیگران ساقط می‌شود. و اگر هیچ‌کس از بیمار عیادت نکند بر کسی که از بیماریِ برادرِ مسلمانش آگاه است، واجب می‌باشد که به عیادتِ وی برود. البته بیماری که از او عیادت می‌شود، بیماری‌ست که خانه‌نشین یا بستری شده و نمی‌تواند بیرون برود؛ اما در مواردی که بیماری خفیف است و بیمار، بستری یا خانه‌نشین نمی‌شود و به میانِ مردم می‌رود، عیادت از او واجب نیست؛ بلکه کسی که از بیماری‌اش مطلع می‌باشد، از او احوال‌پرسی می‌کند.

عیادت بیمار، آداب فراوانی دارد؛ از جمله:

1. قصد و نیت عیادت‌کننده، عمل به دستورِ پیامبر باشد؛ زیرا پیامبر به عیادتِ بیمار دستور داده است.
2. نیتِ عیادت‌کننده، نیکی کردن به برادرِ مسلمانش باشد؛ زیرا بیماری که برادرِ مسلمانش به عیادتش می‌رود خوشحال می‌شود و روحیه می‌گیرد.
3. عیادت‌کننده فرصت را غنیمت بشمارد و بیمار را به توبه و استغفار و ادای حقوق مردم تشویق کند.
4. گاه، بیمار مشکلات و پرسش‌هایی درباره‌ی طهارت یا وضو و نمازش دارد؛ اگر عیادت‌کننده، کارشناس و عالِم دینی باشد، بیمار می‌تواند از او استفاده کند؛ حال چه بیمار، خود سؤال‌هایش را مطرح نماید و چه عیادت‌کننده توضیحات لازم را در این‌باره ارائه دهد.
5. عیادت‌کننده باید شرایط را در نظر بگیرد که آیا مدتِ زیادی نزد بیمار بماند یا عیادتش را کوتاه کند؟ روشِ درست، همین است؛ یعنی مدت عیادت به شرایطِ بیمار بستگی دارد. البته برخی از علما گفته‌اند: زمانِ عیادت، باید کوتاه باشد تا بیمار خسته و رنجور نشود. اما دیدگاهِ درست در این‌باره این است که عیادت‌کننده، شرایط را در نظر بگیرد: اگر بیمار، خود دوست داشته باشد که عیادت‌کننده، مدت زیادی نزدش بماند، همین کار را بکند تا بیمار خوشحال شود؛ ولی اگر روشن بود که بیمار دوست دارد با خانواده‌اش باشد، عیادت‌کننده به عیادتی کوتاه در حد احوال‌پرسی بسنده کند و برخیزد.
6. عیادت‌کننده باید نعمت سلامتی را به‌یاد آورَد؛ زیرا انسان زمانی قدرِ یک نعمت را می‌داند که دیگران را از آن محروم می‌بیند. لذا هنگامِ عیادت بیمار، سپاس و ستایشِ الله را بر نعمتِ سلامتی به‌جای آورید و از او بخواهید که این نعمت را بر شما مستدام بدارد.
7. یکی از فواید عیادت از بیمار، این است که ممکن است بیمار برای عیادت‌کننده دعا کند و دعای بیمار، شایسته‌ی اجابت است؛ زیرا الله متعال با دل‌شکستگانی‌ست که دل‌هایشان به‌خاطرِ او شکسته است و آدمِ بیمار، به‌ویژه کسی که بیماری‌اش طولانی شده، دل‌شکسته و رنجور است و امیدِ بیش‌تری به پذیرفته شدنِ دعایش وجود دارد.

البته فوایدِ عیادت از بیمار، بیش از مواردی‌ست که ذکر کردیم؛ از این‌رو شایسته است که انسان به‌خاطرِ اجر و ثوابِ فراوانِ این عمل، توجه و اشتیاق وافری به عیادت از بیماران داشته باشد.

\*\*\*

901- وَعَنْهُ قال قال رسولُ الله: «إنَّ الله يَقُولُ يَوْمَ القيَامَة: يَا ابْنَ آدَمَ مَرِضْتُ فَلَم تَعُدْنِي، قال: يا ربِّ كَيْفَ أعُودُكَ وأنْتَ رَبُّ العَالَمين؟ قال: أمَا عَلِمْتَ أنَّ عَبْدي فُلاَناًَ مَرِضَ فَلَمْ تَعُدْهُ، أمَا عَلِمْتَ أنَّك لو عُدْتَهُ لَوَجَدْتَنِي عِنْدَهُ؟ يَا ابْنَ آدمَ اسْتَطْعَمْتُكَ فَلَمْ تُطْعِمْنِي، قال: يا ربِّ كَيْفَ أُطْعِمُكَ وَأنْتَ رَبُّ العَالَمين؟ قال: أَمَا عَلِمْتَ أنَّهُ اسْتَطْعَمَكَ عَبْدِي فلانٌ فَلَمْ تُطْعِمْهُ، أما عَلِمْتَ أنَّكَ لَوْ أَطْعَمْتَهُ لَوَجَدْتَ ذلك عِنْدِي؟ يَا ابْنَ آدمَ اِسْتَسْقَيْتُكَ فَلَمْ تَسِقْنِي، قال: يا رَبَّ كيفَ أسْقيكَ وَأنْتَ ربُّ العالَمِينَ؟ قال: اسْتَسْقاكَ عَبْدِي فُلانٌ فَلَمْ تَسِقْهُ، أمَا عَلِمْتَ أنَّكَ لَوْ سَقَيْتَهُ لَوَجَدْتَ ذلكَ عِندِي؟» [روایت مسلم]([[343]](#footnote-343))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «الله روز رستاخیز می‌فرماید: ای فرزندِ آدم! بیمار شدم و از من عیادت نکردی. - بنده- می‌گوید: پروردگارا! چگونه از تو عیادت کنم، در حالی که تو پروردگار جهانیان هستی (و بیمار نمی‌شوی)؟ می‌فرماید: آیا ندانستی که فلان‌بنده‌ام بیمار شد؛ اما تو عیادتش نکردی؟ آیا نمی‌دانستی که اگر از او عیادت می‌کردی، مرا نزدِ او می‌یافتی؟ ای فرزندِ آدم! من از تو غذا خواستم و تو به من غذا ندادی. - بنده- می‌گوید: پروردگارا! چگونه به تو غذا بدهم، در حالی که تو پروردگار جهانیان هستی (و نیازی به غذا نداری)؟ می‌فرماید: آیا ندانستی که فلان‌بنده‌ام از تو غذا خواست؛ اما تو به او غذا ندادی؟ آیا نمی‌دانستی که اگر به او غذا می‌دادی، پاداشِ آن را نزدِ من می‌یافتی؟ ای فرزندِ آدم! من از تو آب خواستم و تو به من آب ندادی. - بنده- می‌گوید: پروردگارا! چگونه به تو آب بدهم، در حالی که تو پروردگار جهانیان هستی (و نیازی به آب نداری)؟ می‌فرماید: آیا ندانستی که فلان‌بنده‌ام از تو آب خواست؛ اما تو به او آب ندادی؟ آیا نمی‌دانستی که اگر به او آب می‌دادی، پاداشِ آن را نزدِ من می‌یافتی؟»

**شرح**

نووی/ این حدیث را در باب عیادت بیمار و تشییع جنازه آورده است.

ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «الله روز رستاخیز می‌فرماید: ای فرزندِ آدم! بیمار شدم و از من عیادت نکردی. - بنده- می‌گوید: پروردگارا! چگونه از تو عیادت کنم، در حالی که تو پروردگار جهانیان هستی (و بیمار نمی‌شوی)؟ می‌فرماید: آیا ندانستی که فلان‌بنده‌ام بیمار شد؛ اما تو عیادتش نکردی؟ آیا نمی‌دانستی که اگر از او عیادت می‌کردی، مرا نزدِ او می‌یافتی؟»

هیچ ایرادی بر این حدیث وارد نیست؛ یعنی بر آن قسمتِ حدیث که الله می‌فرماید: «ای فرزندِ آدم! بیمار شدم و از من عیادت نکردی». زیرا بیمار شدنِ الله متعال، غیرممکن است؛ چون بیماری، صفت نقص می‌باشد و الله متعال از هر عیب و نقصی، پاک است؛ همان‌گونه که خود می‌فرماید:

﴿سُبۡحَٰنَ رَبِّكَ رَبِّ ٱلۡعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ١٨٠﴾ [الصافات : ١٨٠]

پروردگارت که پروردگار شکوه و عزت است، از آنچه (کافران) توصیف می‌کنند، پاک و منزه می‌باشد.

در این‌جا منظور از بیماری، بیماریِ یکی از بندگان نیک و شایسته‌ی الله متعال است؛ می‌دانید که دوستان و اولیای الاهی، بندگانِ ویژه‌ی او هستند. از این‌رو در حدیث قدسی آمده است: «منْ عادى لي وليًّاً فقدْ آذنتهُ بالْحرْب».([[344]](#footnote-344)) یعنی: «هرکس، با دوستان من دشمنی نماید، با او اعلام جنگ می‌کنم». به عبارت دیگر: کسی که با اولیا و دوستان الهی دشمنی می‌کند، به جنگ با الله برخاسته است؛ گرچه به‌پندار خویش به جنگ با الله برنخاسته است. ولی دشمنی به دوستانِ الله به معنای محاربه و جنگیدن با خداست. هم‌چنین هنگامی‌که یکی از بندگانِ نیکِ الله متعال بیمار می‌شود، الله متعال با اوست؛ از این‌رو فرمود: «آیا نمی‌دانستی که اگر از بنده‌ام عیادت می‌کردی، مرا نزدِ او می‌یافتی؟» و نفرمود: «پاداشِ آن را نزدِ من می‌یافتی»؛ آن‌گونه که درباره‌ی آب و غذا فرمود. بلکه درباره‌ی بنده‌ی بیمارش فرمود: «مرا نزدی او می‌یافتی». این، نشان‌گر نزدیک بودنی بیمار به الله متعال است. از این‌رو علما گفته‌اند: دعای بیمار، شایسته‌ی اجابت است؛ یعنی اگر بیمار برای کسی یا بر ضدّ کسی دعا کند، دعایش پذیرفته می‌شود. این‌جاست که به فضیلت و اهمیت عیادتِ بیمار پی می‌بریم؛ چراکه الله متعال، نزدِ بیمار و نیز نزدِ کسی‌ست که از بیمار عیادت می‌کند. چراکه می‌فرماید: «...اگر از بنده‌ام عیادت می‌کردی، مرا نزدِ او می‌یافتی». پیش‌تر درباره‌ی عیادت بیمار و آداب آن سخن گفتیم.

در ادامه‌ی این حدیث آمده است: «ای آدمی‌زاد! من از تو غذا خواستم و تو به من غذا ندادی». روشن است که الله متعال برای خودش درخواست خوراک نمی‌کند؛ زیرا فرموده است:

﴿وَهُوَ يُطۡعِمُ وَلَا يُطۡعَمُ﴾ [الأنعام: ١٤]

...حال آنکه اوست که روزی می­دهد و روزی نمی­گیرد.

الله از هر چیزی بی‌نیاز است و به آب و غذا نیاز ندارد؛ اما آن‌گاه که یکی از بندگانش گرسنه می‌شود و شخصی با وجودِ آگاهی از گرسنگیِ آن بنده، به او خوراک نمی‌دهد، الله متعال می‌فرماید: «آیا نمی‌دانستی که اگر به او غذا می‌دادی، پاداشِ آن را نزدِ من می‌یافتی؟» و پاداش این کار، برای تو نزدِ من ذخیره می‌شد؛ و هرکس کارِ نیکی انجام دهد، ده برابرش پاداش می‌یابد و چه‌بسا پاداشِ آن، هفتصد و بلکه بیش‌تر گردد. این، نشان‌گر اهمیت و پسندیده بودن غذا دادن به گرسنگان است و هرکس به گرسنگان غذا بدهد، پاداشِ آن را نزدِ الله می‌یابد.

در ادامه‌ی حدیث آمده است: «ای فرزندِ آدم! من از تو آب خواستم و تو به من آب ندادی. - بنده- می‌گوید: پروردگارا! چگونه به تو آب بدهم، در حالی که تو پروردگار جهانیان هستی (و نیازی به آب نداری)؟ می‌فرماید: آیا ندانستی که فلان‌بنده‌ام از تو آب خواست؛ اما تو به او آب ندادی؟ آیا نمی‌دانستی که اگر به او آب بدهی، پاداشِ آن را نزدِ من می‌یابی؟» این حدیث نشان‌دهنده‌ی فضیلتِ آب دادن به کسی‌ست که درخواستِ آب می‌کند؛ لذا اگر به کسی آب بدهید، پاداشِ آن را که چه‌بسا ده تا هفتصد برابر و بلکه بیش‌تر است، نزدِ الله متعال می‌یابید. شاهدِ موضوع از این حدیث جمله‌ی نخست آن است که فرمود: «بیمار شدم و از من عیادت نکردی». لذا به اهمیت و استحبابِ عیادت از بیمار پی می‌بریم.

\*\*\*

902- وعن أبي موسى قال: قالَ رسولُ الله: «عُودُوا الْمَرِيضَ، وَأَطْعِمُوا الجَائعَ، وَفُكُّوا العَاني». [روایت بخاري]([[345]](#footnote-345))

**ترجمه:** ابوموسی می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «از بیماران عیادت کنید؛ به گرسنگان غذا بدهید؛ و اسیران را آزاد کنید».

903- وَعَنْ ثوبان عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «إنَّ المُسْلِمَ إِذَا عَادَ أخَاهُ المُسْلِمَ لَمْ يَزَلْ في خُرْفَةِ الْجَنَّةِ حَتَّى يَرْجِعَ». قِيلَ: يَا رَسولَ الله، وَمَا خُرْفَةُ الجَنَّةِ؟ قَالَ: «جَنَاهَا». [روایت مسلم]([[346]](#footnote-346))

**ترجمه:** ثوبان می‌گوید: پیامبر فرمود: «هنگامی‌که مسلمان از برادرِ مسلمانش عیادت می‌کند، تا زمانی‌که باز می‌گردد، در "خُرفه‌ی بهشت" است». سؤال شد: خُرفه‌ی بهشت چیست؟ فرمود: «چیدنِ میوه‌های بهشتی».

**شرح**

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوموسی اشعری می‌گوید: پیامبر فرمود: «از بیمار عیادت کنید؛ به گرسنه غذا بدهید؛ و اسیر را آزاد نمایید». پیامبر در این حدیث به سه کار دستور داده است:

**نخست:** عیادتِ بیمار؛ پیش‌تر بیان شد که عیادتی بیمار فرض کفایه است و اگر هیچ‌کس از مسلمانِ بیمار عیادت نکند، بر کسی که از بیماری‌اش اطلاع دارد، واجب است که به عیادتش برود. زیرا عیادت بیمار یکی از حقوقِ مسلمانان بر یک‌دیگر است.

**دوم:** غذا دادن به گرسنه؛ یعنی هرگاه انسان گرسنه‌ای را دیدیم، بر ما واجب است که به او غذا بدهیم؛ غذا دادن به گرسنه، فرض کفایه است و اگر یک نفر این کار را بکند، از دیگران ساقط می‌شود؛ اما اگر هیچ کس به گرسنه غذا ندهد، همه‌ی کسانی که از حالِ گرسنه باخبرند، گنهکار هستند و بر آنان واجب است که به او غذا بدهند. لباس دادن به برهنگان نیز همین حکم را دارد؛ یعنی فرض کفایه است.

**سوم:** آزاد کردن اسیر؛ یعنی آزاد کردنِ مسلمانی که دربندِ کفار است. لذا اگر کفار، مسلمانی را بربایند، بر ما واجب است که برای آزادیِ او اقدام کنیم. هم‌چنین اگر مسلمانی در جنگِ میان کفار و مسلمانان به‌اسارتِ دشمن درآید، بر ما واجب است که او را آزاد کنیم آزاد کردن اسیران، فرض کفایه است.

مؤلف/ سپس حدیث ثوبان را آورده که در آن آمده است: پیامبر فرمود: «هنگامی‌که مسلمان از برادرِ مسلمانش عیادت می‌کند، تا زمانی‌که باز می‌گردد، در "خُرفه‌ی بهشت" است». سؤال شد: خُرفه‌ی بهشت چیست؟ فرمود: «چیدنِ میوه‌های بهشتی». یعنی: تا زمانی که نزدِ بیمار نشسته است، گویا در حالِ چیدنِ میوه‌های بهشتی‌ست. پیش‌تر بیان شد که مدت‌زمانِ نشست در نزد بیمار، به شرایط و اوضاع وی بستگی دارد.

حدیث دوم نیز بیان‌گر فضیلتِ عیادت از بیمار است؛ چه کسی دوست دارد که از میوه‌های بهشت بچیند؟ آری؛ عیادتِ بیمار یکی از راه‌ها و اسبابِ آن است.

\*\*\*

904- وَعَنْ عليٍّ قال: سَمِعْتُ رسولَ الله يَقُولُ: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَعُودُ مُسْلِماً غُدْوةً إِلا صَلَّى عَلَيْهِ سَبْعُونَ ألْفَ مَلَكٍ حَتَّى يُمْسِي، وَإنْ عَادَهُ عَشِيَّةً إِلا صَلَّى عَلَيْهِ سَبْعُونَ ألْفَ مَلَكٍ حَتَّى يُصْبِحَ، وَكَانَ لَهُ خَرِيفٌ في الْجَنَّةِ». [ترمذي، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن است.]([[347]](#footnote-347))

**ترجمه:** علی می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «هر مسلمانی که بامداد مسلمانی را عیادت کند، هفتادهزار فرشته تا شامگاه برای او دعا و استغفار می‌کنند و اگر شامگاهان به عیادت برادرِ مسلمانش برود، هفتادهزار فرشته تا صبح برای او دعای رحمت می‌کنند و میوه‌های چیده‌شده(ی بهشتی) برای او فراهم خواهد بود».

905- وَعَنْ أنسٍ قال: كَانَ غُلاَمٌ يَهُودِيٌّ يَخْدُمُ النَّبِيَّ فَمَرِضَ، فَأتَاهُ النَّبِيُّ يَعُودُهُ، فَقَعَدَ عِنْدَ رَأسِهِ، فَقَالَ لَهُ: «أَسْلِمْ» فَنَظَرَ إِلَى أبِيهِ وَهُوَ عِنْدَهُ؟ فَقَالَ : أَطِعْ أَبَا القَاسِمِ ، فَأسْلَمَ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ وَهُوَ يَقُولُ: «الحَمْدُ للهِ الَّذِي أنْقَذَهُ منَ النَّارِ». [روایت بخاري]([[348]](#footnote-348))

**ترجمه:** انس می‌گوید: پسری یهودی بود که به پیامبر خدمت می‌کرد و بیمار شد. پیامبر به عیادتش رفت و بر بالینش نشست و به او فرمود: «اسلام بیاور». پسر به پدر که نزدش بود، نگریست. پدرش گفت: از ابوالقاسم اطاعت کن. لذا آن پسر مسلمان شد. پیامبر در حالی بیرون رفت که می‌فرمود: «حمد و سپاس الله را سزاست که او را از آتش دوزخ نجات داد».

**شرح**

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که علی می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «هر مسلمانی که بامداد مسلمانی را عیادت کند، هفتادهزار فرشته تا شامگاه برای او دعا و استغفار می‌کنند و اگر شامگاهان به عیادت برادرِ مسلمانش برود، هفتادهزار فرشته تا صبح برای او دعای رحمت می‌کنند و میوه‌های چیده‌شده(ی بهشتی) برای او فراهم خواهد بود».

این حدیث، شاهدِ دیگری هم دارد که پیش‌تر ذکر شد؛ چنان‌که در هر دو حدیث بدین نکته اشاره شده است که وقتی انسان به عیادتِ برادر مسلمانش می‌رود، در خُرفه‌ی بهشت، یعنی در حالِ چیدنِ میوه‌های بهشتی‌ست.

اما دعا و استغفار فرشتگان برای عیادت‌کننده، جای بحث و تأمل دارد؛ گرچه فضل و رحمت الله بی‌کران می‌باشد، اما از دیدگاهِ علما یکی از نشانه‌های حدیث ضعیف، این است که در آن پاداش فراوانی برای عملی اندک ذکر شده باشد. ولی از آن‌جا که اصلِ عیادتِ بیمار، عملی مشروع و پسندیده است، لذا ذکر فضایلِ چنین اعمالی به‌قصدِ تشویق و ترغیب به آن، ایرادی ندارد؛ البته مشروط به این‌که آن عمل، اساسی شرعی داشته باشد و ضعفِ حدیثی که در فضایلِ آن ذکر می‌گردد، زیاد و شدید نباشد. چراکه اگر آن حدیث، از پیامبر ثابت باشد، انسان با انجامِ آن عمل به فضیلتِ مذکور در حدیث دست می‌یابد و اگر آن حدیث ثابت نباشد، به‌رغم ضعفی که داشته، مشوّق انسان برای انجامِ کار نیک بوده است. در هر حال این حدیث، نشان‌گر فضیلت و اهمیت عیادت از بیمار است. اگر این عیادت صبحگاهان انجام شود، دعا و استغفارِ فرشتگان تا شب برای عیادت‌کننده ادامه دارد و چنان‌چه این عیادت شامگاهان به‌انجام برسد، این‌همه فرشته تا صبح برای عیادت‌کننده استغفار و دعای رحمت می‌کنند.

در حدیث انس بن مالک آمده است: نوجوانی یهودی به پیامبر خدمت می‌کرد و چون بیمار شد، پیامبر به عیادتش رفت و بالای سرش نشست و فرمود: «مسلمان شو». نوجوان به پدرش که آن‌جا نشسته بود، نگاه کرد؛ گویا می‌خواست نظرِ پدرش را جویا شود. پدرش به او گفت: «از ابوالقاسم اطاعت کن»؛ زیرا در حقانیت پیامبر شک نداشت. در نتیجه آن پسر مسلمان شد. رسول‌الله در حالی بیرون می‌آمد که می‌فرمود: «الله را سپاس که این نوجوان را از آتش دوزخ نجات داد».

و اما نکاتی که از این حدیث برداشت می‌شود:

1. استخدام یا به‌خدمت گرفتنِ یهودی، جایز است؛ البته مشروط به این‌که مسلمان از نیرنگِ یهودی، مطمئن و درامان باشد. زیرا یهودیان نیرنگ‌باز، دسیسه‌کار و اهلِ خیانت‌اند و به‌سادگی نمی‌توان به آنان اطمینان کرد؛ نه به پیمان خود وفا می‌کنند و نه امانت‌دارند. اما اگر از ناحیه‌ی آنان مطمئن بودید، ایرادی ندارد که ان‌ها را به‌کار بگیرید.
2. عیادت از یهودی، جایز است؛ زیرا پیامبر به عیادتِ این نوجوان یهودی رفت. البته شاید عیادتِ پیامبر از این یهودی به‌خاطر خدمتِ آن یهودی به پیامبر و از روی قدرشناسیِ خدماتش بوده است. اگر این احتمال را در نظر بگیریم، نتیجه این می‌شود که عیادت از هر یهودی‌ای جایز نیست؛ شاید هم پیامبر به‌قصدِ عرضه‌ی اسلام به آن یهودی به عیادتش رفته است. لذا عیادت از بیمارِ یهودی و دیگر کافران، با چنین هدفی، پسندیده است تا بلکه ایمان بیاورند و از عذاب الاهی نجات یابند. پیامبر فرموده است: «لأَنْ يَهْدِيَ الله بِكَ رَجُلاً وَاحِداً خَيْرٌ لَكَ مِنْ حُمْرِ النَّعَمَ».([[349]](#footnote-349)) یعنی: «اگر الله، یک نفر را به‌وسیله‌ی تو هدایت کند، برای تو از شتران سرخ‌مو بهتر است». شترانِ سرخ‌مو نزد عرب‌ها از بهترین انواع شتر و جزو نفیس‌ترین اموالشان بود.
3. شایسته است که عیادت‌کننده، بیمار را به سوی حقیقت و کارهای نیک راهنمایی و تشویق کند و اگر می‌دانست که بیمار، در انجامِ عبادات کوتاهی کرده است، به او بگوید: «فلانی! توبه کن و از الله آمرزش بخواه». بهترین هدیه‌ای که می‌توانید به بیمار بدهید، این است که نفعی دینی به او برسانید و قصه‌گویی را به وقتِ دیگری موکول کنید.
4. معمولاً والدین فرزندانشان را بر خود ترجیح می‌دهند؛ یعنی چه‌بسا خود کار نیک انجام ندهند، اما فرزند خویش را به انجام کار نیک امر کنند؛ همان‌گونه که این یهودی به پسرش گفت: «از ابوالقاسم پیروی کن»؛ اما خودش مسلمان نشد! زیرا گاه والدین خود از نیکی‌ها محروم‌اند، اما فرزندانشان را به آن توصیه می‌کنند. پناه بر الله.
5. این حکایت، بیان‌گر حقانیتِ پیامبر است؛ زیرا آن یهودی به پسرش گفت: «از ابوالقاسم پیروی کن». چه حقیقتی بالاتر از این‌که دشمن به آن اعتراف کند؟ روشن است که یهود و نصارا پیامبر را می‌شناختند؛ همان‌گونه که فرزندان خویش را می‌شناختند. الله متعال می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يَعۡرِفُونَهُۥ كَمَا يَعۡرِفُونَ أَبۡنَآءَهُمۡۖ﴾ [البقرة: ١٤٦]

کسانی که به آن‌ها کتاب داده­ایم، محمد را می­شناسند؛ همان‌گونه که پسران خویش را می­شناسند.

زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلرَّسُولَ ٱلنَّبِيَّ ٱلۡأُمِّيَّ ٱلَّذِي يَجِدُونَهُۥ مَكۡتُوبًا عِندَهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَٱلۡإِنجِيلِ يَأۡمُرُهُم بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَىٰهُمۡ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡخَبَٰٓئِثَ وَيَضَعُ عَنۡهُمۡ إِصۡرَهُمۡ وَٱلۡأَغۡلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتۡ عَلَيۡهِمۡ﴾ [الأعراف: ١٥٧]

آنان که از پیامبر درس‌نخوانده­ای که نامش را در تورات و انجیل می­بینند، پیروی می­کنند؛ پیامبری که به سوی نیکی فرا می­خواند و از بدی باز می‌دارد و نعمت­های پاک را برایشان حلال می­گرداند و ناپاکی را بر آنان حرام می­نماید و تکالیف سنگین و قید و بندهایی را که بر عهده­ی آنان بود، از آنان رفع می­کند.

یعنی: آن‌ها، پیامبر را با اسم و شهرتش می‌شناختند؛ اما حسادت و سرکشی، آنان را از ایمان آوردن به رسول‌الله باز داشت:

﴿وَدَّ كَثِيرٞ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ لَوۡ يَرُدُّونَكُم مِّنۢ بَعۡدِ إِيمَٰنِكُمۡ كُفَّارًا حَسَدٗا مِّنۡ عِندِ أَنفُسِهِم مِّنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلۡحَقُّۖ﴾ [البقرة: ١٠٩]

بسیاری از اهل کتاب، به سبب حسادتی که در وجودشان ریشه کرده، دوست دارند شما را که ایمان آورده­اید، به کفر بازگردانند؛ هرچند حق و حقیقت برایشان روشن شده است!

بنابراین اگر کافری بیمار شد، ایرادی ندارد که به عیادتش بروید؛ البته مشروط به این‌که از عیادتش امیدِ خیر داشته باشید، مثلاً با این هدف از او عیادت کنید که اسلام را به او عرضه نمایید یا امیدوار باشید که اسلام بیاورد. اینک که کارگران و فعالانِ اقتصادیِ غیرمسلمان در کشورهای اسلامیِ ما مشغول کار هستند، شایسته نیست که آنان را به حال خودشان رها کنیم یا بگذاریم که مانند چارپا برای ما کار کنند و آن‌ها را به سوی حقیقت رهنمون نشویم! آن‌ها بر گردنِ ما حق دارند که آنان را به سوی اسلام فرا بخوانیم، حقیقت را برایشان بیان کنیم و آنان را به حق و حقیقت تشویق نماییم تا مسلمان شوند. اما به‌رغم این‌همه کارگر نصرانی و بودایی و امثالشان که در کشورهای اسلامی کار می‌کنند، آمارِ پایینِ مسلمان شدنِ چنین کسانی، از آن حکایت دارد که ما فعالیتی جدی در زمینه‌ی دعوت اسلامی نداریم؛ یعنی آن‌گونه که باید و شاید آنان را به‌سوی اسلام فرا نمی‌خوانیم. این، نشانه‌ی کوتاهیِ ماست؛ و گرنه، کارگری که برای لقمه‌ای نان یا برای گذرانِ زندگیِ خود کار و تلاش می‌کند، انگیزه‌ای برای سرکشی ندارد؛ بلکه در او زمینه و بستر کافی برای پذیرش حق فراهم است و اگر او را با نرمی و حکمت دعوت دهیم، نتیجه‌اش را خواهیم دید و به‌زودی مردمان زیادی به‌دستِ ما مسلمان می‌شوند؛ اما متأسفانه ما در این زمینه کوتاهی می‌کنیم و آن‌گونه که باید چنین فرصت‌هایی را غنیمت نمی‌شماریم. و توفیق با الله متعال است.

\*\*\*

145- باب: آن‌چه با آن برای بیمار دعا می‌شود

906- عن عائشةَ& أنَّ النَّبِيَّ كَانَ إِذَا اشْتَكى الإنسان الشَّيْءَ مِنْهُ، أَوْ كَانَتْ بِهِ قَرْحَةٌ أَوْ جُرْحٌ، قَالَ النَّبيُّ بِأُصْبُعِهِ هكَذا -وَوَضَعَ سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَة الرَّاوي سَبَّابَتَهُ بِالأَرْضِ ثُمَّ رَفَعَها- وقال: «بِسمِ اللهِ، تُرْبَةُ أرْضِنَا، بِرِيقَةِ بَعْضِنَا، يُشْفَى بِهِ سَقِيمُنَا، بإذْنِ رَبِّنَا». [متفقٌ عليه]([[350]](#footnote-350))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: هرگاه کسی در عضوی از بدنش دردی داشت یا زخمی چرکین و یا جراحتی برمی‌داشت،- آن‌گونه که راوی حدیث، سفیان بن عیینه نشان داد و انگشتِ اشاره‌اش را (پس از خیس کردن با آب دهان) بر زمین مالید و سپس آن را بلند کرد- پیامبر با انگشت خود همین کار را می‌کرد (و آن‌را بر محلّ درد یا زخم می‌کشید) و می‌فرمود: «به نام الله؛ بیمارمان با این خاک (که) با آب دهانِ یکی از ما (آغشته است)، به فرمان پروردگارمان بهبود می‌یابد».

907- وعنها أنَّ النَّبيَّ كَانَ يَعُودُ بَعْضَ أهْلِهِ يَمْسَحُ بِيدِهِ اليُمْنَى ويقولُ: «اللهمَّ رَبَّ النَّاسِ، أذْهِبِ البَأسَ، وَاشْفِ أنْتَ الشَّافِي، لا شِفَاءَ إِلا شِفاؤُكَ، شِفَاءً لا يُغَادِرُ سَقماً». [متفقٌ عليه]([[351]](#footnote-351))

**ترجمه:** عايشه& مي‌گوید: پیامبر - هرگاه- به عیادتِ یکی از همسرانش می‌رفت، دست راستِ خود را (روی بیمار) می‌کشید و می‌فرمود: «اللهمَّ رَبَّ النَّاسِ، أذْهِبِ البَأسَ، وَاشْفِ أنْتَ الشَّافِي، لا شِفَاءَ إِلا شِفاؤُكَ، شِفَاءً لا يُغَادِرُ سَقماً».([[352]](#footnote-352))

**شرح**

مؤلف/ پس از ذکر احادیثی درباره‌ی مستحب بودن عیادت از بیمار، احادیثی پیرامون دعاهایی که بر بیمار خوانده می‌شود، آورده است؛ از جمله دو حدیث از مادر مؤمنان، عایشه‌ی صدیقه&:

**حدیث نخست:** هرگاه کسی در عضوی از بدنش دردی داشت یا زخمی چرکین و یا جراحتی برمی‌داشت، پیامبر با انگشت خود را با آب دهان خویش خیس می‌کرد و سپس آن را بر خاک می‌مالید و آن‌گاه آن‌را بر محلّ درد یا زخم می‌کشید و می‌فرمود: «بِسمِ اللهِ، تُرْبَةُ أرْضِنَا، بِرِيقَةِ بَعْضِنَا، يُشْفَى بِهِ سَقِيمُنَا، بإذْنِ رَبِّنَا»؛ یعنی: «به نام الله؛ بیمارمان با این خاک (که) با آب دهانِ یکی از ما (آغشته است)، به فرمان پروردگارمان بهبود می‌یابد». لذا شایسته است که انسان زخم و جراحت را به این روش درمان کند؛ زیرا: به‌فرموده‌ی پیامبر، خاک، پاک است؛ همان‌گونه که فرموده است: «جُعِلَتْ تُرْبَتهَا لَنَا طَهُورًا».([[353]](#footnote-353)) یعنی: «خاکِ زمین برای ما پاک گردیده است». آبِ دهان مؤمن نیز پاک است و آن‌گاه که این دو ماده‌ی پاک با توکل بر الله و اطمینان به او استعمال شود، بیمار بهبود می‌یابد؛ البته به دو شرط:

1. یقین کامل و بالا به این‌که الله متعال، بیمار را به این روش شفا می‌دهد.
2. بیمار، خود این را بپذیرد و باور داشته باشد که این کار برای او سودمند است.

اما اگر این کار صرفاً به‌خاطر تجربه کردن یا از روی بخت‌آزمایی انجام شود، سودی ندارد؛ زیرا باید به درستیِ کارهای پیامبر یقینِ کامل داشت و خودِ بیمار نیز باید به سودمند بودن این کار ایمان داشته باشد؛ و گرنه، هیچ فایده‌ای نخواهد داشت. زیرا اثری که آیات و نشانه‌های الاهی بر بیماردلان دارد، این است که بر پلیدیِ آن‌ها می‌افزاید. پناه بر الله.

**و اما حدیث دوم:** پیامبر - هرگاه- به عیادتِ یکی از همسرانش می‌رفت، دست راستِ خود را (روی بیمار) می‌کشید و این دعا را بر او می‌خواند: «اللهمَّ رَبَّ النَّاسِ، أذْهِبِ البَأسَ، وَاشْفِ أنْتَ الشَّافِي، لا شِفَاءَ إِلا شِفاؤُكَ، شِفَاءً لا يُغَادِرُ سَقماً». یعنی: «اي پروردگار مردم! بيماري‌اش را برطرف کن و آن‌چنان بهبودی و شفايي عنايت بفرما كه هيچ‌ بيماري‌اي باقي نگذارد. چرا كه تو، شفادهنده‌ای و هيچ شفايي، جز شفاي تو وجود ندارد». می‌فرمود: «اللهمَّ رَبَّ النَّاسِ» و بدین‌سان به ربوبیتِ فراگیرِ الله متوسل می‌شد. آری؛ الله آفریننده، مالک و مدبرِ همه‌ی امور هستی‌ست. لذا وقتی بیمار می‌شوید، با خود بگویید که الله متعال، مرا سالم آفریده و او، خود این بیماری را برای من رقم زده است؛ لذا ذاتی که مرا پس از تن‌درستی و سلامتی بیمار کرده است، تواناییِ شفا دادن مرا دارد. «أذْهِبِ البَأسَ»؛ یعنی: «بیماریِ این بیمار را برطرف کن». «وَاشْفِ أنْتَ الشَّافِي»؛ یعنی: «و او را شفا بده که تو شفا دهنده‌ای». «شِفا»، یعنی بهبود یافتن از بیماری؛ اما «شَفا» به معنای مرگ است؛ لذا باید بگوییم: «شِفا بده» و گفتنِ «شَفا بده»، اشتباه است. توده‌ی مردم گمان می‌کنند که دو واژه‌ی «شِفا» و «شَفا» به یک معناست؛ اما تفاوت فراوانی میان این دو واژه وجود دارد.

«شافی» یا شِفادهنده، الله می‌باشد و تنها اوست که شِفا می‌دهد؛ داروهای درمانی و نیز ان‌چه که بر بیمار خوانده می‌شود، فقط اسباب هستند که گاه سودمندند و گاه بی‌فایده؛ شِفا و بهبودی فقط به دستِ الله متعال است. از این‌رو گاه دو نفر یک بیماری دارند و از یک نوع دارو استفاده می‌کنند؛ اما یکی از ان‌ها بهبود می‌یابد و دیگری، می‌میرد؛ زیرا همه‌ی امور به دستِ الله می‌باشد و تنها اوست که شِفا می‌بخشد. البته ما وظیفه داریم که از اسبابِ شِفا استفاده کنیم؛ رسول‌الله فرموده است: «تَدَاوَوْا، وَلاَ تَدَاوَوْا بِحَرَامٍ».([[354]](#footnote-354)) یعنی: «دارو بخورید؛ اما با حرام به درمانِ خود نپردازید». به عبارت دیگر: برای درمانِ بیماری‌هایتان از دارو استفاده کنید؛ اما نه از داروهای حرام». هم‌چنین فرموده است: «مَا أَنْزَلَ الله مِن دَاءٍ إلاَّ وَأَنْزَلَ لَهُ دَوَاءً».([[355]](#footnote-355)) یعنی: «الله، هیچ بیماری‌ای نیافریده، مگر این‌که دارو و درمانِ آن را نیز آفریده است».

رسول‌الله فرمود: «لا شِفَاءَ إِلا شِفاؤُكَ»؛ آری؛ رسول‌الله راست فرمود؛ به‌راستی که هيچ شفايي، جز شفاي الله وجود ندارد. آن‌چه مردم برای شفا و بهبودیِ بیمارانشان انجام می‌دهند، فقط پاره‌ای از اسباب و اقدامات درمانی‌ست و شِفا تنها به دستِ الله می‌باشد. پزشک و دارو شفا نمی‌دهند؛ بلکه شِفادهنده فقط خداست.

فرمود: «شِفَاءً لا يُغَادِرُ سَقماً»؛ یعنی: «آن‌چنان بهبودی و شفايي عنايت بفرما كه هيچ‌ بيماري‌اي باقي نگذارد». شفا و بهبودیِ کامل، این است که بیماری به‌کلی از میان برود و عوارضِ آن باقی نماند. لذا پسندیده است که وقتی به عیادتِ بیماری می‌روید، با دستِ راست خود روی بیمار بکشید و این دعا را بخوانید.

\*\*\*

908- وعن أنسٍ أنَّه قَالَ لِثابِتٍ رحمه‌اللهُ: ألا أرْقِيكَ بِرُقْيَةِ رسولِ الله؟ قَالَ: بَلَى، قَالَ: «اللهمَّ رَبَّ النَّاسِ، مُذْهِبَ البَأسِ، اشْفِ أنْتَ الشَّافِي، لا شَافِيَ إِلا أنْتَ، شِفَاءً لا يُغَادِرُ سَقماً». [روایت بخاري]([[356]](#footnote-356))

**ترجمه:** از انس روایت است که به ثابت/ گفت: آیا دعایی را که رسول‌الله بر بیماران می‌خواند، بر تو بخوانم؟ ثابت گفت: آری. و انس این دعا را خواند: «اللهمَّ رَبَّ النَّاسِ، مُذْهِبَ البَأسِ، اشْفِ أنْتَ الشَّافِي، لا شَافِيَ إِلا أنْتَ، شِفَاءً لا يُغَادِرُ سَقماً».([[357]](#footnote-357))

909- وعن سعدِ بن أَبي وقاصٍ قال: عَادَنِي رسولُ الله فَقَالَ: «اللهمَّ اشْفِ سَعْداً، اللهمَّ اشْفِ سَعْداً، اللهمَّ اشْفِ سَعْداً». [روایت مسلم]([[358]](#footnote-358))

**ترجمه:** سعد بن ابی‌وقاص می‌گوید: رسول‌الله از من عیادت کرد و فرمود: «یا الله! سعد را شِفا بده؛ یا الله! سعد را شِفا بده؛ یا الله! سعد را شِفا بده».

910- وعن أَبي عبدِ الله عثمان بنِ أَبي العاصِ أَنَّهُ شَكَا إِلَى رسولِ الله وَجَعاً يَجِدُهُ في جَسَدِهِ، فَقَالَ لَهُ رسولُ الله: «ضَعْ يَدَكَ عَلَى الَّذِي تَألَّمَ مِنْ جَسَدِكَ وَقُلْ: بسم اللهِ ثَلاثاً، وَقُلْ سَبْعَ مَرَّاتٍ: أعُوذُ بِعِزَّةِ الله وَقُدْرَتِهِ مِنْ شَرِّ مَا أجِدُ وَأُحَاذِرُ». [روایت مسلم]([[359]](#footnote-359))

**ترجمه:** از ابوعبدالله، عثمان بن ابی‌العاص روایت است که وی از دردی که در بدن داشت، نزد رسول‌الله نالید. رسول‌الله به او فرمود: «دستِ خود را بر محلِّ درد بگذار و سه بار بگو: "بسم اللهِ" و هفت بار بگو: "أعُوذُ بِعِزَّةِ الله وَقُدْرَتِهِ مِنْ شَرِّ مَا أجِدُ وَأُحَاذِرُ"».([[360]](#footnote-360))

911- وعن ابن عباسٍ$ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «مَنْ عَادَ مَرِيضاً لَمْ يَحْضُرْهُ أجَلُهُ، فقالَ عِنْدَهُ سَبْعَ مَرَّاتٍ: أسْأَلُ اللهَ العَظيمَ، رَبَّ العَرْشِ العَظيمِ، أنْ يَشْفِيَكَ، إِلا عَافَاهُ اللهُ مِنْ ذَلِكَ المَرَضِ». [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی، این حدیث را حسن دانسته و حاکم گفته است: «حدیثی صحیح بنا بر شرط بخاری‌ست».]([[361]](#footnote-361))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکس به عیادتِ بیماری برود که زمانِ مرگش نرسیده باشد و هفت بار نزدِ او بگوید: «أسْأَلُ اللهَ العَظيمَ، رَبَّ العَرْشِ العَظيمِ، أنْ يَشْفِيَكَ»،([[362]](#footnote-362)) به‌قطع الله متعال، مریض را از آن بیماری بهبود می‌بخشد».

**شرح**

مؤلف/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» احادیثی درباره‌ی دعاهایی که هنگام عیادتِ بیمار گفته می‌شود، آورده است.

در حدیث سعد بن ابی‌وقاص آمده است: پیامبر از سعد که بیمار بود، عیادت کرد و فرمود: «یا الله! سعد را شِفا بده؛ یا الله! سعد را شِفا بده؛ یا الله! سعد را شِفا بده». این حدیث، نشان می‌دهد که عیادت از بیمار سنت است؛ این حدیث هم‌چنین بیان‌گرِ رفتار و اخلاقِ نیک پیامبر با یارانش می‌باشد؛ چنان‌که به عیادتِ یارانِ بیمارش می‌رفت و برایشان دعا می‌کرد. از این حدیث در می‌یابیم که مستحب است: وقتی به عیادتِ بیماری می‌رویم، برای بهبودی‌اش دعا کنیم و سه بار بگوییم: «یا الله! فلانی را شِفا ده». چراکه این، سببی برای بهبود یافتِ بیمار خواهد بود. از این حدیث چنین برمی‌آید که انسان، دعا را سه بار تکرار کند؛ همان گونه که پیامبر هنگامِ دعا، آن را سه بار تکرار می‌کرد و نیز وقتی سلام می‌گفت و طرفِ مقابل متوجه نمی‌شد، سلامش را سه بار تکرار می‌فرمود. تکرار دعا، امری مشروع است که پیامبر در نماز انجام می‌داد و می‌گفت: «رَبّ اِغْفِرْ لِي؛ رَبّ اِغْفِرْ لِي؛ رَبّ اِغْفِرْ لِي». دعا برای بیمار نیز همین‌گونه است.

سپس مؤلف/ حدیث عثمان بن ابی‌العاص را ذکر کرده است؛ وی به‌خاطرِ دردی که در بدنش داشت، از پیامبر چاره‌جویی کرد. پیامبر به او فرمود: «دستِ خود را بر محلِّ درد بگذار و سه بار بگو: "بسم اللهِ" و هفت بار بگو: "أعُوذُ بِعِزَّةِ الله وَقُدْرَتِهِ مِنْ شَرِّ مَا أجِدُ وَأُحَاذِرُ"». این دعا نیز از اسباب شِفاست و شایسته است که انسان، هنگامی‌که در قسمتی از بدنش احساسِ درد می‌کند، این دعا را بخواند. و اگر با یقین و ایمان به آن، این کار را بکند، دردش به فرمانِ الله آرام خواهد شد. این دعا، از داروهایی چون قرص‌ها، شربت‌ها و آمپول‌ها مفیدتر است؛ زیرا انسان با این دعا به ذاتی پناه می‌برد که فرمانرواییِ آسمان‌ها و زمین به دستِ اوست؛ همان ذاتی که این بیماری را آفریده است و او، خود بنده‌اش را از شرّ بیماری در پناهِ خویش قرار می‌دهد.

در حدیث ابن‌عباس$ آمده است: «هرکس به عیادتِ بیماری برود که زمانِ مرگش نرسیده باشد و هفت بار نزدِ او بگوید: «أسْأَلُ اللهَ العَظيمَ، رَبَّ العَرْشِ العَظيمِ، أنْ يَشْفِيَكَ»، به‌قطع الله متعال، مریض را از آن بیماری بهبود می‌بخشد». این، در صورتی‌ست که اجلِ بیمار نرسیده باشد؛ اما اگر زمان مرگش رسیده باشد، نه دارو سودی می‌بخشد و نه دعا؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٞۖ فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمۡ لَا يَسۡتَأۡخِرُونَ سَاعَةٗ وَلَا يَسۡتَقۡدِمُونَ ٣٤﴾

[الأعراف: ٣٤]

هر نسلی، اجل و زمان مشخصی دارد و چون اجلشان فرا رسد، نه لحظه­ای تأخیر می­کنند و نه لحظه­ای پیش می­افتند.

\*\*\*

912- وعنه: أنَّ النّبِيَّ دَخَلَ عَلَى أعْرَابِيٍّ يَعُودُهُ، وَكَانَ إِذَا دَخَلَ عَلَى مَنْ يَعُودُهُ، قَالَ: «لا بَأسَ؛ طَهُورٌ إنْ شَاءَ اللهُ». [روایت بخاري]([[363]](#footnote-363))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: پیامبر به عیادتِ یک بادیه‌نشین رفت و چون به عیادت کسی می‌رفت، می‌فرمود: «لا بَأسَ؛ طَهُورٌ إنْ شَاءَ اللهُ». [یعنی: «مشکلی نیست؛ ان‌شاءالله که این بیماری، پاک‌کننده(ی گناهان) است».

**شرح**

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که ابن‌عباس$ می‌گوید: پیامبر به عیادتِ بادیه‌نشینی رفت و چون به عیادت بیماری می‌رفت، می‌فرمود: «لا بَأسَ؛ طَهُورٌ إنْ شَاءَ اللهُ».

«لا بَأسَ» یعنی: مشکل و رنجی بر تو نیست. «طَهُورٌ إنْ شَاءَ اللهُ» یعنی: ان‌شاءالله که این بیماری، پاک‌کننده‌ی گناهان است. پیامبر از آن جهت «ان‌شاءالله» فرمود که این جمله، جمله‌ی خبری‌ست؛ نه دعایی. زیرا انسان در دعا باید با قاطعیت و یقین، درخواستِ خود را مطرح کند؛ نه این‌که بگوید: اگر می‌خواهی، چنین کن. پیامبر فرموده است: «لا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمُ: اللهمَّ اغْفِرْ لِي إِنْ شِئتَ، اللهمَّ ارْحَمْنِي إِنْ شِئتَ، لِيَعْزِمِ الْمَسْأَلَةَ، فَإِنَّهُ لا مُكْرِهَ لَهُ».([[364]](#footnote-364)) یعنی: «هیچ‌یک از شما نگوید: یا الله! اگر خواستی، مرا بیامرز یا اگر خواستی، به من رحم کن؛ بلکه با یقین و قاطعیت بخواهد؛ زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند الله را- به کاری- مجبور سازد». چراکه اگر الله بخواهد، شما را می‌آمرزد و اگر نخواهد، نمی‌آمرزد. عبارتِ «اگر خواستی»، به کسی گفته می‌شود که گویا تحتِ فرمان و یا مجبور است. لذا از به‌کار بردن این عبارت در دعاها، بپرهیزید.

«لا بَأسَ؛ طَهُورٌ إنْ شَاءَ اللهُ»، جمله‌ی خبری و از روی امیدواری و خوش‌بینی‌ست؛ گویا پیامبر با گفتنِ این جمله به بیمار روحیه می‌داد که سختی و رنجی بر تو نیست و سپس می‌فرمود: «ان‌شاءالله»؛ زیرا همه چیز به دستِ خداست. در هر حال مستحب است که هنگام عیادتِ بیمار، بگوییم: «لا بَأسَ؛ طَهُورٌ إنْ شَاءَ اللهُ».

\*\*\*

913- وعن أَبي سعيد الخدري أنَّ جِبريلَ أتَى النَّبِيَّ فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ، اشْتَكَيْتَ؟ قَالَ: «نَعَمْ» قَالَ: بِسْمِ الله أرْقِيكَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يُؤْذِيكَ، مِنْ شَرِّ كُلِّ نَفْسٍ أَوْ عَيْنِ حَاسِدٍ، اللهُ يَشْفِيكَ، بِسمِ اللهِ أرقِيكَ. [روایت مسلم]([[365]](#footnote-365))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! آیا بیمار شده‌ای؟ فرمود: «آری». جبرئیل گفت: «بِسْمِ الله أرْقِيكَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يُؤْذِيكَ، مِنْ شَرِّ كُلِّ نَفْسٍ أَوْ عَيْنِ حَاسِدٍ، اللهُ يَشْفِيكَ، بِسمِ اللهِ أرقِيكَ».([[366]](#footnote-366))

**شرح**

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که: ابوسعید خدری می‌گوید: جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! آیا بیمار شده‌ای؟ فرمود: «آری». جبرئیل گفت: «بِسْمِ الله أرْقِيكَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يُؤْذِيكَ، مِنْ شَرِّ كُلِّ نَفْسٍ أَوْ عَيْنِ حَاسِدٍ، اللهُ يَشْفِيكَ، بِسمِ اللهِ أرقِيكَ». این، دعای برترین فرستاده از میان فرشتگان برای برترین فرستاده از میان انسان‌هاست؛ جبرئیل از پیامبر پرسید: آیا بیمار هستی؟ رسول‌الله پاسخ داد: «آری». لذا ایرادی ندارد که وقتی از کسی احوال‌پرسی می‌کنند و بیمار است، بگوید که «من، بیمارم». این، به معنای نالیدن و گلایه از خداوند نیست؛ ایراد در این است که کسی، از خالق به مخلوق بنالد و بگوید: خداوند مرا بیمار کرده است. شکایت از خالق به مخلوق، جایز نیست؛ از این‌رو یعقوب گفت: ﴿إِنَّمَآ أَشۡكُواْ بَثِّي وَحُزۡنِيٓ إِلَى ٱللَّهِ﴾؛ یعنی: «از غم و اندوهم تنها به الله شکایت می‌برم». بنابراین اگر قصدِ بیمار، خبر دادن از بیماری‌اش باشد، نه شکایت از خالق، ایرادی ندارد.

مفهومِ دعای جبرئیل این است که: «به نامِ الله بر تو دعای شفا می‌خوانم (و از او می‌خواهم) که تو را از آن‌چه که تو را می‌آزارد و از هر نفس یا چشمِ حسودی در پناه خویش قرار دهد؛ الله، تو را شِفا بخشد که به نامِ او، برای تو دعایِ شِفا و بهبودی می‌کنم».

«هر نفس» هم شاملِ نفوس انسان‌ها می‌شود و هم شاملِ جن‌ها؛ و منظور از «چشمِ حسود»، همان زخم چشم است که عموم مردم، آن را چشمِ شور می‌نامند. حسود به کسی می‌گویند که به نعمت‌هایی که الله به کسی داده است، رشک می‌برد؛ یعنی ضمیری پلید و بدخواه دارد که گاه حسادتش به دیگران آسیب می‌رساند. از این‌رو الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ٥﴾ [الفلق: ٥]

...و از شر هر حسودی، آن‌گاه که حسادت می‌ورزد.

گاه، کسی که به او حسادت می‌ورزند، در نتیجه‌ی زخمِ چشم، دچارِ غم و اندوه می‌گردد. از این‌رو جبرئیل برای پیامبر دعا کرد که الله او را از هر چشمِ حسودی در پناهِ خویش قرار دهد و بیماری‌اش را برطرف کند. آغاز و پایان این دعا با نام الله بود؛ چنان‌که جبرئیل در اغاز و پایانِ دعا گفت: «بِسْمِ الله أرْقِيكَ»؛ یعنی به نامِ الله بر تو دعا می‌خوانم.

بهتر است که انسان، دعاها و عباراتی را بگوید که در سنت آمده است و اگر این دعاها را یاد نداشت، با هر زبانی که می‌تواند، برای بیمار دعایِ شفا کند؛ مثلاً بگوید: «از الله می‌خواهم که تو را شِفا دهد» یا بگوید: «از الله برای تو درخواستِ سلامتی می‌کنم».

این حدیث، نشان می‌دهد که پیامبر نیز مانندِ سایر انسان‌ها بوده و به بیماری مبتلا می‌شده است. این حدیث، هم‌چنین نشان‌گرِ این است که خواندنِ دعا بر بیمار، منافاتی با کمالِ توکل ندارد؛ البته اگر خودِ بیمار از دیگران بخواهد که دعایی بر او بخوانند، این، بر خلافِ کمالِ توکل است و نقصِ در توکل به‌شمار می‌آید؛ زیرا از مخلوق، درخواست کرده و به درخواستِ از مخلوق اعتماد نموده است. ولی اگر عیادت‌کننده، خود دعایی شرعی بخواند و بیمار او را باز ندارد، ایرادی در آن نیست و نقص در توکل به‌شمار نمی‌آید؛ از این‌رو پیامبر بر دیگران دعا خوانده است و چون خودش بیمار شد، بدون درخواستِ آن بزرگوار، بر ایشان دعا خواندند. بنابراین، اگر خواندنِ دعا بدونِ درخواستِ شخص باشد، منافاتی با کمالِ توکل ندارد.

\*\*\*

914- وعن أَبي سعيد الخدري وأبي هريرة$: أنَّهُمَا شَهِدَا عَلَى رسول الله أنّه قَالَ: «مَنْ قَالَ: لا إله إِلا اللهُ وَاللهُ أكْبَرُ، صَدَّقَهُ رَبُّهُ فَقَالَ: لا إله إِلا أنَا وأنَا أكْبَرُ. وَإِذَا قَالَ: لا إله إِلا اللهُ وَحدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، قَالَ: يقول: لا إله إلا أنَا وَحْدِي لا شَريكَ لِي. وَإِذَا قَالَ: لا إله إِلا اللهُ لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ، قَالَ: لا إله إِلا أنَا لِيَ المُلْكُ وَلِيَ الحَمْدُ. وَإِذَا قَالَ: لا إله إِلا اللهُ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا باللهِ، قَالَ: لا إله إِلا أنَا وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا بي» وَكَانَ يقُولُ: «مَنْ قَالَهَا في مَرَضِهِ ثُمَّ مَاتَ لَمْ تَطْعَمْهُ النَّارُ». [ترمذي، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[367]](#footnote-367))

**ترجمه:** ابوسعید خدری و ابوهریره$ گواهی داده‌اند که رسول الله فرمود: «هر کس بگوید: لا إله إِلا اللهُ وَاللهُ أكْبَرُ،([[368]](#footnote-368)) پروردگارش او را تصدیق می‌کند و می‌فرماید: معبود راستینی جز من نیست و من، بزرگ‌ترینم. و آن‌گاه که بنده می‌گوید: لا إله إِلا اللهُ وَحدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ،([[369]](#footnote-369)) - الله متعال- می‌فرماید: معبود راستینی جز من وجود ندارد و من یکتا هستم و شریکی ندارم. و هنگامی که - بنده- می‌گوید: لا إله إِلا اللهُ لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ،([[370]](#footnote-370)) - الله متعال- می‌فرماید: معبود راستینی جز من وجود ندارد؛ فرمانروایی و ستایش، از آنِ من است. و چون - بنده- می‌گوید: لا إله إِلا اللهُ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا باللهِ،([[371]](#footnote-371)) - الله متعال- می‌فرماید: معبود راستینی جز من نیست؛ هیچ بازدارنده‌ای (از گناه) و هیچ نیرویی (برای اطاعت) جز به خواست و توفیقِ من وجود ندارد». پیامبر می‌فرمود: «هرکس در بیماری‌اش این را بگوید و سپس بمیرد، طعمه‌ی آتش (دوزخ) نمی‌شود».

**شرح**

این، آخرین حدیثی‌ست که مؤلف در باب: «آن‌چه با آن برای بیمار دعا می‌شود»، آورده است. احادیثی که پیش‌تر ذکر شد، درباره‌ی دعاهایی بود که عیادت‌کننده بر بیمار می‌خوانَد؛ اما این حدیث، بیان‌گرِ دعایی‌ست که خودِ بیمار می‌خوانَد. در این حدیث آمده است که ابوسعید خدری و ابوهریره$ می‌گویند: رسول الله فرمود: «هر کس بگوید: لا إله إِلا اللهُ وَاللهُ أكْبَرُ، پروردگارش او را تصدیق می‌کند و می‌فرماید: معبود راستینی جز من نیست و من، بزرگ‌ترینم. و آن‌گاه که بنده می‌گوید: لا إله إِلا اللهُ وَحدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، - الله متعال- می‌فرماید: معبود راستینی جز من وجود ندارد و من یکتا هستم و شریکی ندارم. و هنگامی که - بنده- می‌گوید: لا إله إِلا اللهُ لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ، - الله متعال- می‌فرماید: معبود راستینی جز من وجود ندارد؛ فرمانروایی و ستایش، از آنِ من است. و چون - بنده- می‌گوید: لا إله إِلا اللهُ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا باللهِ، - الله متعال- می‌فرماید: معبود راستینی جز من نیست؛ هیچ بازدارنده‌ای (از گناه) و هیچ نیرویی (برای اطاعت) جز به خواست و توفیقِ من وجود ندارد». پیامبر می‌فرمود: «هرکس در بیماری‌اش این را بگوید و سپس بمیرد، طعمه‌ی آتش (دوزخ) نمی‌شود». یعنی: خواندنِ این دعا، یکی از اسبابِ محفوظ ماندنِ انسان از آتشِ دوزخ می‌باشد؛ لذا شایسته است که انسان، این را حفظ کند و در بیماری‌اش، آن را همواره بر زبان بیاورد تا به‌خواستِ الله متعال ختمِ به‌خیر شود.

\*\*\*

146- باب: مستحب بودنِ احوال‌پرسیِ بیمار از خانواده‌ی وی

915- عن ابن عباسٍ$ أنَّ عليَّ بْنَ أَبي طالب خَرَجَ مِنْ عِنْدِ رسول الله في وَجَعِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ، فقالَ النَّاسُ: يَا أَبَا الحَسَنِ، كَيْفَ أصْبَحَ رَسُولُ اللهِ؟ قَالَ : أصْبَحَ بِحَمْدِ اللهِ بَارئاً. [روایت بخاري]([[372]](#footnote-372))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: علی بن ابی‌طالب به‌هنگامِ بیماری‌ِ پیامبر که به وفاتِ ایشان انجامید، از خانه‌ی آن بزرگوار بیرون آمد؛ مردم گفتند: ای اباالحسن! حالِ رسول‌الله چگونه است؟ - علی- پاسخ داد: الحمدلله خوب شده است.

**شرح**

مؤلف/ پس از ذکر مسایلی درباره‌ی آداب عیادت از بیمار، به موضوعی پرسیدن از نزدیکان بیمار درباره‌ی حال وی پرداخته و یادآور شده که این کار، در سنت آمده است. چنان‌که ابن‌عباس$ می‌گوید: علی بن ابی‌طالب به‌هنگامِ بیماری‌ِ پیامبر که به وفاتِ ایشان انجامید، از خانه‌ی آن بزرگوار بیرون آمد؛ مردم گفتند: ای اباالحسن! حالِ رسول‌الله چگونه است؟ - علی- پاسخ داد: الحمدلله خوب شده است.

علی بن ابی‌طالب، داماد و پسرعموی رسول‌الله و برترین فردِ اهل بیت و چهارمین خلیفه‌ی این امت بود. زمانی که رسول‌الله رهسپار غزوه‌ی «تبوک» شد، علی را به عنوان جانشین خود در مدینه گذاشت تا به نیازهای خانواده‌‌ی ایشان، رسیدگی کند. علی دوست داشت که با پیامبر به تبوک برود؛ رسول‌الله که این موضوع را دریافت، به او فرمود: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلا أَنَّهُ لَيْسَ نَبِيٌّ بَعْدِي».([[373]](#footnote-373)) یعنی: «آیا دوست نداری که برای من، به منزله‌ی هارون برای موسی باشی؟ البته پس از من، پیامبری نخواهد آمد». به عبارت دیگر: من، تو را به‌عنوان جانشین خود در میان خانواده‌ام می‌گمارم تا به کارهایشان، رسیدگی نمایی؛ همان‌طور که موسی وقتی به میقات پروردگارش رفت، برادرش هارون را به عنوان جانشین خود در میان قومش تعیین کرد و به او گفت:

﴿ٱخۡلُفۡنِي فِي قَوۡمِي وَأَصۡلِحۡ وَلَا تَتَّبِعۡ سَبِيلَ ٱلۡمُفۡسِدِينَ ١٤٢﴾ [الأعراف: ١٤٢]

تو در میان قوم من جانشینم باش و به اصلاح بپرداز و از راه و روش مفسدان و تبهکاران پیروی مکن.

خلاصه این‌که علی در بیماریِ وفاتِ پیامبر از خانه‌ی ایشان بیرون آمد. گفتنی‌ست: پیامبر در آن زمان نُه همسر داشت و نوبتشان را رعایت می‌کرد؛ البته سوده بنت زمعه& نوبتش را به عایشه& داده بود. آن‌گاه که بیماریِ پیامبر شدید شد، پیاپی از همسرانش می‌پرسید: «فردا کجایم؟ فردا کجایم؟» همسرانش@ دریافتند که دوست دارد در خانه‌ی عایشه& باشد؛ از این‌رو اجازه دادند که بیماری‌اش را در خانه‌ی عایشه& سپری کند. پیامبر آخرین هفته‌ی زندگانی‌اش را در خانه‌ی عایشه& گذراند و همان‌جا وفات نمود. در یکی از این روزها علی از خانه‌ی پیامبر بیرون آمد؛ مردم از او پرسیدند: حالِ رسول‌الله چگونه است؟ پاسخ داد: «خدا را شکر، حالش خوب است». لذا اگر امکانِ رفتن به نزدِ بیمار وجود نداشته باشد، باید از نزدیکان و خانواده‌ی وی، جویای حالَش شویم؛ به‌ویژه امروزه که می‌توان با یک تماسِ تلفنی و بدون نیاز به اجازه گرفتن برای ورود به خانه، حالِ بیمار را پرسید؛ از این‌رو اگر امکان عیادتِ بیمار از نزدیک وجود ندارد، با یک تماسِ تلفنی حالَش را بپرسید؛ ان‌شاءالله که پاداشی برای شما ثبت خواهد شد.

\*\*\*

147- باب: آن‌چه که شخص در هنگامِ ناامیدی از زندگی می‌گوید

916- عن عائشة& قالت: سَمِعْتُ النَّبِيَّ وَهُوَ مُسْتَنِدٌ إلَيَّ، يَقُولُ: «اللهمَّ اغْفِرْ لِي وارْحَمْنِي، وأَلْحِقْنِي بالرَّفِيقِ الأَعْلَى». [متفقٌ عليه]([[374]](#footnote-374))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: از پیامبر -که لحظاتی پیش از وفاتش- به من تکیه زده بود، شنیدم که می‌فرمود: «یا الله! مرا بیامرز و بر من رحم بفرما و مرا به رفیق اعلی(= پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان) ملحق کن».

917- وعنها قالت: رَأيتُ رسولَ الله وَهُوَ بِالمَوْتِ، عِنْدَهُ قَدَحٌ فِيهِ مَاءٌ، وَهُوَ يُدْخِلُ يَدَهُ في القَدَحِ، ثُمَّ يَمْسَحُ وَجْهَهُ بالماءِ، ثُمَّ يَقُولُ: «اللهمَّ أعِنِّي عَلَى غَمَرَاتِ المَوْتِ وَسَكَرَاتِ المَوْتِ». [روایت ترمذي]([[375]](#footnote-375))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: رسول‌الله را در آستانه‌ی مرگ دیدم که کاسه‌ای آب کنارش بود؛ وی، دستش را در کاسه فرو می‌بُرد و روی صورتش آب می‌مالید و می‌فرمود: «یا الله! مرا بر سختی‌ها و دشواری‌های مرگ یاری بفرما».

**شرح**

مؤلف/ در کتابش «ریاض الصالحین» بابی بدین عنوان گشوده است: «آن‌چه که شخص در هنگامِ ناامیدی از زندگی می‌گوید».

کسی که در آستانه‌ی مرگ قرار می‌گیرد، از زندگی ناامید می‌شود؛ اما انسان پیش از آن، هرچقدر که بیمار باشد، از زندگی ناامید نمی‌گردد. چه‌بسیار انسان‌هایی که سخت بیمار گشته‌اند و خانواده‌هایشان، برای خاک‌سپاریِ آن‌ها آماده شده‌اند؛ اما الله متعال آنان را شفا داده است و سلامتیِ خود را باز یافته‌اند! و چه بسیار انسان‌هایی که در بیابان‌های خشک و بی‌آب، بدون این‌که آب و غذایی داشته باشند، تا آستانه‌ی مرگ پیش رفته‌اند؛ اما الله متعال نجاتشان داده است! همان‌گونه که پیامبر فرموده است: «للَّهُ أَشدُّ فرحاً بِتَوْبةِ عَبْدِهِ حِين يتُوبُ إِلْيهِ مِنْ أَحَدِكُمْ كان عَلَى راحِلَتِهِ بِأَرْضٍ فلاةٍ، فانْفلتتْ مِنْهُ وعلَيْها طعامُهُ وشرَابُهُ فأَيِسَ مِنْهَا، فأَتَى شَجَرةً فاضْطَجَعَ في ظِلِّهَا، وقد أَيِسَ مِنْ رَاحِلتِه، فَبَيْنما هوَ كَذَلِكَ إِذْ هُوَ بِها قَائِمة عِنْدَه، فَأَخذ بِخطامِهَا ثُمَّ قَالَ مِنْ شِدَّةِ الفَرح: اللهمَّ أَنت عبْدِي وأَنا ربُّكَ، أَخْطَأَ مِنْ شِدَّةِ الفرح». یعنی: «خداوند، از توبه‌ي بنده‌اش بيش‌تر از فردی شادمان مي‌شود كه در بیابانی، بر شتر خود سوار است؛ شترش که آب و غذای او را بر پشت دارد، از او می‌رَمَد و فرار می‌کند و او، از یافتنش ناامید می‌شود؛ زیر سایه‌ی درختی می‌رود و ناامید از یافتن شترش، دراز می‌کشد. در آن حال که به‌کلی ناامید شده، ناگهان شترش را می‌بیند که کنارش ایستاده است. افسار شتر را می‌گیرد و از شدت خوشحالی، به‌اشتباه می‌گوید: خدایا! تو، بنده‌ی منی و من، پروردگار تو هستم». این شخص، پیش از یافتنِ شترش، به‌کلی از زندگی ناامید می‌شود؛ اما حقیقتِ ناامیدی از زندگی، زمانی‌ست که انسان در احتضار و در آستانه‌ی مرگ قرار می‌گیرد و مطمئن می‌شود که امکان زنده ماندنش منتفی‌ست. الله متعال می‌فرماید:

﴿فَلَوۡلَآ إِذَا بَلَغَتِ ٱلۡحُلۡقُومَ ٨٣ وَأَنتُمۡ حِينَئِذٖ تَنظُرُونَ ٨٤ وَنَحۡنُ أَقۡرَبُ إِلَيۡهِ مِنكُمۡ وَلَٰكِن لَّا تُبۡصِرُونَ ٨٥ فَلَوۡلَآ إِن كُنتُمۡ غَيۡرَ مَدِينِينَ ٨٦ تَرۡجِعُونَهَآ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٨٧﴾ [الواقعة: ٨٣، ٨٧]

پس آن‌گاه که جانِ (شخصی) به حلقوم (گلوگاه) می‌رسد. و شما در آن‌هنگام نظاره‌گر (مرگِ وی) هستید. و ما، از شما به او نزدیک‌تریم؛ ولی شما نمی‌بینید. پس اگر شما جزا نمی‌یابید، اگر راست می‌گویید، چرا جانش را باز نمی‌گردانید؟

آری؛ در آن هنگام اطرافیانِ انسان، شاهدِ مردنِ وی هستند و فرشتگان را نمی‌بینند. آیا کسی می‌تواند جانِ شخص را پس از آن‌که به گلوگاه می‌رسد، باز گردانَد؟ هرگز. انسان در آن هنگام که انسان مرگ را می‌بیند، از زندگی ناامید می‌شود؛ اما چه بگوید؟ عایشه& می‌گوید: پیامبر می‌فرمود: «یا الله! مرا بیامرز و بر من رحم بفرما و مرا به رفیق اعلی ملحق کن». پیامبر که آمرزیده‌ی الاهی بود، در هنگامِ وفاتش، این دعا را بر زبان داشت و درخواست رحمت و آمرزش می‌کرد.

اما رفیق اعلی چه کسانی هستند؟ آن‌ها، پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان هستند و چه رفیقان نیکی می‌باشند! پیامبر در هنگام وفاتش چنین می‌فرمود و ظرفِ آبی کنارش بود. سختی‌های مرگ برای پیامبر از هر کسی شدیدتر بود؛ زیرا شدتِ بیماریِ پیامبر همواره دو برابر سختیِ بیماری‌های دیگران بود. از این‌رو دشواری‌های مرگ نیز برای ایشان دوچندان بود تا به بالاترین درجات صبر و شکیبایی نایل گردد؛ چراکه باید دلیلی برای صبر و شکیبایی وجود داشته باشد و الله متعال برای پیامبرش چنین اراده فرمود که بیماری‌ و وفاتش، سخت و دشوار باشد تا به بالاترین درجاتِ صابران دست یابد.

پیامبر دستش را در کاسه‌ی آب فرو می‌بُرد و روی صورتش آب می‌مالید و می‌فرمود: «یا الله! مرا بر سختی‌ها و دشواری‌های مرگ یاری بفرما»؛ یعنی: یاری‌ام کن تا در برابرِ این سختی‌ها، شکیبا باشم و هوشیاریِ خود را از دست ندهم و با گفتن شهادتین، دنیا را ترک کنم؛ زیرا شرایطِ سخت و دشواری‌ست و اگر متعال در آن شرایط به بنده‌اش کمک نکند و به او صبر ندهد، انسان در معرضِ خطر قرار دارد؛ از این‌رو پیامبر در آن هنگام می‌فرمود: «یا الله! مرا بر سختی‌ها و دشواری‌های مرگ یاری بفرما». و در روایتِ دیگری آمده است که می‌فرمود: «لاإله‌إلاالله؛ مرگ، سختی‌های شدیدی دارد». و راست می‌فرمود؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿وَجَآءَتۡ سَكۡرَةُ ٱلۡمَوۡتِ بِٱلۡحَقِّۖ ذَٰلِكَ مَا كُنتَ مِنۡهُ تَحِيدُ ١٩﴾ [ق: ١٩]

و سختی مرگ، به‌راستی (و با آشکار شدن حقایق اخروی) فرا می‌رسد (و گفته می‌شود: ای انسان!) این، همان چیزی است که از آن می‌گریختی.

از الله متعال می‌خواهم که همه‌ی ما را بر سختی‌های مرگ یاری کند و خاتمه‌ی ما را نیکو بگرداند و مرگِ ما را بر ایمان و توحید قرار دهد و ما را در حالی بمیراند که از ما راضی‌ست؛ به‌یقین او بر هر چیزی تواناست.

\*\*\*

148- باب: مستحب بودن سفارش به خانواده و خدمت‌کنندگان بیمار، به این‌که رفتارِ نیکی با او داشته باشند و در برابرِ سختی‌های ناشی از بیماری‌اش شکیبایی ورزند؛ و نیز توصیه به نیکی کردن به کسی که مرگش به سبب مجازاتِ شرعی یا قصاص و امثالِ آن نزدیک شده است

918- عن عِمْران بن الحُصَيْنِ$: أنَّ أمْرَأَةً مِنْ جُهَيْنَةَ أتَت النَّبِيَّ وَهِيَ حُبْلَى مِنَ الزِّنَا، فَقَالَتْ: يَا رسول الله، أصَبْتُ حَدّاً فَأقِمْهُ عَلَيَّ، فَدَعَا رسولُ الله وَلِيَّهَا، فَقَالَ: «أحْسِنْ إِلَيْهَا، فَإذَا وَضَعَتْ فَأتِنِي بِهَا» فَفَعَلَ، فَأمَرَ بِهَا النَّبِيُّ فَشُدَّتْ عَلَيْهَا ثِيَابُهَا، ثُمَّ أمَرَ بِهَا فَرُجِمَت، ثُمَّ صَلَّى عَلَيْهَا. [روایت مسلم]([[376]](#footnote-376))

**ترجمه:** عمران بن حصین$ می‌گوید: زنی از قبیله‌ی "جُهَینه" که از بابت زنا حامله بود، نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول‌خدا! مرتکب عملی شده‌ام که سزاوارِ حد (=مجازات شرعی) گشته‌ام؛ آن‌را بر من اجرا کن. رسول‌الله سرپرستِ او را فرا خواند و فرمود: «به او نیکی کن و چون وضعِ حمل کرد، او را نزدِ من بیاور». سرپرستش همین کار را کرد. آن‌گاه به فرمانِ پیامبر - که دستورِ رجمِ او را داد- لباس‌هایش محکم بر او بسته شد و سپس به فرمانِ پیامبر سنگسار گردید و پیامبر بر او نماز خواند.

**شرح**

مؤلف، نووی/ بابی پیرامونِ توصیه به خانواده‌ی بیمار برای نیکی کردن به وی و تحملِ او گشوده است؛ یعنی شایسته است که انسان به بیمار نیکی کند و او را تحمل نماید و در برابر سخنان تُند یا زخمِ زبانش که از عوارض بیماری‌ست، شکیبا و خویشتن‌دار باشد؛ زیرا بیمار، رنجور و ضعیف می‌شود و از خود و دنیا به‌تنگ می‌آید و گاه سخنانِ تُند و زننده‌ای می‌گوید. از این‌رو انسان باید در برابر این سختی‌ها، شکیبایی ورزد و امیدوار باشد که الله به او در برابر نیکی به بیمار، پاداش دهد؛ نیکی کردن به زیردستی که نزدیک بودنِ مرگش محرز است یا در آستانه‌ی مجازاتِ اعدام می‌باشد، حایز اهمیت است؛ همان گونه که در حدیث عمران بن حصین$ آمده است: «زنی از قبیله‌ی "جُهَینه" که از بابت زنا حامله بود، نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول‌خدا! مرتکب عملی شده‌ام که سزاوارِ حد (=مجازات شرعی) گشته‌ام؛ آن‌را بر من اجرا کن». آن زن، متأهل بود؛ لذا رسول‌الله سرپرستِ او را فرا خواند و فرمود: «به او نیکی کن و چون وضعِ حمل کرد، او را نزدِ من بیاور». پس از این‌که آن زن وضع حمل کرد، سرپرستش او را نزدِ پیامبر آورد. پیامبر به آن زن دستور داد که تا زمانِ از شیر گرفتنِ فرزندش صبر کند و چون فرزندش را از شیر گرفت، نزدِ پیامبر آمد تا حدّ شرعی را بر او اجرا کنند. پیامبر پیش از اجرای حکم، دستور داد که لباسش را محکم بر او بپیچند تا هنگامِ اجرای حکم، برهنه نشود و عورتش نمایان نگردد. سپس به فرمانِ پیامبر سنگسار شد و پیامبر بر او نماز خواند.

این نشان می‌دهد که باید خانواده و سرپرستانِ شخصی را که در آستانه‌ی مرگ است، به خوش‌رفتاری با او و رفتارِ مناسب با وی سفارش کنیم؛ همان‌گونه که پیامبر این کار را کرد. از این حدیث چنین برداشت می‌شود که در اعتراف به زنا، شرط نیست که شخص، چهار بار اقرار کند؛ اگر کسی که دارای سلامتِ روانی‌ست، به زنا اقرار کند، اعترافش معتبر است و حدّ شرعی بر او اجرا می‌شود. این حدیث هم‌چنین نشان می‌دهد که اجرای حد بر مُجرم نباید به آسیب رسیدن به کسی دیگر بینجامد؛ زیرا اگر آن زن بلافاصله پس از اقرارش سنگسار می‌شد، کودکِ بی‌گناهی که در شکم داشت نیز می‌مُرد؛ از این‌رو رسول‌الله دستور داد که آن زن تا وضعِ حملش صبر کند و پس از این‌که بچه‌اش را از شیر گرفت، حد شرعی بر او اجرا شد. نکته‌ی دیگری که از این حدیث برداشت می‌شود، این است که هنگامِ سنگسارِ زن، گودالی حفر نمی‌کنند؛ بلکه لباسش را محکم بر او می‌پیچند و با سنگ‌های نه خیلی بزرگ و نه خیلی کوچک، او را رجم می‌کنند تا بمیرد. و چون در ارتکاب این گناه، همه‌ی بدن لذت برده است، حکم به‌گونه‌ای اجرا می‌گردد که همه‌ی بدن دردِ مجازات را بچشد؛ و این، از حکمتِ الله می‌باشد.

حدیث عمران، بیان‌گرِ این است که اجرای حدود و مجازات‌های شرعی، شخصِ مجرم را از گناهش پاک می‌گرداند؛ از این‌رو پیامبر و مردم، پس از اجرایِ حکمِ آن زن بر او نماز خواندند.

\*\*\*

149- باب: جایز بودن این‌که بیمار بگوید: «من بیمارم» یا «سخت بیمارم» یا «تب دارم» یا «وای سرم!» و امثالِ آن؛ و اگر گفتنِ چنین سخنانی از روی خشم و بی‌قراری یا ناشکیبایی نباشد، کراهت ندارد

919- عن ابن مسعود قال: دَخَلْتُ عَلَى النَّبيِّ وَهُوَ يُوعَكُ، فَمَسسْتُهُ، فَقلتُ: إنَّكَ لَتُوعَكُ وَعَكاً شَديداً، فَقَالَ: «أجَلْ، إنِّي أُوعَكُ كَمَا يُوعَكُ رَجُلانِ مِنْكُمْ». [متفقٌ عليه]([[377]](#footnote-377))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: نزدِ پیامبر رفتم؛ در حالی که آن بزگوار تب داشت؛ به ایشان دست زدم و عرض کردم: شما تبِ شدیدی دارید. فرمود: «آری؛ من به‌اندازه‌ی دو نفر از شما تب می‌کنم».([[378]](#footnote-378))

920- وَعَنْ سعْدِ بْنِ أبي‌وَقَّاصٍ قال: «جَاءَنِي رسولُ‌الله يَعُودُنِي مِنْ وَجعٍ اشْتدَّ بِي. فَقُلْت: قَدْ بلغَ بِي مَا تَرى، وَأَنَا ذُو مَالٍ وَ لاَيَرثُنِي إِلاَّ ابْنتي...». وَذَکرَ الحديث. [متفق عليه]([[379]](#footnote-379))

**ترجمه:** سعد بن ابي‌وقاص مي‌گويد: «رسول‌الله به‌خاطرِ بیماریِ شدیدی که داشتم، به عيادتم آمد. عرض كردم: همين‌طور كه مي‌بینید، به‌شدت بيمارم؛ من، ثروت زيادي دارم و جز تنها دخترم، وارث ديگري ندارم». و سپس حدیث را تا پایانِ آن ذکر کرد.

921- وعن القاسم بن محمد قَالَ: قالت عائشةُ&: وَارَأسَاهُ! فَقَالَ النَّبيُّ: «بَلْ أنَا، وَارَأسَاهُ!» وذكر الحديث. [روایت بخاري]([[380]](#footnote-380))

**ترجمه:** قاسم بن محمد می‌گوید: عایشه& گفت: «وای سرم!» پیامبر فرمود: «من هم (سردرد دارم)؛ وای سرم!» آن‌گاه راوی، بقیه‌ی حدیث را ذکر کرد.

**شرح**

حافظ نووی/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» درباره‌ی مسایل مربوط به بیمار می‌گوید: جایز است که مریض از بیماری و شدتِ دردش سخن بگوید؛ به‌شرطی که این امر به‌قصدِ خبر دادن باشد؛ نه از روی بی‌قراری یا نارضایتی از قضا و قدر الاهی. وی، سپس به حدیث ابن‌مسعود و حدیث سعد بن ابی‌وقاص و حدیث عایشه استدلال کرده است که همگی نشان می‌دهد: ایرادی ندارد که بیمار بگوید: «سخت بیمارم» یا «تب دارم» یا «وای سرم!» و امثالِ آن. در حدیثِ ابن‌مسعود آمده است که وی نزدِ پیامبر رفت؛ در حالی که آن بزگوار تب داشت؛ دستش را روی پیامبر گذاشت و عرض کرد: شما تبِ شدیدی دارید. پیامبر فرمود: «آری؛ من به‌اندازه‌ی دو نفر از شما تب می‌کنم». یعنی: شدتِ بیماری‌اش، دو برابرِ شدت بیماریِ دیگران بود تا بدین‌سان به بالاترین درجات صبر و شکیبایی، نایل گردد؛ زیرا انواع صبر و شکیبایی در بالاترین سطحش در پیامبر وجود داشت: بر انجامِ دستورهای الهی پایدار بود؛ در برابر معاصی خویشتن‌داری می‌کرد و شکیبایی می‌ورزید و در برابر مصیبت‌ها و قضا و قدر الهی، صبور و شکیبا بود و آن‌گاه که در مسیر دعوت و رساندن پیامِ الهی اذیت و آزار می‌دید، صبر و استقامت می‌کرد؛ حتی در وسط مسجد‌الحرام اذیت و آزار می‌دید، اما به امید پاداش الهی تحمل می‌فرمود. هم‌چنین برای فرا خواندنِ اهالی طائف به سوی الله رهسپار این شهر شد؛ ولی آن‌ها او را به‌ریشخند گرفتند و آن‌قدر به او سنگ زدند که آزرده و زخمی به رویِ خود رفت و تا "قرن‌الثعالب" به خود نیامد. آن‌جا فرشته‌ی کوه‌ها نزدش آمد تا از او اجازه بگیرد و دو کوهِ دو طرف را بر سرِ ایشان فرود آورد. پیامبر فرمود: «لا؛ إِنِّي أَستأني بِهِم لَعَلَّ الله أَنْ يُخْرِجَ الله مِنْ أَصْلابِهِم منْ يَعْبُدُ الله وَحْدَهُ لا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً».([[381]](#footnote-381)) یعنی: «خیر؛ بلکه من به این‌ها مهلت می‌دهم؛ امید است که الله از نسلِ این‌ها کسانی پدید آورَد که فقط الله یکتا را عبادت کنند و چیزی را شریکش نسازند».

این، نمونه‌ای از شکیباییِ پیامبر است؛ آن بزرگوار در انجام فرمان‌های الهی پایداری می‌ورزید و در برابرِ نافرمانی از او خویشتن‌داری می‌کرد؛ چراکه به‌عنوانِ ترساترین و پارساترین مردم، در برابرِ خواسته‌های الله تسلیمِ محض بود. چه‌بسیار که به‌خاطرِ جهاد در راه الله و امثال آن اذیت شد و چه بیماری‌ها و سختی‌هایی که متحمل گردید؛ اما همواره شکیبایی ورزید و به پاداشِ الهی امیدوار بود تا بدین‌سان به درجه‌ی صابران برسد؛ لذا در زمینه‌ی صبر و شکیبایی، الگویِ ماست. بر انسان واجب است که مانندِ رسول‌الله در برابر مصبیت‌های دردناک شکیبا باشد و امیدش به الله و پاداش الهی را از دست ندهد و بداند که هر مصیبتی که به او برسد، کفاره‌ی گناهانِ اوست؛ حتی خاری که به پایش فرو می‌رود. اگر بنده‌ای به پاداشی که نزدِ خداست، امیدوار باشد و با صبر و شکیبایی، آهنگِ رسیدن به این درجات را نماید، به‌قطع از این فضیلتِ بزرگ برخوردار می‌شود. لذا انسان به سبب شکیبایی در برابر سختی‌ها، به دو فضیلتِ بزرگ دست می‌یابد:

1. به رتبه و جایگاه صابرانی نایل می‌گردد که در برابر قضا و قدر الهی، تسلیم و شکیبا هستند.
2. ضمن این‌که به سبب امید به اجر و ثواب الهی، پاداش می‌گیرد، ترفیع درجه نیز می‌یابد.

و اما حدیث سعد بن ابی‌وقاص؛ مؤلف/ روایت سعد بن ابی‌وقاص را آورده است که در مکه - در حج وداع- به‌شدت بیمار شده بود و پیامبر به عیادتش رفت. سعد بن ابی‌وقاص از مهاجرانی‌ست که مکه را به‌خاطر الله ترک گفتند و به مدینه هجرت کردند. مهاجران، مُردن در مکانی را که از آن هجرت کرده بودند، ناخوشایند می‌دانستند و سعد بن ابی‌وقاص نیز در آن بیماری، از همین بابت نگران بود؛ زیرا او، مکه را به‌خاطر الله ترک گفته بود و دوست نداشت که مرگش در مکه باشد. عیادت از بیماران، عادت رسول‌الله بود؛ لذا مطابقِ عادتش و به‌خاطرِ اخلاق و منشِ نیکی که داشت، به عیادت یارانِ بیمارش می‌رفت. سعد به‌شدت بیمار بود و پیامبر از او عیادت فرمود. سعد عرض كرد: «ای رسول‌خدا! همين‌طور كه مي‌بینید، به‌شدت بيمارم؛ من، ثروت زيادي دارم و جز تنها دخترم، وارث ديگري ندارم. آيا مي‌توانم دوسوم ثروتم را صدقه دهم؟» رسول‌الله فرمود: «خير». گفت: «نصف ثروتم را چطور»؟ فرمود: «خير». گفت: «آیا یک‌سوم آن را بدهم؟» فرمود: «الثُّلثُ والثُّلُثُ كثِيرٌ إِنَّكَ إِنْ تَذرَ وَرثتَك أغنِياءَ خَيْرٌ مِن أَنْ تذرَهُمْ عالَةً يَتكفَّفُونَ النَّاس». یعنی: «يك‌سومش را صدقه بده؛ گرچه اين هم زياد است. اگر وارثانت را پس از خود، بي‌نياز ترك گویی، بهتر است از اين‌كه آن‌ها را فقير و نیازمند رها كني تا دستِ گدايي پيش اين و آن دراز كنند».

این‌ فرموده‌ی رسول الله نشان می‌دهد که اگر انسان کم‌تر از یک‌سوم اموالش را صدقه دهد، بهتر و افضل می‌باشد. از این‌رو دانشمند این امت، یعنی ابن‌عباس$ که رسول‌الله برایش دعا کرد که الله متعال به او دانش و بینش دینی عنایت کند، گفته است: «ای کاش مردم به جای یک‌سوم اموالشان، یک‌چهارمش را صدقه دهند».([[382]](#footnote-382)) چراکه رسول‌الله فرموده است: «يك‌سوم؛ گرچه اين هم زياد است». البته صدقه دادنِ یک‌پنجم اموال از صدقه دادنِ یک‌چهارمِ آن، برتر می‌باشد؛ زیرا فقیه‌ترین فردِ این امت، یعنی خلیفه‌ی رسول‌الله، ابوبکر صدیق فرموده است: «همان چیزی را می‌پسندم که الله برای خود پسندیده است». یعنی یک‌پنجم (خمس)؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا غَنِمۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُۥ وَلِلرَّسُولِ﴾

و بدانید که یک‌پنجم غنایم (جنگی) که به‌دست می­آورید، از آنِ الله و پیامبر، و ... است.

از این‌رو ابوبکر یک‌پنجم اموالش را صدقه داد. فقها رحمهم‌الله گفته‌اند: «بهتر و افضل، آنست که به‌پیروی از ابوبکر صدیق، به یک‌پنجم اموال وصیت شود». با این حال، گاه مشاهده می‌شود که برخی از کسانی که به یک‌سوم اموالشان وصیت می‌نمایند، در وصیتشان اولویت را رعایت نمی‌کنند و به جای وصیت به هزینه کردن در کارهای مهم‌تر و برتر، به هزینه کردن در مواردی وصیت می‌کنند که دارای اهمیت و فضیلتِ کم‌تری‌ست. برخی از وصیت‌کنندگان، در وصیت کردن ناحقی می‌کنند؛ مثلاً بخشی از اموالشان را به پسرانِ خود می‌بخشند و چیزی به دختران خود نمی‌دهند! و گاه دیده می‌شود که وصیتِ برخی از وصیت‌کنندگان، به‌گونه‌ای‌ست که زمینه‌ساز اختلاف و نزاع در میان افرادی می‌گردد که برای آن‌ها وصیت کرده‌اند؛ یعنی وصیت به‌گونه‌ای‌ست که همین‌ها در آینده با هم درگیر می‌شوند. لذا چه خوبست که مردم برای کارهای عام‌المنفعه مانند ساختنِ مدارس و مساجد یا چاپ و نشر کتاب‌های سودمند و امثالِ آن وصیت کنند تا هم فواید این کار، در جریان باشد و هم از اجر و ثوابِ صدقه‌ی جاری برخوردار شوند و وارثان یا کسانی که برایشان وصیت شده است نیز با یک‌دیگر اختلاف نکنند.

بر اهل علم و کسانی که وصیت‌نامه‌ها را می‌نویسند، واجب است که دانش و بینشِ دینی داشته باشند و مردم را به آن‌چه که بهتر و برتر است، رهنمون شوند؛ زیرا شخصی که در زمینه‌ی وصیت کردن از این‌ها مشاوره می‌خواهد یا از ایشان درخواست می‌کند که وصیتش را بنویسند، در حقیقت آن‌ها را امینِ خود قرار داده و این، اشتباه است که نویسنده‌ی وصیت‌نامه فقط به راضی کردنِ مردم بیندیشد. لذا مردم را به آن‌چه که برای دین و دنیایشان سودمندتر است، رهنمون شوید؛ گرچه بر خلافِ رسوم و عادت‌هایشان باشد. لذا بر شما واجب است که کسی را که به‌قصد و اراده‌ی خیر نزدتان آمده است، به انجامِ کاری راهنمایی کنید که پس از مرگِ وی در قبرش به دردش بخورد و برایش مفید باشد.

و اما حدیث سوم از ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه& می‌باشد؛ باری عایشه& نزدِ پیامبر از سردرد نالید و عرض کرد: «وای سرم!» پیامبر فرمود: «من هم (سردرد دارم)؛ وای سرم!» در این روایت، رسول‌الله هم ناله و خبر دادنِ ام‌المؤمنین& از سردرد را تأیید کرد و هم از سردردِ خویش خبر داد؛ یعنی در این حدیث، تأیید و خبر با هم وجود دارد. لذا در می‌یابیم که گفتنِ عبارت‌هایی چون: «وای سرم» یا «وای شکمم» و امثالِ آن ایرادی ندارد؛ البته به‌شرطی که بیمار با گفتنِ چنین عبارت‌هایی بخواهد از بیماری و دردی خبر دهد که الله برایش مقدر فرموده است؛ نه این‌که هدفش شکایت از خالق به مخلوق باشد. لذا اگر هدفش خبر دادن از بیماری - به‌ویژه در نزد پزشک یا شخصِ معالِج- باشد و این کار را از روی خشم و اعتراض بر قضا و قدر الهی انجام ندهد، هیچ کراهتی در آن نیست. الله متعال همه‌ی ما را از انواع بیماری‌ها مصون بدارد و سلامتیِ ما را نیرویی در انجام طاعت و بندگیِ خویش قرار دهد؛ به‌یقین او بر هر چیزی تواناست.

\*\*\*

150- باب: تلقینِ «لا اله‌الاالله» به محتضر

922- عن معاذ قال: قَالَ رسولُ الله: «مَنْ كَانَ آخِرَ كَلامِهِ لا إله إِلا اللّهُ دَخَلَ الجَنَّةَ». [روایت ابوداود و حاكم؛ حاکم گفته است: حدیثی صحيح الإسناد می‌باشد.]([[383]](#footnote-383))

**ترجمه:** معاذ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس آخرین سخنش لاإله‌إلاالله باشد، واردِ بهشت می‌شود».

نووی/ بابی درباره‌ی تلقینِ لاإله‌إلاالله به محتضر گشوده است.

**محتضر**، کسی‌ست که در آستانه‌ی مرگ است و فرشتگان برای گرفتنِ جانش آمده‌اند؛ الله متعال فرشتگانی را بر انسان گماشته است که از او در زندگی و پس از مرگش محافظت می‌کنند. همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿لَهُۥ مُعَقِّبَٰتٞ مِّنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَمِنۡ خَلۡفِهِۦ يَحۡفَظُونَهُۥ مِنۡ أَمۡرِ ٱللَّهِ﴾ [الرعد: ١١]

انسان فرشتگانِ نگهبانی دارد که پیاپی او را به امر الله از پیش رو و پشت سر حفاظت می‌کنند.

و می‌فرماید:

﴿وَيُرۡسِلُ عَلَيۡكُمۡ حَفَظَةً حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَكُمُ ٱلۡمَوۡتُ تَوَفَّتۡهُ رُسُلُنَا وَهُمۡ لَا يُفَرِّطُونَ ٦١﴾ [الأنعام: ٦١]

و برای شما فرشتگان نگهبان را می­فرستد و چون مرگ هر یک از شما فرا رسد، فرستادگان ما جانش را می­گیرند و کوتاهی نمی‌کنند.

وقتی مرگِ انسان فرا می‌رسد، فرشتگانی پایین می‌آیند تا روحِ او را از فرشته‌ی مرگ بگیرند؛ زیرا فرشته‌ی مرگ، مأمور قبضِ روح یا گرفتن جان‌ها و بیرون کشیدن آن از پیکر انسان‌هاست. اگر آن شخص جزو مؤمنان باشد، فرشتگان با خود حنوط و کفنِ بهشتی دارند و اگر آن شخص از کافران باشد، فرشتگان عذاب با خود کفن و حنوطی از دوزخ می‌آورند. وقتی انسان در آستانه‌ی مرگ قرار می‌گیرد و درمی‌یابیم که در حالِ جان دادن است، «لاإله‌إلاالله» را به او تلقین می‌کنیم؛ همان‌گونه که پیامبر فرموده است: «لَقِّنُوا مَوْتَاكُمْ لا إِلَه إِلاَّ الله».([[384]](#footnote-384)) یعنی: «به مردگان خود لاإله‌إلاالله را تلقین کنید». به عبارت دیگر به کسی که در حالِ مرگ است، لاإله‌إلاالله را تلقین نمایید. علما گفته‌اند: «تلقینِ کلمه باید به‌نرمی و با آرامی باشد؛ به محتضر نگویید: *بگو*: لاإله‌إلاالله. زیرا چه‌بسا محتضر در آن حال سینه‌اش تنگ شده و دنیا بر او تنگ گردیده باشد و وقتی به او گفته شود که «*بگو*: لاإله‌إلاالله»، بگوید: «نه». زیرا ما از حالش خبر نداریم و تنها زمانی نفس‌تنگی و شرایطِ سختی که در آن به‌سر می‌برد، برای ما قابلِ تصور است که خودمان در چنان شرایطی قرار بگیریم. الله متعال به ما در هنگامِ مردن شرحِ صدر عنایت کند و سینه‌هایمان را بگشاید. لذا نزدِ محتضر با صدایِ واضح «لاإله‌إلاالله» را تکرار کنید تا محتضر صدای شما را بشنود و دریابد که این کلمه را به او تلقین می‌کنید و بدین ترتیب او نیز «لاإله‌إلاالله» بگوید؛ و همان‌گونه که در حدیث معاذ آمده، رسول‌الله فرموده است: «هرکس آخرین سخنش لاإله‌إلاالله باشد، واردِ بهشت می‌شود».

علما گفته‌اند: آن‌گاه که محتضر «لاإله‌إلاالله» می‌گوید، تلقین‌کننده سکوت کند و چیزی نگوید و وقتی محتضر سخنانِ دیگری گفت؛ مثلاً «به من آب دهید»، تلقین‌کننده، تلقینِ کلمه را از سرگیرد. اگر کسی که بر بالینِ مرگش حاضر می‌شوید، کافر یا مرتد است، می‌توانید با صیغه‌ی امر به او بگویید: «بگو: لاإله‌إلاالله». اگر الله بر او منت نهاد و آن شخص کلمه‌ی توحید را گفت، خوشا به سعادتش؛ و اگر کلمه‌ی توحید را نگفت، کافر است. از این‌رو وقتی ابوطالب در حالِ مرگ بود، پیامبر کلمه‌ی توحید را به او تلقین کرد و از خواست که این کلمه را بگوید. ابوطالب، عموی پیامبر بود؛ آن‌دسته از عموهای پیامبر که دورانِ رسالت را دریافتند، چهار نفر بودند: دو تن از این‌ها، یعنی حمزه و عباس$ مسلمان شدند. البته حمزه از عباس برتر است. و دو نفرِ دیگر، یعنی ابوطالب و ابولهب مسلمان نشدند و بر کفر مردند؛ ناگفته نماند که ابولهب، از سرسخت‌ترین کافرانی بود که اذیت و آزارِ فراوانی به پیامبر رسانید؛ بر خلافِ ابوطالب - پدرِ علی- که هرچند بر کفر از دنیا رفت، اما از پیامبر حمایت می‌کرد. الله متعال در نکوهشِ ابولهب سوره‌ای کامل فرو فرستاد که مسلمانان در نمازهای فرض و نافله‌ی خویش آن‌را می‌خوانند:

﴿تَبَّتۡ يَدَآ أَبِي لَهَبٖ وَتَبَّ ١ مَآ أَغۡنَىٰ عَنۡهُ مَالُهُۥ وَمَا كَسَبَ ٢ سَيَصۡلَىٰ نَارٗا ذَاتَ لَهَبٖ ٣ وَٱمۡرَأَتُهُۥ حَمَّالَةَ ٱلۡحَطَبِ ٤ فِي جِيدِهَا حَبۡلٞ مِّن مَّسَدِۢ ٥﴾

[المسد: ١، ٥]

زیان‌کار و شکسته باد دو دست ابولهب و خودش نابود باد. مالش و آنچه به‌دست آورد، سودی به حالش نبخشید. به‌زودی وارد آتش شعله‌وری خواهد شد. و نیز همسرش (که در دشمنی با پیامبر، آتش‌بیار معرکه بود؛ آری، همان) زنِ هیزم‌کش را می‌گویم. در گردنش ریسمانی از لیف خرماست (و در دوزخ زنجیری آتشین بر گردن دارد).

اما ابوطالب به‌رغم کفرش، دوست‌دار و پشتیبانِ پیامبر بود؛ ولی هنگامِ وفاتش پیامبر بر بالینِ او حاضر شد و دو تن از مردان قریش نیز نزد وی بودند. پیامبر فرمود: «يَا عَمِّ، قُلْ: لا إله إلاَّ الله، كَلِمَةً أحاجُّ لَكَ بِهَا عِنْدَ الله».([[385]](#footnote-385)) یعنی: «ای عمو! یک کلمه بگو: لااله الاالله تا با آن در نزدِ الله بر ایمانِ تو گواهی دهم». اما آن دو مرد که هم‌نشینانِ بدی بودند،([[386]](#footnote-386)) به ابوطالب گفتند: «آیا می‌خواهی از دینِ عبدالمطلب برگردی؟» و چون این سخن را گفتند، سرکشی و تکبر، وی را به گناه و عدمِ پذیرش کلمه‌ی توحید وادشت و اظهار کرد که هم‌چنان بر دینِ عبدالمطلب است. و بدین‌سان آخرین سخنش، کلمه‌ی شرک بود؛ - پناه بر الله- و سپس مُرد. پیامبر فرموده است که برای عموی خویش، شفاعت کرده است؛ از این‌رو ابوطالب در بالاترین قسمت دوزخ به‌سر می‌برد؛ یعنی در عمقِ کمِ آن. اما دو کفش آتشین در پاهای اوست که مغز سرش از آن، به جوش می‌آید.([[387]](#footnote-387)) پناه بر الله! کفش‌های آتشینی که در پای اوست، بالاترین قسمت بدنش را به جوش می‌آورند، پس، سایر اندامش چه وضعیتی دارند؟! پیامبر فرموده است: «هُوَ فِي ضَحْضَاحٍ مِنْ نَارٍ، وَلَوْلا أَنَا لَكَانَ فِي الدَّرَكِ الأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ».([[388]](#footnote-388)) یعنی: «او، در عمقِ کمِ جهنم به‌سر می‌برد و اگر من نبودم، در پایین ترین قسمت دوزخ قرار می‌گرفت». به عبارت دیگر، اگر بدان سبب که از من پشتیبانی کرده بود، برایش شفاعت نمی‌کردم، وضعیت بدتری داشت و در پایین‌ترین قسمت دوزخ قرار می‌گرفت.

شاهد موضوع از این ماجرا، این است که پیامبر به عمویش فرمود: «ای عمو! بگو: لااله الاالله». و فقط به گفتنِ این کلمه در نزدِ وی و یادآوری‌اش به او بسنده نکرد؛ بلکه با صیغه‌ی امر از او خواست که این کلمه را بگوید. بهترین هدیه‌ای که با تمام دنیا برابری می‌کند و انسان در لحظه‌ی مرگِ برادرش به او می‌دهد، این است که گفتنِ لاإله‌إلاالله را به او تلقین نماید؛ لذا اگر بر بالینِ کسی که در حال مرگ است، حاضر شدید، به تلقین این کلمه به وی اهمیت دهید و با اشتیاقِ فراوان، کلمه‌ی توحید را به او تلقین کنید تا بدین‌سان به رهنمود رسول‌الله عمل نموده و به محتضر نیز نیکی کرده باشید؛ در نتیجه امید است که الله متعال در لحظه‌ی مرگتان توفیقِ گفتنِ این کلمه را به شما عنایت کند؛ زیرا پیامبر فرموده است: «والله فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا دَامَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ».([[389]](#footnote-389)) یعنی: «الله، بنده‌اش را یاری می‌کند، مادامی که بنده در صدد یاری برادرش باشد». الله خاتمه‌ی همه‌ی ما را با شهادتین بگرداند.

\*\*\*

923- وعن أَبي سعيد الخدري قال: قَالَ رسولُ الله: «لَقِّنُوا مَوْتَاكُمْ لا إله إِلا اللهُ». [روایت مسلم].([[390]](#footnote-390))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «به مردگان خود- یعنی به کسانی که در حالِ مرگ هستند- لاإله‌إلاالله را تلقین کنید».

\*\*\*

151- باب: آن‌چه به‌هنگام بر هم نهادن چشمانِ مُرده باید گفت

924- عن أُم سلمة& قالت: دَخَلَ رسولُ الله عَلَى أَبي سَلَمة وَقَدْ شَقَّ بَصَرُهُ، فَأغْمَضَهُ، ثُمَّ قَالَ: «إنَّ الرُّوحَ إِذَا قُبِضَ، تَبِعَهُ البَصَرُ»؛ فَضَجَّ نَاسٌ مِنْ أهْلِهِ، فَقَالَ: «لا تَدْعُوا عَلَى أنْفُسِكُمْ إِلاّ بِخَيْرٍ، فَإنَّ الْمَلاَئِكَةَ يَؤمِّنُونَ عَلَى مَا تَقُولُونَ». ثُمَّ قَالَ: «اللهمَّ اغْفِرْ لأَبِي سَلَمَة، وَارْفَعْ دَرَجَتْهُ فِي الْمَهْدِيِّينَ، وَاخْلُفْهُ في عَقِبهِ فِي الغَابِرِينَ، وَاغْفِرْ لَنَا وَلَهُ يَا رَبَّ العَالَمِينَ، وَافْسَحْ لَهُ في قَبْرِهِ، وَنَوِّرْ لَهُ فِيهِ». [روایت مسلم]([[391]](#footnote-391))

**ترجمه:** ام‌سلمه& مي‌گويد: رسول‌الله نزدِ ابوسلمه آمد که- مُرده و- و چشانِ وی باز مانده بود. پیامبر فرمود: «وقتی روح از تَن جدا می‌شود، چشم آن را دنبال می‌کند». برخی از افراد خانواده‌ی ابوسلمه آه و واویلا سر دادند (و آرزوی مرگ کردند). آن‌گاه پیامبر «برای خود جز دعای نیک نکنید؛ زیرا فرشتگان بر دعای شما، آمین می‌گویند». سپس افزود: «یا الله! گناهان ابوسلمه را بیامرز و درجه‌اش را در میان بندگان هدایت‌یافته‌ات در بهشت، بلند بگردان و خود حامیِ بازماندگانش باش و ما و او را بیامرز ای پروردگار جهانیان! و قبرش را فراخ و نورانی بگردان».

**شرح**

مؤلف/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» می‌گوید: «آن‌چه به‌هنگام بر هم نهادن چشمانِ مُرده باید گفت». وقتی روحِ انسان از بدنش جدا می‌شود، معمولاً چشمانش باز می‌مانَد؛ زیرا انسان در آن هنگام روحش را می‌بیند که چگونه از پیکرش بیرون می‌آید. البته روح، جسمِ لطیفی‌ست که مردم آن‌را نمی‌بینند و فقط مُرده و فرشتگانِ مرگ آن را مشاهده می‌کنند.

پیامبر مطابقِ عادتش که از بیماران عیادت می‌کرد، به عیادتِ ابوسلمه رفت؛ وقتی بر بالینش حاضر شد، دید که چمشانِ وی باز مانده است. لذا دریافت که ابوسلمه مُرده است. از این‌رو پیامبر فرمود: «إِنَّ الرُّوح إِذَا قُبِضَ تَبِعَهُ الْبَصَر». یعنی: «وقتی روح از تَن جدا می‌شود، چشم آن را دنبال می‌کند». برخی از افراد خانواده‌ی ابوسلمه همین‌که این سخن پیامبر را شنیدند، دریافتند که ابوسلمه وفات کرده است؛ لذا آه و واویلا سر دادند و حتی آرزوی مرگ کردند. همان‌طور که عادتِ برخی از مردم است؛ چنان‌که عادت دوران جاهلیت بود. پیامبر فرمود: «لا تَدْعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ إِلا بِخَيْرٍ، فَإِنَّ الْمَلائِكَةَ يُؤَمِّنُونَ عَلَى مَا تَقُولُونَ». یعنی: «برای خود جز دعای نیک نکنید؛ زیرا فرشتگان بر دعای شما، آمین می‌گویند». شایسته است که انسان در چنین شرایطی برای خویش دعای نیک کند و مطابقِ رهنمودِ پیامبر این دعا را بگوید: «اللهُمَّ أْجُرْنِي فِي مُصِيبَتِي وَأَخْلِفْ لِي خَيْرًا مِنْهَا».([[392]](#footnote-392)) یعنی: «یا الله! در این مصیبت، به من اجر و پاداش عنایت کن و به من بهتر از آن را عوض بده». ام‌سلمه& که این دعا را از پیامبر یاد گرفته بود، هنگامِ وفاتِ شوهرش، ابوسلمه که او را بسیار دوست داشت، این دعا را بر زبان آورد؛ اما با خود می‌گفت: «چه کسی برایم از ابوسلمه بهتر خواهد بود؟» البته او به فرموده‌ی رسول‌الله باور داشت. لذا همین‌که عده‌اش پایان یافت، پیامبر از او خواستگاری کرد و بی‌شک پیامبر برای ام‌سلمه& از ابوسلمه بهتر بود.

به اصلِ موضوع برمی‌گردیم: پیامبر دستانش را روی پلک‌های ابوسلمه کشید تا چشمانش بسته شود. و سپس فرمود: «اللهمَّ اغْفِرْ لأَبِي سَلَمَةَ وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ فِي الْمَهْدِيِّينَ، وَاخْلُفْهُ فِي عَقِبِهِ فِي الْغَابِرِينَ، وَاغْفِرْ لَنَا وَلَهُ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ، وَافْسَحْ لَهُ فِي قَبْرِهِ، وَنَوِّرْ لَهُ فِيهِ». پنج دعای نیک برای ابوسلمه که با همه‌ی دنیا برابری می‌کند:

1. «یا الله! گناهان ابوسلمه را بیامرز».
2. «درجه‌اش را در میان بندگان هدایت‌یافته‌ات در بهشت، بلند بگردان».
3. «خود حامی بازماندگانش باش».
4. «قبرش را فراخ بگردان».
5. «قبرش را نورانی بفرما».

اینک می‌دانیم که الله متعال، دعای پیامبر را در حقِ ابوسلمه پذیرفت و به پذیرفته شدن همه‌ی این دعا امیدواریم. آن بخشِ دعا که پذیرفته شدن آن برای ما نمایان شده، این است که پیامبر درباره‌ی ابوسلمه دعا کرد و فرمود: «وَاخْلُفْهُ فِي عَقِبِهِ فِي الْغَابِرِينَ». یعنی: «...یا الله! خود حامیِ فرزندانش باش». و همین‌طور هم شد؛ زیرا الله متعال، بهترین شخص، یعنی رسول‌الله را جای‌گزین پدرشان کرد و پیامبر با ام‌سلمه& ازدواج نمود؛ بدین‌سان فرزندانِ ابوسلمه در دامانِ پیامبر پرورش یافتند. لذا امیدواریم که الله متعال چهار دعای دیگرِ پیامبرش را درباره‌ی این مرد نیکوکار پذیرفته باشد.

از این حدیث چند نکته برداشت می‌شود:

1. شایسته است که انسان در شرایطی که به مصیبتی دچار می‌شود، برای خود جز دعای نیک نکند.
2. کسی که بر بالینِ محتضر حاضر می‌شود، باید پس از مُردن آن‌شخص تا زمانی که بدنش گرم است، دستانِ خود را روی پلک‌های وی بکشد؛ زیرا اگر بدنِ میّت سرد شود و چشمانش باز باشد، نمی‌توان چشمانش را بست. علما گفته‌اند: باید تا زمانی که بدنِ مُرده گرم است، مفاصلِ بدنش را چند بار حرکت دهند تا نرم گردد و هنگامِ غسل دادن و کفن کردن وی، مشکلی پیش نیاید.
3. روح، جسم یا ماده‌ی لطیفی‌ست که محتضر و نیز برای فرشتگان، قابل دیدن است؛ البته مانند پیکرها یا کالبدهای ما، ستبر و سخت نیست؛ بلکه جسمِ لطیف و نرمی‌ست که همانندِ خون در پیکر انسان، جریان می‌یابد و از ماده‌ای غیر از خاک آفریده شده که تنها الله از آن آگاه است؛ از این‌رو الله متعال می‌فرماید:

﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلرُّوحِۖ قُلِ ٱلرُّوحُ مِنۡ أَمۡرِ رَبِّي وَمَآ أُوتِيتُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ إِلَّا قَلِيلٗا ٨٥﴾

[الإسراء: ٨٥]

و از تو درباره‌ی روح می‌پرسند؛ بگو: (آگاهی از روح) ویژه‌ی پروردگار من است و تنها از دانش اندکی برخوردار شده‌اید.

1. شایسته است: کسی که بر بر بالینِ میّت حاضر می‌شود و چشمانش را بر هم می‌نهد، با همان الفاظی که رسول‌الله برای ابوسلمه دعا کرد، برای میّت دعا نماید و اگر این دعا را یاد نداشت، هر دعایی که بَلَد بود، بخواند.
2. فرشتگان در چنین شرایطی بر دعای اطرافیان و بازماندگانِ مُرده، آمین می‌گویند؛ لذا شایسته است که خانواده‌ی میت، دعای نیک کنند؛ نه این‌که آه و واویلا سر دهند یا آروزی مرگ کنند!

\*\*\*

152- باب: آن‌چه نزدِ جنازه گفته‌ می‌شود و آن‌چه وابستگان مُرده می‌گویند

925- عن أُم سَلَمة& قالت: قَالَ رسول الله: «إِذَا حَضَرتُمُ المَرِيضَ أَو المَيِّتَ، فَقُولُوا خَيْراً، فَإنَّ المَلائِكَةَ يُؤَمِّنُونَ عَلَى مَا تَقُولُونَ»؛ قالت: فَلَمَّا مَاتَ أَبُو سلَمة أتَيْتُ النَّبِيَّ فَقُلتُ: يَا رسولَ الله، إنَّ أَبَا سَلَمَة قَدْ مَاتَ؛ قَالَ: «قُولِي: اللهمَّ اغْفِرْ لِي وَلَهُ، وَأعْقِبْنِي مِنْهُ عُقْبى حَسَنَةً». فقلتُ، فَأعْقَبنِي اللهُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ لِي مِنْهُ: مُحَمَّداً. [روایت مسلم با شک در این‌که فرمود: «إِذَا حَضَرتُمُ المَريضَ» یا «إِذَا حَضَرتُمُ المَيِّتَ»؛ اما ابوداود و و دیگران، بدون شک در الفاظ، با لفظ «الميت» روایت کرده‌اند.]([[393]](#footnote-393))

**ترجمه:** ام‌سلمه& می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «وقتی بر بالینِ بیمار - یا مُرده- حاضر شدید، سخنان و دعاهای نیک بگویید؛ زیرا فرشتگان بر دعای شما آمین می‌گویند». ام‌سلمه& می‌گوید: هنگامی‌که ابوسلمه درگذشت، نزدِ پیامبر آمدم و عرض کردم: ای رسول‌خدا! ابوسلمه درگذشت. فرمود: «بگو: اللهمَّ اغْفِرْ لِي وَلَهُ، وَأعْقِبْنِي مِنْهُ عُقْبى حَسَنَةً».([[394]](#footnote-394)) من، این دعا را گفتم؛ پس الله برای من، بهتر از او،- یعنی محمد- را جای‌گزین کرد.

926- وعنها قالت: سَمِعْتُ رسولَ الله يقول: «مَا مِنْ عَبْدٍ تُصيبُهُ مُصِيبَةٌ، فَيَقُولُ: إنّا للهِ وَإنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، اللهمَّ اؤْجُرْنِي فِي مُصِيبَتي وَأَخْلِفْ لِي خَيراً مِنْهَا، إِلا أَجَرَهُ اللهُ تَعَالَى في مُصِيبَتِهِ وَأخْلَفَ لَهُ خَيْراً مِنْهَا». قالت: فَلَمَّا تُوُفِّيَ أَبُو سَلَمَة قلتُ كَمَا أمَرَنِي رسول الله فَأخْلَفَ اللهُ لِي خَيْراً مِنْهُ رسولَ الله. [روایت مسلم]([[395]](#footnote-395))

**ترجمه:** ام‌سلمه& می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «هر بنده‌ای که مصیبتی به او برسد و بگوید: "إنّا للهِ وَإنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، اللهمَّ اؤْجُرْنِي فِي مُصِيبَتي وَأَخْلِفْ لِي خَيراً مِنْهَا"،([[396]](#footnote-396)) الله متعال به‌خاطرِ مصیبتش به او اجر می‌دهد و جای‌گزینی بهتر از آن، به او عنایت می‌کند». ام‌سلمه& می‌گوید: هنگامی که ابوسلمه درگذشت، همان‌گونه که رسول‌الله به من فرموده بود، این دعا را گفتم؛ لذا الله برای من، بهتر از ابوسلمه، یعنی رسول‌الله را جای‌گزینش کرد.

927- وعن أَبي موسى أنَّ رسول الله قَالَ: «إِذَا مَاتَ وَلَدُ العَبْدِ، قَالَ اللهُ تَعَالَى لِمَلائِكَتِهِ: قَبَضْتُمْ وَلَدَ عَبْدِي؟ فيقولونَ: نَعَمْ. فيقولُ: قَبَضْتُمْ ثَمَرَة فُؤَادِهِ؟ فيقولونَ: نَعَمْ. فيقولُ: فمَاذَا قَالَ عَبْدِي؟ فيقولونَ: حَمِدَكَ وَاسْتَرْجَعَ. فيقول اللهُ تَعَالَى: ابْنُوا لِعَبْدِي بَيْتاً في الجَنَّةِ، وَسَمُّوهُ بَيْتَ الحَمْدِ». [ترمذي این حدیث را روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[397]](#footnote-397))

**ترجمه:** ابوموسی می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه فرزند بنده(ی مومن) می‌میرد، الله متعال به فرشتگانش می‌فرماید: فرزندِ بنده‌ام را گرفتید؟ پاسخ می‌دهند: آری. می‌فرماید: ثمره‌ی دلِ او را گرفتید؟ می‌گویند: بله. می‌فرماید: بنده‌ام چه گفت؟ پاسخ می‌دهند: حمد و ستایش تو را به‌جای آورد و﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾ گفت.([[398]](#footnote-398)) الله متعال می‌فرماید: خانه‌ای در بهشت برای بنده‌ام بسازید و آن‌را خانه‌ی حمد بنامید».

928- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ الله قَالَ: «يَقُولُ الله تَعَالَى: مَا لِعَبْدِي الْمُؤْمِنِ عِنْدِي جَزَاءٌ إِذَا قَبَضْتُ صَفِيَّهُ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا ثُمَّ احْتَسَبَهُ إِلاَّ الْجَنَّةُ». [روایت بخارى]([[399]](#footnote-399))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گويد: رسول‌الله فرمود: «الله متعال مي‌فرمايد: هرگاه يکي از عزيزان بنده‌ی مؤمنم را در دنيا از او می‌گیرم و او به امید اجر و ثواب صبر می‌کند، نزد من پاداشي جز بهشت ندارد».

929- وعن أسَامَة بن زَيدٍ& قَالَ : أرْسَلَتْ إحْدى بَنَاتِ النَّبيِّ إِلَيْهِ تَدْعُوهُ وَتُخْبِرُهُ أنَّ صَبِيَّاً لَهَا - أَوْ ابْناً - في المَوْتِ؛ فَقَالَ للرسول: «ارْجِعْ إِلَيْهَا، فَأخْبِرْهَا أنَّ للهِ تَعَالَى مَا أخَذَ وَلَهُ مَا أعْطَى، وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِأجَلٍ مُسَمّى، فَمُرْهَا: فَلْتَصْبِرْ وَلْتَحْتَسِبْ». وذكر تمام الحديث. [متفق علیه]([[400]](#footnote-400))

**ترجمه:** اسامه بن زید& می‌گوید: یکی از دخترانِ پیامبر، پیکی برای پدرش فرستاد که از ایشان بخواهد که پیشِ وی بروند و به آن بزرگوار خبر دهد که کودک یا پسرش، در حالِ مرگ است. رسول‌الله به قاصد دخترش فرمود: «نزدِ دخترم باز گرد و به او بگو: آن‌چه الله متعال می‌گیرد، از آنِ اوست و آن‌چه می‌دهد نیز از آنِ اوست و همه، نزد او مهلت و زمان مشخّصی دارند. به او امر کن که صبر نماید و اميد ثواب داشته باشد».

**شرح**

این احادیث درباره‌ی سخنانی‌ست که نزدِ جنازه گفته می‌شود؛ یعنی هنگامی‌که انسان عزیزی را از دست می‌دهد. پیش‌تر دو حدیث گذشت که ام‌سلمه& هنگامِ وفاتِ شوهرش، ابوسلمه این دعا را گفت: "إنّا للهِ وَإنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، اللهمَّ اؤْجُرْنِي فِي مُصِيبَتي وَأَخْلِفْ لِي خَيراً مِنْهَا"([[401]](#footnote-401))؛ و الله متعال، جای‌گزینی بهتر از ابوسلمه، یعنی محمد را به ام‌سلمه& داد.

و اما در این سه حدیث بدین نکته اشاره شده است که وقتی، فرزندِ بنده‌ی مومن می‌میرد و بنده‌ی مؤمن الحمدلله و ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾ می‌گوید، الله متعال در عوضش بهشت را به او می‌دهد؛ همان‌گونه که در حدیث آمده است: «هرگاه فرزند بنده‌ی مومن می‌میرد، الله متعال به فرشتگانش می‌فرماید: فرزندِ بنده‌ام را گرفتید؟ پاسخ می‌دهند: آری. می‌فرماید: ثمره‌ی دلِ او را گرفتید؟ می‌گویند: بله». به‌یقین الله خود این‌را می‌داند؛ اما سؤالش از آن جهت است که فضیلتِ این بنده را نمایان سازد. لذا «می‌فرماید: بنده‌ام چه گفت؟ پاسخ می‌دهند: حمد و ستایش تو را به‌جای آورد و﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾ گفت». به عبارت دیگر: الحمدلله و ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾ گفت. «الله متعال می‌فرماید: خانه‌ای در بهشت برای بنده‌ام بسازید و آن‌را خانه‌ی حمد بنامید».

حمد و ستایشِ الله در سختی‌ها، نشان‌گر شکیبایی و تسلیم بودن بنده در برابر قضا و قدر الاهی‌ست؛ از این‌رو الله بنده‌ی شکیبا، در سختی‌ها الحمدلله می‌گوید. هرگاه مصیبت یا امر ناخوشایندی به پیامبر می‌رسید، می‌فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ»([[402]](#footnote-402)) و چون امرِ خوشایندی به او می‌رسید، می‌فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بِنِعْمَتِهِ تَتِمُّ الصَّالِحَاتِ».([[403]](#footnote-403)) یعنی: «حمد و ستایش، از آنِ الله است که به لطفش نیکی‌ها به انجام می‌رسد». لذا اگر مسأله‌ای خوشحال‌کننده‌ای برای شما پیش آمد، بگویید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بِنِعْمَتِهِ تَتِمُّ الصَّالِحَاتِ» و اگر مسأله‌ای ناخوشایندی بود، بگویید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ».

پیامبر هم‌چنین خبر داده است که: «وقتی الله متعال، فرزندِ کسی را می‌گیرد و او به امید پاداش الاهی صبر می‌کند، الله متعال در عوضش بهشت را به او می‌دهد». چنان‌که در روایت بخاری آمده است: پیامبر فرمود: «الله متعال مي‌فرمايد: هرگاه يکي از عزيزان بنده‌ی مؤمنم را در دنيا از او می‌گیرم و او به امید اجر و ثواب صبر می‌کند، نزد من پاداشي جز بهشت ندارد». منظور از عزیزِ هر کسی، پدر و مادر، یا فرزند، همسر و امثالِ آن‌هاست.

و اما در سومین حدیث آمده است: یکی از دخترانِ پیامبر، پیکی برای پدرش فرستاد که از ایشان بخواهد تا پیشِ وی بروند و به آن بزرگوار خبر دهد که کودک یا پسرش، در حالِ مرگ است. رسول‌الله به قاصد دخترش فرمود: «نزدِ دخترم باز گرد و به او بگو: آن‌چه الله متعال می‌گیرد، از آنِ اوست و آن‌چه می‌دهد نیز از آنِ اوست و همه، نزد او مهلت و زمان مشخّصی دارند. به او امر کن که صبر نماید و اميد ثواب داشته باشد». لذا بهترین دعا برای تسلیت گفتن به داغ‌دیده یا مصیبت‌زده، این است که به او بگوییم: «إنَّ للهِ مَا أخَذَ وَلَهُ مَا أعْطَى، وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِأجَلٍ مُسَمّى، اصْبِرْ وَاحْتَسِبْ».

153- باب: جواز گریستن بر مُرده بدونِ مرثیه‌خوانی و نوحه‌گری یا شیون و فریاد

نوحه‌خوانی و شیون و فریاد، حرام است و ان‌شاءالله در کتابِ نهی، بابی در این‌باره خواهد آمد. درباره‌ی گریستن نیز احادیث فراوانی مبنی بر ممنوع بودن آن آمده است و نشان می‌دهد که میّت به سبب گریستنِ بازماندگانش عذاب می‌شود؛ اما این احادیث بر این حمل و توجیه شده است که خودِ شخص در حیاتش به این کار وصیت کند؛ و فقط از گریستنی نهی شده است که با مرثیه‌خوانی یا نوحه‌گری و شیون و فریاد باشد. درباره‌ی جواز گریستن بر مرده بدون مرثیه‌خوانی و نوحه‌گری، احادیث فراوانی وجود دارد؛ از جمله:

930- عن ابن عمر$ أنَّ رسول الله عاد سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ وَمَعَهُ عَبدُ الرَّحْمنِ بْنُ عَوفٍ، وَسَعدُ بْنُ أَبي وَقَّاصٍ، وَعَبْدُ اللهِ بْنُ مَسْعُودٍ؛ فَبَكَى رسول الله، فَلَمَّا رَأى القَوْمُ بُكَاءَ رسولِ الله بَكَوْا، فَقَالَ: «ألا تَسْمَعُونَ؟ إنَّ الله لا يُعَذِّبُ بِدَمْعِ العَينِ، وَلا بِحُزنِ القَلبِ، وَلَكِنْ يُعَذِّبُ بِهذَا أَوْ يَرْحَمُ». وَأشَارَ إِلَى لِسَانِهِ. [متفق عليه]([[404]](#footnote-404))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: رسول‌الله به‌همراهِ عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی‌وقاص و عبدالله بن مسعود به عیادتِ سعد بن عباده رفت. پیامبر به گریه افتاد. مردم با دیدنِ گریه‌ی پیامبر گریستند. پیامبر فرمود: «مگر نمی‌دانید که الله به‌خاطر اشکِ چشم و غمِ دل، عذاب نمی‌کند؛ بلکه به‌خاطر این، عذاب می‌دهد یا رحم می‌فرماید»؛ و به زبان خود اشاره کرد.

**شرح**

مؤلف/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» می‌گوید: جواز گریستن بر مُرده بدونِ مرثیه‌خوانی و نوحه‌گری».

گریستن بر مرده، گاه به مقتضای طبیعتِ بشری‌ست؛ یعنی انسان ناخواسته و بی‌آنکه خود بخواهد، می‌گرید. این گریستن، ایرادی ندارد و گناهی در آن نیست؛ بلکه همان‌گونه که در این حدیث آمده، جزو خُلق و خوی پیامبر بوده و نشان‌گرِ مهربانی و دل‌سوزیِ انسان است. گریه، گاه از روی تکلف و با مرثیه‌خوانی و نوحه‌گری‌ست که انسان با چنین گریستنی گنه‌کار می‌گردد. مرثیه‌خوانی، به معنای برشمردنِ نیکی‌های مُرده در ضمنِ گریستن بر اوست. مثلاً شخصی بر مرده‌ای بگرید و بگوید که فلانی، چنین و چنان بود و بدین‌سان از او تعریف و تمجید کند. نوحه‌گری به معنای گریستن با شیون و فریاد و درآوردنِ صداهایی از خود، مانندِ صدا و بقبقو کردنِ کبوتر است. نوحه‌گری، حرام می‌باشد و پیامبر زنِ نوحه‌خوان و شنونده‌ی آن‌را نفرین کرده است.([[405]](#footnote-405)) اما گریستنِ طبیعی بر مُرده که از روی قصد و اراده نیست و نشانه‌ی اندوه و مهربانی‌ست، ایرادی ندارد. همان‌گونه که در حدیث یاد‌شده از سوی مؤلف/ آمده است: رسول‌الله به‌همراهِ عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی‌وقاص و عبدالله بن مسعود به عیادتِ سعد بن عباده رفت. پیامبر به گریه افتاد. مردم با دیدنِ گریه‌ی پیامبر گریستند. پیامبر فرمود: «مگر نمی‌دانید که الله به‌خاطر اشکِ چشم و غمِ دل، عذاب نمی‌کند»؛ یعنی: نه شخصی را که غمگین است و می‌گرید و نه مُرده را. «بلکه به‌خاطر زبان، عذاب می‌دهد یا رحم می‌فرماید»؛ یعنی: چیزی که باعثِ عذاب شدنِ انسان می‌شود، گفتنِ سخنان حرام است. لذا روشن شد که گریستن بر مرده، در صورتی‌که به‌اقتضای طبیعت و سرشتِ انسان و بدون مرثیه‌خوانی و نوحه‌گری باشد، ایرادی ندارد و جزو خلق و خوی پیامبر بوده است. والله اعلم.

\*\*\*

931- وعن أُسَامَة بن زَيدٍ$ أنَّ رسول الله رُفِعَ إِلَيْهِ ابنُ ابْنَتِهِ وَهُوَ فِي المَوتِ، فَفَاضَتْ عَيْنَا رسولِ الله؛ فَقَالَ لَهُ سَعدٌ: مَا هَذَا يَا رسولَ الله؟! قَالَ : «هذِهِ رَحْمَةٌ جَعَلَهَا اللهُ تَعَالَى في قُلُوبِ عِبَادِهِ، وَإنَّمَا يَرْحَمُ اللهُ مِنْ عِبَادِهِ الرُّحَمَاءَ». [متفق عليه]([[406]](#footnote-406))

**ترجمه:** اسامه بن زید$ مي‌گويد: پسرِ دختر رسول‌الله را که در حالِ مرگ بود، به ایشان دادند؛ اشك از چشمان رسول‌الله سرازير شد. سعد گفت: اي رسول‏خدا! اين چيست؟ پيامبر اكرم فرمود: «اين، رحمتي‌ست که الله متعال، در دل بندگانش نهاده است و الله، به بندگاني رحم می‌کند که رحم و شفقت داشته باشند».

932- وعن أنسٍ أنَّ رسول الله دَخَلَ عَلَى ابْنِهِ إبْرَاهيمَ وَهُوَ يَجُودُ بِنَفسِهِ، فَجَعَلَتْ عَيْنَا رسولِ الله تَذْرِفَان. فَقَالَ لَهُ عبدُ الرحمنِ بنُ عَوف: وأنت يَا رسولَ الله؟! فَقَالَ: «يَا ابْنَ عَوْفٍ إنَّهَا رَحْمَةٌ». ثُمَّ أتْبَعَهَا بأُخْرَى، فَقَالَ: «إنَّ العَيْنَ تَدْمَعُ والقَلبَ يَحْزَنُ، وَلا نَقُولُ إِلا مَا يُرْضِي رَبَّنَا، وَإنَّا بِفِرَاقِكَ يَا إبرَاهِيمُ لَمَحزُونُونَ». [روایت بخاري؛ مسلم نیز بخشی از این حدیث را روایت کرده است.]([[407]](#footnote-407))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله نزد فرزند خویش، ابراهیم رفت که در حالِ جان دادن بود. چشمان رسول‌الله پُر از اشک شد. عبدالرحمن بن عوف عرض کرد: ای رسول‌خدا! شما هم (می‌گریید)؟! فرمود: «ای فرزندِ عوف! این، رحمت است». و سپس به گریستن ادامه داد و فرمود: «چشم می‌گرید و قلب، اندوهگین است؛ و ما سخنی جز آن‌چه پروردگارمان را خشنود سازد، نمی‌گوییم و ما به‌خاطرِ جداییِ تو ای ابراهیم! اندوهگین هستیم».

**شرح**

پیش‌تر درباره‌ی سه حدیث که نووی/ درباره‌ی جواز گریستن بر مرده بدون مرثیه‌خوانی و نوحه‌گری آورده است، سخن گفتیم؛ وی سپس دو حدیث از رسول‌الله ذکر کرده است که آن بزرگوار بر دو کودک که در حالِ مردن بودند، گریست:

**نخستین کودک:** پسرِ دخترش بود که واپسین لحظه‌های زندگی‌اش را سپری می‌کرد؛ او را به پیامبر دادند. اشك از چشمان رسول‌الله سرازير شد؛ زیرا شاهدِ جان دادنِ نوه‌‌ی خردسالش بود. لذا رسول‌الله که مهربان‌ترین بنده‌ی الله نسبت به آفریده‌های الاهی بود، دلش برای این کودک سوخت و گریست. سعد بن عباده گفت: «اي رسول‏خدا! اين چيست» و چرا می‌گریید؟ پيامبر اكرم فرمود: «اين، رحمتي‌ست که الله متعال، در دل بندگانش نهاده است و الله به بندگاني رحم می‌کند که رحم و شفقت داشته باشند». یعنی: هرچه انسان نسبت به بندگان الله مهربان‌تر باشد، به رحمت الاهی نزدیک‌تر است. لذا شایسته است که خویشتن را به دل‌سوزی و مهرورزی نسبت به کودکان و سایر انسان‌ها و حتی حیوانات، عادت دهید تا شایسته‌ی برخورداری از رحمت الله شوید؛ زیرا «الله به بندگاني رحم می‌کند که رحم و شفقت داشته باشند».

این حدیث، بیان‌گر جوازِ گریستن بر مرده است؛ زیرا پیامبر گریست و فرمود: «این، رحمت است». این حدیث هم‌چنین نشان می‌دهد که انسان باید با هر وسیله‌ای، یعنی با انجامِ نیکی‌ها خود را در معرض رحمتِ الله قرار دهد:

﴿إِنَّ رَحۡمَتَ ٱللَّهِ قَرِيبٞ مِّنَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٥٦﴾ [الأعراف: ٥٦]

همانا رحمت الله به نیکوکاران نزدیک است.

رسول‌الله فرمود: «الله به بندگاني رحم می‌کند که رحم و شفقت داشته باشند». این سخن، اشاره‌ای‌ست به این‌که پاداش و کیفر الاهی، از جنسِ عمل است؛ اگر انسان به بندگانِ الله مهر بورزد، الله متعال نیز به او رحم می‌کند. زیرا پیامبر فرموده است: «مَنْ كَانَ فِي حَاجَة أَخِيهِ كَانَ الله فِي حَاجَته».([[408]](#footnote-408)) یعنی: «کسی که در صدد برآورده ساختنِ نیاز برادرش باشد، الله متعال نیازش را برآورده می‌سازد».

**و دومین کودک:** فرزندِ رسول‌الله بود؛ انس بن مالک می‌گوید: «رسول‌الله نزد فرزند خویش، ابراهیم رفت که در حالِ جان دادن بود». این پسر از ام‌المؤمنین خدیجه& نبود؛ بلکه از کنیزِ پیامبر، یعنی ماریه‌ی قبطی& زاده شد که پادشاه قبط، او را به پیامبر هدیه کرده بود. ابراهیم از ماریه به‌دنیا آمد و شانزده ماهه بود که از دنیا رفت. وقتی در حالِ مردن بود، او را به پدر بزرگوارش، پیامبر اکرم دادند. معمولاً گفته می‌شود: «جان دادن»؛ جانِ انسان، ارزشمندترین و عزیزترین چیزی‌ست که هر انسانی دارد؛ و کسی که در حالِ احتضار قرار می‌گیرد، جانش را به فرشتگان می‌دهد. وقتی فرزندِ رسول‌الله، ابراهیم شانزده ماهه در حال جان دادن بود، او را به پیامبر دادند؛ اشک از چشمان آن بزرگوار سرازیر شد. به او گفتند: ای رسول‌خدا! این چیست؟ فرمود: «این، رحمت است». و سپس به گریستن ادامه داد و فرمود: «چشم می‌گرید و قلب، اندوهگین است؛ و ما سخنی جز آن‌چه پروردگارمان را خشنود سازد، نمی‌گوییم و ما به‌خاطرِ جداییِ تو ای ابراهیم! اندوهگین هستیم». آن‌گاه ابراهیم درگذشت. لذا روشن شد که گریستن انسان بر مرده از روی دل‌سوزی و به سبب غمِ جدایی از او، ایرادی ندارد؛ زیرا پیامبر در فراقِ فرزندش، اندوهگین شد.

هم‌چنین درمی‌یابیم که برای انسان رواست که در چنین شرایطی از غم و اندوه خویش خبر دهد؛ زیرا پیامبر فرمود: «...قلب، اندوهگین است؛ ...و ما به‌خاطرِ جداییِ تو ای ابراهیم! اندوهگین هستیم». این حدیث بیان‌گرِ این است که پیامبر نیز مانندِ سایر انسان‌ها بوده که چون فرزندش می‌مرد، اندوهگین می‌شد. پیامبر اکرم هفت فرزند داشت: سه پسر و چهار دختر. مشهورترین پسرِ پیامبر ابراهیم بود و برترین دخترش، فاطمه& که به ازدواج علی بن ابی‌طالب درآمد. و اما دیگر دختران پیامبر:

زینب، همسر ابی‌العاص بن ربیع؛ و ام‌کلثوم و رقیه که یکی پس از دیگری، به ازدواجِ عثمان بن عفان درآمدند. آن‌گاه که اولی درگذشت، پیامبر دخترِ دیگرش را به‌ازدواج عثمان درآورد. در میان صحابه، عثمان بن عفان تنها کسی بود که پیامبر دو تن از دخترانش را یکی پس از دیگری، به او داد.

و اما پسرانِ پیامبر: قاسم، عبدالله و ابراهیم؛ مشهورترینشان ابراهیم بود. همه‌ی فرزندان رسول‌الله از خدیجه& زاده شدند؛ غیر از ابراهیم که از ماریه‌ی قبطی بود و همه در حیاتِ پیامبر درگذشتند؛ جز فاطمه& که پس از وفاتِ رسول‌الله درگذشت. این، بیان‌گر حکمتِ الاهی‌ست و نشان می‌دهد که هیچ‌کس، جلودارِ مرگ نیست؛ حتی اگر بزرگ‌ترین و آبرومندترین مردم در نزد الله متعال، یعنی رسول‌الله باشد.

\*\*\*

154- باب: خودداری از بازگو کردن عیوبی که در مرده دیده می‌شود

933- عن أَبي رافعٍ أَسْلم موْلى رسول الله أَنَّ رسول الله قال: «مَنْ غَسَّل ميِّتاً فَكَتَمَ عَلَيْه، غَفَرَ الله له أَرْبعِينَ مرَّةً». [حاكم، این حدیث را روایت کرده و گفته است: مطابق شرط مسلم، صحیح می‌باشد.]([[409]](#footnote-409))

**ترجمه:** ابورافع، اسلم، غلامِ آزادشده‌ی رسول‌الله می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس مرده‌ای را غسل دهد و عیوب او را بپوشاند، الله چهل بار او را می‌آمرزد».

**شرح**

نووی/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» بابی بدین عنوان گشوده است: «خودداری از بازگو کردن عیوبی که در مرده دیده می‌شود». وی، سپس حدیث اسلم را آورده که درباره‌ی فضیلت غسالی‌ست که عیوبی را که بر مرده می‌بیند، می‌پوشاند.

عیوبی بر مرده مشاهده می‌شود، بر دو گونه است:

گونه‌ی نخست: به وضعیتِ او مربوط می‌شود.

و گونه‌ی دوم: به جسم او.

مثالی برای نوع اول: مثلاً مشاهده می‌کند که رنگِ مرده، تیره و دگرگون یا زشت می‌گردد. - پناه بر الله- این، نشانه‌ی سوء خاتمه‌ی اوست. لذا برای مرده‌شو (= غسال) روا نیست که جریان را برای مردم بازگو کند؛ زیرا این، افشای عیوب مرده به‌شمار می‌آید؛ در صورتی که مُرده به سوی پروردگارش رفته است و پروردگار، او را مطابق عدل یا لطف خویش مجازات می‌کند؛ اگر عملِ نیکی داشته باشد، الله متعال ده برابرش به او پاداش می‌دهد و اگر کردارِ بدی داشته باشد، کیفر هر بدی، مجازاتی همانندِ آن می‌باشد: ﴿وَجَزَٰٓؤُاْ سَيِّئَةٖ سَيِّئَةٞ مِّثۡلُهَا﴾.

نوع دوم، به جسمِ مرده مربوط می‌شود: مثلاً در بدنش عیبی چون پیسی، یا سیاهی یا خالی زشت که انسان دوست ندارد کسی از آن باخبر شود، مشاهده کند. گفتن چنین مواردی نیز جایز نیست؛ یعنی برای غسال روا نیست که پیش مردم بگوید: در بدنِ فلانی، چنین خالی دیدم. از این‌رو علما رحمهم‌الله گفته‌اند: بر مرده‌شو واجب است که اگر عیبی در مرده دید، آن‌را بپوشاند؛ اما اگر موردِ خوبی مانندِ نورانی گشتن چهره‌ی میّت یا نمایان شدن تبسم بر لب‌های بود، بازگو کردن آن در نزد مردم ایرادی ندارد؛ زیرا این امر، باعث می‌شود که مردم از مرده، به‌نیکی یاد کنند. چنین مسایلی جزو بشارت‌های زودرس درباره‌ی مؤمن است. زیرا گاه چنین مژده‌هایی برای مؤمن نمایان می‌گردد؛ به‌عنوان مثال: کسی یا خودش، خواب خوبی برای او می‌بیند.

از این‌رو علما رحمهم الله گفته‌اند: برای کسی که به غسال کمک نمی‌کند، حضور در بالای سرِ میّت به‌هنگام غسل دادن وی کراهت دارد؛ حتی برای نزدیکان میّت. زیرا نوعی بی‌ادبی نسبت به مرده به‌شمار می‌آید.

\*\*\*

155- باب: نماز بر مرده و تشییع جنازه‌ی او و حضور در خاک‌سپاریِ وی و کراهت شرکت زنان در تشییع جنازه

پیش‌تر فضیلتِ تشییع جنازه بیان شد:

934- عن أَبي هريرة قال: قَالَ رسولُ الله: «مَنْ شَهِدَ الجَنَازَةَ حَتَّى يُصَلَّى عَلَيْهَا، فَلَهُ قِيراطٌ، وَمَنْ شَهِدَهَا حَتَّى تُدْفَنَ، فَلَهُ قِيرَاطَانِ». قِيلَ: وَمَا القِيرَاطانِ؟ قَالَ: «مِثْلُ الجَبَلَيْنِ العَظِيمَيْنِ». [متفقٌ عليه]([[410]](#footnote-410))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس در تشییع جنازه‌ای شرکت کند و تا پایانِ نماز جنازه بماند، به‌اندازه‌ی یک قیراط پاداش می‌یابد و اگر تا خاک‌سپاریِ میّت صبر نماید، پاداش دو قیراط برایش ثبت می‌شود». پرسیدند: ای رسول‌خدا! دو قیراط چه‌قدر است؟ فرمود: «همانندِ دو کوه بزرگ».

935- وعنه أنَّ رسول الله قَالَ: «مَنِ اتَّبَعَ جَنَازَةَ مُسْلِمٍ إيماناً وَاحْتِسَاباً، وَكَانَ مَعَهُ حَتَّى يُصَلَّى عَلَيْهَا وَيُفرَغَ مِنْ دَفْنِهَا، فَإنَّهُ يَرْجعُ مِنَ الأَجْرِ بِقيراطَيْنِ كُلُّ قِيرَاطٍ مِثْلُ أُحُدٍ، وَمَنْ صَلَّى عَلَيْهَا، ثُمَّ رَجَعَ قَبْلَ أنْ تُدْفَنَ، فَإنَّهُ يَرْجِعُ بِقيرَاطٍ». [روایت بخاري]([[411]](#footnote-411))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس از روی ایمان و به نیت پاداش، در تشییع جنازه‌ی مسلمانی شرکت کند و تا پایان نماز جنازه و خاک‌سپاریِ وی حاضر باشد، با دو قیراط پاداش باز می‌گردد که هر قیراط، مانندِ کوهِ احد است و هرکس بر جنازه‌ای نماز بخواند و پیش از خاک‌سپاریِ وی باز گردد، با یک قیراط باز می‌گردد».

936- وعن أم عطية& قالت: «نُهِينَا عَنِ اتِّبَاعِ الجَنَائِزِ، وَلَمْ يُعْزَمْ عَلَيْنَا». [متفقٌ عليه]([[412]](#footnote-412))

**ترجمه:** ام‌عطیه& می‌گوید: «ما زنان از شرکت در تشییع جنازه منع شدیم؛ اما این منع- همانند منع از محرمات- شدید نبود».

**شرح**

مؤلف/ در کتابش «ریاض الصالحین» بابی بدین عنوان گشوده است: « نماز بر مرده و تشییع جنازه‌ی او و حضور در خاک‌سپاریِ وی»؛ یعنی: این کار، برای مردان مستحب است و برای زنان کراهت دارد.

واژه‌ی «جَنازه»- با فتحه- اسمی برای میّت است؛ اما واژه‌ی «جِنازه» - با کسره- به تخته یا تابوتی گفته می‌شود که مرده را روی آن می‌گذارند.

سپس مؤلف/ دو حدیث از ابوهریره و یک روایت از ام‌عطیه& آورده است. باید دانست که تشییع جنازه، یکی از حقوق مسلمانان بر یک‌دیگر است. علما گفته‌اند: وقتی کسی در تشییع جنازه شرکت می‌کند، شایسته است که فروتن باشد و سر و چشمانش را پایین بیندازد و به عاقبتِ خویش بیندیشد که او نیز چنین روزی را در پیش دارد:

اگر دنیا به کس پاینده بودی ابوالقاسم، محمد زنده بودی

از این‌رو علما گفته‌اند: کسی که در تشییع جنازه شرکت می‌کند، شایسته نیست که درباره‌ی دنیا سخن بگوید؛ بلکه درباره‌ی خویشتن بیندیشد که روزی او را همین‌گونه بر روی تابوت حمل خواهند کرد. و اگر کسی از همراهانش با او درباره‌ی دنیا سخن می‌گفت، به او نیز یادآوری کند که این، فرجامِ هر زنده‌ای‌ست تا بدین‌سان هم حق مسلمان- که همان تشییع جنازه‌ی اوست- ادا شود و هم تشییع جنازه، عبرتی برای تشییع‌کننده باشد.

سپس مؤلف دو حدیث از ابوهریره آورده است؛ بدین مضمون که پیامبر فرمود: «هرکس در تشییع جنازه‌ای شرکت کند، به‌اندازه‌ی یک قیراط پاداش می‌یابد و اگر تا خاک‌سپاریِ میّت صبر نماید، پاداش دو قیراط برایش ثبت می‌شود». در روایت مسلم آمده است: «أَصْغَرُهُمَا مِثْلُ جَبَلِ أُحُدٍ».([[413]](#footnote-413)) یعنی: هر قیراط، همانندِ دو کوه بزرگ که کوچک‌ترین آن‌ها، مانندِ "کوه احد" می‌باشد».

ابن‌عمر$ پس از شنیدنِ این حدیث، فرمود: «پس ما، تا کنون قیراط‌های فراوانی را از دست داده‌ایم». و از آن پس، از مرگِ هر مسلمانی که آگاه می‌شد، در تشییع جنازه‌اش شرکت می‌کرد.

لذا اگر در تشییع جنازه‌ای تا پایانِ نماز جنازه شرکت کنید، پاداش یک قیراط برای شما ثبت می‌گردد و اگر تا خاک‌سپاریِ میت بمانید، از پاداش دو قیراط برخوردار می‌شوید؛ البته همان‌گونه که در روایت بخاری آمده است: این پاداش، مشروط به این است که این کار را از روی ایمان به الله و تصدیق وعده‌هایش و امید به اجر و پاداش، انجام دهید و هدفتان، جلبِ رضایتِ وابستگان میّت و راضی کردنِ آن‌ها نباشد؛ زیرا این عمل نیز اگرچه تسلی‌بخشیدن به بازماندگان میّت است و ثواب دارد، اما پاداشِ اصلی، یعنی دو قیراط، از آنِ کسی‌ست که این عمل را از روی ایمان به الله و اطمینان به وعده‌هایش و به امید پاداش الهی انجام می‌دهد.

و اما شرکت زنان در تشییع جنازه:

ام‌عطیه& می‌گوید: «ما زنان از شرکت در تشییع جنازه منع شدیم؛ اما این منع- همانند منع از محرمات- شدید نبود». یعنی: رسول‌الله ما زنان را از این کار باز داشت؛ ناگفته نماند که عبارتِ «منع شدیم» در گفتارِ یک مرد یا زنِ صحابی، بدین معناست که پیامبر ما را از این کار باز داشت.

برخی از علما از سخنِ ام‌عطیه& چنین برداشت کرده‌اند که شرکتِ زنان در تشییع جنازه، مکروه است؛ و برخی دیگر از علما نیز بنا بر ثبوت نهی از سوی رسول‌الله، شرکت زنان در تشییع جنازه را حرام دانسته‌اند. خاستگاهِ اختلاف در این‌باره، این است که ام‌عطیه& فرمود: «اما این منع- همانند منع از محرمات- شدید نبود». گویا این، برداشتِ ام‌عطیه& بوده است؛ و گرنه، ما نمی‌دانیم که آیا واقعاً پیامبر به‌رغم این‌که زنان را از شرکت در تشییع جنازه بازداشت، اما در این‌باره بر آنان سخت نگرفت؛ یا عدمِ سخت‌گیری در این‌باره، فقط برداشتِ ام‌عطیه& می‌باشد؟ دیدگاه صحیح، این است که شرکت زنان در تشییع جنازه حرام است و برای زن روا نیست که در تشییع جنازه شرکت کند؛ زیرا با توجه به عاطفی بودنِ زن، چه‌بسا بی‌صبری و شیون و فریاد کند و گریبان چاک دهد یا بر سر و صورتش بزند. هم‌چنین شرکت زنان در تشییع جنازه به اختلاط زنان و مردان می‌انجامد و چه‌بسا زمینه‌ساز فتنه می‌گردد و حکمتِ حضور در تشییع جنازه که اندیشیدن در عاقبت خویشتن است، از میان می‌رود و به فرصتی برای چشم‌چرانی اراذل و اوباش تبدیل می‌شود؛ لذا واجب است که زنان را از حضور در تشییع جنازه باز داریم؛ زیرا شرکت زنان در تشییع جنازه، همانند رفتنشان به قبرستان، حرام است. بدین دلیل که پیامبر زنانی را که به قبرستان می‌روند و نیز کسانی را که قبرها را سجده‌گاه و محل عبادت قرار می‌دهند، نفرین کرده و بر آنان‌که روی قبرها، چراغ روشن می‌کنند، لعنت فرستاده است.([[414]](#footnote-414))

\*\*\*

156- باب: مستحب بودن کثرت تعداد نمازگزاران بر جنازه و صف بستن نمازگزاران در سه صف یا بیش‌تر

937- عن عائشة& قالت: قَالَ رسولُ الله: «مَا مِنْ مَيِّتٍ يُصَلِّي عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ المُسْلِمِينَ يَبْلُغُونَ مِائَةً كُلُّهُمْ يَشْفَعُونَ لَهُ إِلا شُفِّعُوا فِيهِ». [روایت مسلم]([[415]](#footnote-415))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هر مرده‌ای که گروهی از مسلمانان بر او نماز بخوانند و تعدادشان به صد نفر برسد و همگی برای او شفاعت کنند، به‌قطع شفاعتشان درباره‌ی او پذیرفته می‌شود».

938- وعن ابن عباسٍ$ قَالَ: سَمِعْتُ رسولَ الله يَقُولُ: «مَا مِنْ رَجُلٍ مُسْلِمٍ يَمُوتُ، فَيقومُ عَلَى جَنَازَتِهِ أرْبَعُونَ رَجُلاً لا يُشْرِكُونَ بِاللهِ شَيْئاً، إِلا شَفَّعَهُمُ اللهُ فِيهِ». [روایت مسلم]([[416]](#footnote-416))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «هر مسلمانی که بمیرد و چهل مَرد که چیزی را با الله شریک نمی‌سازند، بر جنازه‌اش نماز بخوانند، الله شفاعتشان را درباره‌ی او می‌پذیرد».

939- وعن مرثدِ بن عبدِ الله اليَزَنِيِّ قَالَ: كَانَ مَالِكُ بن هُبَيْرَة إِذَا صَلَّى عَلَى الجَنَازَةِ، فَتَقَالَّ النَّاسَ عَلَيْهَا، جَزَّأَهُمْ عَلَيْهَا ثَلاَثَةَ أجْزَاءٍ، ثُمَّ قَالَ: قَالَ رسول الله: «مَنْ صَلَّى عَلَيْهِ ثَلاَثَةُ صُفُوفٍ فَقَدْ أوْجَبَ». [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[417]](#footnote-417))

**ترجمه:** مرثد بن عبدالله یَزَنی می‌گوید: مالک بن هبیره هرگاه بر جنازه‌ای نماز می‌خواند و مردمِ حاضر بر جنازه را اندک می‌یافت، آن‌ها را به سه صف تقسیم می‌کرد و می‌گفت: رسول الله فرمود: «هرکس سه صف بر او نماز بخوانند، به‌یقین بهشت بر او واجب می‌شود».

**شرح**

نووی/ می‌گوید: «باب: مستحب بودن کثرت تعداد نمازگزاران بر جنازه». وی سپس سه حدیث آوررده است: حدیث ام‌المؤمنین عایشه، حدیث عبدالله بن عباس و حدیث مالک بن هبیره که همگی، نشان می‌دهد: هرچه تعداد نمازگزاران بر جنازه بیش‌تر باشد، بهتر است و امیدِ بیش‌تری برای پذیرفته شدنِ دعا و شفاعتشان در حقّ میّت وجود دارد. در حدیث عایشه& آمده است: رسول‌الله فرمود: «هر مرده‌ای که گروهی از مسلمانان بر او نماز بخوانند و تعدادشان به صد نفر برسد و همگی برای او شفاعت کنند، به‌قطع شفاعتشان درباره‌ی او پذیرفته می‌شود». روشن است که همه‌ی نمازگزاران برای میّتی که در تشییع جنازه‌اش حاضر شده‌اند، نزد الله شفاعت می‌کنند و از الله متعال برای او درخواستِ آمرزش و رحمت می‌نمایند.

دعا برای میت در نماز جنازه، یکی از مهم‌ترین واجبات این نماز و بلکه یکی از ارکان نماز جنازه است و نماز جنازه بدونِ دعا برای میّت، درست نیست. حدیث ابن‌عباس$ بیان‌گر این است که: «هر مسلمانی که بمیرد و چهل مَردِ موحّد بر جنازه‌اش نماز بخوانند، الله شفاعتشان را درباره‌ی او می‌پذیرد». این هم مژده‌ی دیگری برای مؤمن است که اگر تعدادی فراوانی از مسلمانان بر جنازه‌اش نماز بخوانند و برای او شفاعت و دعا کنند، الله شفاعتشان را درباره‌ی او قبول می‌کند.

در حدیث مالک بن هبیره آمده است: رسول الله فرمود: «هرکس سه صف بر او نماز بخوانند، به‌یقین بهشت بر او واجب می‌شود». همه‌ی این احادیث نشان می‌دهد که هرچه تعداد حاضران در تشییع جنازه بیش‌تر باشد، بهتر است. از این‌رو می‌بینیم که وقتی نمازگزارانِ یک مسجد بر جنازه‌ای نماز می‌خوانند، غالباً در سایر مساجد نیز اعلام می‌شود که در نماز جنازه‌ی فلانی شرکت کنند تا بدین‌سان تعداد کسانی که بر جنازه نماز می‌خوانند، افزایش یابد. لذا شایسته است که وقتی امام می‌بیند که برخی از مردمی که برای شرکت در نماز جنازه به مسجد آمده‌اند، به جماعت نرسیده و از بخشی از نماز فرضشان با جماعت باز مانده‌اند، برای نماز جنازه عجله نکند تا این‌دسته از نمازگزاران، نمازِ فرضِ خویش را به‌جای آورند و با سایر مسلمانان در نماز جنازه شرکت کنند و بدین‌ترتیب جمعیتِ بیش‌تری بر جنازه نماز بخوانند. امید است که دعای یکی از آن‌ها پذیرفته شود. گرچه برخی از مردم همین‌که نمازِ فرض خود را تمام می‌کنند و سلام می‌دهند، برای نماز جنازه برمی‌خیزند؛ در حالی که هنوز یک یا چند صف از نمازگزارانِ مسجد، پشتِ سرشان هستند و نماز فرض خود را تمام نکرده‌اند. این کار اگرچه جایز می‌باشد، اما بهتر است که صبر کنند تا همه‌ی مردم نماز خویش را به پایان برسانند و در نماز جنازه حاضر شوند. این کار، وقت زیادی نمی‌گیرد؛ حداکثر ده دقیقه.

\*\*\*

157- باب: آن‌چه در نماز جنازه خوانده می‌شود

نمازگزار چهار بار تکبیر(=الله اکبر) می‌گوید؛ پس از تکبیر نخست «أعوذ بالله مِن الشیطان الرجیم» می‌گوید و آن‌گاه «سوره‌ی فاتحه» را می‌خواند. سپس تکبیر دوم را می‌‌گوید و بر پیامبر صلوات می‌فرستد و می‌گوید: «اللهمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ» و اگر این درود را تا پایان بخواند، بهتر است؛ این‌که بگوید: «اللهمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إبْرَاهِيمَ وعَلَى آلِ إبْرَاهِيمَ إنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ اللهمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إبْرَاهِيمَ إنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ». این‌که برخی از مردم پس از تکبیر دوم، به خواندنِ آیه‌ی 56 سوره‌ی احزاب بسنده می‌کنند، نمازشان درست نیست.

آن‌گاه تکبیر سوم را می‌گوید و مطابق احادیثی که ان‌شاءالله تعالی ذکر خواهیم کرد، برای میّت و مسلمانان دعا می‌کند و سپس تکبیر چهارم را گفته، دعا می‌نماید. بهترین دعا، این است که بگوید: «اللهمَّ لاَ تَحْرِمْنَا أَجْرَهُ وَلاَ تَفْتِنَّا بَعْدَهُ وَاغْفِرْ لَنَا وَلَهُ».([[418]](#footnote-418)) بر خلافِ عادتِ بیش‌ترِ مردم، بهتر است که پس از تکبیر چهارم، دعا را طولانی کند؛ به‌دلیلِ حدیث ابن ابی‌اوفی که ان‌شاءالله تعالی آن‌را ذکر خواهیم کرد.

و اما برخی از دعاهایی که سنت است پس از تکبیر سوم خوانده شود:

940- عن أَبي عبد الرحمن عوف بن مالك قال: صَلَّى رسول الله عَلَى جَنازَةٍ، فَحَفِظْتُ مِنْ دُعَائِهِ، وَهُوَ يقُولُ: «اللهمَّ اغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ، وَعَافِهِ وَاعْفُ عَنْهُ، وَأكْرِمْ نُزُلَهُ، وَوَسِّعْ مُدْخَلَهُ، وَاغْسِلْهُ بِالمَاءِ وَالثَّلْجِ وَالبَرَدِ، وَنَقِّه مِن الخَطَايَا كَمَا نَقَّيْتَ الثَّوْبَ الأَبْيَضَ مِنَ الدَّنَس، وَأبدلْهُ دَاراً خَيْراً مِنْ دَارِهِ، وَأهْلاً خَيراً مِنْ أهْلِهِ، وَزَوْجَاً خَيْراً مِنْ زَوْجِهِ، وَأدْخِلهُ الجَنَّةَ، وَأَعِذْهُ مِنْ عَذَابِ القَبْرِ، وَمنْ عَذَابِ النَّارِ»؛ حَتَّى تَمَنَّيتُ أن أكُون أنَا ذَلِكَ الْمَيِّت. [روایت مسلم]([[419]](#footnote-419))

ترجمه: ابوعبدالرحمن، عوف بن مالک می‌گوید: رسول‌الله بر جنازه‌ای نماز خواند؛ من، این را از دعای او به‌خاطر سپردم که می‌فرمود: «اللهمَّ اغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ، وَعَافِهِ وَاعْفُ عَنْهُ، وَأكْرِمْ نُزُلَهُ، وَوَسِّعْ مُدْخَلَهُ، وَاغْسِلْهُ بِالمَاءِ وَالثَّلْجِ وَالبَرَدِ، وَنَقِّه مِن الخَطَايَا كَمَا نَقَّيْتَ الثَّوْبَ الأَبْيَضَ مِنَ الدَّنَس، وَأبدلْهُ دَاراً خَيْراً مِنْ دَارِهِ، وَأهْلاً خَيراً مِنْ أهْلِهِ، وَزَوْجَاً خَيْراً مِنْ زَوْجِهِ، وَأدْخِلهُ الجَنَّةَ، وَأَعِذْهُ مِنْ عَذَابِ القَبْرِ، وَمِنْ عَذَابِ النَّارِ»؛([[420]](#footnote-420)) تا آن‌جا که آرزو کردم: ای کاش من به جای این میّت بودم!

**شرح**

مؤلف، نووی/ می‌گوید: «آن‌چه در نماز جنازه خوانده می‌شود...».

نماز جنازه، شامل خواندنِ «سوره‌ی فاتحه» و سپس صلوات بر پیامبر و آن‌گاه دعاست. البته با خواندنی سوره‌ی فاتحه آغاز می‌شود؛ زیرا سوره‌ی فاتحه، ثنا و ستایش الله می‌باشد و پس از آن، درود و صلوات بر پیامبر است؛ زیرا آن بزرگوار، سزاوارترین مردم به این است که او را بر خویشتن مقدّم بگردانیم. و سپس به‌طور عام برای میّت دعا می‌شود: «اللهمَّ اغْفِرْ لِحَيِّنَا وَمَيِّتِنَا»([[421]](#footnote-421)) و آن‌گاه دعای ویژه برای مرده: «اللهمَّ اغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ...». این ترتیب، همانندِ ترتیبِ تشهد است که آن‌را با «التحیات لله» که ثنا و ستایش الهی‌ست، آغاز می‌نماییم و سپس به پیامبر سلام و درود می‌فرستیم و آن‌گاه به خود و بندگانِ نیک و شایسته‌ی الله، سلام می‌کنیم. دعا برای مرده نیز چنین ترتیبی دارد؛ البته با دعای عمومی آغاز می‌نماییم و سپس دعای ویژه‌ی میت را می‌گوییم؛ بر خلاف تشهد که در آن ابتدا دعای خاص می‌آید؛ یعنی: سلام و درود بر خویشتن که می‌گوییم: «السلام علینا». و سپس دعای عمومی برای همه‌ی بندگان نیکِ الله ذکر می‌گردد: «وعلی عباد الله الصالحین». به عبارت دیگر: در تشهد، ابتدا برای خود دعا می‌کنیم؛ زیرا هر کسی خود را بر دیگران ترجیح می‌دهد؛ مگر بر پیامبر که باید ایشان را بر خویشتن مقدم بداریم.

خلاصه این‌که در نماز جنازه، ابتدا تکبیر نخست را می‌گوییم و پس از گفتنِ: «أعوذ بالله مِن الشّیطان الرجیم»، سوره‌ی فاتحه را کامل می‌خوانیم؛ آن‌گاه تکبیر دوم را می‌گوییم و بر پیامبر صلوات می‌فرستیم؛ بهترین درود بر پیامبر این است که خود آن بزرگوار به امت خویش آموزش داد: «اللهمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إبْرَاهِيمَ وعَلَى آلِ إبْرَاهِيمَ إنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ اللهمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إبْرَاهِيمَ إنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ».([[422]](#footnote-422)) سپس تکبیر سوم را می‌گوییم و برای عموم مسلمانان دعا می‌کنیم: «اللهمَّ اغْفِرْ لِحَيِّنَا وَمَيِّتِنَا، وَصَغِيرنَا وَكَبيرنَا، وَذَكَرِنَا وَأُنْثَانَا، وشَاهِدنَا وَغَائِبِنَا...» و آن‌گاه به‌طورخاص برای مرده دعا می‌نماییم: «اللهمَّ اغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ، وَعَافِهِ وَاعْفُ عَنْهُ، وَأكْرِمْ نُزُلَهُ... ». [ترجمه‌ی این دعا، پیش‌تر بیان شد.] در این دعا آمده است:

«وَأكْرِمْ نُزُلَهُ»؛ یعنی: «در پذیرایی از او - در آن سرا- گرامی‌اش بدار». زیرا انسان پس از انتقال به عالَم بزرخ و سرای آخرت، مهمانِ پروردگار است؛ البته از دو حال خارج نیست: یا در قبرش عذاب می‌شود و یا از نعمت‌های الهی برخوردار می‌گردد. از این‌رو در این دعا آمده است: «وَوَسِّعْ مُدْخَلَهُ»؛ یعنی: «قبرش را فراخ بگردان».

«وَاغْسِلْهُ بِالمَاءِ وَالثَّلْجِ وَالبَرَدِ»؛ یعنی: «و (گناهان) او را با آب و یخ و تگرگ غسل بده». به عبارت دیگر: او را با آب و یخ و تگرگ از گناهان پاک بفرما. گفتنی‌ست: از آن جهت، آب و یخ و برف یا تگرگ را ذکر نمود که این‌ها، سرد و خنک است؛ اما مجازاتِ گناهان، داغ و سوزان می‌باشد. لذا مناسبت دارد که برای زدودن این حرارتِ سوزان، آب و یخ و تگرگ ذکر گردد و بدین‌سان حرارت گناهان، پاک شود و به‌جای آن سرمای آرامش‌بخش به‌دست آید.

«وَنَقِّه مِن الخَطَايَا كَمَا يُنقَّی الثَّوْبُ الأَبْيَضُ مِنَ الدَّنَس»؛ یعنی: «و او را از گناهان، چنان پاک ساز که پارچه‌ی سفید از چرک و آلودگی پاک می‌شود». به عبارتی: او را به‌طور کامل از گناهان، پاک بگردان؛ همان‌گونه که پارچه‌ی سفید از چرک و آلودگی پاک می‌گردد. از آن جهت لباس یا پارچه‌ی سفید را ذکر نمود که کم‌ترین آلودگی و چرکی در آن نمایان می‌شود. لذا وقتی لباسِ سفید، تمیز به‌نظر آید، بدین معناست که واقعاً تمیز است و هیچ چرکی در آن وجود ندارد؛ بر خلافِ لباس‌های رنگی- سیاه، قرمز و سبز و امثال آن- که آلودگی‌ها و چرک‌های چنین لباس‌هایی دیده نمی‌شود.

«وَأبدلْهُ دَاراً خَيْراً مِنْ دَارِهِ»؛ یعنی: «و خانه‌ای بهتر از این خانه‌اش به او عنایت بفرما». زیرا او از سرای دنیا به سرای برزخ انتقال یافته است و همان‌گونه که می‌دانیم، دنیا سرای رنج و مشقت است؛ لذا دعا می‌کنیم که میّت در قبر خویش، در ناز و نعمت باشد.

«وَأهْلاً خَيراً مِنْ أهْلِهِ، وَزَوْجَاً خَيْراً مِنْ زَوْجِه»؛ یعنی: «و خانواده‌ای بهتر از این خانواده و همسری بهتر از همسر دنیا به او عنایت بفرما» خانواده، شاملِ وابستگانش از قبیل: پدر، مادر، فرزندان، خاله و امثالِ آنان می‌شود و منظور از همسر آخرت نیز حور‌العین است؛ البته این دعا، شاملِ همسرِ انسان در دنیا نیز می‌شود؛ بدین‌سان که اگر همسرِ یک مرد مؤمن، باایمان از دنیا برود، در آخرت نیز با یک‌دیگر زن و شوهر خواهند بود. بر اساسِ این دعا این همسر و به‌طور کلی زنان بهشتی، زیبایی و ویژگی‌هایی می‌یابند که قابل مقایسه با ویژگی‌های دنیویِ زنان نیست.

«وَأدْخِلهُ الجَنَّةَ، وَأَعِذْهُ مِنْ عَذَابِ القَبْرِ، وَمِنْ عَذَابِ النَّارِ»؛ یعنی: «و او را واردِ بهشت بگردان و از عذاب قبر و آتش دوزخ، پناهش بده». این، دعایی‌ست که انسان برای میّت می‌کند و شایسته است که انسان برای مرده، خالصانه دعا نماید. اگر مرده، زن بود، بگوید: «اللهمَّ اغْفِرْ لَها وَارْحَمْها، وَعَافِها وَاعْفُ عَنْها...»؛ یعنی: با ضمیر مؤنث دعا کند. و اگر نمی‌دانست که مرده، مرد است یا زن، فرقی نمی‌کند که ضمیر مذکر به‌کار برد یا ضمیر مؤنث؛ اختیار با خود اوست. اگر ضمیرِ مذکر به‌کار برد، با گفتنِ «اللهمَّ اغْفِرْ لَهُ»، گویا دعا می‌کند: «یا الله! این شخص را بیامرز». در زبان عربی، واژه‌ی «شخص» که مذکر لفظی‌ست، برای زن نیز به‌کار می‌رود و اگر بگوید: «اللهمَّ اغْفِرْ لَها»، گویا می‌گوید: «یا الله، این جنازه را بیامرز». در زبان عربی واژه‌ی «جنازه» که مؤنث لفظی‌ست، هم برای مرد به‌کار می‌رود و هم برای زن. لذا اگر می‌دانست که مرده، مرد است، ضمیر مذکر به‌کار برد و اگر می دانست که مرده، زن است، با ضمیر مؤنث دعا کند؛ و اگر نمی‌دانست که مرده، مرد است یا زن، با توجه به توضیحی که دادیم، فرقی نمی‌کند که با ضمیر مذکر دعا نماید یا با ضمیر مؤنث.

\*\*\*

941، 942، 943- وعن أَبي هريرة وأبي قتادة وَأبي إبراهيم الأشهلي عن أبيه وأبوه صَحَابيٌّ عن النَّبِيِّ: أنَّهُ صَلَّى عَلَى جَنَازَةٍ، فَقَالَ: «اللهمَّ اغْفِرْ لِحَيِّنَا وَمَيِّتِنَا، وَصَغِيرنَا وَكَبيرنَا، وَذَكَرِنَا وَأُنْثَانَا، وشَاهِدنَا وَغَائِبِنَا، اللهمَّ مَنْ أحْيَيْتَهُ مِنَّا فَأحْيِهِ عَلَى الإسْلاَمِ، وَمَنْ تَوَفَّيْتَهُ مِنَّا فَتَوفَّهُ عَلَى الإيمَان، اللهمَّ لا تَحْرِمْنَا أجْرَهُ، وَلا تَفْتِنَّا بَعدَهُ». [روایت ترمذي به‌نقل از: ابوهريرة و اشهلي. و روایت ابوداود به‌نقل از: ابوهريرة و ابوقتادة. حاكم گفته است: حديث ابوهریره بنا بر شرط بخاري و مسلم، صحیح است». ترمذي گوید: «بخاري گفته است: جامع‌ترین روایت‌های این حدیث، روایتِ اشهلی‌ست. بخاری می‌گوید: صحیح‌ترین حدیث در این باب، حدیث عوف بن مالک است.]([[423]](#footnote-423))

ترجمه: از ابوهریره، و ابوقتاده، و ابوابراهیم اشهلی از پدرش- که صحابی بود- روایت است: پیامبر بر جنازه‌ای نماز خواند و فرمود: «اللهمَّ اغْفِرْ لِحَيِّنَا وَمَيِّتِنَا، وَصَغِيرنَا وَكَبيرنَا، وَذَكَرِنَا وَأُنْثَانَا، وشَاهِدنَا وَغَائِبِنَا، اللهمَّ مَنْ أحْيَيْتَهُ مِنَّا فَأحْيِهِ عَلَى الإسْلاَمِ، وَمَنْ تَوَفَّيْتَهُ مِنَّا فَتَوفَّهُ عَلَى الإيمَان، اللهمَّ لا تَحْرِمْنَا أجْرَهُ، وَلا تَفْتِنَّا بَعدَهُ».([[424]](#footnote-424))

944- وعن أَبي هريرة قال: سَمِعْتُ رسول الله يقول: «إِذَا صَلَّيْتُمْ عَلَى المَيِّتِ، فَأخْلِصُوا لَهُ الدُّعاء». [روایت ابوداود]([[425]](#footnote-425))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «هرگاه بر مرده نماز خواندید، خالصانه برای او دعا کنید».

**شرح**

این حدیث نیز درباره‌ی دعایی‌ست که در نماز جنازه خوانده می‌شود. پیش‌تر حدیث عوف بن مالک ذکر شد که در آن دعای مخصوص برای میّت آمده بود. و این دعا که مؤلف/ آن‌را آورده است، دعای عمومی‌ست که نمازگزار در نماز جنازه با آن برای مرده دعا می‌کند: «اللهمَّ اغْفِرْ لِحَيِّنَا وَمَيِّتِنَا، وَصَغِيرنَا وَكَبيرنَا، وَذَكَرِنَا وَأُنْثَانَا، وشَاهِدنَا وَغَائِبِنَا». بخشِ نخست دعا، یعنی عبارتِ: «اللهمَّ اغْفِرْ لِحَيِّنَا وَمَيِّتِنَا» شامل سایر بخش‌های دعا نیز می‌شود؛ اما شایسته است که دعا با تفصیل و تکرار باشد؛ زیرا هر جمله‌ی دعایی، عبادت و بندگی برای الله به‌شمار می‌آید و انسان هرچه بیش‌تر دعا کند یا بیش‌تر خواسته‌اش را تکرار نماید، سزاوارِ اجر و پاداشِ بیش‌تری می‌گردد.

وقتی می‌گوییم: «اللهمَّ اغْفِرْ لِحَيِّنَا وَمَيِّتِنَا» این، شاملِ درخواست آمرزش برای زندگان و مردگان می‌گردد؛ هم شاملِ کسی که زنده و حاضر می‌باشد و هم شاملِ کسی که پیش‌تر در گذشته است. «وَصَغِيرنَا وَكَبيرنَا»؛ یعنی: «کوچک و بزرگِ ما را بیامرز». با توجه به بخشِ نخست دعا، گویا برای هر کوچک و بزرگی که زنده می‌باشد یا پیش‌تر درگذشته است، آمرزش می‌خواهیم. ناگفته پیداست که هیچ گناهی بر افرادِ کوچک یا خردسال نیست؛ لذا «کوچک» پیروِ «بزرگ» ذکر می‌گردد و در حقیقت، به معنای درخواستِ آمرزشی فراگیر برای همگان است. چنان‌که می‌گوییم: «وَذَكَرِنَا وَأُنْثَانَا»؛ یعنی: «همه‌ی زنان و مردان را بیامرز». این هم دعایی فراگیر است. «وشَاهِدنَا وَغَائِبِنَا»؛ یعنی: «حاضر و غایبِ ما را بیامرز». به عبارت دیگر: برای همه‌ی کسانی که در سفر و حَضَر هستند، درخواست آمرزش می‌کنیم و در ادامه می‌گوییم: «اللهمَّ مَنْ أحْيَيْتَهُ مِنَّا فَأحْيِهِ عَلَى الإسْلاَمِ، وَمَنْ تَوَفَّيْتَهُ مِنَّا فَتَوفَّهُ عَلَى الإيمَان»؛ یعنی: «یا الله! هرکه از ما را زنده نگاه داشتی، بر اسلام زنده‌اش بدار و هرکه از ما را می‌میرانی، او را بر ایمان بمیران». زندگی و اسلام با هم ذکر شدند و مرگ و ایمان با یک‌دیگر؛ زیرا اسلام، همان تسلیم شدنِ ظاهری در برابر الله می‌باشد و ایمان، شکلِ حقیقیِ اسلام است که محلش قلب می‌باشد و از اسلام، برتر است و هنگامِ مرگ و روز رستاخیز، با انسان مطابق آن‌چه در قلب دارد، رفتار می‌شود. «اللهمَّ لا تَحْرِمْنَا أجْرَهُ، وَلا تَفْتِنَّا بَعدَهُ»؛ یعنی: «یا الله! ما را از پاداشِ - نماز خواندن بر- او محروم نکن و ما را پس از وی گمراه مگردان». آری؛ همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، هرکس بر جنازه‌ای نماز بخواند، یک قیراط پاداش می‌یابد و هرکس تا پایانِ خاک‌سپاریِ میّت صبر کند، دو قیراط اجر دارد. هم‌چنین مصیبت‌زده‌ای که عزیزی از دست داده است و در غمِ فراقش به‌سر می‌برد ، در صورتی‌که صبر نماید، پاداش می‌یابد.

«وَلا تَفْتِنَّا بَعدَهُ»؛ یعنی: «ما را پش از او گمراه مگردان». زیرا آدمِ زنده و کسی که جان دارد یا روح در کالبدِ اوست، از خطر گمراهی و ابتلا به انحرافات دینی، درامان نیست. پناه بر الله. از این‌رو شایسته است که انسان به‌پیروی از رسول‌الله این دعا را بگوید: «وَلا تَفْتِنَّا بَعدَهُ».

و اما حدیث ابوهریره؛ در این حدیث آمده است: رسول‌الله فرمود: «هرگاه بر مرده نماز خواندید، خالصانه برای او دعا کنید». یعنی: با حضورِ قلب و با زاری و تضرع در برابر الله برای برادرِ مرده‌ی خویش دعا نمایید؛ زیرا او محتاجِ دعای شماست.

\*\*\*

945- وعنه عن النَّبِيِّ في الصَّلاَةِ عَلَى الجَنَازَةِ: «اللهمَّ أنْتَ رَبُّهَا، وَأنْتَ خَلَقْتَهَا، وَأنتَ هَدَيْتَهَا للإسْلاَمِ، وَأنتَ قَبَضْتَ رُوحَهَا، وَأنْتَ أعْلَمُ بِسرِّهَا وَعَلاَنِيَتِهَا، جِئنَاكَ شُفَعَاءَ لَهُ، فَاغْفِرْ لَهُ». [روایت ابوداود]([[426]](#footnote-426))

ترجمه: از ابوهریره روایت شده است که پیامبر بر جنازه‌ای نماز گزارد و فرمود: «اللهمَّ أنْتَ رَبُّهَا، وَأنْتَ خَلَقْتَهَا، وَأنتَ هَدَيْتَهَا للإسْلاَمِ، وَأنتَ قَبَضْتَ رُوحَهَا، وَأنْتَ أعْلَمُ بِسرِّهَا وَعَلاَنِيَتِهَا، جِئنَاكَ شُفَعَاءَ لَهُ، فَاغْفِرْ لَهُ».([[427]](#footnote-427))

946- وعن وَاثِلَة بنِ الأَسْقَعِ قال: صَلَّى بِنَا رسول الله عَلَى رَجُلٍ مِنَ المُسْلِمِينَ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «اللهمَّ إنَّ فُلانَ ابْنَ فُلانٍ في ذِمَتِّكَ وَحَبْلِ جِوَارِكَ، فَقِهِ فِتْنَةَ القَبْرِ، وَعذَابَ النَّار، وَأنْتَ أهْلُ الوَفَاءِ وَالحَمْدِ؛ اللهمَّ فَاغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ، إنَّكَ أنْتَ الغَفُورُ الرَّحيمُ». [روایت ابوداود]([[428]](#footnote-428))

ترجمه: واثله بن اسقع می‌گوید: رسول‌الله با ما بر جنازه‌ی مردِ مسلمانی نماز گزارد؛ از ایشان شنیدم که -در نماز جنازه- می‌فرمود: «اللهمَّ إنَّ فُلانَ ابْنَ فُلانٍ في ذِمَتِّكَ وَحَبْلِ جِوَارِكَ، فَقِهِ فِتْنَةَ القَبْرِ، وَعذَابَ النَّار، وَأنْتَ أهْلُ الوَفَاءِ وَالحَمْدِ؛ اللهمَّ فَاغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ، إنَّكَ أنْتَ الغَفُورُ الرَّحيمُ».([[429]](#footnote-429))

947- وعن عبدِ الله بنِ أبي أَوْفى$: أنَّهُ كَبَّرَ عَلَى جَنَازَةِ ابْنَةٍ لَهُ أرْبَعَ تَكْبِيرَاتٍ، فَقَامَ بَعْدَ الرَّابِعَةِ كَقَدْرِ مَا بَيْنَ التَّكْبِيرَتَيْنِ يَسْتَغْفِرُ لَهَا وَيَدْعُو، ثُمَّ قَالَ: كَانَ رسول اللهِ يَصْنَعُ هكَذَا.

وفي رواية: كَبَّرَ أرْبَعاً فَمَكَثَ سَاعَةً حَتَّى ظَنَنْتُ أنَّهُ سَيُكَبِّرُ خَمْساً، ثُمَّ سَلَّمَ عَنْ يَمينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ. فَلَمَّا انْصَرَفَ قُلْنَا لَهُ: مَا هَذَا؟ فَقَالَ: إنِّي لا أزيدُكُمْ عَلَى مَا رأيْتُ رسولَ اللهِ يَصْنَع، أَوْ: هكَذَا صَنَعَ رسول الله. [حاكم این حدیث را روایت کرده و گفته است: حديثی صحيح می‌باشد.]([[430]](#footnote-430))

**ترجمه:** از عبدالله بن ابی‌اوفی$ روایت است که وی، بر جنازه‌ی دخترش (نماز گزارد و) چهار تکبیر گفت و پس از تکبیر چهارم، به‌اندازه‌ی فاصله‌ی دو تکبیر ایستاد و برای دخترش دعا و درخواستِ آمرزش می‌کرد. آن‌گاه گفت: رسول‌الله - در نماز جنازه- چنین می‌کرد.

و در روایتی آمده است: چهار تکبیر گفت و آن‌گاه مدتی درنگ کرد تا اینکه گمان کردم: تکبیر پنجم را هم می‌گوید. سپس به سمت راست و چپ سلام داد. وقتی روی گردانید، به او گفتیم: این چه کاری بود؟ پاسخ داد: «من بر آن‌چه که از رسول‌الله دیدم، چیزی برای شما نیفزودم». یا فرمود: «رسول‌الله چنین می‌کرد».

\*\*\*

158- باب: تعجیل در آماده کردن، بردن و به خاک سپردنِ جنازه

948- عن أَبي هريرة عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «أسْرِعُوا بالجَنَازَةِ، فَإنْ تَكُ صَالِحَةً، فَخَيرٌ تُقَدِّمُونَهَا إِلَيْهِ، وَإنْ تَكُ سِوَى ذَلِكَ، فَشَرٌّ تَضَعُونَهُ عَنْ رِقَابِكُمْ». [متفق عليه]([[431]](#footnote-431))

وفي روايةٍ لمسلمٍ: «فَخَيْرٌ تُقَدِّمُونَهَا عَلَيْهِ».

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «جنازه را هرچه زودتر (برای غسل دادن و خاک‌سپاری) آماده ‌کنید؛ اگر نیکوکار باشد، پس خیری‌ست که او را زودتر به آن می‌رسانید. و اگر جز این باشد، شرّی‌ست که آن‌را از گردن خود برمی‌دارید».

در روایت مسلم آمده است: «پس خیری‌ست که او را زودتر بر آن عرضه می‌دارید».

949- وعن أَبي سعيد الخدري قال: كَانَ النَّبِيُّ يقُولُ: «إِذَا وُضِعَت الجَنَازَةُ، فَاحْتَمَلَهَا الرِّجَالُ عَلَى أعنَاقِهمْ، فَإنْ كَانَتْ صَالِحَةً، قالتْ: قَدِّمُونِي، وَإنْ كَانَتْ غَيْرَ صَالِحَةٍ، قَالَتْ لأَهْلِهَا: يَا وَيْلَهَا أَيْنَ تَذْهَبُونَ بِهَا؟ يَسْمَعُ صَوْتَهَا كُلُّ شَيْءٍ إِلا الإنسان، وَلَوْ سَمِعَ الإنسان لَصَعِقَ». [روایت بخاري]([[432]](#footnote-432))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: پیامبر می‌فرمود: «هنگامی‌که جنازه‌ای آماده می‌شود و مردان آن را بر دوش می‌کشند، اگر نیکوکار باشد، می‌گوید: مرا زودتر ببرید و اگر نیکوکار نباشد، به خانواده‌اش می‌گوید: وای بر من! مرا کجا می‌برید؟ هر چیزی جز انسان، صدای او را می‌شنود و اگر انسان‌ آن‌را می‌شنید، بیهوش به زمین می‌افتاد».

**شرح**

مؤلف/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» بابی بدین عنوان گشوده است: «تعجیل در آماده کردن جنازه»؛ یعنی شتافتن تشییع و دفن جنازه. زیرا کسی که می‌میرد، از دو حال خارج نیست: یا نیکوکار است و یا نیکوکار نیست. اگر نیکوکار باشد، نگه داشتنِ آن، به معنای مانع شدن از رسیدن وی به نعمت‌هایی‌ست که الله در قبر او برایش فراهم کرده است؛ زیرا نیکوکار، از دنیا به جایی منتقل می‌شود که به مراتب بهتر است. چون در لحظه‌ی مردن به روحش مژده می‌دهند و به آن گفته می‌شود: «تو را به رحمت و رضوان الهی مژده باشد». از این‌رو مشتاق این مژده می‌گردد و دوست دارد که هرچه زودتر به آن برسد. لذا درنگ در تشییع و دفن جنازه شایسته نیست؛ بلکه تأخیر در بردن و خاک‌سپاریِ جنازه، نوعی جفا در حقّ مرده و مانع شدن از رسیدن وی به نعمت‌های الهی‌ست. به همین خاطر پیامبر فرمود: «جنازه را هرچه زودتر (برای غسل دادن، تشییع و خاک‌سپاری) آماده نمایید» و در این کار، درنگ نکنید. در ادامه فرمود: «اگر نیکوکار باشد، پس خیری‌ست که او را زودتر به آن می‌رسانید»؛ یعنی: او را به رحمت الله و نعمت و سرور و نور می‌رسانید. و افزود: «و اگر جز این باشد»- یعنی: نیکوکار نباشد- «شرّی‌ست که آن‌را از گردن خود برمی‌دارید» و از آن خلاص می‌شوید؛ زیرا چیزی که در آن خیری نیست، ماندنش نیز خیری ندارد. از این حدیث چنین برداشت می‌شود که تعجیل در آماده کردن، بردن و به خاک سپردنِ جنازه، سنت است و در این کار نباید درنگ کرد. برخی از مردم، مرده‌ی خویش را روی زمین نگه می‌دارند و می‌گویند: «صبر کنید تا نزدیکان و وابستگان از این شهر و آن شهر- یا حتی از آمریکا و اروپا- بیایند!» و گاه دو یا سه روز صبر می‌کنند و مرده را روی زمین می‌گذارند. این، جفا در حقّ مرده و نافرمانی از دستورِ رسول‌الله است که فرمود: «جنازه را هرچه زودتر (برای غسل دادن، تشییع و خاک‌سپاری) آماده نمایید». اگر خانواده و وابستگانِ مرده، پس از خاک‌سپاریِ وی رسیدند، بر قبرش نماز بخوانند؛ زیرا الحمدلله که این وسعت و گنجایش شرعی وجود دارد. چه فایده که صبر کنند و خاک‌سپاری مرده را به‌تأخیر بیندازند تا وابستگانش برسند؟ این کار، چه سودی برای مرده دارد؟ تنها چیزی که برای مرده سودمند می‌باشد، این است که با نماز خواندن بر او برایش دعا کنند؛ و اگر مرده را به خاک سپرده باشند، امکانِ نماز خواندن بر قبرش وجود دارد؛ لذا نگه داشتن مرده هیچ توجیهی ندارد. شاید کسی بپرسد: «رسول‌الله روز دوشنبه درگذشت و روز چهارشنبه به خاک سپرده شد؛ چرا؟» می‌گوییم: آری؛ اما صحابه# خاک‌سپاریِ پیامبر را به‌تأخیر انداختند تا پیش از خاک‌سپاریِ آن بزرگوار، جانشینش را تعیین کنند و مسلمانان بدون کارگزار و پیشوا نباشند. از این‌رو پس از بیعت با ابوبکر صدیق پیامبر را به خاک سپردند. این، دلیلی روشن است.

پیامبر فرمود: «اگر نیکوکار باشد، پس خیری‌ست که او را زودتر به آن می‌رسانید. و اگر جز این باشد،...». از این حدیث، درمی‌یابیم که شایسته است: انسان در حد امکان از تعابیر زشت یا به‌کار بردن واژه‌های ناشایست بپرهیزد. زیرا متضادّ واژه‌ی «نیکوکار»، «بدکار» است؛ اما پیامبر فرمود: «و اگر جز این باشد...»؛ یعنی: به جای به‌کار بردن واژه‌ی «بدکار»، از عبارت یادشده، استفاده کرد که همان مفهوم را می‌رساند؛ اما مؤدبانه است. رعایت ادب در استفاده از کلمات و واژه‌ها، جایگاه و اهمیت ویژه‌ای دارد. همان‌گونه که الله از زبانِ جن‌ها می‌فرماید:

﴿وَأَنَّا لَا نَدۡرِيٓ أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ أَمۡ أَرَادَ بِهِمۡ رَبُّهُمۡ رَشَدٗا ١٠﴾ [الجن: ١٠]

و ما نمی‌دانیم که برای اهل زمین شر و بلایی اراده شده یا پروردگارشان برای آنان اراده‌ی خیر و هدایت نموده است.

همان‌گونه که می‌بینید، در این آیه وقتی سخن از اراده‌ی خیر می‌باشد، آن‌را به الله نسبت داده‌اند و چون سخن از اراده‌ی شر به میان آوردند، گفتند: ﴿أَشَرٌّ أُرِيدَ﴾؛ یعنی: «آیا شر و بلایی اراده شده است؟» و نگفتند: «الله شر و بلایی‌ اراده نموده است». اگرچه الله اراده‌ی خیر و شر می‌کند؛ البته ناگفته نماند که بدی یا شرّی که الله اراده می‌کند، در افعالِ او نیست؛ بلکه در مفعولات اوست. زیرا الله هر کاری که بخواهد، انجام می‌دهد؛ ولی باید بدانیم که همه‌ی کارهای الله، خیر است و هرگز شر یا بدی، به الله نسبت داده نمی‌شود. یعنی فعل (کار) الله، شر نیست؛ شر، فقط در مفعول است.([[433]](#footnote-433)) به عنوان مثال: امر ناگواری که خداوند برای انسان مقدّر می‌کند، در رابطه با انسان، شر به‌شمار می‌رود، نه در رابطه با تقدیر الهی؛ به عبارت دیگر: شر یا بدی در آن‌چه که مقدّر شده است، می‌باشد و تقدیر الهی، شر نیست. زیرا هرچه الله مقدّر می‌کند، بر حکمت بزرگی استوار است.

لذا شایسته است که انسان برای بیان مفاهیم، از بهترین واژه‌ها استفاده کند؛ بی‌آنکه در معنا یا مفهوم مورد نظرش خللی ایجاد گردد. گفته می‌شود: پادشاهی در خواب دید که همه‌ی دندان‌هایش افتاده‌اند؛ و نگران شد. خواب‌گزارانش را فرا خواند و از آن‌ها تعبیر خوابش را خواست. یکی از آن‌ها خوابش را چنین تعبیر کرد که: «عزیزان و بستگانت، همگی می‌میرند و بلافاصله پس از آن‌ها شما هم می‌میرید». پادشاه سراسیمه شد و از این تعبیر، خوشَش نیامد. لذا دستور داد که آن خواب‌گزار را تازیانه بزنند. سپس به خواب‌گزار دیگری فرمان داد که خوابش را تعبیر کند. او گفت: «عمر پادشاه از همه‌ی نزدیکانش، بیش‌تر خواهد بود». با اینکه هر دو تعبیر، یکی بود؛ اما از واژه‌های متفاوتی استفاده شد. لذا واژه‌ها، اثرگذارند؛ از این‌رو رسول‌الله فرمود: «و اگر جز این باشد، شرّی‌ست که آن‌را از گردن خود برمی‌دارید».

مؤلف/ سپس حدیث ابوسعید خدری را آورده است که پیامبر فرمود: «هنگامی‌که جنازه‌ای آماده می‌شود و مردان آن را بر دوش می‌کشند، اگر نیکوکار باشد، می‌گوید: مرا زودتر ببرید». همه‌ی موجودات جز انسان، صدای مرده را می‌شنوند. این، لطف پروردگار است؛ زیرا اگر صدای مردگانِ روی تابوت را می‌شنیدیم، سراسیمه و بی‌قرار می‌شدیم و چه‌بسا از هوش می‌رفتیم. لذا الله متعال صدای مرگان را به ما نمی‌رساند؛ ولی سایر موجودات آن‌را می‌شنوند. مُرده ای که در دنیا نیکوکار بوده است، می‌گوید: «مرا زودتر ببرید؛ مرا زودتر ببرید». به کجا؟ آری؛ به سوی نعمت‌هایی که نویدش را در هنگام جان دادن شنیده است. «و اگر نیکوکار نباشد، به خانواده‌اش می‌گوید: وای بر من!» یعنی: آرزوی نابودی می‌کند؛ زیرا او را به سوی عذاب قبر می‌برند؛ به سوی قبری که بر او تنگ می‌گردد و دنده‌هایش را در هم فرو می‌برد و در آن دروازه‌ای به سوی آتش دوزخ گشوده می‌‌شود؛ هیچ‌یک از افراد بشر، نه آن‌را می‌بیند و نه احساسش می‌کند. - پناه بر الله- اما این، لطفِ الهی‌ست که آن‌را از ما پوشیده و پنهان می‌دارد؛ زیرا اگر جز این بود، هرگز مردگان خود را دفن نمی‌کردیم.

لذا درمی‌یابیم که یکی از حقوق مرده بر ما این است که در آماده کردن، تشییع و خاک‌سپاریِ او تعجیل کنیم؛ اما اگر کسی به صورت ناگهانی مُرد، مقداری صبر می‌کنیم تا از مرگ وی مطمئن شویم؛ زیرا ممکن است: از هوش رفته، و زنده باشد. وقتی مطمئن شدیم، بی‌درنگ برای غسل دادن و تشییع و خاک‌سپاریِ وی دست به‌کار می‌شویم.

\*\*\*

159- باب: تعجیل در پرداخت بدهی‌های مرده و شتافتن به آماده کردن او؛ مگر این‌که به صورت ناگهانی بمیرد، که تا زمانِ اطمینان از مرگ وی درنگ می‌کنیم

950- عن أَبي هريرة عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «نَفْسُ المُؤْمِنِ مُعَلَّقَةٌ بِدَيْنِهِ حَتَّى يُقْضى عَنْهُ». [ترمذي، اين حديث روايت كرده و گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[434]](#footnote-434))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «نفس مؤمن به بدهیِ او وابسته است تا آنکه بدهی‌اش از جانب او پرداخت شود».

951- وعن حُصَيْنِ بن وَحْوَحٍ أنَّ طَلْحَةَ بْنَ البَرَاءِ بن عَازِبٍ$ مَرِضَ، فَأتَاهُ النَّبيُّ يَعُودُهُ، فَقَالَ: «إنِّي لا أُرَى طَلْحَةَ إِلا قَدْ حَدَثَ فِيهِ المَوْتُ، فآذِنُوني بِهِ وَعَجِّلُوا بِهِ، فَإنَّهُ لا يَنْبَغِي لجِيفَةِ مُسْلِمٍ أنْ تُحْبَسَ بَيْنَ ظَهْرَانِيْ أهْلِهِ». [روایت ابوداود]([[435]](#footnote-435))

**ترجمه:** از حُصین بن وَحوَح روایت شده است: طلحه بن براء بن عازب$ بیمار شد؛ پیامبر به عیادتش آمد و فرمود: «گمان می‌کنم که مرگ طلحه نزدیک شده است. لذا مرا از مرگ او باخبر سازید و در آماده کردن و تشییع و خاک‌سپاریِ وی تعجیل کنید؛ زیرا شایسته‌ نیست که جنازه‌ی مسلمانی در میان خانواده‌اش نگه داشته شود».

**شرح**

مؤلف/ می‌گوید: «باب: تعجیل در پرداخت بدهی‌های مرده و شتافتن به آماده کردن او؛ مگر اینکه به صورت ناگهانی بمیرد، که تا زمانِ اطمینان از مرگ وی درنگ می‌کنیم».

لذا هنگامی که انسان می‌میرد، بر خانواده‌اش واجب است که اگر بدهی داشته، بی‌درنگ بدهی‌هایش را بپردازند و جایز نیست که در پرداخت بدهی‌هایش درنگ کنند؛ زیرا آن‌چه از ثروتش به‌ارث برده‌اند، پس از پرداخت بدهی‌های وی به آنان تعلق می‌گیرد. به عبارت دیگر: وارثان حق تصرف در اموال به‌جا مانده از مرده را ندارند؛ مگر پس از پرداخت بدهی‌هایش. زیرا الله متعال در آیه‌های میراث می‌فرماید:

﴿مِنۢ بَعۡدِ وَصِيَّةٖ يُوصَىٰ بِهَآ أَوۡ دَيۡنٍ غَيۡرَ مُضَآرّٖ﴾ [النساء : ١٢]

(میراث به‌‌گونه‌ای که بیان شد، تقسیم شود؛ البته) پس از انجام وصیتی که به آن سفارش شده است یا پس از ادای بدهی‌ها(ی مرده)؛ آن هم در صورتی که وصیت، بدون زیان (و کم‌تر از یک سوم میراث) باشد.

لذا وارثان حق ندارند که چیزی از اموال به‌جا مانده از مرده را بردارند؛ مگر پس از پرداخت بدهی‌هایش. هم‌چنین بر آنان واجب است که برای پرداخت بدهی‌های وی شتاب کنند؛ مگر اینکه سررسید یا زمان بازپرداختش نرسیده باشد. در این صورت از بستانکاران می‌خواهند که تا زمان سررسید بدهی‌ها صبر نمایند؛ اگر بستانکاران نپذیرفتند، بر وارثان واجب است که بلافاصله نسبت به پرداخت بدهی‌های مرده اقدام کنند؛ یا این‌که [با توافق بستانکاران] وثیقه‌ای به‌عنوان رهن (=گرو) در اختیارشان بگذارند یا کسی ضامنشان شود.

گاه دیده می‌شود که برخی از وارثان در پرداخت بدهی‌های اموات خویش درنگ می‌کنند؛ شخصی می‌میرد و به‌رغم بدهی‌هایی که دارد، وارثانش در اموال به‌جا مانده از وی تصرف می‌کنند و از پرداخت بدهی‌هایش به اشکال مختلف طفره می‌روند! به‌عنوان مثال: شخصی که پنجاه میلیون تومان بدهی دارد، می‌میرد؛ اما املاک و زمین‌های فراوانی با صدها میلیون تومان قیمت نیز از او برجا می‌ماند. وارثانش می‌گویند: «ما این زمین‌ها را حالا نمی‌فروشیم؛ بلکه منتظر می‌مانیم تا قیمتش افزایش یابد و آن‌گاه با فروشِ زمین‌ها، بدهی‌های وی را می‌پردازیم». این، حرام می‌باشد؛ بلکه بر آنان واجب است که بی‌درنگ نسبت به پرداخت بدهی‌های مرده اقدام کنند؛ گرچه ناگزیر شوند زمین‌های به‌جامانده از او را به نصف قیمت بفروشند. زیرا اموالِ خودشان که نیست؛ بلکه در حقیقت اموالِ میّت است. از این‌رو اگر کسی از بانک‌های اسلامی یا صندوق‌ها و تعاونی‌های اعتباری، وام مسکن گرفته و اقساطش را پرداخت نکرده باشد، پس از مرگش برای وارثان جایز نیست که از پرداخت اقساط طفره بروند یا به حیله‌هایی برای رهایی از این مسؤولیت متوسل شوند. گرچه گاه مشاهده می‌شود که برخی از وارثان به‌رغمِ توانایی در بازپرداخت اقساط، فریبِ شیطان را می‌خورند و با ارائه‌ی عفونامه به صندوق مسکن یا بانک ذی‌ربط، بخشودگی وام را درخواست می‌کنند و با خود می‌گویند: «اگر درخواست ما پذیرفته شد که چه خوب؛ در این صورت، بدون اینکه پولی داده باشیم، صاحب مسکن شده‌ایم؛ مگر چه می‌شود؟ فوقش درخواست ما را نمی‌پذیرند!» این، جایز نیست؛ بلکه باید بلافاصله نسبت به پرداخت بدهی‌های میّت خویش اقدام کنند. البته اگر مرده در زمان حیات خویش نسبت به پرداخت اقساط کوتاهی نکرده باشد و خانه در رهن صندوق مسکن یا بانک ذی‌ربط بماند، دیگر مسؤولیتی متوجه خودش نیست و او در گناه طفره رفتنِ وارثانش نسبت به پرداخت سایر اقساط، بی‌گناه است؛ زیرا همین‌که خانه در رهن صندوق یا بانک است، از او رفع مسؤولیت می‌کند. برخی از مردم باتقوا و پرهیزگار، پس از مرگ عزیزشان که در حیات خویش وام مسکن گرفته و نسبت به بازپرداخت اقساط در زمان سررسید آن‌ها کوتاهی نکرده است، حساسیت بی‌مورد دارند و گمان می‌کنند که روحِ عزیزشان از بابت اقساطی که سررسیدش در زمانِ حیاتش نبوده، آزرده است؛ حال آنکه این‌گونه نیست. زیرا روزی که پیامبر رحلت فرمود، زرهش در برابر بدهی‌ به یک یهودی در گرو (=رهن) بود. پس آیا می‌توان گفت که: نفس رسول‌الله به بدهی‌اش وابسته است؟! هرگز؛ زیرا آن بزرگوار در برابر بدهی‌اش چیزی را در گرو آن یهودی گذاشت که امکان ادای بدهی‌اش با آن وجود داشت.

سپس مؤلف/ حدیث ابوهریره را آورده است که پیامبر فرمود: «نفس مؤمن به بدهیِ او وابسته است تا آنکه بدهی‌اش از جانب او پرداخت شود». یعنی: نفسش در قبر از بابت دیرکرد یا درنگ در پرداخت بدهی‌اش آزرده می‌باشد و نمی‌تواند به لذت‌ها و نعمت‌هایش برسد؛ زیرا بدهکار است. این‌جاست که می‌گوییم: بر وارثان، واجب است که بی‌درنگ نسبت به پرداخت بدهی‌های میّت خویش اقدام کنند.

و اما حدیث دوم؛ پیش‌تر پیرامون این موضوع سخن گفتیم و بیان کردیم که: تعجیل در آماده کردن، بردن و به خاک سپردنِ جنازه، سنت است. از این‌رو پیامبر فرمود: «شایسته‌ نیست که جنازه‌ی مسلمانی در میان خانواده‌اش نگه داشته شود». اما ایرادی ندارد که جنازه را یک یا دو ساعت نگه دارند تا جمعیت بیش‌تری برای نماز خواندن بر او جمع شوند؛ به‌عنوان مثال: کسی در ابتدای روز جمعه می‌میرد. لذا او را تا نماز جمعه نگه می‌دارند تا جمعیت حاضر در نماز جمعه بر او نماز بخوانند. ان‌شاءالله که این درنگ، ایرادی ندارد.

\*\*\*

160- باب: اندرز دادن مردم بر سر قبر (به‌هنگام خاک‌سپاریِ مرده)

952- عن عَلِيٍّ قال: كُنَّا فِي جَنَازَةٍ في بَقيعِ الغَرْقَدِ، فَأتَانَا رسولُ الله فَقَعَدَ، وَقَعَدْنَا حَوْلَهُ وَمَعَهُ مِخْصَرَةٌ فَنَكَّسَ وَجَعَلَ يَنْكُتُ بِمِخْصَرَتِهِ، ثُمَّ قَالَ: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أحَدٍ إِلا وَقَدْ كُتِبَ مَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ وَمَقْعَدُهُ مِنَ الجَنَّةِ». فقالوا: يَا رسولَ الله، أفَلا نَتَّكِلُ عَلَى كِتَابنَا؟ فَقَالَ: «اعْمَلُوا؛ فكلٌّ مُيَسرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ...». وذكَر تَمَامَ الحديث. [متفق عليه]([[436]](#footnote-436))

**ترجمه:** علي مي‌گوید: در قبرستان "بقیع الغرقد" مشغول تشییع جنازه‌ای بودیم؛ رسول‌الله نزدمان آمد و نشست. ما نیز پیرامونش نشستیم. آن بزرگوار سرش را پایین انداخت و با عصایی که با خود داشت، به زمین می‌زد؛ آن‌گاه فرمود: «هیچ‌یک از شما (و هیچ انسانی) وجود ندارد، مگر این‌که جایگاهش در بهشت یا دوزخ، مشخص شده است». عرض کردند: ای رسول‌خدا! پس چرا (عمل را کنار نگذاریم و) به سرنوشت خود، دل نسپاریم؟ فرمود: «(خیر؛ بلكه) عمل کنید. زیرا هرکس، در مسیری قرار می‌گیرد که برای آن آفریده شده است». و سپس همه‌ی حدیث را ذکر کرد.

**شرح**

مؤلف/ می‌گوید: « باب: موعظه بر سر قبر (به‌هنگام خاک‌سپاریِ مرده)».

موعظه، یعنی اندرز دادن مردم با مطالبی که دل‌هایشان را نرم می‌گرداند؛ چه با تشویق به انجام کارهای نیک باشد و چه با ترساندن از کارهای زشت. بهترین، بزرگ‌ترین و سودمندترین پند برای قلب، قرآن کریم است؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدۡ جَآءَتۡكُم مَّوۡعِظَةٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَشِفَآءٞ لِّمَا فِي ٱلصُّدُورِ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٞ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ ٥٧﴾ [يونس : ٥٧]

ای مردم! به‌راستی پندی از سوی پروردگارتان آمده که مایه‌ی بهبودی و درمان بیماری‌هایی‌ست که در سینه‌هاست و هدایت و رحمتی برای مومنان است.

لذا قرآن برای کسی که عقل دارد یا با حضور جان و دل، به حقایق و پندها گوش می‌سپارد، بزرگ‌ترین پند و اندرز است؛ اما دل‌های بیش‌تر مردم با قرآن پند نمی‌گیرد. زیرا دل‌هایشان، سخت است. الله متعال درباره‌ی این‌ها که قرآن را افسانه‌های پیشینیان می‌پندارند، همین تعبیر را بیان فرموده است؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿إِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِ ءَايَٰتُنَا قَالَ أَسَٰطِيرُ ٱلۡأَوَّلِينَ ١٣ كَلَّاۖ بَلۡۜ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ١٤﴾ [المطففين: ١٣، ١٤]

و چون آیات ما بر او خوانده شود، می‌گوید: افسانه‌های پیشینیان است. هرگز چنین نیست؛ بلکه گناهانی که همواره مرتکب می‌شوند، بر دل‌هایشان زنگار بسته است.

یعنی: در نتیجه‌ی گناهانشان، دل‌هایشان زنگار می‌بندد و نمی‌توانند حقایق و آموزه‌های قرآن را دریابند؛ بر خلاف پرهیزگاران که الله بر آن‌ها منت می‌نهد و در نتیجه حقایق و رهنمودهای قرآن را درک می‌کنند. امید است که الله متعال ما را در جرگه‌ی پرهیزگاران قرار دهد. شاید دیده باشید که الله متعال به برخی از مردم، سخن‌وری و علم و دانشی داده است که وقتی موعظه می‌کنند، شنوندگان از موعظه‌ی ایشان به‌اندازه‌ای متأثر می‌شوند و دل‌هایشان نرم می‌گردد که از شنیدن قرآن بدین اندازه متأثر نمی‌شوند.

علي مي‌گوید: «در قبرستان "بقیع الغرقد" مشغول تشییع جنازه‌ای بودیم». بقیع، نامِ گورستان مشهوری در مدینه‌ی منوره می‌باشد. و غرقد، نامِ درختی‌ست که به‌خاطر فراوانی این درخت در بقیع که قبرستان ساکنان مدینه بود، این مکان به "بقیع الغرقد" مشهور شد. پیامبر برای مردگان مدفون در بقیع، دعا کرد و سه بار گفت: «اللَهُمَّ اغْفِرْ لأهْلِ بَقِيع الغَرْقَدِ».

باری اصحاب# مشغول تشییع جنازه‌ای بودند که پیامبر تشریف آورد و نشست؛ صحابه# نیز اطرافش نشستند. آن بزرگوار سرش را پایین انداخت و با عصایی که با خود داشت، به زمین می‌زد؛ آن‌گاه فرمود: «هیچ‌یک از شما (و هیچ انسانی) وجود ندارد، مگر این‌که جایگاهش در بهشت یا دوزخ، مشخص شده است». پنجاه هزار سال پیش از آفرینش آسمان‌ها و زمین، سرنوشتِ هرکسی مشخص شده است. از الله متعال می‌خواهیم که ما را در جرگه‌ی رستگاران قرار دهد. وقتی رسول‌الله چنین فرمود، صحابه# عرض کردند: «ای رسول‌خدا! پس چرا (عمل را کنار نگذاریم و) به سرنوشت خود، دل نسپاریم؟» یعنی: چه نیازی به عمل است؟ فرمود: «(خیر؛ عمل را كنار نگذارید؛ بلكه) عمل کنید. زیرا هرکس، در مسیری قرار می‌گیرد که برای آن آفریده شده است». یعنی: «اهل سعادت در مسیرِ کارهای نیک قرار می‌گیرند و اهل شقاوت در مسیرِ کارهای زشت. سپس این آیات را قرائت نمود که الله متعال فرموده است:

﴿فَأَمَّا مَنۡ أَعۡطَىٰ وَٱتَّقَىٰ ٥ وَصَدَّقَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ ٦ فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلۡيُسۡرَىٰ ٧ وَأَمَّا مَنۢ بَخِلَ وَٱسۡتَغۡنَىٰ ٨ وَكَذَّبَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ ٩ فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلۡعُسۡرَىٰ ١٠﴾ [الليل: ٥، ١٠]

اما کسی که (مالش را در راه الله) بخشید و تقوا پیشه کرد و (آیین و وعده‌ی) نیک الاهی را تصدیق نمود، پس او را در مسیری آسان (که انجام اعمالِ نیک و در نتیجه بهشت است) قرار خواهیم داد. ولی کسی که بخل ورزید و خود را (از پاداشِ الاهی) بی‌نیاز دانست و آیین و وعده‌ی نیک الاهی را تکذیب کرد، پس او را در مسیر دشواری (که همان گمراهی و در نتیجه دوزخ است،) قرار خواهیم داد.

فرمود: کار نیک انجام بده و به سرنوشت خویش دل مسپار. هیچ‌یک از ما نمی‌داند که چه سرنوشتی دارد و در تقدیر او چه آمده است؟ همین‌که کسی کار نیک انجام می‌دهد و در مسیر نیکی‌ها قرار دارد، خود مژده‌ای برای او به‌شمار می‌آید و نشان می‌دهد که او، در جرگه‌ی نیکوکاران است. رسول‌الله فرمود: «عمل کنید؛ زیرا هرکس، در مسیری قرار می‌گیرد که برای آن آفریده شده است». لذا ای برادر مسلمان! اگر دیدید که الله متعال، کردار نیکوکاران را برای شما فراهم می‌کند، پس شما را مژده باد که در شمارِ اهل سعادت قرار دارید؛ اگر پای‌بند نماز و زکات و دیگر کارهای نیک بودید و تقوای الاهی داشتید، بدانید و امیدوار باشید که ان‌شاءالله جزو اهل سعادت هستید؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا مَنۡ أَعۡطَىٰ وَٱتَّقَىٰ ٥ وَصَدَّقَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ ٦ فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلۡيُسۡرَىٰ ٧﴾

[الليل: ٥، ٧]

اما کسی که (مالش را در راه الله) بخشید و تقوا پیشه کرد و (آیین و وعده‌ی) نیک الاهی را تصدیق نمود، پس او را در مسیری آسان (که انجام اعمالِ نیک و در نتیجه بهشت است) قرار می‌دهیم.

و اگر وضعیتِ شما، عکسِ این حالت بود و خود را مشتاقِ کارهای زشت دیدید و به انجامِ کارهای نیک رغبت نداشتید، پس به‌خود آیید و به سوی الله توبه کنید و برای نجات خویشتن دست به‌کار شوید تا الله شما را در مسیر نیکی‌ها قرار دهد. بدانید که هر وقت به سوی الله روی آورید، هر چه‌قدر که گناه کرده باشید، الله متعال نیز به سوی شما روی می‌آورد و از شما استقبال می‌کند؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿قُلۡ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسۡرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ لَا تَقۡنَطُواْ مِن رَّحۡمَةِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًاۚ﴾ [الزمر: ٥٣]

بگو: ای بندگان من که با زیاده‌روی در گناهان به خویشتن ستم کرده‌اید! از رحمت الله ناامید نباشید. بی‌گمان الله، همه‌ی گناهان را می‌آمرزد.

بنابراین، هنگامی که انسان به قبرستان می‌رود و می‌نشیند، و مردم نیز پیرامونش می‌نشینند، باید آن‌گونه که مناسب است، آنان را پند و اندرز دهد. همان‌گونه که در حدیث علی یا حدیث عبدالرحمن بن سمره$ آمده است که یکی از انصار# درگذشته بود و پیامبر برای تشییع جنازه‌ی وی به قبرستان آمد. یارانش را دید که مشغولِ كَندن قبر بودند؛ آن‌جا نشست. اصحاب# نیز پیرامونش نشستند و به‌احترام پیامبر و حرمت مجلسش به‌گونه‌ای بی‌حرکت بودند که گویا روی سرشان پرنده نشسته است. پیامبر آنان را پند و اندرز داد و درباره‌ی نزول فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب در هنگام مرگِ انسان سخن گفت. این موعظه در حدیثی طولانی آمده و نمونه‌ای از اندرز دادن مردم بر سر قبر است. البته این‌که کسی در قبرستان به‌عنوان سخنران بایستد و شروع به موعظه و سخنرانی کند، از پیامبر ثابت نشده است و سنت نیست. سنت، این است که همانندِ پیامبر عمل کنید؛ یعنی وقتی مردم نشسته‌اند و خاک سپاریِ مرده به پایان نرسیده است، همانند مجالس عادی با مردم بنشینید و پیرامون مرگ سخن بگویید. برخی از مردم از بابی که نووی/ در این باره گشوده و نیز به‌استناد بابی که بخاری/ در صحیح خود با همین عنوان آورده است، چنین برداشت کرده‌اند که خطیب یا سخنرانی در قبرستان در میان مردم برمی‌خیزد و به سبک سخنرانی یا خطابه، با صدای بلند و خارج از چارچوب مجالس عادی، به موعظه و سخنرانی می‌پردازد. این، برداشتِ نادرستی‌ست. موعظه در کنار قبر، باید مطابق سنت باشد؛ نه این‌که قبرستان به منبری برای سخنرانی تبدیل شود. پند دادن مردم بر سر قبر، بدین صورت است که انسان نشسته باشد و با صدای آهسته، در حالی که آثار اندوه و تفکر در او نمایان است، اطرافیانش را پند دهد؛ نه این‌که به روش سخنرانان، با صدای بلند یا همانندِ کسی که از حمله‌ی نزدیکِ دشمن بیم می‌دهد، سخنرانی کند. الله هرکه را بخواهد، از فضل خویش برخوردار می‌سازد؛ اما متأسفانه برخی از مردم برداشت‌های نادرستی از پاره‌ای از نصوص و متون دینی دارند. الله متعال هرکه را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند.

\*\*\*

161- باب: دعا برای مرده پس از دفن او و نشستن در کنار قبرش برای لحظاتی به منظور دعا برای او و استغفار و قرائت

953- وعن أَبي عمرو - وقيل: أَبُو عبد الله، وقيل: أَبُو ليلى- عثمان بن عفان قال: كَانَ النَّبيُّ إِذَا فَرَغَ مِن دَفْنِ المَيِّتِ وَقَفَ عَلَيْهِ، وقال: «اسْتَغْفِرُوا لأخِيكُمْ وَسَلُوا لَهُ التَّثْبِيتَ؛ فَإنَّهُ الآنَ يُسألُ». [روايت ابوداود]([[437]](#footnote-437))

**ترجمه:** ابوعمرو- یا ابوعبدالله یا ابولیلی- عثمان بن عفان می‌گوید: پیامبر پس از دفن میّت، بالاي قبرش می‌ایستاد و می‌فرمود: «برای برادرِ خویش، درخواست آمرزش و پایداری کنید که اینک (در قبر) از او سؤال می‌شود».

954- وعن عمرو بن العاص قال: إِذَا دَفَنْتُمُونِي، فَأقِيمُوا حَوْلَ قَبْرِي قَدْرَ مَا تُنْحَرُ جَزُورٌ، وَيُقَسَّمُ لَحمُهَا حَتَّى أَسْتَأنِسَ بِكُمْ، وَأعْلَمَ مَاذَا أُرَاجِعُ بِهِ رُسُلَ رَبِّي. [روايت مسلم]([[438]](#footnote-438))

**ترجمه:** از عمرو بن عاص روایت است که فرمود: «آن‌گاه که مرا در قبر گذاشتید، در اطراف قبرم به‌اندازه‌ای که یک شتر را می‌کُشند و گوشتش را تقسیم می‌کنند، بمانید تا با شما اُنس بگیرم - و وحشت من از میان برود- و ببینم به فرستادگان پروردگارم، چه جوابی می‌دهم».

[نووی گوید: شافعی/ گفته است: «مستحب است که پس از دفن میّت، بخشی از قرآن تلاوت شود و اگر همه‌ی قرآن ختم گردد، خوبست».]([[439]](#footnote-439))

**شرح**

مؤلف/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» می‌گوید: «باب: دعا برای مرده پس از دفن او و نشستن در کنار قبرش برای لحظاتی به منظور دعا و استغفار برای وی». وقتی مرده را در قبر می‌گذارند، دو فرشته نزدش می‌آیند و از او درباره‌ی پروردگار، دین و پیامبرش می‌پرسند. از این‌رو پیامبر پس از دفن میّت، بالاي قبرش می‌ایستاد و می‌فرمود: «برای برادرِ خویش، درخواست آمرزش و پایداری کنید که اینک (در قبر) از او سؤال می‌شود». لذا پس از خاک‌سپاری ميّت، لحظاتي بایستید و برای برادر خویش دعا کنید و بگویید: «یا الله! او را بیامرز؛ یا الله! او را استوار و پایدار بگردان» و این دعا را سه بار تکرار کنید؛ زیرا پیامبر دعايش را سه بار تكرار مي‌كرد و سپس بدون توقف باز می‌گشت و برای ذکر و قرائت و استغفار نمی‌نشست. این، چیزی‌ست که در سنت آمده است؛ مؤلف/ از عمرو بن عاص نقل کرده که آن بزرگوار فرموده است: «آن‌گاه که مرا در قبر گذاشتید، در اطراف قبرم به‌اندازه‌ای که یک شتر را می‌کُشند و گوشتش را تقسیم می‌کنند، بمانید تا با شما اُنس بگیرم - و وحشت من از میان برود- و ببینم به فرستادگان پروردگارم، چه جوابی می‌دهم». با توجه به آن‌چه که از سنت نبوی ثابت است، این، نظرِ شخصی و اجتهاد عمرو بن عاص می‌باشد که با آن موافق نیستیم؛ زیرا روش پیامبر از روش دیگران کامل‌تر است و پیامبر پس از دفن میّت به‌اندازه‌ای كه یک شتر را می‌کُشند و گوشتش را تقسیم می‌کنند، کنار قبر نمی‌ماند و به یارانش نیز چنین فرمانی نداده است. بیش‌ترین چیزی که به یارانش فرمود، این بود که به آنان فرمان داد که لحظاتی سرِ قبرش بایستند و برای او درخواست آمرزش و پایداری کنند؛ سنت، همین است و بس. و آن‌گاه مردم پراکنده می‌شدند. اما موضوع قرائت قرآن در کنار قبر و ایصال ثوابش به میّت، بنا بر صحیح‌ترین دیدگاه، مکروه است؛ یعنی برای انسان مکروه می‌باشد که سرِ قبری برود و آن‌جا بایستد یا بنشیند و قرآن بخواند؛ زیرا این، بدعت می‌باشد و ثبوتی ندارد؛ پیامبر فرموده است: «كلُّ بدعةٍ ضلالةٌ». یعنی: «هر بدعتی، گمراهی‌ست». لذا کم‌ترین حالتِ این کار، این است که بدعت می‌باشد.

\*\*\*

162- باب: صدقه دادن از سوی میّت و دعا برای او([[440]](#footnote-440))

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ﴾ [الحشر: ١٠]

(و نیز اموال فیء از آنِ) آیندگان ایشان است که می‌گویند: ای پروردگارمان! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، بیامرز.

955- وعن عائشة&: أنَّ رجلاً قَالَ لِلنَّبِيِّ: إنَّ أُمِّي افْتُلِتَتْ نَفْسُهَا وَأُرَاهَا لَوْ تَكَلَّمَتْ تَصَدَّقَتْ، فَهَلْ لَهَا أجْرٌ إنْ تَصَدَّقْتُ عَنْهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ». [متفق عليه]([[441]](#footnote-441))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: مردی به پیامبر گفت: مادرم به مرگ ناگهانی درگذشت؛ به‌گمانم اگر فرصت حرف زدن پیدا می‌کرد، صدقه می‌داد (یا برای صدقه دادن سفارش می‌نمود). آیا اگر از سوی او صدقه دهم، پاداشی برای او خواهد بود؟ پیامبر فرمود: «آری».

956- وعن أَبي هريرة أنَّ رسول الله قَالَ: «إِذَا مَاتَ الإنسان انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلا مِنْ ثَلاثٍ: صَدَقةٍ جَاريَةٍ، أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ، أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ». [روايت مسلم]([[442]](#footnote-442))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هنگامی که انسان می‌میرد، عملش قطع می‌شود؛ مگر در سه مورد: صدقه‌ی جاری، یا علمی که دیگران از آن نفع می‌برند یا فرزند صالحی که برایش دعا می‌کند».

**شرح**

مؤلف/ در «ریاض‌الصالحین» می‌گوید: «باب صدقه دادن از سوی میّت و دعا برای او». وی سپس این آیه را ذکر کرده است که الله می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ١٠﴾

[الحشر: ١٠]

(و نیز اموال فیء از آنِ) آیندگان ایشان است که می‌گویند: ای پروردگارمان! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، بیامرز.و در دل‌هایمان هیچ کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده؛ ای پروردگارمان! بی‌گمان تو، بخشاینده‌ی مهرورزی.

﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ﴾ به کسانی اشاره دارد که پس از دو گروهِ پیش‌گام در اسلام، یعنی پس از مهاجران و انصار# می‌آیند. انصار# پیش از مهاجران در سرای ایمان، یعنی در مدینه جای گرفتند و راه ایمان را برگزیدند. به‌هر حال این امت، سه دسته‌اند:

مهاجران، انصار، و آیندگان و پیروان ایشان یا کسانی که پس از این‌ها آمده‌اند. الله متعال در دو جای قرآن کریم، این سه دسته را نام برده است؛ یکی، این آیه که می‌فرماید:

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ﴾ [التوبة: ١٠٠]

الله، از پیشگامان نخستین (اسلام، یعنی از) مهاجران و انصار و از کسانی که به‌نیکی از آنان پیروی نمودند، راضی است. و آنان نیز از الله خشنودند.

و نیز در سوره‌ی «حشر» که می‌فرماید:

﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ٨ وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٩ وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ١٠﴾ [الحشر: ٨، ١٠]

(و بخشی از اموال فی‌ء) از آنِ فقیران مهاجری‌ست که از دیار و اموالشان بیرون رانده شده‌اند؛ فضل (و نعمت الله) و خشنودی او را می‌طلبند و الله و پیامبرش را یاری می‌کنند. ایشان، همان راستگویانند. (و هم‌چنین از آن) کسانی (است) که پیش از مهاجران در سرای هجرت جای گرفتند و راه ایمان را برگزیدند؛ کسانی را که به سویشان هجرت کرده‌اند، دوست دارند و در دل‌هایشان دغدغه و نیازی به آن‌چه به مهاجران داده شده است، احساس نمی‌کنند و (آنان را) بر خود ترجیح می‌دهند؛ گرچه خودشان بسیار نیازمند باشند. و کسانی که از آز و بخلِ نفس خویش مصون بمانند، همان رستگارانند. و (نیز از آنِ) آیندگان ایشان است که می‌گویند: ای پروردگارمان! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، بیامرز و در دل‌هایمان هیچ کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده؛ ای پروردگارمان! بی‌گمان تو، بخشاینده‌ی مهرورزی.

لذا هرکه را دیدید که به صحابه# محبت دارد و برایشان استغفار و درخواست آمرزش می‌کند، بدانید که چنین شخصی با آن بزرگواران محشور می‌شود؛ و اگر کسی را دیدید که به صحابه# دشنام می‌دهد و به آنان محبت ندارد و برایشان استغفار و درخواست آمرزش نمی‌کند، بدانید که چنین شخصی هیچ بهره‌ای از این امت ندارد و از صحابه# دور است و صحابه نیز از او دورند؛ زیرا اصحاب# در رساندن شریعت، واسطه‌ی میان ما و رسول‌الله هستند؛ همان‌گونه که پیامبر در این امر، واسطه‌ی میان ما و پروردگارمان است و سخن پروردگارمان را به ما رسانید. از این‌رو اگر کسی از این واسطه‌ها به‌ویژه ابوبکر و عمر$ بدگویی کند، گویا از همه‌ی شریعت بد گفته است؛ زیرا آن‌ها به‌طور مطلق برترین و بهترین پیروان پیامبران بودند و هیچ‌یک از پیروان موسی، ابراهیم، عیسی و محمد صلی‌الله علیهم اجمعین از ابوبکر و عمر$ برتر نبوده است. لذا کسی به بدگویی از آنان می‌پردازد که ذره‌ای ایمان در دلش وجود ندارد. هم‌چنین کسی که به بدگویی و عیب‌جویی از صحابه# می‌پردازد، در حقیقت بر دینِ الله خرده می‌گیرد. از این‌رو الله می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ﴾ [الحشر: ١٠]

... و (نیز از آنِ) آنان‌که پس از ایشان آمدند،(و) می‌گویند: ای پروردگارمان! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، بیامرز.

سپس مؤلف/ به حدیث عایشه& استدلال کرده است که: مردی به پیامبر گفت: مادرم به مرگ ناگهانی درگذشت؛ به‌گمانم اگر فرصت حرف زدن پیدا می‌کرد، صدقه می‌داد (یا برای صدقه دادن سفارش می‌نمود). آیا اگر از سوی او صدقه دهم، پاداشی برای او خواهد بود؟ پیامبر فرمود: «آری».

این حدیث، نشان‌گر جواز صدقه دادن از سوی میّت است؛ یعنی وقتی صدقه‌ای می‌دهید، نیت کنید که از جانب پدر یا مادر یا برادر، یا خواهرتان یا از سوی هر مسلمانِ مرده‌ای باشد؛ این کار، به او نفع می‌رساند. به عبارت دیگر: ثوابش به او می‌رسد.([[443]](#footnote-443))

و اما دعا برای مرده؛ در حدیث ابوهریره آمده است: رسول‌الله فرمود: «هنگامی که انسان می‌میرد، عملش قطع می‌شود»؛ زیرا سراي عمل، دنیاست و فرصت عمل، با مرگ انسان پایان می‌یابد و پس از مرگ، نه جای عمل است و نه فرصتِ آن. از این‌رو پیامبر فرمود: «هنگامی که انسان می‌میرد، عملش قطع می‌شود؛ مگر در سه مورد: صدقه‌ی جاری، یا علمی که دیگران از آن نفع می‌برند یا فرزند صالحی که برایش دعا می‌کند».

منظور از «صدقه‌ی جاری»، این است که خودِ انسان در حیات خویش، زمین یا هر چیز دیگری را برای فقرا یا کارهای عام‌المنفعه وقف کند. و «علم سودمند»، دانشِ ماندگاری‌ست که پس از انسان می‌ماند و دیگران از آن سود می‌برند. و اما سومین مورد: «فرزند صالحی که برای پدر و مادرش دعا مي‌نمايد»؛ زیرا فرزند ناخلف به پدر و مادرش نیکی نمی‌کند و حتی از دعا کردن برای آن‌ها نیز دریغ می‌ورزد. اما فرزند صالح و شایسته دعایش را از پدر و مادرش دریغ نمی‌دارد و پس از مرگشان برای آنان دعا می‌کند. این‌جاست که به اهمیت توجه به تربیت و پرروشِ نیک فرزندانمان پی می‌بریم. زیرا اگر فرزندانمان را خوب و شایسته تربیت کنیم، هم برای خودشان خوب است و هم برای ما؛ چون برای ما دعا می‌کنند. در میان این سه مورد، از همه برتر، دانشِ سودمند است. برای شما چند مثال می‌زنم:

ابوهریره جزو عالم‌ترین اصحاب رسول‌الله بود؛ وی، گاه از شدت گرسنگی بر زمین می‌افتاد؛ اما اینک بیش‌ترِ مسلمانان از انبوه روایات و احادیثی که او برای ما نقل کرده است، بهره می‌جویند و این، خود صدقه‌ای جاری برای او در مقایسه با صدقات و کارهای نیکی‌ست که در دوران وی به‌انجام می‌رسید.

امام احمد و ابوالعباس حرانی که اینک از دنیا رفته‌اند، درس‌های ماندگاری برای ما به‌جا گذاشته‌اند؛ زیرا کتاب‌هایشان در اختیار ماست که میراثی گران‌بها به‌شمار می‌آید. آیا از بزرگ‌ترین بازرگان آن دوران این‌همه نفع و فایده‌ی ماندگار تا دورانِ ما، باقی مانده است؟! هرگز؛ لذا از این سه مورد، علم و دانش از همه برتر است؛ زیرا چه‌بسا صدقه‌ی جاری، از میان می‌رود و فرزند صالح نیز می‌میرد؛ اما دانشی که برای مسلمانان سودمند است، تا زمانی که الله بخواهد، ماندگار می‌باشد. لذا همان‌گونه که امام احمد فرموده است: مشتاق کسب علم و دانش باشید که هیچ چیزی با آن برابری نمی‌کند؛ البته برای دانشجو و پژوهش‌گری که نیتش درست است. پس در جهت کسب علوم شرعی و علوم مربوط به آن از قبیل زبان و ادبیات عرب و امثال آن بکوشید تا ان‌شاءالله هم خودتان از این علوم بهره ببرید و هم به دیگران نفعی برسانید.

\*\*\*

163- باب: تعریفِ مردم از مرده

957- عن أنسٍ قال: مَرُّوا بِجَنَازَةٍ فَأَثْنَوْا عَلَيْهَا خَيْراً فَقَالَ النِّبَيُّ: «وَجَبَتْ». ثُمَّ مَرُّوا بِأُخْرَى، فَأثْنَوْا عَلَيْهَا شَرّاً، فَقَالَ النَّبِيُّ: «وَجَبَتْ». فَقَالَ عمر بن الخطاب: مَا وَجَبَت؟ فَقَالَ: «هَذَا أثْنَيْتُمْ عَلَيْهِ خَيْراً، فَوَجَبتْ لَهُ الجَنَّةُ، وهَذَا أثْنَيْتُمْ عَلَيْهِ شَرّاً، فَوَجَبَتْ لَهُ النَّار، أنْتُمْ شُهَدَاءُ اللهِ في الأَرضِ». [متفقٌ عليه]([[444]](#footnote-444))

**ترجمه:** انس می‌گوید: (صحابه) از کنار جنازه‌ای گذشتند و از او به‌نیکی یاد کردند. پیامبر فرمود: «واجب شد». سپس از کنار جنازه‌ی دیگری گذشتند و او را نکوهش کردند. پیامبر فرمود: «واجب شد». عمر بن خطاب پرسید: چه چیزی واجب شد؟ فرمود: «شخص نخست را ستودید؛ پس بهشت برایش واجب شد و از شخص دوم به‌بدی یاد کردید؛ پس آتش دوزخ بر او واجب گشت. شما، گواهانِ الله در زمین هستید».

958- وعن أَبي الأسْوَدِ قَالَ: قَدِمْتُ المَدِينَةَ، فَجَلَسْتُ إِلَى عُمَرَ بنِ الخَطَّاب فَمَرَّتْ بِهمْ جَنَازَةٌ، فَأُثْنِيَ عَلَى صَاحِبِهَا خَيْراً، فَقَالَ عُمَرُ: وَجَبَتْ، ثُمَّ مُرَّ بَأُخْرَى فَأُثْنِيَ عَلَى صَاحِبِهَا خَيْراً، فَقَالَ عُمرُ: وَجَبَتْ، ثُمَّ مُرَّ بِالثَّالِثَةِ، فَأُثْنِيَ عَلَى صَاحِبِهَا شَرّاً، فَقَالَ عُمر: وَجَبَتْ ، قَالَ أَبُو الأسودِ: فقلتُ: وَمَا وَجَبَتْ يَا أمْيرَ المُؤمِنينَ؟ قَالَ: قُلْتُ كما قَالَ النَّبِيُّ: «أيُّمَا مُسْلِمٍ شَهِدَ لَهُ أرْبَعَةٌ بِخَيرٍ، أدْخَلَهُ اللهُ الجَنَّةَ». فقُلْنَا: وَثَلاثَةٌ؟ قَالَ: «وَثَلاثَةٌ»؛ فقلنا: وَاثْنَانِ؟ قَالَ: «وَاثْنَانِ». ثُمَّ لَمْ نَسْأَلْهُ عَن الواحِدِ. [روايت بخاري]([[445]](#footnote-445))

**ترجمه:** ابوالاسود می‌گوید: به مدینه آمده و نزد عمر بن خطاب نشسته بودم؛ در این میان جنازه‌ای از آن‌جا عبور دادند و از آن به‌نیکی یاد شد. عمر فرمود: «واجب شد». سپس جنازه‌ی دیگری از آن‌جا عبور دادند و از او نیز به‌نیکی یاد گردید. عمر فرمود: «واجب شد». آن‌گاه جنازه‌ی سومی عبور داده شد و صاحبش را نکوهش کردند. عمر فرمود: «واجب شد». ابوالاسود می‌گوید: گفتم: ای امیر مؤمنان! چه چیزی واجب شد؟ پاسخ داد: من، سخن پیامبر را بازگو کردم که فرمود: «هر مسلانی که چهار نفر از او به‌نیکی یاد کنند، الله() او را وارد بهشت می‌گرداند». گفتیم: (گواهیِ) سه نفر چه؟ فرمود: «(اگر) سه نفر (هم گواهی دهند، این‌گونه است)». گفتیم: دو نفر چه؟ فرمود: «(اگر) دو نفر (نیز گواهی دهند، این‌گونه است)». و از آن بزرگوار درباره‌ی گواهی یک نفر نپرسیدیم.

**شرح**

مؤلف/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» می‌گوید: «باب: تعریف مردم از مرده». یادِ مردم از مرده به دو صورت است: یا از او به‌نیکی یاد می‌کنند و یا به‌بدی. و این، به آن‌چه که درباره‌اش می‌دانند، بستگی دارد.

سپس مؤلف، حدیث انس و نیز ماجرای ابوالاسود با عمر بن خطاب را ذکر کرده است. در حدیث انس آمده است که پیامبر با همراهانش از کنار جنازه‌ای گذشت. اصحاب از او به‌نیکی یاد کردند. پیامبر فرمود: «واجب شد». سپس از کنار جنازه‌ی دیگری گذشتند و او را نکوهش کردند. پیامبر فرمود: «واجب شد». عمر بن خطاب پرسید: ای رسول‌خدا! چه چیزی واجب شد؟ فرمود: « شخص نخست را ستودید؛ پس بهشت برایش واجب شد و از شخص دوم به‌بدی یاد کردید؛ پس آتش دوزخ بر او واجب گشت. شما، گواهانِ الله در زمین هستید». الله بهتر می‌داند؛ ولی گویا شخص دوم از منافقان بوده است. زیرا در دوران پیامبر منافقان فراوانی در مدینه وجود داشتند که به‌ظاهر ادعای اسلام می‌کردند، اما در باطن کافر بودند. جایگاه منافقان در پایین‌ترین رده‌ی دوزخ است؛ مگر کسی که توبه کند. به‌هر حال این حدیث بیان‌گر این است که اگر مسلمانان از مرده‌ای به‌نیکی یاد کنند، بدین معناست که او بهشتی‌ست و بهشت بر وی واجب می‌شود. هم‌چنین اگر از مرده‌ای به‌بدی یاد کنند، این نشان می‌دهد که آن شخص دوزخی‌ست و آتش دوزخ بر او واجب می‌گردد. گفتنی‌ست: هیچ تفاوتی در میان گواهی مسلمانان در دوران پیامبر و پس از ایشان، وجود ندارد؛ زیرا حدیث ابوالاسود با عمر بن خطاب پس از دوران پیامبر بوده است. البته ما اهل سنت و جماعت بر این باوریم که درباره‌ی کسی گواهی نمی‌دهیم که او، بهشتی یا دوزخی‌ست؛ مگر برای کسی که پیامبر آشکارا درباره‌اش بیان کرده باشد که بهشتی یا دوزخی‌ست. مثلاً برای خلفای چهارگانه، یعنی: ابوبکر، عمر، عثمان و علی# و برای سایر عشره‌ی مبشَّره گواهی داده است که این‌ها بهشتی‌اند؛ همان‌گونه که پیامبر فرموده است: «أَبُو بَكْرٍ فِي الْجَنَّةِ، وَعُمَرُ فِي الْجَنَّةِ، وَعُثْمَانُ فِي الْجَنَّةِ، وَعَلِيٌّ فِي الْجَنَّةِ، وَطَلْحَةُ فِي الْجَنَّةِ، وَالزُّبَيْرُ فِي الْجَنَّةِ، وَسَعْدٌ فِي الْجَنَّةِ، وَسَعِيدُ بْنُ زَيْدٍ فِي الْجَنَّةِ، وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ فِي الْجَنَّةِ، وَأَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ فِي الْجَنَّةِ».([[446]](#footnote-446)) یعنی: «ابوبکر بهشتی‌ست؛ عمر بهشتی‌ست؛ عثمان بهشتی‌ست؛ علی بهشتی‌ست؛ طلحه بهشتی‌ست؛ زبیر بهشتی‌ست؛ سعد -بن ابی‌وقاص- بهشتی‌ست؛ سعید بن زید بهشتی‌ست؛ عبدالرحمن بن عوف بهشتی‌ست؛ و ابوعبیده بن جرّاح بهشتی‌ست». پیامبر همه‌ی این ده نفر را جزو بهشتیان برشمرد. و نیز عکاشه بن محصن؛ باری پیامبر خبر داد که: «هفتادهزار نفر از این امت بدون حساب و عذاب، وارد بهشت می‌شوند». عكاشه بن محصن برخاست و گفت: از الله بخواهید که من، جزو آن‌ها باشم. پیامبر فرمود: «تو، جزو آن‌ها هستی». مردي ديگر برخاست وگفت : «از الله بخواهید که من نیز جزو آن‌ها باشم». فرمود: «عكاشه، در این زمینه بر تو پیشی گرفت».([[447]](#footnote-447))

الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَرۡفَعُوٓاْ أَصۡوَٰتَكُمۡ فَوۡقَ صَوۡتِ ٱلنَّبِيِّ وَلَا تَجۡهَرُواْ لَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ كَجَهۡرِ بَعۡضِكُمۡ لِبَعۡضٍ أَن تَحۡبَطَ أَعۡمَٰلُكُمۡ وَأَنتُمۡ لَا تَشۡعُرُونَ ٢﴾

[الحجرات: ٢]

ای مؤمنان! صداهایتان را فراتر از صدای پیامبر نبرید و با او، آن‌گونه سخن نگویید که با یک‌دیگر سخن می‌گویید تا مبادا بی‌آنکه دریابید، اعمالتان نابود شود.

ثابت بن قيس كه صدای بلندی داشت، پس از نزول این آیه ترسید و خانه‌نشین شد و از ترس اینکه عملش تباه شود، از خانه بیرون نمی‌آمد. پیامبر پس از این‌که متوجه غیبتش شد، کسی را نزدش فرستاد و به او مژده داد که: «بَلْ تَعِيشُ حَمِيدًا، وتُقْتَلُ شَهِيدًا وَتَدْخُلُ الْجَنَّةَ».([[448]](#footnote-448)) یعنی: «ستوده (و سرافراز) زندگی می‌کنی و به شهادت می‌رسی و وارد بهشت می‌شوی». لذا هرکسی که پیامبر به بهشتی بودن وی گواهی داده باشد، ما نیز گواهی می‌دهیم که بهشتی‌ست و هرکه پیامبر آشکارا درباره‌اش بیان کرده باشد که دوزخی‌ست، ما هم گواهی می‌دهیم که آن‌شخص دوزخی‌ست. پیامبر و هم‌چنین قرآن کریم به دوزخی بودن عده‌ای تصریح کرده‌اند. همان‌گونه که الله متعال درباره‌ی ابولهب که عموی پیامبر می‌فرماید:

﴿تَبَّتۡ يَدَآ أَبِي لَهَبٖ وَتَبَّ ١ مَآ أَغۡنَىٰ عَنۡهُ مَالُهُۥ وَمَا كَسَبَ ٢ سَيَصۡلَىٰ نَارٗا ذَاتَ لَهَبٖ ٣ وَٱمۡرَأَتُهُۥ حَمَّالَةَ ٱلۡحَطَبِ ٤ فِي جِيدِهَا حَبۡلٞ مِّن مَّسَدِۢ ٥﴾

[المسد: ١، ٦]

زیان‌کار و شکسته باد دو دست ابولهب و خودش نابود باد. مالش و آنچه به‌دست آورد، سودی به حالش نبخشید. به‌زودی وارد آتش شعله‌وری خواهد شد. و نیز همسرش (که در دشمنی با پیامبر، آتش‌بیار معرکه بود؛ آری، همان) زنِ هیزم‌کش را می‌گویم. در گردنش ریسمانی از لیف خرماست (و در دوزخ زنجیری آتشین بر گردن دارد).

پیامبر خبر داد که عمویش ابوطالب در بالاترین قسمت دوزخ به‌سر می‌برد؛ یعنی در عمقِ کمِ آن، اما دو کفش آتشین در پاهای اوست که مغز سرش از آن، به جوش می‌آید.

شخصی نزد پیامبر آمد و پرسید: ای رسول‌خدا! پدرم کجاست؟ فرمود: «پدرت در دوزخ است». هم‌چنین پیامبر فرمود: «عمرو بن لحی را در دوزخ دیدم که روده‌هایش را به دنبال خویش می‌کشید».([[449]](#footnote-449))

علامه ابوالعباس حرانی می‌گوید: درباره‌ی کسی که امت به‌اتفاق از او به‌نیکی یاد کنند، گواهی می‌دهیم که بهشتی‌ست. مانند امام احمد، شافعی، ابوحنیفه، مالک، سفیان ثوری، سفیان بن عیینه و دیگر امامانی که همه‌ی امت از آن‌ها به‌نیکی یاد می‌کنند؛ لذا گواهی می‌دهیم که این‌ها بهشتی‌اند. درباره‌ی شخص شیخ‌الاسلام نیز این‌گونه است؛ زیرا امت به‌طور عموم از او به‌نیکی یاد می‌نمایند؛ مگر عده‌ی اندک و ناچیزی که از روی‌کرد عمومِ مسلمانان کناره گرفته‌اند و هرکس چنین روی‌کردی داشته باشد و از عموم مسلمانان کناره بگیرد، در آتش دوزخ می‌افتد. لذا درباره‌ی شیخ‌الاسلام نیز گواهی می‌دهیم که بهشتی‌ست. و این دیدگاه با حدیث عمر که بخاری/ آن‌را روایت کرده است، تأیید می‌شود: «هرکس که چهار یا سه یا دو نفر از او به‌نیکی یاد کنند، بهشت بر وی واجب می‌شود». و صحابه# از پیامبر درباره‌ی گواهیِ یک نفر سؤال نکردند.

از الله متعال می‌خواهیم که ما را در جرگه‌ی بهشتیان قرار دهد و ما را بر آتش دوزخ حرام بگرداند.

\*\*\*

164- باب: فضیلت کسی که فرزندان کوچکش بمیرند

959- عن أنسٍ قال: قَالَ رسول الله: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَمُوتُ لَهُ ثَلاَثَةٌ لَمْ يَبْلُغوا الحِنْثَ إِلا أدْخَلَهُ اللهُ الجَنَّةَ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ إيَّاهُمْ». [متفقٌ عليه]([[450]](#footnote-450))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هر مسلمانی که سه فرزندِ نابالغش بمیرند، به‌قطع الله متعال به لطف رحمت خویش بر فرزندانِ آن‌شخص، او را وارد بهشت می‌گرداند».

960- وعن أَبي هريرة قال: قَالَ رسول الله: «لا يَمُوتُ لأَحَدٍ مِنَ المُسْلِمينَ ثَلاَثَةٌ مِنَ الوَلَدِ لا تَمسُّهُ النَّارُ إِلا تَحِلَّةَ القَسَمِ». [متفقٌ عليه]([[451]](#footnote-451))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هر مسلمانی که سه فرزندش بمیرند، آتش به آن مسلمان نمی‌رسد؛ مگر به‌خاطر تحقق سوگند (پروردگار)».

[نووی گوید: منظور از تحقق سوگند پروردگار، اشاره‌ای‌ست به این آیه که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِن مِّنكُمۡ إِلَّا وَارِدُهَاۚ﴾؛([[452]](#footnote-452)) یعنی: «هیچ‌کس از شما نیست؛ مگر آنکه از دوزخ گذر خواهد کرد». و مراد از آن، عبور از "پُل صراط" می‌باشد که بر روی جهنم نصب شده است. الله، ما را از آن مصون بدارد.]

961- وعن أَبي سعيد الخدري قَالَ: جَاءتِ امْرأةٌ إِلَى رسول الله فَقَالَتْ: يَا رسولَ الله، ذَهبَ الرِّجَالُ بِحَدِيثكَ، فَاجْعَلْ لَنَا مِنْ نَفْسِكَ يَوْماً نَأتِيكَ فِيهِ تُعَلِّمُنَا مِمَّا عَلَّمَكَ اللهُ، قَالَ: «اجْتَمِعْنَ يَوْمَ كَذَا وَكَذَا»؛ فَاجْتَمَعْنَ، فَأَتَاهُنَّ النَّبيُّ فَعَلَّمَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَهُ اللهُ، ثُمَّ قَالَ: «مَا مِنْكُنَّ مِنِ امْرَأةٍ تُقَدِّمُ ثَلاَثَةً مِنَ الوَلَدِ إِلا كَانُوا لَهَا حِجَاباً مِنَ النَّارِ». فقالتِ امْرَأةٌ: وَاثْنَينِ؟ فَقَالَ رسولُ‌الله: «وَاثْنَيْنِ». [متفقٌ عليه]([[453]](#footnote-453))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: زنی نزد رسول‌الله آمد و عرض کرد: ای رسول‌خدا! مردان به‌تنهایی از سخنان شما بهره بردند؛ پس روزی از - وقت- خود را به ما اختصاص دهید تا نزدتان بیاییم و از آن‌چه که الله به شما آموخته است، به ما آموزش دهید. رسول‌الله فرمود: «در فلان و فلان‌روز جمع شوید». آن‌گاه پیامبر نزدشان آمد و از آن‌چه که الله به او آموخته است، به آنان آموزش داد. سپس فرمود: «هر زنی از شما که سه فرزندش را از دست بدهد، به‌قطع آن‌ها برای مادرشان مانعی در برابر آتش دوزخ خواهند بود». زنی پرسید: آیا دو فرزند نیز این‌گونه است؟ پیامبر فرمود: «(بله؛) دو فرزند نیز همین‌گونه است».

**شرح**

مؤلف/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» بابی بدین عنوان گشوده است: «فضیلت کسی که فرزندان کوچکش بمیرند»؛ یعنی: کسی که چند فرزند خردسالش را از دست بدهد و به امید دریافت پاداش از الله شکیبایی ورزد، فضایلی دارد که در احادیث آمده است. سپس مؤلف احادیث انس، ابوهریره و ابوسعید# را در این‌باره آورده است. احادیثی که نشان می‌دهد: «هر مسلمانی که سه فرزندِ نابالغش بمیرند، به‌قطع الله متعال به لطف رحمت خویش بر فرزندانِ آن‌شخص، او را وارد بهشت می‌گرداند». از آن جهت به رحمت الهی نسبت به فرزندان خردسال یا نابالغ اشاره کرد که فرزندان نابالغ به‌طور خاص درخورِ رحمت و توجه هستند؛ زیرا فرزندان پس از این‌که بزرگ می‌شوند، استقلال می‌یابند و به‌اندازه‌ی فرزندان نابالغ، به مهر و توجه پدر و مادر نیاز ندارند. لذا پدر و مادر به فرزندان خردسال خویش، بیش‌تر محبت و توجه می‌کنند. لذا هرکس سه فرزند نابالغ از دست دهد و به خاطر الله و امید به پاداش الاهی شکیبایی ورزد، این فرزندان برای او مانعی در برابر آتش دوزخ خواهند بود؛ مگر به‌خاطر تحقق سوگند پروردگار که می‌فرماید:

﴿وَإِن مِّنكُمۡ إِلَّا وَارِدُهَاۚ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتۡمٗا مَّقۡضِيّٗا ٧١ ثُمَّ نُنَجِّي ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّنَذَرُ ٱلظَّٰلِمِينَ فِيهَا جِثِيّٗا ٧٢﴾ [مريم: ٧١، ٧٢]

و هیچ‌کس از شما نیست؛ مگر آن‌که بر دوزخ گذر خواهد کرد. این، وعده‌ی قطعی و مقدری‌ست که انجامش با پروردگار توست. آن‌گاه پرهیزکاران را نجات می‌دهیم و ستم‌گران   
  
را که به زانو درآمده‌اند، در دوزخ رها می‌کنیم.

در حدیث ابوسعید خدری آمده است: پیامبر در گردهمایی زنان حضور یافت و به آنان از آن‌چه که الله به او آموخته بود، آموزش داد و فرمود: «هر زنی از شما که سه فرزندش را از دست بدهد، به‌قطع آن‌ها برای مادرشان مانعی در برابر آتش دوزخ خواهند بود». زنی پرسید: آیا دو فرزند نیز این‌گونه است؟ پیامبر فرمود: «(بله؛) دو فرزند نیز همین‌گونه است». و این هم از لطف و فضلِ الله متعال است که اگر مسلمانی دو فرزندش را از دست بدهد و سپس به امید پاداش الهی شکیبایی ورزد، این امر مانعی برای او در برابر آتش دوزخ خواهد بود؛ فرقی نمی‌کند که فرزندانش دختر باشند یا پسر.

\*\*\*

165- باب: گریه و ترس به‌هنگام عبور از کنار قبور و محل هلاکت ستم‌گران و اظهار عجز و نیاز به الله متعال؛ و زنهار از غفلت از آن

962- عن ابن عمرَ$: أنَّ رسول الله قَالَ لأصْحَابِهِ- يعْني لَمَّا وَصَلُوا الحِجْرَ، دِيَارَ ثَمُودَ-: «لا تَدْخُلُوا عَلَى هَؤُلاَءِ المُعَذَّبِينَ إِلاَّ أنْ تَكُونُوا بَاكِينَ، فَإنْ لَمْ تَكُونُوا بَاكِينَ، فَلا تَدْخُلُوا عَلَيْهِمْ، لا يُصِيبُكُمْ مَا أصَابَهُمْ». [متفقٌ عليه]([[454]](#footnote-454))

وفي روايةٍ قَالَ: لَمَّا مَرَّ رسولُ الله بِالحِجْرِ، قَالَ: «لا تَدْخُلُوا مَسَاكِنَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أنْفُسَهُمْ، أنْ يُصِيبَكُمْ مَا أصَابَهُمْ، إِلاَّ أنْ تَكُونُوا بَاكِينَ»؛ ثُمَّ قَنَّع رسولُ الله رَأسَهُ وأسْرَعَ السَّيْرَ حَتَّى أجَازَ الوَادِي.

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: رسول‌الله به یارانش- آن‌گاه که به "حجر"، سرزمین قوم ثمود رسیدند- فرمود: «از سرزمین این‌ها که مورد عذاب قرار گرفته‌اند، جز گریه‌کنان عبور نکنید؛ و اگر گریان نبودید، به آن‌جا وارد نشوید. مبادا عذابی که به آنان رسید، به شما نیز برسد».

و در روایتی دیگر، ابن‌‌عمر$ گفته است: هنگامی‌که رسول‌الله از سرزمین "حجر" گذشت، فرمود: «به سکونت‌گاه‌های کسانی که به خویشتن ستم کردند، جز گریه‌کنان وارد نشوید؛ مبادا آن‌چه به آنان رسید، به شما نیز برسد. سپس رسول‌الله سر خویش را پوشاند و به حرکت خود سرعت بخشید تا آن‌که آن وادی را پشت سر نهاد.

**شرح**

مؤلف/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» بابی بدین عنوان گشوده است: «گریستن به‌هنگام عبور از کنار قبور و محل هلاکت ستم‌گران و ترس از این‌که عذابی همانند عذاب آنان به انسان برسد». وی سپس حدیث ابن‌عمر$ درباره‌ی گذر رسول‌الله از حجر، یعنی از سرزمین قوم ثمود را آورده است. قوم ثمود، همان قوم صالح بودند؛ الله متعال، صالح را به سویشان فرستاد تا آنان را به ایمان به الله فرا بخواند؛ اما آن‌ها کفر ورزیدند و ایمان نیاوردند. صالح به آنان فرمود: سه روز فرصت دارید که در خانه‌هایتان از زندگی برخوردار باشید. سپس بانگی شدید و مرگ‌بار، قوم ثمود را فرا گرفت و در خانه‌هایشان از پا درآمدند و نقش زمین شدند. الله متعال، آن‌چنان قدرت و نیرویی به آنان بخشیده بود که به‌سادگی کوه‌ها را می‌تراشیدند و در دلِ کوه‌ها، کاخ‌ها و خانه‌ها‌ی بلند و برافراشته می‌ساختند؛ ولی بدان سبب که ایمان نیاوردند، آنان را با بانگی مرگ‌بار هلاک کرد. پیامبر هنگامی‌که رهسپار "تبوک" بود، از این سرزمین گذشت و فرمود: «از سرزمین این‌ها که مورد عذاب قرار گرفته‌اند، جز گریه‌کنان عبور نکنید؛ و اگر گریان نبودید، به آن‌جا وارد نشوید. مبادا عذابی که به آنان رسید، به شما نیز برسد».

لذا رفتن به سرزمین ثمود [و چنین مکان‌هایی] به‌قصد گردش و دیدن خانه‌هایشان جایز نیست؛ زیرا چنین کاری، نافرمانی از رسول‌الله به‌شمار می‌آید؛ مگر این‌که کسی گریه‌کنان و برای عبرت گرفتن به چنین مکان‌هایی برود. و اگر گریان نبود، برایش رفتن به آن‌جا جایز نیست؛ زیرا ممکن است به عذابی همانند عذاب آنان گرفتار شود. رسول‌الله هنگام عبور از سرزمین "حجر" سر خود را پوشاند و به حرکت خویش سرعت بخشید تا آن‌که این وادی را پشت سر نهاد. این‌جاست که به اشتباهِ آن‌دسته از کسانی که برای گردش و تفریح به سرزمین ثمود و امثال آن می‌روند و چند روزی در ان‌جا اقامت می‌کنند، پی می‌بریم و درمی‌یابیم که این کار، نافرمانی از رسول‌الله و بر خلاف سنت و رهنمود آن بزرگوار است. چراکه پیامبر به‌هنگام عبور از این سرزمین، سر خویش را پوشاند و با سرعتِ بیش‌تری حرکت کرد تا هرچه زودتر آن‌جا را پشت سر بگذارد؛ هم‌چنین از سکونت و ماندن در سکونت‌گاه‌های کسانی که به خویشتن ستم کردند، برحذر داشت تا مبادا انسان به عذابی چون عذاب آنان گرفتار شود؛ چه به سبب کفر به الله و چه به‌خاطر گناهی جز کفر. البته روز رستاخیز که با الله دیدار می‌کند، پاسخ‌گوی اعمالش خواهد بود و الله به بندگانش بیناست.

\*\*\*

7- کتاب: آداب سفر

166- باب: مستحب بودن آغاز سفر در روز پنج‌شنبه و ابتدای روز

963- عن كعب بن مالك أنَّ النَّبيَّ خَرَجَ في غَزْوَةِ تَبُوكَ يَوْمَ الخَمِيس، وَكَانَ يُحِبُّ أنْ يَخْرُجَ يَوْمَ الْخَميسِ. [متفقٌ عليه]([[455]](#footnote-455))

وفي رواية في الصحيحين: لقَلَّمَا كَانَ رسولُ الله يَخْرُجُ إِلا في يَوْمِ الخَمِيسِ.

**ترجمه:** کعب بن مالک می‌گوید: پیامبر روز پنج‌شنبه رهسپار غزوه‌ی تبوك شد و دوست داشت که روزهای پنج‌شنبه سفرش را آغاز کند.

در روایتی در «صحیحین» آمده است: کم‌تر پیش می‌آمد که رسول‌الله در روزی جز پنج‌شنبه - از خانه- بیرون برود (و سفرش را آغاز کند).

964- وعن صخر بن وَداعَةَ الغامِدِيِّ الصحابيِّ أنَّ رسول الله قَالَ: «اللهمَّ بَارِكْ لأُمَّتِي في بُكُورِهَا»؛ وَكَانَ إِذَا بَعَثَ سَرِيَّةً أَوْ جَيْشَاً بَعَثَهُمْ مِنْ أوَّلِ النَّهَارِ. وَكَانَ صَخْرٌ تَاجِراً، وَكَانَ يَبْعَثُ تِجَارَتَهُ أوَّلَ النَّهَار، فَأَثْرَى وَكَثُرَ مَالُهُ. [روايت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[456]](#footnote-456))

**ترجمه:** صخر بن وداعه‌ی غامدی صحابی می‌گوید: رسول‌الله دعا کرد: «یا الله! صبحگاهان را برای امتم خجسته و پربرکت بگردان». و هرگاه پیامبر دسته یا لشکری را گسیل می‌کرد، آنان را در آغاز روز می‌فرستاد. صخر بازرگان بود و فرستادن کاروان‌های تجاری‌ (و فعالیت‌های)خود را در ابتدای روز انجام می‌داد؛ لذا پس از مدتی ثروتمند شد و اموالش زیاد گردید.

**شرح**

مؤلف رحمه الله، بخشی به نام آداب سفر گشوده است.

سفر، یعنی ترک وطن و رفتن انسان از محلّ اقامتش به منطقه‌ای دیگر. واژه‌ی سفر در زبان عربی، هم‌خانواده‌ی کلمه‌ی «اِسفار» است که به معنای خروج و ظهور یا نمایان شدن می‌باشد. چنان‌که گفته می‌شود: «أسفر الصبح»؛ یعنی: «صبح روشن شد». بر این اساس علت نام‌گذاریِ سفر به این اسم، این است که سفر، ویژگی‌های انسان را نمایان می‌سازد و در سفر است که مردان، شناخته می‌شوند. چه ‌بسیار کسانی که برای شما نام‌آشنا هستند؛ اما زمانی آنان را به‌خوبی می‌شناسید که با آن‌ها هم‌سفر می‌شوید و در سفر به خلق و خویشان پی می‌برید. عمر بن خطاب عادت داشت که وقتی در حضور وی، از شخصی به‌نیکی یاد می‌کردند، می‌پرسید: آیا با او هم‌سفر شده‌اید؟ آیا با او معامله کرده‌اید؟ اگر پاسخ مثبت بود، عمر گواهی آن‌ها را درباره‌ی آن‌شخص می‌پذیرفت و گرنه، سخنشان درباره‌ی آن‌شخص، نزد عمر بی‌‌اعتبار بود.

شایسته است که انسان، مناسب‌ترین و آسان‌ترین زمان را برای مسافرت انتخاب کند؛ مانند آخر هفته. همان‌گونه که پیامبر بیش‌تر سفرهایش ر ا در روز پنج‌شنبه آغاز می‌کرد و گاه در سایر روزها نیز به سفر می‌رفت. چنان‌که آخرین سفرش، یعنی حج وداع را در روز شنبه آغاز فرمود؛ اما عادتش، این بود که معمولاً روزهای پنج‌شنبه برای سفر بیرون می‌رفت؛ به‌ویژه در جنگ‌ها و غزوات. الله بهتر می‌داند؛ اما گویا حکمتش، این بود که روز پنج‌شنبه اعمال انسان را به سوی الله بالا می‌برند و به او عرضه می‌‌کنند؛ لذا پیامبر دوست داشت که عملش، یعنی خروج در راه الله، در آن‌روز بر الله عرضه شود. هم‌چنین دوست داشت که سفرش را در ابتدای روز آغاز کند؛ زیرا گاه، انسان در سفرش غافل‌گیر می‌گردد و اگر در ابتدای روز بیرون آمده باشد، فرصت کافی برای رفع مشکلات فرا رویش دارد؛ به‌ویژه در سفرهای آن دوران که امکانات سفر اندک بود و مردم با اسب و شتر یا حتی با پای پیاده سفر می‌کردند. اما امروزه به‌خاطر فراوانی امکانات از قبیل وجود هواپیما، سفرها منظم و در ساعت‌های مشخصی‌ انجام می‌شود. به‌هر حال اگر امکان آغاز سفر در روز پنج‌شنبه وجود داشت، چه بهتر؛ و گرنه، ایرادی ندارد که انسان در روز یا زمان دیگری، سفرش را آغاز کند.

سپس مؤلف/ حدیث صخر را آورده است که پیامبر دعا کرد: «یا الله! صبحگاهان را برای امتم خجسته و پربرکت بگردان». بدین‌سان رسول‌الله دعا نمود که الله آغاز روز را برای امتش پربرکت بگرداند؛ زیرا انسان در ابتدای روز، فرصت بسیاری برای کار کردن دارد و همان‌گونه که الله متعال فرموده است: روز، هنگامِ کار و تلاش برای کسب معاش می‌باشد:

﴿وَجَعَلۡنَا ٱلنَّهَارَ مَعَاشٗا ١١﴾ [النبا: ١١]

و روز را هنگام کسب‌ معاش گرداندیم.

لذا همان‌طور که تجربه ثابت کرده است: اگر انسان کار و تلاش خویش را در ابتدای روز آغاز نماید، خیر و برکت فراوانی می‌یابد؛ اما متأسفانه امروزه بسیاری از ما تا دیروقت و حتی تا نزدیک ظهر می‌خوابیم و آغاز روز را که خجسته و پربرکت است، از دست می‌دهیم. توده‌ی مردم می‌گویند: «سردار و فرمانروای روز، آغاز آن است»؛ یعنی: انسان در ابتدای روز وقتش را بهتر مدیریت می‌کند و فرصتِ بیش‌تری برای کار و تلاش دارد. و چه خوب گفته‌اند: «سحرخیز باش تا کامروا باشی»! از این‌رو صخر که بازرگان بود، فرستادن کاروان‌های تجاری‌ (و فعالیت‌های) خود را در ابتدای روز انجام می‌داد؛ لذا پس از مدتی ثروتمند شد و اموالش زیاد گردید؛ و این، به‌خاطر عمل به رهنمود پیامبر و دعای ایشان بود که فرمود: «یا الله! آغاز روز را برای امتم خجسته و پربرکت بگردان».

\*\*\*

167- باب: استحباب جستجوی هم‌سفر و امیر قرار دادن یکی از خودشان در سفر تا همه از او فرمان ببرند

965- عن ابن عمرَ$ قَالَ: قَالَ رسولُ الله: «لَوْ أنَّ النَّاسَ يَعْلَمُونَ مِنَ الوحدَةِ مَا أعْلَمُ، مَا سَارَ رَاكبٌ بِلَيْلٍ وَحْدَهُ». [روایت بخاری]([[457]](#footnote-457))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «اگر آن‌چه را که من درباره‌ی - خطرات- تنها به سفر رفتن را می‌دانم، مردم نیز می‌دانستند، هیچ‌ سواره‌ای به‌تنهایی در شب به مسافرت نمی‌رفت».

966- وعن عمرِو بن شُعَيْبٍ عن أبيه عن جَدهِ قَالَ: قَالَ رسولُ الله: «الرَّاكِبُ شَيْطَانٌ، وَالرَّاكِبَانِ شَيْطَانَانِ، وَالثَّلاَثَةُ رَكْبٌ». [روايت ابوداود و ترمذي و نسائی با اِسنادهای صحیح؛ ترمذی گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[458]](#footnote-458))

**ترجمه:** از عمرو بن شعیب از پدرش از پدربزرگش روایت است که رسول‌الله فرمود: «یک سواره (یا یک نفر که رهسپار سفر است)، یک شیطان می‌باشد و دو سواره، دو شیطان هستند و سه سواره، یک کاروان به‌شمار می‌آیند».

967- وعن أَبي سعيد وأبي هُريرة$ قالا: قَالَ رسولُ الله: «إِذَا خَرَجَ ثَلاَثَةٌ في سَفَرٍ فَليُؤَمِّرُوا أحَدَهُمْ». [حدیثی حسن می‌باشد که ابوداود با اِسناد حسن روایت کرده است.]([[459]](#footnote-459))

**ترجمه:** از ابوسعید و ابوهریره$ روایت است که رسول‌الله فرمود: «هرگاه سه نفر رهسپار سفر می‌شوند، باید یکی از خودشان را امیر قرار دهند».

968- وعن ابن عبّاسٍ$ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «خَيْرُ الصَّحَابَةِ أرْبَعَةٌ، وَخَيْرُ السَّرَايَا أرْبَعُمِائَةٍ، وَخَيْرُ الجُيُوشِ أرْبَعَةُ آلاَفٍ، وَلَنْ يُغْلَبَ اثْنَا عَشَرَ ألْفاً مِنْ قِلةٍ». [روايت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[460]](#footnote-460))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «بهترین همراهان، چهار نفر هستند؛ و بهترین دسته(ی نظامی) چهارصد نفرند و بهترین لشکر، چهارهزار نفر. و دوازده‌هزار نفر هرگز به‌خاطر کمیِ تعداد شکست نمی‌خورند».

**شرح**

مؤلف/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» بابی بدین عنوان گشوده است: « استحباب جستجوی هم‌سفر و امیر قرار دادن یکی از خودشان در سفر». این باب، حاوی دو مسأله است:

**یکم:** شایسته است که انسان هم‌سفری با خود داشته باشد و تنهایی به مسافرت نرود. از این‌رو پیامبر فرموده است: «اگر آن‌چه را که من درباره‌ی - خطرات- تنها به سفر رفتن را می‌دانم، مردم نیز می‌دانستند، هیچ‌ سواره‌ای به‌تنهایی در شب به مسافرت نمی‌رفت». یعنی: شایسته نیست که انسان به‌تنهایی به مسافرت برود؛ زیرا ممکن است بیمار و حتی بی‌هوش شود یا کسی به او حمله کند؛ خلاصه این‌که خطرات سفری که به‌تنهایی صورت می‌گیرد، فراوان است و اگر انسان هم‌سفری داشته باشد، در برابر خطرات سفر به او کمک می‌کند. این، درباره‌ی سفرهایی‌ست که به‌تنهایی انجام می‌شود و مفهوم تنهایی در آن هویداست؛ نه درباره‌ی مسیرها یا سفرهایی که در کم‌تر از هر دقیقه، خودرویی از کنارِ انسان می‌گذرد؛ گرچه انسان در ماشین خودش، تنها باشد. لذا چنین سفری، تنهایی به‌شمار نمی‌آید و ایرادی در آن نیست. اینک مسیرهای سفر از شهری به شهر دیگر و از استانی به سایر استان‌ها با امکانات گوناگون، ایمن شده است و تنهایی به مسافرت رفتن [برای مردان] هیچ اشکالی ندارد.

سپس همان‌گونه که در حدیث عمرو بن شعیب آمده است، پیامبر بیان فرمود که: «یک سواره (یا یک نفر که رهسپار سفر است)، یک شیطان می‌باشد و دو سواره، دو شیطان هستند و سه سواره، یک کاروان به‌شمار می‌آیند». یعنی: یک نفر که به سفر می‌رود، یک شیطان است و وقتی نفر دیگری نیز با اوست، دو شیطان به‌شمار می‌آیند؛ اما هنگامی‌که سه نفر با یک‌دیگر هم‌سفرند، گروه و کاروانی مستقل هستند. این حدیث نیز از رفتن به سفر به‌تنهایی و نیز از این‌که فقط دو نفر هم‌سفر باشند، برحذر می‌دارد؛ اما در هم‌سفر بودن سه نفر اشکالی وجود ندارد. البته همان‌گونه که گفتم: این، مربوط به سفرها و مسیرهایی‌ست که در آن‌ها رفت و آمد نیست.

سپس مؤلف/ حدیث ابوسعید و ابوهریره$ را آورده که پیامبر به مسافران فرمان داده است که یکی از خودشان را امیر خویش قرار دهند؛ یعنی یک نفر از خودشان را سرگروه یا رییس خویش در سفر معین کنند تا سامان‌دهی به کارهایشان در سفر را عهده‌دار باشد و زمان حرکت، استراحت، غذا خوردن و امثال آن را برای هم‌سفران برنامه‌ریزی و مدیریت کند. زیرا اگر سرگروه یا رییسی نداشته باشند، کارهایشان نابسامان می‌شود و آشفته و سراسیمه می‌گردند. از ظاهر حدیث چنین به‌نظر می‌رسد که اطاعت و فرمان‌برداری از امیر سفر در مسایل مربوط به سفر واجب است؛ اما در رابطه با کارهای فردی که ربطی به سفر ندارد، اطاعت از سرگروه یا امیر سفر واجب نمی‌باشد؛ البته این، بدین معنا نیست که سرگروه، خودکامه یا خودرأی باشد؛ بلکه باید مطابق فرمان و رهنمود الهی با هم‌سفرانش مشورت کند و درباره‌ی مسایل سفر، نظرهای آنان را نیز جویا شود؛ البته در رابطه با مسایل روشن، نیازی به نظرخواهی و مشورت با هم‌سفران نیست. الله می‌فرماید:

﴿فَٱعۡفُ عَنۡهُمۡ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِۖ فَإِذَا عَزَمۡتَ فَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِ﴾

[آل عمران: ١٥٩]

... پس آنان را ببخش و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با آن‌ها مشورت نما و چون تصمیمت را گرفتی، بر الله توکل کن.

\*\*\*

168- باب: آداب حرکت و توقف، و گذراندن شب و خوابیدن در سفر؛ و استحباب پیمودن مسیر در شب، و ملایمت و خوش‌رفتاری با چارپایان و مراعات حالِ آن‌ها؛ و جواز سوار شدن دو نفر بر چارپای قوی؛ و امر به رعایت حق حیوانات به کسی که در این زمینه کوتاهی کرده است

969- عن أَبي هُريرةَ قال: قَالَ رسولُ الله: «إِذَا سَافَرْتُمْ فِي الخِصْبِ، فَأعْطُوا الإبلَ حَظَّهَا مِنَ الأَرْضِ، وَإِذَا سَافَرْتُمْ في الجدْبِ، فَأسْرِعُوا عَلَيْهَا السَّيْرَ، وَبَادِرُوا بِهَا نِقْيَهَا، وَإِذَا عَرَّسْتُمْ، فَاجْتَنِبُوا الطَّرِيقَ؛ فَإنَّهَا طُرُقُ الدَّوَابِّ، وَمَأوَى الهَوَامِّ بِاللَّيْلِ». [روایت مسلم]([[461]](#footnote-461))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه در مسیری سرسبز سفر کردید، بهره‌ی شتر را از زمین به او بدهید (و بگذارید تا حیوان در حال حرکت بچرد) و چون در مسیری خشک و بی‌علف سفر کردید، او ‌را تند برانید تا پیش از این‌که مغز استخوان حیوان، یعنی توان و نیرویش از بابت خستگی و رنج راه از میان برود، به مقصد برسید. و اگر شب در جایی توقف کردید، از اتراق کردن در راه بپرهیزید؛ زیرا راه، گذرگاه حیوانات و در شب، محلّ گزندگان و حشرات است».

970- وعن أَبي قتادة قال: كَانَ رسولُ الله إِذَا كَانَ فِي سَفَرٍ، فَعَرَّسَ بِلَيْلٍ اضْطَجَعَ عَلَى يَمِينهِ، وَإِذَا عَرَّسَ قُبَيلَ الصُّبْحِ نَصَبَ ذِرَاعَهُ، وَوَضَعَ رَأسَهُ عَلَى كَفِّهِ. [روایت مسلم]([[462]](#footnote-462))

**ترجمه:** ابوقتاده می‌گوید: رسول‌الله هنگامی‌که در سفر بود، اگر در شب توقف می‌کرد، بر پهلوی راست خود می‌خوابید؛ اما اگر کمی پیش از صبح توقف می‌نمود، دست خود را از قسمت آرنج بالا می‌گرفت و سرش را بر روی کف دستش می‌گذاشت.

[نووی گوید: علما گفته‌اند: بدان سبب ساعدِ دست خویش را بالا می‌گرفت که در خواب عمیق فرو نرود و نماز صبح فوت نشود یا به‌تأخیر نیفتد.]

**شرح**

مؤلف/ در این باب آداب فراوانی درباره‌ی سفر و خوش‌رفتاری با حیوانات سواری آورده است؛ زیرا کسی که با شتر، یا الاغ، یا اسب و قاطر سفر می‌کند، درباره‌ی آن‌ها مسؤول است و باید مراعاتشان کند. پیامبر در حج وداع بر شتر خویش سوار بود و در سربلندی‌ها مقداری افسار را پایین می‌انداخت تا افسار، شتر را اذیت نکند. یکی از آداب سفر، این است که وقتی انسان در ایام یا مسیری سرسبز سفر می‌کند، حیوان را تند نراند و بهره‌ی حیوان از زمین را به او بدهد؛ یعنی: بگذارد تا حیوان بچرد. زیرا وقتی حیوان را آرام براند، حیوان فرصت چریدن در حال حرکت نیز پیدا می‌کند. اما اگر خشک‌سالی بود و گیاهی در زمین وجود نداشت، حیوان را تند برانید؛ زیرا اگر آرام حرکت کنید، مدت سفر طولانی می‌شود و گیاهی هم در زمین نیست که حیوان از آن بچرد؛ در نتیجه توان و نیروی حیوان تحلیل می‌رود. این‌جاست که حکمت و فرزانگی پیامبر بیش از پیش نمایان می‌شود و درمی‌یابیم که الله متعال به او بینشی داده بود که هم به مسایل و منافع انسان‌ها اهمیت می‌داد و هم به مصالح حیوانات. از این‌رو مسافران را رعایت این آداب رهنمون شد. هم‌چنین فرمان داد که اگر در سفر برای استراحت توقف کردیم، نباید در راه یا جاده بخوابیم؛ زیرا گذرگاه حیوانات است و مردم در این مسیرها یا جاده‌ها حرکت می‌کنند و ممکن است کسی بی‌خبر سر رسد و برخوردی صورت بگیرد و در جاده بیفتد. هم‌چنین راه‌ها، محل جمع شدن گزندگان است؛ زیرا گاه پس‌مانده‌هایی از خوراکی‌های رهگذران در راه می‌افتد و حشرات و گزندگان فراوانی جمع می‌شنود. از این‌رو پیامبر فرمان داد که برای اتراق کردن و خوابیدن، از جاده فاصله بگیریم تا نه برای سایر رهگذران مشکلی ایجاد شود و نه خودمان در معرض اذیت و آزار حشرات و گزندگان قرار بگیریم. به‌ویژه در جاده‌های امروزی که دور شدن از حاشیه‌ی جاده، اهمیت بیش‌تری دارد؛ زیرا اتفاق یک لحظه می‌افتد و ممکن است راننده‌ی خواب‌آلود باشد و با کسانی که در کنار جاده خوابیده‌اند، تصادف کند و بدین ترتیب حادثه‌ی دل‌خراشی روی دهد. لذا از توقف و خوابیدن در کنار جاده‌ها، به‌ویژه در کنار بزرگ‌راه‌ها خودداری کنید و خود و دیگران را در معرض خطر قرار ندهید. این، رهنمود رسول هدایت است.

هم‌چنین روش پیامبر در سفر این بود که اگر در آغاز شب برای استراحت توقف می‌کرد، بر پهلوی راستش دراز می‌کشید و راحت می‌خوابید؛ اما اگر اندکی پیش از صبح توقف می‌کرد، استراحتی کوتاه می‌‌فرمود و برای این‌که خوابش سنگین نشود و نماز صبح را از دست ندهد یا نمازش به‌تأخیر نیفتد، ساعدِ دست خود را بالا می‌گرفت و سرش را روی کف دستش می‌گذاشت. این، اشاره‌ای‌ست به‌اینکه انسان، هم باید به استراحتش اهمیت دهد و هم عبادت پروردگارش را از یاد نبرد. وقتی انسان در ابتدای شب می‌خوابد، به‌اندازه‌ی کافی استراحت می‌کند و سیرخواب می‌شود و به‌سادگی برای نماز برمی‌خیزد؛ اما کسی که در پایان شب یا دیرهنگام می‌خوابد، نباید با اطمینان یا به‌گونه‌ای بخوابد که در خواب عمیق فرو برود؛ بلکه به پیروی از پیامبر اکرم به روشی بخوابد که گویا بیدار است تا خوابش سنگین نشود و نماز صبحش را از دست ندهد. لذا چه خوب است که زنگ هشدارِ ساعت خود را فعال کنیم تا با زنگ ساعت بیدار شویم و نمازمان فوت نشود؛ زیرا رسول‌الله از ان جهت ساعدِ دست خود را بالا گرفت که در خواب عمیق فرو نرود و به‌سادگی بیدار شود. لذا استفاده از ساعت زنگ‌دار برای بیدار شدن، خوب و پسندیده است.

\*\*\*

971- وعن أنس قال: قَالَ رسول الله: «عَلَيْكُمْ بِالدُّلْجَةِ، فَإنَّ الأرْضَ تُطْوَى بِاللَّيْلِ». [روايت ابوداود با اِسناد حسن]([[463]](#footnote-463))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «در شب حرکت کنید؛ زیرا زمین در شب در هم‌پیچیده و کوتاه می‌شود».

972- وعن أَبي ثَعْلَبَةَ الخُشَنِيِّ قال: كَانَ النَّاسُ إِذَا نَزَلُوا مَنْزِلاً تَفَرَّقُوا في الشِّعَابِ وَالأوْدِيَةِ. فَقَالَ رسولُ الله: «إنَّ تَفَرُّقكُمْ فِي هذِهِ الشِّعَابِ وَالأوْدِيَةِ إنَّمَا ذلِكُمْ مِنَ الشَّيْطَانِ». فَلَمْ يَنْزِلُوا بَعْدَ ذَلِكَ مَنْزِلاً إِلا انْضَمَّ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ. [روايت ابوداود با اِسناد حسن]([[464]](#footnote-464))

**ترجمه:** ابوثعلبه‌ی خُشَنی می‌گوید: مردم هنگامی که در جایی اتراق می‌کردند، در دره‌ها و گذرگاه‌های کوهستانی پراکنده می‌شدند. لذا رسول‌الله فرمود: «پراکنده شدن شما در این کوه‌ها و دره‌ها، نتیجه‌ی وسوسه و فریبِ شیطان است». از آن پس، مردم هرجا که اتراق می‌کردند، کنار یک‌دیگر قرار می‌گرفتند.

973- وعن سهل بن عمرو- وقيل: سهل بن الربيع بن عمرو- الأنصاري المعروف بابن الحنظلِيَّة وَهُوَ من أهل بيعة الرِّضْوَانِ- قال: مَرَّ رسولُ الله بِبَعِيرٍ قَدْ لَحِقَ ظَهْرُهُ بِبَطْنِهِ، فَقَالَ: «اتَّقُوا الله في هذِهِ البَهَائِمِ المُعجَمَةِ، فَارْكَبُوهَا صَالِحَةً، وَكُلُوهَا صَالِحَةً». [روايت ابوداود با اِسناد حسن]([[465]](#footnote-465))

**ترجمه:** از سهل بن عمرو- و گفته شده: سهل بن ربیع بن عمرو- انصاری، معروف به ابن‌حنظلیه که از اهل بیعت رضوان بود، روایت است: رسول‌الله از کنارِ شتری گذشت که شکمش - از فرط لاغری- به پشتش چسبیده بود. رسول‌الله فرمود: «درباره‌ی این حیوانات زبان‌بسته، از الله بترسید (و به‌آن‌ها رسیدگی کنید تا) هم خوب سوارشان شوید و هم خوب از آن‌ها تغذیه نمایید».

974- وعن أَبي جعفر عبد الله بن جعفر$ قَالَ: أردفني رسولُ الله ذَاتَ يَوْمٍ خَلْفَهُ، وَأسَرَّ إليَّ حَدِيثاً لا أُحَدِّثُ بِهِ أحَداً مِنَ النَّاسِ، وَكَانَ أحَبَّ مَا اسْتَتَرَ بِهِ رسولُ الله لِحاجَتِهِ هَدَفٌ أَوْ حَائِشُ نَخْلٍ، يَعنِي: حَائِطَ نَخْلٍ. [مسلم، این حدیث را همین‌گونه مختصر روایت کرده است.]([[466]](#footnote-466))

وزادَ فِيهِ البَرْقاني بإسناد مسلم - بعد قَوْله: حَائِشُ نَخْلٍ- فَدَخَلَ حَائِطاً لِرَجُلٍ مِنَ الأنْصَارِ، فَإذا فِيهِ جَمَلٌ، فَلَمَّا رَأى رَسولَ الله جَرْجَرَ وذَرَفَتْ عَيْنَاهُ، فَأتَاهُ النَّبيُّ فَمَسَحَ سَرَاتَهُ - أيْ: سِنَامَهُ- وَذِفْرَاهُ فَسَكَنَ، فَقَالَ: «مَنْ رَبُّ هَذَا الجَمَلِ؟ لِمَنْ هَذَا الجَمَلُ؟» فَجَاءَ فَتَىً مِنَ الأنْصَارِ، فَقَالَ: هَذَا لِي يَا رسولَ الله. فَقَالَ: «أفَلا تَتَّقِي اللّهَ في هذِهِ البَهِيمَةِ الَّتي مَلَّكَكَ اللّهُ إيَّاهَا؟ فَإنَّهُ يَشْكُو إلَيَّ أنَّكَ تُجِيعُهُ وتُدْئِبُهُ». [ابوداود، این حدیث را همانند برقانی روایت کرده است.]([[467]](#footnote-467))

**ترجمه:** ابوجعفر، عبدالله بن جعفر$ می‌گوید: روزی رسول‌الله مرا پشت سر خویش سوار مرکب کرد و سخنی در گوش من گفت که آن‌را برای هیچ‌کس بازگو نمی‌کنم. بهترین چیز نزد پیامبر که دوست داشت هنگام قضای حاجت، خود را پشت آن پنهان کند، تپه‌ی خاک و نخلستان بود.

برقانی با اِسناد مسلم، افزون بر این، آورده است: پیامبر واردِ باغِ یکی از انصار# شد و آن‌جا شتری دید. شتر همین‌که رسول‌الله را دید، صدایی از گلوی خود درآورد و چشمانش پر از اشک شد. پیامبر پیشِ شتر آمد و بر سر و گوش و کوهانش دست کشید. آن‌گاه شتر آرام گرفت. سپس پیامبر فرمود: «صاحبِ این شتر کیست؟ این شتر، مالِ کیست؟» جوانی از انصار آمد و گفت: ای رسول‌خدا! مال من است. پیامبر فرمود: «آیا درباره‌ی این حیوان که الله به تو داده است، از الله نمی‌ترسی؟ این حیوان نزد من شکایت می‌کند که تو، او را گرسنه نگه می‌داری و خسته‌اش می‌کنی (و از او زیاد کار می‌کشی)».

975- وعن أنس قال: كُنَّا إِذَا نَزَلْنَا مَنْزِلاً، لا نُسَبِّحُ حَتَّى نَحُلَّ الرِّحَال. [ابوداود، این روایت را با اِسنادی که مطابق شرط مسلم می‌باشد، روایت کرده است.]([[468]](#footnote-468))

**ترجمه:** انس می‌گوید: وقتی در جایی اتراق می‌کردیم، تا زمانی که بارهای شترها را باز نمی‌کردیم (و پایین نمی‌گذاشتیم)، مشغول نماز نمی‌شدیم.

**شرح**

نووی/ چند حدیث درباره‌ی آداب سفر آورده است؛ از جمله: این حدیث که پیامبر امتش را به حرکت کردن در شب رهنمون شد و خبر داد که زمین برای مسافر در شب در هم‌پیچیده و کوتاه می‌شود. یعنی: مسافر در شب مسافتی را می‌پیماید که در روز نمی‌پیماید؛ زیرا شب، خنک است و این، باعث می‌شود که شتر بانشاط و چالاک باشد و با سرعت بیش‌تری حرکت کند. از این‌رو پیامبر از این موضوع به کوتاه شدن زمین در هم پیچیده شدنِ آن، تعبیر فرمود.

یکی از دیگر از آداب سفر، این است که هم‌سفران هنگامی‌که در جایی اتراق می‌کنند، پراکنده نشوند؛ صحابه# هرگاه در جایی اتراق می‌کردند، در کوه‌ها و دره‌ها متفرق می‌شدند.؛ پیامبر فرمود: «پراکنده شدن شما در این کوه‌ها و دره‌ها، نتیجه‌ی وسوسه و فریبِ شیطان است». از آن پس، مردم هرجا که اتراق می‌کردند، کنار یک‌دیگر قرار می‌گرفتند. زیرا در کنارِ هم بودن، مایه‌ی قدرت بود و بهتر می‌توانستند از یک‌دیگر دفاع کنند و اگر دشمن در تاریکیِ شب به آنان حمله‌ور می‌شد، امکان دفاع و رویارویی وجود داشت؛ اما هنگامی‌که پراکنده می‌شدند، توان و نیروی دفاعیِ آنان کاهش می‌یافت و ضعیف می‌شدند.

از دیگر مسایلی که در این باب ذکر شده، سفارش پیامبر درباره‌ی چارپایان می‌باشد؛ این‌که بر انسان واجب است که با حیوانات به‌نیکی رفتار کند و بیش از توانشان از آن‌ها کار نکشد و در دادن آب و غذا به آن‌ها کوتاهی نکند.

هم‌چنین تنها یک نفر بر پشت چارپا سوار شود؛ مگر این‌که حیوان، توانایی حمل دو نفر را داشته باشد. ولی اگر ضعیف بود و تواناییِ این کار را نداشت، جایز نیست که بیش از توانش از او کار بگیرند؛ زیرا این حیوانات نیز همانندِ انسان از گوشت و خون و استخوان تشکیل شده‌اند و مانند انسان خسته می‌شوند؛ وقتی انسان کاری انجام دهد که بیش از توانِ اوست یا کاری بر او تحمیل گردد، خسته می‌شود. حیوانات نیز همین‌گونه هستند. از این‌رو پیامبر دستور داد که درباره‌ی این حیوانات زبان‌بسته از الله بترسیم و در حقشان کوتاهی نکنیم.

سپس مؤلف/ حدیثی بدین مضمون آورده است: بهترین چیز نزد پیامبر که   
  
دوست داشت هنگام قضای حاجت، خود را پشت آن پنهان کند، تپه‌ی خاک و نخلستان بود. روزی برای قضای حاجت واردِ باغِ یکی از انصار# شد و آن‌جا شتری دید. شتر همین‌که رسول‌الله را دید، صدایی از گلوی خود درآورد و چشمانش پر از اشک شد. پیامبر پیشِ شتر آمد و بر سر و گوش و کوهانش دست کشید. آن‌گاه شتر آرام گرفت. سپس پیامبر فرمود: «صاحبِ این شتر کیست؟» جوانی از انصار آمد و گفت: ای رسول‌خدا! مال من است. پیامبر فرمود: «آیا درباره‌ی این حیوان که الله به تو داده است، از الله نمی‌ترسی؟ این حیوان نزد من شکایت می‌کند که تو، او را گرسنه نگه می‌داری و خسته‌اش می‌کنی (و از او زیاد کار می‌کشی)». این، یکی از معجزه‌های پیامبر بود که حیوانات با او سخن می‌گفتند؛ زیرا این، نشانه‌ای از سوی الله بود که با آن پیامبرش را تأیید می‌کرد. الله متعال هر پیامبری که می‌فرستاد، معجزه یا معجزاتی به او می‌داد که بیان‌گر نبوتش بود تا مردم، او را تکذیب نکنند؛ زیرا اگر کسی، ادعا می‌کرد که فرستاده و پیام‌آور الهی‌ست و معجزه‌ای با خود نداشت، مردم او را تصدیق نمی‌کردند؛ اما الله متعال به فرستادگانش معجزاتی می‌داد که نشان‌گر صداقتشان بود. البته بزرگ‌ترین معجزاتی که به پیامبران داده شد، معجزات پیامبر اسلام بود. ابن‌کثیر/ در «البدایة و النهایة» آورده است: هر معجزه‌ای که به هریک از پیامبران گذشته داده شده بود، به پیامبر نیز همانندِ آن معجزه یا بزرگ‌تر از آن داده شد؛ چه آن معجزه برای شخصِ پیامبر بود و چه برای پیروانش. وی سپس نمونه‌های فراوانی از معجزه‌های پیامبر را ذکر کرده است. اما به هیچ‌یک از پیامبران گذشته معجزه‌ای چون قرآن که معجزه‌ی پیامبر اسلام است، داده نشد؛ از این‌رو پیامبر فرمود: «وَإِنَّمَا الَّذِي أُوتِيتُ وَحْيٌ أَوْحَاهُ الله إِلَيَّ، فَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَكْثَرَهُمْ تَابِعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ».([[469]](#footnote-469)) یعنی: «آن‌چه به من داده شده، وحیی‌ست که الله به سوی من فرو فرستاده است؛ لذا امیدوارم که روز رستاخیز از سایر پیامبران، پیروان بیش‌تری داشته باشم». زیرا قرآن، وحیی‌ست که هم‌چنان ماندگار می‌باشد و هرچه مردم آن‌را می‌خوانند، بر ایمانشان به الله و فرستاده‌اش افزوده می‌شود؛ چون آیات و نشانه‌های بزرگی در آن است که نشان می‌دهد: رسول‌الله به‌راستی فرستاده‌ی الله متعال می‌باشد.

169- باب: کمک به هم‌سفر

در این‌باره احادیث فراوانی وجود دارد؛ از جمله: این حدیث که پیش‌تر نیز گذشت: «والله فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا دَامَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ».([[470]](#footnote-470)) یعنی: «الله، بنده‌اش را یاری می‌کند، مادامی که بنده در صدد یاری برادرش باشد». و نیز این حدیث [که پیامبر فرمود]: «كُلُّ معرُوفٍ صدقَةٌ».([[471]](#footnote-471)) یعنی: «هر کار نیک و پسندیده‌ای، صدقه است». و امثال این دو حدیث.

976- وعن أَبي سعيد الخدري قال: بَيْنَمَا نَحْنُ في سَفَرٍ إذْ جَاءَ رَجُلٌ عَلَى رَاحِلَةٍ لَهُ، فَجَعَلَ يَصْرِفُ بَصَرَهُ يَمِيناً وَشِمَالاً، فَقَالَ رسولُ الله: «مَنْ كَانَ مَعَهُ فَضْلُ ظَهْرٍ فَلْيَعُدْ بِهِ عَلَى مَنْ لا ظَهْرَ لَهُ، وَمَنْ كَانَ لَهُ فَضْلُ زَادٍ فَلْيَعُدْ بِهِ عَلَى مَنْ لا زَادَ لَهُ»، فَذَكَرَ مِنْ أصْنَافِ المَالِ مَا ذَكَرَهُ، حَتَّى رَأيْنَا أنَّهُ لا حَقَّ لأَحَدٍ مِنَّا فِي فَضْلٍ. [روایت مسلم]([[472]](#footnote-472))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: در سفری- با پیامبر- همراه بودیم؛ در این میان، مردی که بر شترش سوار بود، آمد و به چپ و راست نگاه می‌کرد. پیامبر - از نگاهش دریافت که محتاج است و- فرمود: «هرکس سواریِ اضافه‌ای دارد، آن را به کسی بدهد که مرکبی ندارد؛ و هرکس، آذوقه (توشه‌ی) اضافی دارد، آن‌را به کسی بدهد که بی‌توشه است». و انواع مال‌ها را ذکر کرد؛ در نتیجه این‌گونه برداشت کردیم که هیچ‌یک از ما حقّی در اموال مازاد بر نیازش ندارد».

977- وعن جابر عن رسولِ الله: أنَّهُ أرَادَ أنْ يَغْزُوَ، فَقَالَ: «يَا مَعْشَرَ المُهَاجِرِينَ وَالأَنْصَارِ، إنَّ مِنْ إخْوَانِكُمْ قَوْماً لَيْسَ لَهُمْ مَالٌ وَلا عَشِيرةٌ، فَلْيَضُمَّ أحَدكُمْ إِلَيْهِ الرَّجُلَيْنِ والثَّلاَثَةَ»، فَمَا لأَحَدِنَا مِنْ ظَهْرٍ يَحْمِلُهُ إِلا عُقْبةٌ كَعُقْبَةٍ؛ يَعْني أحَدهِمْ، قَالَ: فَضَمَمْتُ إلَيَّ اثْنَيْنِ أَوْ ثَلاَثَةً مَا لِي إِلا عُقْبَةٌ كَعقبةِ أحَدِهِمْ مِنْ جَمَلِي. [روايت ابوداود]([[473]](#footnote-473))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: رسول‌الله می‌خواست به جهاد برود؛ فرمود: «ای گروه مهاجران و انصار! برخی از برادران شما، مال و خویشاوندی ندارند؛ پس هر یک از شما باید دو یا سه نفر از آن‌ها را با خود، همراه و شریک بگرداند». لذا هریک از ما که حیوان سواری داشت، مثل دیگران فقط دارای یک نوبت برای سوار شدن بود. جابر می‌گوید: من، دو یا سه نفر را با خود همراه کردم و مثلِ آن‌ها برای سوار شدن بر شترم، فقط یک نوبت داشتم (و تنها در نوبت خود سوار می‌شدم).

978- وعنه قَالَ: كَانَ رسول الله يَتَخَلَّفُ في المَسير، فَيُزْجِي الضَّعِيف، وَيُرْدِفُ وَيَدْعُو لَهُ. [روايت ابوداود با اِسناد حسن]([[474]](#footnote-474))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: رسول‌الله در مسیرِ (سفر یا جهاد) گاه به‌عمد عقب‌ می‌ماند و - افرادِ- ناتوان را به پیش می‌راند و(آن‌ها را برای حرکت، کمک و تشویق می‌فرمود و کسی را که سواری نداشت) پشت سر خود سوار می‌کرد و برایش دعا می‌نمود.

**شرح**

مؤلف/ بابی درباره‌ی نیکی به‌همسفر و خوش‌رفتاری با او گشوده است.

این، یکی از آداب سفر است که انسان به هم‌سفر خویش نیکی کند و با او خوش‌رفتار باشد. سپس مؤلف/ سه حدیث در این‌باره آورده است؛ از جمله: این حدیث که: پیامبر در سفر بود که مردی نزدش آمد و به چپ و راست نگاه می‌کرد. پیامبر- از نگاهش دریافت که محتاج است و- فرمود: «هرکس سواریِ اضافه‌ای دارد، آن را به کسی بدهد که مرکبی ندارد؛ و هرکس، آذوقه (توشه‌ی) اضافی دارد، آن‌را به کسی بدهد که بی‌توشه است». و انواع مال‌ها را ذکر فرمود. لذا هر یک از مردم به هم‌سفران خود نگاه می‌کرد و کسی را که سواری نداشت، با خود سوار می‌نمود و او را در توشه‌ی خویش شریک می‌کرد. در حدیث دوم آمده است: پیامبر فرمان داد که هر دو یا سه نفر، به‌نوبت سوار یک شتر شوند تا همه در سوار شدن، برابر باشند. در حدیث سوم آمده است که پیامبر گاه در انتهای کاروان حرکت می‌کرد و به افراد ضعیف که عقب مانده بودند، کمک می‌نمود و ‌آن‌ها را پیش می‌راند و برایشان دعا می‌کرد. همان‌گونه که در «صحیح مسلم» آمده است: جابر بن عبدالله$ در یک سفر بر شتری ضعیف و بی‌رمق سوار بود. پیامبر نزد جابر رفت و شتر جابر را به‌آرامی زد و برایش دعا نمود؛ در نتیجه شتر جابر هم‌پای دیگران و بلکه سریع‌تر از آن‌ها حرکت می‌کرد. لذا شایسته است که انسان به هم‌سفرانش کمک کند و برای رفع نیازهایشان آستین همت بالا بزند. این، جزو آداب و رهنمودهایی‌ست که در سنت پیامبر آمده است.

\*\*\*

170- باب: آن‌چه هنگام سوار شدن بر سواری گفته می‌شود

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِي خَلَقَ ٱلۡأَزۡوَٰجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ ٱلۡفُلۡكِ وَٱلۡأَنۡعَٰمِ مَا تَرۡكَبُونَ ١٢ لِتَسۡتَوُۥاْ عَلَىٰ ظُهُورِهِۦ ثُمَّ تَذۡكُرُواْ نِعۡمَةَ رَبِّكُمۡ إِذَا ٱسۡتَوَيۡتُمۡ عَلَيۡهِ وَتَقُولُواْ سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُۥ مُقۡرِنِينَ ١٣ وَإِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ ١٤﴾

[الزخرف: ١٢، ١٤]

... و برای شما کشتی‌ها و چارپایانی پدید آورده است که (بر آن‌ها) سوار می‌شوید تا بر پشت آن‌ها قرار گیرید و آن‌گاه که بر آن‌ها سوار می‌شوید، نعمت پروردگارتان را یاد کنید و بگویید: ذاتی که این را مسخّرِ ما ساخته، پاک و منزه است؛ و ما، توانایی تسخیر آن را نداشتیم. و بی‌شک به سوی پروردگارمان باز می‌گردیم.

979- وعن ابن عمر$ أنَّ رسول الله كَانَ إِذَا اسْتَوَى عَلَى بَعِيرِهِ خَارِجاً إِلَى سَفَرٍ، كَبَّرَ ثَلاثاً، ثُمَّ قَالَ: «﴿**سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُۥ مُقۡرِنِينَ ١٣ وَإِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ ١٤**﴾؛ اللّهُمَّ إنّا نسألُكَ في سفرِنَا هذا البرَّ والتَّقوى، وَمِنَ العملِ ما ترضى، اللهمَّ هَوِّن عَلَيْنَا سَفَرَنَا هَذَا، وَاطْوِ عَنَّا بُعْدَهُ؛ اللهمَّ أنْتَ الصَّاحِبُ في السَّفَرِ، والخَلِيفَةُ في الأهْلِ؛ اللهمَّ إنِّي أعُوذُ بِكَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ، وَكَآبَةِ المَنْظَرِ، وَسُوءِ المُنْقَلَبِ في المالِ وَالأَهْلِ». وَإِذَا رَجَعَ قَالَهُنَّ وَزَادَ فِيهِنَّ: «آيِبُونَ، تَائِبُونَ، عَابِدُونَ، لِرَبِّنَا حَامِدُونَ». [روایت مسلم]([[475]](#footnote-475))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: رسول‌الله هنگامی‌که رهسپار سفری بود و بر پشت شترش قرار می‌گرفت، سه بار تکبیر می‌گفت و سپس این دعا را می‌خواند: «﴿سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُۥ مُقۡرِنِينَ ١٣ وَإِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ ١٤﴾ ؛ اللّهُمَّ إنّا نسألُكَ في سفرِنَا هذا البرَّ والتَّقوى، وَمِنَ العملِ ما ترضى، اللهمَّ هَوِّن عَلَيْنَا سَفَرَنَا هَذَا، وَاطْوِ عَنَّا بُعْدَهُ؛ اللهمَّ أنْتَ الصَّاحِبُ في السَّفَرِ، والخَلِيفَةُ في الأهْلِ؛ اللهمَّ إنِّي أعُوذُ بِكَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ، وَكَآبَةِ المَنْظَرِ، وَسُوءِ المُنْقَلَبِ في المالِ وَالأَهْلِ».([[476]](#footnote-476)) و هنگام بازگشت نیز همین دعا را می‌خواند و می‌افزود: «آيِبُونَ، تَائِبُونَ، عَابِدُونَ، لِرَبِّنَا حَامِدُونَ».([[477]](#footnote-477))

**شرح**

مؤلف/ در باب «آداب سفر» می‌گوید: «آن‌چه مسافر هنگامِ سوار شدن بر سواری می‌گوید»؛ یعنی: مؤلف/ دعای سوار شدن بر سواری را مقیّد به سوار شدن بر مرکب به‌قصد سفر نموده است؛ اما از ظاهرِ آیه‌ی کریمه [در سوره‌ی زخرف] چنین به‌نظر می‌رسد که این حکم، عام است و انسان چه قصد سفر داشته و چه نداشته باشد، همین‌که بر چارپا یا کشتی یا ماشین سوار شد، عبارت مذکور در آیه را می‌خوانَد.

آن‌گاه مؤلف، حدیث ابن‌عمر$ را آورده است؛ البته پیش از آن، این فرموده‌ی الله را ذکر کرده است که می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِي خَلَقَ ٱلۡأَزۡوَٰجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ ٱلۡفُلۡكِ وَٱلۡأَنۡعَٰمِ مَا تَرۡكَبُونَ ١٢ لِتَسۡتَوُۥاْ عَلَىٰ ظُهُورِهِۦ ثُمَّ تَذۡكُرُواْ نِعۡمَةَ رَبِّكُمۡ إِذَا ٱسۡتَوَيۡتُمۡ عَلَيۡهِ وَتَقُولُواْ سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُۥ مُقۡرِنِينَ ١٣ وَإِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ ١٤﴾

[الزخرف: ١٢، ١٤]

... و برای شما کشتی‌ها و چارپایانی پدید آورده است که (بر آن‌ها) سوار می‌شوید تا بر پشت آن‌ها قرار گیرید و آن‌گاه که بر آن‌ها سوار می‌شوید، نعمت پروردگارتان را یاد کنید و بگویید: ذاتی که این را مسخّرِ ما ساخته، پاک و منزه است؛ و ما، توانایی تسخیر آن را نداشتیم. و بی‌شک به سوی پروردگارمان باز می‌گردیم.

«فُلک» به معنای کشتی‌ست که در زبان عربی به آن «سفینه» می‌گویند و بر سه نوع می‌باشد: دریایی، خشکی، و فضایی؛ نوعِ دریاییِ آن، از دیرزمان، یعنی از دوران نوح مورد استفاده‌ی بشر بوده است. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَأَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡهِ أَنِ ٱصۡنَعِ ٱلۡفُلۡكَ بِأَعۡيُنِنَا وَوَحۡيِنَا﴾ [المؤمنون : ٢٧]

پس به نوح وحی کردیم که زیر نظر ما و با وحی (و رهنمود) ما کشتی را بساز.

و سپس می‌فرماید:

﴿وَلَقَد تَّرَكۡنَٰهَآ ءَايَةٗ فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٖ ١٥﴾ [القمر: ١٥]

و آن ‌را (به عنوان) نشانه‌ای بر جای گذاشتیم؛ پس آیا پندپذیری وجود دارد؟

اما سفینه‌های خشکی، همین خودروها و ماشین‌هایی‌ست که قرن‌ها پس از ساختنِ کشتی، تولید شد و اینک مورد استفاده‌ی ماست. هواپیماها نیز نمونه‌ای از سفینه‌های فضایی یا کشتی‌های هوایی‌ست که در شمارِ کشتی‌هایی قرار می‌گیرد که الله از آن، به‌عنوان «فُلک» و نعمتی از سوی خویش، در سوره‌ی «زخرف» یاد فرموده است. «فُلک» هم‌خانواده‌ی «فَلَک» است و «فَلَک»، یعنی: گردونه، حلقه و دایره‌ی هر چیز. به مدار ستارگان نیز «فَلَک» گویند. لذا وجه نام‌گذاری «فُلک»، این است که تعدادی از آفریده‌های الهی را در خود گرد می‌آورد.

و اما منظور از ﴿وَٱلۡأَنۡعَٰمِ﴾، چارپایانی‌ چون: شتر، اسب، الاغ و قاطر و امثال آن‌هاست که بر آن‌ها سوار می‌شویم. گفتنی‌ست: علما درباره‌ی جواز سوار شدن بر حیواناتی چون گاو که سوار شدن بر آن‌ها معمول نیست، اختلاف نظر دارند. برخی از علما گفته‌اند: در صورتی که باعث اذیت و آزار حیوان نباشد، جایز است و برخی از علما بر این باورند که جایز نیست؛ بدین دلیل که حیواناتی مانند گاو، برای سوار شدن آفریده نشده‌اند؛ بلکه استفاده‌های دیگری دارند. البته دیدگاه صحیح، این است که سوار شدن بر چنین حیواناتی در صورتی که حیوان در مشقت نیفتد، جایز می‌باشد؛ و گرنه، جایز نیست.

﴿لِتَسۡتَوُۥاْ عَلَىٰ ظُهُورِهِۦ﴾؛ حرف «لام» در ﴿لِتَسۡتَوُۥاْ﴾ یا برای بیان علت است و یا برای بیان نتیجه. لذا مفهوم این عبارت، این است که: «الله، برای شما کشتی‌ها و چارپایانی پدید آورده است که بر آن‌ها سوار می‌شوید تا بر پشت آن‌ها قرار بگیرید». به عبارت دیگر: الله متعال، این سواری‌ها را از اختیار انسان، خارج نکرده است که انسان نتواند بر روی آن‌ها سوار و مستقر شود؛ بلکه انسان برای قرار گرفتن بر روی این‌ها مشکلی ندارد. همان‌گونه که در خودروها، هواپیماها و شتران و چارپایانِ رام و امثالِ آن، این‌گونه است. ﴿ثُمَّ تَذۡكُرُواْ نِعۡمَةَ رَبِّكُمۡ إِذَا ٱسۡتَوَيۡتُمۡ عَلَيۡهِ﴾؛ یعنی: «تا آن‌گاه که بر آن‌ها سوار می‌شوید، نعمت پروردگارتان را یاد کنید». به عبارتِ دیگر: وقتی بر آن‌ها سوار می‌شوید، نعمت الهی را به‌یاد آورید که الله لطف کرده و چارپایانی برای سواریِ شما آفریده یا دانشِ ساختن کشتی را به شما آموخته است. ﴿وَتَقُولُواْ سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُۥ مُقۡرِنِينَ ١٣ وَإِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ ١٤﴾؛ یعنی: «و بگویید: ذاتی که این‌را برای ما مسخّر ساخته، پاک و منزّه است؛ و ما، تواناییِ تسخیر و رام کردنِ آن‌را نداشتیم. و بی‌شک به سوی پروردگارمان باز می‌گردیم». ابتدا چنین به‌نظر می‌رسد که وقتی این‌ها نعمت‌های الهی‌ست، پس باید به‌جای تسبیحِ پروردگار، او را حمد و سپاس بگوییم؛ علت و چراییِ تسبیح در این‌جا، برای این است که واژه‌ی «سبحان» برای پاکی و منزه بودنِ الله از عیب و نیاز دلالت می‌کند و انسان، هنگام سوار شدن بر کشتی‌ها و چارپایان، نیاز خویش به این سواری‌ها را که نعمت‌های الاهی‌ست، بیش از هر زمانی درک می‌کند؛ لذا الله را که از همه‌ی آفریده‌هایش بی‌نیاز است، به‌پاکی می‌ستاید. یعنی تسبیح در این مقام، مناسب‌تر از گفتنِ الحمدلله می‌باشد؛ اگرچه تحمید، در سنت آمده است؛ ولی ما درباره‌ی این آیه سخن می‌گوییم که ﴿سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُۥ مُقۡرِنِينَ ١٣﴾؛ یعنی: اگر الله این‌ها را برای ما رام و مسخّر نمی‌ساخت، ما تواناییِ استفاده از آن‌ها را نداشتیم. همان‌گونه که الله متعال در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

﴿وَذَلَّلۡنَٰهَا لَهُمۡ فَمِنۡهَا رَكُوبُهُمۡ وَمِنۡهَا يَأۡكُلُونَ ٧٢﴾ [يس: ٧٢]

و چارپایان را برایشان رام کردیم که برخی از این حیوانات، سواری ایشان است و از برخی دیگر تغذیه می‌کنند.

آیا تا کنون فکر کرده‌اید که اگر این حیوانات بزرگ، رام نبودند، نمی‌توانستیم بر آن‌ها سوار شویم؟ آیا به‌راستی توانایی سوار شدن بر آن‌ها را داشتیم؟ پاسخ، روشن است؛ هرگز؛ زیرا حیوانات درنده‌ای وجود دارند که هرچند از چارپایان مورد استفاده‌ی ما کوچک‌ترند، اما نمی‌توانیم بر آن‌ها دست بیابیم؛ ولی الله متعال این چارپایان را به‌گونه‌ای برای ما رام و مسخر گردانیده است که پسربچه‌ای هم می‌تواند افسار یک شتر را بگیرد و آن‌را به هر سو که می‌خواهد، ببرد. این، بدین معناست که الله متعال چارپایان را برای ما رام کرده است.

﴿سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُۥ مُقۡرِنِينَ ١٣ وَإِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ ١٤﴾ این، جمله‌ی بزرگی‌ست؛ زیرا انسان هنگامی‌که برای مسافرت بر این کشتی یا چارپای رام سوار می‌شود، گویا به‌یاد می‌آورد که این، سفرِ پایانی‌اش از دنیاست؛ یعنی سفرش از دنیا به‌سوی الله در آن هنگام که می‌میرد و مردم او را بر روی شانه‌هایشان حمل می‌کنند. این‌جاست که می‌گوید: ﴿وَإِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ ١٤﴾؛ یعنی: «و به‌یقین که ما به‌سوی پروردگارمان باز می‌گردیم». الله متعال در کتابش می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡإِنسَٰنُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدۡحٗا فَمُلَٰقِيهِ ٦﴾ [الانشقاق: ٦]

ای انسان! به‌یقین که تو تا ملاقات پروردگارت در تلاشی سخت خواهی بود و سپس ملاقاتش خواهی کرد.

فرمود: «تا ملاقات پروردگارت در تلاشی سخت خواهی بود» و نفرمود: «برای پروردگارت...»؛ یعنی: ای انسان! فرجامِ تو و سرانجام رنج و تلاشت به سوی الله می‌باشد: ﴿كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ﴾؛ به عبارت دیگر: تو کار می‌کنی و سرانجام با همه‌ی رنج و تلاشت به سوی الله باز می‌گردی ﴿فَمُلَٰقِيهِ﴾ و او را ملاقات می‌کنی. همه‌ی ما با الله ملاقات می‌کنیم؛ اما مهم این است که چگونه و در چه وضعیتی؟! لذا مهم نیست که انسان، کجا و چه‌وقت می‌میرد؛ بلکه ممکن است که الله متعال، عمری طولانی به انسان بدهد و یا مرگ انسان در سرزمینی مقدس باشد؛ همان‌گونه که موسی در سرزمینی مقدس از دنیا رفت. اما آن‌چه در این میان مهم است، این‌که انسان در چه وضعیتی و با چه اعمالی بمیرد؟ از الله متعال می‌خواهیم که مرگ همه‌ی ما را بر توحید و ایمان قرار دهد. این، مهم است؛ لذا اگر بر خیر و نیکی از دنیا برویم، مهم نیست که این‌جا بمیریم یا آن‌جا یا در سرزمینی مقدس یا سرزمینی دیگر یا در این ماه یا در این روز یا در این وقت؛ هیچ‌یک از این‌ها مهم نیست؛ بلکه مهم، این است که بر خیر و نیکی بمیرید. از این‌رو شایسته است که انسان هنگامی‌که سوار ماشین یا هواپیما می‌شود، همان ذکر و دعایی را بگوید که در حدیث ابن‌عمر$ آمده است: سه بار «الله اکبر» بگوید و سپس این دعا را بخواند: «﴿سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُۥ مُقۡرِنِينَ ١٣ وَإِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ ١٤﴾؛ اللّهُمَّ إنّا نسألُكَ في سفرِنَا هذا البرَّ والتَّقوى، وَمِنَ العملِ ما ترضى، اللهمَّ هَوِّن عَلَيْنَا سَفَرَنَا هَذَا، وَاطْوِ عَنَّا بُعْدَهُ؛ اللهمَّ أنْتَ الصَّاحِبُ في السَّفَرِ، والخَلِيفَةُ في الأهْلِ؛ اللهمَّ إنِّي أعُوذُ بِكَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ، وَكَآبَةِ المَنْظَرِ، وَسُوءِ المُنْقَلَبِ في المالِ وَالأَهْلِ».([[478]](#footnote-478)) دقت کنید؛ در این حدیث عبارتی وجود دارد که نشان‌گر احاطه‌ی الله بر همه چیز است. می‌گوید: «اللهمَّ أنْتَ الصَّاحِبُ في السَّفَرِ»؛ یعنی: یا الله! تو در سفر همراه منی و سفر را بر من آسان می‌گردانی. «والخَلِيفَةُ في الأهْلِ»؛ یعنی: تو جانشین من در خانواده‌ام هستی و با عنایت و لطف خویش از آنان نگهداری می‌کنی و به امورشان رسیدگی می‌نمایی. پس الله در سفر با انسان است و جانشین او در خانواده‌اش می‌باشد؛ زیرا الله بر همه چیز احاطه دارد.

\*\*\*

980- وعن عبد الله بن سَرجِسَ قال: كَانَ رسول الله إِذَا سَافَرَ يَتَعَوَّذُ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ، وَكَآبَةِ المُنْقَلَبِ، وَالْحَوْرِ بَعْدَ الكَوْنِ، وَدَعْوَةِ المَظْلُومِ، وَسُوءِ المَنْظَرِ في الأَهْلِ وَالمَالِ. [روایت مسلم]([[479]](#footnote-479))

**ترجمه:** عبدالله بن سَرجِس می‌گوید: رسول‌الله هنگامی که به مسافرت می‌رفت، از سختی‌های سفر و از پیش‌آمدها و تغییرات غم‌انگیز و از کاستی (و خواری) پس از فزونی (و ارجمندی)، و نیز از دعای ستم‌دیده و از دیدن مناظر غم‌انگیز (و پیش‌آمدهای ناگوار) در مال و خانواده - به الله- پناه می‌بُرد.

981- وعن عَلِي بن ربيعة، قَالَ: شَهِدْتُ عليَّ بْنَ أَبي طالبٍ أُتِيَ بِدَابَّةٍ لِيَرْكَبَهَا، فَلَمَّا وَضَعَ رِجْلَهُ في الرِّكَابِ، قَالَ: بِسْمِ اللهِ، فَلَمَّا اسْتَوَى عَلَى ظَهْرِهَا، قَالَ: الحَمْدُ للهِ ثُمَّ قال: ﴿**سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُۥ مُقۡرِنِينَ ١٣ وَإِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ ١٤**﴾ ثُمَّ قَالَ: الحمْدُ للهِ، ثَلاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ قَالَ: اللهُ أكْبَرُ، ثَلاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ قَالَ: سُبْحَانَكَ إنّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَإنَّهُ لا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ أنْتَ، ثُمَّ ضَحِكَ؛ فَقيلَ: يَا أمِيرَ المُؤمِنِينَ، مِنْ أيِّ شَيْءٍ ضَحِكْتَ؟ قَالَ: رَأيتُ النَّبِيَّ فَعَلَ كَمَا فَعَلْتُ ثُمَّ ضَحِكَ، فقُلْتُ: يَا رسول اللهِ، مِنْ أيِّ شَيْءٍ ضَحِكْتَ؟ قَالَ: «إنَّ رَبَّكَ يَعْجَبُ مِنْ عَبدِهِ إِذَا قَالَ: اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي، يَعْلَمُ أنَّهُ لا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ غَيْرِي». [روايت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی گفته است: حدیثی حسن می‌باشد. در برخی از نسخه‌ها آمده است: حدیثی صحیح می‌باشد. این، لفظ ابوداود است.]([[480]](#footnote-480))

**ترجمه:** علی بن ربیعه می‌گوید: دیدم که چارپایی برای علی بن ابی‌طالب آوردند تا بر آن سوار شود؛ هنگامی‌که پایش را در رکاب گذاشت، گفت: «بِسْمِ اللهِ» و چون بر پشت آن قرار گرفت، گفت: «الحَمْدُ للهِ» و سپس افزود: «﴿سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُۥ مُقۡرِنِينَ ١٣ وَإِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ ١٤﴾»؛ سپس سه بار «الحَمْدُ للهِ» و سه بار «اللهُ أكْبَرُ» گفت و آن‌گاه این دعا را خواند: «سُبْحَانَكَ إنّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَإنَّهُ لا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ أنْتَ»([[481]](#footnote-481)) و سپس خندید. گفته شد: ای امیر مؤمنان! از چه بابت خندیدی؟ پاسخ داد: پیامبر را دیدم که مانندِ من همین کارها را انجام داد و سپس خندید. عرض کرم: ای رسول‌خدا! از چه چیزی خندیدید؟ فرمود: «پروردگارِ پاک تو تعجب می‌کند که بنده‌اش می‌گوید: مرا بیامرز؛ در حالی که خود می‌داند که کسی جز الله، گناهان را نمی‌آمرزد».

**شرح**

این دو حدیث درباره‌ی دعاها و اذکاری‌ست که در سفر به‌هنگامِ سوار شدن بر سواری گفته می‌شود. پیش‌تر شرح آیه‌ی کریمه بیان شد که الله می‌فرماید:

﴿لِتَسۡتَوُۥاْ عَلَىٰ ظُهُورِهِۦ ثُمَّ تَذۡكُرُواْ نِعۡمَةَ رَبِّكُمۡ إِذَا ٱسۡتَوَيۡتُمۡ عَلَيۡهِ وَتَقُولُواْ سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُۥ مُقۡرِنِينَ ١٣﴾ [الزخرف: ١٣]

... تا بر پشت آن‌ها قرار گیرید و آن‌گاه که بر آن‌ها سوار می‌شوید، نعمت پروردگارتان را یاد کنید و بگویید: ذاتی که این را مسخّرِ ما ساخته، پاک و منزه است؛ و ما، توانایی تسخیر آن را نداشتیم. و بی‌شک به سوی پروردگارمان باز می‌گردیم.

انسان هم‌چنین از سختی‌هاي سفر و از دیدن مناظر بد و ناگوار و تغییرات غم‌انگیز و پیش‌آمدهای ناگوار) در مال و خانواده و نیز از دعای ستم‌دیده به الله پناه می‌بَرد و از او درخواست آمرزش ورحمت می‌کند و سه بار «الحمدلله» و سه بار «الله اکبر» می‌گوید. همه‌ی این‌ها در دعاها و اذکارِ پیامبر آمده است؛ لذا اگر همان الفاظ و واژه‌هایی را بگویید که پیامبر گفته است، بهتر و برتر می‌باشد؛ وگرنه، همان الفاظ و واژه‌هایی را بگویید که ممکن است؛ در این میان از همه بهتر، آن است که همان عبارتی را بگویید که الله متعال در قرآن کریم فرموده است: ﴿سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُۥ مُقۡرِنِينَ ١٣ وَإِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ ١٤﴾

در حدیث علی بن ابی‌طالب به گستردگی آمرزش و رحمت الله تصریح شده و بیان گردیده است که الله متعال از توبه و استغفار بنده‌اش خشنود می‌شود؛ همان‌گونه که پیامبر فرموده است: «للَّهُ أَشدُّ فرحاً بِتَوْبةِ عَبْدِهِ مِنْ أَحَدِكُمْ بِرَاحِلَتِهِ...».([[482]](#footnote-482)) یعنی: «الله، از توبه‌ي بنده‌اش بيش‌تر از فردی شادمان مي‌شود كه در بیابانی بر شتر خود سوار است؛ شترش که آب و غذای او را بر پشت دارد، از او می‌رَمَد و فرار می‌کند و او، از- زندگی- و از یافتن شترش ناامید می‌شود؛ لذا زیر سایه‌ی درختی می‌رود و ناامید دراز می‌کشد. در آن حال که به‌کلی ناامید شده، ناگهان شترش را می‌بیند که کنارش ایستاده است. افسار شتر را می‌گیرد و از شدت خوشحالی، به‌اشتباه می‌گوید: خدایا! تو، بنده‌ی منی و من، پروردگار تو هستم». بدین‌سان از فرط خوشحالی اشتباه می‌کند! لذا الله از توبه‌ی بنده‌اش خشنود می‌شود؛ پس ای برادر و خواهر مسلمان! بی‌درنگ به سوی الله توبه کنید و از او آمرزش بخواهید و بدانید که هرگاه با راستی و اخلاص از الله متعال آمرزش بخواهید، شما را می‌آمرزد:

﴿وَمَن يَعۡمَلۡ سُوٓءًا أَوۡ يَظۡلِمۡ نَفۡسَهُۥ ثُمَّ يَسۡتَغۡفِرِ ٱللَّهَ يَجِدِ ٱللَّهَ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ١١٠﴾ [النساء : ١١٠]

و هر کس کار بدی انجام دهد یا به خویشتن ستم کند و سپس از الله آمرزش بخواهد، الله را آمرزنده‌ی مهرورز می‌یابد.

از الله متعال عاجزانه می‌خواهیم که همه‌ی ما را بیامرزد و بر ما رحم کند؛ به‌یقین او بر هر کاری تواناست.

\*\*\*

171- باب: تکبیر گفتن مسافر به‌هنگام بالا رفتن از گردنه‌ها و امثال آن، و تسبیح گفتن وی در هنگامی‌که از دره‌ها و سراشیبی‌ها پایین می‌رود؛ و نهی از بلند کردن صدا در هنگام تکبیر گفتن و امثال آن

982- عن جابرٍ قال: كُنَّا إِذَا صَعِدْنَا كَبَّرْنَا، وَإِذَا نَزَلْنَا سَبَّحْنَا. [روایت بخاري]([[483]](#footnote-483))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: هرگاه از سربلندی بالا می‌رفتیم، «الله اکبر» می‌گفتیم و چون از سراشیبی پایین می‌رفتیم، «سبحان‌الله» می‌گفتیم.

983- وعن ابن عمرَ$ قَالَ: كَانَ النَّبيُّ وجيُوشُهُ إِذَا عَلَوا الثَّنَايَا كَبَّرُوا، وَإِذَا هَبَطُوا سَبَّحُوا. [روایت ابوداود با اِسنادِ صحيح]([[484]](#footnote-484))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: پیامبر و سپاهیانش هنگام بالا رفتن از سربلندی «الله اکبر» می‌گفتند و هنگامی که از سراشیبی پایین می‌رفتند، «سبحان‌الله» می‌گفتند.

**شرح**

این باب که مؤلف/ در ادامه‌ی آداب و دعاهای سفر گشوده است، به این موضوع می‌پردازد که: یکی از آداب سفر، این است که انسان هنگام بالا رفتن از سربلندی یا کوه و گردنه، یا هنگامی‌که هواپیما اوج می‌گیرد، یک یا دو یا سه بار «الله اکبر» بگوید؛ و هنگام فرود آمدن، یک یا دو یا سه بار «سبحان‌الله» بگوید. زیرا انسان در هنگام بالا رفتن، خود را در جایی بلند می‌بیند و ممکن است حالتِ خودبزرگ‌بینی به او دست دهد؛ لذا «الله اکبر» می‌گوید و بدین‌سان خویشتن یا نفسِ خویش را در برابر کبریایی و عظمت الهی، کوچک می‌شمارد؛ به عبارت دیگر به خود و نفس خویش می‌گوید: ای نفس! هر چه بالا بروی، باز هم الله از تو فراتر است. و آن‌گاه که از جایی پایین می‌رود، «سبحان‌الله» می‌گوید؛ زیرا پایین رفتن، تداعی‌گر حقارت و خواری‌ست و الله متعال از هر عیب و نقصی، از جمله: از نزول و پایین آمدنی که در آن نقص و حقارت است، پاک و منزه می‌باشد؛ چراکه او، فراتر از هر چیزی‌ست. اگرچه از رسول‌الله ثابت می‌باشد که به نزول یا پایین آمدن الله به آسمان دنیا تصریح فرموده است؛ اما این نزول، شایسته‌ی جلال و عظمت اوست و به مفهومِ حقارت و خواری یا عیب و نقص نیست. زیرا هیچ چیزی همانندِ الله متعال نمی‌باشد. به‌هر حال یکی از آداب پسندیده و از رهنمودها و روش‌های پیامبر و یارانش، این است که هنگام بالا رفتن از سربلندی و نیز هنگام اوج گرفتن هواپیما «الله اکبر» بگویید و آن‌گاه که از سراشیبی پایین می‌روید یا هنگام فرود آمدن هواپیما، «سبحان‌الله» بگویید. گفتنی‌ست: بالا رفتن از سربلندی در زمین با اوج گرفتن در آسمان و نیز پایین رفتن از سراشیبی با فرود آمدن از آسمان، تفاوتی ندارند.

\*\*\*

984- وعنه قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ إِذَا قَفَلَ مِنَ الحَجِّ أَوْ العُمْرَةِ، كُلَّمَا أوْفَى عَلَى ثَنِيَّةٍ أَوْ فَدْفَدٍ كَبَّرَ ثَلاثَاً، ثُمَّ قَالَ: «لا إله إِلا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. آيِبُونَ، تَائِبُونَ، عَابِدُونَ، سَاجِدُونَ، لِرَبِّنَا حَامِدُونَ، صَدَقَ اللهُ وَعْدَهُ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ، وَهَزَمَ الأحزاب وَحْدَهُ». [متفق عليه]([[485]](#footnote-485))

وفي رواية لمسلمٍ: إِذَا قَفَلَ مِنَ الجيُوشِ والسَّرَايَا أَو الحَجِّ أَو العُمْرَةِ.

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: پیامبر هنگامی‌که از حج یا عُمره باز می‌گشت، هر بار که از گردنه‌ یا زمین سخت و بلندی بالا می‌رفت، می‌فرمود: «لا إله إِلا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. آيِبُونَ، تَائِبُونَ، عَابِدُونَ، سَاجِدُونَ، لِرَبِّنَا حَامِدُونَ، صَدَقَ اللهُ وَعْدَهُ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ، وَهَزَمَ الأحزاب وَحْدَهُ».([[486]](#footnote-486))

و در روایت مسلم آمده است: وقتی از میان لشکرها و دسته‌های نظامی- یعنی از جهاد- یا از حج و عمره باز می‌گشت....

985- وعن أَبي هريرة أنَّ رجلاً قَالَ: يَا رسول الله، إنّي أُريدُ أنْ أُسَافِرَ فَأوْصِني، قَالَ: «عَلَيْكَ بِتَقْوَى اللهِ، وَالتَّكْبِيرِ عَلَى كلِّ شَرَفٍ». فَلَمَّا وَلَّى الرَّجُلُ، قَالَ: «اللهمَّ اطْوِ لَهُ البُعْدَ، وَهَوِّنْ عَلَيْهِ السَّفَرَ». [ترمذي این حدیث را روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[487]](#footnote-487))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: مردی عرض کرد: ای رسول‌خدا! می‌خواهم به سفر بروم؛ مرا وصیت کنید. فرمود: «به رعایت تقوای الهی و گفتن "الله‌اکبر" بر هر بلندی پای‌بند باش». و آن‌گاه که آن مرد روی گرداند و رفت، پیامبر دعا کرد: «یا الله! دوریِ مسافت را بر او کوتاه، و سختی سفر را بر او آسان بگردان».

\*\*\*

986- وعن أَبي موسى الأشعريِّ قال: كنّا مَعَ النَّبِيِّ في سَفَرٍ، فَكُنَّا إِذَا أشْرَفْنَا عَلَى وَادٍ هَلَّلْنَا وَكَبَّرْنَا وَارتَفَعَتْ أصْوَاتُنَا، فَقَالَ النَّبيُّ: «يَا أيُّهَا النَّاسُ، ارْبَعُوا عَلَى أنْفُسِكُمْ، فَإنَّكُمْ لا تَدْعُونَ أصَمَّ وَلا غَائِباً، إنَّهُ مَعَكُمْ، إنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ». [متفق عليه]([[488]](#footnote-488))

**ترجمه:** ابوموسی اشعری می‌گوید: در سفری همراه پیامبر بودیم؛ هنگامی‌که از جایی بالا می‌رفتیم، «لاإله‌إلاالله» و «الله‌اکبر» می‌گفتیم و صدایمان بلند می‌شد. پیامبر فرمود: «ای مردم! بر خود رحم کنید (و صدایتان را پایین بیاورید)؛ زیرا شما، شخصِ ناشنوا و غایبی را نمی‌خوانید؛ بلکه الله با شما، و شنوا و نزدیک است».

**شرح**

پیش‌تر بیان شد که پسندیده است که مسافر هنگام بالا رفتن از جایی، «الله‌اکبر» بگوید و چون از جایی پایین می‌آید، «سبحان‌الله» بگوید. حکمتِ این کار را نیز بیان کردیم؛ اما شایسته است که انسان برای انجامِ این کار، خودش را در رنج و زحمت نیندازد و صدایش را بیش از اندازه بالا نبرد. چنان‌که در حدیث ابوموسی اشعری آمده است که آن‌ها در سفری همراه پیامبر بودند و «لاإله‌إلاالله» و «الله‌اکبر» می‌گفتند و صدایشان را بالا می‌بردند. پیامبر فرمود: «يَا أيُّهَا النَّاسُ، ارْبَعُوا عَلَى أنْفُسِكُمْ»؛ یعنی: ای مردم بر خود آسان بگیرید و خود را با بالا بردن صداهایتان در زحمت نیندازید. «زیرا شما، شخصِ ناشنوا و غایبی را نمی‌خوانید؛ بلکه الله - را می‌خوانید که- با شما، و شنوا و نزدیک است». لذا نیازی ندارد که خودتان را در رنج و زحمت بیندازید و هنگام گفتنِ «لاإله‌إلاالله»، «الله‌اکبر» و «سبحان‌الله» صداهایتان را بالا ببرید؛ زیرا الله می‌بیند و می‌شنود و با این‌که فراتر از آسمان‌هاست، نزدیک است؛ چراکه بر هر چیزی احاطه دارد. ابن‌عباس$ می‌گوید: «آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌های هفت‌گانه در دست پروردگار رحمن و گسترده‌مهر، تنها همانند یک دانه خردل (=اسپندان) در دستِ یکی از شماست». آسمان‌ها و زمین با کبریایی و عظمت الاهی مقایسه نمی‌شوند و الله به هر چیزی احاطه دارد و فراتر از هر چیزی‌ست. این حدیث بیان‌گر این است که انسان نباید خودش را در عبادت به زحمت بیندازد یا بر خود سخت بگیرد؛ نه در انجام عبادات ونه در مداومت و پای‌بندی بر آن. چنان‌که پیامبر اطلاع یافت که عبدالله بن عمرو بن عاص$ به سبب علاقه‌ی فراوانش به عبادت، گفته است: «در تمام عمر خویش هر روز، روزه می‌گیرم و تمام شب‌ها، به نماز و عبادت می‌پردازم». رسول‌الله به عبدالله فرمود: «تو، چنین گفته‌ای؟» عرض کرد: «بله، چنین گفته‌ام». پیامبر فرمود: «تو، توانش را نداری؛ هم روزه بگیر و هم بخور، بخشی از شب بخواب و پاسی از شب برخیز (و عبادت کن) و هر ماه، سه روز، روزه بگیر که پاداش کار نیک، ده برابر است و این سه روز در ماه، مانند تمام عمر است». عبدالله گفت: «توانایی‌ام، بیش از این است». فرمود: «یک روز، روزه بگیر و دو روز فاصله بینداز». عرض کرد: «طاقت و توان من، بیش از این است». رسول‌الله فرمود: «فَصُم يَوْماً وَأَفْطرْ يوْما، فَذلكَ صِيَام دَاود وَهُو أَعْدَل الصِّيَامِ»؛([[489]](#footnote-489)) یعنی: «یک روز در میان روزه بگیر که این، روزه‌ی داوود و برترین روزه است». زمانی که عبدالله بن عمرو بزرگ شد و پا به سن گذاشت، می‌گفت: کاش رخصت رسول‌الله را قبول می‌کردم؛ زیرا یک روز در میان روزه گرفتن، برایش دشوار شد. لذا پانزده روزِ پیاپی روزه می‌گرفت و پانزده روز، روزه نمی‌گرفت. یعنی به جای روزه‌ی یک روز در میان، نیمی از هر ماه را روز می‌گرفت.

پیامبر درباره‌ی قیام شب و عبادت شبانه‌ی عبدالله به او فرمود: «محبوب‌ترین نماز شب نزد الله تعالی، نماز داوود است که نیمی از شب می‌خوابید و یک‌سوم آن را برای عبادت برمی‌خاست و یک‌ششم دیگر را می‌خوابید».

به‌هر حال شایسته نیست که انسان خودش را برای عبادت در زحمت بیندازد؛ بلکه هر زمان که امکانات یا شرایطی آسان برای عبادت فراهم شد، سپاس‌گزار باشد و از فرصت استفاده کند. برخی از مردم در زمستان به‌رغم این‌که به آب گرم دسترسی دارند، با آب سرد وضو می‌گیرند و خود را اذیت می‌کنند؛ در صورتی که الله می‌فرماید:

مَّا يَفۡعَلُ ٱللَّهُ بِعَذَابِكُمۡ إِن شَكَرۡتُمۡ وَءَامَنتُمۡ﴾ [النساء : ١٤٧]

اگر سپاس­گزار باشید و ایمان بیاورید، الله را با عذاب شما کاری نیست.

آری؛ هنگامی‌که به آب گرم دسترسی ندارید و با آب سرد وضو می‌گیرد، پاداشی برای شما خواهد بود؛ اما اگر به گمان این‌که ثواب دارد، خود را اذیت کنید و گزینه‌ی سخت را بر گزینه‌ی آسان ترجیح دهید، درست نیست؛ بلکه همان کاری را بکنید که آسان‌تر است. برخی از مردم می‌گویند: «پیاده به حج می‌روم که ثواب بیش‌تری دارد!» چه کسی گفته است که رفتن به حج با پای پیاده از رفتن به حج با ماشین یا هواپیما برتر می‌باشد؟ این، پندار اشتباهی‌ست. از شرایط آسانی که الله متعال برای عبادت فراهم می‌کند، استفاده ببرید. معنا ندارد که انسان با چنین پنداری، به جای استفاده از نعمت برق و قرار گرفتن در جایی مناسب، زیر نورِ ضعیف قرآن بخواند و بگوید: «چون تلاوت قرآن در زیر نور ضعیف سخت‌تر است، پس ثواب بیش‌تری دارد»! این هم اشتباه است. وقتی شرایط آسانی برای عبادت وجود دارد، از آن استفاده نما و در عبادت، کوتاهی نکن؛ اما هنگامی‌که شرایط آسانی فراهم نیست و عبادت با رنج و زحمت است، آن‌وقت هرچه زحمت بیش‌تری متحمل شوید، اجر و پاداش بیش‌تری می‌یابید.

172- باب: مستحب بودن دعا در سفر

987- وعن أَبي هريرة قال: قَالَ رسولُ الله: «ثلاثُ دَعَوَاتٍ مُسْتَجَابَات لا شَكَّ فِيهِنَّ: دَعْوَةُ المَظْلُومِ، وَدَعْوَةُ المُسَافِرِ، وَدَعْوَةُ الوَالِدِ عَلَى وَلَدِهِ». [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی، این حدیث را حسن دانسته است. البته در روایت ابوداود، لفظ «عَلَى وَلَدِهِ» نیست.]([[490]](#footnote-490))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «بی‌گمان سه دعای مستجب وجود دارد که در پذیرفته شدن آن‌ها شکی نیست: دعای ستم‌دیده، دعای مسافر، و دعای پدر [و مادر] بر ضدّ فرزند».([[491]](#footnote-491))

\*\*\*

173- باب: دعایی که انسان به‌هنگامِ ترسیدن از مردم و غیر آنان می‌گوید

988- عن أَبي موسى الأشعريِّ أنَّ رسولَ الله كَانَ إِذَا خَافَ قَوْماً قَالَ: «اللهمَّ إنَّا نَجْعَلُكَ في نُحُورِهِمْ، وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شُرُورِهِمْ». [روايت ابوداود و نسائی با اِسناد صحیح]([[492]](#footnote-492))

**ترجمه:** ابوموسی اشعری می‌گوید: رسول‌الله هنگامی‌که از گروهی بیمناک می‌شد، می‌گفت: «اللهمَّ إنَّا نَجْعَلُكَ في نُحُورِهِمْ، وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شُرُورِهِمْ».([[493]](#footnote-493))

**شرح**

نووی/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» بابی درباره‌ی دعای مسافر گشوده است؛ مسافر به کسی می‌گویند که وطنش را برای مدتی ترک می‌کند و به منطقه‌ای دیگر می‌رود و تا زمانی‌که به سرزمین خود باز گردد، مسافر به‌شمار می‌آید. غالباً دعای مسافر، پذیرفته می‌شود. دعای نیازمند به قبول شدن نزدیک‌تر است؛ زیرا الله متعال دعای درمانده و نیازمند را بیش از دعای دیگران می‌پذیرد. سپس مؤلف حدیثی آورده که بیان‌گر سه دعای مستجاب است که در پذیرفته شدن آن‌ها شکی نیست: دعای ستم‌دیده، دعای مسافر، و دعای پدر. منظور از دعای مظلوم یا ستم‌دیده، این است که شخصی به‌ناحق مال شما را تصاحب کند؛ این، ظلم و ستم است. اگر بر ضدّ چنین شخصی دعا کنید، الله متعال دعایتان را قبول می‌پذیرد؛ حتی اگر به کافری ستم کنید و او بر ضدّ شما دعا نماید، دعایش قبول می‌شود. این، بدین معنا نیست که الله متعال، کافر را دوست دارد؛ بلکه پذیرفته شدن دعای کافرِ مظلوم، به خاطر اهمیت عدالت و بدین معناست که الله، عدل و داد را دوست دارد. لذا مظلوم، هرکه باشد، حقش از ظالم گرفته می‌شود. از این‌رو پیامبر هنگامی‌که معاذ را به یمن فرستاد، به او فرمود: «واتَّقِ دعْوةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهُ لَيْس بينها وبيْنَ الله حِجَابٌ».([[494]](#footnote-494)) یعنی: «و از دعای مظلوم بترس. زیرا هیچ حجابی، میان الله و دعای مظلوم وجود ندارد». لذا دعای ستم‌دیده‌ای که بر ضد ظالم دعا می‌کند، پذیرفته می‌شود؛ البته به‌اندازه‌ی ظلمی که ظالم مرتکب شده یا کم‌تر از آن؛ و اگر مظلوم بیش از حدّ ظلمی که بر او رفته است، برای ظالم بددعایی کند، دعایش پذیرفته نمی‌شود. زیرا از حد گذشته است. این، یک دعای مستجاب.

و اما دومین دعای مستجاب: هنگامی‌که مسافر دعا می‌کند و از الله می‌خواهد که سفرش را آسان بگرداند یا به او در برابر سختی‌‌های سفر کمک کند، الله متعال دعایش را قبول می‌گرداند. از این‌رو شایسته است که انسان فرصت دعا در سفر را غنیمت شمارد؛ به‌ویژه اگر سفر، سفری عبادی مانند سفر به‌قصد عمره و حج باشد، به پذیرفته شدن نزدیک‌تر است.

سوم: دعای پدر؛ در برخی از الفاظ حدیث آمده است: «دَعْوَةُ الوَالِدِ عَلَى وَلَدِهِ»؛ یعنی: «دعای پدر بر ضد فرزندش». و در برخی از روایت‌ها، دعای پدر به‌صورت مطلق آمده است؛ یعنی دعای پدر در حق فرزند، - چه دعای نیک در حق او باشد و چه بددعایی- پذیرفته می‌شود. اما از ان‌جا که پدر نسبت به فرزندش محبت دارد، غالباً در حقش دعای نیک می‌کند و الله به بندگانِ مهربان خویش، رحم می‌فرماید. البته امکان ندارد که پدری جز به‌حق بر ضدّ فرزند خویش دعا نماید؛ یعنی فقط در صورتی برای فرزندش بددعایی می‌کند که فرزندش مستحقّ آن باشد و الله متعال نیز دعای پدر را بر ضد فرزندش می‌پذیرد. در متن حدیث واژه‌ی «والد» آمده است که هم شامل پدر می‌شود و هم شامل مادر.

لذا دعای سه نفر قبول می‌گردد: دعای مظلوم، دعای مسافر، و دعای پدر و مادر درباره‌ی فرزند.

سپس مؤلف/ حدیثی ذکر کرده که درباره‌ی دعایی‌ست که انسان هنگام ترسیدن از مردم می‌گوید؛ یعنی وقتی عده‌ای از مردم را دیدید که از آن‌ها می‌ترسید، یا با کسی روبه‌رو شدید که از او بیمناکید، بگویید: «اللهمَّ إنَّا نَجْعَلُكَ في نُحُورِهِمْ، وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شُرُورِهِمْ». اگر این دعا را از روی صدق و اخلاص و با عزم راستین برای پناهنده شدن به الله گفته باشید، الله متعال شما را از شرّشان نگه می‌دارد. مفهوم دعا این است که: «یا الله! ما تو را رویاروی این‌ها قرار می‌دهیم»؛ یعنی از تو می‌خواهیم که در برابرِ این‌ها از ما دفاع کنی و ما را از شرشان نگه داری. «و از شرارت‌هایشان به تو پناه می‌آوریم». لذا الله متعال شما را از شرّشان در حفظ و پناهِ خویش قرار می‌دهد. دو عبارت آسان که اگر انسان آن‌ها را با صدق و اخلاص بگوید، الله متعال خواسته‌اش را می‌پذیرد.

\*\*\*

174- باب: دعای مسافر، هنگام توقف یا اتراق کردن در جایی

989- عن خولة بنتِ حَكِيمٍ& قالت: سَمِعْتُ رسولَ الله يَقُولُ: «مَنْ نَزَلَ مَنْزِلاً ثُمَّ قَالَ: أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ، لَمْ يَضُرَّهُ شَيْءٌ حَتَّى يَرْتَحِلَ مِنْ مَنْزِلِهِ ذَلِكَ». [روايت مسلم]([[495]](#footnote-495))

**ترجمه:**خوله بنت حکیم& می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «هرکس در جایی اتراق کند و سپس بگوید: "أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ"([[496]](#footnote-496))، هیچ چیزی به او آسیب نمی‌رساند تا آن‌که از آن‌جا کوچ ‌کند».

990- وعن ابن عمر$ قَالَ: كَانَ رسول الله إِذَا سَافَرَ فَأقْبَلَ اللَّيْلُ، قال: «يَا أرْضُ، رَبِّي وَرَبُّكِ اللهُ، أعُوذُ بِاللهِ مِنْ شَرِّكِ وَشَرِّ مَا فِيكِ، وَشَرِّ مَا خُلِقَ فِيكِ، وَشَرِّ مَا يَدِبُّ عَلَيْكِ، أعُوذُ بالله مِنْ شَرِّ أسَدٍ وَأسْوَدٍ، وَمِنَ الحَيَّةِ وَالعَقْرَبِ، وَمِنْ سَاكِنِ البَلَدِ، وَمِنْ وَالِدٍ وَمَا وَلَدَ». [روایت ابوداود]([[497]](#footnote-497))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: رسول‌الله هنگامی که به مسافرت می‌‌رفت و شب فرا می‌رسید، می‌فرمود: «يَا أرْضُ، رَبِّي وَرَبُّكِ اللهُ، أعُوذُ بِاللهِ مِنْ شَرِّكِ وَشَرِّ مَا فِيكِ، وَشَرِّ مَا خُلِقَ فِيكِ، وَشَرِّ مَا يَدِبُّ عَلَيْكِ، أعُوذُ بالله مِنْ شَرِّ أسَدٍ وَأسْوَدٍ، وَمِنَ الحَيَّةِ وَالعَقْرَبِ، وَمِنْ سَاكِنِ البَلَدِ، وَمِنْ وَالِدٍ وَمَا وَلَدَ».([[498]](#footnote-498))

**شرح**

این دو حدیث درباره‌ی دعاهایی‌ست که مسافر، هنگام توقف یا اتراق کردن در جایی می‌گوید. در حدیث خوله بنت حکیم& آمده است: رسول‌الله ‌فرمود: «هرکس در جایی اتراق کند و سپس بگوید: "أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ"، هیچ چیزی به او آسیب نمی‌رساند تا آن‌که از آن‌جا کوچ کند»؛ یعنی: وقتی این دعا را بگوید، تا زمانی که آن‌جاست، هیچ آسیبی به او نمی‌رسد. کلمات کامل الله، هم شامل کلامِ تکوینی او می‌شود و هم شامل کلام تشریعی‌‌اش؛ الله متعال در این آیه (=آیه‌ی 82 سوره‌ی «یس») به کلام تکوینی خویش اشاره فرموده است:

﴿إِنَّمَآ أَمۡرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيۡ‍ًٔا أَن يَقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ٨٢﴾ [يس: ٨٢]

شأن او، این است که چون (پیدایش) چیزی را اراده کند، فقط به آن می‌گوید: «موجود شو» و بی‌درنگ موجود می‌شود.

لذا وقتی دعای مذکور در حدیث را بگویید، الله متعال با کلامِ تکوینی خویش، آن‌چه را که به شما آسیب می‌رساند، از شما دور می‌کند. کلام شرعی الله متعال نیز از هر بدی و شرّی حفظ می‌کند؛ چه پیش از نزول بلا و چه پس از آن. به‌عنوان مثال: همان‌گونه که از پیامبر اکرم ثابت است، خواندن «آیة‌الکرسی» از نزدیک شدن شیطان به انسان پیش‌گیری می‌کند. در حدیث آمده است: هر کس در شب «آیة‌الکرسی» را بخواند، نگهبانی از سوی الله متعال بر او گماشته می‌شود و هیچ شیطانی تا صبح، به او نزدیک نمی‌گردد.

و اما پس از نزول بلا یا ابتلا به چیزی: از پیامبر ثابت است که سوره‌ی «فاتحه» بر هر بیماری که خوانده شود، آن بیمار بهبود می‌یابد. زیرا قرآن، شِفاست:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدۡ جَآءَتۡكُم مَّوۡعِظَةٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَشِفَآءٞ لِّمَا فِي ٱلصُّدُورِ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٞ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ ٥٧﴾ [يونس : ٥٧]

ای مردم! به‌راستی پندی از سوی پروردگارتان آمده که مایه‌ی بهبودی و درمان بیماری‌هایی‌ست که در سینه‌هاست و هدایت و رحمتی برای مومنان است.

پس ای برادر و خواهر مسلمان! وقتی در جایی فرود می‌آیید و برای استراحت و خوابیدن در مکانی از خشکی یا دریا توقف و اتراق می‌کنید، حتماً این دعا را بخوانید: «أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ» و تا زمانی که آن‌جا هستید، آسیبی به شما نمی‌رسد.

175- باب: مستحب بودن تعجیل مسافر پس از پایان کارهایش برای بازگشت به نزد خانواده‌اش

991- عن أَبي هريرة أنَّ رسول الله قَالَ: «السَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنَ العَذَابِ، يَمْنَعُ أحَدَكُمْ طَعَامَهُ وَشَرابَهُ وَنَوْمَهُ، فَإذَا قَضَى أحَدُكُمْ نَهْمَتَهُ مِنْ سَفَرِهِ، فَلْيُعَجِّلْ إِلَى أهْلِهِ». [متفق علیه]([[499]](#footnote-499))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «سفر، پاره‌ای از عذاب است؛ زیرا انسان را از خوردن و نوشیدن و خوابیدن باز می‌دارد. بنابراین هریک از شما هدفِ خویش از سفر را به‌انجام رساند، هرچه زودتر نزد خانواده‌اش باز گردد».

**شرح**

مؤلف/ در ادامه‌ی مسایل مربوط به سفر به این موضوع پرداخته که مستحب است: مسافر پس از پایان کارهایش در سفر، هرچه زودتر نزد خانواده‌اش باز گردد. زیرا مسافر، ناگزیر می‌شود که شهر و خانواده‌ی خود را ترک کند؛ در صورتی که خانواده‌اش نیاز دارند که بالای سرشان باشد، به آن‌ها رسیدگی کند و در جهت تعلیم و تربیت آن‌ها بکوشد و چه‌بسا ممکن است مسایلی پیش آید که ضرورت حضورش در کنار خانواده‌ را موجب گردد. از این‌رو پیامبر در حدیثی که مؤلف/ آورده، فرمان داده است که مسافر، پس از به انجام رساندن هدف خویش از سفر، هرچه زودتر نزد خانواده‌اش باز گردد. در این حدیث، پیامبر سفر را بخشی از عذاب برشمرد؛ یعنی: سفر، هم عذاب روحی‌ست و هم عذابِ جسمی. به‌ویژه در گذشته که امکانات سفر اندک بود و مسافرت با پای پیاده یا چارپایان انجام می‌شد و در گرمای تابستان و سرمای زمستان، سختی‌های فراوانی به‌همراه داشت. از این‌رو پیامبر فرمود: «سفر، پاره‌ای از عذاب است؛ زیرا انسان را از خوردن و نوشیدن و خوابیدن باز می‌دارد». چراکه مسافر مشغله‌ی فکری دارد و نمی‌تواند همانند روزهای عادی، بخورد و بیاشامد یا به‌اندازه‌ی کافی استراحت کند. لذا باید بکوشد تا هرچه زودتر به شهر و دیار خویش باز گردد تا هم فرصت کافی برای استراحت داشته باشد و هم به خانواده‌ی خویش، به‌ویژه مسایلی تربیتی و اموزشی آنان رسیدگی نماید. لذا درمی‌یابیم که ماندن در نزد خانواده از ترکِ آن‌ها و رفتن به سفر، برتر است؛ مگر این‌که ضرورتی وجود داشته باشد؛ زیرا خانواده به او نیاز دارند. چنان‌كه مالک بن حویرث با بیست تن از جوانان هم‌سن و سالش نزدِ پیامبر آمدند و بیست شب نزدش ماندند. رسول‌الله دريافت که آن‌ها مشتاق خانواده‌ي خود شده‌اند؛ از این‌رو به آنان فرمود: «ارْجعُوا إِلى أَهْليكم فَأَقِيمُوا فِيهِم، وَعلِّموهُم وَمُرُوهُم...».([[500]](#footnote-500)) یعنی: «نزدِ خانواده‌هایتان باز گردید و نزدِ آن‌ها اقامت نمایید و آن‌ها را تعلیم دهید و آن‌ها را - به نماز و سایر احکام اسلام- امر كنيد».

لذا شایسته نیست که انسان بیش از حدّ ضرورت، خانواده‌اش را تنها بگذارد و در کنارشان نباشد؛ بلکه به‌اندازه‌ی نیاز بسنده نماید و پس از انجامِ کارهایش هرچه زودتر نزد خانواده‌اش باز گردد.

\*\*\*

176- باب: استحباب رفتن به نزد خانواده در روز و کراهتش در شب بدون ضرورت

992- عن جابرٍ أنَّ رسول الله قَالَ: «إِذَا أطال أحَدُكُمُ الغَيْبَةَ فَلا يَطْرُقَنَّ أهْلَهُ لَيْلاً».

وفي روايةٍ: أنَّ رسول الله نَهَى أنْ يَطْرُقَ الرَّجُلُ أهْلَهُ لَيْلاً. [متفق عليه]([[501]](#footnote-501))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه غیبت هر یک از شما - به سبب سفر- طولانی شد، هرگز در شب‌ - بدون اطلاع قبلی- نزد خانواده‌اش نرود».

و در روایتی آمده است: رسول‌الله از این‌که کسی (پس از بازگشت از سفرِ طولانی)، در شب نزد خانواده‌اش برود، نهی فرمود.

993- وعن أنسٍ قال: كَانَ رسولُ الله لا يَطْرُقُ أهْلَهُ لَيْلاً، وَكَانَ يَأتِيهمْ غُدْوَةً أَوْ عَشِيَّةً. [متفق عليه]([[502]](#footnote-502))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله - پس از بازگشت از سفر- در شب نزد خانواده‌اش نمی‌رفت؛ بلکه صبح یا غروب، نزدشان می‌رفت.

\*\*\*

177- باب: دعای مسافر، هنگامی‌که باز می‌گردد و شهر خود را می‌بیند

حدیث ابن‌عمر$ که پیش از این در باب تکبیر گفتن مسافر به‌هنگام بالا رفتن از بلندی‌ها گذشت، در این باب نیز می‌گنجد.([[503]](#footnote-503))

994- وعن أنس قال: أقْبَلْنَا مَعَ النَّبيِّ حَتَّى إِذَا كُنَّا بِظَهْرِ الْمَدِينَةِ، قَالَ: «آيِبُونَ، تَائِبُونَ، عَابِدُونَ، لِرَبِّنَا حَامِدُونَ»؛ فَلَمْ يَزَلْ يَقُولُ ذَلِكَ حَتَّى قَدِمْنَا المَدِينَةَ. [روايت مسلم]([[504]](#footnote-504))

**ترجمه:** انس می‌گوید: با پیامبر به مدینه باز می‌گشتیم؛ هنگامی‌که به بالای مدینه رسیدیم- و مدینه نمایان شد- پیامبر فرمود: «آيِبُونَ، تَائِبُونَ، عَابِدُونَ، لِرَبِّنَا حَامِدُونَ»([[505]](#footnote-505)) و پیوسته این را می‌گفت تا این‌که وارد مدینه شدیم.

\*\*\*

178- باب: استحباب این‌که مسافر هنگام بازگشت از سفر، ابتدا به مسجد محلّ خویش برود و در آن دو رکعت نماز بگزارد

995- عن كعب بن مالِكٍ أنَّ رسولَ الله كَانَ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ، بَدَأ بِالْمَسْجِدِ فَرَكَعَ فِيهِ رَكْعَتَيْنِ. [متفق عليه]([[506]](#footnote-506))

**ترجمه:** کعب بن مالک می‌گوید: رسول‌الله هنگامی‌که از سفری باز می‌گشت، ابتدا به مسجد می‌رفت و در آن دو رکعت نماز می‌خواند.

**شرح**

دو باب دیگر درباره‌ی آداب سفر را توضیح می‌دهیم:

**باب نخست،** به این موضوع می‌پردازد که شایسته است: انسان پس از سفری طولانی‌مدت که خانواده‌اش را ندیده است، در شب به خانه‌اش نرود؛ مگر با اطلاع قبلی یا این‌که ضرورتی وجود داشته باشد؛ مثلاً در سفر اذیت شود یا برایش امکان ماندن تا صبح، وجود نداشته باشد. در چنین شرایطی ایرادی ندارد که شب‌هنگام به خانه برود. هم‌چنین اگر پیش‌تر به خانواده‌اش اطلاع دهد که شب‌هنگام به خانه می‌رسد، ایرادی ندارد که نزدشان برود. اما اگر غیبتش طولانی بوده است، نباید در شب به خانه برود؛ علتش را پیامبر بیان نموده و فرموده است: «لِكَيْ تَمْتَشِطَ الشَّعِثَةُ وَتَسْتَحِدَّ الْمُغِيبَةُ».([[507]](#footnote-507)) یعنی: «...تا زنِ ژولیده‌موی، سرش را شانه بزند و موهای زائد بدنش را برطرف کند». به عبارت دیگر: حکمتش این است که زن، فرصت بیابد که خود را برای شوهرش بیاراید و خویش را تمیز کند. البته این مسأله، مقیّد به این است که سفرِ مرد، طولانی شده باشد؛ اما در سفرهای کوتاه‌مدتی چون سفرهای یک‌روزه یا دو روزه و امثال آن، هر زمانی‌که شخص بخواهد، می‌تواند نزد خانواده‌اش برود. خلاصه ‌این‌که مسافر، پس از بازگشت از سفرهای طولانی‌مدت نباید در شب به خانه برود؛ مگر از روی ضرورت یا با اطلاع قبلی.

**و اما حدیث دوم،** به بیان این نکته می‌پردازد که: انسان پس از بازگشت از سفر، پیش از هر کاری و پیش از رفتن به خانه، به مسجد برود و در آن‌جا دو رکعت نماز بخواند؛ زیرا پیامبر در گفتار و کردارش، این عمل را برای امتش سنت قرار داده است. پیامبر هنگامی‌که از سفری باز می‌گشت، ابتدا به مسجد می‌رفت و دو رکعت نماز می‌خواند. هم‌چنین باری جابر هم‌سفر پیامبر بود؛ وقتی به مدینه رسیدند، نزد پیامبر رفت تا پول شتری را که به آن بزرگوار فروخته بود، بگیرد؛ پیامبر از او پرسید: «آیا به مسجد رفته و نماز خوانده‌ای؟» پاسخ داد: خیر. رسول‌الله فرمود: «ادْخُلْ الْمَسْجِدَ فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ». یعنی: «وارد مسجد شو و دو رکعت نماز بخوان». این، سنتی‌ست که بسیاری از مردم نسبت به آن بی‌توجه‌اند؛ یا نمی‌دانند و یا به آن اهمیت نمی‌دهند! لذا شایسته است که انسان، این سنت را زنده کند و هنگامی‌که به شهر خود می‌رسد، پیش از رفتن به خانه‌اش، ابتدا به مسجد برود و دو رکعت نماز بخواند.

\*\*\*

179- باب: حرام بودن مسافرت زن به‌تنهایی

996- عن أَبي هريرة قال: قَالَ رسولُ الله: «لا يَحِلُّ لامْرَأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَومِ الآخِرِ تُسَافِرُ مَسِيرَةَ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ إِلاَّ مَعَ ذِي مَحْرَمٍ عَلَيْهَا». [متفق عليه]([[508]](#footnote-508))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: «برای زنی که به الله و روز واپسین (=رستاخیز) ایمان دارد، روا نیست که مسافت یک شبانه‌روز را بدون محرم به مسافرت برود».

997- وعن ابن عباس$ أنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ يقول: «لا يَخْلُوَنَّ رَجُلٌ بِامْرَأَةٍ إِلاَّ وَمَعَهَا ذُو مَحْرَمٍ، وَلا تُسَافِرُ المَرْأةُ إِلا مَعَ ذِي مَحْرَمٍ». فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا رسولَ الله، إنَّ امْرَأتِي خَرَجَتْ حَاجَّةً، وَإنِّي اكْتُتِبْتُ في غَزْوَةِ كَذَا وَكَذَا؟ قَالَ: «انْطَلِقْ فَحُجَّ مَعَ امْرَأَتِكَ». [متفق عليه]([[509]](#footnote-509))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: از پیامبر شنیدم که ‌فرمود: «هیچ مردی با هیچ زنِ بیگانه‌ای خلوت نکند؛ مگر آن‌که محرمی با زن باشد. و هیچ زنی بدون محرم به سفر نرود». مردی عرض کرد: ای رسول‌خدا! همسرم می‌خواهد به حج برود و نام من برای فلان‌غزوه نوشته شده است؟ پیامبر فرمود: «برو و با همسرت حج بگزار».

**شرح**

مؤلف/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» بابی درباره‌ی حرام بودن مسافرت زن به‌تنهایی، یعنی بدون محرم گشوده است؛ زیرا احساسات و عواطف زن بر عقل و اندیشه‌ی او غالب است و خیلی زود فریب می‌خورد و هر کسی، او را به پَستی و خواری می‌کشاند. زن، فتنه‌ی مردان می‌باشد؛ همان‌گونه که پیامبر فرموده است: «فَإِنَّ أَوَّلَ فِتْنةِ بَنِي إسْرَائيلَ كَانَتْ في النسَاء».([[510]](#footnote-510)) يعني: «نخستین فتنه‌ (و سرآغازِ انحرافِ) بنی‌اسرائیل، درباره‌ی زنان بود». هم‌چنین فرموده است: «مَا تَرَكْتُ بَعْدِي فِتْنَةً أَضَرَّ عَلَى الرِّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ».([[511]](#footnote-511)) یعنی: «پس از من، زيان‌بارترین فتنه‌ای که برای مردان برجای   
  
می‌ماند، فتنه‌ی زنان است». از این‌رو مسافرتِ زن بدون محرم، ممنوع و حرام است.

علما اختلاف نظر دارند که اگر سفر، کوتاه باشد، باز هم برای زن ممنوع و نارواست یا خیر؟ برخی از علما مسافرت زن را به‌تنهایی و بدون محرم- حتی اگر سفری کوتاه باشد- به‌طور مطلق ناروا دانسته‌اند و برخی گفته‌اند: از سفر طولانی منع شده است؛ دیدگاه صحیح، این است که هر مسافتی که نزدِ مردم سفر نامیده می‌شود، برای زن جایز نیست که بدون محرم چنین مسافتی را بپیماید؛ چراکه ممکن است آسیبی بببیند یا از او سوءاستفاده شود.

سپس مؤلف/ حدیث ابوهریره و ابن‌عباس# را آورده است که بیان‌گر حرام بودن مسافرت زن بدون محرم می‌باشد. از ظاهر حدیث چنین برمی‌آید که این حکم، برای زن جوان و بزرگ‌سال، و زشت و زیبا یکسان است و فرقی نمی‌کند که با زن، زنان دیگری هم باشند یا خیر؛ هم‌چنین تفاوتی ندارد که زن، ایمن باشد یا خیر؛ بلکه حدیث، عام است. لذا به‌فرض این‌که یک سفر زن به‌تنهایی و بدون محرم، به‌سلامت و بدون هیچ مشکلی به‌انجام رسد، اما این‌که دلیل نمی‌شود که همه‌ی سفرهایش، ایمن و بدون مشکل باشد. بنابراین، به‌خاطر اهمیت موضوع، زن به‌شدت از سفر بدون محرم منع شده است. متأسفانه برخی از مردم این دوران، درباره‌ی این مسأله کوتاهی و سستی می‌کنند؛ به‌ویژه اگر سفر زن با هواپیما یا به‌صورت گروهی و با وسایل عمومی انجام شود! این، اشتباه و سستی در اطاعت از الله و پیامبر است. برای زن جایز نیست که بدون محرم سفر کند؛ حتی با هواپیما؛ اگرچه محرمش او را تا پای هواپیما بدرقه نماید و محرمی دیگر در مقصد، به‌استقبالش بیاید؛ این هم جایز نیست. زیرا به‌فرض این‌که بدرقه و استقبال، ضریب امنیت زن در سفر را بالا می‌برد، اما چه کسی در داخل هواپیما کنار آن زن می‌نشیند؟ زیرا امروزه در سفرهای هوایی، زنان و مردان یک‌جا هستند و چه‌بسا زن و مرد بیگانه‌ای کنارِ هم می‌نشینند. از این‌رو می‌گوییم: سفر زن به‌تنهایی و بدون محرم با هواپیما یا ماشین یا با چارپا یا با پای پیاده، حرام است.

**محرمِ زن،** کسی‌ست که ازدواج با آن زن برای همیشه به‌خاطر نسبت یا به سبب شیرخوارگی یا خویشاوندی سببی، بر وی حرام است؛ الله متعال محارم نسبی و سببی   
  
را در قرآن کریم برشمرده و فرموده است:

﴿حُرِّمَتۡ عَلَيۡكُمۡ أُمَّهَٰتُكُمۡ وَبَنَاتُكُمۡ وَأَخَوَٰتُكُمۡ وَعَمَّٰتُكُمۡ وَخَٰلَٰتُكُمۡ وَبَنَاتُ ٱلۡأَخِ وَبَنَاتُ ٱلۡأُخۡتِ﴾ [النساء : ٢٣]

(نکاحِ) مادرانتان، دخترانتان، خواهرانتان، عمه­هایتان، خاله­هایتان، دختران برادر و دختران خواهر، بر شما حرام شده است.

این‌ها، هفت محرمِ نسبی هستند. و اما محارمِ رضاعی یا هم‌شیر:

﴿وَأُمَّهَٰتُكُمُ ٱلَّٰتِيٓ أَرۡضَعۡنَكُمۡ وَأَخَوَٰتُكُم مِّنَ ٱلرَّضَٰعَةِ﴾

و (نکاح) مادران رضاعی که به شما شیر داده­اند و (نکاح) خواهران رضاعیتان بر شما حرام شده است.

عمه و خاله‌ی رضاعی نیز جزو محارم هستند؛ زیرا پیامبر فرموده است: «يَحْرُم مِنْ الرَّضَاع مَا يَحْرُم مِنْ النَّسَب».([[512]](#footnote-512)) یعنی: «آن‌چه از نَسَب حرام است، از شیر خوردن نیز حرام می‌شود».

و اما کسانی که به‌خاطر خویشاوندیِ سببی، مَحرَم به‌شمار می‌آیند: پدر و پدربزرگِ مادری و پدریِ شوهر؛ و نیز پسرِ شوهر و پسرِ خواهرِ شوهر به پایین؛ از این‌رو مرد می‌تواند زنِ پسر یا زنِ نوه‌ی خود را با خویش به سفر برود؛ زیرا محرم است. هم‌چنین ایرادی ندارد که کسی، همسرِ پدرش را با خود به مسافرت ببرد؛ زیرا محرم یک‌دیگرند. برخی از مردم گمان می‌کنند که اگر کسی، زنی را از مرگ نجات دهد، محرمش به‌شمار می‌آید! این، هیچ اصلی ندارد. مثلاً زنی در حال غرق شدن است؛ مردی می‌آید و او را نجات می‌دهد یا خانه‌ای در آتش می‌سوزد و زنی در آن گرفتار شده است؛ مردی می‌آید و آن زن را نجات می‌دهد؛ برخی از توده‌ی مردم ، این مرد را محرمِ زنی می‌دانند که این مرد، نجاتش داده است! این، درست نیست. محارم نسبی، هفت گروه هستند و محارم رضاعی نیز هفت گروه می‌باشند و چهار گروه به‌خاطر خویشاوندیِ سببی، محرم می‌شوند. ناگفته پیداست که شوهرِ هر زنی، محرمِ اوست.

\*\*\*

8- کتاب: فضایل

180- باب: فضیلتِ قرائت قرآن

**شرح**

مؤلف رحمه‌الله‌تعالی می‌گوید: «کتابِ فضایل».

**فضایل،** جمعِ فضیلت است. سپس مؤلف به فضیلتِ کتاب‌الله پرداخته و بابی در فضیلت قرائت قرآن گشوده است. قرآنی که در اختیارِ ماست، کلامِ الله می‌باشد؛ یعنی الله به‌راستی و به صورت حقیقی، این واژه‌ها را گفته و جبرئیل آن‌را شنیده و بر پیامبر خوانده است. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِنَّهُۥ لَتَنزِيلُ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٩٢ نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلۡأَمِينُ ١٩٣ عَلَىٰ قَلۡبِكَ لِتَكُونَ مِنَ ٱلۡمُنذِرِينَ ١٩٤﴾ [الشعراء : ١٩٢، ١٩٤]

و بى‏ترديد اين قرآن، نازل‌شده‌ی پروردگار جهانيان است که روح‏الامين (=جبرئیل) آن‌را بر قلبت نازل كرد تا از هشداردهندگان باشى.

فرمود: «آن‌را بر قلبت نازل کرد»؛ زیرا قلب، محل شعور و ادراک است. پیامبر به‌خاطر اشتیاق فراوانی که به قرآن داشت، آیه‌هایی را که بر او نازل می‌شد، هم‌زمان با جبرئیل تکرار می‌کرد؛ از این‌رو الله متعال به او فرمود:

﴿لَا تُحَرِّكۡ بِهِۦ لِسَانَكَ لِتَعۡجَلَ بِهِۦٓ ١٦ إِنَّ عَلَيۡنَا جَمۡعَهُۥ وَقُرۡءَانَهُۥ ١٧ فَإِذَا قَرَأۡنَٰهُ فَٱتَّبِعۡ قُرۡءَانَهُۥ ١٨ ثُمَّ إِنَّ عَلَيۡنَا بَيَانَهُۥ ١٩﴾ [القيامة: ١٦، ١٩]

(ای محمد! هنگام نزول قرآن) زبانت را برای تکرار آن، شتاب‌زده حرکت مده. بی‌گمان گردآوری و (آسان کردن) قرائتش با ماست. پس هنگامی‌که خواندنش را (بر زبان جبرئیل) تمام کردیم، تو خواندنش را دنبال کن. سپس توضیح و بیان آن با ماست.

این قرآن، کلام الله متعال است؛ یعنی سخنی‌ست که الله متعال می‌گوید و هر زمان که می‌خواهد، آن‌را فرو می‌فرستد. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿قَدۡ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوۡلَ ٱلَّتِي تُجَٰدِلُكَ فِي زَوۡجِهَا وَتَشۡتَكِيٓ إِلَى ٱللَّهِ وَٱللَّهُ يَسۡمَعُ تَحَاوُرَكُمَآۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعُۢ بَصِيرٌ ١﴾ [المجادلة: ١]

به‌راستی الله، سخن زنی را که درباره‌ی شوهرش با تو گفتگو می‌کرد و به الله شکایت می‌نمود، شنید؛ و الله، گفتگویتان را می‌شنید. بی‌گمان الله، شنوای بیناست.

﴿قَدۡ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوۡلَ ٱلَّتِي تُجَٰدِلُكَ فِي زَوۡجِهَا﴾، جمله‌ی ماضی‌ست؛ یعنی از گذشته خبر می‌دهد و بیان می‌دارد که الله، سخنِ آن زن را شنید. به عبارت دیگر: واژه‌ی ﴿قَدۡ سَمِعَ﴾ نشان می‌دهد که ابتدا آن زن، با پیامبر گفتگو کرده و سپس الله متعال کلام خویش را درباره‌ی وی نازل فرموده است. الله متعال درباره‌ی غزوه‌ی «احد» به پیامبرش می‌فرماید:

﴿وَإِذۡ غَدَوۡتَ مِنۡ أَهۡلِكَ تُبَوِّئُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ مَقَٰعِدَ لِلۡقِتَالِۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ١٢١﴾

[آل عمران: ١٢١]

و زمانی (را به یاد آور) که بامدادان (برای جنگ احد) از نزد خانواده‌ات بیرون آمدی و مومنان را برای کارزار در جایگاهشان می‌گماشتی.

این آیه نیز نشان می‌دهد که نزولِ این کلام الهی، پس از آرایش نظامیِ سپاه اسلام در «احد» توسط رسول‌الله بوده است. لذا الله سخن می‌گوید؛ هر زمان که بخواهد و هرچه بخواهد و هرگونه که بخواهد، سخن می‌گوید و برای ما روا نیست که بگوییم: کلامِ الله، همانندِ کلامِ ماست؛ یعنی جایز نیست که صدایش را در سخن گفتن همانند صدای خویش بپنداریم؛ هرگز.

آری؛ الله متعال با همان حروفی سخن می‌گوید که ما سخن می‌گوییم؛ به عبارت دیگر: قرآنی که در اختیار داریم، مجموعه‌ای از حروفی‌ست که سخنان ما را تشکیل می‌دهد؛ اما هم در معنا و هم در لفظ، کلامِ الله می‌باشد. این، همان باوری‌ست که از کتاب و سنت و اجماع سلف و امامان اهل سنت برمی‌آید؛ یعنی: قرآن، کلامِ الله می‌باشد که از نزد او نازل شده و الله متعال، حقیقتاً این واژه‌ها را گفته و جبرئیل آن‌را از او دریافت کرده و بر قلب پیامبر فرو فرستاده است. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّهُۥ لَقَوۡلُ رَسُولٖ كَرِيمٖ ١٩ ذِي قُوَّةٍ عِندَ ذِي ٱلۡعَرۡشِ مَكِينٖ ٢٠ مُّطَاعٖ ثَمَّ أَمِينٖ ٢١﴾ [التكوير: ١٩، ٢١]

به‌یقین قرآن، گفتار (ابلاغ‌شده توسط) فرستاده‌ای بزرگوار(ی به نام جبرئیل) است. (همان فرشته‌ی) نیرومندی که نزد صاحب عرش دارای مقامی والاست. آن‌جا (در ملکوت آسمان‌ها) مورد اطاعت (فرشتگان، و) امین است.

فرشته‌ی امین، قرآن را به امینِ انسان‌ها رساند؛ جبرئیل امین فرشتگان است و محمد امین انسان‌ها؛ لذا هر دو امینِ وحی الهی هستند.

قرآن، فضایل فراوانی دارد که پاره‌ای از آن‌ها فراگیر و شاملِ همه‌ی قرآن است و پاره‌ای از آن‌ها، ویژه‌ی برخی از آیه‌ها و سوره‌ها. مثلاً سوره‌ی فاتحه، «سبع مثانی»‌ست؛ یعنی سوره‌ای که دارای هفت آیه می‌باشد و در نماز تکرار می‌شود. و نیز «ام‌الکتاب» است. «آیة‌الکرسی»، برترین آیه‌ی قرآن می‌باشد. لذا برخی از آیه‌ها و سوره‌های قرآن، دارای فضایل ویژه‌ای هستند. اگرچه قرآن، به‌طور عموم دارای فضایلی‌ست که شامل همه‌ی آیه‌ها و سوره‌هایش می‌باشد.

با وجودِ این‌همه فضایل، بر ما واجب است که بی‌نهایت مشتاقِ تلاوتِ کلام‌الله در شب و روز باشیم؛ زیرا کسی که کلام الهی را تلاوت می‌کند، در برابر هر حرفی که می‌خواند، ده نیکی برای او ثبت می‌شود؛ یعنی: در تلاوت هر حرفِ قرآن، ده نیکی‌ست. مثلاً در واژه‌ی ﴿قُلۡ﴾ بیست نیکی‌ست؛ زیرا این کلمه، دو حرف دارد: «قاف» و «لام». در واژه‌ی ﴿أَعُوذُ﴾ که دارای چهار حرف است، چهل نیکی‌ست. این، پاداش بزرگی‌ست که انسان، تصورش را هم نمی‌کند که در تلاوت این کتاب بزرگ وجود داشته باشد؛ کتابی که تحریف و دگرگونی از هیچ سو به آن راه ندارد:

﴿لَّا يَأۡتِيهِ ٱلۡبَٰطِلُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَلَا مِنۡ خَلۡفِهِۦۖ تَنزِيلٞ مِّنۡ حَكِيمٍ حَمِيدٖ ٤٢﴾

[فصلت: ٤٢]

باطل (=تحریف و دگرگونی) از هیچ سو به آن راه نمی‌یابد؛ از سوی پروردگارِ حکیم و ستوده نازل شده است.

شایسته است که انسان، قرآن را با حوصله و بدون شتاب بخواند تا همه‌ی حروف به‌روشنی خوانده شود و هیچ حرفی از قرائت نیفتد. برخی از مردم آن‌قدر تند قرآن می‌خوانند که برخی از حروف تلاوت نمی‌گردد. لذا قرآن را باید آن‌گونه که نازل شده است، به‌روشنی و با ادای همه‌ی حروف بخوانیم؛ البته تجوید مصطلحی برای بهتر کردن صدا که در برخی از کتاب‌های تجوید آمده است، واجب نیست؛ بلکه واجب، این است که هیچ‌یک از حروف از قرائت نیفتد و همه‌ی حروف، واضح و روشن تلاوت گردد. لذا دیدگاهی که رعایتِ تجوید مصطلح را واجب و عدم مراعاتش را گناه می‌پندارد، دیدگاه بسیار ضعیفی‌ست؛ بلکه الحمدلله که شأن قرآن، این است که یکایک حروفش روشن و واضح است و همه‌ی حروفش به‌روشنی تلاوت می‌گردد. بنابراین، مراعات قواعد تجوید واجب نیست و هدف از این قواعد، تنها بهتر کردن صدا در تلاوت قرآن است.

گفتنی‌ست: قرآن، ابتدا به هفت گویش یا لهجه نازل شد؛ زیرا عرب‌ها، از قبایل گوناگونی بودند که گویش‌های متفاوتی داشتند. می‌دانید که وقتی یک نفر می‌خواهد با لهجه‌ی دیگران صحبت کند، برایش مشکل است؛ لذا الله به لطف خویش قرآن را در هفت گویش فرو فرستاد تا هرکس، آن‌را با لهجه‌ی خویش بخواند؛ این رویه، یعنی قرائت قرآن به گویش‌های هفت‌گانه در دوران پیامبر و نیز در خلافت ابوبکر و عمر$ معمول بود و مردم تا دوران عثمان قرآن را به لهجه‌های خویش می‌خواندند و این، زمینه‌ساز پیدایش اختلاف مردم بر سرِ قرآن کریم بود؛ زیرا با تکامل زبان و غلبه‌ی گویش قریشی بر سایر لهجه‌ها در نتیجه‌ی قریشی بودن همه‌ی خلفا، بیمِ آن می‌رفت که مردم درباره‌ی کلام الهی دچار اختلاف شوند؛ عثمان که از این بابت نگران بود، دستور داد که قرآن را به یک گویش که زبان و گویش قریشی گرد آورند. لذا قرآن در یک گویش گردآوری شد؛ یعنی همان گویشی که اینک در اختیار ماست. سپس به دستور عثمان سایر مصحف‌ها را از میان بردند تا زمینه‌ی اختلاف منتفی گردد و مردم در فتنه نیفتند. لذا عثمان کارِ بزرگی انجام داد که مصلحتی بزرگ در آن بود و خود، فضیلتی وصف‌ناپذیر برای امیر مؤمنان، عثمان به‌شمار می‌آید. از الله متعال می‌خواهیم که به او از سوی همه‌ی مسلمانان، پاداش نیک عنایت کند.

خودم و شما را به تلاوت کتاب‌الله تشویق می‌کنم. قرآن را ترک نکنید؛ اگرچه همه‌ی قرآن را در یک ماه بخوانید یا در ماه دو یا چهار بار قرآن را ختم کنید و حداکثر در هر ماه، ده بار همه‌ی قرآن را تلاوت نمایید؛ این، بهترین حالت ممکن است که در هر سه روز، یک قرآن ختم کنید؛ و گرنه، در هر هفته یا در هر دو یا سه هفته یک بار همه‌ی قرآن را بخوانید یا حتی در ماهی یک بار. مهم، این است که از قرآن فاصله نگیرید؛ زیرا کلامِ الله می‌باشد و هرچه بیش‌تر قرآن بخوانید، نورِ قلب و بینش و بصیرتِ علمیِ شما افزایش می‌یابد.

\*\*\*

998- عن أَبي أُمَامَةَ قال: سَمِعْتُ رسول الله يَقُولُ: «اقْرَؤُوا القُرْآنَ؛ فَإنَّهُ يَأتِي يَوْمَ القِيَامَةِ شَفِيعاً لأَصْحَابِهِ». [روایت مسلم]([[513]](#footnote-513))

**ترجمه:** ابوامامه می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «قرآن بخوانید؛ زیرا روز رستاخیز برای خوانندگانش شفاعت می‌کند».

999- وعن النَّوَّاسِ بنِ سَمْعَانَ قال: سَمِعْتُ رسولَ الله يقولُ: «يُؤْتَى يَوْمَ القِيَامَةِ بِالقُرْآنِ وَأهْلِهِ الَّذينَ كَانُوا يَعْمَلُونَ بِهِ في الدُّنْيَا تَقْدُمُه سورَةُ البَقَرَةِ وَآل عمران، تُحَاجَّانِ عَنْ صَاحِبِهِمَا». [روایت مسلم]([[514]](#footnote-514))

**ترجمه:** نوّاس بن سمعان می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «روز قیامت، قرآن و اهلش، آنان‌که در دنیا به قرآن عمل می‌کردند، آورده می‌شوند و سوره‌های "بقره" و "آل‌عمران"، پیشاپیشِ آن قرار دارند و از خوانندگان خویش، دفاع می‌کنند».

**شرح**

نووی/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» در بخشِ فضایل، بابی در فضیلت قرائت قرآن گشوده و حدیثی بدین مضمون آورده است که: ابوامامه می‌گوید: پیامبر فرمود: «قرآن بخوانید». بدین‌سان پیامبر بدون هیچ قید و بندی به قرائت قرآن فرمان داد؛ لذا قرائت قرآن در هر زمانی و در هر وضعیتی، مستحب است؛ مگر این‌که در حالِ قضای حاجت باشد. زیرا قرآن، دارای احترام و جایگاه ویژه‌ای‌ست و در چنین حالتی خوانده نمی‌شود. هم‌چنین زمانی که انسان با همسرش نزدیکی می‌کند، نباید قرآن بخواند؛ بلکه در آن هنگام این دعا را بگوید: «بسْمِ الله اللهمَّ جَنِّبْنَا الشَّيْطَانَ وَجَنِّبْ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا»؛ یعنی: «به نام الله؛ یا الله! شیطان را از ما و فرزندی که نصیبمان می‌کنی، دور بگردان».

پیامبر فرمود: «قرآن بخوانید؛ زیرا روز رستاخیز برای خوانندگانش شفاعت می‌کند». روز قیامت که می‌شود، الله متعال پاداش این قرآن را به صورتی ایستاده قرار می‌دهد که می‌آید و برای خوانندگانش شفاعت می‌کند. کسی که قرآن را به امید اجر و ثواب الاهی بخواند، در برابر هر حرفی که تلاوت می‌کند، ده نیکی برایش ثبت می‌شود.

نمونه‌اش، حدیث نواس بن سمعان می‌باشد که در آن آمده است: پیامبر فرمود: «روز قیامت، قرآن و اهلش، آنان‌که در دنیا به قرآن عمل می‌کردند، آورده می‌شوند و سوره‌های "بقره" و "آل‌عمران"، پیشاپیشِ آن قرار دارند و از خوانندگان خویش، دفاع می‌کنند». پیامبر در این حدیث، قرائت قرآن را به عمل مقیّد کرد؛ زیرا خواندگان قرآن دو دسته‌اند: گروهی که به آن عمل نمی‌کنند؛ یعنی: به گزارش‌ها و اخبار قرآن ایمان نمی‌آورند و احکامش را انجام نمی‌دهند. قرآن، حجتی بر ضدّ چنین کسانی‌ست. و گروهی دیگر، به گزارش‌های قرآن ایمان می‌آورند و به احکامش عمل می‌کنند؛ قرآن، حجتی به نفع این‌هاست و روز رستاخیز از این‌ها دفاع و حمایت می‌نماید؛ زیرا پیامبر فرموده است: «الْقُرْآنُ حُجَّةٌ لَكَ أَوْ عَلَيْك».([[515]](#footnote-515)) یعنی: «قرآن، حجتی به نفع تو يا حجتی بر ضد توست».

این‌جاست که درمی‌یابیم مهم‌ترین مسأله درباره‌ی قرآن، عمل به آن است. فرموده‌ی الله متعال، این موضوع را تأیید می‌کند؛ آن‌جا که می‌فرماید:

﴿كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ مُبَٰرَكٞ لِّيَدَّبَّرُوٓاْ ءَايَٰتِهِۦ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٢٩﴾

[ص : ٢٩]

(این) کتابی است خجسته و مبارک که آن را به سوی تو نازل کرده‌ایم تا در آیاتش بیندیشند و خردمندان پند بگیرند.

یعنی: تا در آیاتش بیندیشند و مفاهیمش را دریابند و به آن عمل کنند. الله متعال از آن جهت عمل کردن و پند گرفتن را پس از تدبر و اندیشیدن ذکر فرمود که عمل،   
  
نتیجه‌ی تدبر و اندیشیدن است و امکان ندارد که عملی بدون تدبر باشد؛ چراکه علم، نتیجه‌ی اندیشیدن است و عمل، پیامد و شاخه‌ای از علم. به‌هر حال هدف از نزول قرآن، این است که تلاوت شود و به آن عمل گردد؛ یعنی انسان به اخبار قرآن ایمان بیاورد و به احکامش عمل کند؛ بدین‌سان که به فرمان‌هایش عمل نماید و از آن‌چه که نهی کرده است، بپرهیزد. لذا قرآن در روز قیامت از اهل خود حمایت می‌کند. این حدیث، نشان می‌دهد که ترتیب سوره‌های قرآن، به همان ترتیبی‌ست که در مصحف‌ها وجود دارد؛ یعنی: ابتدا سوره‌ی بقره، و سپس سوره‌های آل‌عمران و نساء. گرچه در حدیث حذیفه بن یمان آمده است که می‌گوید: با پیامبر نماز خواندم؛ ایشان، ابتدا سوره‌ی بقره را خواند و سپس سوره‌ی نساء را و آن‌گاه سوره‌‌ی آل‌عمران را. این ترتیب، در نهایت منسوخ شد و ترتیب اخیر جای‌گزین آن گردید؛ یعنی سوره‌ی آل‌عمران، پیش از سوره‌ی نساء قرار گرفت. از این‌رو به‌اجماع صحابه# پس از سوره‌ی بقره، سوره‌ی آل‌عمران قرار دارد و پس از آن، سوره‌ی نساء.

\*\*\*

1000- وعن عثمان بن عفان قال: قَالَ رسول الله: «خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ». [روایت بخاري]([[516]](#footnote-516))

**ترجمه:** عثمان بن عفان می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «بهترین شما کسی‌ست که قرآن را فرا گیرد و آن‌را به دیگران آموزش دهد».

1001- وعن عائشة& قالت: قَالَ رسول الله: «الَّذِي يَقْرَأُ القُرْآنَ وَهُوَ مَاهِرٌ بِهِ مَعَ السَّفَرَةِ الكِرَامِ البَرَرَةِ، وَالَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَيَتَتَعْتَعُ فِيهِ وَهُوَ عَلَيْهِ شَاقٌّ لَهُ أجْرَانِ». [متفق عليه]([[517]](#footnote-517))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی که ماهرانه قرآن بخواند، با فرشتگان بزرگوار و نیکوکار خواهد بود و کسی که قرآن را با وقفه و به‌سختی بخواند و تلاوت قرآن برایش دشوار باشد، دو پاداش دارد».([[518]](#footnote-518))

**شرح**

مؤلف/ حدیثی از عثمان بن عفان در باب فضیلت قرآن آورده است که بدین مضمون می‌باشد: عثمان می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «بهترین شما کسی‌ست که قرآن را فرا گیرد و آن‌را به دیگران آموزش دهد». این، خطاب به همه‌ی امت است؛ لذا بهترین افراد امت، کسانی هستند که دو ویژگی دارند: هم خود قرآن را فرا می‌گیرند و هم آن‌را به دیگران آموزش می‌دهند. تعلم و تعلیم یا فراگیری و آموزش دادن، هم شامل روخوانی قرآن می‌شود و هم شامل مفاهیمِ آن. لذا کسی که روخوانی و حفظ قرآن را به دیگران آموزش می‌دهد، در فضیلت مورد اشاره در این حدیث می‌گنجد؛ کسی که به فراگیریِ روخوانی و حفظ قرآن می‌پردازد نیز از این فضیلت برخوردار است. بنابراین به فضیلت حلقه‌های موجود در مکاتب و مساجد، پی می‌‌بریم. آموزشگاه‌های قرآن یا حلقه‌های آموزش قرآن که در مساجد برپا هستند و به کودکان قرآن را آموزش می‌دهند، اهمیت و فضیلت ویژه‌ای دارند. لذا هر کس در آن‌ها سهمی داشته باشد، اجرش را می‌یابد؛ چه کسی که فرزندانش را برای یادگیری قرآن به این حلقه‌ها و آموزشگاه‌ها می‌فرستد و چه کسی که از این مراکز قرآنی، پشتیبانیِ مالی می‌کند و چه استادی که در این مراکز آموزش می‌دهد؛ همگی در این فضیلت می‌گنجند که پیامبر فرموده است: «بهترین شما کسی‌ست که قرآن را فرا گیرد و آن‌را به دیگران آموزش دهد».

و اما نوع دومِ آموزش قرآن، آموزش مفاهیم قرآن یا آموزش تفسیر است؛ یعنی انسان نزد مردم بنشیند و مفاهیم کلامِ الله و چگونگی تفسیرِ قرآن را به آن‌ها آموزش دهد. همان‌گونه که می‌دانیم، همه‌ی مفاهیم قرآن، واضح نیست و برخی از آیات قرآن، با یک لفظ تکرار می‌شود؛ مثلِ این آیه که الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ جَٰهِدِ ٱلۡكُفَّارَ وَٱلۡمُنَٰفِقِينَ وَٱغۡلُظۡ عَلَيۡهِمۡۚ وَمَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ٧٣﴾

ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر. و جایگاهشان دوزخ است؛ و چه بد جایگاهی است!

این آیه با همین الفاظ هم در سوره‌ی «توبه» آمده است و هم در سوره‌ی «تحریم».([[519]](#footnote-519)) آیات فراوانی از این دست وجود دارد. کسی که به دیگران چگونگی تفسیر قرآن و اصول و قواعد آن‌را آموزش می‌دهد، از فضیلت مورد اشاره در حدیث برخوردار است؛ اما باید دانست که قرآن کریم از لحاظ شرح و تفسیر مانند سایر کتاب‌ها نیست؛ یعنی برای انسان جایز نمی‌باشد که قرآن را مطابق خواسته‌ها و برداشت‌های شخصیِ خویش تفسیر نماید. چنان‌که منحرفانی چون اهل تعطیل([[520]](#footnote-520)) و امثالشان آیات الاهی را بر معانی و مفاهیمی غیر از معانی و مفاهیمی حمل می‌کنند که مورد نظر الله بوده است. به‌عنوان مثال: الله متعال می‌فرماید:

﴿وَجَآءَ رَبُّكَ وَٱلۡمَلَكُ صَفّٗا صَفّٗا ٢٢﴾ [الفجر: ٢٢]

و پروردگارت بیاید و فرشتگان صف در صف حاضر شوند.

الله متعال در این آیه صفتِ آمدن را برای خویش ثابت کرده است؛ اما آنان‌که صفات الهی را تأویل یا انکار می‌کنند، می‌گویند: منظور از آمدنِ پروردگار، فرا رسیدن فرمانِ اوست!

این، حرام است و جایز نمی‌باشد؛ زیرا کسی که قرآن را تفسیر می‌کند، در واقع گواهی می‌دهد که منظور پروردگار از هر آیه‌ای چه بوده است؛ و این، موضوع ساده‌ای نیست؛ بلکه خیلی بزرگ و مهم است. اگر در توضیح سخنِ یکی از علما، چنین‌روی‌کردی داشته باشید و برداشتِ شخصی یا مفهوم مورد نظر خود را به نامِ آن عالِم مطرح کنید، این عمل، خیانت و جُرمی بزرگ به‌شمار می‌آید؛ پس درباره‌ی کلام پروردگار جهانیان چگونه است؟ از این‌رو در حدیث آمده است: «مَن قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِرَأْيِهِ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ».([[521]](#footnote-521)) یعنی: «هرکس درباره‌ی قرآن مطابق برداشت‌های شخصیِ خویش سخن ‌گوید، جایگاه خود در دوزخ را آماده سازد». به عبارت دیگر: رفتنش به دوزخ، قطعی‌ست. لذا بر انسان واجب است که از این‌که بدون علم و دانش آیه‌ای را ترجمه و معنا کند، بپرهیزد؛ اما ایرادی ندارد که یک پژوهش‌گر یا دانشجو، پیشِ یک عالِم یا استاد خویش یا کسی که از او داناتر است، درباره‌ی مفهوم آیه‌ای اظهار نظر نماید؛ زیرا اگر دچار اشتباه شود، استادش او را، راهنمایی می‌کند. گاه در امتحانات، از دانشجو می‌خواهند که آیه‌ای را معنا و تفسیر کند؛ ممکن است که دانشجو یا دانش‌آموز در جلسه‌ی امتحان حضور ذهن نداشته باشد؛ آیا چیزی در پاسخ چنین پرسش‌هایی بنویسد یا خیر؟ می‌گوییم: بله؛ زیرا این، امتحان است و به‌فرض این‌که اشتباه کند، کسی هست که اشتباهش را تصحیح نماید یا اشتباهش را به او بگوید. اما به‌طور کلی برای کسی که علم و دانش ندارد و به اصول و ضوابط تفسیر آشنا نمی‌باشد، جایز نیست که قرآن را تفسیر کند یا خودسرانه پیرامون مفاهیم قرآنی سخن بگوید؛ زیرا کلامِ الله مانند سخنِ دیگران نیست.

در حدیث ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه& آمده است: پیامبر فرمود: «الَّذِي يَقْرَأُ القُرْآنَ وَهُوَ مَاهِرٌ بِهِ مَعَ السَّفَرَةِ الكِرَامِ البَرَرَةِ، وَالَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَيَتَتَعْتَعُ فِيهِ وَهُوَ عَلَيْهِ شَاقٌّ لَهُ أجْرَانِ». یعنی: «کسی که ماهرانه قرآن بخواند، با فرشتگان بزرگوار و نیکوکار خواهد بود و کسی که قرآن را با وقفه و به‌سختی بخواند و تلاوت قرآن برایش دشوار باشد، دو پاداش دارد». الله متعال در قرآن کریم از این فرشتگان یاد کرده و فرموده است:

﴿فِي صُحُفٖ مُّكَرَّمَةٖ ١٣ مَّرۡفُوعَةٖ مُّطَهَّرَةِۢ ١٤ بِأَيۡدِي سَفَرَةٖ ١٥ كِرَامِۢ بَرَرَةٖ ١٦﴾

[عبس : ١٣، ١٦]

...در الواح و نوشته‌های ارزشمندی (چون لوح محفوظ) ثبت است؛ الواح بلند‌پایه و پاکیزه‌ای که در دست نویسندگانی (از فرشتگان) می‌باشد؛ (فرشتگانِ) گرامی و نیکوکار.

لذا کسی که ماهرانه قرآن می‌خواند، با فرشتگان خواهد بود؛ اما کسی که به‌سختی و قرآن می‌خواند یا قرائتش با وقفه و لکنت است، دو پاداش دارد: یکی، پاداشِ قرائت و دیگری، پاداش رنج و مشقتی که متحمل می‌شود. از این‌رو پیامبر به عایشه& فرمود: «أجْركِ عَلَى قَدْرِ نَصَبِكِ»؛ یعنی: «پاداشت به‌اندازه‌ی رنج و زحمتِ توست». لذا کسی که به‌سختی و با وقفه قرآن می‌خواند، دو پاداش می‌یابد: یکی، پاداش قرائت قرآن و دیگری، پاداش رنج و مشقت. ولی باید دانست که شخص نخست، یعنی کسی که ماهرانه قرآن می‌خواند، از شخص دوم برتر است؛ زیرا شخص نخست، جایگاه والا و بزرگی دارد و کسی که دارای جایگاه والایی‌ست با کسی که هم‌سطح او نیست یا پایین‌تر از اوست، فرق می‌کند. البته هر دو پاداش می یابند؛ و پاداش الهی، بی‌نظیر است. اما اجازه دهید مثالی بزنم: شخصی به‌رغم این‌که ثروت چندانی ندارد، اما در میان مردم، دارای آبرو و مقام و جایگاه ویژه‌ای است؛ و شخصی دیگر، ثروت فراوانی دارد، اما اعتبارش و جایگاه شخصِ نخست را ندارد. روشن است که شخص نخست، برتر می‌باشد.

خلاصه این‌که کسی که قرآن را ماهرانه می‌خواند با فرشتگان بزرگوار و نیکوکار خواهد بود و کسی که قرآن را با وقفه و به‌سختی، دو پاداش دارد. نتیجه این‌که خواننده‌ی قرآن هرگونه که باشد، به هیچ عنوان زیان نمی‌کند.

\*\*\*

1002- وعن أَبي موسى الأشعري قال: قَالَ رسول الله: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الَّذِي يَقْرَأُ القُرْآنَ مَثَلُ الأُتْرُجَّةِ: رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا طَيِّبٌ، وَمَثَلُ الْمُؤْمِنِ الَّذِي لا يَقْرَأُ القُرْآنَ كَمَثَلِ التَّمْرَةِ: لا رِيحَ لَهَا وَطَعْمُهَا حُلْوٌ، وَمَثلُ المُنَافِقِ الَّذِي يقرأ القرآنَ كَمَثلِ الرَّيحانَةِ: ريحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ، وَمَثَلُ المُنَافِقِ الَّذِي لا يَقْرَأُ القُرْآنَ كَمَثلِ الحَنْظَلَةِ: لَيْسَ لَهَا رِيحٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ». [متفق عليه]([[522]](#footnote-522))

**ترجمه:** ابوموسی اشعری می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «مثال مؤمنی که قرآن می‌خوانَد، مانند ترنجی‌ست که هم بوی خوشی دارد و هم مزه‌ی خوبی؛ و مثال مؤمنی که قرآن نمی‌خواند، مانند خرماست که بو ندارد، اما مزه‌اش شیرین است. و مثال منافقی که قرآن می‌خواند، مانند گل ریحان است که بویش خوش، اما مزه‌اش تلخ است؛ و مثال منافقی که قرآن نمی‌خواند، مانند حنظل (=هندوانه‌ی ابوجهل) است که بو ندارد و مزه‌اش تلخ است».

**شرح**

این حدیث که مؤلف/ آن‌را در باب فضیلت قرائت قرآن آورده است، به بیان اوضاع و روی‌کرد مردم نسبت به قرآن می پردازد. پیامبر در این حدیث مثال‌های برای مؤمن و منافق ذکر فرموده است. مؤمن، یا قرآن می‌خواند و یا نمی‌خواند؛ مؤمنی که قرآن می‌خواند، مانند ترنج است که هم بوی خوشی دارد و هم مزه‌ی خوبی. این، مثال مؤمنی‌ست که قرآن می‌خواند؛ زیرا هم نهاد و قلب پاک و خوبی دارد و برای دیگران نیز مفید است و هم‌‌نشینی با او سودمند می‌باشد. همان‌گونه که پیامبر هم‌نشین نیک را به عطار یا دارنده‌ی مِشک تشبیه کرده و فرموده است: «فَحامِلُ المِسْك، إِمَّا أَنْ يُحْذِيَك، وَإِمَّا أَنْ تَبْتَاعَ مِنْهُ وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ مِنْهُ ريحًا طيِّبةً».([[523]](#footnote-523)) یعنی: «دارنده‌ی مِشک (= عطار)، یا از مِشك خويش به تو می‌بخشد و یا از او مِشک می‌خَری یا بوی خوشی از او به تو می‌رسد». لذا مؤمنی که قرآن می‌خواند، همه‌ی وجودش خیر و نیکی‌ست؛ هم برای خودش و هم برای دیگران. چنین مؤمنی که به ترنج می‌ماند که هم بوی خوش دارد و هم مزه‌ی خوب. اما مؤمنی که قرآن نمی‌خواند، مانندِ خرماست که مزه‌‌اش شیرین است، اما مانند ترنج بوی خوشی ندارد.؛ بلکه بی‌بوست. پیامبر از آن جهت چنین مؤمنی را به خرمای بی‌بو تشبیه کرد که همانند ترنج بوی خوشی ندارد؛ و گرنه، هر چیزی بوی خاص خودش را دارد. لذا مؤمنی که قرآن نمی‌خواند مانند خرماست که فقظ مزه‌اش شیرین است و همانند ترنج نیست که هم بوی خوشی دارد و هم مزه‌ی شیرینی. این، مثالِ مؤمنی‌ست که قرآن نمی‌خواند؛ پس مؤمنی که قرآن می‌خواند، از مؤمنی که قرآن نمی‌خواند، برتر است. منظور از این‌که قرآن نمی‌خواند، این است که خواندن قرآن را یاد ندارد و روخوانیِ آن‌را فرا نگرفته است. ولی مثال منافقی که قرآن می‌خواند، هم‌چون گل یحان است که بوی خوشی دارد، اما مزه‌اش تلخ است؛ زیرا نهادِ منافق، پلید است و هیچ خیری در او نیست. منافق، کسی‌ست که اظهار اسلام می‌کند، اما با قلب خود، کافر است. - پناه بر الله.- الله درباره‌ی منافقان فرموده است:

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَبِٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَمَا هُم بِمُؤۡمِنِينَ ٨ يُخَٰدِعُونَ ٱللَّهَ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَمَا يَخۡدَعُونَ إِلَّآ أَنفُسَهُمۡ وَمَا يَشۡعُرُونَ ٩ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ فَزَادَهُمُ ٱللَّهُ مَرَضٗاۖ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمُۢ بِمَا كَانُواْ يَكۡذِبُونَ ١٠﴾

[البقرة: ٨، ١٠]

برخی از مردم می­گویند: ما، به الله و روز رستاخیز ایمان آوردیم، اما مومن نیستند. می­خواهند الله و مؤمنان را فریب دهند؛ اما بی­آن‌که درک کنند، کسی جز خود را نمی­فریبند.در دل‌هایشـان، بیماریِ (نفاق) وجود دارد؛ پس الله، بر بیماریشان افزود و به خاطـر سخنان دروغـی که بر زبان می­رانند، عذاب دردناکـی (در پیش) دارند.

برخی از منافقان قرآن را با ترتیل، و تجوید و صدای خوبی می‌خوانند؛ اما همانندِ خوارج‌اند که پیامبر درباره‌ی آنان فرموده است: «يَتْلُونَ كِتَابَ الله رَطْبًا لا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ»؛([[524]](#footnote-524)) یعنی: «کتابِ الله را بسیار خوب تلاوت می‌کنند؛ اما اثرش از حنجره‌هایشان نیز نمی‌گذرد». پناه بر الله.

رسول‌الله این‌ها را به گل ریحان تشبیه کرد که دارای بوی خوشی هستند. این بوی خوش، همان قرآنی‌ست که با خود دارند؛ اما از آن‌جا که نهادی پلید و هدفی نادرست دارند، در طعم و مزه نیز مانند گل ریحان هستند که تلخ است. پیامبر منافقی را که قرآن نمی‌خواند، به حنظل یا هندوانه‌ی ابوجهل تشبیه کرده است؛ در چنین منافقی که چیزی از قرآن با خود ندارد، هیچ خیری نیست تا مردم از آن نفع ببرند؛ مانند حنظل که تلخ است و بوی خوشی هم ندارد. این‌ها مثال‌هایی از اوضاع و روی‌کرد مردم درباره‌ی قرآن است؛ پس ای خواهر و برادر مسلمان! بکوشید تا جزو مؤمنانی باشید که قرآن را آن‌گونه که باید و شاید، می‌خوانند و به آن عمل می‌کنند تا همانند ترنجِ خوش‌بو و خوش‌مزه باشید. به عبارت دیگر: بکوشید تا با تلاوت قرآن، جزو افراد نیک‌نهاد باشید تا هم خودتان از آن نفع ببرید و هم به دیگران سود برسانید.

\*\*\*

1003- وعن عمر بن الخطاب أنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «إنَّ اللهَ يَرْفَعُ بِهَذَا الكِتَابِ أقْوَاماً وَيَضَعُ بِهِ آخرِينَ». [روایت مسلم]([[525]](#footnote-525))

**ترجمه:** عمر بن خطاب می‌گوید: پیامبر فرمود: «الله با این کتاب (=قرآن)، برخی از مردم را ارجمند می‌گرداند و گروهی دیگر را خوار و زبون می‌کند».

**شرح**

مؤلف/ در باب فضیلت قرائت قرآن، حدیثی بدین مضمون آورده است که امیر مؤمنان، عمر بن خطاب می‌گوید: پیامبر فرمود: «الله با این کتاب (=قرآن)، برخی از مردم را ارجمند می‌گرداند و گروهی دیگر را خوار و زبون می‌کند». این حدیث، بدین معناست که برخی از مردم قرآن می‌خوانند؛ ولی کسانی که الله متعال با این کتاب، آنان را در دنیا و آخرت والامقام و ارجمند می‌گرداند، کیستند؟ و آنان‌که الله با این کتاب، در دنیا و آخرت خوار و زبونشان می‌کند، چه کسانی هستند؟ هرکس به قرآن عمل کند؛ یعنی اخبارش را تصدیق نماید، فرمان‌هایش را انجام دهد، از نواهی‌اش بپرهیزد، رهنمودهایش را در پیش بگیرد و خودش را به اخلاقِ سراسر نیک و ستوده‌ی قرآنی آراسته سازد، الله متعال با این قرآن او را در دنیا و آخرت ارجمند می‌گرداند؛ زیرا قرآن، پایه و اساسِ دانش و سرچشمه‌ی علم و معرفت، و همه‌ی دانش و آگاهی‌ست. الله متعال می‌فرماید:

﴿يَرۡفَعِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ دَرَجَٰتٖ﴾ [المجادلة: ١١]

الله (جایگاه) مؤمنانتان و کسانی را که علم و دانش یافته‌اند، به درجات بزرگی بالا ببرد.

در آخرت نیز الله متعال با این کتاب، مردمانی را در بهشت‌های پرنعمت ارجمند و والامقام می‌گرداند و به خواننده‌ی قرآن گفته می‌شود: «بخوان و شمرده نیکو بخوان و از درجات بهشت بالا برو». و بدین‌سان تا پایان قرائتش در بهشت صعود می‌کند.

و اما کسانی که الله متعال با این کتاب، آنان را خوار و زبون می‌گرداند، مردمانی هستند که قرآن می‌خوانند و قرائتشان هم خیلی خوب است، اما از قرآن و فرمان‌هایش سرپیچی می‌کنند. - پناه بر الله- این‌ها اخبارش را تصدیق نکرده، به احکامش عمل نمی‌کنند و در عمل، از آن روی‌گردان هستند و اخبارش را انکار می‌نمایند! وقتی خبری قرآنی همانند داستان‌های پیامبران گذشته یا دیگران، یا خبری درباره‌ی روز رستاخیز یا امثال آن به این‌ها می‌رسد، در آن شک می‌کنند و به آن ایمان نمی‌آورند. بلکه در دل‌هایشان بیماریِ شک و تردید است و گاه، به‌رغم این‌که قرآن می خوانند، شک و تردیدشان به نفاق و انکار می‌انجامد! لذا از احکام الهی سرپیچی می‌کنند، دستوراتش را انجام نمی‌دهند و از آن‌چه که منع کرده است، باز نمی‌آیند. این‌ها، همان کسانی هستند که الله متعال با این کتاب، آنان را در دنیا و آخرت خوار و زبون می‌گرداند و فرجامشان، خفت و خواری‌ست؛ هرچند ممکن است چند صباحی از دنیا و ظواهر زیبا و فریبنده‌اش برخوردار شوند، اما شکی نیست که سرنوشتی جز زیان و تباهی ندارند. هم‌چنین امکان دارد که مهلت بیابند و دروازه‌های دنیا به رویشان گشوده شود؛ اما هرچه بیش‌تر به دنیا دست می‌یابند، بیش‌تر در تباهی و زیان فرو می‌روند. - پناه بر الله.-

﴿وَيَوۡمَ يُعۡرَضُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ عَلَى ٱلنَّارِ أَذۡهَبۡتُمۡ طَيِّبَٰتِكُمۡ فِي حَيَاتِكُمُ ٱلدُّنۡيَا وَٱسۡتَمۡتَعۡتُم بِهَا فَٱلۡيَوۡمَ تُجۡزَوۡنَ عَذَابَ ٱلۡهُونِ بِمَا كُنتُمۡ تَسۡتَكۡبِرُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّ وَبِمَا كُنتُمۡ تَفۡسُقُونَ ٢٠﴾ [الاحقاف: ٢٠]

و روزی که کافران بر آتش عرضه می‌گردند، (به آنان گفته می‌شود:) آیا (لذتِ) نعمت‌ها را در زندگی دنیوی خویش بردید و از نعمت‌ها بهره‌مند شدید؟ امروز بدان سبب که در زمین به‌ناحق سرکشی می‌کردید و به تبهکاری می‌پرداختید، با عذاب خفت‌بار مجازات می‌شوید.

یعنی: گاه الله متعال در دنیا به کافرِ سرکش مهلت می‌دهد و او را از دنیا و لذت‌هایش بهره‌مند می‌سازد؛ اما این مهلت و بهره‌مندی از نعمت‌های دنیا، بر زیان و تباهی‌ِ کافر در آخرت می‌افزاید. - پناه بر الله.- پس به‌هوش باشید و بکوشید که در شمارِ دسته‌ی دوم قرار نگیرید؛ یعنی جزو کسانی نباشید که الله متعال با این کتاب، آنان را خوار و زبون می‌گرداند؛ بلکه جزو دسته‌ی اول باشید که الله متعال با قرآن، آنان را والامقام و ارجمند می‌گرداند. امید است که الله متعال ما را جزو این‌ها قرار دهد.

\*\*\*

1004- وعن ابْنِ عمر$ عَنِ النَّبيِّ قال: «لا حَسَد إِلاَّ في اثنَتَين: رَجُلٌ آتَاهُ الله القُرآن، فهو يَقُومُ بِهِ آنَاءَ اللَّيل وآنَاءَ النَّهار. وَرَجُلٌ آتَاهُ الله مَالاً، فهوَ يُنْفِقهُ آنَاءَ اللَّيْلِ وآنَاءَ النَّهارِ». [متفقٌ عليه]([[526]](#footnote-526))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «رشک بردن (غبطه خوردن) فقط در دو مورد، درست است: شخصی که الله به او قرآن (و معارف قرآنی) را یاد داده و او در ساعت‌های شب و روز، به آن عمل می‌کند و نیز شخصی که الله به او ثروتي داده است و او در ساعت‌های شب و روز، آن را انفاق می‌کند».

**شرح**

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که ابن‌عمر$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «لا حَسَد إِلاَّ في اثنَتَين»؛ یعنی: «حسد، فقط در دو مورد درست است...». علما گفته‌اند: منظور از حسد در این‌جا، غبطه خوردن یا رشک بردن است؛ زیرا مردم در امور دینی و دنیوی به یک‌دیگر غبطه می‌خورند؛ مثلاً الله متعال به شخصی مال و ثروت، خانه‌ها و ماشین‌های خوب و فرزندان و خانواده‌ی نیکی عنایت می‌کند؛ دیگری به او رشک می‌برد و می‌گوید: او چه نیک‌بخت است! برخی از مردم از نعمت‌هایی چون سلامتی یا موقعیت و جایگاه اجتماعی برخوردارند؛ به‌گونه‌ای دیگران از آن‌ها حرف‌شنوی دارند و هر کاری که انجام دهند، تأیید می‌گردد یا از آنان پیروی می‌شود؛ لذا دیگران به او رشک می‌برند. اما پیامبر بیان فرموده است که تنها دو نفر قابل رشک هستند:

**نخست:** شخصی که الله به او علم و حکمت، یعنی دانش قرآن داده است و او در ساعت‌های شب و روز، به آن عمل می‌کند؛ یعنی حافظ قرآن است، مفاهیمش را در مي‌يابد و پیوسته به آن عمل مي‌نماید. در فرموده‌ی الله درباره‌ی نماز می‌اندیشد که می‌فرماید: ﴿أَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ﴾؛ یعنی: «و نماز را به جای آورید». لذا نمازش را به‌جا می‌آورد. در این می‌اندیشد که الله متعال درباره‌ی زکات می‌فرماید: ﴿وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ﴾؛ یعنی: «و زکات اموالتان را بدهید». از این‌رو زکات اموالش را می‌دهد. به فرمان الله درباره‌ی پدر و مادر می‌اندیشد که فرموده است:

﴿وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡ‍ٔٗاۖ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنٗا﴾ [النساء : ٣٦]

و الله را پرستش کنید و چیزی را با او شریک نگردانید و به پدر و مادر نیکی نمایید.

هم‌چنین در فرمان الله درباره‌ی صله‌ی رحم و مراعات پیوند خویشاوندی می‌اندیشد که فرموده است:

﴿وَٱلَّذِينَ يَصِلُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ﴾ [الرعد: ٢١]

و کسانی ‌که پیوندهایی را که الله به برقراری آن دستور داده است، برقرار می‌دارند.

لذا پیوند خویشاوندی‌اش را برقرار می‌دارد. الله متعال درباره‌ی نیکی به همسایگان می‌فرماید:

﴿وَٱلۡجَارِ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡجَارِ ٱلۡجُنُبِ وَٱلصَّاحِبِ بِٱلۡجَنۢبِ﴾ [النساء : ٣٦]

و به همسایه‌ای که خویشاوند است و به همسایه‌ی بیگانه، و یار هم‌نشین نیکی کنید.

بنابراین، به همسایه‌اش نیکی می‌کند؛ خلاصه این‌که در ساعت‌های شب و روز به قرآن عمل می‌نماید. چنین شخصی، قابل رشک است.

**دوم:** شخصی که الله به او مال و ثروت داده است و او شب و روز، آن را در راه الله و در راه‌هایی انفاق می‌کند که الله می‌پسندد. مثلاً مسجد می‌سازد، به فقیران صدقه می‌دهد، از مجاهدان پشتیبانیِ مالی می‌نماید و به ورشکستگان کمک می‌کند و کارهای نیک دیگری از این دست انجام می‌دهد. یعنی از هر فرصتی استفاده می‌کند تا با بذل مال و ثروتش به الله نزدیکی بجوید؛ نه آدمِ دست‌بسته و خسیسی‌ست و نه بریز و بپاش می‌کند؛ بلکه برای الله و در راه الله و با استعانت از او انفاق و بدل و بخشش می‌نماید. چنین شخصی نیز قابل رشک است. ولی کسی که الله به او مال و ثروت بخشیده و او آن‌را برای خشنودی الله انفاق نمی‌کند، نه خودش قابل رشک است و نه مال و ثروتی که دارد؛ زیرا اگر این شخص از ثروتش بهره‌ای ببرد، تنها بهره‌ای دنیوی است و در آخرت، هیچ نفعی برایش ندارد و دیگران نیز هیچ خیری از او نمی‌بینند. لذا ثروتمندی قابل رشک است که الله متعال به او ثروت داده و همت خرج کردن در راه‌های درستی را که مایه‌ی خشنودی الله می‌باشد، به او عنایت نموده است. از این حدیث در می‌یابیم که شایسته است: انسان شبانه‌روز برای عمل به قرآن بکوشد و کردارش را بر مبنایی قرآنی استوار سازد و رهنمود قرآن را در پیش بگیرد. هم‌چنین شایسته است که اگر الله به او ثروتی بخشیده، حقش را ادا کند و آن‌را در کارهای خیر صرف نماید.

\*\*\*

1005- وعن البراءِ بن عازِبٍ$ قَالَ: كَانَ رَجُلٌ يَقْرَأُ سُورَةَ الْكَهْفِ، وَعِنْدَهُ فَرَسٌ مَرْبُوطٌ بِشَطَنَيْنِ، فَتَغَشَّتْهُ سَحَابَةٌ فَجَعَلَتْ تَدْنُو، وَجَعَلَ فَرَسُهُ يَنْفِرُ مِنْهَا، فَلَمَّا أصْبَحَ أتَى النَّبِيَّ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ: «تِلْكَ السَّكِينَةُ تَنَزَّلَتْ لِلقُرْآنِ». [متفق عليه]([[527]](#footnote-527))

**ترجمه:** براء بن عازب$ می‌گوید: مردی، سوره‌ی "کهف" را می‌خواند؛ اسبی نیز کنارش بود که با دو ریسمان بسته شده بود. در این اثنا ابری او را پوشاند و نزدیک می‌شد. اسب شروع به دست و پا زدن کرد. صبح که شد، آن مرد نزد پیامبر آمد و ماجرا را برای آن بزرگوار بازگو نمود. پیامبر فرمود: «آن، آرامش و رحمتی([[528]](#footnote-528))‌ بوده که به‌خاطر قرآن نازل شده است».

**شرح**

مؤلف، نووی/ چندین حدیث در باب فضیلت قرآن ذکر کرده است؛ از جمله حدیثی بدین مضمون که براء بن عازب$ می‌گوید: «مردی، سوره‌ی "کهف" را می‌خواند». سوره‌ی کهف، همان سوره‌ای‌ست که در میان سوره‌های "اِسراء" و "مریم" قرار دارد. یکی از فضایل این سوره، این است که وقتی انسان در روز جمعه تلاوتش کند، تا جمعه‌ی بعد، برای خواننده‌اش روشنی‌بخش خواهد بود. در این سوره، داستان‌ها و آموزه‌هایی وجود دارد که الله برای پیامبرش بیان فرموده است. براء بن عازب$ می‌گوید: مردی، این سوره‌ را می‌خواند؛ اسبی نیز کنارش بود که با دو ریسمان بسته شده بود. در این اثنا ابری او را پوشاند و نزدیک می‌شد. اسب شروع به دست و پا زدن کرد و می‌خواست رَم کند. هنگامی‌که آن مرد، ماجرا را برای پیامبر بازگو نمود، پیامبر فرمود: «آن، آرامش و رحمتی‌ بوده که به‌خاطر قرآن نازل شده است»؛ زیرا هنگام قرائت قرآن، آرامش و رحمت نازل می‌شود و اگر انسان، با تدبیر و حوصله قرآن بخواند، آرامش نازل می‌گردد و به قلب خواننده‌ی قرآن می‌رسد؛ به عبارت دیگر: الله متعال بر قلب خواننده‌ی قرآن، سکون و آرامش فرو می‌فرستد.

این ماجرا، یکی از کرامت‌های اولیاست؛ زیرا اولیا، کرامت‌ دارند. گفتنی‌ست: همه‌ی اولیا، کرامت ندارند؛ بلکه الله متعال به برخی از اولیا و دوستانش کرامت می‌بخشد تا آنان را در مسیر حق پایدار بگرداند و تصدیقی بر درستی روشی باشد که در آن قرار دارند. کرامت‌ها، به کارهای خارق‌العاده‌ای گفته می‌شود که الله بر خلاف روال معمول، به دست برخی از دوستانش به‌انجام می‌رساند تا مایه‌ی پایداریِ آنان و تصدیق و تأییدی بر درستیِ روشِ آن‌ها باشد؛ کرامت هر ولی، معجزه‌ی پیامبری‌ست که آن ولی از او پیروی می‌کند. یعنی کرامات اولیای این امت، در شمارِ معجزه‌های پیامبر می‌گنجد؛ زیرا در نوعِ خود، بیان‌گر صداقتِ پیامبر است.

علما رحمهم‌الله کارهای خارق‌العاده را در سه دسته تقسیم‌بندی کرده‌اند:

1. معجزات پیامبران.
2. کرامات اولیا.
3. و دسته‌ای از کارهای خارق‌العاده که به‌خواستِ الله به‌دستِ شیاطین یا دوستان شیطان، انجام می‌شود.

لذا امور خارق‌العاده، نشانه‌‌ی راستیِ یک پیامبر یا نشانه‌ای برای شناختن اولیای رحمن و دوستان شیطان است. ناگفته پیداست که پس از وفات پیامبر وجودِ معجزه، منتفی‌ست؛ زیرا نبوت، پایان یافته است و محمد رسول‌الله آخرین فرستاده و پیام‌آور الاهی‌ست؛ اما کرامت‌ها و هم‌چنین کارهای خارق‌العاده‌ی شیطانی و سحر و چشم‌بندی و امثال آن، هم‌چنان وجود دارد.

نشانه‌ی کرامت، این است که الله متعال آن‌را به‌دست بنده‌ای نیک و شایسته از اولیا و دوستان خویش به‌انجام می‌رساند. قرآن بیان نموده است که دوستان الله، همان مؤمنان پرهیزگارند:

﴿أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٦٢ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ ٦٣﴾ [يونس : ٦٢، ٦٣]

بدانید که بر دوستان الله هیچ ترس و هراسی نیست و آنان غمگین نمی‌شوند؛ آنان‌که ایمان آوردند و تقوا و پرهیزکاری پیشه می‌کردند.

لذا اگر کار خارق‌العاده‌ای به دست بنده‌ای نیک و باایمان و مشهور به تقوا و نیکوکاری به‌انجام رسید، گفته می‌شود که این، کرامت است.

و اما نوع سوم از کارهای خارق‌العاده، سحر و کارهای شیطانی‌ست که توسط دوستان شیطان انجام می‌گردد؛ یعنی همان کسانی که ادعای کرامت می‌کنند و خود را اولیا و دوستان خداوند نشان می‌دهند و عقل و اندیشه‌ی مردم را به بازی می‌گیرند! گاه دیده می‌شود که برخی از این‌ها عمامه‌های بزرگی بر سر می‌گذارند و با لباس‌هایی با آستین‌های گشاد می‌پوشند و ریشِ خود را بلند می‌کنند و پیشانی خود را محکم بر خاک می‌مالند تا اثر سجده بر آن نمایان شود و بدین‌سان خود را در نظر مردم، عابد و زاهد نشان می‌دهند و سپس شیاطین را برای هدف‌های پلید خویش به‌کار می‌گیرند. چنان‌که شتر را برای آن‌ها به‌پهلو یا پشت می‌خوابانند یا آن‌ها را در آسمان حرکت می‌دهند؛ به‌گونه‌ای که در آسمان پرواز می‌کنند! این‌چنین نمونه‌هایی فراوان شنیده‌اید؛ دیرزمانی‌ست که دوستان شیطان، عقل مردم را به‌بازی گرفته‌اند؛ اما باید دانست که هرچند کارهای خارق‌العاده‌ای از آنان سر بزند، اما هیچ‌یک از کارهای خارق‌العاده، کرامتی برای آن‌ها به‌شمار نمی‌آید؛ بلکه در حقیقت، چنین کارهایی مایه‌ی خفت و خواریِ آن‌هاست. از این‌رو از کارهای خارق‌العاده‌ی دوستان شیطان به‌عنوان «اهانت‌های شیاطین» یاد می‌شود. علما، کتاب‌های فراوان و مفیدی درباره‌ی کرامت‌های اولیا و اهانت‌های شیاطین نگاشته‌اند که یکی از بهترین این کتاب‌ها، "الفرقان بین اولیاء الرحمن واولیاء الشیطان" اثر امام ابوالعباس حرانی/ می‌باشد که در آن نمونه‌های فراوانی از کرامت‌های اولیای الله و اهانت‌های شیاطین ذکر شده است. گفته می‌شود: مسیلمه‌ی کذاب که در یمامه ادعای نبوت کرد، عده‌ای نزدش آمدند و به او گفتند: «چاهی داریم که آبش کم شده است» و از او خواستند که سر چاه برود تا در آن برکت بیفتد و آب کند! این‌ها گمان می‌کردند که این پیامبر دروغین خواهد توانست کاری برایشان بکند؛ همان‌گونه که یکی از معجزه‌های پیامبر صادق و امین، محمد مصطفی این بود که وقتی نزدش از کمبود آب سخن گفتند، به اذن پروردگار از میان انگشتانش آب جوشید. لذا با همین پندار، نزد مسیلمه‌ی کذاب آمدند؛ او درخواستشان را پذیرفت و سرِ چاه رفت و آب دهانش را در چاه انداخت. پیروان بی‌خردش توقع داشتند که چاه پُر از آب شود؛ اما همان اندک آبی که در چاه بود، گم شد و در زمین فرو رفت و بدین‌سان الله نشانه‌ی دروغ‌گو بودن آن کذاب را به آنان نشان داد. اگر در چاهی آب دهان بیندازند و پر از آب شود، کاری خارق‌‌العاده به‌شمار می‌آید؛ اما الله متعال آن دروغ‌گو را رسوا کرد.

خلاصه این‌که اگر از شخصی که به تقوا و پرهیزگاری مشهور است، کارِ خارق‌العاده‌ای مشاهده کردید، بدانید که از کرامت‌های اولیاست؛ اما اگر آن‌شخص، مؤمن و پرهیزگار نبود، بدانید که آن کار خارق‌العاده، جادو و جنبر و نتیجه‌ی کارها و فریب‌های شیطان، یا نوعی چشم‌بندی‌ست که با آن مردم را می‌فریبند؛ زیرا گاه، سحر و جادو از طریق چشم‌بندی و واقعی نشان دادنِ چیزهای غیرواقعی انجام می‌شود؛ به‌گونه‌ای که یک شیء متحرک را ساکن و بی‌حرکت می‌بینند یا چیزی را که ساکن و بی‌حرکت است، در حالِ حرکت مشاهده می‌کنند. مانندِ جادوگران فرعون که ریسمان‌های عادی را روی زمین انداختند و چشمان مردم را جادو کردند و آن‌جا پُر از مارهای در حالِ حرکت به‌نظر می‌رسید؛ حتی موسی نیز در درونش احساس ترس کرد. آن‌گاه الله متعال به او وحی نمود که عصایش را روی زمین بیندازد:

﴿فَأَلۡقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعۡبَانٞ مُّبِينٞ ١٠٧﴾ [الأعراف: ١٠٧]

(موسی) عصایش را انداخت و ناگهان به صورت اژدهای آشکاری درآمد.

عصای موسی روی ریسمان‌ها به‌حرکت درآمد و همه را بلعید؛ آن‌گاه به صداقت و راستی موسی پی بردند؛ زیرا عصایش همه‌ی جادوها را به‌‌یک‌باره بلعید.

در هر حال، سایه‌ای که به صورت ابر بالای سرِ آن صحابی قرار گرفت، کرامتی برای او به‌شمار می‌آید؛ او، مشغول خواندن سوره‌ی کهف بود. این، شهادتی عینی و عملی از سوی الله می‌باشد که قرآن، حق است و با قرائت قرآن، سکون و آرامش نازل می‌شود.

از الله متعال می‌خواهیم که همه‌ی ما را از قرآن بهره‌مند بگرداند و آن‌را حجتی به نفع ما قرار دهد تا ما را به سوی بهشت‌های پرنعمت رهنمون شود.

\*\*\*

1006- وعن ابن مسعودٍ قال: قَالَ رسولُ اللهِ: «مَنْ قَرَأ حَرْفاً مِنْ كِتَابِ اللهِ فَلَهُ حَسَنَةٌ، وَالحَسَنَةُ بِعَشْرِ أمْثَالِهَا، لا أقول: ألم حَرفٌ، وَلكِنْ: ألِفٌ حَرْفٌ، وَلاَمٌ حَرْفٌ، وَمِيمٌ حَرْفٌ». [ترمذی این حدیث را روايت كرده و گفته است: حسن صحیح می‌باشد.]([[529]](#footnote-529))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس یک حرف از کتابِ الله را بخواند، برای او یک نیکی‌ست و هر نیکی، ده برابرش پاداش دارد؛ نمی‌گویم: ﴿﴾ یک حرف است؛ بلکه «الف» یک حرف، «لام» یک حرف، و «میم» یک حرف است».

1007- وعن ابن عباسٍ$ قَالَ: قَالَ رسول الله: «إنَّ الَّذِي لَيْسَ في جَوْفِهِ شَيْءٌ مِنَ القُرْآنِ كَالبَيْتِ الخَرِبِ». [ترمذی این حدیث را روايت كرده و گفته است: حسن صحیح می‌باشد.]([[530]](#footnote-530))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی که در سینه‌اش چیزی از قرآن نباشد، مانند خانه‌ی ویران است».

**شرح**

این دو حدیث درباره‌ی فضیلت قرائت قرآن است؛ در حدیث نخست آمده است که ابن‌مسعود می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکس یک حرف از کتابِ الله را بخواند، برای او یک نیکی‌ست و هر نیکی، ده برابرش پاداش دارد؛ نمی‌گویم: ﴿الٓمٓ﴾ یک حرف است؛ بلکه «الف» یک حرف، «لام» یک حرف، و «میم» یک حرف است». با این حساب، در قرائت ﴿الٓمٓ﴾ سی نیکی‌ست؛ و همین‌طور سایر کلمات قرآن کریم. یعنی خواندنِ هر حرفی از هر یک از واژه‌های قرآن، ده نیکی دارد. این، نعمتی بزرگ و پاداشی فراوان است؛ لذا شایسته است که انسان هرچه می‌تواند، بیش‌تر قرآن بخواند. لازم نیست که حافظ کلّ قرآن باشید؛ هرچه ممکن است، بخوانید؛ اگرچه فقط سوره‌ی فاتحه و جزءهای 29 و 30 را حفظ باشید. زیرا همه‌ی قرآن، خیر و نیکی‌ست. همان‌گونه که پیامبر خبر داده است: کسی که ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾ را بخواند، گویا یک‌سوم قرآن را خوانده است.([[531]](#footnote-531))

در دومین حدیثی که مؤلف/ ذکر کرده، پیامبر بیان فرموده است که: سینه‌ی خالی از قرآن، مانند خانه‌ی ویران است. یعنی قرآن، به قلب انسان آبادانی و حیات می‌بخشد و آن‌را با نورِ علم و کلام الاهی، نورانی می‌گرداند. وقتی قلب کسی از قرآن تهی باشد، مانند ویرانه‌ای می‌شود که هیچ خیری در آن نیست. این هم هشداری جدّی درباره‌ی دوری از قرآن و نخواندنِ آن است و انسان را به قرائت قرآن، تشویق می‌کند. امید است که الله متعال، ما را جزو کسانی قرار دهد که قرآن را آن‌گونه که باید و شاید، تلاوت می‌کنند.

\*\*\*

1008- وعن عبد اللهِ بن عمرو بن العاص$ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «يُقَالُ لِصَاحِبِ الْقُرْآنِ: اقْرَأْ وَارْتَقِ وَرَتِّلْ كَمَا كُنْتَ تُرَتِّلُ في الدُّنْيَا، فَإنَّ مَنْزِلَتَكَ عِنْدَ آخِرِ آية تَقْرَؤُهَا». [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی، این حدیث را حسن دانسته است.]([[532]](#footnote-532))

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «به حافظ قرآن([[533]](#footnote-533)) (به‌هنگام ورودش به بهشت) گفته می‌شود: قرآن بخوان و - از پله‌های بهشت – بالا برو و شمرده و با تأنی بخوان؛ همان‌گونه که در دنیا شمرده و با ترتیل می‌خوانی. زیرا جایگاه تو، در آخرین آیه‌ای‌ست که می‌خوانی».

\*\*\*

181- باب: امر به حفظ و مواظبت از قرآن (با مداومت بر تلاوتش) و برحذر داشتن از این‌که در معرض فراموشی قرار گیرد

1009- عن أَبي موسى عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «تَعَاهَدُوا هَذَا القُرْآنَ، فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَهُوَ أشَدُّ تَفَلُّتاً مِنَ الإبلِ فِي عُقُلِهَا». [متفق عليه]([[534]](#footnote-534))

**ترجمه:** ابوموسي مي‌گوید: پیامبر فرمود: «در حفظ این قرآن (با مداومت بر تلاوتش) بکوشید؛ زیرا سوگند به ذاتی که جانِ محمد در دستِ اوست، قرآن از شتری که زانویش بسته باشد، فرّارتر است (و از حافظه‌ی انسان می‌گریزد)».

1010- وعن ابن عمر$: أنَّ رسول الله قَالَ: «إنَّمَا مَثَلُ صَاحبِ الْقُرْآنِ كَمَثَلِ الإِبِلِ المُعَقَّلَةِ، إنْ عَاهَدَ عَلَيْهَا أمْسَكَهَا، وَإنْ أطْلَقَهَا ذَهَبَتْ». [متفق عليه]([[535]](#footnote-535))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «همانا مثال حافظ قرآن، مانند صاحب شترِ بسته است که اگر از آن مواظبت کند، می‌تواند آن‌را نگه دارد و اگر رهایش نماید، می‌رود».

**شرح**

مؤلف/ در کتاب «ریاض‌الصالحین» بابی بدین عنوان گشوده است: «امر به حفظ و مواظبت از قرآن (با مداومت بر تلاوتش) و برحذر داشتن از این‌که در معرض فراموشی قرار گیرد»؛ یعنی: اگر الله متعال بر تو منت نهاد و توفیقت داد که قرآن را حفظ کنی، باید مواظب باشی که آن‌را از یاد نبری؛ زیرا همان‌گونه که پیامبر فرموده است: قرآنی که انسان به‌خاطر می‌سپارد، مانند شتر، فرّار است. اگر انسان از آن مواظبت کند، می‌ماند و اگر رهایش نماید، می‌رود. در حدیث ابوموسی آمده است که پیامبر سوگند خورد و فرمود: «سوگند به ذاتی که جانِ محمد در دستِ اوست، قرآن از شتری که زانویش بسته باشد، فرّارتر است (و از حافظه‌ی انسان می‌گریزد)». لذا شایسته است که روزانه بخش مشخصی از قرآن را تلاوت کنید؛ مثلاً: روزی یک جزء بخوانيد تا در ماه یک‌بار قرآن را ختم کنید. یا روزی دو جزء تا هر پانزده روز، همه‌ی قرآن را بخوانید. و اگر روزی سه جزء بخوانید، در ماه سه بار قرآن را ختم می‌کنید. مدت ختم قرآن، به تعداد جزءهایی بستگی دارد که روزانه می‌خوانید؛ می‌توانید با تلاوت روزانه ده جزء، هر سه روز یک‌بار قرآن را ختم نمایید. لذا بر تلاوت قرآن پای‌بند باشید تا آن‌را فراموش نکنید. در پاره‌ای از احادیث نسبت به فراموش کردن قرآن هشدارهایی آمده است؛ اما این هشدارها درباره‌ی کسی‌ست که در تکرار و تلاوت قرآن کوتاهی می‌کند. لذا بر کسی که به‌اقتضای مسایل طبیعی از قبیل کهنسالی یا از دست دادن حافظه‌اش و امثال آن، قرآن را فراموش می‌کند، گناهی نیست؛ ولی کسی که پس از حفظ قرآن، از آن غفلت می‌کند، گنهکار است و بیمی آن می‌رود که مجازات شود. لذا ای خواهر و برادر مسلمان! اگر به لطف الله موفق به حفظ قرآن شدید، همواره آن‌را تکرار و تلاوت نمایید و در عمل به آن کوتاهی نکنید که عمل، ضامن بقا و ماندگاریِ علم است؛ زیرا دانشی که به آن عمل شود، در قلب و در تمام وجود انسان جای می‌گیرد و آن‌گاه ماندگار می‌گردد و از یاد نمی‌رود. ولی اگر مورد بی‌توجهی و غفلت قرار گیرد، فراموش می‌شود. هم‌چنین شایسته است که انسان، با تدبر و شمرده قرآن بخواند و اگر تندخوانیِ قرآن به‌گونه‌ای باشد که برخی از حروف تلفظ نشود، حرام است؛ زیرا عدم تلفظ برخی از حروف، به معنای ایجاد تغییر در کلام الهی‌ست. اما اگر تندخوانی، به‌گونه‌ای باشد که همه‌ی حروف تلفظ شود، ایرادی ندارد.

\*\*\*

182- باب: استحباب تلاوت قرآن با صدای خوش و درخواست قرائت از افراد خوش‌صدا و گوش دادن به آن

1011- وعن أَبي هريرة قال: سَمِعْتُ رسولَ الله يقول: «مَا أَذِنَ اللهُ لِشَيءٍ مَا أَذِنَ لِنَبِيٍّ حَسَنِ الصَّوْتِ يَتَغَنَّى بِالقُرْآنِ يَجْهَرُ بِهِ». [متفق عليه]([[536]](#footnote-536))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «الله آن‌گونه که به صدای خوش و آشکارِ پیامبری خوش‌صدا در هنگام تلاوت قرآن گوش داده، به چیزِ دیگری گوش نداده است».

1012- وعن أَبي موسى الأَشعري أنَّ رسول الله قَالَ لَهُ: «لَقدْ أُوتِيتَ مِزْمَاراً مِنْ مَزَامِيرِ آلِ دَاوُدَ». [متفق عليه]([[537]](#footnote-537))

وفي رواية لمسلمٍ: أنَّ رسول الله قَالَ لَهُ: «لَوْ رَأيْتَنِي وَأنَا أسْتَمِعُ لِقِراءتِكَ الْبَارِحَةَ».

**ترجمه:** از ابوموسی اشعری روایت است که رسول‌الله به او فرمود: «به تو صدای خوبی مانند صدای خوشِ آل‌داوود داده شده است».

و در روایتی از مسلم آمده است: رسول‌الله به او فرمود: «اگر دیشب مرا می‌دیدی که به قرائت تو گوش می‌دادم، به‌قطع خوشحال می‌شدی».

**شرح**

مؤلف/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» درباره‌ی آداب قرائت، بابی بدین عنوان گشوده است: «استحباب تلاوت قرآن با صدای خوش و درخواست قرائت از افراد خوش‌صدا و گوش دادن به آن»؛ یعنی در این باب به دو مسأله پرداخته است:

**مسأله‌ی نخست:** مستحب بودن تلاوت قرآن با صدای خوش. زیبا کردن صدا در هنگان قرائت قرآن بر دو گونه است:

1. درست و زیبا ادا کردن حروف؛ یعنی ادای هر حرف از مخرجش تا قرائت قرآن، واضح و روشن باشد و هیچ‌یک از حروفش حذف نشود و هیچ نقصی در کلامی که الله متعال بر پیامبرش فرو فرستاده است، ایجاد نگردد.
2. خواندن قرآن با صدایِ خوش.

هر دو مورد، خوب و پسندیده است؛ اما ادای حروف، باید بدون تکلف باشد و زیاده‌روی و تکلف در ادای حروف، شایسته نیست؛ برخی از قاریان، آن‌قدر تکلف به‌خرج می‌دهند که رنگ چهره‌ی آن‌ها هنگام تلاوت، قرمز می‌شود و در «غُنه» و «ادغام» و امثال آن، خود را بیش از اندازه در رنج و زحمت می‌اندازند. در صورتی که بهترین قرائت، این است که به صورت طبیعی و با ادای واضح و روشن حروف باشد و مبالغه و تکلف در ادای حروف، پسندیده نیست. لذا در می‌یابیم که فراگیری تجوید، واجب نمی‌باشد؛ زیرا به خواندن قرآن با صدای خوش مربوط می‌شود و تلاوت قرآن با صدای خوش، مستحب است، نه واجب.([[538]](#footnote-538)) لذا فراگیری تجوید، جزو کارهای مستحب و پسندیده‌ای‌ست که امکان خواندن قرآن با صدای خوش را برای انسان فراهم می‌سازد و زیبا کردن صدا در حین قرائت، سنت است؛ نه واجب.

و اما زیبا کردن صدا در حین قرائت؛ شاید کسی بگوید: صدای خوش که به اختیار انسان نیست؛ زیرا صدای خوش، خدادادی‌ست و هرکس که الله بر او منت بگذارد و حنجره‌ی قوی و صدای خوبی به او بدهد، خوش‌صداست.

آری! همین‌گونه است؛ اما این امکان هم وجود دارد که انسان راه‌کارهای زیبا کردن صدا را بیاموزد؛ زیرا صدای خوب، هم خدادادی‌ست و هم امکان فراگیری و کسبِ آن وجود دارد. کسی که همواره سعی کند که با صدای خوب قرآن بخواند، بالاخره صدایش بهتر می‌شود و زیبا خواندن قرآن را فرا می‌گیرد.

سپس مؤلف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «الله آن‌گونه که به صدای خوش و آشکارِ پیامبری خوش‌صدا در هنگام تلاوت قرآن گوش داده، به چیزِ دیگری گوش نداده است»؛ یعنی: الله از میان صداهایی که می‌شنود، به صدایِ پیامبرِ خوش‌صدایی که قرآن را با صدای خوش و آشکار می‌خواند، بیش از سایر صداها توجه و گوش می‌کند. از آن جهت از پیامبرِ خوش‌صدا سخن به میان آورد که پیامبران، برترین افراد بشر و برگزیده‌ترین آفریده‌های الله هستند. منظور از صدای آشکار، صدایی‌ست که بلند و مفهوم باشد. لذا کسی که قرآن را با صدای خوب و آشکار می‌خواند، الله به او توجه ویژه‌ای می‌فرماید و به او گوش می‌دهد؛ زیرا صدای خوش و درست و زیبا ادا کردن حروف را دوست دارد.

سپس مؤلف/ حدیث ابوموسی اشعری را ذکر کرده است؛ ابوموسی، همان عبدالله بن قیس می‌باشد که یکی از سخنرانانِ پیامبر بود. شبی پیامبر به قرائت ابوموسی گوش داد و صدایش را پسندید و فرمود: «به تو صدای خوبی مانند صدای خوشِ آل‌داوود داده شده است». در این‌جا منظور از "آل‌داوود" شخصِ داوود است که صدای زیبا و بلندی داشت. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا دَاوُۥدَ مِنَّا فَضۡلٗاۖ يَٰجِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُۥ وَٱلطَّيۡرَۖ وَأَلَنَّا لَهُ ٱلۡحَدِيدَ ١٠﴾

[سبا: ١٠]

و از نزد خویش به داوود، بزرگی بخشیدیم؛ (و فرمان دادیم:) ای کوه‌ها! با داوود (در ستایش پروردگار) هم‌نوا شوید؛ و پرندگان (را نیز با او هم‌آهنگ کردیم) و آهن را برایش نرم نمودیم.

سبحان‌الله! داوود آن‌قدر خوش‌صدا بود که وقتی "زبور" می‌خواند، کوه‌ها و سنگ‌های بی‌جان به سخن و حرکت در می‌آمدند و پرندگان آسمان نیز با او هم‌نوا می‌شدند؛ لذا پیامبر به ابوموسی فرمود: «به تو صدای خوبی مانند صدای خوشِ آل‌داوود داده شده است». و افزود: «اگر دیشب مرا می‌دیدی که به قرائت تو گوش می‌دادم، به‌قطع خوشحال می‌شدی». ابوموسی در پاسخِ پیامبر عرض کرد: «ای رسول‌خدا! اگر می‌دانستم که شما به قرائت من گوش می‌دهید، برای شما بهتر و خوش‌صداتر می‌خواندم».

علما گفته‌اند: این حدیث نشان می‌دهد: ایرادی ندارد که انسان با صدای بهتر و زیباتری قرآن بخواند تا شنونده لذت ببرد؛ و این کار، ریا و خودنمایی به‌شمار نمی‌آید. بلکه انگیزه‌ای‌ست تا دیگران به کلام الاهی گوش بسپارند و از آن بهره ببرند. از این‌رو برخی از مردم همین‌که دلشان می‌گیرد، به قرائت افراد خوش‌صدا گوش می‌دهند؛ و امروزه این امکان برای همگان فراهم است که با وجود نوارهای صوتی و لوح‌های فشرده‌ به قرائت آن‌دسته از قاریانی که زیبا و بی‌تکلف قرآن می‌خوانند، گوش دهند؛ انسان با گوش دادن به قرائت چنین قاریانی احساس خستگی نمی‌کند؛ زیرا اثرِ کلام الهی، هنگامی‌که از قاریِ خوش‌صدا و بی‌تکلفی شنیده می‌شود، به‌گونه‌ای‌ست که انسان خسته نمی‌شود و با جان و دل، به آن گوش می‌دهد.

از این دو حدیث چنین برمی‌آید که شایسته است: انسان هرچه می‌تواند قرآن را به بهترین شکل ممکن بخواند؛ هم با صدای خوش و هم با ادای نیک و درست حروف. امید است که الله ما را در جرگه‌ی کسانی قرار دهد که هم حروف قرآن را درست ادا می‌کنند و هم حقش را به‌درستی به‌جا می‌آورند تا قرآن، حجتی به نفع ما باشد؛ نه بر ضدّ ما.

\*\*\*

1013- وعن البَراءِ بنِ عازِبٍ$ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ قَرَأَ فِي الْعِشَاءِ بالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ، فَمَا سَمِعْتُ أحَداً أحْسَنَ صَوْتاً مِنْهُ. [متفق عليه]([[539]](#footnote-539))

**ترجمه:** براء بن عازب$ می‌گوید: از پیامبر شنیدم که در نماز عشا، سوره‌ی ﴿وَٱلتِّينِ وَٱلزَّيۡتُونِ﴾ را می‌خواند؛ هرگز صدایی بهتر و دل‌نشین‌تر از صدای پیامبر نشنیده‌ام.

1014- وعن أَبي لُبَابَةَ بشير بن عبد المنذر أنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالقُرْآنِ فَلَيْسَ مِنَّا». [روایت ابوداود با اِسنادِ جیّد]([[540]](#footnote-540))

**ترجمه:** ابولُبابه، بشیر بن عبدالمنذر می‌گوید: پیامبر فرمود: «کسی که قرآن را با صدای خوش نخوانَد، از ما نیست».

1015- وعَن ابن مَسعود قال: قال لِي النَّبيُّ: «اقْرَأْ عَلَیَّ القُرآنَ». قلت: يا رسُولَ الله، أَقْرَأُ عَلَيْك، وَعَلَيْكَ أُنْزِل؟ قال: «إِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْ غَيْرِي». فقرَأْتُ عليه سورَةَ النِّساء، حتى جِئْتُ إلى هذِهِ الآية: ﴿فَكَيۡفَ إِذَا جِئۡنَا مِن كُلِّ أُمَّةِۢ بِشَهِيدٖ وَجِئۡنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ شَهِيدٗا ٤١﴾ قال: «حَسْبُكَ الآنَ» فَالْتَفَتُّ إِليْهِ فَإِذَا عِيْناهُ تَذْرِفانِ. [متفقٌ عليه]([[541]](#footnote-541))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: پیامبر به من فرمود: «برای من قرآن بخوان». گفتم: ای رسول خدا! من برای شما قرآن بخوانم، در صورتی که قرآن بر شما نازل شده است؟ فرمود: «دوست دارم آن‌را از کسی جز خودم بشنوم». و من، سوره‌ی «نساء» را برای پیامبر تلاوت کردم تا این‌که به این آیه رسیدم: ﴿فَكَيۡفَ إِذَا جِئۡنَا مِن كُلِّ أُمَّةِۢ بِشَهِيدٖ وَجِئۡنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ شَهِيدٗا﴾.([[542]](#footnote-542)) [«پس چگونه خواهد بود آن‌گاه که از هر امتی گواهی بیاوریم و تو را به عنوان گواهی بر ایشان حاضر نماییم؟»] پیامبر فرمود: «کافی‌ست». و چون به ایشان نگاه کردم، دیدم اشک از چشمانش سرازیر است.

**شرح**

این احادیث درباره‌ی زیبا کردن صدا در هنگام قرائت قرآن می‌باشد؛ به عبارت دیگر باید قرآن را با صدای خوب بخوانیم. براء بن عازب$ می‌گوید: «با پیامبر نماز عشا را خواندم؛ آن بزرگوار سوره‌ی ﴿وَٱلتِّينِ وَٱلزَّيۡتُونِ﴾ را ‌خواند؛ هرگز صدایی بهتر و دل‌نشین‌تر از صدای پیامبر نشنیده‌ام». آری! پیامبر از همه خوش‌صداتر بود؛ او، نخستین و برترین مصداق حدیثی‌ست که پیش‌تر گذشت: «الله آن‌گونه که به صدای خوش و آشکارِ پیامبری خوش‌صدا در هنگام تلاوت قرآن گوش داده، به چیزِ دیگری گوش نداده است». لذا پیامبر از همه بهتر و زیباتر قرآن می‌خواند و صدای هیچ‌کس به‌اندازه‌ی صدای او، دل‌نشین نبود؛ زیرا قرآن بر آن بزرگوار نازل شد و اخلاق، قرآن بود.

این حدیث، نشان‌گرِ این است که خواندن «قصار مفصل» در نماز عشا ایرادی ندارد؛ زیرا سوره‌ی «تین» جزو "قصار مفصل" می‌باشد. اما در نماز عشا بیش‌تر از «وسط مفصل»([[543]](#footnote-543)) خوانده می‌شود؛ زیرا پیامبر به معاذ بن جبل فرمان داد که در نماز عشا، سوره‌های «اعلی»، «غاشیه»، «لیل» و «شمس» و امثالِ آن‌ها را بخواند [که جزو «وسط مفصل» هستند]. اما خواندن سوره‌هایی چون «تین» و «زلزله» و دیگر «قصار مفصل» در نماز عشا ایرادی ندارد.

پیامبر به زیبا خواندن قرآن، یا قرائت قرآن با صدای خوش تشویق نمود و فرمود: «کسی که قرآن را با صدای خوش نخوانَد، از ما نیست».

متن عربیِ این حدیث، از این قرار است: «مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالقُرْآنِ فَلَيْسَ مِنَّا». علما برای این حدیث، دو معنا ذکر کرده‌اند:

**یکم:** «مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالقُرْآنِ...»، یعنی: «کسی که با وجود قرآن از غیرِ آن بی‌نیاز نشود و هدایت را در چیزی جز قرآن بجوید، از ما نیست». به عبارت دیگر: الله متعال، کسی را که از غیر قرآن، هدایت بجوید، گمراه می‌گرداند. - پناه بر الله.-

**دوم:** «مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ...»، یعنی: «کسی که قرآن را با صدای خوش نخوانَد، از ما نیست». [و این، همان معنایی‌ست که پیش‌تر بیان شد.] لذا شایسته است که انسان، قرآن را با صدای خوش بخواند.

و اما حدیث سوم: از ابن‌مسعود روایت است که پیامبر از او خواستند تا برایشان قرآن بخواند. ابن‌مسعود عرض کرد: «ای رسول‌خدا! من، برای شما قرآن بخوانم، حال آن‌که قرآن بر شما نازل شده است؟!» یعنی شما خود، بهتر می‌خوانید و از من داناترید. فرمود: «دوست دارم قرآن را از کسی جز خودم بشنوم». زیرا چه‌بسا انسان هنگام شنیدن قرآن از دیگران، در آن بیش‌تر می‌اندیشد؛ در حالی‌که قاری می‌کوشد تا در قرائت اشتباه نکند؛ لذا شنونده، می‌اندیشد و تدبر می‌کند؛ از این‌رو چه خوب گفته‌اند که: «حکایت قاری، حکایتِ کسی‌ست که شیر می‌دوشد و حکایت شنونده، حکایتِ کسی‌ست که آن شیر را می‌نوشد». خلاصه این‌که پیامبر به ابن‌مسعود فرمود که برای ایشان قرآن بخواند. ابن‌مسعود عرض کرد: «ای رسول‌خدا! من، برای شما قرآن بخوانم، حال آن‌که قرآن بر شما نازل شده است؟!» رسول‌الله فرمود: «دوست دارم قرآن را از کسی جز خودم بشنوم». ابن‌مسعود سوره‌ی «نساء» را برای پیامبر خواند تا این‌که به این آیه‌ رسید که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَكَيۡفَ إِذَا جِئۡنَا مِن كُلِّ أُمَّةِۢ بِشَهِيدٖ وَجِئۡنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ شَهِيدٗا ٤١﴾

[النساء : ٤١]

پس چگونه خواهد بود آن‌گاه که از هر امتی گواهی بیاوریم و تو را به عنوان گواهی بر ایشان حاضر نماییم.

یعنی در آن هنگام، حالِ تو و حالِ آنان چگونه خواهد بود؟ پیامبر فرمود: «کافی‌ست». ابن‌مسعود می‌گوید: به رسول‌الله نگاه کردم و دیدم که اشک از چشمانش سرازیر شده است. گریه‌ی پیامبر از آن بود که روز رستاخیز او را به‌عنوان گواه بر امتش به میدان می‌آورند؛ زیرا در آن روز از هر امتی گواهی می‌آورند. پیامبران و فرستادگان الهی علیهم‌السلام در آن‌روز گواه خواهند بود و همین‌طور علما؛ زیرا علما، به‌عنوان حاملان شریعت، واسطه‌ی میان پیامبران و مردم هستند و شریعت الهی را به مردم می‌رسانند. گواهی علما از دو جهت می‌باشد و در دو رده قرار دارد: رده‌ی بالا و رده‌ی پایین.

گواهیِ رده‌ی بالای هر عالِمی، این است که گواهی می‌دهد: این، حکمِ الله متعال می‌باشد. و گواهی رده‌ی پایینش، این‌ است که شهادت می‌دهد: شریعت الهی را به مردم رسانده است؛ زیرا عالِم دین، آیات و احادیث را برای مردم شرح می‌دهد و آن‌ها را راهنمایی می‌کند که چگونه عمل کنند یا چه عملی انجام دهند. لذا علمای دین، از دو جهت شاهد و گواه‌اند: هم از جهت بالا که شریعت الهی را تبلیغ می‌کنند و هم از آن جهت که گواهی می‌دهند: بر مردم اتمام حجت نموده و شریعت الهی را به آن‌ها رسانده‌اند.

روز رستاخیز از هر امتی، شاهدی می‌آورند و نخستین کسانی که گواهی می‌دهند، پیامبران و فرستادگان الهی هستند که می‌گویند: گواهی می‌دهیم که ما، پیام پروردگارمان را به آفریده‌هایش رساندیم. و گواهی که از میان این امت می‌آورند، محمد است که الله متعال از او گواهی می‌گیرد و آن‌گاه رسول‌الله گواهی می‌دهد که پیام الهی را به امتش رسانده است؛ همان‌گونه که آن بزرگوار در دنیا، در بزرگ‌ترین گردهمایی مسلمانانِ آن‌روز، یعنی در عرفه، پس از سخنرانیِ رسا و شیوایی که ایراد فرمود، پرسید: «ألاَ هل بلَّغْت؟» یعنی: «هان! آیا تبلیغ کردم؟» مسلمانان همه یک‌صدا گفتند: آری. آن‌گاه پیامبر سه مرتبه گفت: «یا الله! شاهد باش».([[544]](#footnote-544))

وقتی ابن‌مسعود به آیه‌ی 41 سوره‌ی «نساء» رسید، پیامبر گریست و از چشمانش اشک سرازیر شد؛ زیرا آن‌ حالت سخت و دشوار را تجسم کرد. فکرش را بکنید؛ شرایط سخت و دشواری‌ست؛ همه به زانو درآمده‌اند و هر امتی به سوی نامه‌ی اعمالش فرا خوانده می‌شود. لذا در آن هنگامه‌ی سخت و وحشتناک، هر امتی به‌زانو در می‌آید:

﴿وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٖ جَاثِيَةٗۚ كُلُّ أُمَّةٖ تُدۡعَىٰٓ إِلَىٰ كِتَٰبِهَا ٱلۡيَوۡمَ تُجۡزَوۡنَ مَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ٢٨﴾

[الجاثية : ٢٨]

و (آن روز) هر امتی را می‌بینی که به زانو درآمده است. هر امتی به سوی نامه‌ی اعمالش فرا خوانده می‌شود؛ (در آن روز می‌گوییم:) امروز سزا و جزای اعمالی را که انجام می‌دادید، می‌بینید.

لذا الله متعال در ادامه‌ی سوره‌ی نساء، پس از آیه‌ای که ابن‌مسعود خواند و توقف نمود، می‌فرماید:

﴿يَوۡمَئِذٖ يَوَدُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَعَصَوُاْ ٱلرَّسُولَ لَوۡ تُسَوَّىٰ بِهِمُ ٱلۡأَرۡضُ وَلَا يَكۡتُمُونَ ٱللَّهَ حَدِيثٗا ٤٢﴾ [النساء : ٤٢]

در آن روز کسانی که کفر ورزیده و از پیامبر نافرمانی کرده‌اند، آرزو می‌کنند که ای کاش با خاک یکسان می‌شدند؛ و نمی‌توانند هیچ سخنی را از الله پنهان کنند.

لذا کافران آرزو می‌کنند که ای کاش در زمین می‌ماندند یا خاک می‌شدند؛ ولی این آرزو هیچ نفعی برایشان ندارد و نمی‌توانند چیزی را از الله پنهان نمایند؛ از این‌رو الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا يَكۡتُمُونَ ٱللَّهَ حَدِيثٗا﴾؛ یعنی: «و نمی‌توانند هیچ سخنی را از الله پنهان کنند».

به‌هر حال جایز است که انسان از شخصی دیگر بخواهد که برایش قرآن بخواند؛ اگرچه آن‌شخص علم و دانش کم‌تری نسبت به درخواست‌کننده داشته باشد. زیرا برخی از مردم، علم و دانش اندکی دارند؛ اما خوش‌صدا هستند. پس ایرادی ندارد که بگویید: فلانی! الله به تو جزای نیک عنایت کند؛ برایم قرآن بخوان. چه برایش تعیین کنید که از کجای قرآن تلاوت کند و چه او را بگذارید تا به انتخاب خودش از هر جای قرآن که می‌خواهد، بخواند و شما به تلاوتش گوش دهید. این حدیث، بیان‌گر برکت قرآن است که هم قاری از آن نفع می‌برد و هم شنونده. شکی نیست که قرآن بزرگ‌ترین، مبارک‌ترین و سودمندترین کتاب است که حفظ و تلاوت و شنیدنِ آن مایه‌ی خشنودی الله می‌باشد. امید است که الله متعال همه‌ی ما را در جرگه‌ی اهل قرآن قرار دهد؛ همان کسانی که در ظاهر و باطن به قرآن عمل می‌کنند و بر همین حالت می‌میرند و قرآنی برانگیخته می‌شوند.

\*\*\*

183- باب: تشویق به قرائت برخی از سوره‌ها و آیه‌های مشخص

1016- عن أَبي سَعِيدٍ رَافِعِ بن الْمُعَلَّى قال: قَالَ لي رسولُ اللهِ: «أَلا أُعَلِّمُكَ أَعْظَمَ سُورَةٍ في القُرْآن قَبْلَ أنْ تَخْرُجَ مِنَ الْمَسْجِدِ؟» فَأخَذَ بِيَدِي، فَلَمَّا أرَدْنَا أنْ نَخْرُجَ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، إنَّكَ قُلْتَ: لأُعَلِّمَنَّكَ أعْظَمَ سُورَةٍ في القُرْآنِ؟ قَالَ: «﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾، هِيَ السَّبْعُ المَثَانِي وَالقُرْآنُ العَظِيمُ الَّذِي أُوتِيتُهُ». [روایت بخاری]([[545]](#footnote-545))

**ترجمه:** ابوسعید، رافع بن مُعَلاّ می‌گوید: رسول‌الله به من فرمود: «آیا پیش از آن‌که از مسجد بیرون بروی، بزرگ‌ترین سوره‌ی قرآن را به تو بياموزم؟» و سپس دستم را گرفت؛ هنگامی‌که می‌خواستیم از مسجد بیرون برویم، عرض کردم: ای رسول‌خدا! شما فرمودید که بزرگ‌ترین سوره‌ی قرآن را به تو می‌آموزم؟ فرمود: «﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾؛ - یعنی همان سوره‌ی «حمد»- که دارای هفت آیه می‌باشد و در هر رکعت نماز تکرار می‌شود [و شاملِ دو بخش ستایش و دعا می‌باشد] و همان قرآنِ بزرگی‌ست که به من داده شده است».

**شرح**

مؤلف/ می‌گوید: «باب: تشویق به قرائت برخی از سوره‌ها و آیه‌های مشخص». پیش‌تر به قرائت قرآن به‌طور عموم تشویق شد و این باب به فضایل برخی از سوره‌ها و آیات مشخص می‌پردازد که فضایل ویژه‌ای دارند؛ از جمله: سوره‌ی «فاتحه» که بزرگ‌ترین، یعنی پرفضیلت‌ترین سوره‌ در کتاب‌الله می‌باشد؛ از این‌رو «ام‌القرآن» نیز نامیده می‌شود. چراکه مفاهیم همه‌ی قرآن به این سوره باز می‌گردد و این سوره، اصل و ریشه‌ی همه‌ی مفاهیم قرآنی‌ست. یادآوری می‌شود که در عربی به ریشه و اصل هر چیزی، «اُم» می‌گویند. از این‌رو الله متعال قرائت این سوره را در همه‌ی رکعت‌های نماز، واجب گردانیده است؛ پیامبر فرموده است: «لا صَلاةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بأمِّ القرآن أَو بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ».([[546]](#footnote-546)) یعنی: «نمازِ کسی که سوره‌ی فاتحه را نخوانَد، صحیح نیست».

این سوره، ویژگی‌های منحصر به فردی دارد؛ از جمله این‌که: اگر انسان آن‌را بر بیمار بخواند، بیمار به اذنِ الله شِفا می‌یابد؛ البته به‌شرطی که آن‌را از روی ایمان و باورِ کامل بخواند و بیمار نیز به اثربخش بودن این سوره‌ی بزرگ معتقد باشد؛ یعنی دو شرط دارد:

1. باور و ایمانِ خواننده.
2. و دوم این‌که: آن‌را بر بیمارِ باایمانی بخوانَد که به نفع و فایده‌ی این سوره، ایمان دارد.

دلیلش، این روایت که پیامبر عده‌ای از مجاهدان را به مأموریت فرستاد. مجاهدان در اقامت‌گاه یکی از قبایل اردو زدند و از آنان درخواستِ پذیرایی کردند؛ اما آن قوم از ایشان پذیرایی نکردند. به خواستِ الله متعال، عقربی رییس قبیله را نیش زد. رییس قبیله از درد به خود می‌پیچید. یکی از افراد قبیله، پیشنهاد کرد که به اردوگاه این‌دسته از مسلمانان بروند تا یکی از آن‌ها بیاید و چیزی بر رییس قبیله بخواند. وقتی نزد صحابه# رفتند و موضوع را با آن‌ها در میان گذاشتند، صحابه# شرط کردند که تنها در برابر دریافت یک گوسفند، خواسته‌ی آنان را می‌پذیرند. آن‌ها نیز قبول کردند؛ لذا یکی از صحابه# رفت و سوره‌ی «فاتحه» را بر آن شخص خواند. پیش‌تر آن شخص از شدت درد به خود می‌پیچید، اما همین‌که آن صحابی سوره‌ی فاتحه را بر او خواند، مانندِ شتری که زانوبندش را پاره می‌کند و برمی‌خیزد، برخاست؛ گویا هیچ دردی نداشته است. آن‌ها طبق قراری که گذاشته بودند، گوسفندی به صحابه دادند. برخی از صحابه گفتند: می‌ترسیم که این گوسفند، حرام باشد؛ لذا از گوشت این گوسفند نمی‌خوریم تا به مدینه برسیم و این مسأله را از پیامبر بپرسیم. وقتی به مدینه رسیدند و ماجرا را برای پیامبر بازگو کردند، فرمود: «اقْسِمُوا وَاضْرِبُوا لِي مَعَكُمْ سَهْمًا»؛ یعنی: «آن‌را تقسیم کنید و سهمی هم برای من در نظر بگیرید». این‌را از آن جهت فرمود که با طیب خاطر آن‌را بخورند؛ و گرنه، نیازی نبود که پیامبر چنین سخنی بگوید و از آن، بی‌نیاز بود. سپس به کسی که سوره‌ی فاتحه را بر آن شخص خوانده بود، فرمود: «وَمَا يُدْرِيكَ أَنَّهَا رُقْيَةٌ؟»؛([[547]](#footnote-547)) یعنی: «از کجا دانستی که سوره‌ی فاتحه، چنین تأثیری دارد؟» لذا اگر کسی با اعتقاد و ایمان به تأثیر سوره‌ی فاتحه، آن‌را بر بیمارِ مؤمن بخوانَد، به فرمان پروردگار، سودمند خواهد بود؛ چراکه الله متعال آثار و فواید شگفت‌آوری در این سوره نهاده است و این، از فضایل سوره‌ی فاتحه می‌باشد؛ به تعبیر حدیثی که گذشت، سوره‌ی فاتحه بزرگ‌ترین سوره‌ی قرآن است.

\*\*\*

1017- وعن أَبي سعيد الخدري أنَّ رسول الله قَالَ في ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إنَّهَا لَتَعْدِلُ ثُلُثَ القُرْآنِ».

وفي روايةٍ: أنَّ رسول الله قَالَ لأَصْحَابِهِ: «أَيَعْجِزُ أحَدُكُمْ أنْ يَقْرَأَ بِثُلُثِ القُرْآنِ فِي لَيْلَةٍ». فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ، وَقَالُوا: أيُّنَا يُطِيقُ ذَلِكَ يَا رسولَ الله؟ فَقَالَ: «﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١ ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ ٢﴾: ثُلُثُ الْقُرْآنِ». [روایت بخاری]([[548]](#footnote-548))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: رسول‌الله درباره‌ی ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، این سوره با یک‌سوم قرآن برابری می‌کند».

و در روایتی آمده است: رسول‌الله به یارانش فرمود: «آیا هر یک از شما از این‌که یک‌سوم قرآن را در هر شب بخواند، ناتوان است؟» این کار برای آنان دشوار به‌نظر رسید؛ عرض کردند: ای رسول‌خدا! کدام‌یک از ما تواناییِ چنین کاری را دارد؟ فرمود: «﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١ ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ ٢﴾، معادلِ یک‌سوم قرآن است».

1018- وعنه: أنَّ رَجُلاً سَمِعَ رَجُلاً يَقْرَأُ: ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾ يُرَدِّدُهَا فَلَمَّا أصْبَحَ جَاءَ إِلَى رَسُولِ الله فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ وَكَانَ الرَّجُلُ يَتَقَالُّهَا، فَقَالَ رسول الله: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إنَّهَا لَتَعْدِلُ ثُلُثَ القُرْآنِ». [روایت بخاری]([[549]](#footnote-549))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: مردی شنید که شخصی ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾ را می‌خواند و آن‌را تکرار می‌کرد. وقتی صبح شد، آن مرد که این عمل را ناچیز و کم‌ثواب می‌شمرد، نزد رسول‌الله آمد و موضوع را بازگو کرد. رسول‌الله فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، این سوره برابر با یک‌سوم قرآن است».

**شرح**

نووی/ در باب تشویق به قرائت سوره‌های معینی از قرآن، احادیثی در فضیلت ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١ ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ ٢﴾ آورده است. این سوره، سوره‌ی «اخلاص» نامیده می‌شود؛ زیرا الله متعال همه‌ی این سوره را به خود اختصاص داده و در آن، چیزی غیر از اسماء و صفات خویش ذکر نکرده است. به عبارت دیگر: این سوره به‌طور ناب، تنها در بیان اسماء و صفات الهی‌ست. هرکس این سوره را بخواند و به مفاهیمِ آن ایمان داشته باشد، از شرک، بدور است و بنده‌ی مخلصِ الله به‌شمار می‌آید. همه‌ی این سوره، اسماء و صفاتِ الله می‌باشد: ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾. گفته می‌شود: مشرکان از پیامبر پرسیدند: «نَسَب پروردگار چیست؟» گویا منظورشان این بود که چه کسی فرزندِ اوست؟ - پناه بر الله- یا گویا از پیامبر پرسیدند که ماهیت خداوند از چیست؟ از طلا یا نقره؟! لذا الله متعال این سوره را فرو فرستاد.

﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾؛ «اَحَد»، یعنی یکتا و یگانه؛ یعنی ذاتی که در اسماء و صفاتش یکتاست و هیچ چیز و هیچ‌کس به او نمی‌مانَد. «اَحَد» نامی‌ست که ویژه‌ی الله متعال می‌باشد و بر کسی جز او اطلاق نمی‌شود.

﴿ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ﴾؛ [الله، یگانه‌سرورِ بی‌نیاز است (که همه‌ی نیازمندان برای رفع نیازشان به سوی او روی می‌آورند).]

مفسران، عبارت‌های گوناگونی درباره‌ی مفاهیمِ «صمد» ذکر کرده‌اند؛ اما کامل‌ترین مفهومش، این است که او در صفاتش کامل می‌باشد و همه‌ی آفریده‌هایش به او نیازمندند؛ او در علم، قدرت، رحمت، حلم و دیگر صفاتش، کامل است و اوست که همه‌ی آفریده‌ها به او نیاز دارند و همگان برای رفع نیازهایشان به سوی او روی می‌آورند؛ حتی مشرکان نیز هنگامی‌که در میان امواج پرتلاطمِ دریا گرفتار می‌شوند، تنها او را می‌خوانند. پس، الله مرجع همه‌ی موجودات است؛ ذاتی‌‌ست که در صفاتش کامل می‌باشد و همه آفریده‌هایش به او نیازمندند.

﴿لَمۡ يَلِدۡ وَلَمۡ يُولَدۡ ٣ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ ٤﴾ [الاخلاص: ٣، ٥]

نه (فرزندی) زاده و نه (خود،) زاده شده است. و هیچ‌کس، همسر و همتای او نیست.

الله متعال، هیچ فرزندی ندارد؛ زیرا از همه بی‌نیاز است و نیازی به همسر و فرزند ندارد. همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُۥ وَلَدٞ وَلَمۡ تَكُن لَّهُۥ صَٰحِبَةٞۖ وَخَلَقَ كُلَّ شَيۡءٖۖ﴾ [الأنعام: ١٠١]

چگونه می­­شود فرزندی داشته باشد، حال آنکه همسری ندارد؟

این، ردّی آشکار بر ادّعای یهود و نصارا و مشرکان است و نادرستیِ پندارشان را بیان می‌کند؛ یهودیان می‌گویند: «عُزیر، پسر خداست»؛ یعنی خداوندی که آن‌ها به او اعتقاد دارند، فرزندی به نام عزیر زاده است! نصارا می‌گویند: «مسیح، پسر خداست»! و مشرکان می‌گویند: «فرشتگان، دختران خدا هستند»! الله متعال، باطل بودن پندارشان را بیان نمود و فرمود: ﴿لَمۡ يَلِدۡ وَلَمۡ يُولَدۡ﴾؛ یعنی: «الله، نه زاده و نه خود، زاده شده است». زیرا الله اول و ازلی و ابدی‌ست و هیچ چیزی پیش از او نبوده و آن‌چه پدید آورده، پیش‌تر وجود نداشته است.

﴿وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ﴾؛ یعنی: «و هیچ‌کس همتای او نیست». الله هیچ شریک، همتا و همانندی ندارد؛ نه در علم و قدرتش و نه در سایر صفاتش. قوم عاد به قدرت و توان خویش می‌بالیدند و می‌گفتند: «چه کسی از ما نیرومندتر است؟» الله درباره‌ی آنان می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا عَادٞ فَٱسۡتَكۡبَرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّ وَقَالُواْ مَنۡ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةًۖ أَوَ لَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّ ٱللَّهَ ٱلَّذِي خَلَقَهُمۡ هُوَ أَشَدُّ مِنۡهُمۡ قُوَّةٗۖ وَكَانُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا يَجۡحَدُونَ ١٥ فَأَرۡسَلۡنَا عَلَيۡهِمۡ رِيحٗا صَرۡصَرٗا فِيٓ أَيَّامٖ نَّحِسَاتٖ لِّنُذِيقَهُمۡ عَذَابَ ٱلۡخِزۡيِ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَلَعَذَابُ ٱلۡأٓخِرَةِ أَخۡزَىٰۖ وَهُمۡ لَا يُنصَرُونَ ١٦﴾ [فصلت: ١٥، ١٦]

اما قوم عاد، به‌ناحق در زمین تکبر ورزیدند و گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است؟ آیا توجه نکردند و نیندیشیدند که الله، ذاتی که آن‌ها را آفریده، از آنان نیرومندتر است. آنان همواره آیات ما را انکار می‌کردند. پس تندبادی سخت و سرد در روزهایی شوم بر آنان فرستادیم تا عذاب خفت‌بار را در زندگی دنیا به آنان بچشانیم. و به‌طور قطع عذاب آخرت، خفت‌بارتر است؛ و آنان یاری نخواهند شد.

باد، جریانِ هواست؛ الله متعال با مخلوقی چون باد که جزو نرم‌ترین و ملایم‌ترین آفریده‌هاست، مدعیان قدرت را به هلاکت رساند و تندبادی سخت و سرد بر آنان فرستاد.

هیچ‌کس همتای الله نیست: ﴿وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ﴾. گفتنی‌ست: در واژه‌ی ﴿كُفُوًا﴾ سه قرائت است:

1. ؛ به ضمّ «فاء». و با سکونِ «فاء» درست نیست.
2. با همزه و سکونِ «فاء»؛ یعنی: «کُفْئا».
3. و نیز با همزه و ضمّ «فاء»؛ یعنی: «کُفُؤًا».

حرف «فاء» در قرائتی که با «واو» است، مضموم می‌باشد؛ ولی گاه از برخی از قاریان می‌شنویم که حرفِ «فاء» را با سکون می‌خوانند؛ این، اشتباه است. لذا وقتی این واژه را با حرف «واو» می‌خوانید، حرف «فاء» را ضمه دهید.

پیامبر سوگند یاد کرد که این سوره، معادل یک‌سوم قرآن است؛ می‌باشد. چنان‌که به یارانش فرمود: «آیا هر یک از شما از این‌که یک‌سوم قرآن را در هر شب بخواند، ناتوان است؟» و سپس بیان نمود که منظورش، سوره‌ی اخلاص است: ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١ ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ ٢ لَمۡ يَلِدۡ وَلَمۡ يُولَدۡ ٣ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ ٤﴾ پاداشِ این سوره با ثواب یک‌سوم قرآن برابر است؛ گاه پاداش یک عمل با پاداش یک عمل دیگر برابری می‌کند؛ هرچند اجزای تشکیل‌دهنده‌اش کوچک‌تر از آن باشد. مانند این عبارت: «لا إله إِلا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» که هرکس ده بار آن‌را بگوید، مانند کسی‌ست که چهار نفر از فرزندان اسماعیل را از قید بردگی آزاد کرده است».([[550]](#footnote-550)) به‌رغم این‌که گفتن این عبارت برابر با آزاد کردن چهار برده از نسل اسماعیل است، اما اگر آزاد کردن برده‌ای بر گردنِ کسی باشد، [مثلاً مؤمنی را به‌اشتباه کشته است]، گفتنِ این عبارت کفاره‌ی گناهش به‌شمار نمی‌آید؛ زیرا برابری در ثواب، به معنای برابری در اجزا نیست. بنابراین سوره‌ی اخلاص، در ثواب، معادلِ یک‌سوم قرآن است، نه در اجزا؛ از این‌رو اگر کسی آن‌را سه بار در نماز بخواند، اما سوره‌ی «فاتحه» را نخواند، نمازش درست نیست.

\*\*\*

1019- وعن أَبي هُرَيْرَةَ أنَّ رسول الله قَالَ في ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾: «إنَّهَا تَعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ». [روایت مسلم]([[551]](#footnote-551))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله درباره‌ی ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾ فرمود: «این سوره با یک‌سوم قرآن برابری می‌کند».

1020- وعن أنس أنَّ رَجُلاً قَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ، إنّي أُحِبُّ هذِهِ السُّورَةَ: ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾ ؛ قَالَ: «إنَّ حُبَّهَا أدْخَلَكَ الجَنَّةَ». [ترمذی این حدیث را روايت كرده و گفته است: حسن صحیح می‌باشد. بخاري نيز این حدیث را به صورت معلّق در صحیح خود آورده است. ]([[552]](#footnote-552))

**ترجمه:** انس مي‌گوید: مردی عرض کرد: ای رسول‌خدا! من، این سوره را دوست دارم: ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾. پیامبر فرمود: «محبت این سوره، تو را واردِ بهشت می‌گرداند».

1021- وعن عقبة بن عامِرٍ أنَّ رسول الله قَالَ: «ألَمْ تَرَ آيَاتٍ أُنْزِلَتْ هذِهِ اللَّيْلَةَ لَمْ يُرَ مِثْلُهُنَّ قَطُّ؟ ﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ﴾ وَ ﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ﴾». [روایت مسلم]([[553]](#footnote-553))

**ترجمه:** عقبه بن عامر می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «آیا می‌دانی که امشب آیاتی بر من نازل شد که هرگز همانندِ آن دیده نشده است؟([[554]](#footnote-554)) ﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ﴾ و ﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ﴾».

1022- وعن أَبي سَعِيدٍ الخُدريِّ قال: كَانَ رسولُ الله يَتَعَوَّذُ مِنَ الجَانِّ، وَعَيْنِ الإنسان، حَتَّى نَزَلَتْ المُعَوِّذَتَانِ، فَلَمَّا نَزَلَتَا، أخَذَ بِهِمَا وَتَرَكَ مَا سِوَاهُمَا. [ترمذی این حدیث را روايت كرده و گفته است: حسن صحیح می‌باشد.]([[555]](#footnote-555))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: رسول‌الله از جن و چشم انسان به الله پناه می‌برد تا این‌که مُعَوّذَتین (=سوره‌های «فلق» و «ناس») نازل شد؛ از آن پس، پیامبر با تلاوت این دو سوره به الله پناه می‌برد و سایر عبارت‌ها را ترک گفت.

1023- وعن أَبي هريرة أنَّ رسول الله قَالَ: «مِنَ القُرْآنِ سُورَةٌ ثَلاثُونَ آيَةً شَفَعَتْ لِرَجُلٍ حَتَّى غُفِرَ لَهُ، وَهِيَ: ﴿تَبَٰرَكَ ٱلَّذِي بِيَدِهِ ٱلۡمُلۡكُ﴾». [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی، این حدیث را حسن دانسته است.]([[556]](#footnote-556))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «در قرآن سوره‌ای‌ست که سی آیه دارد و برای شخصی-که آن‌را بخواند- آن‌قدر شفاعت می‌کند تا آمرزیده شود؛ و آن، سوره‌ی ﴿تَبَٰرَكَ ٱلَّذِي بِيَدِهِ ٱلۡمُلۡكُ﴾ است».

1024- وعن أَبي مسعودٍ البَدْرِيِّ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «مَنْ قَرَأَ بِالآيَتَيْنِ مِنْ آخِرِ سُورَةِ البَقَرَةِ في لَيْلَةٍ كَفَتَاهُ». [متفق عليه]([[557]](#footnote-557))

**ترجمه:** ابومسعود بدری می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکس دو آیه‌ی پایانیِ سوره‌ی بقره را در شب بخواند، همین دو آیه برای او بسنده و کافی هستند».

[نووی/ گوید: یعنی: در آن شب نگه‌دارِ او از هر امر ناگواری هستند. و نیز گفته شده است: او را از نماز شب بی‌نیاز می‌کنند.]([[558]](#footnote-558))

**شرح**

مؤلف/ در باب تشویق به قرائت برخی از سوره‌‌ها و آیات معینی از قرآن کریم، احادیثی در فضیلت سوره‌های «فاتحه» و «اخلاص» ذکر کرده است که پیش‌تر درباره‌اش سخن گفتیم؛ هم‌چنین به فضیلتِ مُعَوّذَتین، یعنی سوره‌های «فلق» و «ناس» پرداخته است. هر کس با تلاوت این دو سوره از روی صدق و ایمان به الله پناه ببرد، الله به او پناه می‌دهد. اما سوره‌ی «فلق»؛ الله می‌فرماید:

﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ ١ مِن شَرِّ مَا خَلَقَ ٢﴾ [الفلق: ١، ٢]

بگو: به پروردگار سپيده‌دم پناه مى‌برم؛ از شرّ آن‌چه آفریده است.

«فَلَق»، یعنی سپیده زدن و شکافتن؛ به عبارت دیگر: هم به سپیده‌دم اطلاق می‌شود و هم به شکافِ دانه و هسته. هر دو تعبیر در قرآن کریم آمده است؛ الله می‌فرماید:

﴿فَالِقُ ٱلۡإِصۡبَاحِ﴾ [الأنعام: ٩٦]

(الله) شکافنده‌ی سپیده‌دم است.

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ فَالِقُ ٱلۡحَبِّ وَٱلنَّوَىٰ﴾ [الأنعام: ٩٥]

الله، دانه و هسته را می­شکافد.

پس، الله پروردگار سپیده‌دم است و اوست که دانه‌ها و هسته‌ها را می‌شکافد و کسی جز او تواناییِ انجامِ هیچ‌یک از این کارها را ندارد.

﴿مِن شَرِّ مَا خَلَقَ﴾؛ یعنی: از شرّ همه‌ی آفریده‌هایی که الله خلق کرده است، به او پناه می‌برم؛ از جمله از نفس خویش. همان‌گونه که در حدیث صحیح آمده است: «ونَعُوذُ بالله مِنْ شُرُورِ أنفُسِنَا، وَ مِنْ سَيِّئَاتِ أعمَالِنا».([[559]](#footnote-559)) یعنی: «از بدی‌ها و تبهکاری‌های نفس خویش و نیز از کارهای زشتمان به الله پناه می‌بریم»؛ زیرا نفسِ انسان، پیوسته به کارهای بد و ناپسند فرمان می‌دهد. از این‌رو از نفس خویش و نیز از شرّ همه‌ی آفریده‌های الهی، از جمله: جن‌ها و انسان‌ها به الله پناه می‌بریم.

﴿وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ٣﴾ [الفلق: ٣]

... و از شر شب تاريك، آن‌گاه كه همه جا را فرا گيرد (به پروردگارِ سپیده‌دم پناه می‌برم).

﴿﴾، یعنی: شب تاریک. آن‌گاه که شب فرا می‌رسد و همه جا را فرا می‌گیرد، درندگان و گزندگان در زمین پراکنده می‌شوند؛ از این‌رو از شرّ شبِ تاریک به الله پناه می‌بریم.

﴿وَمِن شَرِّ ٱلنَّفَّٰثَٰتِ فِي ٱلۡعُقَدِ ٤﴾ [الفلق: ٤]

... و از شرّ زنان جادوگری که در گره‌ها می‌دمند.

﴿ٱلنَّفَّٰثَٰتِ﴾، یعنی: نفوسِ جادوگر؛ و این، هم شاملِ مردان جادوگر می‌شود و هم شامل زنان جادوگر؛ اما از آن جهت به زنانِ جادوگر تصریح فرمود که جادوگری [و گرایش به جادو و جنبر] در میان زنان، بیش‌تر است.

﴿وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ٥﴾ [الفلق: ٥]

و از شر هر حسودی، آن‌گاه که حسادت می‌ورزد.

این‌جا سخن از زخم چشم است؛ یعنی کسی که حسادت می‌ورزد و دوست ندارد که به کسی خیر و نیکی برسد؛ بلکه وقتی الله متعال به کسی مال و ثروت، یا پست و مقام، یا علم و دانش، و زن و فرزند می‌بخشد،‌ حسادتِ حسود از درون پلیدش به‌سان تیر از کمان جدا می‌شود و به آدم برخورد می‌کند. اگرچه رها شدن این تیر هیچ سود و فایده‌ای برای حسود ندارد، اما بیان‌گر درون‌مایه‌ی پلید اوست که خیر و نیکی را برای دیگران نمی‌پسندد و بدین‌سان انسان به زخم چشم متبلا می‌گردد. پیامبر فرموده است: «لَوْ سَبَقَ الْقَدَرَ شَيْءٌ لَسَبَقَتْهُ الْعَيْن».([[560]](#footnote-560)) یعنی: «اگر چیزی بر تقدیر پیشی می‌گرفت، زخم چشم بود». اما هیچ چیزی بر تقدیر پیشی نمی‌گیرد. لذا زخم چشم، حقیقت دارد و حتی برخی از علما آخرین آیه‌‌ی سوره‌ی «قلم» را به همین معنا دانسته‌اند:

﴿وَإِن يَكَادُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَيُزۡلِقُونَكَ بِأَبۡصَٰرِهِمۡ لَمَّا سَمِعُواْ ٱلذِّكۡرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُۥ لَمَجۡنُونٞ ٥١﴾ [القلم: ٥١]

نزدیک بود کافران، هنگامی‌که آیات قرآن را شنیدند، تو را با چشمانشان بلغزانند (و از میان ببرند) و می‌گویند: بی‌گمان او، دیوانه است.

﴿وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾؛ یعنی: «از شرّ حسود، هنگامی‌که حسادت می‌ورزد، به پروردگار سپیده‌دم پناه می‌برم». فرمود: ﴿إِذَا حَسَدَ﴾؛ یعنی: هنگامی‌که حسد می‌روزد؛ زیرا گاه، آدم حسود حسادت نمی‌ورزد؛ اما هنگامی که حسد می‌ورزد، شرّش به دیگران می‌رسد. البته اشاره‌ی آیه‌، هم به حسودی‌ست که زخم چشم می‌زند و هم به حسودی‌ست که زخم چشم نمی‌زند. زیرا برخی از مردم بدون این‌که زخم چشم بزنند، حسودند. - پناه بر الله-

حسادت، این است که برخورداری دیگران از نعمت الهی برای کسی ناگوار باشد؛ اگرچه برای آنان آرزوی زوال نعمت نکند و چنان‌چه با آرزوی زوال نعمت از دیگران همراه باشد، بدتر است. پناه بر الله.

آدم‌های حسود در آتش حسادت خویش می‌سوزند و راه به جایی نمی‌برند؛ یعنی: حسادت، هیچ سودی به حالشان ندارد. همین‌که می‌بینند که الله به کسی نعمتی بخشیده است، آتش حسد در دل و وجودشان زبانه می‌کشد و گاه برای فرو نشاندنِ این آتش، در حقِ دیگران ستم روا می‌دارند. به‌عنوان مثال: الله متعال بر کسی منت می‌نهد و به او مال و ثروت می‌دهد؛ او نیز مال و ثروتش را در راه الله انفاق می‌کند؛ اما آدمِ حسود، چشم دیدنِ چنین نعمتی را بر آن بنده ندارد و تمام وجودش در آتش حسد می‌سوزد! همین‌طور الله متعال به کسی علم و دانش می‌بخشد و آن‌شخص در چشمِ مردم، مقبول و گرامی می‌گردد؛ ولی عزتش بر آدمِ حسود، سخت و دشوار است. حسود درباره‌ی سایر نعمت‌ها نیز چنین روی‌کردی دارد؛ غافل از این‌که حسادت، جزو گناهان کبیره می‌باشد و الله متعال، یهودیان را به‌خاطر چنین خصلتی نکوهش کرده و فرموده است:

﴿أَمۡ يَحۡسُدُونَ ٱلنَّاسَ عَلَىٰ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ﴾ [النساء : ٥٤]

یا به آنان که الله از فضل و كَرَمش به آنان بخشیده است، حسد می‌ورزند؟!

الله متعال از فضل و كَرَم خويش به هركه بخواهد، می‌بخشد؛ لذا حسادت می‌ورزید، هم در حقّ کسی که الله نعمتی به او بخشیده است، گناه می‌کنید و هم در حقّ الله مرتکب گناه می‌شوید؛ گویا به زبانِ حال می‌گویید: این شخص، مستحقّ چنین نعمتی نیست و بدین‌سان حسادت می‌ورزید و بر بخششِ خداوندی خرده می‌گیرید. پناه بر الله.

لذا شایسته است که انسان با تلاوت سوره‌های «فلق» و «ناس» به الله پناه ببرد؛ ترمذی/ حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوسعید خدری می‌گوید: رسول‌الله از جن و چشم انسان به الله پناه می‌برد تا این‌که مُعَوّذَتین (سوره‌های «فلق» و «ناس») نازل شد؛ از آن پس، پیامبر با تلاوت این دو سوره به الله پناه می‌برد و سایر عبارت‌ها را ترک گفت.

\*\*\*

1025- وعن أَبي هريرة أنَّ رسول الله قَالَ: «لا تَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ مَقَابِرَ، إنَّ الشَّيْطَانَ يَنْفِرُ مِنَ البَيْتِ الَّذِي تُقْرَأُ فِيهِ سُورَةُ البَقرَةِ». [روایت مسلم]([[561]](#footnote-561))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «خانه‌هایتان را (مانندِ) قبرستان (که در آن نماز و قرآن خوانده نمی‌شود) نگردانید‌؛ بی‌گمان شیطان از خانه‌ای که در آن سوره‌ی "بقره" خوانده می‌شود، می‌گریزد».

1026- وعن أُبَيِّ بنِ كَعبٍ قال: قَالَ رسولُ الله: «يَا أَبَا الْمُنْذِرِ، أَتَدْري أيُّ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ الله مَعَكَ أعْظَمُ»؟ قُلْتُ: ﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُ﴾، فَضَرَبَ فِي صَدْرِي وَقال: «لِيَهْنِكَ العِلْمُ أَبَا الْمُنْذِرِ». [روایت مسلم]([[562]](#footnote-562))

**ترجمه:** اُبَی بن کعب می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «ای ابامنذر! آیا می‌دانی که کدامین آیه از کتاب‌الله که با خود داری، بزرگ‌تر (و برتر) است؟» گفتم: ﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُ﴾ [آیۀ‌الکرسی]. رسول‌الله بر سینه‌ام زد و فرمود: «ای ابامنذر! علم بر تو خجسته و گوارا باد».

**شرح**

این احادیث در فضیلت آیه‌ها و سوره‌های مشخصی از قرآن است؛ از جمله: سوره‌ی بقره.

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «خانه‌هایتان را قبرستان نگردانید». علما گفته‌اند: معنایش این است که در خانه‌هایتان نماز بخوانید؛ زیرا خانه‌ای که در آن نماز و قرآن خوانده نمی‌شود، مانند قبرستان است؛ بدین دلیل که پیامبر در حدیثی فرموده است: «الأَرْضُ كُلُّهَا مَسْجِدٌ إلا الْمَقْبَرَةَ وَالْحَمَّامَ».([[563]](#footnote-563)) یعنی«همه جای زمین محل نماز است، جز قبرستان و حمام». و نیز فرموده است: «لا تُصَلُّوا إِلَى الْقُبُورِ وَلا تَجْلِسُوا عَلَيْهَا».([[564]](#footnote-564)) یعنی: «به‌سوی قبرها نماز نخوانید و روی آن‌ها ننشینید». در قبرستان، نه نماز فرض درست است و نه نمازِ نفل؛ هم‌چنین سجده‌ی تلاوت و سجده‌ی شکر و هیچ‌یک از انواع نمازها در قبرستان درست نیست؛ البته یک نماز، یعنی نماز جنازه مستثناست و خواندن نماز جنازه در قبرستان، درست می‌باشد؛ چه پیش از دفن میّت و چه پس از آن. گفتنی‌ست: نماز خواندن بر جنازه پس از دفنِ آن، نباید در اوقات ممنوع باشد؛ یعنی اگر پس از نماز عصر، برای تشییع جنازه و نماز بر آن به قبرستان رفتید و دیدید که جنازه را به خاک سپرده‌اند، بر آن نماز نخوانید؛ زیرا این امکان برای شما وجود دارد که در وقتی دیگر، مثلاً هنگام چاشت بیایید و بر میّت نماز بخوانید؛ اما اگر زمانی به قبرستان رسیدید که جنازه را در زمین گذاشته و هنوز دفنش نکرده بودند، ایرادی ندارد که بر آن نماز بخوانید؛ هرچند پس از نماز عصر باشد؛ زیرا در این حالت، سببی برای نماز خواندن وجود دارد و خواندن نمازی که دارای سبب است، [مانند نماز جنازه یا تحیۀ‌المسجد] در اوقات ممنوع، ایرادی ندارد. سپس پیامبر فرمود: «بی‌گمان شیطان از خانه‌ای که در آن سوره‌ی "بقره" خوانده می‌شود، می‌گریزد». یعنی اگر در خانه‌ی خود، سوره‌ی "بقره" را بخوانید، شیطان از خانه‌ی شما فرار می‌کند و به آن نزدیک نمی‌شود؛ زیرا آیۀ‌الکرسی در سوره‌ی بقره است که پرفضیلت‌ترین آیه‌ی قرآن می‌باشد؛ همان‌گونه که در حدیث اُبَی بن کعب آمده است: رسول‌الله به او فرمود: «ای ابامنذر! آیا می‌دانی که کدامین آیه از کتاب‌الله که با خود داری، بزرگ‌تر (و برتر) است؟» پاسخ داد: ﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُ﴾ [آیۀ‌الکرسی]. رسول‌الله بر سینه‌اش زد و فرمود: «ای ابامنذر! علم بر تو خجسته و گوارا باد». بدین‌سان پیامبر به ابی بن کعب تبریک گفت که می‌دانست: آیۀ‌الکرسی بزرگ‌ترین آیه‌ی قرآن است؛ زیرا این آیه، شامل ده صفت از صفات الله می‌باشد. الله می‌‌فرماید: ﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُ﴾؛ یعنی: «الله؛ هیچ معبود برحقی جز او وجود ندارد». این، بیانِ توحیدِ ناب و خالص است که می‌فرماید: ﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ﴾. از این عبارت به‌عنوان «کلمه‌ی توحید» یاد می‌شود و بدین معناست که: هیچ معبود برحقی جز الله وجود ندارد و همه‌ی معبودانی که جز الله پرستش می‌شوند، معبودان باطل‌اند؛ یعنی پرستیدن آن‌ها و به‌فریاد خواندنِ آنان، باطل و نادرست است؛ حتی اگر از آنان به‌عنوان معبود یاد شود؛ معبودان باطل، فقط نام‌هایی هستند که مردم نام‌گذاری کرده‌ و آن‌ها را معبود نامیده‌اند؛ در حالی‌که الله هیچ دلیلی بر درستیِ آن‌ها نازل نکرده است. ﴿ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُ﴾؛ یعنی: «همیشه‌زنده‌ای که اداره و تدبیر تمام هستی را در دست دارد». به عبارت دیگر: ذاتی‌که در حیات و جاودانگی خویش، کامل است و آغاز و پایانی ندارد؛ بلکه ازلی و ابدی‌ست؛ زیرا او، اول است و هیچ چیزی پیش از نبوده و او، آخِر است و هیچ چیزی، پس از او نیست. الله می‌فرماید:

﴿كُلُّ مَنۡ عَلَيۡهَا فَانٖ ٢٦ وَيَبۡقَىٰ وَجۡهُ رَبِّكَ ذُو ٱلۡجَلَٰلِ وَٱلۡإِكۡرَامِ ٢٧﴾ [الرحمن: ٢٦، ٢٧]

همه‌ی کسانی که روی زمین هستند، فناپذیرند و ذات پروردگارت، صاحب شکوه و بخشش، باقی می‌ماند.

برخی از علما گفته‌اند: شایسته است که انسان در پایان آیه‌ی بیست و ششم، ﴿كُلُّ مَنۡ عَلَيۡهَا فَانٖ﴾ وقف نکند؛ یعنی پُشت سر هم و بدون وقف بخواند: ﴿كُلُّ مَنۡ عَلَيۡهَا فَانٖ ٢٦ وَيَبۡقَىٰ وَجۡهُ رَبِّكَ ذُو ٱلۡجَلَٰلِ وَٱلۡإِكۡرَامِ ٢٧﴾.

این آیه، بیان‌گر ناقص بودن آفریده‌ها و کمالِ آفریننده است؛ یعنی: الله در حیات خویش کامل می‌باشد و به هیچ وجه، دچار هیچ نقصی نمی‌گردد و حیات مخلوقات، ناقص است؛ به خود بنگر که شنوایی‌ات، ناقص است و همه چیز را نمی‌شنوی؛ و همین‌طور بینایی‌ و سلامتی‌ات؛ بیماری‌های که انسان به آن‌ها مبتلا می‌شود، بی‌شمارند. خلاصه این‌که همه‌ی اسباب و عوامل زندگی بشر، ناقص است.

اما پروردگار متعال، ذاتی‌ست که حیاتش کامل می‌باشد. الله متعال «قیّوم» است؛ یعنی: قایم به ذات خویش، و به هیچ چیز و هیچ‌کس نیاز ندارد:

﴿وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٩٧﴾ [آل عمران: ٩٧]

و هر کس سر باز زند، بداند که الله از جهانیان بی­نیاز است.

و می‌فرماید:

﴿إِن تَكۡفُرُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ عَنكُمۡۖ وَلَا يَرۡضَىٰ لِعِبَادِهِ ٱلۡكُفۡرَۖ وَإِن تَشۡكُرُواْ يَرۡضَهُ لَكُمۡ﴾ [الزمر: ٧]

اگر کفر بورزید، بی‌گمان الله از شما بی‌نیاز است و کفر و ناسپاسی را برای بندگانش نمی‌پسندد و اگر سپاس‌گزاری کنید، آن را برایتان می‌پسندد.

پس، الله بی‌نیاز می‌باشد؛ همان‌گونه که در حدیثی قدسی آمده است که الله می‌فرماید: «يَا عِبَادِي إِنَّكُمْ لَنْ تَبْلُغُوا ضُرِّي فَتَضُرُّوني، وَلَنْ تَبْلُغُوا نَفْعِي فَتَنْفَعُوني».([[565]](#footnote-565)) یعنی: «ای بندگان من! شما هرگز نمی‌توانید نفع و زیانی به من برسانید». پس، الله قایم به ذات خویش است و به هیچ‌کس نیاز ندارد؛ زیرا جز او، نیازمند و قایم به دیگران است و تنها اوست که قایم به خود می‌باشد. الله متعال می‌فرماید:

﴿أَفَمَنۡ هُوَ قَآئِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفۡسِۢ بِمَا كَسَبَتۡ﴾ [الرعد: ٣٣]

آیا پروردگاری که مراقب و حساب‌گرِ اعمالِ همه است، (همچون معبودان باطل می‌باشد؟)

یعنی: آیا مانندِ کسانی‌ست که مالکِ هیچ چیزی نیستند. لذا تنها الله مراقب و حساب‌گرِ اعمالِ همگان است. پس، «قیّوم» دو معنا دارد: ذاتی که قایم به خویش است؛ و ذاتی که مراقب و تدبیرگر همه‌ی هستی‌ست.

﴿لَا تَأۡخُذُهُۥ سِنَةٞ وَلَا نَوۡمٞ﴾؛ یعنی: «او را هرگز نه چُرت می‌گیرد و نه خواب». می‌دانید که چُرت، مقدمه‌ی خواب است؛ اما الله متعال را نه چرت می‌گیرد و نه خواب. در صورتی که انسان- چه بخواهد و چه نخواهد- می‌خوابد؛ حتی گاه در حال نماز نیز در خواب فرو می‌رود یا در حالی‌که با مردم صحبت می‌کند، چُرت می‌زند. اما الله که در حیات و جاودانگی خویش، کامل است، نه چرت می‌زند و نه می‌خوابد. در حدیث صحیح آمده است: «إِنَّ الله لا يَنَامُ وَلا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَنَامَ».([[566]](#footnote-566)) یعنی: «الله نمی‌خوابد و شایسته‌اش نیست که بخوابد». به عبارت دیگر: به‌کلی محال است که الله بخوابد؛ زیرا حیاتش کامل می‌باشد و کاملاً بی‌نیاز است و اگر بخوابد، چه کسی امور هستی و آفریده‌ها را تدبیر می‌کند؟ به‌یقین تنها الله اداره و تدبیر امور هستی را در دست دارد؛ لذا نه چُرت می‌زند و نه می‌خوابد.

\*\*\*

1027- وعن أَبي هريرة قال: وَكَّلَنِي رسولُ الله بِحِفْظِ زَكَاةِ رَمَضَانَ، فَأتَانِي آتٍ فَجَعَلَ يَحْثُو مِنَ الطَّعَام، فَأخَذْتُهُ فقُلتُ: لأَرْفَعَنَّكَ إِلَى رسول الله قَالَ: إنِّي مُحْتَاجٌ، وَعَليَّ عِيَالٌ، وَبِي حَاجَةٌ شَدِيدَةٌ، فَخَلَّيْتُ عَنْهُ، فَأصْبَحْتُ، فَقَالَ رسول الله: «يَا أَبَا هُريرة، مَا فَعَلَ أَسِيرُكَ البَارِحَةَ؟» قُلْتُ: يَا رسول الله، شَكَا حَاجَةً وَعِيَالاً، فَرحِمْتُهُ فَخَلَّيْتُ سَبيلَهُ. فَقَالَ: «أمَا إنَّهُ قَدْ كَذَبَكَ وَسَيَعُودُ»؛ فَعَرَفْتُ أنَّهُ سَيَعُودُ لقولِ رسول الله فَرَصَدْتُهُ، فَجاء يَحْثُو مِنَ الطَّعَامِ، فَقُلتُ: لأَرْفَعَنَّكَ إِلَى رسول الله قَالَ: دَعْنِي فَإنِّي مُحْتَاجٌ، وَعَلَيَّ عِيَالٌ لا أعُودُ، فَرحِمْتُهُ فَخَلَّيْتُ سَبيلَهُ، فَأصْبَحْتُ فَقَالَ لي رسول الله: «يَا أَبَا هُريرة، مَا فَعَلَ أَسِيرُكَ البَارِحَةَ؟» قُلْتُ: يَا رسول الله، شَكَا حَاجَةً وَعِيَالاً، فَرحِمْتُهُ فَخَلَّيْتُ سَبيلَهُ. فَقَالَ: «إنَّهُ قَدْ كَذَبَكَ وَسَيَعُودُ». فَرَصَدْتُهُ الثَّالثَة، فَجاء يَحْثُو مِنَ الطَّعَامِ فَأخَذْتُهُ، فَقُلتُ: لأَرْفَعَنَّكَ إِلَى رسول الله وهذا آخِرُ ثلاثِ مَرَّاتٍ أنَّكَ تَزْعُمُ لا تَعُودُ، ثُمَّ تَعُود! فَقَالَ: دَعْنِي فَإنِّي أُعَلِّمُكَ كَلِمَاتٍ يَنْفَعُكَ اللهُ بِهَا، قُلْتُ: مَا هُنَّ؟ قَالَ: إِذَا أَوَيْتَ إِلَى فِرَاشِكَ فَاقْرَأْ آيَةَ الكُرْسِيِّ، فَإنَّهُ لَنْ يَزَالَ عَلَيْكَ مِنَ الله حَافِظٌ، وَلا يَقْرَبُكَ شَيْطَانٌ حَتَّى تُصْبِحَ، فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ، فَأصْبَحْتُ، فَقَالَ لي رسولُ الله: «مَا فَعَلَ أسِيرُكَ البَارِحَةَ؟» قُلْتُ: يَا رسول الله، زَعَمَ أنَّهُ يُعَلِّمُنِي كَلِمَاتٍ يَنْفَعُنِي اللهُ بِهَا، فَخَلَّيْتُ سَبيلَهُ، قَالَ: «مَا هِيَ ؟» قُلْتُ: قَالَ لي: إِذَا أَوَيْتَ إِلَى فِرَاشِكَ فَاقْرَأْ آيَة الكُرْسِيِّ مِنْ أوَّلِهَا حَتَّى تَخْتِمَ الآية: ﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُ﴾، وَقَالَ لِي: لا يَزَالُ عَلَيْكَ مِنَ اللهِ حَافِظٌ، وَلَنْ يَقْرَبَكَ شَيْطَانٌ حَتَّى تُصْبِحَ. فَقَالَ النَّبِيُّ: «أمَا إنَّهُ قَدْ صَدَقَكَ وَهُوَ كَذُوبٌ، تَعْلَمُ مَنْ تُخَاطِبُ مُنْذُ ثَلاَثٍ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ؟» قُلْتُ: لا. قَالَ: «ذَاكَ شَيْطَانٌ». [روایت بخاري]([[567]](#footnote-567))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله مرا مسؤول نگهبانی از زکات رمضان قرار داد؛ شخصی آمد و مُشت‌مُشت از آن می‌گرفت و می‌بُرد. او را دستگیر کردم و به او گفتم: تو را نزد رسول‌الله می‌برم. گفت: «من، نیازمند و عیال‌وارم و چندین نان‌خور دارم و سخت محتاج و تهی‌دستم». دلم به حالش سوخت و رهایش کردم. صبح که شد، رسول الله فرمود: «ای ابوهریره! دیشب اسیرت چه کرد؟» گفتم: ای رسول‌خدا! او از تنگ‌دستی و عیال‌واری شکایت داشت؛ لذا دلم به حالش سوخت و آزادش کردم. رسول‌الله فرمود: «او به تو دروغ گفته است و دوباره خواهد آمد». دریافتم که او بنا بر فرموده‌ی رسول‌الله باز می‌گرد؛ پس در کمینش نشستم. آمد و مُشت‌مُشت از زکات رمضان برمی‌داشت. او را گرفتم و گفتم: تو را نزد رسول‌الله می‌برم. گفت: «من، نیازمند و عیال‌وارم و چندین نان‌خور دارم و سخت محتاج و تهی‌دستم؛ دوباره نمی‌آیم». دلم به حالش سوخت و رهایش کردم. صبح که شد، رسول الله پرسید: «ای ابوهریره! اسیرت، دیشب چه کرد؟» گفتم: ای رسول‌خدا! او از تنگ‌دستی و عیال‌واری می‌نالید؛ لذا دلم به حالش سوخت و آزادش کردم. رسول‌الله فرمود: «او به تو دروغ گفته است و دوباره خواهد آمد». بارِ سوم نیز در کمینش نشستم. آمد و مُشت‌مُشت از طعام (زکات رمضان) برمی‌داشت. او را گرفتم و گفتم: تو را نزد رسول‌الله می‌برم. این، سومین مرتبه و البته آخرین باری‌ست که ادّعا می‌کنی و قول می‌دهی که برنمی‌گردی، اما برمی‌گردی. گفت: «مرا رها کن؛ کلماتی به تو می‌آموزم که الله با آن به تو نفع می‌رساند». گفتم: این کلمات چیست؟ گفت: «هنگامی‌که به رختخوابت می‌روی، "آیۀ‌الکرسی" را بخوان که در این صورت، محافظی از سوی الله خواهی داشت و هیچ شیطانی تا صبح به تو نزدیک نخواهد شد». لذا آزادش کردم. صبح که شد، رسول‌الله پرسید: «اسیرت، دیشب چه کرد؟» گفتم: ای رسول‌خدا! او کلماتی به من آموزش داد که به‌پندار خودش، الله با آن به من نفع می‌رساند؛ لذا آزادش کردم. رسول‌الله پرسید: «چه کلماتی بود؟» پاسخ دادم: به من گفت: هنگامی‌که به به رختخوابت می‌روی، آیۀ‌الکرسی،﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُ﴾ را تا پایانش بخوان که در این صورت، محافظی از سوی الله خواهی داشت و هیچ شیطانی تا صبح به تو نزدیک نخواهد شد». پیامبر فرمود: «او به‌رغم این‌که دروغ‌گوست، به تو راست گفته است؛ ای اباهریره! آیا می‌دانی که در سه شب گذشته با چه کسی صحبت کرده‌ای؟» گفتم: خیر. فرمود: «او، یک شیطان بوده است».

**شرح**

این، یک داستانِ پراهمیت و شگفت‌آور است؛ رسول‌الله ابوهریره را بر نگهبانی زکات رمضان، یعنی زکات فطر گماشت که یک یا دو یا سه روز پیش از عید، جمع‌آوری می‌شد. ابوهریره مسؤول نگهبانی از زکات جمع‌آوری‌شده‌ی فطر بود. در یکی از شب‌ها مردی آمد و مُشت‌مُشت از زکات فطر برمی‌داشت. ابوهریره او را گرفت و گفت: تو را پیشِ رسول‌الله می‌برم. آن مرد ترسید و گفت: من، عیال‌وار و نیازمندم. لذا دل ابوهریره به حالش سوخت و او را آزاد کرد. صبح که شد، نزد رسول‌الله رفت؛ رسول‌الله از او پرسید: «اسیرت دیشب چه کرد؟» این، یکی از نشانه‌های الهی‌ست؛ زیرا پیامبر آن شب پیش ابوهریره نبود و از این ماجرا از طریق وحی اطلاع یافت؛ از این‌رو پرسید: «اسیرت دیشب چه کرد؟» ابوهریره می‌گوید: عرض کردم: ای رسول‌خدا! او، عیال‌وار و نیازمند بود؛ لذا دلم به حالش سوخت و رهایش کردم.پیامبر فرمود: «او به تو دروغ گفته است و دوباره نیز می‌آید». می‌گوید: «بنا بر فرموده‌ی رسول‌الله می‌دانستم که آن مرد حتماً خواهد آمد». صحابه# همان‌گونه که به دیده‌های خود اطمینان داشتند، به آن‌چه که از پیامبر می‌شنیدند نیز باور داشتند و بلکه بیش‌تر از آن. ابوهریره می‌گوید: «لذا در کمینش نشستم؛ آن مرد آمد و مُشت‌مُشت از زکات فطر برمی‌داشت. به او گفتم: تو را پیش رسول‌الله می‌برم». این‌بار نیز همانند دفعه‌ی قبل، از عیال‌واری و نیاز شدیدش نالید. از این‌رو دلِ ابوهریره به حالش سوخت؛ اگرچه پیامبر به او گفته بود که آن مرد دروغ می‌گوید؛ زیرا ابوهریره از حلم و بردباریِ پیامبر آگاه بود و می‌دانست که از این بابت او را سرزنش و توبیخ نخواهد کرد. و همین‌طور هم شد؛ پیامبر ابوهریره را به‌خاطر آزاد کردن آن دزد سرزنش نکرد؛ اما به ابوهریره فرمود: «او به تو دروغ گفته است و دوباره نیز می‌آید». ابوهریره سومین بار به کمین آن مرد نشست تا این‌که آمد و شروع به دزدی از زکات فطر و خوردنِ آن کرد. ابوهریره می‌گوید: «به او گفتم: این‌بار تو را پیش رسول‌الله می‌برم؛ زیرا دو بار قول دادی که برنمی‌گردی؛ اما برگشتی». آن مرد گفت: مرا آزاد کن؛ به تو کلماتی آموزش می‌دهم که الله متعال با آن‌ها به تو نفع می‌رساند. ابوهریره پرسید: آن کلمات چیست؟ پاسخ داد: «آیۀ‌الکرسی: ﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُ﴾ که اگر آن‌را تا پایانش بخوانی، محافظی از سوی الله خواهی داشت و هیچ شیطانی تا صبح به تو نزدیک نخواهد شد». خواندن این کلمات مختصر و کوتاه، انسان را از شرّ شیاطین محافظت می‌کند؛ در صورتی که اگر صد نگهبان هم استخدام کنید، نمی‌توانند از شما در برابر شیاطین محافظت نمایند. اما الله متعال با این عبارات آسان از شما محافظت می‌فرماید صبح که شد، ابوهریره ماجرا را برای پیامبر بازگو نمود. پیامبر فرمود: «آن مرد به‌رغم این‌که دروغ‌گوست، این‌بار به تو راست گفته است؛ ای اباهریره! آیا می‌دانی که در سه شب گذشته با چه کسی صحبت کرده‌ای؟» ابوهریره پاسخ داد: خیر. پیامبر فرمود: «او، یک شیطان بوده که به صورت یک انسان درآمده است». از این حدیث نکات فراوانی برداشت می‌شود؛ ولی ما به شرح و توضیحِ ادامه‌ی آیۀ‌الکرسی می‌پردازیم. به این‌جا رسیدیم که الله متعال می‌فرماید: ﴿لَا تَأۡخُذُهُۥ سِنَةٞ وَلَا نَوۡمٞۚ ﴾؛ یعنی: «او را هرگز نه چُرت می‌گیرد و نه خواب». و سپس می‌فرماید: ﴿لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ﴾؛ یعنی: «آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است، از آنِ اوست». این جمله، بیان‌گر فراگیر بودن فرمانرواییِ الله می‌باشد و نشان می‌دهد که فرمانروایی و مالکیت و سلطه، تنها از آنِ الله متعال است: ﴿لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ﴾. دلیلِ فراگیر بودنِ مالکیت و فرمانروایی‌اش، این است که واژه‌ی﴿مَا﴾ در این آیه، «اسمِ موصول» است و اسم موصول، افاده‌ی عمومیت می‌کند. و دليل یگانگیِ الله در فرمان‌روایی و مالکیت، این است که در این جمله، خبر، مقدم آمده و چون خبر، مقدم گردد، بیان‌گر «حصر» است. لذا هیچ‌کس مالک هیچ چیزی در آسمان‌ها و زمین نیست؛ مگر الله. لباس و خانه و مستغلاتی که انسان در اختیار دارد، املاکی نیست که انسان هرطور که میلش باشد، در آن‌ها تصرف کند؛ اگر کسی بخواهد لباسش را به آتش بکشد، او را باز می‌دارند یا انجامِ این کار، ممنوع است. لذا آن‌چه در اختیار دارم یا مِلک من به‌شمار می‌آید، این‌گونه نيست كه در آن مطابق ميل خود يا بي‌ضابطه تصرف کنم؛ بلکه باید مطابق شریعت عمل نمایم. از این‌رو برای ما جایز نیست که اموال و دارایی‌های خویش را در چرخه‌های رَبَوی به جریان بیندازیم یا پول خود را با بهره به کسی بدهیم؛ اگرچه طرفِ مقابل، راضی باشد. زیرا ما در رابطه با اموال و دارایی‌های خود آزاد نیستیم و مالکیت ما نسبت به آن‌ها، محدود و مقیّد است و مالکیت کامل و مطلق، مالکیتی‌ست که مالک هرگونه که بخواهد، در آن تصرف نماید و این مالکیت، تنها از آنِ الله می‌باشد: ﴿لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ ؛ یعنی: «آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است، از آنِ اوست».

﴿مَن ذَا ٱلَّذِي يَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦ﴾؛ این، استفهامِ انکاری‌ست؛ یعنی: «هیچ‌کس نمی‌تواند نزدش شفاعت کند؛ مگر به اذنش». شفاعت، یعنی میانجی‌گری و سفارش برای کسی به‌قصد جلب منفعت برای او یا دفع ضرر و زیان از وی. روشن است که فرمانروایان دنیا، هر شأن و عظمتی که داشته باشند، نزدشان بدون اجازه‌ی آنان شفاعت می‌شود؛ چه‌بسا همسر و فرزندِ یک پادشاه قدرتمند، بدون این‌که از او اجازه بگیرند، شفاعت و سفارش می‌کنند؛ اما هیچ‌کس نزدِ الله جز به اجازه و اذن او نمی‌تواند شفاعت کند؛ حتی گرامی‌ترین بندگانش تنها زمانی شفاعت می‌کنند که الله، خود اجازه فرماید و این، بیان‌گر کمال قدرت و غلبه‌ی الهی‌ست و این، از کمالِ قدرت و فرمانرواییِ اوست که هیچ‌کس یارای سخن گفتن در نزدِ الله متعال را ندارد و نمی‌تواند شفاعت کند؛ مگر با اجازه و فرمانش. گرامی‌ترین آدمی‌زاده در نزد الله متعال کیست؟ آری؛ محمد مصطفی. امکان ندارد که او نیز روز رستاخیز بدون اجازه و فرمانِ الله برای کسی شفاعت کند و تنها زمانی شفاعت می‌کند که الله متعال به او اجازه‌ی شفاعت می‌دهد؛ سپس به سجده می‌افتد و سجده‌ای طولانی می‌کند؛ به خواستِ الله متعال، عباراتی برای حمد و ثنای الهی بر زبان محمد جاری می‌شود که پیش‌تر سابقه نداشته است. و آن‌گاه رسول‌الله پس از سجده‌ای طولانی و حمد و ثنایی بی‌سابقه، شفاعت می‌کند. لذا وضعیتِ کسانی که در مقام و جایگاهی پایین‌تر از مقام رسول‌الله قرار دارند، روشن است. پس، هیچ‌کس نمی‌تواند در نزدِ الله که مالکیت و فرمانرواییِ مطلق از آنِ اوست، شفاعت کند؛ مگر به اجازه و فرمانش. ﴿يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡ﴾؛ یعنی: «الله متعال گذشته، حال و آینده‌ی آنان را می‌داند». این، بیان‌گر کمالِ علمِ الهی‌ست و نشان می‌دهد که الله بر همه چیز احاطه دارد؛ هم بر گذشته و هم بر حال و آینده. ﴿مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ﴾ به همه‌ی امور آینده اشاره دارد و ﴿وَمَا خَلۡفَهُمۡ﴾ شاملِ همه‌ی امور گذشته می‌شود. لذا آن‌چه پیش رویِ انسان‌هاست، حتی یک لحظه بعد نیز در مفهوم ﴿مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ﴾ می‌گنجد و آن‌چه پشت سر نهاده‌اند، حتی یک لحظه قبل نیز در مفهومِ ﴿وَمَا خَلۡفَهُمۡۖ﴾ قرار دارد. مثلاً سخنی که یک لحظه قبل گفتیم، جزوِ گذشته‌ی ماست و آن‌چه اینک می‌گوییم یا آن‌چه پس از این خواهیم گفت، بر الله پوشیده نیست؛ زیرا او گذشته، حال و آینده‌ی ما را می‌داند و این، بیان‌گر کمالِ علمِ اوست. علم و دانشِ دیگران، ناقص است؛ از دو جهت:

**یکم:** ما بسیاری از مسایل را نمی‌دانیم و در گذر زمان به دانستنی‌های جدیدی دست می‌یابیم.

**دوم:** وقتی به دانشی دست می‌یابیم یا درباره‌ی چیزی دانشی کسب می‌کنیم، از آفتِ فراموشی مصون نیستيم؛ اما علم الهی، از هر دو جهت کامل می‌باشد؛ یعنی نه فراموشی به آن راه دارد و نه معیوب به این است که الله پیش‌تر از آن بی‌اطلاع بوده باشد. همان‌گونه که در پرسش و پاسخی که میان فرعون و موسی گذشت، آمده است:

﴿قَالَ فَمَا بَالُ ٱلۡقُرُونِ ٱلۡأُولَىٰ ٥١ قَالَ عِلۡمُهَا عِندَ رَبِّي فِي كِتَٰبٖۖ لَّا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى ٥٢﴾

(فرعون) پرسید: پس حال امت‌های پیشین چگونه است؟ (موسی) پاسخ داد: علمش در کتابی نزد پروردگار من است؛ پروردگارم اشتباه نمی‌کند و از یاد نمی‌برد.

﴿لَّا يَضِلُّ﴾؛ یعنی: اشتباه نمی‌کند؛ به عبارت دیگر: از عیبِ جهل و بی‌اطلاعی، پاک و منزّه است. ﴿وَلَا يَنسَى﴾؛ یعنی: و فراموش نمی‌کند. لذا علم الهی از دو عیبِ یادشده، پاک و منزه می‌باشد؛ اما دانشِ ما، محدود و محصور به دو نقص می‌باشد: نقصِ پیشین یا قبلی که همان جهل یا بی‌اطلاعی‌ست؛ یعنی پیش از آن‌که پیرامون مسأله‌ای به دانشی دست بیابیم، نسبت به آن بی‌اطلاعیم. و دوم، نقصِ الحاقی یا آفتی که پس از دست‌یابی به علم و دانش، آن را در برمی‌گیرد که همان نسیان و فراموشی‌ست. اما علم و دانش الهی از همه‌ی این عیب‌ها، پاک است.

\*\*\*

[تکرار و شرحِ حدیثِ شماره‌ی 1026:]

1026- وعن أُبَيِّ بنِ كَعبٍ قال: قَالَ رسولُ الله: «يَا أَبَا الْمُنْذِرِ، أَتَدْري أيُّ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ الله مَعَكَ أعْظَمُ»؟ قُلْتُ: ﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُۚ﴾، فَضَرَبَ فِي صَدْرِي وَقال: «لِيَهْنِكَ العِلْمُ أَبَا الْمُنْذِرِ». [روایت مسلم]([[568]](#footnote-568))

**ترجمه:** اُبَی بن کعب می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «ای ابامنذر! آیا می‌دانی که کدامین آیه از کتاب‌الله که با خود داری، بزرگ‌تر (و برتر) است؟» گفتم: ﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُۚ﴾ [آیۀ‌الکرسی]. رسول‌الله بر سینه‌ام زد و فرمود: «ای ابامنذر! علم بر تو خجسته و گوارا باد».

**شرح**

نووی/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» بابی در فضیلت سوره‌ها و آیه‌های مشخصی از قرآن گشوده و این حدیث را در فضیلت «آیۀ‌الکرسی» آورده است که این آیه، بزرگ‌ترین آیه‌ در کتاب‌الله می‌باشد. پیش‌ از این، بیش‌ترِ این آیه را توضیح دادیم و به این‌جا رسیدیم که الله می‌فرماید:

﴿مَن ذَا ٱلَّذِي يَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦۚ يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡۖ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيۡءٖ مِّنۡ عِلۡمِهِۦٓ إِلَّا بِمَا شَآءَ﴾ [البقرة: ٢٥٥]

هیچ‌کس نمی­تواند نزدش شفاعت کند، مگر به اِذنش. آن‌چه در آسمان­ها و زمین است، از آنِ اوست. گذشته، حال و آینده­ی آنان را می­داند و به هیچ چیزی از علم الاهی (اعم از علم ذات و صفاتش) آگاهی نمی­یابند، مگر به آن‌چه که خود خواسته است.

می‌فرماید: ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيۡءٖ مِّنۡ عِلۡمِهِۦٓ إِلَّا بِمَا شَآءَ﴾؛ یعنی: «آفریده‌های الهی به چیزی از علمِ او آگاهی نمی‌یابند، مگر به آن‌چه که خود خواسته است». علم در این‌جا به معنای دانستنی‌هاست؛ به عبارت دیگر: ما به هیچ چیزی از آن‌چه که الله می‌داند، آگاهی نمی‌یابیم؛ مگر آن‌چه خود خواسته است. همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ فَلَا يُظۡهِرُ عَلَىٰ غَيۡبِهِۦٓ أَحَدًا ٢٦ إِلَّا مَنِ ٱرۡتَضَىٰ مِن رَّسُولٖ فَإِنَّهُۥ يَسۡلُكُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَمِنۡ خَلۡفِهِۦ رَصَدٗا ٢٧﴾ [الجن: ٢٦، ٢٧]

دانای نهان است و هیچ‌کس را بر غیب خود آگاه نمی‌کند؛ مگر کسی را که به پیامبری برگزیند (آن‌هم به عنوان معجزه)، و نگهبانانی پیش رو و پشت سرش گسیل می‌دارد.

هم‌چنین به هیچ چیزی از علم الهی، اعم از علم ذات و صفاتش آگاهی نمی‌یابیم؛ یعنی: از آن‌چه که به ذات و صفات و نام‌های الله متعال مربوط می‌شود، تنها همان‌قدر می‌دانیم که خود به ما خبر داده است. از این‌رو علما گفته‌اند: نام‌ها و صفاتِ الله، توقیفی‌ست؛ بدین معنا که درباره‌ی نام‌ها و صفات الهی، به آن‌چه که در کتاب و سنت صحیح، ثابت یا نفی شده است، بسنده می‌نماییم و خودسرانه و از پیشِ خود، اظهارِ نظر نمی‌کنیم؛ زیرا ما از ذات، نام‌ها و صفات پروردگارمان، تنها همان چیزی را می‌دانیم که الله به ما آموخته است. این جمله، بیان‌گر نیازمندیِ انسان به علم و دانش الله می‌باشد؛ پس، شایسته است که انسان، از الله متعال بخواهد تا او را از دانشی که به نفع دنیا و آخرتِ اوست، بهره‌مند سازد. ﴿وَسِعَ كُرۡسِيُّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَۖ﴾؛ یعنی: «کُرسی پروردگار، آسمان­ها و زمین را در برگرفته است». ابن‌عباس$ می‌گوید: قدمین (دو پای) پروردگار رحمان بر «کرسی» قرار دارد و کرسی، پایین‌تر از «عرش» است. عرش از کرسی خیلی بزرگ‌تر می‌باشد؛ چنان‌که در حدیث آمده است: «مَا السَّمَواتُ السَّبع والأرضين السَّبع فِي الکرسيِّ إلاَّ كَحَلقةٍ أُلقِيَت في فلاةٍ من الأرضِ وإنَّ فضلَ العرش علی الکرسيِّ کفَضلِ الفلاةِ علی هذه الحَلَقةِ».([[569]](#footnote-569)) یعنی: «هفت آسمان و هفت زمین به نسبت کرسی، مانند حلقه‌ای هستند که در زمین پهناوری افتاده است و بزرگی عرش نسبت به کرسی، مانند بزرگی زمین پهناور به این حلقه می‌باشد». عرش، خیلی بزرگ‌تر از کرسی‌ست و به‌یقین آفریننده‌ی عرش، از همه بزرگ‌تر است؛ وقتی کرسی که از عرش کوچک‌تر است، همه‌ی آسمان‌ها و زمین را در بر گرفته، پس عرش الهی چه‌قدر بزرگ است! پروردگار که از همه چیز بزرگ‌تر می‌باشد، از نگهداری آسمان‌ها و زمین خسته نمی‌شود: ﴿وَلَا يَ‍ُٔودُهُۥ حِفۡظُهُمَاۚ﴾؛ یعنی: «و حفظ و نگهداریِ آن‌ها برای الله دشوار نیست». به عبارت: حفظ و نگهداریِ آسمان‌ها و زمین با همه‌ی گستردگی و وسعتی که دارند، و نیز نگهداریِ موجوداتی که در آن‌هاست، الله را درمانده نمی‌کند؛ چراکه الله متعال فراتر از هر چیزی‌ست و هیچ چیزی بر او پنهان نمی‌ماند و اوست که موجودات آسمان‌ها و زمین را نگه می‌دارد:

﴿لَهُۥ مُعَقِّبَٰتٞ مِّنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَمِنۡ خَلۡفِهِۦ يَحۡفَظُونَهُۥ مِنۡ أَمۡرِ ٱللَّهِ﴾ [الرعد: ١١]

انسان فرشتگانِ نگهبانی دارد که پیاپی او را به امر الله از پیش رو و پشت سر حفاظت می‌کنند.

و می‌فرماید:

﴿فَٱللَّهُ خَيۡرٌ حَٰفِظٗاۖ وَهُوَ أَرۡحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ ٦٤﴾ [يوسف: ٦٣]

الله بهترین نگهدارنده است و او مهربان‌ترین مهربانان می‌باشد.

الله با علوّ ذات و صفاتش، فراتر از هر چیزی‌ست و حفظ و نگهداریِ آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است، بر او دشوار نیست. ﴿وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡعَظِيمُ﴾؛ یعنی: «و او، بلندمرتبه و بزرگ است». بلندمرتبه، یعنی فراتر از هر چیزی‌ست؛ و بزرگ، بدین معناست که دارای عظمت، کبریایی، عزت، جلال و چیرگی‌ست.

برخی از علما، علو را بر دو نوع دانسته‌اند: علوّ ذات، یعنی الله متعال فراتر از هر چیزی‌ست. و علوّ صفات؛ یعنی: صفاتش فراتر از هر چیزی‌ست. با مفاهیم اندکی که درباره‌ی این آیه‌ی بزرگ ذکر شد، روشن گردید که این آیه، بزرگ‌ترین و پراهمیت‌ترین آیه‌ در کتاب‌الله می‌باشد.

داستانی که ابوهریره ذکر کرده است، حاوی نکات ارزشمندی‌ست؛ پیامبر ابوهریره را مسؤول نگهبانی از زکات فطر قرار داد. زکات فطر، همان خوراک یا طعامی‌ست که در پایان رمضان، یک یا دو یا سه روز پیش از عید فطر جمع‌آوری می‌شود.

این صدقه یا زکات، حتماً باید از نوعِ خوراک یا طعام باشد؛ یعنی از چیزی که مردم می‌خورند؛ مانندِ خرما، گندم، برنج و امثالِ آن. و اخراج زکات فطر از غیرخوراکی، درست نیست؛ یعنی اگر انسان به جای یک صاع گندم، پنج یا شش دست لباس به فقرا بدهد، زکات فطرش را نداده است.([[570]](#footnote-570)) پیامبر ابوهریره را به نگهبانی از   
زکات فطر گماشت؛ در یکی از شب‌ها شخصی در شکل و قیافه‌ی یک انسان آمد و بدون اجازه‌ی نگهبان که ابوهریره بود، مُشت‌مُشت از زکات فطر برداشت. ابوهریره او را دستگیر کرد و گفت: تو را پیش رسول‌الله می‌برم. آن‌شخص که خیلی ترسیده بود، ادعا کرد که مردی، عیال‌وار و تهی‌دست است. لذا دلِ ابوهریره به حالش سوخت و او را آزاد نمود. پیامبر از طریق وحی از این ماجرا اطلاع یافت و به ابوهریره فرمود: «اسیرت دیشب چه کرد؟» یعنی: همان شخصی که دیشب گرفتی. ابوهریره پاسخ داد: ای رسول‌خدا! او مدعی بود که شخصی فقیر و عیال‌وار است؛ لذا دلم به حالش سوخت و آزادش کردم. پیامبر فرمود: «او به تو دروغ گفته است و دوباره می‌آید». ابوهریره می‌گوید: بنا بر فرموده‌ی رسول‌الله می‌دانستم که این شخص دوباره نیز می‌آید؛ از این‌رو به کمینش نشستم تا این‌که در شب دوم آمد و همان ماجرای شب نخست تکرار شد و همان عذر و بهانه‌ای را آورد که پیش‌تر آورده بود. این‌بار نیز دل ابوهریره به حالش سوخت و رهایش کرد. پیامبر که از ماجرا باخبر شد، به ابوهریره فرمود: «او به تو دروغ گفته است و باز خواهد گشت». همین‌طور هم شد و چون آن‌شخص برای سومین بار به دزدی آمد، ابوهریره او را گرفت و گفت: تو را پیشِ رسول‌الله می‌برم. آن شخص گفت: من به تو کلماتی آموزش می‌دهم که الله متعال با آن‌ها به تو نفع می‌رساند. ابوهریره پرسید: آن کلمات چیست؟ پاسخ داد: آیۀ‌الکرسی: ﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُ﴾ که اگر آن‌را تا پایانش بخوانی، محافظی از سوی الله خواهی داشت و هیچ شیطانی تا صبح به تو نزدیک نخواهد شد. پیامبر به ابوهریره فرمود: «او با این‌که دروغ‌گو و فریب‌کار می‌باشد، این‌بار به تو را ست گفته است»؛ اگرچه پیش‌تر به پدرمان، آدم که در بهشت بود، دروغ گفت؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿قَالَ يَٰٓـَٔادَمُ هَلۡ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ ٱلۡخُلۡدِ وَمُلۡكٖ لَّا يَبۡلَىٰ ١٢٠﴾ [طه: ١٢٠]

(شیطان) گفت: ای آدم! آیا تو را به درخت جاودانگی و پادشاهی پایدار و بی‌زوال راهنمایی نکنم؟

الله متعال به آدم و حواء فرموده بود:

﴿وَكُلَا مِنۡهَا رَغَدًا حَيۡثُ شِئۡتُمَا وَلَا تَقۡرَبَا هَٰذِهِ ٣٥﴾ [البقرة: ٣٥]

و از نعمت­های بهشت هر چه می­خواهید، بخورید؛ اما به این درخت نزدیک نشوید.

اما شیطان به سراغ آدم و حواء آمد و آنان را فریفت و برایشان سوگند یاد کرد که خیرخواهشان است؛ در صورتی که دروغ‌گو و فریب‌کار بود. به‌هر حال پیامبر نیز تأیید فرمود که هرکس آیۀ‌الکرسی ‌را بخواند، محافظی از سوی الله خواهد داشت و هیچ شیطانی تا صبح به او نزدیک نخواهد شد.

و اما نکات و آموزه‌هایی که در این داستان است:

1- مردم می‌توانند صدقه یا زکات فطر خود را به حاکم یا نماینده‌ی وی بدهند؛ هم‌چنین اشکالی ندارد که انسان زکاتش را به کمیته‌ای بدهد که برای جمع‌آوری زکات تشکیل شده است.

2- وکیل می‌تواند با موافقت موکّل خویش در حوزه‌ی وکالت خود تصرف کند؛ یعنی آن‌گونه که می‌خواهد، عمل نماید. زیرا ابوهریره همین کار را کرد و به آن مرد یا به آن‌شخص، از طعامی که به‌عنوان زکات فطر جمع‌آوری شده بود، بخشید. گفتم: « به آن مرد یا به آن‌شخص»؛ زیرا این واژه‌ها درباره‌ی جن‌ها نیز به‌کار می‌رود؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَنَّهُۥ كَانَ رِجَالٞ مِّنَ ٱلۡإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٖ مِّنَ ٱلۡجِنِّ فَزَادُوهُمۡ رَهَقٗا ٦﴾

[الجن: ٦]

و (می‌دیدیم که) برخی از انسان‌ها به مردانی از جن پناه می‌بردند و بدین‌سان بر سرکشی آنان افزودند.

3- گاه شیطان، خودش را به شکل و قیافه‌ی انسان‌ها درمی‌آورد و گاه به صورت سگ، نمایان می‌شود؛ همان‌گونه که پیامبر فرموده است: «الْكَلْبُ الأَسْوَدُ شَيْطَانٌ».([[571]](#footnote-571)) یعنی: «سگ سیاه، شیطان است». برخی از علما گفته‌اند: این حدیث بدین معناست که شیطان خودش را همانند سگِ سیاه می‌گرداند و در شکل و قیافه‌ی سگ سیاه نمایان می‌شود. البته معنای صحیح این حدیث، این است که سگ سیاه، بدترین نوع سگ‌هاست که زیانش فراوان و نفعش، اندک می‌باشد. شیطان‌ها خود را به شکل حیوانات گوناگونی چون گربه و مار نیز درمی‌آورند؛ در حدیثی صحیح آمده است: جوانی از انصار# ازدواج کرد؛ هنگامی‌که به خانه‌اش آمد، همسرش را جلوی درب خانه دید. علتش را پرسید. همسرش گفت: بیا و ببین که ماری در رختخواب است. آن جوان نیزه‌ای به مار زد و او را کشت؛ اما بلافاصله خود نیز از پا درآمد و مُرد؛ به‌گونه‌ای که معلوم نشد: مار زودتر مُرد یا آن جوان. زیرا آن مار، جنی بود که خودش را بدین شکل درآورده بود و هنگامی‌که آن مرد او را کشت، نزدیکان جن نیز آن مرد را کشتند. از این‌رو پیامبر از کشتن مارهایی که در خانه‌ها دیده می‌شوند، نهی فرمود. لذا جایز نیست که انسان، ماری را که در خانه‌اش می‌بیند، بکشد؛ البته در سه روز با او اتمام حجت کند و اعلام نماید که از حضورش در خانه‌ی خویش راضی نیست؛ به او بگوید: در خانه‌ام ننشین و از خانه‌ام برو که نشستن در خانه‌ام را بر تو حرام دارم. اگر پس از سه بار اتمام حجت باز آمد، او را بکشید؛ زیرا اگر جن بود، پس از سه بار هشدار باز نمی‌آمد. لذا جن و ذی‌شعور نبوده که باز هم به خانه‌ی شما آمده است. ناگفته نماند که پیامبر کشتن دو گونه از این حیوانات را- اگرچه در خانه باشند- مستثنا فرموده است: یکی، مار دُم‌کوتاه و خطرناکِ افعی، و دیگری، ماری که دو خط سفید بر روی پشتش دارد. لذا این دو نوع مار بدون هشدار قبلی، کشته می‌شوند؛ حتی در خانه‌ها. زیرا به فرموده‌ی پیامبر: از بس زشت‌اند، چشم‌ها را می‌ربایند و باعث سقط جنین زن باردار می‌شوند.([[572]](#footnote-572)) از این‌رو پیامبر به کشتن این دو گونه‌ی مار در خانه‌ها بدون هشدار قبلی دستور داد. شاهد موضوع این است که شیطان‌ها و جن‌ها خود را به شکل و قیافه‌ای غیر از شکل و قیافه‌ای اصلی خویش در می‌آورند.

4- اگر زکات فطر را به حاکم یا نماینده‌ی وی می‌دهند، جایز است که آن‌را بیش از دو روز قبل از عید ادا کنند؛ اما بر حاکم یا کارگزارش واجب است که زکات فطر را در زمان مخصوصش بدهد.

5- این حدیث، بیان‌گر یکی از معجزه‌های پیامبر است که از طریق وحی، از ماجرایی که میان ابوهریره و آن مرد گذشت، اطلاع یافت.

6- شایسته است که انسان هنگامی‌که به رختخوابش می‌رود، آیۀ‌الکرسی را تا پایانش، یعنی تا ﴿وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡعَظِيمُ﴾ بخواند. گفتنی‌ست: ﴿لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِۖ ﴾ جزو آیۀ‌الکرسی نیست؛ بلکه آیه‌ی پس از آیۀ‌الکرسی‌ست. اگر هنگامی‌که به رختخواب می‌روید، این آیه را بخوانید، شیطان تا صبح به شما نزدیک نمی‌شود و محافظی از سوی الله خواهید داشت. پدربزرگ مؤذن مسجدمان برایم تعریف ‌کرد که هر شب آیۀ‌الکرسی را می‌خواندم؛ اما یک شب فراموش کردم که آن‌را بخوانم. همان شب عقرب مرا نیش زد. زیرا پیامبر بیان فرموده است که هرکس، هر شب آیۀ‌الکرسی را بخواند، محافظی از سوی الله خواهد داشت؛([[573]](#footnote-573)) اما پدربزرگ این مرد، فراموش کرد که آیۀ‌الکرسی ‌را بخواند؛ لذا آن شب محافظی نداشت و عقرب، او را گزید. پس هر شب، مشتاقانه آیۀ‌الکرسی را بخوانید؛ به‌ویژه هنگامی که به رختخواب می‌روید.

7- انسان باید حق‌پذیر باشد؛ حتی اگر یک شیطان یا یک مشرک یا یک یهودی یا نصرانی، حق را بگوید. زیرا الله متعال حقیقت را از مشرکان پذیرفت و پیامبر نیز حق را از یک یهودی قبول کرد و همان‌گونه که در این حدیث آمده است: سخن شیطان درباره‌ی آیۀ‌الکرسی را تأیید فرمود. و اما حقیقتی که الله از مشرکان پذیرفت؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةٗ قَالُواْ وَجَدۡنَا عَلَيۡهَآ ءَابَآءَنَا وَٱللَّهُ أَمَرَنَا بِهَاۗ قُلۡ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَأۡمُرُ بِٱلۡفَحۡشَآءِۖ أَتَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٢٨﴾ [الأعراف: ٢٨]

و چون کار زشتی انجام دهند، می­گویند: پدرانمان را بر این کار یافته­ایم و الله، ما را به انجام آن دستور داده است. بگو: الله به کار زشت فرمان نمی‌دهد؛ بگو: آیا چیزی را به الله نسبت می­دهید که نمی­دانید؟

دو علت برای ارتکاب کار زشت، مطرح کردند: یکی این‌که پدرانشان را بر آن کار یافته‌اند؛ و دیگری، این‌که الله، آنان را به این کار دستور داده است. الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلۡ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَأۡمُرُ بِٱلۡفَحۡشَآءِ﴾؛ یعنی: «بگو: به‌یقین که الله به کار زشت فرمان نمی‌دهد». اما الله درباره‌ی این سخنشان که گفتند: «پدرانمان را بر این کار یافته‌ایم»، سکوت فرمود؛ زیرا آن‌ها در این‌باره درست می‌گفتند و پدرانشان را بر آن کار زشت یافته بودند؛ اما الله متعال آنان را به آن کار فرمان نداده بود.

و اما حق‌پذیریِ پیامبر از یک یهودی:

یکی از علمای یهود نزد پیامبر آمد و گفت: ما در تورات خوانده‌ایم که الله متعال، آسمان‌ها را بر یک انگشت، و زمین‌ها را بر یک انگشت، و درختان را بر یک انگشت، و آب و خاک را بر یک انگشت، و دیگر آفریده‌ها را بر یک انگشت قرار می‌دهد؛ پیامبر در تأیید این سخن خندید؛ به‌گونه‌ای که دندان‌های پیشینش نمایان شد و آن‌گاه این آیه را تلاوت کرد:

﴿وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦ وَٱلۡأَرۡضُ جَمِيعٗا قَبۡضَتُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطۡوِيَّٰتُۢ بِيَمِينِهِۦۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٦٧﴾ [الزمر: ٦٧]

و (مشرکان که در عبادت، به الله شرک ورزیدند) الله را آن‌گونه که حقّ شناخت اوست، نشناختند؛ و روز رستاخیز همه‌ی زمین در مشت او قرار دارد و آسمان‌ها با دست راستش در هم پیچیده می‌شود. او از آن‌چه شریکش می‌سازند، پاک و منزه است.

پیامبر هم‌چنین حقیقتی را که شیطان درباره‌ی آیۀ‌الکرسی بیان نمود، تأیید فرمود. لذا حق و حقیقت را از زبان هرکس که باشد، بپذیرید و سخن باطل و نادرست را از هیچ‌کس قبول نکنید؛ هرکه باشد.

از این‌رو یکی از حکمت‌ها و سخنان حکمت‌آمیز علما این است که: مردمان، با حقیقت شناخته می‌شوند و حقیقت با مردمان شناخته نمی‌شود. یعنی: هیچ‌کس را ملاک پذیرش حق قرار مده. اگرچه علما به گفتن حقیقت، نزدیک‌ترند؛ اما گاه خطا می‌کنند و گاه درست می‌گویند و این‌گونه نیست که همه‌ی سخنانشان، درست باشد.

\*\*\*

1028- وعن أَبي الدرداءِ أنَّ رسول الله قَالَ: «مَنْ حَفِظَ عَشْرَ آيَاتٍ مِنْ أَوَّلِ سُورَةِ الكَهْفِ، عُصِمَ مِنَ الدَّجَّالِ».

وفي رواية: «مِنْ آخِرِ سُورَةِ الكَهْفِ». [روایت مسلم]([[574]](#footnote-574))

**ترجمه:** ابودرداء می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی که ده آیه از ابتدای سوره‌ی "کهف" را حفظ کند، از فتنه‌ی "دجال" درامان می‌ماند». و در روایت دیگری آمده است: «کسی که ده آیه‌ی پایانی سوره‌ی کهف را حفظ کند...».

1029- وعن ابنِ عَبَّاسٍ$ قال: بَيْنَمَا جِبْريلُ قَاعِدٌ عِنْدَ النَّبِيِّ سَمِعَ نَقيضاً مِنْ فَوقِهِ، فَرَفَعَ رَأسَهُ، فَقَالَ: هَذَا بَابٌ مِنَ السَّمَاءِ فُتِحَ اليَوْمَ وَلَمْ يُفْتَحْ قَطٌّ إِلاَّ اليَوْمَ، فنَزلَ منهُ مَلكٌ، فقالَ: هذا مَلكٌ نَزلَ إلى الأرضِ لم ينْزلْ قطّ إلاَّ اليومَ فَسَلَّمَ وقال: أبْشِرْ بِنُورَيْنِ أُوتِيتَهُمَا لَمْ يُؤتَهُمَا نَبيٌّ قَبْلَكَ: فَاتِحَةُ الكِتَابِ، وَخَواتِيمُ سُورَةِ البَقَرَةِ، لَنْ تَقْرَأَ بِحَرْفٍ مِنْهَا إِلا أُعْطِيتَه. [روایت مسلم]([[575]](#footnote-575))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: جبرئیل نزد پیامبر نشسته بود که ناگهان صدایی از بالای سرش شنید؛ سرش را بالا گرفت و گفت: «این، (صدای) دروازه‌ای از آسمان است که امروز باز شد و جز امروز هرگز گشوده نشده است؛ و فرشته‌ای از آن پایین آمد»؛ آن‌گاه گفت: «این، فرشته‌ای‌ست که به زمین فرود آمده و جز امروز پایین نیامده است». پس سلام کرد و گفت: «تو را به دو نور مژده باد که به تو داده شده است و پیش از تو به هیچ پیامبری داده نشد: فاتحۀ‌الکتاب و آیات پایانیِ سوره‌ی بقره؛ هر حرفی از آن‌را بخوانی، درخواست‌هایی را که در آن آمده است، به تو داده می‌شود».

**شرح**

مؤلف/ در ادامه‌ی احادیثی که در فضیلت آیات و سوره‌های مشخصی از قرآن ذکر کرده، احادیثی درباره‌ی سوره‌ی کهف و نیز فاتحۀ‌الکتاب و آیات پایانیِ سوره‌ی بقره آورده است.

در حدیث نخست آمده است: پیامبر فرمود: «کسی که ده آیه از ابتدای سوره‌ی "کهف" یا از پایانِ آن‌را حفظ کند، از فتنه‌ی "دجال" درامان می‌ماند». دجال، کافری‌ست که در آخر زمان و زمانی که دنیا رو به پایان است، ظهور خواهد کرد؛ ابتدا ادعای نبوت و سپس ادعای خدایی می‌کند! فتنه‌ی دجال، بزرگ‌ترین فتنه‌ی روی زمین از زمان آفرینش آدم تا برپا شدن رستاخیز می‌باشد. در حدیثی بدین مضمون آمده است که پیامبر فرمود: اگر دجال در زمان من ظهور کند، تک و تنها در برابر او می‌ایستم و گمراهی و ضلالت او را برملا می‌سازم. در ادامه‌ی این حدیث آمده است: «وَإنْ يَخْرجْ وَلَسْتُ فِيكُم، فكلُّ امريءٍ حَجيجُ نَفْسِه، والله خَليفَتي عَلى كُلِّ مُسْلِمٍ».([[576]](#footnote-576)) یعنی: «اگر دجال، زمانی ظهور کند که من در میان شما نیستم، هرکس، خود مدافعِ خویش خواهد بود؛ و الله به جای من، از هر مسلمانی دفاع خواهد کرد». بدین‌سان رسول‌الله دفاع از امت را در برابر دجال، به الله واگذار نمود.

پیامبر نسبت به فتنه‌ی دجال، هشدار داده است؛ هم‌چنین هر پیامبری نسبت به آن هشدار می‌داد تا مردم از این خطر بزرگ، غافل نشوند. اگرچه دجال در آخر زمان ظهور می‌کند؛ اما این هشدارها بدین‌خاطر بود که مردم، همواره به‌هوش باشند؛ زیرا فتنه‌ی دجال، آزمون و بلای بسیار بزرگی‌ست و تنها کسی از آن نجات می‌یابد که الله او را از شرّ دجال برهاند. الله متعال کارهای خارق‌العاده‌ای به دست دجال به‌انجام می‌رساند و توانایی‌هایی به او می‌دهد که آزمونی برای مردم است؛ لذا دجال، مردم را به اطاعت و عبادت خویش دستور می‌دهد و به آن‌ها می‌گوید: من، پروردگار شما هستم. اگر بخواهید این را برای شما ثابت می‌کنم. سپس نزد مردمانی می‌آید که سرزمینشان خشک و بی‌گیاه است و دام‌هایشان ضعیف و لاغرند؛ آن‌گاه آنان را به پیروی از خویش فرا می‌خواند و فریبشان می‌دهد؛ بدین‌سان که به آسمان دستور می‌دهد تا ببارد و به فرمانش از آسمان، باران می‌بارد و دستور می‌دهد که زمین، بروید؛ و همین‌طور هم می‌شود. سپس دام‌هایشان به‌طرز بی‌سابقه‌ای فربه و پُرشیر می‌گردند. سپس نزد مردمان دیگری می‌رود و آنان را نیز به سوی خویش فرا می‌خواند؛ اما آن‌ها نمی‌پذیرند؛ لذا سرزمینشان بی‌آب و خشک می‌گردد. آیا فتنه‌ای بزرگ‌تر از این سراغ دارید؟ به‌ویژه در بیابان و برای کوچ‌نشینان که آب و مراتع اهمیت ویژه‌ای دارد! در نتیجه مردمان فراوانی از او پیروی می‌کنند. بوستان و آتشی با اوست؛ هرکس که از وی پیروی کند، او را وارد بهشت خویش می‌گرداند و هرکس از او سرپیچی نماید، او را در آتش یا دوزخ خویش می‌افکند! بوستان یا بهشتی که با خود دارد، در حقیقت، دوزخ است؛ و برعکس، آتشی که با اوست، بهشت است. اما مردم، فقط ظاهر را می‌بینند؛ مگر کسانی که الله، آن‌ها را در حفظ و پناه خویش قرار دهد. ناگفته نماند که دجال، نشانه‌هایی دارد که بیان‌گر کِذبِ اوست:

پیامبر به ما خبر داده که میان دو چشمش، نوشته شده است: «کافر»؛ (ک، ف، ر) و هر مؤمنی می‌تواند آن‌را بخواند؛ چه باسواد باشد و چه بی‌سواد. زیرا این نوشته، یک نوشته‌ی عادی نیست؛ اما هیچ منافقی نمی‌تواند آن‌را بخواند؛ اگرچه باسواد باشد. انسان در قبر نیز این‌گونه است؛ اگر مؤمن باشد، پاسخ درست می‌دهد و می‌گوید: پروردگارم، الله؛ دینم، اسلام و پیامبرم، محمد است؛ ولی منافق- هرچند باسواد باشد- نمی‌تواند پاسخ دهد. پیامبر یکی دیگر از نشانه‌های دجال را برای ما بیان نموده و فرموده است: او، لوچ و نابیناست و فقط یک چشم دارد؛ حال آن‌که پروردگار متعال، نابینا نیست و از هر عیب و نقصی، پاک و منزّه می‌باشد و هیچ نقصی در صفات او وجود ندارد. ولی چشمِ راست دجال، کور است و مانند دانه‌ی انگور، برآمده می‌باشد. این، علامت واضح و روشنی‌ست که همه، آن را می‌بینند. دجال با آن فتنه‌ی بزرگش، تنها چهل روز در زمین می‌ماند. روز اول، برابر با یک سال یا دوازده ماه است؛ و روز دوم، با یک ماه یا سی روز برابری می‌کند، و روز سوم، برابر با یک هفته می‌باشد و سایر روزهایش، همانند روزهای عادی‌ست. سپس الله عیسی بن مریم را به زمین می‌فرستد تا رویاروی دجال بایستد و بدین ترتیب عیسی از آسمان، پایین می‌آید و همان‌طور که در برخی از احادیث آمده است، در ناحیه‌ای از فلسطین، با او می‌جنگد و او را شکست می‌دهد و می‌کُشد. فتنه‌ی دجال، به‌اندازه‌ا‌ی بزرگ و خطرناک می‌باشد که پیامبر به ما دستور داده است تا در هر نمازی، در تشهد، از فتنه‌اش به الله پناه ببریم و بگوییم: «اللهمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ وَمِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ»؛([[577]](#footnote-577)) یعنی: «یا الله! از عذاب دوزخ، عذاب قبر، از فتنه‌ی زندگی و مرگ، و از فتنه‌ی دجال به تو پناه می‌برم». زیرا فتنه‌اش بزرگ و خطرناک می‌باشد؛ پس شایسته است که با قلبی صادق، از فتنه‌ی مسیح دجال، به الله پناه بریم؛ یکی از اسباب و عوامل نجات از فتنه‌ی دجال، حفظ کردن ده آیه از ابتدای سوره‌ی کهف یا ده آیه‌ی پایانیِ آن است؛ یعنی اگر کسی، این آیات را حفظ کند و آن‌ها را بر دجال بخواند، از شرّش درامان می‌ماند.

از دیگر سوره‌ها و آیات مشخصی که دارای فضایل ویژه هستند، می‌توان به سوره‌ی فاتحه و دو آیه‌ی پایانیِ سوره‌ی بقره اشاره کرد؛ هر مؤمنی که سوره‌ی فاتحه و دو آیه‌ی پایانیِ سوره‌‌ی بقره را بخواند، الله متعال درخواست‌هایی را که در این آیات آمده است، می‌پذیرد و این خواسته‌ها را برآورده می‌سازد؛ در سوره‌ی فاتحه می‌خوانیم:

﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦ صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ ٧﴾ [الفاتحة: ٦، ٧]

ما را به راه راست، هدایت فرما؛ راه کسانی که به آنان نعمت داده­ای؛ نه راه کسانی که بر آنان خشم گرفته­ای و نه (راه) گمراهان.

هنگامی‌که مسلمان، این آیات را در نمازش می‌خوانَد، الله متعال می‌فرماید: «هَذَا لِعَبْدِي وَلِعَبْدِي مَا سَأَلَ».([[578]](#footnote-578)) یعنی: «این، درخواست بنده‌ی من است و من، خواسته‌اش را برآورده می‌سازم».

و اما آیه‌ی پایانیِ سوره‌ی بقره:

﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَاۚ لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَعَلَيۡهَا مَا ٱكۡتَسَبَتۡۗ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذۡنَآ إِن نَّسِينَآ أَوۡ أَخۡطَأۡنَاۚ رَبَّنَا وَلَا تَحۡمِلۡ عَلَيۡنَآ إِصۡرٗا كَمَا حَمَلۡتَهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِنَاۚ رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلۡنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِۦۖ وَٱعۡفُ عَنَّا وَٱغۡفِرۡ لَنَا وَٱرۡحَمۡنَآۚ أَنتَ مَوۡلَىٰنَا فَٱنصُرۡنَا عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٢٨٦﴾ [البقرة: ٢٨٦]

الله، هیچ‌کس را جز به اندازه­ی توانش تکلیف نمی­دهد. هر عمل نیکی که انسان انجام دهد، به نفع اوست و هر عمل بدی که مرتکب شود، به ضررش می­باشد. پروردگارا! اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم، ما را مؤاخذه مکن. پروردگارا! بر ما آن‌چنان تکالیف دشواری قرار نده که بر امت­های پیش از ما نهادی. پروردگارا! تکالیف و مصایبی که طاقتش را نداریم، بر دوشمان قرار مده و از ما در گذر و ما را ببخش و بر ما رحم بفرما. تو، یار و یاورمان هستی؛ پس ما را بر کافران پیروز بگردان.

در این آیه، هفت جمله‌ی دعایی آمده است که هر مؤمنی این آیه را بخواند، الله متعال خواسته‌های مذکور در این آیه را برایش برآورده می‌سازد و خواسته‌هایش را می‌پذیرد. این، امتیاز و فضیلتی بزرگی‌ست. از الله متعال می‌خواهیم که از همه‌ی ما درگذرد و ما را بر کافران، پیروز بگرداند.

\*\*\*

184- باب: مستحب بودن جمع شدن برای تلاوت قرآن

1030- وعن أَبي هريرة قال: قَالَ رسول الله: «وَمَا اجْتَمَعَ قَوْمٌ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللهِ يَتلُونَ كِتَابَ اللهِ، وَيَتَدَارَسُونَهُ بَيْنَهُمْ، إِلاَّ نَزَلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ وَغَشِيتْهُمُ الرَّحْمَةُ، وَحَفَّتْهُمُ المَلاَئِكَةُ، وَذَكَرَهُمُ اللهُ فِيمَنْ عِنْدَهُ». [روایت مسلم]([[579]](#footnote-579))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه عده‌ای در خانه‌ای از خانه‌های الله (مساجد) گرد هم آیند تا کتاب‌الله را تلاوت کنند و آن‌را با همدیگر بخوانند، به‌قطع بر آنان سکون و آرامش نازل می‌شود و رحمت آن‌ها را می‌پوشاند و فرشتگان پیرامون این‌ها جمع می‌شوند و الله آنان را در جمع کسانی که نزد او هستند، یاد می‌کند».

**شرح**

مؤلف، نووی/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» می‌گوید: «باب: مستحب بودن جمع شدن برای تلاوت قرآن». منظورش استحباب جمع شدن مردم برای خواندن قرآن است؛ همان‌گونه که امروزه در جلسات و حلقه‌های حفظ قرآن در مساجد، رایج است؛ چنین جلساتی که برای آموزش و فراگیری قرآن برپا می‌شود، از آن دست کارهایی‌ست که پیامبر به‌انجام آن تشویق کرده است؛ از جمله در حدیث ابوهریره که می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه عده‌ای در خانه‌ای از خانه‌های الله (مساجد) گرد هم آیند تا کتاب‌الله را تلاوت کنند و آن‌را با همدیگر بخوانند، به‌قطع بر آنان سکون و آرامش نازل می‌شود و رحمت الهی آن‌ها را می‌پوشاند و فرشتگان پیرامون این‌ها جمع می‌شوند و الله آنان را در جمع کسانی که نزد او هستند، یاد می‌کند». در این حدیث به چهار فضیلت این اجتماع یا گردهمایی اشاره شده است. منظور از خانه‌های الله، مساجد می‌باشد؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ ٱللَّهُ أَن تُرۡفَعَ وَيُذۡكَرَ فِيهَا ٱسۡمُهُۥ يُسَبِّحُ لَهُۥ فِيهَا بِٱلۡغُدُوِّ وَٱلۡأٓصَالِ ٣٦ رِجَالٞ لَّا تُلۡهِيهِمۡ تِجَٰرَةٞ وَلَا بَيۡعٌ عَن ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَإِقَامِ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءِ ٱلزَّكَوٰةِ﴾ [النور : ٣٦، ٣٧]

(این چراغ و نورش) در خانه‌هایی(ست) که الله اجازه داده ارج داده شوند و نامش در آن‌ها، بامداد و شامگاه یاد گردد. مردانی که تجارت و داد و ستد، آنان را از یاد الله و برپا داشتن نماز و دادن زکات باز نمی‌دارد.

الله متعال، این مکان‌ها را برای بزرگ‌داشتِ آن‌ها در کنار نام خویش ذکر فرموده است؛ زیرا این اماکن، محلِ یادِ الله و تلاوت کتابش و جای نزدیکی جستن به او با نماز است؛ و گرنه، الله بالای عرش خود فراتر از آسمان‌هاست و در هیچ‌یک از آفریده‌هایش جای نمی‌گیرد و هیچ‌یک از آفریده‌هایش نیز در او حلول نمی‌کند.

علما رحمهم‌الله گفته‌اند: آن‌چه به اسم جلاله‌ی الله مضاف می‌گردد، بر دو گونه است:

**یکم:** آن‌چه که تنها به‌عنوان صفت و با ذکرِ موصوف، یعنی در کنار نامِ جلاله‌ی الله می‌آید و جدا از نامِ او نیست؛ چنین صفتی، جزو صفات الله می‌باشد؛ مانند: عزتِ الله، قدرتِ الله، کلامِ الله، سمع (شنواییِ) الله و بصر (بیناییِ) الله.

**دوم:** آن‌چه که جدا و مستقل از نامِ الله می‌باشد؛ لذا مخلوق است و جزو صفات الهی به‌شمار نمی‌آید و تنها برای بزرگ‌داشتِ آن، به نامِ الله اضافه می‌گردد یا در کنارِ نامش ذکر می‌شود؛ مانند: «مَسَٰجِدَ ٱللَّهِ»، «بُيُوتِ الله»، و «نَاقَةُ ٱللَّهِ»؛ و نیز مانندِ این فرموده‌ی الهی درباره‌ی آدم که می‌فرماید:

﴿وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي﴾ [الحجر: ٢٩]

و از روح خود در او دمیدم.

یعنی: «از روحی که خود آفریدم، در او دمیدم». قرآن، همین تعبیر را درباره‌ی عیسی بن مریم نیز بیان کرده است. لذا روح، یکی از آفریده‌های الهی‌ست که از ذات الله جدا می‌باشد و فقط برای گرامی‌داشتِ آن، در کنار نام الله متعال ذکر شده است.

رسول‌الله فرمود: «کتاب‌الله را تلاوت می‌کنند». تلاوت کتاب‌الله بر سه گونه است:

1. تلاوت لفظی یا روخوانی قرآن.
2. تلاوت معنوی یا فراگیری و درک مفاهیم قرآن.
3. تلاوت عملی یا عمل به قرآن.

روخوانی قرآن به صورت دسته‌جمعی، شناخته‌شده است؛ بدین‌سان که هر کسی بخشی از قرآن را می‌خواند و معمولاً به دو روش انجام می‌شود:

1. یک نفر، یک یا دو صفحه از روی قرآن می‌خواند و دیگران خط می‌برند و سپس همان بخشی را که شخص اول خوانده است، تلاوت می‌کنند؛ این روش، بیش‌تر در آموزش روخوانی قرآن معمول است.
2. شخصی، یک یا دو صفحه را می‌خواند و سپس نفر دوم، ادامه‌ی آن‌را تلاوت می‌کند و به همین ترتیب دیگران، صفحات بعدی را ادامه می‌دهند.

شاید این پرسش مطرح شود که در این روش، ثواب تلاوت همه‌ی صفحات به حاضران نمی‌رسد؛ زیرا وقتی کسی، بخشی از قرآن را می‌خواند، سایر حاضران تلاوتش را ادامه می‌دهند و قسمتی را که آن‌شخص خوانده است، تلاوت نمی‌کنند.

می‌گوییم: این‌گونه نیست؛ بلکه ثوابش به همه‌ی حاضران می‌رسد و پاداش شنونده، مانند ثواب کسی‌ست که تلاوت می‌کند. بدین دلیل که الله متعال در سوره‌ی «یونس» می‌فرماید:

﴿وَقَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَآ إِنَّكَ ءَاتَيۡتَ فِرۡعَوۡنَ وَمَلَأَهُۥ زِينَةٗ وَأَمۡوَٰلٗا فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّواْ عَن سَبِيلِكَۖ رَبَّنَا ٱطۡمِسۡ عَلَىٰٓ أَمۡوَٰلِهِمۡ وَٱشۡدُدۡ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ فَلَا يُؤۡمِنُواْ حَتَّىٰ يَرَوُاْ ٱلۡعَذَابَ ٱلۡأَلِيمَ ٨٨﴾ [يونس : ٨٨]

و موسی گفت: ای پروردگارمان! تو به فرعون و سران قومش در زندگی دنیا زیورآلات و اموال فراوانی داده‌ای تا بندگانت را از راه تو گمراه نمایند؛ ای پروردگارمان! اموالشان را نابود و دل‌هایشان را سخت بگردان که ایمان نیاورند تا آنکه عذاب دردناک را ببینند.

همان‌گونه که در ابتدای این آیه امده است، دعاکننده، موسی بود؛ اما الله متعال می‌فرماید:

﴿قَالَ قَدۡ أُجِيبَت دَّعۡوَتُكُمَا فَٱسۡتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَآنِّ سَبِيلَ ٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ ٨٩﴾ [يونس : ٨٩]

(پروردگار) فرمود: دعای شما دو نفر پذیرفته شد؛ پس استقامت ورزید و به هیچ عنوان از راه و روش کسانی که نمی‌دانند، پیروی نکنید.

علما گفته‌اند: هارون دعای برادرش، موسی را می‌شنید و بر دعایش «آمین» می‌گفت؛ پس گویا هر دو دعا کردند و دعایشان پذیرفته شد. لذا کسی که به تلاوتِ قاری گوش می‌دهد، مانند کسی‌ست که تلاوت می‌کند.

و اما تلاوت معنوی یا فراگیریِ مفاهیم قرآن بدین صورت است که عده‌ای جمع می‌شود و با هم قرآن می‌خوانند و مفاهیمش را با یک‌دیگر مرور می‌کنند یا استادی، مفاهیم قرآنی را برایشان شرح می‌دهد. «يَتَدَارَسُونَهُ بَيْنَهُمْ» که در حدیث ابوهریره آمده است، به همین نکته اشاره دارد. سلف صالح، هنگام تلاوت قرآن عجله نمی‌کردند و بیش از ده آیه نمی‌خواندند تا آن‌که معانی و مفاهیمش را درمی‌یافتند و به آموزه‌های آن پی می‌بردند و به آن عمل می‌کردند.

و اما سومین نوع تلاوت، یعنی تلاوتِ عملی یا عمل به قرآن، مهم‌ترین و بزرگ‌ترین هدف قرآن کریم است؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ مُبَٰرَكٞ لِّيَدَّبَّرُوٓاْ ءَايَٰتِهِۦ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٢٩﴾

[ص : ٢٩]

(این) کتابی است خجسته و مبارک که آن را به سوی تو نازل کرده‌ایم تا در آیاتش بیندیشند و خردمندان پند بگیرند.

یعنی: تا در آیاتش بیندیشند و مفاهیمش را دریابند و به آن‌چه در قرآن کریم آمده است، عمل کنند؛ بدین‌سان که به اخبار قرآن ایمان بیاورند و به احکامش عمل نمایند؛ یعنی از دستوراتش فرمان ببرند و از آن‌چه که نهی کرده است، بپرهیزند. این، یعنی تلاوتِ عملیِ کتاب‌الله. رسول‌الله فرمود: «نَزَلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ»؛ یعنی: «بر آنان سکینه نازل می‌شود». سکینه، سکون و آرامشی‌ست که الله متعال در قلبِ انسان می‌اندازد و بدین‌ ترتیب قلب انسان، آرامش می‌یابد و از اضطراب و پریشانی رها می‌شود و تردید و بی‌قراری‌اش برطرف می‌گردد و آن‌گاه به قضا و قَدَر الهی راضی و خرسند می‌شود؛ در نتیجه اگر زیان و آسیبی به او برسد، شکیبایی می‌ورزد و به پاداش الهی امیدوار است؛ و اگر خوشی یا نعمتی به او برسد، شکرگزارِ خداست و الله را بر آن نعمت می‌ستاید. خلاصه این‌که در همه حال، آرام و راضی‌ست. به‌راستی که سکون و آرامش، نعمت بسیار بزرگی‌ست. از الله متعال می‌خواهیم که بر دل‌هایمان سکون و آرامش را نازل بفرماید. الله متعال فرموده است:

﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ لِيَزۡدَادُوٓاْ إِيمَٰنٗا مَّعَ إِيمَٰنِهِمۡ﴾ [الفتح: ٤]

او، ذاتی‌ست که در دل مؤمنان، آرامش نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان بیفزاید.

لذا سکینه و آرامش، یکی از اسباب افزایش ایمان است. «وَغَشِيتْهُمُ الرَّحْمَةُ»؛ یعنی: «و رحمت الهی آنان را می‌پوشاند» یا آنان را در برمی‌گیرد. به عبارت دیگر: رحمت الهی برای آنان به منزله‌ی پوششی‌ست که همه‌ی نیازمندی‌هایشان را در برمی‌گیرد. «وَحَفَّتْهُمُ المَلاَئِكَةُ»؛ یعنی: «و فرشتگان، پیرامونشان جمع می‌شوند» تا به تلاوت قرآن گوش دهند و گواه و شاهد این عمل نیکشان باشند. «وَذَكَرَهُمُ اللهُ فِيمَنْ عِنْدَهُ»؛ یعنی: «و الله آنان را در جمع کسانی که نزد او هستند، یاد می‌کند». آری؛ الله متعال، آن‌را در ملأ اعلی و در جمع فرشتگان والامقام یاد می‌فرماید؛ همان‌گونه که در حدیث قدسی آمده است: «وَإِنْ ذَكَرَنِى فِى مَلأٍ ذَكَرْتُهُ فِى مَلأٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ»؛ یعنی: «و اگر مرا در جمعی یاد کند، او را در جمعی بهتر از آنان یاد می‌کنم». لذا این حدیث، بیان‌گر فضیلت جمع شدن برای تلاوت کتاب‌الله می‌باشد.

\*\*\*

185- باب: فضیلت وضو

الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا قُمۡتُمۡ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ فَٱغۡسِلُواْ وُجُوهَكُمۡ وَأَيۡدِيَكُمۡ إِلَى ٱلۡمَرَافِقِ وَٱمۡسَحُواْ بِرُءُوسِكُمۡ وَأَرۡجُلَكُمۡ إِلَى ٱلۡكَعۡبَيۡنِۚ وَإِن كُنتُمۡ جُنُبٗا فَٱطَّهَّرُواْۚ وَإِن كُنتُم مَّرۡضَىٰٓ أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوۡ جَآءَ أَحَدٞ مِّنكُم مِّنَ ٱلۡغَآئِطِ أَوۡ لَٰمَسۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَلَمۡ تَجِدُواْ مَآءٗ فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدٗا طَيِّبٗا فَٱمۡسَحُواْ بِوُجُوهِكُمۡ وَأَيۡدِيكُم مِّنۡهُۚ مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجۡعَلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ حَرَجٖ وَلَٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمۡ وَلِيُتِمَّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ٦﴾ [المائ‍دة: ٦]

(ای مؤمنان! هنگامی که قصدِ نماز می­کنید، صورتتان را بشویید...) تا آن‌جا که می‌فرماید: (الله نمی­خواهد حکم دشواری بر شما قرار دهد؛ بلکه می­خواهد شما را پاک بدارد و نعمتش را بر شما تمام کند؛ باشد که سپاس­گزاری نمایید.)

**شرح**

نووی/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» می‌گوید: «باب: فضیلت وضو».

واژه‌ی «وضوء» در زبان عربی برگرفته از واژه‌ی «وضاءة» می‌باشد که به معنای زیبایی و پاکیزگی‌ست. اما در اصطلاح شریعت به پاک کردن اعضای چهارگانه به روشی معین اطلاق می‌گردد.

اندام چهارگانه‌ی وضو عبارتند از: صورت، دو دوست، سر، و دو پا. وضو، یکی از الطاف و نعمت‌های الهی بر این امت است؛ چراکه الله متعال، این امت را به وضو گرفتن دستور داده و پاداش فراوانی برای انجام این عمل در نظر گرفته است که ان‌شاءالله در این باب به این فضایل خواهیم پرداخت. الله متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا قُمۡتُمۡ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ﴾؛ یعنی: «ای مؤمنان! هنگامی‌که قصد نماز می‌کنید...». وقتی الله متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ﴾ و با ندای «ای مؤمنان»، ما را مورد خطاب قرار می‌دهد، شایسته است که خوب دقت کنیم و به ندایش گوش بسپاریم؛ زیرا یا ما را به انجامِ کار نیکی فرمان می‌دهد و یا ما را از کارِ زشتی باز می‌دارد و یا خبرِ راستینی به ما می‌رساند که برایمان سودمند است. ﴿إِذَا قُمۡتُمۡ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ﴾: «هنگامی‌که به نماز برمی‌خیزید...»؛ یعنی: هنگامی‌که قصد نماز فرض یا نفل می‌کنید.... ﴿فَٱغۡسِلُواْ وُجُوهَكُمۡ وَأَيۡدِيَكُمۡ إِلَى ٱلۡمَرَافِقِ﴾: «صورت و دستانتان را تا آرنج بشویید». الله متعال شستن کفّین را ذکر نفرمود؛ زیرا شستن کفین سنت است، نه واجب. و اما عَرض صورت از یک گوش تا گوش دیگر است و طولِ آن، از خَم پیشانی یا رستنگاه مو تا زیرِ چانه می‌باشد و شستن صورت، شامل قرقره کردن یا گرداندن آب در دهان و کشیدنِ آب در بینی نیز می‌شود. ﴿وَأَيۡدِيَكُمۡ إِلَى ٱلۡمَرَافِقِ﴾: «و دستانتان را تا آرنج بشویید». آرنج، مفصلی‌ست که میان ساعد و بازو قرار دارد و باید شسته شود؛ زیرا پیامبر هنگامِ شستن دستانش، ساعد و آرنجش را نیز می‌شست. ﴿وَٱمۡسَحُواْ بِرُءُوسِكُمۡ﴾: «و سرِتان را مسح کنید». این، لطف و رحمتِ الله می‌باشد که به مسح کردن سَر دستور داد، نه شستن آن؛ زیرا سر مو دارد و شستنِ آن، برای مردم دشوار است و روی بدن و لباس انسان آب می‌ریزد و این دشواری در سرمای زمستان دوچندان می‌شود. لذا از لطف و رحمتِ الهی‌ست که سر را مسح می‌کنیم و نمی‌شوییم. گفتنی‌ست: گوش‌ها نیز جز سر هستند؛ زیرا پیامبر گوش‌هایش را مسح می‌کشید. ﴿وَأَرۡجُلَكُمۡ إِلَى ٱلۡكَعۡبَيۡنِ﴾: «و پاهایتان را تا دو قوزک بشویید». قوزک‌ها، همان دو استخوان برآمده‌ی دو طرف پا هستند که پایین‌تر از ساق قرار دارند و باید شسته شوند. این‌ها، اندام چهارگانه‌ی وضوست. سپس الله می‌فرماید: ﴿وَإِن كُنتُمۡ جُنُبٗا فَٱطَّهَّرُواْ﴾؛ یعنی: «و اگر جُنُب بودید، غسل نمایید». ﴿فَٱطَّهَّرُواْ﴾ در این‌جا به غسل کردن اشاره دارد؛ همان‌گونه که در آیه‌ی 43 سوره‌ی «نساء» می‌فرماید: ﴿حَتَّىٰ تَغۡتَسِلُواْ﴾؛ یعنی: «و در حالِ جنابت نیز به نماز نزدیک نشوید تا آن‌که غسل نمایید». لذا بر جُنُب، واجب است که همه‌ی بدنش را بشوید که شاملِ گرداندن آب در دهان و بینی هم می‌شود؛ به عبارت دیگر: مضمضه یا قرقره کردن و نیز اشتنشاق یا کشیدن آب در بینی، هم در وضو واجب است و هم در غسل.

جُنُب، یعنی ناپاک، و به کسی می‌گویند که در حالِ جنابت به‌سر می‌برد؛ جنابت، یعنی انزال منی با شهوت یا هم‌بستری؛ اگرچه بدون انزال باشد. لذا اگر کسی با همسرش نزدیکی کرد، چه انزال صورت بگیرد و چه نگیرد، غسل بر او واجب است. هم‌چنین اگر انزال صورت بگیرد، چه نزدیکی کند و چه نکند، باز هم غسل بر او واجب می‌شود؛ حتی اگر انزال، نتیجه‌ی فکر کردن باشد. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِن كُنتُم مَّرۡضَىٰٓ أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوۡ جَآءَ أَحَدٞ مِّنكُم مِّنَ ٱلۡغَآئِطِ أَوۡ لَٰمَسۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَلَمۡ تَجِدُواْ مَآءٗ فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدٗا طَيِّبٗا فَٱمۡسَحُواْ بِوُجُوهِكُمۡ وَأَيۡدِيكُم مِّنۡهُ﴾ [المائ‍دة: ٦]

و اگر بیمار یا مسافر بودید یا قضای حاجت کردید یا با زنان آمیزش نمودید و آبی نیافتید، با خاک پاک تیمم کنید؛ بدین ترتیب که صورت و دستانتان را مسح نمایید.

یعنی در شرایطی که وضو یا غسل بر انسان واجب است و انسان، به آب دسترسی ندارد یا بیمار است و استعمالِ آب برایش زیان‌بار می‌باشد، باید تیمم کند؛ بدین‌ترتیب که دو کف دستش را بر زمین بزند و صورت و کفین خود را مسح نماید. الله متعال در ادامه‌ی این آیه می‌فرماید:

﴿مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجۡعَلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ حَرَجٖ﴾

الله نمی­خواهد حکم دشواری بر شما قرار دهد

یعنی: الله متعال با نزول این احکام، خواهان این نیست که ما را در تنگنا قرار دهد یا بر ما سخت بگیرد؛ بلکه او نسبت به ما از خودمان و از فرزندان و مادرانمان مهربان‌تر است. زیرا ما را از خودکشی منع نموده و فرموده است: ﴿وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ﴾: «و خویشتن را نکشید»؛ یعنی خودکشی نکنید. لذا الله متعال با نزول این احکام، خواهان سخت‌گیری بر ما نیست؛ بلکه می‌خواهد ما را پاک بگرداند. همان‌گونه که می‌فرماید: ﴿وَلَٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمۡ﴾: «بلکه می‌خواهد شما را پاک بدارد». این، چیزی‌ست که الله متعال با احکام وضو و غسل می‌خواهد که ظاهرِ ما را با آب، و باطنِ ما را با توحید، پاک بگرداند. از این‌رو سنت است که در پایان وضو، این دعا را بخوانید: «أشهَدُ أن لا إله إلا الله وحدَهُ لا شريكَ لَهُ وأشهَدُ أنَّ محمّدًا عَبدُهُ ورَسُولُهُ، اللهمَّ اجعَلنِی مِنَ التَّوَّابِينَ واجعَلنِی مِنَ المُتَطَهِّرِينَ». ﴿وَلِيُتِمَّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكُمۡ﴾: «تا نعمتش را بر شما تمام کند». بدین‌سان که وضو، کفاره‌ی گناهان و مایه‌ی رفع درجات است؛ زیرا هر کس وضوی کاملی بگیرد و سپس دعای مذکور را بخواند، هشت دروازه‌ی بهشت برایش گشوده می‌شود تا از هر کدام که می‌خواهد، وارد بهشت گردد: «فُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ الثَّمَانِيَةُ يَدْخُلُ مِنْ أَيِّهَا شَاءَ».([[580]](#footnote-580)) می‌فرماید: ﴿لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ﴾: «باشد که سپاس‌گزاری کنید». یعنی: برای این‌که شکر و سپاسِ الله را به‌جای آورید؛ لذا بر انسان واجب است که شکرگزار نعمت‌های الهی باشد. زیرا نعمت‌های الاهی، فراوان و بی‌شمار است و نمی‌توان آن‌ها را به شمارش درآورد؛ به‌ویژه نعمت‌های دینی که سعادت دنیا و آخرت به آن‌ها بستگی دارد.

شکر یا سپاس‌گزاری، همان اطاعت و فرمان‌برداری از الله متعال است؛ بدین ترتیب که انسان با زبان، و با اندام و قلب خویش فرمان‌های الهی را انجام دهد و از آن‌چه که نهی فرموده است، دوری نماید. از الله متعال می‌خواهیم که به همه‌ی ما توفیق شکر و سپاس نعمت‌هایش را عنایت بفرماید و توفیقمان دهد که او را به‌نیکی عبادت کنیم؛ به‌یقین او بر هر چیزی تواناست.

\*\*\*

1031- وعن أَبي هريرة قال: سَمِعْتُ رسول الله يقول: «إنَّ أُمَّتِي يُدْعَوْنَ يَوْمَ القِيَامَةِ غُرَّاً مُحَجَّلينَ مِنْ آثَارِ الوُضُوءِ، فَمَنِ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أنْ يُطِيلَ غُرَّتَهُ فَلْيَفْعَلْ». [متفق عليه]([[581]](#footnote-581))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «امت من روز رستاخیز در حالی فرا خوانده می‌شوند که پیشانی و اندام وضویشان سفید و نورانی‌ست»؛ لذا هرکس که می‌خواهد این سفیدی و درخشش را بیش‌تر نماید، پس همین کار را بکند.

1032- وعنه قَالَ: سَمِعْتُ خَلِيلِي يَقُولُ: «تَبْلُغُ الحِلْيَةُ مِنَ المُؤمِنِ حَيْثُ يَبْلُغُ الوُضُوءُ». [روایت مسلم]([[582]](#footnote-582))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: از دوست و یار محبوب خویش شنیدم که می‌فرمود: «زیورِ (بهشتیِ) مؤمن تا جایی‌ست که آب وضویش به آن‌جا می‌رسد».

1033- وعن عثمانَ بْنِ عفّان قال: قَالَ رسول الله: «مَنْ تَوَضَّأ فَأَحْسَنَ الوُضُوءَ، خَرَجَتْ خَطَايَاهُ مِنْ جَسَدِهِ حَتَّى تَخْرُج مِنْ تَحْتِ أَظْفَارِهِ». [روایت مسلم]([[583]](#footnote-583))

**ترجمه:** عثمان بن عفان می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس وضو بگیرد و آن‌را کامل و نیکو بگرداند، گناهانش از بدن وی، حتی از زیر ناخن‌هایش بیرون می‌ریزد».

**شرح**

این‌ها، بخشی از احادیثی‌ست که نووی/ در فضیلت وضو آورده است. ابتدا حدیثی بدین مضمون که ابوهریره می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «امت من روز رستاخیز در حالی فرا خوانده می‌شوند که پیشانی و اندام وضویشان سفید و نورانی‌ست»؛ لذا هرکس که می‌خواهد این سفیدی و درخشش را بیش‌تر نماید، پس همین کار را بکند». یعنی: پیشانی و اندام وضوی این امت در روز رستاخیز نورانی‌ست و می‌درخشد. این، ویژه‌ی امت محمد است. –الحمدلله- همان‌گونه که پیامبر فرموده است: «لَكُمْ سِيمَا لَيْسَتْ لِأَحَدٍ مِنْ الْأُمَم».([[584]](#footnote-584)) یعنی: «شما نشانه‌ای - در روز رستاخیز- دارید که هیچ‌یک از امت‌های دیگر ندارند». نشانه‌ای که روز رستاخیز امت محمد را متمایز می‌گرداند. این، بیان‌گر فضیلت وضوست و نشان می‌دهد که اندام وضو روز قیامت، سفید و نورانی می‌شود. در این حدیث آمده است: «هرکس که می‌خواهد این سفیدی و درخشش را بیش‌تر نماید، پس همین کار را بکند». این جمله، سخن پیامبر نیست؛ بلکه سخن ابوهریره می‌باشد و از جهت حکم شرعی، درست به‌نظر نمی‌رسد؛.زیرا از ظاهرش چنین برمی‌آید که انسان صورتش را بلندتر یا طولانی‌تر بگرداند؛ حال آن‌که صورت انسان از دو طرف به گوش‌ها محدود است و از طول به خَم پیشانی و زیر چانه. لذا در می‌یابیم که این سخن، گفتار ابوهریره می‌باشد که ان را از روی اجتهاد و به‌عنوان نظر شخصی خویش گفته است. همان‌گونه که ابن‌قیم/ در «نونیه» به همین نکته اشاره کرده است:

وأبوهریرة قال ذا مـن کیســه فغدا يميزه أولو العـرفـان

وإطالة الغرات ليس بممـكن أيضا وهذا واضـح التبيان

«ابوهریره این را از اندیشه‌ی خویش گفته است که صاحب‌نظران آن‌را تشخیص می‌دهند؛ روشن است که طولانی کردنِ سفیدی و درخششِ چهره، ممکن نیست».

به‌هر حال الله متعال شستن وضو و دست‌ها تا آرنج و نیز شستن پاها تا دو قوزک را بر ما فرض نموده است؛ یعنی: انتهای هر یک از اندام وضو مشخص می‌باشد و همین افتخار کافی‌ست که مسلمانان در روز رستاخیز در حالی به میدان بیایند که بدن‌هایشان از آثار وضو می‌درخشد. این حدیث، بیان‌گر فضیلت وضوست و برانگیخته شدن در روز رستاخیز را نیز ثابت می‌کند و نشان می‌دهد که آن روز همه‌ی امت‌ها به سوی نامه‌ی اعمال خویش یا کتابشان فرا خوانده می‌شوند و بازخواست می‌گردند که آیا کتابشان را تصدیق کرده‌اند یا خیر؟

دومین حدیث نیز از ابوهریره می‌باشد؛ بدین مضمون که ابوهریره می‌گوید: از دوست و یار محبوب خویش شنیدم که می‌فرمود: «زیورِ مؤمن (در روز رستاخیز) تا جایی‌ست که آب وضویش به آن‌جا می‌رسد». منظور از زیور، دست‌بندهایی از سیم و زر و مروارید است که در آخرت، مردان و زنان مؤمن با آن‌ آراسته می‌گردند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَحُلُّوٓاْ أَسَاوِرَ مِن فِضَّةٖ﴾ [الإنسان: ٢١]

و به دستبندهای سیمین آراسته می‌شوند

و می‌فرماید:

﴿يُحَلَّوۡنَ فِيهَا مِنۡ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٖ وَلُؤۡلُؤٗاۖ وَلِبَاسُهُمۡ فِيهَا حَرِيرٞ ٢٣﴾ [الحج : ٢٣]

و در بهشت با دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته می‌شوند.

این‌ها، انواع زیورآلاتی‌ست که در بهشت مردان و زنان مؤمن می‌دهند. بی‌شک که دست‌بندهای سیمین، زرین و مرواریدها و گوهرهای بهشتی به‌گونه‌ای‌ست که بر جمال و زیباییِ اهل بهشت می‌افزاید و آن‌گاه که در کنار هم چیده شوند، زیبایی و جمالی دوچندان دارند.

آری! روز قیامت اندامِ وضوی هر مؤمنی آراسته به زیورآلاتی از طلا، نقره و مروارید است که درخشش و جمالی خیره‌کننده دارد. این، بیان‌گر فضیلت وضوست. امید است که الله متعال ما در جرگه‌ی نیکوکاران و بهشتیان قرار دهد.

و حدیث سوم، حدیثی‌ست بدین مضمون که عثمان بن عفان می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس وضو بگیرد و آن‌را کامل و نیکو بگرداند، گناهانش از بدن وی، حتی از زیر ناخن‌هایش بیرون می‌ریزد».

لذا وضو، کفاره‌ی گناهان است؛ به‌گونه‌ای که فروریختن گناهان انسان از جایی بس کوچک، یعنی از زیر ناخن‌هایش را در پی دارد. این احادیث و امثال آن، نشان می‌دهد که وضو، یکی از برترین عبادت‌هاست؛ لذا شایسته است که انسان با وضو گرفتن، قصد تقرب و نزدیکی جستن به الله را داشته باشد؛ یعنی با حضور دل و با این احساس وضو بگیرد که فرمانِ الله را انجام می‌دهد؛ همین فرمان که الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا قُمۡتُمۡ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ فَٱغۡسِلُواْ وُجُوهَكُمۡ﴾ [المائ‍دة: ٦]

ای مؤمنان! هنگامی که قصدِ نماز می­کنید، صورتتان را بشویید

هم‌چنین با این احساس وضو بگیرد که با انجامِ این عمل، از رسول‌الله پیروی می‌کند و نیز به‌یاد داشته باشد که قصدش از انجام این عمل، برخورداری از پاداش الهی‌ست و در برابر این کار نیک، پاداش خواهد یافت؛ در نتیجه وضوی درست و کاملی می‌گیرد.

\*\*\*

1034- وعنه قَالَ: رَأيتُ رسولَ الله تَوَضَّأَ مِثْلَ وُضُوئِي هَذَا، ثُمَّ قَالَ: «مَنْ تَوَضَّأ هكَذَا، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ، وَكَانَتْ صَلاَتُهُ وَمَشْيُهُ إِلَى المَسْجدِ نَافِلَةً». [روایت مسلم]([[585]](#footnote-585))

**ترجمه:** عثمان بن عفان می‌گوید: رسول الله را دیدم که مانندِ این وضو من، وضو گرفت و سپس فرمود: «هرکس این‌چنین وضو بگیرد، گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود و نماز و رفتنش به سوی مسجد، نیکی و پاداشی افزون بر آمرزش گناهانش به‌شمار می‌آید».

1035- وعن أَبي هريرة أنَّ رسولَ الله قال: «إذَا تَوضَّأَ الْعبْدُ الْمُسْلِم، أو الْمُؤْمِنُ فغَسلَ وجْهَهُ خرج مِنْ وَجْهِهِ كُلُّ خطِيئةٍ نظر إِلَيْهَا بعينهِ مَعَ الْماء، أوْ مَعَ آخِر قَطْرِ الْماء، فَإِذَا غَسَل يديهِ خَرج مِنْ يديْهِ كُلُّ خَطِيْئَةٍ كانَ بطشتْهَا يداهُ مع الْمَاءِ أَو مع آخِرِ قَطْرِ الْماء، فَإِذَا غسلَ رِجليْهِ خَرجَتْ كُلُّ خَطِيْئَةٍ مشَتْها رِجْلاُه مع الْماءِ أَوْ مع آخِرِ قَطْرِ الْمَاءِ حَتَّى يخْرُج نقِياً من الذُّنُوبِ». [روایت مسلم]([[586]](#footnote-586))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه بنده‌ی مسلمان یا مؤمن، وضو می‌گیرد و صورتش را می‌شوید، هر گناهی که با نگاهِ چشمانش به حرام مرتکب شده است، با آب یا با آخرین قطره‌ی آن از چهره‌اش می‌ریزد. و آن‌گاه که دستانش را می‌شوید، هر گناهی که با دستانش انجام داده است، با آب یا آخرین قطره‌ی آن، از دستانش خارج می‌گردد و هنگامی که پاهایش را می‌شوید، هر گناهی که با پاهایش به سوی آن قدم برداشته، با آب یا آخرین قطره‌‌ی آن، از پاهایش محو می‌شود تا این‌که آن شخص از گناهان، پاک می‌گردد».

**شرح**

مؤلف این احادیث را در فضیلت وضو ذکر کرده است؛ از جمله: حدیث عثمان بن عفان که آن بزرگوار وضو گرفت؛ بدین‌سان که دو دستش را تا مچ سه بار شست و سپس سه بار قرقره و سه بار استنشاق کرد و آن‌گاه صورتش را سه بار شست؛ سپس سه بار دستانش را تا آرنج شست و آن‌گاه با دو دوستش سرِ خود را مسح کرد؛ بدین ترتیب که دستانش را روی سر به عقب کشید و سپس برگرداند و گوش‌هایش را مسح کشید و سپس پاهایش را سه پار تا قوزک شست و گفت: رسول‌الله فرمود: «مَنْ تَوَضَّأَ نَحْوَ وُضُوئِي هَذَا ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ لا يُحَدِّث فِيهِمَا نَفْسَهُ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ».([[587]](#footnote-587)) یعنی: «هرکس مانندِ این وضوی من وضو بگیرد و - تا آن‌جا که در اختیارِ اوست- وسوسه و ریا به خود راه ندهد، گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود». عملِ بسیار ساده‌ای‌ست؛ اما انسان این عمل را انجام می‌دهد و گناهان گذشته‌اش مغفرت می‌گردد. الحمدلله.

علما از این حدیث چنین برداشت کرده‌اند که مستحب است: انسان پس از وضوی کامل دو رکعت نماز بخواند که اصطلاحاً سنت وضو نامیده می‌شود؛ فرقی نمی‌کند که چه زمانی باشد: صبح باشد یا بعد از ظهر، روز باشد یا شب، بعد از نماز صبح باشد یا پس از نماز عصر؛ فرقی نمی‌کند؛ زیرا این نماز، دارای سبب است و ممنوعیت زمانی ندارد. در حدیث عثمان آمده است: وَكَانَتْ صَلاَتُهُ وَمَشْيُهُ إِلَى المَسْجدِ نَافِلَةً». یعنی: «و نماز و رفتنش به سوی مسجد، نیکی و پاداشی افزون بر آمرزش گناهانش به‌شمار می‌آید». نافله در این‌جا بدین معنا نیست که نمازش، نماز نفل محسوب می‌شود؛ زیرا چه‌بسا نمازی که می‌خواند، نماز فرض باشد. لذا نافله، در این‌جا چیزی افزون بر آمرزش گناهان اوست. زیرا معنای لغوی «نفل»، افزونی و زیادت است و به عمل افزون بر واجب، نفل گفته می‌شود. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَتَهَجَّدۡ بِهِۦ نَافِلَةٗ لَّكَ﴾ [الإسراء: ٧٩]

و پاسی از شب را برای نماز و تلاوت قرآن بیدار باش که عمل زیاده بر واجب، ویژه‌ی توست.

سپس مؤلف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه بنده‌ی مسلمان یا مؤمن، وضو می‌گیرد و صورتش را می‌شوید، هر گناهی که با نگاهِ چشمانش به حرام مرتکب شده است، با آب یا با آخرین قطره‌ی آن از چهره‌اش می‌ریزد». راوی شک کرده است که فرمود: «با آب» یا «با آخرین قطره‌ی آب».

در ادامه‌ی این حدیث آمده است: «و آن‌گاه که دستانش را می‌شوید، هر گناهی که با دستانش انجام داده است، با آب یا آخرین قطره‌ی آن، از دستانش خارج می‌گردد و هنگامی که پاهایش را می‌شوید، هر گناهی که با پاهایش به سوی آن قدم برداشته، با آب یا آخرین قطره‌‌ی آن، از پاهایش محو می‌شود تا این‌که آن شخص از گناهان، پاک می‌گردد».([[588]](#footnote-588)) این هم نشان‌گر فضیلت وضوست؛ اما به‌راستی چه کسی هنگام وضو گرفتن، این فضیلت را به‌یاد دارد و یا چه کسی با چنین احساسی وضو می‌گیرد؟ شاید این پرسش مطرح شود که آیا اگر کسی، با استحضار این فضیلت و با بدونِ چنین درک و احساسی وضو بگیرد، از این پاداش برخوردار می‌شود یا خیر؟ ظاهراً چنین است که وضویش چه با استحضار این فضیلت باشد و چه بدون استحضار و یادآوریِ آن، باز هم ثواب و فضیلت خود را دارد؛ اما بدون شک اگر وضو گرفتن با استحضار و با چنین درک و احساسی همراه باشد، کامل‌تر و بهتر است؛ زیرا اگر هنگام وضو گرفتن، این پاداش را به‌خاطر داشته باشد، به اجر و ثواب الهی بیش‌تر امیدوار می‌گردد و یقین می‌کند که الله چنین پاداشی به او خواهد داد؛ بر عکسِ کسی که از این فضیلت غافل است. اما امیدواریم که الله متعال این پاداش را برای کسی که صرفاً به‌خاطر انجام تکلیف، وضو می‌گیرد نیز منظور بفرماید.

\*\*\*

1036- وعنه : أنَّ رسول الله أتى المقبرة، فَقَالَ: «السَّلاَمُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَومٍ مُؤْمِنِينَ، وَإنَّا إنْ شَاءَ اللهُ بِكُمْ لاَحِقُونَ، وَدِدْتُ أنَّا قَدْ رَأَيْنَا إخْوانَنَا». قالوا: أوَلَسْنَا إخْوَانَكَ يَا رسول الله؟ قَالَ: «أنْتُمْ أصْحَابِي، وَإخْوَانُنَا الَّذِينَ لَمْ يَأتُوا بَعْدُ». قالوا: كَيْفَ تَعْرِفُ مَنْ لَمْ يَأتِ بَعْدُ مِنْ أُمَّتِكَ يَا رَسولَ الله؟ فَقَالَ: «أرَأيْتَ لَوْ أنَّ رَجُلاً لَهُ خَيلٌ غُرٌّ مُحَجَّلَةٌ بَيْنَ ظَهْرَيْ خَيْلٍ دُهْمٍ بُهْمٍ، ألا يَعْرِفُ خَيْلَهُ؟» قالوا: بَلَى يَا رسول الله، قَالَ: «فإنَّهُمْ يَأتُونَ غُرّاً مُحَجَّلينَ مِنَ الوُضُوءِ، وأنَا فَرَطُهُمْ عَلَى الحَوْضِ». [روایت مسلم]([[589]](#footnote-589))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله به قبرستان رفت و فرمود: «سلام بر شما ای مؤمنان ساکن در این سرا! و ما هر زمان که الله بخواهد، به شما خواهیم پیوست. دوست داشتم برادران خود را می‌دیدیم». اصحاب# عرض کردند: «ای رسول‌خدا! آیا مگر ما برادران شما نیستیم؟» فرمود: «شما دوستان و یاران من هستید؛ و برادران ما، کسانی هستند که هنوز نیامده‌اند». گفتند: ای رسول‌خدا! چگونه آن‌دسته از امت خویش را که هنوز نیامده‌اند، می‌شناسی؟ فرمود: «به من بگویید: اگر اسب‌های یک مرد با پیشانی و دست و پای سفید در میان گله‌ای سیاه و هم‌رنگ باشند، آیا آن مرد اسبان خود را نمی‌شناسد؟» گفتند: بله، ای رسول‌خدا! فرمود: «آن‌ها با سیما و اندامی سفید و نورانی در اثر وضو می‌آیند و من، پیشاپیش آنان سرِ حوض کوثر ایستاده‌ام».

**شرح**

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله به قبرستان رفت و فرمود: «السَّلاَمُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَومٍ مُؤْمِنِينَ، وَإنَّا إنْ شَاءَ اللهُ بِكُمْ لاَحِقُونَ»؛ یعنی: «سلام بر شما ای مؤمنان ساکن در این سرا! و ما هر زمان که الله بخواهد، به شما خواهیم پیوست».

پیامبر ابتدا از رفتن به قبرستان منع نمود؛ زیرا مردم تازه‌مسلمان بودند و هنوز وابستگی‌هایی به قبور داشتند و بیمِ آن می‌رفت که به شرک و فتنه‌ی قبور دچار شوند. اما هنگامی‌که ایمان در دل‌هایشان نهادینه شد، رسول‌الله آنان را به زیارت قبور دستور داد و فرمود: «كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيارَة القُبُورِ فَزُورُوهُا؛ فَإِنَّهَا تُذَكِّرُنَا بِالآخِرَةِ».([[590]](#footnote-590)) یعنی: «پیش‌تر شما را از زیارت قبور، نهی می‌کردم؛ اما اینک به زیارت قبور- یعنی به قبرستان- بروید؛ زیرا رفتن به قبرستان، ما را به یادِ آخرت می‌اندازد». و در روایتی آمده است: «تُذَكِّرُ الآخِرَةَ»؛ یعنی: «زیارت قبور، یادآورِ آخرت است». بدین‌سان پیامبر امتش را به رفتن به قبرستان دستور داد و حکمتش را بیان نمود؛ انسانی که بر روی زمین راه می‌رود، با رفتن به قبرستان به‌یاد می‌آورد که سرانجام، درون این خاک می‌رود؛ اما نمی‌داند که آن‌روز چه زمانی فرا می‌رسد؟ چه‌بسا انسان، بامدادِ یک روز روی زمین است و شامگاه همان روز، زیرِ خروارها خاک؛ و یا شامگاه را روی زمین سپری می‌کند و فردایش در شکم خاک قرار می‌گیرد! لذا رفتن به قبرستان انسان را به یادِ آخرت می‌اندازد. هنگامی‌که انسان به قبرستان می‌رود، به پدر، عمو، همسر یا برادرش می‌اندیشد که دیروز با او هم‌سفره بودند و با او بر سر یک سفره می‌خوردند و می‌آشامیدند؛ با او می‌خندیدند و با او در ناز و نعمت بودند؛ اما اینک در قبرهایشان در گرو اعمال خویش هستند. و بدین ترتیب سال گذشته را به‌یاد می‌آورد که در چنین وقتی با هم، و خوش و خرم بودند و از دنیا لذت می‌بردند و خوش می‌گذراندند؛ اما اینک آن‌ها رفته‌اند و دنیا را ترک گفته‌اند و در گرو کردار خویش هستند؛ هرکس هر کاری که انجام دهد، آن‌را می‌بیند؛ چه خوب باشد و چه بد. لذا رفتن به قبرستان، یادآورِ آخرت است؛ پس گهگاهی به قبرستان بروید و به این‌ها بنگرید که در سینه‌ی خاک خفته‌اند و تنها الله تعدادشان را می‌داند؛ گویا همین دیروز با ما بودند و اینک در درون زمین هستند! یا الله! امروز و فرداست که هریک از ما در کنار این‌ها بخوابیم و خروارها خاک روی ما بریزند. لذا به فرموده‌ی رسول‌الله: رفتن به قبرستان یادآورِ آخرت است. از این‌رو رسول‌الله گهگاهی به قبرستان بقیع می‌رفت و به اهل بقیع سلام می‌گفت و برایشان دعا می‌کرد: «السَّلاَمُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَومٍ مُؤْمِنِينَ»؛ یعنی: «سلام بر شما ای مؤمنان ساکن در این سرا!» الله بهتر می‌داند؛ اما چنین به‌نظر می‌رسد که پیامبر به آنان سلام می‌گفت و آنان نیز می‌شنیدند؛ زیرا مورد خطاب قرار دادن کسی که نمی‌شنود، بی‌مورد است؛ اما آن‌ها نمی‌توانند جواب دهند. زیرا در قبرهایشان هستند. می‌فرمود: «السَّلاَمُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَومٍ مُؤْمِنِينَ، وَإنَّا إنْ شَاءَ اللهُ بِكُمْ لاَحِقُونَ»؛ یعنی: «سلام بر شما ای مؤمنان ساکن در این سرا! و ما هر زمان که الله بخواهد، به شما خواهیم پیوست». آری؛ پیامبر درست فرمود؛ هر زنده‌ای می‌میرد و به مردگان می‌پیوندد. لذا می‌فرمود: «وَإنَّا إنْ شَاءَ اللهُ بِكُمْ لاَحِقُونَ»؛ یعنی: «و ان‌شاءالله ما به شما می‌پیوندیم». اما چرا می‌فرمود: «ان‌شاءالله»؛ در صورتی که مردن و پیوستن به مردگان، امری قطعی‌ست؟! علما رحمهم‌الله در این‌باره دیدگاه‌های گوناگونی دارند؛ اما دیدگاه صحیح، این است که هیچ اشکالی در گفتن «ان‌شاءالله» یا گفتن این عبارت به‌صورت معلّق وجود ندارد؛ زیرا گفتن «ان‌شاءالله» در این‌جا به معنای نقضِ این واقعیت نیست؛ بلکه به معنای موکول کردن مُردن به اراده و مشیت الهی‌ست. به عبارت دیگر: معنایش، این است که ما به خواست و اراده‌ی الله، یعنی هر زمان که الله بخواهد، به شما می‌پیوندیم؛ زیرا خواست، خواستِ اوست و اوست که هرچه بخواهد، اراده می‌کند و فرمان می‌دهد؛ آری! الله هرچه بخواهد و درباره‌ی هرکس که بخواهد، تدبیر می‌کند. آیا مگر الله نفرموده است:

﴿لَّقَدۡ صَدَقَ ٱللَّهُ رَسُولَهُ ٱلرُّءۡيَا بِٱلۡحَقِّۖ لَتَدۡخُلُنَّ ٱلۡمَسۡجِدَ ٱلۡحَرَامَ إِن شَآءَ ٱللَّهُ ءَامِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمۡ وَمُقَصِّرِينَ﴾ [الفتح: ٢٧]

به‌راستی الله، رؤیای پیامبرش را تحقق بخشید که ان‌شاء‌الله ایمن و در حالی که موی سرتان را تراشیده و کوتاه کرده‌اید، وارد مسجدالحرام خواهید شد.

یعنی الله متعال ورود اصحاب# به مسجدالحرام را با قید «ان‌شاءالله» ذکر فرمود؛ اگرچه بر ورودشان به مسجدالحرام، با قسم و «لام» و «نون» تأکید نمود و بدین‌سان روشن گردید که ورودشان به مسجدالحرام قطعی‌ست. از این‌رو آن‌گاه که در صلح حدیبیه قرار شد که رسول‌الله و یارانش بازگردند، عمر به پیامبر عرض کرد: آیا مگر شما نفرمودید که وارد مسجدالحرام می‌شویم و کعبه را طواف می‌کنیم؟ رسول‌الله فرمود: آری؛ اما آیا مشخص کردم که همین امسال این کار را می‌کنیم؟ لذا مطمئن باش که به مسجدالحرام می‌روی و خانه‌ی کعبه را طواف می‌کنی. لذا گفتنِ «ان‌شاءالله» در دعای زیارت قبور، بدین معنا نیست که در پیوستن به مردگان شک و تردید وجود دارد؛ بلکه بدین معناست که پیوستنِ ما به شما در اختیار خودمان نیست و به اراده و مشیت الله بستگی دارد؛ یعنی هر زمان که الله بخواهد، به شما می‌پیوندیم. سپس رسول‌الله فرمود: «دوست داشتم برادران خود را می‌دیدیم». سبحان‌الله! رسول‌الله آرزو کرد که برادران خویش را ببیند؛ امید است که الله همه‌ی ما را در جرگه‌ی این‌ها قرار دهد. اصحاب# عرض کردند: «ای رسول‌خدا! آیا مگر ما برادران شما نیستیم؟» فرمود: «شما یاران و دوستان من هستید»؛ دوست، هم برادرِ انسان است و هم چیزی فراتر از آن. و برادر، برادر است و بس. فرمود: «شما یاران من هستید». یعنی: به من نزدیک‌ترید. لذا صحابه# هم دوستان رسول‌الله بودند و هم برادران آن بزرگوار؛ و نسل‌های پس از صحابه#، فقط دوستانِ پیامبر هستند و یاران او به‌شمار نمی‌آیند.

فرمود: «دوست داشتم برادران خود را می‌دیدیم». اصحاب# عرض کردند: «ای رسول‌خدا! آیا مگر ما برادران شما نیستیم؟» پاسخ داد: «شما یاران و دوستان من هستید؛ و برادران ما، کسانی هستند که هنوز نیامده‌اند». یعنی کسانی که مرا ندیده‌اند، اما به من ایمان می‌آورند. یا الله! همه‌ی حمد و ستایش ویژه‌ی توست؛ یا الله! ما را بر توحید و ایمان ثابت‌قدم بگردان. ایشان به رسول‌الله ایمان می‌آورند و با این‌که آن بزرگوار را ندیده‌اند، باور دارند که به‌راستی فرستاده‌ی الله متعال است؛ باورشان به رسول‌الله به‌گونه‌ای‌ست که گویا او را دیده‌اند. گفتند: ای رسول‌خدا! چگونه این‌ها را که هنوز نیامده‌اند، می‌شناسی؟ رسول‌الله در پاسخشان، مردی را مثال زد که اسبانی با پیشانی و دست و پای سفید دارد و گله‌اش با گله‌ای سیاه و هم‌رنگ آمیخته می‌شوند؛ سپس پرسید: «آیا آن مرد اسبان خود را نمی‌شناسد؟» گفتند: بله، ای رسول‌خدا! فرمود: «امت من با سیما و اندامی سفید و نورانی می‌آیند»([[591]](#footnote-591)) که اثرِ وضوست. این هم فضیلت وضو را می‌رساند و نشان می‌دهد که این امت، روز قیامت با چهره‌های نورانی و دست‌ها و پاهایی سفید و درخشان که اثر وضوست، به میدان حشر می‌آیند و مردم در آن روز بزرگ آنان را می‌شناسند و بدین‌سان امت این پیامبر بزرگوار با این نشانه‌ی انحصاری شناخته می‌شوند. از الله متعال می‌خواهم که به لطف و بزرگواری خویش همه‌ی ما را در چنین سیمایی محشور بفرماید و در ظاهر و باطن، ما را جزو امت محمد بگرداند؛ به‌یقین که الله بر هر کاری تواناست.

\*\*\*

1037- وعنه أنَّ رسولُ الله قَالَ: «ألا أدلُّكَم على ما يَمْحُو الله بِهِ الْخَطايا، ويرْفَعُ بِهِ الدَّرجات؟» قالوا: بلى يا رسُولَ الله، قال: «إسباغ الْوُضوءِ على الْمَكَارِهِ وكَثْرةُ الْخُطَا إِلَى الْمسَاجِد، وانْتِظَارُ الصَّلاةِ بعْدِ الصَّلاةِ، فَذلِكُمُ الرّبَاطُ فَذلِكُمُ الرّبَاطُ». [روایت مسلم]([[592]](#footnote-592))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «آیا شما را به کاری راهنمایی کنم که الله با آن، گناهان را محو می‌کند و درجات شما را بالا می‌برد؟» گفتند: بله، ای رسول خدا! فرمود: «تکمیل وضو در سختی‌ها و گام‌های زیاد به سوی مساجد و پس از هر نمازی به انتظار نماز بودن؛ چنین اعمالی، مانند جهاد در راه الله، ارزشمند و پرفضیلت است؛ چنین اعمالی، مانند جهاد در راه الله، ارزشمند و پرفضیلت است».

1038- وعن أَبي مالك الأشعري قال: قَالَ رسول الله: «الطُّهُورُ شَطْرُ الإيمَانِ». [روایت مسلم؛ این حدیث پیش‌تر به صورت مفصل در باب صبر گذشت.]([[593]](#footnote-593))

**ترجمه:** ابومالک اشعری می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «پاكيزگي، نصف ايمان است».

[نووی: و در همین باب می‌توان به حدیث عمرو بن عبسه اشاره کرد که پیش‌تر در پایانِ باب امیدِ به رحمت پروردگار گذشت که حدیثی بزرگ است و مواردی از خیر و نیکی را در خود دارد.]

1039- وَعَنْ عُمَرَ بْنِ الخَطّابِ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أحَدٍ يَتَوَضَّأُ فَيُبْلغُ - أَوْ فَيُسْبِغُ- الوُضُوءَ، ثُمَّ يَقُولُ: أشهَدُ أنْ لا إله إِلا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، وَأشْهَدُ أنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ؛ إِلاَّ فُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ الجَنَّةِ الثَّمَانِيَةُ يَدْخُلُ مِنْ أَيِّهَا شَاءَ». [روایت مسلم]([[594]](#footnote-594))

وزاد الترمذي: «اللهمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ، وَاجْعَلْنِي مِنَ المُتَطَهِّرِينَ».([[595]](#footnote-595))

**ترجمه:** عمر بن خطاب می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکس از شما وضو بگیرد و وضویش را درست و کامل بگرداند، آن‌گاه بگوید: "أشهَدُ أنْ لا إله إِلا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، وَأشْهَدُ أنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ" درهای هشت‌گانه‌ی بهشت به روی او گشوده می‌شود تا از هر کدام که می‌خواهد، وارد بهشت گردد».

ترمذی، افزون بر این الفاظ آورده است: «اللهمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ، وَاجْعَلْنِي مِنَ المُتَطَهِّرِينَ».([[596]](#footnote-596))

**شرح**

این احادیث در بیان فضیلت وضوست؛ پیش‌تر نیز حدیثی در این‌باره گذشت که ما، در شرح آن به موضوع زیارت قبور پرداختیم و یادآور شدیم که رفتن به قبرستان، انسان را به یاد آخرت می‌اندازد. گفتنی‌ست: زیارت قبور یا رفتن به قبرستان، برای زنان جایز نیست؛ زیرا پیامبر زنانی را که به زیارت قبور می‌روند، نفرین کرده است؛ زيرا پیامبر زنانی را که به قبرستان می‌روند و نیز کسانی را که قبرها را سجده‌گاه و محل عبادت قرار می‌دهند، نفرین کرده و بر آنان‌که روی قبرها، چراغ روشن می‌کنند، لعنت فرستاده است. علتش، این است که زن تحت تأثیر احساسات خویش قرار دارد و نمی‌تواند عواطفش را آن‌گونه که باید کنترل کند؛ از این‌رو ممکن است شیون و زاری کند یا به سر و صورتش بزند و یا فریاد و فغان سر دهد. علت دیگرش، این است که معمولاً قبرستان‌ها خالی‌ست؛ لذا بیمِ آن می‌رود که افرادِ فرصت‌طلب و سبک‌سر به دنبال زنی که به قبرستان می‌رود، به راه بیفتند و این، زمینه‌ساز فتنه و فساد اخلاقی‌ست. از این‌رو پیامبر زنانی را که به قبرستان می‌روند، نفرین کرده است. قابل یادآوری‌ست که اگر گذرِ زن به‌طور اتفاقی، نه به‌قصدِ زیارت، به قبرستان بیفتد، ایرادی ندارد که همانند مردان، بایستد و بر اهل قبرستان سلام کند و دعا نماید. یعنی: عبور اتفاقیِ زن از قبرستان، هنگامی‌که از روی قصد نیست، با رفتن وی از روی قصد به قبرستان فرق می‌کند. هم‌چنین باید دانست که مردگان خفته در قبر، هرچه هم نیکوکار و پرهیزگار بوده‌اند، برای خودشان نیز مالک هیچ نفع و زیانی نیستند و هیچ کاری از آنان ساخته نیست؛ تا چه رسد به این‌که به دیگران نفع یا زیانی برسانند؛ از این‌رو برای آنان دعا می‌‌کنیم؛ نه این‌که آنان را به‌فریاد بخوانیم. همان‌گونه که پیش‌تر گذشت، پیامبر برایشان دعا کرد؛ پس، مردگان نه در موقعیتی هستند که از آنان دعا بخواهیم و نه وضعیتی دارند که به‌فریاد خوانده شوند؛ زیرا هیچ نفعی نمی‌رسانند و هیچ کاری از آنان ساخته نیست. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّن يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَن لَّا يَسۡتَجِيبُ لَهُۥٓ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَهُمۡ عَن دُعَآئِهِمۡ غَٰفِلُونَ ٥ وَإِذَا حُشِرَ ٱلنَّاسُ كَانُواْ لَهُمۡ أَعۡدَآءٗ وَكَانُواْ بِعِبَادَتِهِمۡ كَٰفِرِينَ ٦﴾ [الاحقاف: ٥، ٦]

و هیچ‌کس گمراه‌تر از کسی نیست که کسانی جز الله را به‌فریاد می‌خواند که تا روز قیامت نیز درخواستش را پاسخ نمی‌گویند و آنان (=معبودان باطل) از دعا و درخواست ایشان بی‌خبرند. و هنگامی که مردم برانگیخته می‌شوند، معبودان باطل، دشمن ایشان خواهند بود و منکِر عبادت این‌ها خواهند گشت.

و می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ مَا يَمۡلِكُونَ مِن قِطۡمِيرٍ ١٣ إِن تَدۡعُوهُمۡ لَا يَسۡمَعُواْ دُعَآءَكُمۡ وَلَوۡ سَمِعُواْ مَا ٱسۡتَجَابُواْ لَكُمۡۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يَكۡفُرُونَ بِشِرۡكِكُمۡۚ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثۡلُ خَبِيرٖ ١٤﴾ [فاطر: ١٣، ١٤]

و آنان‌که جز الله (به فریاد) می‌خوانید، مالک پوست نازک هسته‌ی خرما نیز نیستند. اگر آنان را بخوانید، دعا و خواسته‌ی شما را نمی‌شنوند و اگر بشنوند، پاسختان را نمی‌دهند و روز قیامت شرک شما را انکار می‌کنند و هیچ‌کس مانند پروردگار دانا، تو را (از حقایق و فرجام امور) باخبر نمی‌سازد.

و اینک به حدیثِ دیگری می‌پردازیم که مؤلف/ در این باب آورده است؛ ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «آیا شما را به کاری راهنمایی کنم که الله با آن، گناهان را محو می‌کند و درجات شما را بالا می‌برد؟» گفتند: بله، ای رسول خدا! فرمود: «تکمیل وضو در سختی‌ها و گام‌های زیاد به سوی مساجد و پس از هر نمازی به انتظار نماز بودن؛ چنین اعمالی، مانند جهاد در راه الله، ارزشمند و پرفضیلت است؛ چنین اعمالی، مانند جهاد در راه الله، ارزشمند و پرفضیلت است».

منظور از کامل کردن وضو در سختی‌ها، این است که انسان به دلیل سرمای هوا و در نتیجه سرد بودن آب، یا به علت دسترسی دشوار به آب در اثر بارش شدید باران، و یا به هر دلیلِ دیگری، برای وضو گرفتن متحمل سختی می‌شود؛ اما به‌رغم این شرایط سخت، وضوی کاملی می‌گیرد. البته تحمل سختی برای وضو گرفتن، با زیان‌بار بودن آب برای انسان، فرق می‌کند؛ یعنی اگر استعمال آب برای کسی مضر باشد، باید تیمم بگیرد. خلاصه این‌که تحمل سختی برای وضو گرفتن، محو شدن گناهان و رفع درجات را در پی دارد؛ اما این، بدین معنا نیست که انسان، خودش را به‌عمد در مشقت بیندارد و با وجودِ آبِ گرم، با آبِ سرد وضو بگیرد و بگوید: من، با آب سرد وضو می‌گیرم تا اجر و ثواب بیش‌تری به من برسد! چنین کاری، پایه‌ی شرعی ندارد؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿مَّا يَفۡعَلُ ٱللَّهُ بِعَذَابِكُمۡ إِن شَكَرۡتُمۡ وَءَامَنتُمۡ﴾ [النساء : ١٤٧]

اگر سپاس­گزار باشید و ایمان بیاورید، الله را با عذاب شما کاری نیست.

پیامبر شخصی را دید که زیر آفتاب ایستاده بود؛ علتش را پرسید. گفتند: این مرد نذر کرده است که زیر آفتاب بایستد و به سایه نرود. پیامبر آن‌مرد را از این کار باز داشت و دستور داد که به سایه برود. لذا برای انسان شایسته نیست که خودش را اذیت کند و فرمان هم نیافته است که چنین روی‌کردی داشته باشد؛ بلکه آسان‌ترین روشِ عبادت، برتر است؛ البته اگر برای عبادتی چاره‌ای جز تحمل مشقت نباشد، در این صورت، به‌خاطر تحمل سختی و مشقت نیز پاداش می‌یابد؛ زیرا به اختیارِ خودش نیست و چاره‌ی دیگری ندارد.

همان‌گونه که در حدیث آمده است، گام‌های فراوان به سوی مساجد نيز سبب محو گناهان و رفع درجات است. این، نشان می‌دهد که محل نماز جماعت، مساجد است؛ نه خانه‌ها. لذا کسی که گام‌هایش به سوی مسجد، فراوان باشد، الله متعال گناهانش را از او می‌زداید و درجاتش را بالا می‌بَرَد. در حدیثی آمده است: «هرگاه یکی از شما، وضوی درست و کاملی بگیرد و به مسجد برود و قصدی جز نماز نداشته و انگیزه‌ای جز نماز، بلندش نکرده باشد، تا زمانی که وارد مسجد گردد، با هر قدمی که برمی‌دارد، یک درجه بر درجاتش افزود می‌شود، و یکی از گناهاش کم می‌گردد. و هنگامی که وارد مسجد شود، مادامی که در انتظار نماز نشسته، گویا در حالِ نماز است. و فرشتگان برای کسی که در جای نمازش نشسته تا مادامی که بی‌وضو یا باعث آزار کسی نشده است، دعا می‌کنند و می‌گویند: یا الله! بر او رحم فرما و او را بیامرز؛ یا الله! توبه‌ی او را بپذیر».([[597]](#footnote-597)) «فراوانیِ گام‌ها به سوی مسجد» بدین معناست که انسان همواره به مسجد برود؛ اگرچه با مسجد فاصله داشته باشد و معنایش این نیست که انسان به‌قصد مسیر طولانی‌تر را برای رفتن به مسجد انتخاب کند یا این‌که گام‌هایش را کوتاه‌تر از حدّ عادی بردارد. بلکه باید به روش عادی خویش گام بردارد و راه طولانی‌تر را انتخاب نکند؛ به‌‌عنوان مثال: اگر دو مسیر برای رفتن به مسجد، پیشِ روی شماست که یکی کوتاه و دیگری، طولانی‌تر است، مسیر کوتاه‌تر را انتخاب کنید. ولی اگر مسجد، دور باشد و راه و چاره‌‌ی دیگری نباشد، روشن است که فراوانیِ گام‌ها به‌سوی مسجد، سبب زدوده شدن گناهان و بالا رفتن درجات است.

«پس از هر نمازی به انتظار نماز بودن»، بدین معناست که وقتی از یک نماز فازغ شدید، منتظر و مشتاقِ نمازِ بعدی باشید؛ بدین‌سان قلبمان به مسجد، وابسته است و همواره به مسجد، تعلقِ خاطر داریم. این هم بخشش گناهان و رفع درجات را در پی دارد. رسول‌الله فرمود: «فَذلِكُمُ الرّبَاطُ فَذلِكُمُ الرّبَاطُ»؛ واژه‌ی رباط در اصل به جهاد کردن و جنگیدن با دشمن و آماده کردن ساز و برگ جنگی و بستن تجهیزات نظامی اطلاق می‌شود و جزو برترین اعمال نیک به‌شمار می‌رود. لذا مفهوم حدیث از این قرار است که تکمیل وضو و رعایت پاکی و طهارت، و نیز ادای نماز، همانند جهاد در راه الله متعال، ارزشمند و پرفضیلت است.

هم‌چنین گفته‌اند که واژه‌ی «رباط» در این‌جا، اسمی‌ست به معنای وسیله یا ابزار بستن؛ همین‌طور تکمیل وضو و نماز نیز انسان را از انجام گناه و معصیت بازمی‌دارد.

«رباط» هم‌خانواده‌ی واژه‌ی «مرابطه» است که به مفهوم آمادگی برای کارهای نیک و مداومت و پای‌بندی بر آن می‌باشد؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱصۡبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٢٠٠﴾

[آل عمران: ٢٠٠]

ای مؤمنان! شکیبایی کنید و پایداری نمایید و برای جهاد (و دیگری کارهای نیک) آماده باشید و تقوای الله پیشه سازید؛ باشد که رستگار شوید.

سپس مؤلف حدیثِ ابومالک اشعری را نقل کرده است که پیامبر فرمود: «الطُّهُورُ شَطْرُ الإيمَانِ»؛ یعنی: «پاکیزگی، نصف ایمان است». واژه‌ی «طُّهُورُ» یا پاکیزگی، شاملِ طهارت با آب، و تیمم و نیز پاکیِ قلب از شرک و شک، و کینه و بدخواهی نسبت به مسلمانان و هم‌چنین شاملِ پاکی از دیگر چیزهایی‌ست که پاک شدن از آن‌ها می‌باشد. لذا هم طهارت و پاکیِ ظاهری را در برمی‌گیرد و هم طهارت و پاکی معنوی یا باطنی را. لذا طهارت و پاکیزگی، نصف ایمان است و نیمه‌ی دیگر ایمان، آراسته شدن به اخلاق نیکو و کارهای شایسته می‌باشد؛ زیرا کمالِ هر چیزی به این است که ابتدا از هرگونه آلودگی و شائبه‌ای پاک شود و سپس با فضایل و ارزش‌ها تکمیل گردد؛ به عبارت دیگر: کمالِ هر چیزی، دو نیمه دارد: یک نیمه‌اش پاک شدن از رذایل و آلودگی‌هاست و نیمه‌ی دیگرش، آراستگی به فضایل و ارزش‌ها. از این‌رو پیامبر فرمود: «پاکیزگی، نصف ایمان است» و نیمه‌ی دیگر را باید با فضایل و ارزش‌ها، یعنی با آراسته شدن به اخلاق نیکو و کارهای شایسته تکمیل کرد.

سپس مؤلف/ این باب را با حدیثی از عمر بن خطاب به پایان رسانده است؛ حدیثی بدین مضمون که عمر بن خطاب می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکس از شما وضو بگیرد و وضویش را کامل بگرداند، آن‌گاه بگوید: "أشهَدُ أنْ لا إله إِلا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، وَأشْهَدُ أنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ" درهای هشت‌گانه‌ی بهشت به روی او گشوده می‌شود تا از هر کدام که می‌خواهد، وارد بهشت گردد». ترمذی، افزون بر این الفاظ آورده است: «اللهمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ، وَاجْعَلْنِي مِنَ المُتَطَهِّرِينَ».([[598]](#footnote-598)) اين‌ها، بخشی از احادیثی‌ست که بیان‌گر فضیلت وضو می‌باشد و مؤلف/ همه‌ی روایت‌های موجود در این‌باره را نیاورده است؛ اما اگر فقط یک حدیث در فضیلتِ وضو وجود داشت، باز هم به‌تنهایی بیان‌گر اهمیت این عملِ نیک بود. الله متعال به همگان توفیق‌هایی بدهد که خیر و صلاح دنیا و آخرتشان در آن است.

\*\*\*

186- باب: فضیلت اذان

1040- عن أَبي هريرة أنَّ رسول الله قَالَ: «لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا في النِّدَاءِ والصَّفِ الأَوَّلِ، ثُمَّ لَمْ يَجِدُوا إِلا أنْ يَسْتَهِمُوا عَلَيْهِ لاسْتَهَمُوا عَلَيْهِ، ولو يَعْلَمُونَ مَا فِي التَّهْجِيرِ لاسْتَبَقُوا إِلَيْهِ، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي العَتَمَةِ وَالصُّبْحِ لأَتَوْهُمَا وَلَوْ حَبْواً». [متفق عليه]([[599]](#footnote-599))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «اگر مردم از فضیلت اذان و صف اول آگاه بودند و برای دست‌یابی به آن چاره‌ای جز قرعه‌کشی نداشتند، به‌قطع قرعه‌کشی می‌کردند. و اگر می‌دانستند که زود رفتن به نماز چه فضیلتی دارد، حتماً به سوی آن بر یک‌دیگر سبقت می‌جستند. و اگر می‌دانستند که چه پاداش بزرگی در نمازهای عشا و صبح نهفته است، بر روی زمین می‌خزیدند و در این دو نماز، شرکت می‌کردند».

**شرح**

مؤلف/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» بابی در فضیلت اذان گشوده است.

اذان، اعلام نماز است که اگر در ابتدای وقت نماز باشد، از فرا رسیدن وقتِ آن خبر می‌دهد و اگر با تأخیر باشد، فراخوانِ نماز است؛ یعنی انسان با عباراتی که می‌دانید، بانگ سر می‌دهد و اعلام می‌کند که وقتِ نماز فرا رسیده است؛ البته در تابستان نماز ظهر را به‌تأخیر می‌اندازند تا هوا خنک‌تر شود؛ لذا دیرتر اذان می‌دهند. هم‌چنین اگر نماز عشا را به‌تأخیر بیندازند، در اذان عشا نیز تأخیر می‌کنند. اما به‌طور کلی همین‌که وقت نماز فرا می‌رسد، اذان می‌گویند؛ زیرا پیامبر فرموده است: «فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلاةُ فَلْيُؤَذِّنْ لَكُمْ أَحَدُكُمْ».([[600]](#footnote-600)) یعنی: «هرگاه وقتِ نماز فرا رسید، یکی از شما اذان بگوید».

اذانِ مشروع، همان بانگی‌ست که برای نمازهای پنج‌گانه سر می‌دهند و در سال دوم هجری واجب گردید؛ یعنی اذان، دو سال پس از هجرت پیامبر به مدینه واجب شد. جریان از این قرار بود که صحابه# هنگامِ مشورت و رایزنی بر سرِ نحوه‌ی اعلام وقت نماز، دیدگاه‌های گوناگونی داشتند. نظرِ برخی از آنان این بود که هرگاه وقت نماز فرا می‌رسد، آتش بزرگی روشن کنند تا مردم آن‌را ببینند و متوجه وقت نماز شوند. عده‌ای می‌گفتند: با زنگِ بزرگی فرا رسیدن وقت نماز را اعلام کنیم؛ مانند نصارا که مراسم دینی خود را با ناقوس اعلام می‌کنند. برخی هم پیشنهاد کردند که مانند یهودیان، از شیپور استفاده کنیم؛ اما پیامبر هیچ‌یک از این پیشنهادها را نپسندید. یکی از اصحاب# به نامِ عبدالله بن زید انصاری مردی را در خواب دید که ناقوسی در دست داشت؛ به او گفت: آیا این ناقوس، فروشی‌ست؟ آن مرد پرسید: می‌خواهی با آن چه‌کار کنی؟ عبدالله پاسخ داد: می‌خواهم با آن، وقتِ نماز را اعلام کنم. آن مرد گفت: آیا می‌خواهی روش بهتری به تو نشان دهم؟ عبدالله گفت: آری. آن‌گاه آن مرد نحوه‌ی اذان و اقامه را به عبدالله آموزش داد. صبح که شد، عبدالله نزد پیامبر آمد و خوابش را برای آن بزرگوار تعریف کرد. پیامبر فرمود: «این، خواب راستینی‌ست؛ آن‌را به بلال آموزش بده». و بدین ترتیب بلال به‌عنوان مؤذن پیامبر تعیین گردید و اذان گفت. در زمان عثمان بن عفان که جمعیت مسلمانان به‌طور چشم‌گیری افزایش یافت، پیش از اذان دوم که هم‌زمان با آمدنِ امام بود، اذان نخست نیز معین گردید و بدین‌ترتیب در جمعه، دو بار اذان می‌گویند: یکی اذان نخست که اعلام دخول وقت است تا مردم برای نماز آماده شوند؛ و دیگری، اذان دوم که هم‌زمان با آمدن امام می‌باشد. پیامبر در رمضان به بلال دستور داد که در پایان شب، برای اعلام وقت سحر، اذان بگوید و فرمود: «إِنَّ بِلالاً يُؤَذِّنُ بِلَيْلٍ لِيُوقِظَ نَائِمَكُمْ وَيَرْجِعَ قَائِمُكُمْ فَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يُؤَذِّنَ اِبْنُ أُمّ مَكْتُوم؛ فَإنَّهُ لا يُؤَذِّنُ حتّی يطلع الفجرُ».([[601]](#footnote-601)) یعنی: «بلال، زمانی اذان می‌دهد که هنوز شب است تا کسی که خوابیده بیدار شود و کسی که بیدار است، سحری بخورد؛ لذا - پس از اذان بلال- بخورید و بیاشامید تا این‌که عبدالله بن ام‌مکتوم اذان بگوید؛ زیرا او زمانی اذان می‌دهد که فجر طلوع می‌کند». بدین‌سان پیامبر بیان فرمود که اذانِ پایانِ شب که مردم آن‌را اذان اول می‌نامند، برای طلوع فجر و نماز صبح نیست؛ بلكه براي اعلام وقتِ سحر مي‌باشد. زیرا اذان صبح، پس از دخول وقت است؛ اما اذان اول جمعه، سنت عثمان می‌باشد که یکی از خلفای راشدین# به‌شمار می‌آید و پیامبر به پیروی از سنت خلفای راشدین دستور داده است. برخی از کسانی که ادّعای سنّی بودن دارند، می‌گویند: اذان اول جمعه، برای ما قابل قبول نیست؛ زیرا بدعت می‌باشد و در زمان پیامبر نبوده است! این افراد بی‌آن‌که درک کنند، با گفتن چنین سخنی، در حقیقت بر پیامبر و خلفای راشدین و دیگر اصحاب# خرده می‌گیرند. سخن این افراد، از آن جهت بدگویی از پیامبر اعظم می‌باشد که آن بزرگوار فرموده است: «عَلَيْكُمْ بسُنَّتي وَسُنَّةِ الْخُلُفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّين مِنْ بَعْدِي».([[602]](#footnote-602)) یعنی: «سنت من و سنت خلفای راشد و هدایت‌یافته‌ی پس از مرا بر خود لازم بگیرید». و به‌اجماع مسلمانان، عثمان جزو خلفای راشدین است؛ لذا عیب‌جویی از او، به معنای خرده‌گیری بر همه‌ی خلفای راشدین# می‌باشد و هرکس که از یکی از خلفای راشدین بدگویی نماید، گویا از همه‌ی آن‌ها بدگویی کرده است؛ همان‌گونه که تکذیب یکی از فرستادگان الهی، انکارِ همه‌ی پیامبران به‌شمار می‌آید. سخن این افراد، از آن جهت بدگویی از صحابه# می‌باشد که آنان، این کارِ عثمان را رد نکردند؛ در صورتی‌که صحابه# در برابر خطای هیچ‌کس سکوت نمی‌کردند. همان‌گونه که دیدگاه عثمان درباره‌ی اتمام حج در «منا» را نپذیرفتند؛ اما همین‌ها در برابر عثمان اذان اول جمعه را رد نکردند. پس آیا کسانی که قیافه‌ی افراد دانا را به خود می‌گیرند و اذان اول جمعه را بدعت می‌پندارند، شریعت الهی و مصالحِ آن‌را بهتر از صحابه# درک می‌کنند و علم و دانش بیش‌تری دارند؟! رسول‌الله راست و درست فرموده است که: «نسل‌های آخر این امت، نخستین نسل‌های این امت را لعن و نفرین می‌کنند».([[603]](#footnote-603)) پناه بر الله؛ شگفتا از کسانی که از صحابه# بدگویی می‌کنند! لذا اذان اول جمعه بنا بر اشاره‌ی پیامبر هدایت، محمد مصطفی و نیز بدین دلیل که سنت امیر مؤمنان، عثمان بن عفان می‌باشد، و نیز بنا بر اجماع سکوتیِ صحابه#، اذانی شرعی‌ست و هیچ‌کس نمی‌تواند در این‌باره اشکال‌تراشی کند. الله متعال، زبانِ کسانی را که بر خلفای راشدین و صحابه# خرده می‌گیرند، از بدگویی به این بزرگواران قطع کند.

ممکن است کسی بپرسد: نماز جمعه که در زمان پیامبر وجود داشت؛ پس چرا شخص رسول‌الله اذان اول را بنا نفرمود و در یک حم صریح درباره‌اش چیزی نگفت؟

پاسخ: سببش این بود که شمار مسلمانان مدینه در دوران عثمان افزایش چشم‌گیری پیدا کرد و مدینه گسترش یافت؛ لذا ضرورت ایجاب می‌کرد که پیش از اذان دوم که هم‌زمان با آمدن امام بود، اذان دیگری هم بدهند تا مردم متوجه شوند و زودتر به مسجد بیایند. البته کاری که عثمان کرد، بی‌پایه نبود؛ زیرا رسول‌الله به بلال دستور داد که در پایان شب اذان بگوید؛ اذانی که پیش از دخول وقت صبح بود تا کسی که خوابیده است، بیدار شود و آن‌که به نماز ایستاده، سَحَری بخورد. یعنی: این، مصلحت و هدفی شرعی بود؛ درست مانندِ اذان اول جمعه که در شرعی بودنِ آن هیچ اشکالی وجود ندارد. بنابراین نماز اول جمعه، بدین دلیل که سنت خلفای راشدین# می‌باشد و به دلیلِ اشاره‌ی پیامبر و نیز به‌اجماع آن‌دسته از صحابه# که در آن زمان زنده بودند، اذانی کاملاً شرعی‌ست و اذانِ پایان شب در رمضان نیز بنا بر سخن صریح رسول‌الله مشروع می‌باشد؛ اما آیا در غیر رمضان نیز درست و شرعی‌ست؟ می‌گوییم: با قیاس بر عملِ عثمان به این نتیجه می‌رسیم که اشکالی بر اذان پایان شب در غیر رمضان وارد نیست.

اینک به موضوعی در همین‌باره می‌پردازیم که حایز اهمیت است؛ برخی از متأخران گمان می‌کنند که گفتن: «الصَّلاة خَیرٌ مِنَ النّوْمِ» در اذان اولِ پیش از صبح، درست است. این‌ پندار، اشتباه بسیار بزرگی‌ست؛ زیرا پیامبر به بلال دستور داد که این عبارت را در اذان صبح بگوید. چنان‌که فرمود: «وَإِذَا أَذَّنْتَ بِالأوَّلِ مِنَ الصُّبْحِ فَقُلْ: الصَّلاةُ خَيْرٌ مِنَ النّوْمِ، الصَّلاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ»؛ یعنی: «در اذان اول صبح دو بار بگو: الصَّلاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ». اذان صبح را از آن جهت اذان اول صبح نامید که به اقامه‌ نیز اذان گفته می‌شود و اقامه، اذان دوم است؛ لذا این عبارت را فقط در اذان صبح می‌گوییم، نه در اقامه‌ی صبح. اما برخی از متأخران از این موضوع غافل مانده‌اند؛ در صورتی‌که پیامبر فرموده است: «بَيْنَ كُلِّ أَذَانَيْنِ صَلاةٌ»؛([[604]](#footnote-604)): «میان هر دو اذان، یعنی در بین هر اذان و اقامه‌ای، نمازی وجود دارد». در صحیح امام مسلم/ آمده است که ام‌المؤمنین عایشه& می‌گوید: وقتی اذان اول صبح داده می‌شد، پیامبر برمی‌خاست تا مؤذن بیاید و اذان دوم، یعنی اقامه‌ی نماز را بگوید. در این حدیث تصریح شده است که اذان اول صبح، همان اذانی‌ست که پس از دخول وقت داده می‌شود و اذان پایان شب، یعنی اذان سحر، اذان صبح نیست؛ بلکه برای این است که آنان‌که خوابیده‌اند، بیدار شوند و آنان‌که بیدارند و به نماز ایستاده‌اند، سحری بخورند.

خلاصه این‌که اذان جزو برترین کارهاست و از امامت و پیش‌نمازی نیز برتر می‌باشد. زیرا مؤذن، شبانه‌روزی پنج بار و گاه بیش از این، بانگ عظمت و بزرگیِ الله و توحیدش را سر می‌دهد و رسالت پیامبر را با صدای بلند و رسا اعلام می‌کند و مردم را به نماز و رستگاری فرا می‌خواند؛ ولی این فضیلت برای امام یا پیش‌نماز جماعت، حاصل نمی‌شود. هر درخت و سنگ و کلوخی که صدای مؤذن را می‌شنود، روز قیامت به نفعش گواهی می‌دهد؛ از این‌رو جایگاه اذان فراتر از جایگاه امامت است.

شاید این پرسش مطرح شود که اگر این گونه است، پس چرا خود رسول الله و نیز خلفای راشدین# اذان نمی‌گفتند؟ پاسخ علما این است که: پیامبر و خلفای راشدین# مشغول رسیدگی به کارهای مردم بودند و چون فرصتِ این کار را نداشتند، کسی را به‌عنوان مؤذن تعیین می‌کردند. گفتنی‌ست که آن زمان مانند دوران ما نبود که مؤذن، وقت اذان و نماز را از روی ساعت تشخیص دهد؛ بلکه مؤذن در آن دوران ناگزیر بود که خورشید و حرکت سایه را زیر نظر بگیرد تا وقت نماز ظهر و نماز عصر را تشخیص دهد؛ هم‌چنین برای تشخیص وقت مغرب و عشا، غروب خورشید و شَفَق را زیر نظر می‌گرفتند و باید طلوع سپیده‌دم را نیز پی‌گیری می‌کردند تا وقت صبح را تشخیص دهند؛ لذا اذان در آن دوران، دشواری‌های خاص خودش را داشت و وقت‌گیر بود. از این‌رو رسول‌الله و خلفای راشدین#، خود مسؤولیت اذان را بر عهده نمی‌گرفتند؛ نه این‌که فضیلتِ اذان از امامت کم‌تر باشد؛ بلکه بدان سبب که آنان مشغول کارهایی بودند که آنان را از اذان باز می‌داشت. پیامبر فضیلت اذان را این‌گونه بیان فرمود که: «اگر مردم از فضیلت و پاداش اذان آگاه بودند و چاره‌ای جز قرعه‌کشی نداشتند، به‌قطع قرعه‌کشی می‌کردند». سبحان الله! یعنی قرعه‌کشی می‌کردند که چه کسی اذان بگوید. اما متأسفانه امروزه مردم، از این کارِ پرفضیلت شانه خالی می‌کنند و آن‌را به یک‌دیگر حواله می‌دهند؛ یکی می‌گوید: تو اذان بده و دیگری، می‌گوید: خودت اذان بگو! لذا شایسته است که وقتی در سفر هستید، بکوشید که مؤذن، شما باشید. در مسافرت‌های گروهی، چه سفر تفریحی باشد و چه سایر سفرها، یک نفر امیر یا سرپرست سفر است. لذا اگر امیرِ سفر، کسی را به‌عنوان مؤذن تعیین کرد، برای کسی دیگر روا نیست که جلو برود و اذان بگوید؛ زیرا مؤذن، مشخص و تعیین‌شده است. هم‌چنین اگر سرپرست سفر، مسؤولیت امامت و پیش‌نمازی را به کسی واگذار کرد، آن‌شخص امام است و برای کسی دیگر جایز نیست که جلو برود و امامت دهد؛ زیرا پیامبر فرموده است: «وَلا يَؤُمَّنَّ الرَّجُلُ الرَّجُلَ في سُلْطَانِه»؛([[605]](#footnote-605)) یعنی: «و هیچ‌کس در محدوده‌ی تحت اختیارِ شخصی دیگر، برای او امامت ندهد»؛ مگر به اجازه‌ی او.

\*\*\*

1041- وعن معاويةَ قال: سَمِعْتُ رسول الله يَقُولُ: «المُؤَذِّنُونَ أطْوَلُ النَّاسِ أعْناقاً يَوْمَ القِيَامَةِ». [روایت مسلم]([[606]](#footnote-606))

**ترجمه:** معاویه می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «گردنِ مؤذن‌ها در روز رستاخیز از گردنِ همه‌ی مردم بلندتر است».([[607]](#footnote-607))

1042- وعن عبدِ الله بن عبدِ الرَّحْمنِ بن أَبي صَعصعة: أنَّ أَبَا سَعيدٍ الخدريَّ قَالَ لَهُ: «إنِّي أرَاكَ تُحِبُّ الغَنَمَ وَالبَادِيَةَ، فَإذَا كُنْتَ في غَنَمِك - أَوْ بَادِيتِكَ - فَأذَّنْتَ للصَّلاَةِ، فَارْفَعْ صَوْتَكَ بِالنِّدَاءِ، فَإنَّهُ لا يَسْمَعُ مَدَى صَوْتِ المُؤذِّنِ جِنٌّ، وَلا إنْسٌ، وَلا شَيْءٌ، إِلا شَهِدَ لَهُ يَومَ القِيَامَةِ». قَالَ أَبُو سَعيدٍ: سَمِعْتُهُ مِنْ رَسولِ الله. [روایت بخاری]([[608]](#footnote-608))

**ترجمه:** از عبدالله بن عبدالرحمن بن ابی‌صعصعه روایت است که ابوسعید خدری به او فرمود: «می‌بینم که تو به گوسفند و بیابان علاقه داری؛ لذا هنگامی‌که در میان گوسفندانت - یا در بیابان- بودی و برای نماز، اذان گفتی، صدایت را بلند کن. زیرا هر جن یا انسان یا هر چیز دیگری که صدای مؤذن را می‌شنود، روز رستاخیز به نفع او گواهی می‌دهد». ابوسعید فرمود: «این را از رسول‌الله شنیدم».

**شرح**

مؤلف/ این دو حدیث را در باب فضیلت اذان آورده است.

معاویه می‌گوید: پیامبر ‌فرمود: «گردنِ مؤذن‌ها در روز رستاخیز از گردنِ همه‌ی مردم بلندتر است». هنگامی که مردم برانگیخته می‌شوند، مؤذنان امیتازی ویژه و انحصاری دارند که دیگران ندارند؛ این‌که گردنشان از گردن همه‌ی مردم بلندتر است تا فضیلت و مقام والایشان برای همه نمایان شود؛ زیرا مؤذن‌ها اذان می‌گویند و با صدای بلند و رسا، بر فرازِ مکانی بلند یا از گل‌دسته‌های مساجد، بانگ تکبیر و توحید الله و نیز ندای رسالت پیامبر را سر می‌دهند و به‌سوی نماز و رستگاری فرا می‌خوانند؛ لذا پاداششان از جنس عملی‌ست که انجام می‌دهند؛ از این‌رو در نتیجه‌ی بلند شدن گردن‌هایشان در روز رستاخیز، سربلند و سرافراز می‌شوند. پس، شایسته است که انسان هنگامی‌‌‌که با دوستانش به تفریح یا مسافرت می‌رود، بکوشد که برای اذان گفتن پیش‌دستی کند. پیش‌تر حدیثی بدین مضمون گذشت که پیامبر فرمود: «اگر مردم از فضیلت اذان و صف اول آگاه بودند و برای دست‌یابی به آن چاره‌ای جز قرعه‌کشی نداشتند، به‌قطع قرعه‌کشی می‌کردند». در فضیلت اذان حدیث دیگری نیز گذشت؛ بدین‌ مضمون که ابوسعید خدری می‌گوید: پیامبر فرمود: «هر جن یا انسان یا هر چیز دیگری که صدای مؤذن را می‌شنود، روز رستاخیز به نفع او گواهی می‌دهد». این هم یکی دیگر از فضایل اذان است که روز رستاخیز برای بیان فضیلت و پاداش مؤذن به نفعش گواهی می‌دهند که در شمار مؤذن‌ها بوده است.

خلاصه اینکه اذان فضیلت بزرگی دارد؛ لذا شایسته است که انسان برای کسب این فضیلت بکوشد؛ مگر این‌که مؤذن، مشخص و معین باشد که در این‌صورت برای هیچ‌کس جایز نیست که بدون اجازه‌ی مؤذن اصلی اذان بگوید. یعنی شایسته نیست که انسان پیش از مؤذن به مسجد برود تا در اذان پیش‌دستی نماید و قبل از مؤذن مسجد اذان بگوید؛ این، تجاوز به حقّ مؤذن است. زیرا پیامبر فرموده است: «وَلا يَؤُمَّنَّ الرَّجُلُ الرَّجُلَ في سُلْطَانِه»؛ یعنی: «و هیچ‌کس در محدوده‌ی تحت اختیارِ شخصی دیگر، برای او امامت ندهد»؛ مگر به اجازه‌ی او.

\*\*\*

1043- وعن أَبي هريرة قال: قَالَ رسول الله: «إِذَا نُودِيَ بالصَّلاَةِ، أدْبَرَ الشَّيْطَانُ، وَلَهُ ضُرَاطٌ حَتَّى لا يَسْمَعَ التَّأذِينَ، فَإذَا قُضِيَ النِّدَاءُ أقْبَلَ، حَتَّى إِذَا ثُوِّبَ للصَّلاةِ أدْبَرَ، حَتَّى إِذَا قُضِيَ التَّثْوِيبُ أقْبَلَ، حَتَّى يَخْطِرَ بَيْنَ المَرْءِ وَنَفْسِهِ، يَقُولُ: اذْكُرْ كَذَا واذْكُرْ كَذَا - لِمَا لَمْ يَكُنْ يَذْكُر مِنْ قَبْلُ - حَتَّى يَظَلَّ الرَّجُلُ مَا يَدْرِي كَمْ صَلَّى». [متفق عليه]([[609]](#footnote-609))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «وقتی بانگ نماز بلند می‌گردد، شیطان - بی‌قرار شده- در حالی که از او باد بیرون می‌شود، می‌گریزد تا صدای اذان را نشنود؛ و آن‌گاه که اذان به پایان می‌رسد، باز می‌گردد و چون برای نماز اقامه می‌گویند، فرار می‌کند. هنگامی‌که اقامه تمام می‌شود، شیطان باز می‌آید تا نمازگزار را وسوسه کند؛ به او می‌گوید: فلان موضوع و فلان مسأله را به‌یاد آور و نمازگزار را به یادِ چیزهایی می‌اندازد که پیش‌تر در یادش نبود تا این‌که نمازگزار نمی‌داند که چند رکعت خوانده است».

1044- وعن عبدِ الله بن عمرو بن العاص$: أَنَّهُ سَمِعَ رسولَ الله يَقُولُ: «إِذَا سَمِعْتُمُ الْمُؤَذِّنَ فَقُولُوا مِثْلَ مَا يَقُولُ، ثُمَّ صَلُّوا عَلَيَّ؛ فَإنَّه مَنْ صَلَّى عَلَيَّ صَلاَةً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ بِهَا عَشْراً، ثُمَّ سَلُوا اللهَ لِيَ الوَسِيلَةَ؛ فَإنَّهَا مَنْزِلَةٌ في الجَنَّةِ لا تَنْبَغِي إِلا لِعَبْدٍ مِنْ عِبَادِ اللهِ وَأرْجُو أنْ أكونَ أنَا هُوَ، فَمَنْ سَألَ لِيَ الوَسِيلَةَ حَلَّتْ لَهُ الشَّفَاعَةُ». [روایت مسلم]([[610]](#footnote-610))

**ترجمه:** از عبدالله بن عمرو بن عاص$ روایت است که وی از رسول‌الله شنید که می‌فرمود: «هنگامی‌که صدای اذان را شنیدید، کلماتی را که مؤذن می‌گوید، تکرار کنید و آن‌گاه بر من درود و صلوات بفرستید؛ زیرا هرکس یک درود بر من بفرستد، الله متعال در برابرش ده درود بر او می‌فرستد و سپس برای من "وسیله" را درخواست کنید که جایگاهی والا در بهشت است و تنها به یکی از بندگان الله، اختصاص دارد و امیدوارم که من، آن بنده باشم. هرکس، وسیله را برای من درخواست کند، شفاعتِ - من- برایش واجب می‌شود».

**شرح**

این احادیث نیز در فضیلت اذان است؛ از جمله حدیثی بدین مضمون که ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: وقتی مؤذن اذان می‌گوید، شیطان که تحمل شنیدنش را ندارد، بی‌قرار می‌گردد و در حالی که از او باد بیرون می‌شود، می‌گریزد تا صدای اذان را نشنود. و همین، معنای فرموده‌ی الله متعال است که می‌فرماید:

﴿مِن شَرِّ ٱلۡوَسۡوَاسِ ٱلۡخَنَّاسِ ٤﴾ [الناس: ٤]

از شرّ (شیطانِ) وسوسه‌گر و کمین‌گرفته که (چون انسان، الله را یاد نماید، دیگر توان وسوسه ندارد و) عقب‌نشینی می‌کند.

آری؛ هنگامی‌که انسان، الله را یاد می‌کند، شیطان توان وسوسه ندارد؛ لذا پنهان می‌شود یا عقب‌نشینی می‌کند و می‌گریزد. زیرا بیش‌ترین چیزی که برای شیطان ناگوار است، عبادت الله می‌باشد و بیش‌ترین کینه و دشمنی را با کسانی دارد که الله را عبادت می‌کنند. از سوی دیگر بیش از همه چیز، شرک به الله و معاصی را دوست دارد؛ زیرا شیطان به کارهای زشت و ناپسند فرا می‌خواند. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿ٱلشَّيۡطَٰنُ يَعِدُكُمُ ٱلۡفَقۡرَ وَيَأۡمُرُكُم بِٱلۡفَحۡشَآءِ﴾

شیطان، شما را از فقر و تنگدستی می­ترساند و شما را به کارهای زشت و ناپسند می‌کشاند.

لذا شیطان دوست دارد که مردم به‌سوی کارهایی بروند که الله متعال به انجامش دستور نداده است؛ و از سوی دیگر برایش ناگوار می‌باشد که مردم به انجام کارهایی بپردازند که الله متعال دستور داده است؛ از این‌رو هنگامی که مؤذن اذان می‌گوید، شیطان عقب‌نشینی می‌کند و آن‌قدر دور می‌شود که صدای اذان را نشنود و آن‌گاه که اذان به پایان می‌رسد، باز می‌گردد تا انسان‌ها را وسوسه کند. و چون برای نماز اقامه می‌گویند، فرار می‌کند؛ هنگامی‌که اقامه تمام می‌شود، شیطان باز می‌آید تا نمازگزار را وسوسه کند؛ به او می‌گوید: فلان موضوع و فلان مسأله را به‌یاد آور و نمازگزار را به یادِ چیزهایی می‌اندازد که پیش‌تر در یادش نبود.

واقعیت نیز همین را نشان می‌دهد: گاه انسان چیزی یا موضوعی را فراموش می‌کند؛ اما همین‌که وارد نماز می‌شود، شیطان همه چیز را به یادش می‌آورد. گفته می‌شود: شخصی نزد امام ابوحنیفه/ آمد و گفت: چیزی را جایی گذاشته و فراموش کرده‌ام که آن‌را کجا گذاشته‌ام. امام فرمود: برو وضو بگیر و دو رکعت نماز بخوان؛ حتماً به یادت خواهد آمد که آن‌را کجا گذاشته‌ای. آن مرد وضو گرفت و همین‌که وارد نماز شد، به‌یادش آمد که آن چیز را کجا گذاشته است. این، واقعیتی‌ست که تجربه ثابت کرده است؛ رسول‌الله راست فرمود.

پیامبر در این حدیث به نکته‌ی مهمی اشاره کرد که بیان‌گر فضیلت وضوست؛ یعنی: اذان، شیطان را می‌راند و او را دور و گریزان می‌گرداند. از این‌رو برخی از علما گفته‌اند: مستحب است که در گوش نوزاد، اذان بگویند تا شیطان را از او دور کنند. برخی دیگر از علما گفته‌اند: در گوش نوزاد اذان می‌گویند تا نخستین چیزی که در دنیا می‌شنود، نام و یادِ الله باشد. در هر حال، اذان، شیطان را دور می‌گرداند؛ اما آیا اگر انسان غیر از وقت اذان، اذان بگوید، باز هم شیطان دور می‌شود؟ الله داناتر است؛ اما ذکرِ الله به‌طور کلی شیطان را دور می‌گرداند؛ زیرا « » یعنی کسی که چون الله یاد می‌شود، عقب‌نشینی می‌کند یا روی می‌گرداند و دور می‌گردد.

در حدیث دوم پیامبر دستور داده است که وقتی صدای اذان را می‌شنویم، کلماتی را که مؤذن می‌گوید، تکرار کنیم؛ لذا وقتی مؤذن می‌گوید: «اللهُ اکبر»، ما نیز می‌گوییم: «اللهُ اکبر». و آن‌گاه که می‌گوید: «أَشْهَدُ أنْ لا إله إِلا اللهُ»، می‌گوییم: «أَشْهَدُ أنْ لا إله إِلا اللهُ». و هنگامی‌که مؤذن می‌گوید: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ»**،** می‌گوییم:«أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ». هنگامی‌که مؤذن عبارت‌های «حَىَّ عَلى الصَّلاة» و «حَىَّ عَلى الفَلاح» را می‌گوید، ما عبارت استعانت را می‌گوییم؛ یعنی می‌گوییم: «لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا بِاللّهِ»؛ زیرا ما دعوت‌شدگانیم و مؤذن، دعوت‌گر است**.** از این‌رو درست نیست که پس از مؤذن که ما را به‌سوی نماز و رستگاری فرا می‌خواند، «حَىَّ عَلى الصَّلاة» و «حَىَّ عَلى الفَلاح» بگوییم؛ بلکه برای شتافتن به‌سوی نماز و رستگاری، از الله متعال کمک و استعانت می‌جوییم. این‌جاست که می‌گویم: «لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا بِاللّهِ»، کلمه‌ی استعانت و کمک خواستن از الله متعال است و انسان برای کارهایش یا اصلاحِ آن‌ها با گفتن این عبارت، از الله کمک می‌گیرد. همان‌گونه که الله متعال در مثالی که درباره‌ی دو باغ‌دار بیان می‌کند، از زبانِ یکی از آن‌ها که مؤمن و نیکوکار است، می‌فرماید:

﴿وَلَوۡلَآ إِذۡ دَخَلۡتَ جَنَّتَكَ قُلۡتَ مَا شَآءَ ٱللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِٱللَّهِ﴾ [الكهف: ٣٩]

(باغ‌دار مؤمن به آن یکی که ایمان نداشت، گفت:) چرا آن­گاه که وارد باغت شدی، نگفتی: «آنچه الله بخواهد، (همان می­شود)؛ هیچ توان و قدرتی جز به خواست الله نیست»؟

یعنی: به او گفت: اگر این را می‌گفتی و چنین باوری داشتی، برایت بهتر بود و باغت از میان نمی‌رفت. لذا این عبارت، عبارتِ بسیار بزرگ و ارزشمندی‌ست؛ هم‌چنان‌که پیامبر به عبدالله بن قیس که همان ابوموسی اشعری می‌باشد، فرمود: «أَلاَّ أَدُلُّكَ عَلَى كَنْزٍ مِنْ كُنُوزِ الجَنةِ؟»؛ یعنی: «آیا گنجی از گنج‌های بهشت را به تو نشان بدهم؟» عرض کرد: بله، ای رسول‌خدا! فرمود: «لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا بِاللّهِ».([[611]](#footnote-611)) پس هنگامی‌که مؤذن عبارت‌های «حَىَّ عَلى الصَّلاة» و «حَىَّ عَلى الفَلاح» را می‌گوید، ما «لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا بِاللّهِ» می‌گوییم و آن‌گاه که در اذان صبح «الصَّلاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» را می‌گوید، ما نیز همین عبارت را تکرار می‌کنیم و می‌گوییم: «الصَّلاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ». و چون «الله اکبر» می‌گوید، عبارت تکبیر را تکرار می‌نماییم و وقتی «لا إله إِلا اللهُ» می‌گوید، ما نیز پس از او، کلمه‌ی توحید را می‌گوییم؛ سپس بر پیامبر درود و صلوات می‌فرستیم؛ می‌گوییم: «اللّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ...»؛ زیرا کسی که یک درود بر پیامبر بفرستد، الله در برابرش ده درود بر او می‌فرستد. و آن‌گاه از الله برای رسول‌الله، "وسیله" را درخواست می‌کنیم و می‌گوییم: «اللهمَّ رَبَّ هَذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ وَالصَّلاَةِ الْقَائِمَةِ آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ وَابْعَثْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا الَّذِى وَعَدْتَهُ».([[612]](#footnote-612))

وقتی بر پیامبر درود بفرستیم و "وسیله" را برایش درخواست کنیم، شفاعت آن بزرگوار بر ما واجب می‌شود. وسیله، درجه و مقامی والا در بهشت است؛ والاترین مقامی که در بهشت وجود دارد و تنها شایسته‌ی یکی از بندگان الاهی‌ست. پیامبر فرمود: «امیدوارم که من، آن بنده باشم». و ان‌شاءالله که این امید، تحقق خواهد یافت؛ زیرا می‌دانیم که محمد مصطفی برترین آفریده و بنده‌ی الله متعال است و این امت نیز پس از هر اذانی دعا می‌کنند و از الله متعال می‌خواهند که این مقام را به محمد عنایت بفرماید؛ و دعا در میان اذان و اقامه، رد نمی‌شود. همه‌ی امت می‌گویند: «آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ»: «پروردگارا! به محمد، مقامِ وسیله را عنایت بفرما». و امت محمد، شایسته‌‌ی این هستند که وقتی دعا کنند، این مقام به پیامبرشان داده شود و الله متعال دعایشان را بپذیرد. از این‌رو رسول‌الله فرمود: «امیدوارم که من، آن بنده باشم». لذا شایسته است که وقتی صدای اذان را می‌شنویم، کلماتی را که مؤذن می‌گوید، تکرار کنیم؛ حتی اگر مشغول تلاوت قرآن هستیم، تلاوت را قطع نماییم و جواب مؤذن را بگوییم و سپس به تلاوت خویش ادامه دهیم. علما اختلاف نظر دارند که آیا کسی که در حالِ نماز است، پاسخ اذان را بدهد یا خیر؟ ابوالعباس حرانی/ می‌گوید: آری؛ حتی اگر در حالِ نماز هستید، جواب اذان را بدهید. زیرا اذان، ذکری‌ست که نماز را باطل نمی‌کند و پیامبر فرموده است: «إِذَا سَمِعْتُمُ الْمُؤَذِّنَ فَقُولُوا مِثْلَ مَا يَقُولُ».([[613]](#footnote-613)) يعني: «هنگامی‌که صدای اذان را شنیدید، کلماتی را که مؤذن می‌گوید، تکرار کنید». و این حکم، هیچ مستثنایی ندارد؛ اما بیش‌تر علما بر این باورند که در حال نماز، پاسخ مؤذن را ندهید؛ زیرا نماز، اذکار و اوراد ویژه‌ای دارد و اذان نیز طولانی‌ست و انسان را از نماز به خود مشغول می‌سازد؛ لذا چون مشغول نماز بوده‌اید، پس از پایان نماز، عبارات اذان را تکرار کنید. هم‌چنین هنگامی که در حالِ قضای حاجت هستید، نباید پاسخ مؤذن را بگویید؛ زیرا عبارات اذان، ذکر است و دستشویی جای مناسبی برای ذکر نیست؛ اما پس از این‌که بیرون آمدید، کلمات اذان را تکرار کنید. البته برخی از علما گفته‌اند که در چنین حالتی می‌توان با قلب خویش جواب اذان را داد؛ اما این دیگاه، جای تأمل دارد؛ زیرا رسول‌الله فرمود: «کلماتی را که مؤذن می‌گوید، بگویید». و دنبال کردن واژه‌های اذان با قلب، مانند گفتن یا بر زبان آوردن آن‌ها نیست. هم‌چنین اگر صدای چند مؤذن را شنیدید، آیا باید پاسخ همه را بدهید؟ می‌گوییم: اگر اذانِ همه‌ی آن‌ها هم‌زمان بود، یعنی به‌گونه‌ای بود که پیش از پایان نخستین اذان، اذان دوم شروع شد، جواب اذان نخست را بدهید و به اذان دوم مشغول نشوید؛ ولی اگر اذان دوم را پس از پایان اذان نخست شنیدید، جواب اذان دوم را نیز بدهید.زیرا این، خوب است و به‌طور کلی در فرموده‌ی رسول‌الله می‌گنجد که فرمود: «هنگامی‌که صدای اذان را شنیدید، کلماتی را که مؤذن می‌گوید، تکرار کنید». البته علما رحمهم‌الله این را مقید به این دانسته‌اند که انسان نماز نخوانده باشد؛ اما اگر اذان دیگری بشنود و او نماز خوانده باشد، ضرورتی ندارد که جواب این اذان را بدهد؛ زیرا این اذان، فراخوانی برای وی به‌شمار نمی‌آید. چراکه وی آن‌چه را که بر او فرض بوده، به جای آورده است. البته این دیدگاه نیز جای بحث و تأمل دارد؛ زیرا بر خلافِ فرموده‌ی عام و فراگیرِ پیامبر است که فرمود: «هنگامِ شنیدن صدای اذان، کلماتی را که مؤذن می‌گوید، تکرار کنید». در پاسخِ این‌که گفته‌اند: «این اذان، فراخوانی برای وی به‌شمار نمی‌آید»، می‌گوییم: آری؛ اینک این‌گونه است؛ اما در مجموع که هر اذانی برای هر مسلمانی، فراخوانی به‌سوی نماز و رستگاری‌ست؛ لذا مشکلی نیست. این‌جاست که می‌گوییم: حتی اگر نماز خوانده بودید، باز هم جواب اذان را بدهید؛ نه تنها ضرری ندارد، بلکه کار نیکی کرده‌اید.

\*\*\*

1045- وعن أَبي سعيد الخدري أنَّ رسول الله قَالَ: «إِذَا سَمِعْتُمُ النِّدَاءَ، فَقُولُوا كَمَا يَقُولُ المُؤذِّنُ». [متفق عليه]([[614]](#footnote-614))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هنگامی که صدای اذان را شنیدید، کلماتی را که مؤذن می‌گوید، تکرار کنید».

1046- وعن جابرٍ أنَّ رسول الله قَالَ: «مَنْ قَالَ حِيْنَ يَسْمَعُ النِّدَاءَ: اللهمَّ رَبَّ هذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ، وَالصَّلاَةِ القَائِمَةِ، آتِ مُحَمَّداً الوَسِيلَةَ، وَالفَضِيلَةَ، وَابْعَثْهُ مَقَامَاً مَحْمُوداً الَّذِي وَعَدْتَهُ، حَلَّتْ لَهُ شَفَاعَتي يَوْمَ القِيَامَةِ». [روایت بخاری]([[615]](#footnote-615))

**ترجمه:**جابر می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس هنگام شنیدن صدای اذان، بگوید: "اللهمَّ رَبَّ هذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ، وَالصَّلاَةِ القَائِمَةِ، آتِ مُحَمَّداً الوَسِيلَةَ، وَالفَضِيلَةَ، وَابْعَثْهُ مَقَامَاً مَحْمُوداً الَّذِي وَعَدْتَهُ"([[616]](#footnote-616)) روز رستاخیز از شفاعت من بهره‌مند می‌شود».

1047- وعن سعدِ بن أَبي وقَّاصٍ عَنِ النَّبِيِّ أنَّهُ قَالَ: «مَنْ قَالَ حِيْنَ يَسْمَعُ المُؤَذِّنَ: أشْهَدُ أنْ لا إلَه إِلا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، وَأنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، رَضِيتُ بِاللهِ رَبّاً، وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولاً، وَبِالإسْلامِ دِيناً، غُفِرَ لَهُ ذَنْبُهُ». [روایت مسلم]([[617]](#footnote-617))

**ترجمه:**سعد بن ابی‌وقاص می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکس هنگام شنیدن صدای اذان، بگوید: "أشْهَدُ أنْ لا إلَه إِلا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، وَأنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، رَضِيتُ بِاللهِ رَبّاً، وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولاً، وَبِالإسْلامِ دِيناً"([[618]](#footnote-618)) گناهش آمرزیده می‌شود».

1048- وعن أنسٍ قال: قَالَ رسول الله: «الدُّعَاءُ لا يُرَدُّ بَيْنَ الأَذَانِ وَالإقَامَةِ». [روایت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی، این حدیث را حسن دانسته است.]([[619]](#footnote-619))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «دعا در میان اذان و اقامه رد نمی‌شود».

**شرح**

این‌ها، باقی‌مانده‌ی احادیثی‌ست که نووی/ در ادامه‌ی باب فضیلت اذان آورده است؛ از جمله: این حدیث که پیامبر فرمود: «إِذَا سَمِعْتُمُ النِّدَاءَ، فَقُولُوا كَمَا يَقُولُ المُؤذِّنُ».([[620]](#footnote-620)) یعنی: «هنگامی که صدای اذان را شنیدید، کلماتی را که مؤذن می‌گوید، تکرار کنید». و نیز این حدیث که بیان‌گر دعای پایان اذان است: «اللهمَّ رَبَّ هذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ، وَالصَّلاَةِ القَائِمَةِ، آتِ مُحَمَّداً الوَسِيلَةَ، وَالفَضِيلَةَ، وَابْعَثْهُ مَقَامَاً مَحْمُوداً الَّذِي وَعَدْتَهُ» و هم‌چنین این دعا: «أشْهَدُ أنْ لا إلَه إِلا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، وَأنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، رَضِيتُ بِاللهِ رَبّاً، وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولاً، وَبِالإسْلامِ دِيناً».

و نیز خواندن این دعا هنگام شنیدن اذان: «أشْهَدُ أنْ لا إلَه إِلا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، وَأنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، رَضِيتُ بِاللهِ رَبّاً، وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولاً، وَبِالإسْلامِ دِيناً»؛ و همین‌طور این حدیث که: «دعا در میان اذان و اقامه رد نمی‌شود».

پیش‌تر درباره‌ی حدیث نخست، سخن گفتیم.

و اما حدیث دوم: «هرکس هنگام شنیدن صدای اذان»، یعنی همان‌گونه که در حدیثی پیشین ذکر شد، پس از پایان اذان بر پیامبر درود بفرستد و سپس «بگوید: "اللهمَّ رَبَّ هذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ، وَالصَّلاَةِ القَائِمَةِ، آتِ مُحَمَّداً الوَسِيلَةَ، وَالفَضِيلَةَ، وَابْعَثْهُ مَقَامَاً مَحْمُوداً الَّذِي وَعَدْتَهُ" روز رستاخیز از شفاعت رسول‌الله بهره‌مند می‌شود».

«الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ»، یعنی: «دعوت یا فراخوانِ کامل»؛ زیرا اذان، فراخوانی به‌سوی نماز و رستگاری‌ست و از کامل‌ترین دعوت‌ها به‌شمار می‌آید. «وَالصَّلاَةِ القَائِمَةِ»، یعنی: «نمازی که اینک برپا می‌شود»؛ زیرا اذان، اعلامِ دخول وقت نماز است.

«آتِ مُحَمَّداً الوَسِيلَةَ، وَالفَضِيلَةَ»؛ یعنی: «به محمد، وسیله (=جایگاه ویژه‌ای در بهشت) و فضیلت و امتیاز خاص عنایت بفرما». "وسیله" بالاترین درجه‌ی بهشت است که به پیامبر اختصاص دارد. «وَالفَضِيلَةَ»، یعنی: امتیاز و رتبه‌ی بالا که برای پیامبر تحقق یافت.

«وَابْعَثْهُ مَقَامَاً مَحْمُوداً الَّذِي وَعَدْتَهُ»؛ یعنی: «و آن‌گونه که وعده فرموده‌ای، او را به جایگاهِ ویژه و شایسته‌ی شفاعت برسان». اشاره‌ای‌ست به این وعده‌ی الله که به پیامبرش فرموده است:

﴿وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَتَهَجَّدۡ بِهِۦ نَافِلَةٗ لَّكَ عَسَىٰٓ أَن يَبۡعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامٗا مَّحۡمُودٗا ٧٩﴾

[الإسراء: ٧٩]

و پاسی از شب را برای نماز و تلاوت قرآن بیدار باش که عمل زیاده بر واجب، ویژه‌ی توست؛ باشد که پروردگارت تو را به جایگاهی ویژه و شایسته‌ برساند.

این جایگاه ویژه و ستوده، همان مقام شفاعت بزرگ است؛ مردم در روز رستاخیز که به‌اندازه‌ی پنجاه هزار سال است، پس از بانگی بزرگ، به‌یک‌باره در میدانی بزرگ جمع می‌گردند؛ در حالی‌که لُخت و پابرهنه‌اند و چشمانشان به بالا دوخته می‌شود و هیچ کاری از آنان ساخته نیست و مالکِ هیچ نفع و ضرری برای خویشتن نیستند؛ در آن‌هنگام هر کسی از برادر، پدر و مادر و نیز از همسر و فرزندانش فرار می‌کند و خورشید به‌فاصله‌ی یک میل بالای سرِشان قرار می‌گیرد. آن‌جا هیچ پستی و بلندی و ساختمانی‌ نیست که انسان زیر سایه‌اش برود. بدین‌سان مردم در آن‌روز به سختی‌های وصف‌ناپذیری دچار می‌شوند که آنان را بر آن می‌دارد تا در پیِ کسی برآیند که برایشان نزد الله شفاعت کند. لذا به‌ترتیب نزد آدم، نوح، ابراهیم و سپس نزد موسی و عیسی می‌روند تا این‌که به این پیامبر بزرگوار می‌رسند. در آن هنگام محمد مصطفی به اجازه‌ی پروردگار برمی‌خیزد و شفاعت می‌کند. در همین مقام است که همگان، او را می‌ستایند و بدین‌سان رسول‌الله در مقام والا و ستوده‌ای که الله به او وعده فرموده است، می‌ایستد و شفاعت می‌کند.

در روایت بخاری رحمه‌الله، دعای پس از اذان با این عبارت پایان می‌یابد که می‌گوییم: «وَابْعَثْهُ مَقَامَاً مَحْمُوداً الَّذِي وَعَدْتَهُ»؛ اما گفتنی‌ست که افزدون عبارتِ «إِنَّكَ لاَ تُخْلِفُ الْمِيعَادَ»، ایرادی ندارد. زیرا هم صحیح است و هم دعای مؤمنان می‌باشد:

﴿رَبَّنَا وَءَاتِنَا مَا وَعَدتَّنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخۡزِنَا يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۖ إِنَّكَ لَا تُخۡلِفُ ٱلۡمِيعَادَ ١٩٤﴾ [آل عمران: ١٩٤]

ای پروردگار ما! آن‌چه را به زبان پیامبرانت به ما وعده داده‌ای، به ما عطا فرما و روز رستاخیز رسوایمان مگردان. بی‌گمان تو خُلف وعده نمی‌کنی.

آری؛ الله به‌خاطرِ کمالِ صداقتش و نیز به‌خاطرِ کمال قدرتش خُلف وعده نمی‌کند.؛ زیرا پیمان‌شکنی و خُلف وعده، برآمده از دو چیز است: یا وعده‌دهنده، دروغ‌گوست؛ و یا وعده‌دهنده از انجامِ پیمانش ناتوان است. اما الله به‌طور مطلق از همه راستگوتر و تواناتر می‌باشد و به پیامبرش وعده فرموده است:

﴿عَسَىٰٓ أَن يَبۡعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامٗا مَّحۡمُودٗا ٧٩﴾ [الإسراء: ٧٩]

باشد که پروردگارت تو را به جایگاهی ویژه و شایسته‌ برساند.

الله متعال در وعده‌اش راست‌گو، و در انجامِ آن، تواناست.

بنا بر حدیث سعد بن ابی‌وقاص هنگامی‌که مؤذن شهادتین را بانگ می‌زند، می‌گوییم: «أشْهَدُ أنْ لا إلَه إِلا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، وَأنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، رَضِيتُ بِاللهِ رَبّاً، وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولاً، وَبِالإسْلامِ دِيناً».

و آخِرین حدیث، به دعا کردن در میان اذان و اقامه تشویق می‌کند؛ زیرا دعا در میان اذان و اقامه، پذیرفته می‌شود. پس شایسته است که این فرصت را غنیمت بدانیم تا الله دعایمان را قبول کند.

**نظارت علمی، فنی و ناشر:**

گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین

www.mowahedin.com

\*\*\*

1. () صحیح بخاری، ش: (662، 7146)؛ و صحیح مسلم، ش: 1652. [↑](#footnote-ref-1)
2. () بخاری، ش: (1473، 7164)؛ و مسلم، ش: 1045. [↑](#footnote-ref-2)
3. () صحیح مسلم، ش: 1826. [↑](#footnote-ref-3)
4. () صحیح مسلم، ش: 1825. [↑](#footnote-ref-4)
5. () صحیح بخاری، ش: 7148. [↑](#footnote-ref-5)
6. () صحیح بخاری، ش: 7198. [↑](#footnote-ref-6)
7. () صحیح الجامع، ش: 302؛ و صحیح أبی داود از آلبانی/، ش: 2544. [↑](#footnote-ref-7)
8. () مسلم، ش: 532. [ر.ک: بخاري، كتاب فضائل الصحابة، شماره‌ي3654. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-8)
9. () بخاری، ش: (3662، 4358)؛ و مسلم، ش: 2384. [↑](#footnote-ref-9)
10. () صحیح الجامع، ش: 3545؛ السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 927؛ آلبانی در مشکاۀ المصابیح، ش: 5019 این حدیث را حسن دانسته است. ر.ک: حدیث شماره‌ی 371، همین کتاب. [↑](#footnote-ref-10)
11. () صحیح بخاری، ش: (2104، 5534)؛ و صحیح مسلم، ش: 2628. [ر.ک: حدیث شماره‌ی 367] [↑](#footnote-ref-11)
12. () صحیح بخاری، ش: 7149؛ و صحیح مسلم، ش: 1733. [↑](#footnote-ref-12)
13. () سنن النسائی، ش: 672؛ و أبو داود، ش: 531؛ آلبانی/ در إرواء الغلیل، ش: 1492 این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-13)
14. () صحیح بخاری، ش: 24؛ و صحیح مسلم، ش: 36. [↑](#footnote-ref-14)
15. () صحیح بخاری، ش: 6117؛ و صحیح مسلم، ش: 37. [↑](#footnote-ref-15)
16. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 127. [↑](#footnote-ref-16)
17. () بخاری، ش: 3484، 6120. [↑](#footnote-ref-17)
18. () صحیح مسلم، ش: 35؛ و صحیح بخاری، ش: 9. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 127 ذکر شد. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-18)
19. () بخاری، ش: (935، 5295)؛ و مسلم، ش: (757، 852). [↑](#footnote-ref-19)
20. () بخاری، ش: (2736، 7392)؛ و مسلم، ش: 2677. [↑](#footnote-ref-20)
21. () صحیح است؛ روایت: ابوداود (3116)؛ احمد در مسندش (5/233، 247) به‌نقل از معاذ. [↑](#footnote-ref-21)
22. () صحیح مسلم، ش: 8. [ر.ک: حدیث شماره‌ی 61. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-22)
23. () صحیح بخاری، ش: (3562، 6102)؛ و صحیح مسلم، ش: 2320. [↑](#footnote-ref-23)
24. () مسلم، ش: 332. [↑](#footnote-ref-24)
25. () روایت ابوداود، ش: 4428؛ اصل این روایت در صحیحین نیز آمده است. [↑](#footnote-ref-25)
26. () بخاری، ش: (130، 282، 3328، 6091، 6121)؛ و مسلم، ش: 313. [↑](#footnote-ref-26)
27. () بخاری، ش: 3484، 6120. [↑](#footnote-ref-27)
28. () صحیح مسلم، ش: 1437. [↑](#footnote-ref-28)
29. () صحیح بخاری، ش: 4005. [↑](#footnote-ref-29)
30. () صحیح بخاری، ش: (3624، 6285، 6286)؛ و صحیح مسلم، ش: 2450. [↑](#footnote-ref-30)
31. () صحیح بخاری، ش: 6289؛ و صحیح مسلم، ش: 2482. [↑](#footnote-ref-31)
32. () صحیح بخاری، ش: 33؛ و صحیح مسلم، ش: 59. [این حدیث، پیش‌تر به‌شماره‌ی 204 ذکر شد. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-32)
33. () صحیح بخاری، ش: 34؛ و صحیح مسلم، ش: 58. [↑](#footnote-ref-33)
34. () صحیح بخاری، ش: 2296؛ و صحیح مسلم، ش: 2314. [↑](#footnote-ref-34)
35. () صحیح بخاری، ش: 4550، 6676) و مسلم، ش: (110، 138). [↑](#footnote-ref-35)
36. () صحیح بخاری، 1152؛ و صحیح مسلم، ش: 1159. [این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی 158 ذکر شد. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-36)
37. () صحیح بخاری، ش: 6502، به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-37)
38. () ر.ک: سوره‌ی آل‌عمران: 167. [↑](#footnote-ref-38)
39. () صحیح بخاری، ش: (6023، 6539)؛ و صحیح مسلم، ش: 1016. [بخش نخست این حدیث پیش‌تر ذکر شد؛ ر.ک: شماره‌های 143 و 551. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-39)
40. () صحیح بخاری، ش: 2989؛ و صحیح مسلم، ش: 1009. [این، بخشی از حدیثی‌ست که به‌طور کامل به‌شماره‌ی 124 ذکر شد. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-40)
41. () صحیح مسلم، ش: 2626. [این حدیث، پیش‌تر به شماره‌ی 123 ذکر شد. (مترجم)]. [↑](#footnote-ref-41)
42. () [صحیح مسلم، ش: 2553؛ ر.ک: حدیث شماره‌ی 595. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-42)
43. () تخریج این حدیث، در شرح حدیث شماره‌ی 62 آمده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-43)
44. () صحیح بخاری، ش: 95. [↑](#footnote-ref-44)
45. () صحیح أبی داود، از آلبانی/، ش: 4051. [↑](#footnote-ref-45)
46. () صحیح بخاری، ش: 121؛ و صحیح مسلم، ش: 65. [↑](#footnote-ref-46)
47. () بخاری، ش: (48، 6044، 7076)؛ و مسلم، ش: 64. [↑](#footnote-ref-47)
48. () صحیح بخاری، ش: 68؛ و صحیح مسلم، ش: 2821. [↑](#footnote-ref-48)
49. () صحیح مسلم، ش: 869. [↑](#footnote-ref-49)
50. () صحیح مسلم، ش: 537. [↑](#footnote-ref-50)
51. () مترجم. [↑](#footnote-ref-51)
52. () السلسلۀ الصحیحۀ، آلبانی/، ش: 937؛ صحیح الجامع، ش: 2549؛ و إرواءالغلیل، ش: 2455. ر.ک: حدیث شماره‌ی 161. [↑](#footnote-ref-52)
53. () صحیح بخاری، ش: (90، 702، 704)؛ و صحیح مسلم، ش: 466. [↑](#footnote-ref-53)
54. () بخاری، ش: 7190. [↑](#footnote-ref-54)
55. () ابن‌ماجه، ش: 639؛ آلبانی/ در آداب الزفاف (31)، و إرواء الغلیل (2006) و المشکاۀ (551) این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-55)
56. () مترجم گوید: اشاره‌ای‎ست به آیه‌ی 10 سوره‌ی دخان که الله می‌فرماید:

    ﴿فَٱرۡتَقِبۡ يَوۡمَ تَأۡتِي ٱلسَّمَآءُ بِدُخَانٖ مُّبِينٖ﴾

    پس منتظر روزی باش که آسمان، دودی آشکار بیاورد. [↑](#footnote-ref-56)
57. () بخاری، ش: (1355، 3055، 6173، 6618)؛ و مسلم، ش: (2924، 2931). [↑](#footnote-ref-57)
58. () صحیح بخاری، ش: 4828؛ و صحیح مسلم، ش: 899. [↑](#footnote-ref-58)
59. () صحیح بخاری، ش: (636، 908)؛ و صحیح مسلم، ش: 602. [↑](#footnote-ref-59)
60. () صحیح بخاری، ش: (1544، 1671)؛ و صحیح مسلم، ش: 1282. [↑](#footnote-ref-60)
61. () صحیح بخاری، ش: 52؛ و صحیح مسلم، ش: 1599. [↑](#footnote-ref-61)
62. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 11. [مترجم] [↑](#footnote-ref-62)
63. () یعنی نمازهای صبح، مغرب و عشاء که امام قرائت نماز را آشکار (با صدای بلند) می‌خوانَد. [↑](#footnote-ref-63)
64. () بخاری، ش: (405، 413، 417، 531، 1214)؛ و مسلم، ش: 551. [↑](#footnote-ref-64)
65. () ابوداود،به‌شماره‌ی 1332 روایتش کرده و آلبانی آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-65)
66. () بخاری، ش: 580؛ و مسلم، ش: 607. [↑](#footnote-ref-66)
67. () صحیح بخاری، ش: 6018؛ و صحیح مسلم، ش:47. این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 313 ذکر شد. [↑](#footnote-ref-67)
68. () صحیح بخاری، ش: 6019؛ و صحیح مسلم، ش: 48؛ این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 314 ذکر شد. روایت مسلم، در صحیح مسلم، به‌شماره‌ی 1726 آمده است. [↑](#footnote-ref-68)
69. () روایت احمد (1/307)؛ آلبانی/ در صحیح الجامع، ش: 6806، این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-69)
70. () صحیح بخاری، ش: (1729، 3819)؛ و صحیح مسلم، ش: 2433. [↑](#footnote-ref-70)
71. () صحیح بخاری، ش: 3674؛ و صحیح مسلم، ش: 2403. [↑](#footnote-ref-71)
72. () صحیح بخاری (3005، 4406، 4407، 6944) و صحیح مسلم (5050، 5051، 5052) به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-72)
73. () بخاری، این حدیث را در صحیح خود، در کتاب فضائل الصحابه از انس بن مالک آورده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-73)
74. () صحیح مسلم، ش: 31. [بخشی از این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 429 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-74)
75. () صحیح مسلم، ش: 132. [↑](#footnote-ref-75)
76. () صحیح مسلم، ش: 121. [↑](#footnote-ref-76)
77. () این‌، اشاره‌ای‎ست به این‌که برافروختن آتش در تشییع جنازه، درست نیست؛ چنان‌که در حدیثی تصریح شده که این عمل، از عادت‌های دوران جاهلیت می‌باشد و از آن نهی شده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-77)
78. () مسلم، ش: 1350؛ [بخاری/ نیز این حدیث را به‌شماره‌ی 1521 آورده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-78)
79. () صحیح بخاری، ش: (1316، 1380). [↑](#footnote-ref-79)
80. () روایت ابوداود، ش: 3221؛ آلبانی/ در أحکام الجنائز، این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-80)
81. () صحیح مسلم، ش: 2408. [ر.ک: حدیث شماره‌ی 350. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-81)
82. () ر.ک: صحیح مسلم، ش: 1731. [↑](#footnote-ref-82)
83. () مسلم، ش: 983. [↑](#footnote-ref-83)
84. () صحیح بخاری، ش: (628، 631)؛ و صحیح مسلم، ش: 674. [↑](#footnote-ref-84)
85. () روایت نسائی، ش: (633، 647)؛ و ابوداود، ش: (500، 504)؛ ابن‌ماجه، ش: 716؛ آلبانی/ این حدیث را در صحیح ابی‌داود، و مشکاۀ المصابیح، ش: 644، صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-85)
86. () نسائی، ش: 850. [↑](#footnote-ref-86)
87. () مسلم، ش: 673. [ر.ک: حدیث شماره‌ی 352. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-87)
88. () بخاری، ش: (6251، 6667)؛ و مسلم، ش: 397. [↑](#footnote-ref-88)
89. () بخاری، ش: 544. [↑](#footnote-ref-89)
90. () **ضعیف** است؛ ضعیف ابی‌داود، آلبانی/، ش: 322. این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 378 گذشت. [↑](#footnote-ref-90)
91. () السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 14 و صحیح الترمذی، آلبانی/، ش: 2738. [↑](#footnote-ref-91)
92. () السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 15 و صحیح الترمذی، آلبانی/، ش: 2266. [↑](#footnote-ref-92)
93. () صحیح الجامع، ش: 3579؛ صحیح الترمذی، آلبانی/، ش: 2739. [↑](#footnote-ref-93)
94. () صحیح بخاری، ش: (1166، 6382). [↑](#footnote-ref-94)
95. () صحیح بخاری، ش: 986. [↑](#footnote-ref-95)
96. () صحیح بخاری، ش: 1533؛ و صحیح مسلم، ش: 1257. [↑](#footnote-ref-96)
97. () بخاری، ش: (167، 1254، 1255، 1256)؛ و مسلم، ش: 939 به‌نقل از ام‌عطیه&. [↑](#footnote-ref-97)
98. () مسلم، ش: 2020 به نقل از ابن‌عمرو. [↑](#footnote-ref-98)
99. () صحیح بخاری، ش: 168؛ و صحیح مسلم، ش: 268. [↑](#footnote-ref-99)
100. () صحیح أبی داود، آلبانی/، ش: 26. [↑](#footnote-ref-100)
101. () صحیح بخاری، ش: 1255؛ و صحیح مسلم، ش: 939. [↑](#footnote-ref-101)
102. () صحیح بخاری، ش: 5856؛ و صحیح مسلم، ش: 2097. [↑](#footnote-ref-102)
103. () صحیح أبی داود، آلبانی/، ش: 25. [↑](#footnote-ref-103)
104. () صحیح الجامع، ش: 787؛ و صحیح أبی داود، آلبانی/، ش: 3488. [↑](#footnote-ref-104)
105. () صحیح بخاری، ش: (170، 171) به‌صورت مختصر؛ و صحیح مسلم، ش: 1305. [↑](#footnote-ref-105)
106. () گفتنی‎ست: کسی سراغ ندارد که چیزی از آثار رسول‌الله مانده باشد و این، از حکمت الاهی‌ست تا زمینه‌ی شرک، مرتفع گردد. ر.ک: «التوسل، انواعه واحکامه» از علامه آلبانی/ که در این موضوع، بی‌نظیر است. [↑](#footnote-ref-106)
107. () صحیح بخاری، ش: 5376؛ و صحیح مسلم، ش: 2022؛ [ر.ک: حدیث شماره‌ی 304. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-107)
108. () صحیح الجامع، ش: 380؛ إرواء الغلیل، ش: 1965؛ و صحیح أبی داود، آلبانی/، ش: 3202. [↑](#footnote-ref-108)
109. () **حسن** است؛ ر.ک: صحیح الجامع، ش: 5868، آلبانی/. [↑](#footnote-ref-109)
110. () صحیح مسلم، ش: 2018. [↑](#footnote-ref-110)
111. () **اِسنادش، ضعیف است؛** روایت ابوداود، ش: 5096؛ طبرانی در مسند الشامیین (2/447)؛ و الکبیر (3/296) از طریق محمد بن اسماعیل بن عیاش از پدرش از ضمضم از شریح از ابومالک به صورت مرفوع؛ ابوحاتم گوید: همان‌گونه که در الجرح و التعدیل (7/189) آمده است: «از پدرش حدیث نشنید؛ اما او را وادار کردند که از او حدیث بگوید و او نیز گفت».. ابن ابی‌حاتم در المراسیل از پدرش نقل کرده است: «شریح، از ابومالک اشعری ارسال می‌کند». یعنی روایتش از وی، مرسَل است. و در ضمضم نیز ضعف وجود دارد. [↑](#footnote-ref-111)
112. () صحیح مسلم، ش: 2017. [↑](#footnote-ref-112)
113. () **ضعیف است؛** ضعیف أبی داود، آلبانی/، ش: 806. [↑](#footnote-ref-113)
114. () صحیح الترمذی، آلبانی/، ش: 1514. [↑](#footnote-ref-114)
115. () صحیح بخاری، ش: 5458. [↑](#footnote-ref-115)
116. () یعنی هرچه او را سپاس بگوییم، باز هم نمی‌توانیم حقّ شکر و سپاسِ نعمت‌هایش را به‌جای آوریم. یا هیچ‌کس جز او ما را بسنده نیست و تنها الله، برای ما کافی‌ست و او، به ما روزی می‌دهد. [مترجم] [↑](#footnote-ref-116)
117. () صحیح الجامع، ش: 6068؛ إرواء الغلیل، ش: 1989؛ و صحیح أبی داود، آلبانی/، ش: 1514. [↑](#footnote-ref-117)
118. () صحیح بخاری، ش: 5409؛ و صحیح مسلم، ش: 2064. [↑](#footnote-ref-118)
119. () صحیح مسلم، ش: 2052. [↑](#footnote-ref-119)
120. () صحیح مسلم، ش: 1431. [↑](#footnote-ref-120)
121. () صحیح بخاری، ش: 2081؛ و صحیح مسلم، ش: 2036. [↑](#footnote-ref-121)
122. () صحیح بخاری، ش: 5376؛ و صحیح مسلم، ش: 2022. این حدیث پیش‌تر ذکر شد؛ نگا: ش: 304 و 732. [↑](#footnote-ref-122)
123. () صحیح مسلم، ش: 2021. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 163 و 618 ذکر شد.] [↑](#footnote-ref-123)
124. () مسلم، ش: 1528 به‌نقل از ام‌المؤمنین ام‌سلمه&. [↑](#footnote-ref-124)
125. () بخاری، ش: 3202 به‌نقل از عبدالله بن عمرو$. [↑](#footnote-ref-125)
126. () صحیح بخاری، ش: 5446؛ و صحیح مسلم، ش: 2045. [↑](#footnote-ref-126)
127. () صحیح أبی داود، آلبانی/، ش: 3199. [↑](#footnote-ref-127)
128. () صحیح أبی داود، آلبانی/، ش: 3206. [↑](#footnote-ref-128)
129. () صحیح الجامع، ش: 4833؛ و السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 2105؛ و صحیح أبی داود، ش: 3207. [↑](#footnote-ref-129)
130. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 120. [مترجم] [↑](#footnote-ref-130)
131. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 521. [مترجم] [↑](#footnote-ref-131)
132. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 507. [مترجم] [↑](#footnote-ref-132)
133. () صحیح بخاری، ش: 5398. [↑](#footnote-ref-133)
134. () صحیح مسلم، ش: 2044. [↑](#footnote-ref-134)
135. () چمباتمه زدن، بدین معناست که انسان، ساق‌ها و زانوان خود را در بغل بگیرد و روی نشیمنگاه خود بنشیند. [مترجم] [↑](#footnote-ref-135)
136. () صحیح بخاری، ش: 5456؛ و صحیح مسلم، ش: 2031. [↑](#footnote-ref-136)
137. () صحیح مسلم، ش: 2032. [↑](#footnote-ref-137)
138. () صحیح مسلم، ش: 2033. [ر.ک: حدیث شماره‌ی 168. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-138)
139. () صحیح مسلم، ش: 2033. [ر.ک: حدیث شماره‌ی 168. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-139)
140. () صحیح مسلم، ش: 2033. [ر.ک: حدیث شماره‌ی 168. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-140)
141. () صحیح مسلم، ش: 2034. [↑](#footnote-ref-141)
142. () صحیح بخاری، ش: 5457. [↑](#footnote-ref-142)
143. () صحیح بخاری، ش: 5392؛ و صحیح مسلم، ش: 2058. [این حدیث، پیش‌تر به‌شماره‌ی 570 ذکر شد. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-143)
144. () صحیح مسلم، ش: 2059. [این حدیث، پیش‌تر به‌شماره‌ی 570 ذکر شد. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-144)
145. () صحیح مسلم، ش: 1469. [↑](#footnote-ref-145)
146. () صحیح بخاری، ش: 5631؛ و صحیح مسلم، ش: 2028. [↑](#footnote-ref-146)
147. () **ضعیف** است؛ ضعیف الجامع، ش: 6233؛ و ضعیف الترمذی، آلبانی/، ش: 319. [↑](#footnote-ref-147)
148. () صحیح بخاری، ش: 5630؛ و صحیح مسلم، ش: 267. [↑](#footnote-ref-148)
149. () صحیح بخاری، ش: (2352، 5619)؛ و صحیح مسلم، ش: 2029. [↑](#footnote-ref-149)
150. () صحیح بخاری، ش: 2351؛ و صحیح مسلم، ش:2030. این حدیث پیش‌تر پیش‌تر به‌شماره‌ی 574 ذکر شد. [↑](#footnote-ref-150)
151. () بخاری، ش: 2571؛ و مسلم، ش: 2029 به‌نقل از انس. [↑](#footnote-ref-151)
152. () صحیح بخاری، ش: 5625؛ و صحیح مسلم، ش: 2023. [↑](#footnote-ref-152)
153. () صحیح بخاری، ش: 5628؛ مسلم، این حدیث را روایت نکرده است. [↑](#footnote-ref-153)
154. () صحیح الترمذی، آلبانی/، ش: 1542. [↑](#footnote-ref-154)
155. () کسی سراغ ندارد که چیزی از آثار رسول‌الله مانده باشد و این، از حکمت الاهی‌ست تا زمینه‌ی شرک، مرتفع گردد. ر.ک: «التوسل، انواعه واحکامه» از علامه آلبانی/ که در این موضوع، بی‌نظیر است. [↑](#footnote-ref-155)
156. () صحیح الجامع، ش: 6912؛ السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 385؛ و صحیح الترمذی، آلبانی/، ش: 1538. [↑](#footnote-ref-156)
157. () صحیح الجامع، ش: 6820؛ إرواءالغلیل، ش: 2037؛ و صحیح الترمذی، آلبانی/، ش: 1539. [↑](#footnote-ref-157)
158. () **اِسنادش ضعیف است؛** روایت: طبرانی در الکبیر (2/155) از طریق سفیان بن عیینه از فطر از ابوالطفیل از ابوذر به صورت مرفوع؛ دارقطنی در العلل (6/290) گفته است: «و غیر از ابن‌عیینه، این روایت را از فطر از منذر ثوری از ابوذر، به صورت مرسَل نقل کرده‌اند و همین، صحیح است». شاهدِ این معنا، روایت شافعی در مسند اوست که اِسنادش ضعیف می‌باشد. [↑](#footnote-ref-158)
159. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 768. [↑](#footnote-ref-159)
160. () صحیح بخاری، ش: 1637؛ و صحیح مسلم، ش: 2027. [↑](#footnote-ref-160)
161. () صحیح بخاری، ش: 5615. [↑](#footnote-ref-161)
162. () صحیح الترمذی، آلبانی/، ش: 1533. [↑](#footnote-ref-162)
163. () صحیح الترمذی، آلبانی/، ش: 1535. [↑](#footnote-ref-163)
164. () صحیح مسلم، ش: 2024. [↑](#footnote-ref-164)
165. () صحیح مسلم، ش: 2026؛ علامه آلبانی/ می‌گوید: **با این لفظ، منكَر است**. سپس می‌افزاید: در چند روایت از چند صحابه، از نوشیدن آب در حالتِ ایستاده منع شده است؛ از جمله در روایتی از ابوهریره، ولی با لفظی دیگر که در آن، به انگشت زدن و بالا آوردن امر شده است؛ اما ذکری از نسیان و فراموشی نیست. و وجه منکر بودنش، همین است؛ وگرنه، سایر حدیث، محفوظ می‌باشد. از این‌رو آن را در السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 177 آورده‌ام. [↑](#footnote-ref-165)
166. () **صحیح است؛** صحیح الجامع، آلبانی/، ش: 2435. [↑](#footnote-ref-166)
167. () **صحیح لشواهده؛** صحیح الجامع، ش: 5502. حافظ، طرق و شواهد این روایت را به‌طور خاص ذکر کرده است. [↑](#footnote-ref-167)
168. () بخاری، ش: (444، 1167) و مسلم، ش: 714 به‌نقل از ابوقتاده. [↑](#footnote-ref-168)
169. () صحیح الجامع، ش: 3588؛ صحیح الترمذی، ش: آلبانی/، ش: 1544؛ این حدیث به‌صورت طولانی در صحیح مسلم، ش: 681 آمده است. [↑](#footnote-ref-169)
170. () صحیح بخاری، ش: 6018؛ و صحیح مسلم، ش:47. [↑](#footnote-ref-170)
171. () صحیح بخاری، ش: (195، 3574)؛ صحیح مسلم، ش: 2279؛ روایت دیگر در صحیح بخاری، ش: 200 و صحیح مسلم، ش: 2279 آمده است. [↑](#footnote-ref-171)
172. () صحیح بخاری، ش: 197. [↑](#footnote-ref-172)
173. () صحیح بخاری، ش: (5613، 5621). [↑](#footnote-ref-173)
174. () صحیح بخاری، ش: (5632، 5831)؛ و صحیح مسلم، ش: 2067. [↑](#footnote-ref-174)
175. () صحیح بخاری، ش: 5634؛ و صحیح مسلم، ش: 2065. [↑](#footnote-ref-175)
176. () صحیح الجامع، ش: 1236؛ صحیح أبی داود، آلبانی/، ش: 3426. [↑](#footnote-ref-176)
177. () صحیح النسائی، آلبانی/، ش:4915. [↑](#footnote-ref-177)
178. () صحیح بخاری، ش: 3551؛ و صحیح مسلم، ش: 2337؛ صحیح الجامع، ش: 1235. [↑](#footnote-ref-178)
179. () صحیح بخاری، ش: (187، 633)؛ و صحیح مسلم، ش: 503. [↑](#footnote-ref-179)
180. () صحیح أبی داود، آلبانی/، ش: 3430. [↑](#footnote-ref-180)
181. () صحیح مسلم، ش: 1358. [↑](#footnote-ref-181)
182. () این، اجتهاد و دیدگاه فقهی شارح/ می‌باشد؛ و گرنه افضل، همان عملی‌ست که پیامبر انجام داده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-182)
183. () صحیح مسلم، ش: 1359. [↑](#footnote-ref-183)
184. () صحیح بخاری، ش: 1264؛ و صحیح مسلم، ش: 941. [↑](#footnote-ref-184)
185. () صحیح مسلم، ش: 2081. [↑](#footnote-ref-185)
186. () صحیح بخاری، ش: 5799؛ و صحیح مسلم، ش: 274. [↑](#footnote-ref-186)
187. () صحیح الجامع، ش: 4625؛ و صحیح أبی داود، آلبانی/، ش: 3396. [↑](#footnote-ref-187)
188. () ضعیف است؛ ر.ک: السلسلۀ الضعیفۀ، ش: 2458؛ ضعیف أبی‌داود، ش:1700؛ و مختصر الشمائل، ش:47؛ همه‌ی این کتاب‌ها از آلبانی‌ست. این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 524 گذشت. [↑](#footnote-ref-188)
189. () صحیح بخاری، ش: (3665، 5784)؛ و صحیح مسلم، ش: 2085. [↑](#footnote-ref-189)
190. () صحیح بخاری، ش: 5788؛ و صحیح مسلم، ش: 2087. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 621 گذشت. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-190)
191. () صحیح بخاری، ش: 5787. [↑](#footnote-ref-191)
192. () اسبال ازار، یعنی بلند بودن شلوار به‌گونه‌ای که دو قوزک پا را بپوشاند. [↑](#footnote-ref-192)
193. () صحیح مسلم، ش: 106. [↑](#footnote-ref-193)
194. () صحیح الجامع، ش: 2770؛ و صحیح أبی داود، آلبانی/، ش: 3450. [↑](#footnote-ref-194)
195. () استفاده از لُنگ برای پوشش، هم‌چنان در پاره‌ای از مناطق جنوب ایران مرسوم است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-195)
196. () صحیح بخاری، ش: (60، 96، 163)؛ و مسلم، ش: 241 به‌نقل از عبدالله بن عمرو$. این حدیث شواهد دیگری نیز در «صحیحین» دارد. [↑](#footnote-ref-196)
197. () صحیح الجامع، ش: 7402؛ السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 1403؛ صحیح أبی داود، آلبانی/، ش: 3442. [↑](#footnote-ref-197)
198. () صحیح مسلم، ش: 479. [↑](#footnote-ref-198)
199. () **ضعیف است؛** روایت ابن‌حبان، (866، 894)، و ابویعلی در مسندش (3404) و بیهقی در شعب الایمان (2/41) از طریق قطن بن نسیر از جعفر بن سلیمان از ثابت از انس بن مالک به صورت مرفوع؛ بیهقی گوید: قطن بن نسیر به‌صورت مسند و جز او، به صورت مرسَل روایت کرده‌اند. و نیز روایت: ابن‌عدی در الکامل (6/52). ابن‌المدینی در علل خود، ص72 می‌گوید: «جعفر، به‌کثرت از ثابت روایت کرده و روایت‌های مرسَلش فراوان است و بسیاری از آن‌ها، منكَر می‌باشد». علامه آلبانی/ در السلسلۀ الضعیفۀ (1362) این حدیث را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-199)
200. () صحیح بخاری، ش: (2442، 6951)؛ و صحیح مسلم، ش: 2580. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 238 گذشت. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-200)
201. () صحیح بخاری، ش: (2566، 6017)؛ و صحیح مسلم، ش: 1030. ر.ک: همین کتاب، حدیث شماره‌ی:126. [↑](#footnote-ref-201)
202. () **ضعیف** است؛ ضعیف أبی داود، آلبانی/، ش: 884. [↑](#footnote-ref-202)
203. () **ضعیف** است؛ ضعیف أبی داود، آلبانی/، ش: 885. [↑](#footnote-ref-203)
204. () **صحیح است؛** علامه آلبانی/ این حدیث را در کتاب «حجاب المرأۀ المسلمۀ»، ص 104، و در إرواءالغلیل، ش: 1269 صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-204)
205. () صحیح بخاری، ش: (893، 5188، 5200، 7138)؛ و صحیح مسلم، ش: 1829 به‌نقل از ابن‌عمر$. [ر.ک: حدیث شماره‌ی 288 همین کتاب. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-205)
206. () صحیح مسلم، ش: 91 به‌نقل از عبدالله بن مسعود. [ر.ک: حدیث شماره‌ی 617. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-206)
207. () صحیح أبی داود، آلبانی/، ش: 3449. [↑](#footnote-ref-207)
208. () صحیح مسلم، ش: 2086. [↑](#footnote-ref-208)
209. () صحیح الجامع، ش: 6187؛ غایۀ المرام، ش: 90؛ و صحیح أبی داود، آلبانی/، ش: 3467. [↑](#footnote-ref-209)
210. () آلبانی/ با نگاهی دیگر و متفاوت از دیدگاه شارح/، کتابی مفید در این موضوع دارد که مطالعه‌ی آن به دانش‌پژوهان و اهل تحقیق، پیشنهاد می‌شود. کتابِ : «**الرد المفحم** على من خالف العلماء وتشدد وتعصب وألزم المرأة أن تستر وجهها وكفيها وأوجب ولم يقنع بقولهم : إنه سنة ومستحبة». [مترجم] [↑](#footnote-ref-210)
211. () صحیح الجامع، ش: 6145؛ السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 718؛ و صحیح الترمذی، آلبانی/، ش: 2017. [↑](#footnote-ref-211)
212. () صحیح الجامع، ش: 1887؛ غایۀ المرام، ش: 75؛ و صحیح أبی داود، آلبانی/، ش: 2260. [↑](#footnote-ref-212)
213. () صحیح بخاری، ش: 5834؛ و صحیح مسلم، ش: 2069. [↑](#footnote-ref-213)
214. () یعنی در آخرت از لباس ابریشمی محروم خواهد بود. [مترجم] [↑](#footnote-ref-214)
215. () صحیح بخاری، ش: 5835؛ و صحیح مسلم، ش: 2068. [↑](#footnote-ref-215)
216. () صحیح بخاری، ش: 5832؛ و صحیح مسلم، ش: 2073. [↑](#footnote-ref-216)
217. () صحیح الجامع، ش: 2274؛ إرواء الغلیل، ش: 277؛ و صحیح أبی داود، آلبانی/، ش: 3422. [↑](#footnote-ref-217)
218. () صحیح الجامع، ش: 3137؛ غایۀ المرام، ش: 77؛ آداب الزفاف، ص150؛ و صحیح الترمذی، آلبانی/، ش: 1404. [↑](#footnote-ref-218)
219. () صحیح بخاری، ش: 5837؛ پیش‌تر روایتی به همین مضمون به‌شماره‌ی 781 از حذیفه ذکر شد که در صحیحین آمده است. [↑](#footnote-ref-219)
220. () صحیح بخاری، ش: 5839؛ و صحیح مسلم، ش: 2076. [↑](#footnote-ref-220)
221. () صحیح الجامع، ش: 7283؛ و صحیح أبی داود، آلبانی/، ش: 3477. [↑](#footnote-ref-221)
222. () صحیح الجامع، ش: 6953؛ السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 1011؛ و صحیح أبی داود، آلبانی/، ش: 3480. [↑](#footnote-ref-222)
223. () صحیح الجامع، ش: 4664؛ و صحیح أبی داود، آلبانی/، ش: 3393. [↑](#footnote-ref-223)
224. () پیش‌تر تخریج این دو حدیث بیان شد. [↑](#footnote-ref-224)
225. () صحیح بخاری، ش: 6315. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 81 ذکر شد. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-225)
226. () صحیح بخاری، ش: 247؛ و صحیح مسلم، ش: 2710. [ر.ک: همین کتاب، ج1، حدیث شماره‌ی 81 . (مترجم)] [↑](#footnote-ref-226)
227. () صحیح بخاری، ش: 6310؛ و صحیح مسلم، ش: 736. [↑](#footnote-ref-227)
228. () صحیح بخاری، ش: 6314. [↑](#footnote-ref-228)
229. () **ترجمه‌ی دعا**: «یا الله! به نام تو می‌میرم- می‌خوابم- و به نامِ تو زنده - بیدار- می‌شوم». [↑](#footnote-ref-229)
230. () **ترجمه‌ی دعا:** «همه‌ی حمد و ستایش ویژه‌ی الله می‌باشد؛ ذاتی که ما را پس از آن‌که میراند، زنده کرد و بازگشت، به سوی اوست». [↑](#footnote-ref-230)
231. () **ضعیف است؛** ضعیف أبی داود، آلبانی/، ش: 1069. [↑](#footnote-ref-231)
232. () صحیح الجامع، ش: 6477؛ السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 78؛ و صحیح أبی داود، آلبانی/، ش: 4065. [↑](#footnote-ref-232)
233. () صحیح بخاری، ش: 475؛ و صحیح مسلم، ش: 2100. [↑](#footnote-ref-233)
234. () صحیح الجامع، ش: 4747؛ صحیح أبی داود، آلبانی/، ش: 4060؛ و مسلم، ش: 670. [↑](#footnote-ref-234)
235. () صحیح بخاری، ش: 6272. [↑](#footnote-ref-235)
236. () صحیح أبی داود، آلبانی/، ش: 4057. [↑](#footnote-ref-236)
237. () صحیح أبی داود، آلبانی/، ش: 4058. [↑](#footnote-ref-237)
238. () صحیح بخاری، ش: 6270؛ و صحیح مسلم، ش: 2177. [↑](#footnote-ref-238)
239. () صحیح مسلم، ش: 2179. [↑](#footnote-ref-239)
240. () **اِسنادش ضعیف است؛** روایت: طبرانی در الکبیر (2/155) از طریق سفیان بن عیینه از فطر از ابوالطفیل از ابوذر به صورت مرفوع؛ دارقطنی در العلل (6/290) گفته است: «و غیر از ابن‌عیینه، این روایت را از فطر از منذر ثوری از ابوذر، به صورت مرسَل نقل کرده‌اند و همین، صحیح است». شاهدِ این معنا، روایت شافعی در مسند اوست که اِسنادش ضعیف می‌باشد. [↑](#footnote-ref-240)
241. () صحیح مسلم، ش: 432، 122؛ ر.ک: حدیث شماره‌ی 353و 354. [مترجم] [↑](#footnote-ref-241)
242. () صحیح أبی داود، آلبانی/، ش: 4040. [↑](#footnote-ref-242)
243. () صحیح بخاری، ش: 883. [↑](#footnote-ref-243)
244. () صحیح بخاری، ش: (811، 830، 831، 846، 2471)؛ و مسلم، ش: 1397، 1400) [↑](#footnote-ref-244)
245. () صحیح الجامع، ش: 7656؛ و صحیح أبی داود، آلبانی/، ش: 4055. [↑](#footnote-ref-245)
246. (834): **ضعیف است؛** ضعیف الجامع، ش: 4694؛ السلسلۀ الضعیفۀ، آلبانی/، ش: 638. [↑](#footnote-ref-246)
247. () صحیح الجامع، ش: 3285؛ السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 832؛ و صحیح أبی داود، آلبانی/، ش: 4035. [↑](#footnote-ref-247)
248. () صحیح الجامع، ش: 619؛ ر.ک: السلسلۀ الصحیحۀ (ح67-81)؛ و صحیح الترمذی، آلبانی/، ش: 2730. [↑](#footnote-ref-248)
249. () صحیح أبی داود، آلبانی/، ش: 4068. [↑](#footnote-ref-249)
250. () صحیح الترمذی، آلبانی/، ش: 2783. [↑](#footnote-ref-250)
251. () صحیح بخاری، در چندین مورد، از جمله: (1395، 1458، 1496، 4347)؛ و صحیح مسلم، ش: 19. [ر.ک: حدیث شماره‌ی 213. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-251)
252. () صحیح أبی داود، آلبانی/، ش: 4064. [↑](#footnote-ref-252)
253. () صحیح الترمذی، آلبانی/، ش: 2691. [↑](#footnote-ref-253)
254. () صحیح الجامع، ش: 6477؛ السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 78؛ و صحیح أبی داود، آلبانی/، ش: 4065. [پیش‌تر به‌شماره‌ی 823 گذشت.] [↑](#footnote-ref-254)
255. () صحیح بخاری، ش: 6990. [↑](#footnote-ref-255)
256. () صحیح بخاری، ش: 7017؛ و صحیح مسلم، ش: 2263. [↑](#footnote-ref-256)
257. () صحیح بخاری، ش: 6993؛ و صحیح مسلم، ش: (2266، 2267). [↑](#footnote-ref-257)
258. () صحیح بخاری، ش: 6985؛ و صحیح مسلم، ش: 2262. [↑](#footnote-ref-258)
259. () **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! به نام تو پهلويم را بر زمين گذاشتم و به كمك تو آن را بلند مي‌كنم. اگر جانِ مرا گرفتی، آن را بیامرز و بر آن، رحم بفرما. و اگر جانم را به کالبدم برگرداندی، آن را با آن‌چه که بندگان نيكوكارت را حفاظت مي‌نمايي، حفاظت كن». [↑](#footnote-ref-259)
260. () صحیح بخاری، ش: (6986، 7044)؛ و صحیح مسلم، ش: 2261. [↑](#footnote-ref-260)
261. () صحیح مسلم، ش: 2262. [↑](#footnote-ref-261)
262. () صحیح بخاری، ش: 3509. [↑](#footnote-ref-262)
263. () صحیح بخاری، ش: (831، 6130، 6328)؛ و مسلم، ش: 402 به‌روایت: عبدالله بن مسعود. [↑](#footnote-ref-263)
264. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 383 همین کتاب. [مترجم]. [↑](#footnote-ref-264)
265. () اشاره‌ای است به این حدیث که رسول‌الله فرموده است: «**الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا**». [صحیح بخاری، ش: (481، 2446، 6027)] مترجم. [↑](#footnote-ref-265)
266. () صحیح بخاری، ش: 6928؛ و مسلم، ش: 2164. [↑](#footnote-ref-266)
267. () صحیح بخاری، ش: 12؛ و صحیح مسلم، ش: 39. [این حدیث، پیش‌تر به‌شماره‌ی 555 گذشت. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-267)
268. () صحیح بخاری، ش: 6502، به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-268)
269. () صحیح مسلم، ش:2167 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-269)
270. () صحیح بخاری، ش6077؛ و صحیح مسلم، ش: 2560 به‌نقل از ابوایوب انصاری. [↑](#footnote-ref-270)
271. () صحیح بخاری، ش: (3326، 6227)؛ و صحیح مسلم، ش: 2841. [↑](#footnote-ref-271)
272. () صحیح بخاری، ش: (1239، 6222)؛ و صحیح مسلم، ش: 2066. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 244 ذکر شد. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-272)
273. () صحیح مسلم، ش: 54. . [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 383 ذکر شد. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-273)
274. () صحیح الجامع، ش: 7865؛ السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 569؛ و صحیح الترمذی، از آلبانی/ ش: 2019. [↑](#footnote-ref-274)
275. () یعنی بدون هیچ رنجی، با سلام و استقبالِ گرمِ فرشتگان، وارد بهشت شوید. (مترجم) [↑](#footnote-ref-275)
276. () صحیح الأدب المفرد، از آلبانی/ ش: 770. [↑](#footnote-ref-276)
277. () صحیح بخاری، ش: 1325؛ و مسلم، ش: 945 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-277)
278. () صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 4327. [↑](#footnote-ref-278)
279. () صحیح بخاری، ش: (3217، 3768)؛ و صحیح مسلم، ش: 2447. [↑](#footnote-ref-279)
280. () صحیح بخاری، ش: (94، 95). [↑](#footnote-ref-280)
281. () منظور، حدیثی‌ست که در آن، پیامبر روش درستِ نماز را به شخصی که بَد نماز می‌خواند، آموزش داد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-281)
282. () صحیح مسلم، ش: 2055. [↑](#footnote-ref-282)
283. () صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 4336. [↑](#footnote-ref-283)
284. () صحیح الجامع، ش: 2011؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 4328. [↑](#footnote-ref-284)
285. () یعنی در سلام کردن، پیش‌دستی کند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-285)
286. () السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 1403؛ این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 800 گذشت. [↑](#footnote-ref-286)
287. () صحیح بخاری، ش: 6231؛ و صحیح مسلم، ش: 2160. [↑](#footnote-ref-287)
288. () صحیح الجامع، ش: 2011؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 4328. این حدیث، پیش‌تر به‌شماره‌ی 860 گذشت. [↑](#footnote-ref-288)
289. () یعنی در سلام کردن به دیگران، پیش‌دستی کند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-289)
290. () صحیح بخاری، ش: 757؛ و صحیح مسلم، ش: 397. [↑](#footnote-ref-290)
291. () صحیح الجامع، ش: 789؛ السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 186؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 4332. [↑](#footnote-ref-291)
292. () **ضعیف** است؛ ر.ک: ضعیف الجامع، ش: 6389؛ و ضعیف الترمذی، از آلبانی/ ش: 509. [↑](#footnote-ref-292)
293. () صحیح بخاری، ش: (757، 793، 6251، 6667)؛ و مسلم، ش: 397 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-293)
294. () صحیح بخاری، ش: 6247؛ و صحیح مسلم، ش: 2168. [↑](#footnote-ref-294)
295. () صحیح بخاری، ش: (5403، 6248). [↑](#footnote-ref-295)
296. () صحیح بخاری، ش: 357؛ و صحیح مسلم، ش: 336. [↑](#footnote-ref-296)
297. () صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 4336. این حدیث، پیش‌تر به‌شماره‌ی 859 گذشت. [↑](#footnote-ref-297)
298. () صحیح مسلم، ش: 2588 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-298)
299. () صحیح مسلم، ش:2167. [↑](#footnote-ref-299)
300. () صحیح بخاری، ش: 6258؛ و صحیح مسلم، ش: 2163. [↑](#footnote-ref-300)
301. () یعنی نگویید: «وعلیکم السلام». زیرا آن‌ها معمولا می‌گویند: السام علیکم که به معنای مرگ بر شماست. (مترجم). [↑](#footnote-ref-301)
302. () صحیح بخاری، ش: (5663، 6254)؛ و صحیح مسلم، ش: 1798. [↑](#footnote-ref-302)
303. () صحیح مسلم، ش: 1767 به‌نقل از جابر بن عبدالله. [↑](#footnote-ref-303)
304. () ابن‌ابی‌عاصم در الآحاد والمثانی (234) به روایت ابوعبیده؛ فاکهی در أخبار مکۀ (1749)، و بزار در مسندش (230) و خطیب در الفصل للوصل المدرج (2/810) به روایت عمر و مسلم/ به‌شماره‌ی 1767 بدین الفاظ روایت کرده است: «لأخرجنّ الیهود والنصاری من جزیرۀ العرب حتی لا أدع إلا مسلما». [↑](#footnote-ref-304)
305. () صحیح بخاری، ش: (3053، 3168، 4431) و مسلم، ش: 1637. [↑](#footnote-ref-305)
306. () صحیح الجامع، ش: 400؛ السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 183؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 4340. [↑](#footnote-ref-306)
307. () صحیح بخاری، ش: 6245؛ و صحیح مسلم، ش: 2153. [↑](#footnote-ref-307)
308. () یعنی برای ورود به جایی باید سه بار اجازه خواست. (مترجم) [↑](#footnote-ref-308)
309. () صحیح بخاری، ش: (6242، 6901)؛ و صحیح مسلم، ش: 2156. [↑](#footnote-ref-309)
310. () صحیح الجامع، ش: 234؛ السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 1170؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 4312. [↑](#footnote-ref-310)
311. () صحیح أبی داود، ش: 4311. [↑](#footnote-ref-311)
312. () صحیح بخاری، ش: (3207، 3887)؛ و صحیح مسلم، ش: 162. [↑](#footnote-ref-312)
313. () صحیح بخاری، ش: 6443؛ و صحیح مسلم، ش: 94. [↑](#footnote-ref-313)
314. () صحیح بخاری، ش: 357؛ و صحیح مسلم، ش: 336؛ این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 869 گذشت. [↑](#footnote-ref-314)
315. () صحیح بخاری، ش: 6250؛ و صحیح مسلم، ش: 2155. [↑](#footnote-ref-315)
316. () صحیح بخاری، ش: 6223. [↑](#footnote-ref-316)
317. () صحیح بخاری، ش: 6224. [↑](#footnote-ref-317)
318. () صحیح مسلم، ش: 2992. [↑](#footnote-ref-318)
319. () صحیح بخاری، ش: 6225؛ و صحیح مسلم، ش: 2991. [↑](#footnote-ref-319)
320. () صحیح مسلم، ش: 4816. [↑](#footnote-ref-320)
321. () صحیح الجامع، ش: 4755؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 4207. [راوی در بین «خَفَضَ» و «غَضَّ » شک کرده است.] [↑](#footnote-ref-321)
322. () صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 4213. [↑](#footnote-ref-322)
323. () یعنی: الله بر شما رحم کند. [↑](#footnote-ref-323)
324. () یعنی: الله، شما را هدایت کند و احوالتان را اصلاح بگرداند. [↑](#footnote-ref-324)
325. () صحیح مسلم، ش: 2995. [↑](#footnote-ref-325)
326. () صحیح بخاری، ش: 6263. [↑](#footnote-ref-326)
327. () صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 4344؛ آلبانی/ گوید: «وَهُمْ أولُ مَنْ جَاءَ بالمُصَافَحَة »، سخن انس می‌باشد که در حدیث گنجانده شده است. [↑](#footnote-ref-327)
328. () صحیح الجامع، ش: (5777، 5778)؛ السلسلۀالصحیحۀ، ش: 525؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 4343. [↑](#footnote-ref-328)
329. () صحیح الترمذی، از آلبانی/ ش: 2195. [↑](#footnote-ref-329)
330. () **ضعیف است؛** ر.ک: ضعیف الترمذی، از آلبانی/ ش: 517. [↑](#footnote-ref-330)
331. () منظور از نُه نشانه‌ی آشکار، نشانه‌های نُه‌گانه‌ای‌ست که الله متعال به موسی داد؛ این نشانه‌ها، عبارت بودند از: عصا، دست (ید بیضاء)، خشک‌سالی‌های پیاپی، کاهش محصولات، توفان، هجوم ملخ، شپش و قورباغه، و خون‌آلود شدنِ آب‌های بنی‌اسرائیل. [مترجم] [↑](#footnote-ref-331)
332. () **ضعیف است؛** ر.ک: ضعیف أبی داود، از آلبانی/ ش: 1117؛ و ضعیف الترمذی، ش: 517. [↑](#footnote-ref-332)
333. () **ضعیف است؛** ر.ک: ضعیف الترمذی، از آلبانی/ ش: 516. [↑](#footnote-ref-333)
334. () صحیح مسلم، ش: 2626. [این حدیث، پیش‌تر به شماره‌ی 123 و 700 ذکر شد. (مترجم)]. [↑](#footnote-ref-334)
335. () صحیح بخاری، ش: 5997؛ و صحیح مسلم، ش: 2318. [این حدیث، پیش‌تر به‌شماره‌ی 230 ذکر شد. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-335)
336. () **حسن است؛** روایت: ترمذی (3768)؛ نسائی در الکبری (5/50)؛ احمد در مسند خود (3/3، 62، 64، 83) و در فضائل الصحابۀ (1368، 1384) به‌نقل از ابوسعید خدری؛ این حدیث شواهد دیگری هم دارد که علامه آلبانی/ در السلسلۀ الصحیحۀ (796، 797) ذکر کرده و در صحیح ابن‌ماجه (96)، و صحیح الترمذی (2965) و صحیح الجامع (3180) آن‌را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-336)
337. () صحیح بخاری، ش: 2704، 3629، 3746، 7109) به‌نقل از ابی‌بکره. [↑](#footnote-ref-337)
338. () آن گونه که در حدیث شماره‌ی 128 همین کتاب آمده است، این ماجرا درباره‌ی یک مرد روی داده و شارح محترم آن را درباره‌ی یک زنِ زناکار ذکر کرده است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-338)
339. () سوره‌ی تغابن، آیه‌ی 15. ترجمه: « اموال و فرزندانتان، فقط مایه‌ی آزمایش (شما) هستند». [↑](#footnote-ref-339)
340. () صحیح بخاری، ش: (1239، 6222)؛ و صحیح مسلم، ش: 2066. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 244 و 851 ذکر شد. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-340)
341. () صحیح بخاری، ش: 2738؛ و صحیح مسلم، ش: 1627 به‌نقل از ابن‌عمرم. [↑](#footnote-ref-341)
342. () صحیح بخاری، ش: 1240؛ و صحیح مسلم، ش: 2162. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 243 ذکر شد. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-342)
343. () صحیح مسلم، ش: 2569. [↑](#footnote-ref-343)
344. () صحیح بخاری، ش: 6502 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-344)
345. () صحیح بخاری، ش: (3046، 5649). [↑](#footnote-ref-345)
346. () صحیح مسلم، ش: 2568. [↑](#footnote-ref-346)
347. () صحیح الجامع، از آلبانی/ ش: 5767. [↑](#footnote-ref-347)
348. () صحیح بخاری، ش: 1356. [↑](#footnote-ref-348)
349. () صحیح بخاری در جند مورد، از جمله: (2942، 4210) و صحیح مسلم، ش: 2406 [↑](#footnote-ref-349)
350. () صحیح بخاری، ش: 5745؛ و صحیح مسلم، ش: 2194. [↑](#footnote-ref-350)
351. () صحیح بخاری، ش: 5743؛ و صحیح مسلم، ش: 1291. [↑](#footnote-ref-351)
352. () **ترجمه‌ی دعا:** «اي پروردگار مردم! بيماري‌اش را برطرف کن و آن‌چنان بهبودی و شفايي عنايت بفرما كه هيچ‌ بيماري‌اي باقي نگذارد. چرا كه تو، شفادهنده‌ای و هيچ شفايي، جز شفاي تو وجود ندارد». [↑](#footnote-ref-352)
353. () صحیح مسلم، ش: 552 به‌نقل از: حذیفه بن یمان. [↑](#footnote-ref-353)
354. () **صحیح است؛** ر.ک: صحیح الجامع، ش: 1762. [↑](#footnote-ref-354)
355. () صحیح بخاری، ش: 5678 به‌نقل از ابوهریره با این لفظ: «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ دَاءً إلاَّ أَنْزَلَ لَهُ دَوَاءً». [↑](#footnote-ref-355)
356. () صحیح بخاری، ش: 5742. [↑](#footnote-ref-356)
357. () **ترجمه‌ی دعا:** «اي پروردگار مردم! و ای از میان‌برنده‌ی بیماری! - این بنده را- شِفا ده که تو شِفادهنده‌ای و هیچ شفادهنده‌ای جز تو وجود ندارد؛ آن‌چنان بهبودی و شفايي عنايت بفرما كه هيچ‌ بيماري‌اي باقي نگذارد». [↑](#footnote-ref-357)
358. () صحیح بخاری، ش: 1296؛ و صحیح مسلم، ش: 1628. [↑](#footnote-ref-358)
359. () صحیح مسلم، ش: 2202. [↑](#footnote-ref-359)
360. () **ترجمه‌ی دعا:** «از دردی که احساس می‌کنم و از شرّ چیزی که می‌ترسم، به عزت و قدرتِ الله پناه می‌برم». [↑](#footnote-ref-360)
361. () صحیح الجامع، از آلبانی/ ش: 6388. [↑](#footnote-ref-361)
362. () **ترجمه‌ی دعا:** «از اللهِ بزرگ، پروردگارِ عرشِ بزرگ، می‌خواهم که تو را شِفا دهد». [↑](#footnote-ref-362)
363. () صحیح بخاری، ش: (3616، 5656). [↑](#footnote-ref-363)
364. () صحیح بخاری، ش: (6339، 7477)؛ و مسلم، ش: 2679 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-364)
365. () صحیح مسلم، ش: 2186. [↑](#footnote-ref-365)
366. () **ترجمه:** «به نامِ الله بر تو دعای شفا می‌خوانم (و از او می‌خواهم) که تو را از آن‌چه که تو را می‌آزارد و از هر شخص یا چشمِ حسودی در پناه خویش قرار دهد؛ الله، تو را شِفا بخشد که به نامِ او، برای تو دعایِ شِفا و بهبودی می‌کنم». [↑](#footnote-ref-366)
367. () صحیح الجامع، از آلبانی رحمه الله، ش: 317. [↑](#footnote-ref-367)
368. () **ترجمه:** معبود راستینی جز الله نیست و الله از هرچیز و هرکس، بزرگ‌تر است. [↑](#footnote-ref-368)
369. () **ترجمه:** معبود راستینی جز الله نیست و او یکتاست و شریکی ندارد. [↑](#footnote-ref-369)
370. () **ترجمه:** معبود راستینی جز الله وجود ندارد؛ فرمانروایی و ستایش، از آنِ اوست. [↑](#footnote-ref-370)
371. () **ترجمه:** معبود راستینی جز الله نیست؛ هیچ بازدارنده‌ای (از گناه) و هیچ نیرویی (برای اطاعت) جز به خواست و توفیقِ الله وجود ندارد. [↑](#footnote-ref-371)
372. () صحیح بخاری، ش: (4447، 6266). [↑](#footnote-ref-372)
373. () صحیح بخاری، ش: (3706، 4416)؛ و صحیح مسلم، ش: 2404 به‌نقل از سعد بن ابی‌وقاص. [↑](#footnote-ref-373)
374. () صحیح بخاری، ش: 4450؛ و صحیح مسلم، ش: 2444. [↑](#footnote-ref-374)
375. () **ضعیف است؛** ر.ک: ضعیف الجامع، از آلبانی/ ش: 1176؛ آلبانی، این حدیث را در مشکاۀ نیز به‌شماره‌ی 1564 ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-375)
376. () صحیح مسلم، ش: 1696. [↑](#footnote-ref-376)
377. () صحیح بخاری، ش: (5648، 5667)؛ و صحیح مسلم، ش: 2571. [↑](#footnote-ref-377)
378. () یعنی: شدتِ بیماری‌ام، دو برابرِ شدت بیماریِ هر یک از شماست. [↑](#footnote-ref-378)
379. () صحیح بخاری، ش: 1296؛ و صحیح مسلم، ش:1628. [این حدیث، پیش‌تر به‌شماره‌ی 7 ذکر شد.] [↑](#footnote-ref-379)
380. () صحیح بخاری، ش: 5661؛ و روایت مسلم، به‌شماره‌ی: 2387. [↑](#footnote-ref-380)
381. () این، ترکیبی از دو حدیث است که شارح/ در قالبِ یک روایت آورده است: «أَستأني بِهِم»، روایتِ احمد در مسندش (1/258) و نسائی در الکبری (6/380) به‌نقل از ابن‌عباس$ می‌باشد و بخشِ دوم، روایتِ بخاری، ش: 3231 و مسلم، ش: 1795 به‌نقل از عایشه& است. [↑](#footnote-ref-381)
382. () صحیح مسلم، ش: 1629. [↑](#footnote-ref-382)
383. () صحیح الجامع، ش: 6479. [↑](#footnote-ref-383)
384. () صحیح مسلم، ش: 916 به‌نقل از ابوسعید خدری؛ و نیز روایت مسلم، ش: 917 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-384)
385. () صحیح بخاری، ش: (3884، 4772، 6681) به‌نقل از مسیب بن حزن. [↑](#footnote-ref-385)
386. () آن دو هم‌نشین، ابوجهل و عبدالله بن ابی‌امیه بودند. (مترجم). [↑](#footnote-ref-386)
387. () صحیح بخاری، ش: (3885، 6564) و مسلم، ش: 210 به‌نقل از ابوسعید خدری. [↑](#footnote-ref-387)
388. () صحیح بخاری، ش: (3883، 6208) و مسلم، ش:209 به‌نقل از عباس بن عبدالمطلب. [↑](#footnote-ref-388)
389. () صحیح مسلم، ش2699 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-389)
390. () صحیح مسلم، ش: 916. [↑](#footnote-ref-390)
391. () صحیح مسلم، ش: 920. [↑](#footnote-ref-391)
392. () مسلم، ش: 918 به‌نقل از ام‌المؤمنین ام‌سلمه&. [↑](#footnote-ref-392)
393. () صحیح مسلم، ش: 919. [↑](#footnote-ref-393)
394. () **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! من و او را بیامرز و جای‌گزین خوبی به جای او به من عطا فرما». [↑](#footnote-ref-394)
395. () صحیح مسلم، ش: 918. [↑](#footnote-ref-395)
396. () **ترجمه‌ی دعا:** «ما، از آنِ الله هستیم و به سوی او بازمی‌گردیم؛ یا الله! به‌خاطرِ مصیبتم، به من پاداش بده و جای‌گزینی بهتر از آن، به من عنایت کن». [↑](#footnote-ref-396)
397. () السلسلۀ الصحیحۀ، از آلبانی/ ش: 1408. [↑](#footnote-ref-397)
398. () یعنی الحمدلله و ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾ گفت. [↑](#footnote-ref-398)
399. () صحیح بخاری، ش: 6424. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 33 ذکر شد. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-399)
400. () صحیح بخاری، ش: (1284، 7377)؛ و صحیح مسلم، ش: 923. [↑](#footnote-ref-400)
401. () **ترجمه‌ی دعا:** «ما، از آنِ الله هستیم و به سوی او بازمی‌گردیم؛ یا الله! به‌خاطرِ مصیبتم، به من پاداش بده و جای‌گزینی بهتر از آن، به من عنایت کن». [↑](#footnote-ref-401)
402. () حمد و ستایش در همه حال، ویژه‌ی الله متعال است. [↑](#footnote-ref-402)
403. () **صحیح است؛** ر.ک: صحیح الجامع، از آلبانی/ ش: 4640. [↑](#footnote-ref-403)
404. () صحیح بخاری، ش: 1304؛ و صحیح مسلم، ش: 924. [↑](#footnote-ref-404)
405. () **ضعیف است؛** ر.ک: إرواء الغلیل، ش: 769؛ ضعیف الجامع، ش: 4690؛ و ضعیف أبی داود، ش: 685. [↑](#footnote-ref-405)
406. () صحیح بخاری، ش: 7377؛ و صحیح مسلم، ش: 923. [↑](#footnote-ref-406)
407. () صحیح بخاری، ش: 1303؛ و صحیح مسلم، ش: 2315. [↑](#footnote-ref-407)
408. () صحیح بخاری، ش: (2442، 6951)؛ و صحیح مسلم، ش: 2580 به‌نقل ازعبدالله بن‌عمر$. [↑](#footnote-ref-408)
409. () آلبانی این حدیث را در احکام الجنائز، ص: 69 صحیح دانسته و ذیل حدیث شماره‌ی 2353 در السلسلۀ الصحیحۀ به آن اشاره کرده است. [↑](#footnote-ref-409)
410. () صحیح بخاری، ش: 1325؛ و صحیح مسلم، ش: 945. [↑](#footnote-ref-410)
411. () صحیح بخاری، ش: 47. [↑](#footnote-ref-411)
412. () صحیح بخاری، ش: 1278؛ و صحیح مسلم، ش: 938. [↑](#footnote-ref-412)
413. () صحیح بخاری، ش: 1325؛ و مسلم، ش: 945 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-413)
414. () **صحیح است؛** البته بدون لفظ «سرج» یا روشن کردن چراغ‌ بر روی قبرها؛ نگا: الإرواء (762)؛ السلسلۀ الضعیفۀ (225)؛ ضعیف الجامع (4691)؛ و ضعیف الترمذی (51). [↑](#footnote-ref-414)
415. () صحیح مسلم، ش: 947. [↑](#footnote-ref-415)
416. () صحیح مسلم، ش: 948. [↑](#footnote-ref-416)
417. () **ضعیف است؛** ر.ک: ضعیف الجامع، آلبانی/ ش: 5087. [↑](#footnote-ref-417)
418. () **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! ما را از پاداشِ - نماز خواندن بر- او محروم نکن و پس از او گمراهمان مگردان؛ و ما و او را بیامرز». [↑](#footnote-ref-418)
419. () صحیح مسلم، ش: 963. [↑](#footnote-ref-419)
420. () **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! او را بیامرز و بر او رحم بفرما؛ او را ببخش و از او درگذر و در پذیرایی از او از - در آن سرا- گرامی‌اش بدار و قبرش را فراخ بگردان و - گناهانِ- او را با آب و یخ و تگرگ بشوی و او را از گناهان، چنان پاک ساز که پارچه‌ی سفید را از چرک پاک می‌کنی و سرایی بهتر از این این سرا و خانواده‌ای بهتر از این خانواده و همسری بهتر از همسر دنیا به او عنایت بفرما؛ او را واردِ بهشت بگردان و از عذاب قبر و آتش دوزخ، پناهش بده». [↑](#footnote-ref-420)
421. () این دعا به‌صورتِ کامل در صفحات بعد، ذکر می‌شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-421)
422. () این لفظ، روایت بخاری است؛ ر.ک: صحیح بخاری، ش: (3370، 4797، 6357) و نیز روایت مسلم، ش: 406 بدونِ لفظ «ابراهیم»؛ بلکه فقط با لفظ «آل ابراهیم». [↑](#footnote-ref-422)
423. () آلبانی در احکام جنایز، ص: 124 و در مشکاۀ، به شماره‌ی: 1675 این حدیث را صحیح دانسته و گفته است: «برخی از محدثان، این حدیث را مرسل دانسته‌اند؛ اما علتی که برای ارسال ذکر کرده‌اند، وارد نیست». [↑](#footnote-ref-423)
424. () **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! زنده و مرده، و کوچک و بزرگ، و مرد و زن، و حاضر و غایبِ ما را بیامرز؛ یا الله! هرکه از ما را زنده نگاه داشتی، بر اسلام زنده‌اش بدار و هرکه از ما را می‌میرانی، او را بر ایمان بمیران. یا الله! ما را از پاداشِ - نماز خواندن بر- او (یا از اجر شکیبایی بر فراقش) محروم نکن و ما را پس از او، گمراه مگردان». [↑](#footnote-ref-424)
425. () صحیح الجامع، ش: 669؛ إرواء الغلیل، ش: 732؛ احکام جنایز، ص: 123 از آلبانی رحمه‌الله. [↑](#footnote-ref-425)
426. () **ضعیف است؛** ر.ک: ضعیف أبی داود، آلبانی/ ش: 703. [↑](#footnote-ref-426)
427. () **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! تو پروردگارِ اویی و تو، او را آفریده‌ای و تو، او را به سوی اسلام هدایت کردی و تو، روحش را گرفتی و تو به نهان و آشکار وی داناتری؛ ما به‌عنوانِ شفاعت‌گرانش نزدت آمده‌ایم؛ پس او را بیامرز». [↑](#footnote-ref-427)
428. () صحیح أبی داود، از آلبانی / ش: 2742. [↑](#footnote-ref-428)
429. () **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! فلان پسر فلان در پناه و در سایه‌ی پیمان و امانِ توست؛ پس، او را از عذاب قبر و عذاب آتش (دوزخ)، محافظت بفرما؛ تو، به پیمانِ خویش وفادار، و شایسته‌ی حمد و ستایشی؛ پس او را بیامرز و بر او رحم فرما که به‌راستی تو، آمرزنده‌ی مهرورزی». [↑](#footnote-ref-429)
430. () صحیح ابن ماجه، از آلبانی / ش: 1220؛ نگا: احکام جنایز. [↑](#footnote-ref-430)
431. () صحیح بخاری، ش: 1315؛ و صحیح مسلم، ش: 944. [↑](#footnote-ref-431)
432. () صحیح بخاری، ش: 1314. [↑](#footnote-ref-432)
433. () بدی­ها و شرارت­هایی که در دنیا می­بینیم، بدین معنا نیست که در کارهای خداوند نیز، شر و بدی وجود دارد. باید به تفاوت فعل با مفعول توجه کنیم و بدانیم که آفرینش بدی، به معنای انجام دادن بدی نیست. زیرا شر، به کسی نسبت داده می­شود که مرتکب بدی می‌گردد، نه به کسی که بدی را به عنوان یک آزمون، آفریده است. بنابراین به هیچ عنوان نمی­توانیم بدی یا شری را جزو صفات خداوند محسوب کنیم؛ چراکه الله متعال، هما‌ن‌طور که در ذات و صفاتش، از هر عیبی پاک و منزه است، در اقوال و افعالش نیز، از هر نقصی پاک می‌باشد. [مترجم]. [↑](#footnote-ref-433)
434. () صحیح الجامع، از آلبانی / ش: 6779؛ وی در مشکاۀ المصابیح، ش: 2915 نیز این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-434)
435. () **ضعیف است؛** ر.ک: ضعیف الجامع، ش: 2099؛ السلسلۀ الضعیفۀ، از آلبانی/ ش: 3232. وی در مشکاۀ المصابیح، ش: 1625 نیز این حدیث را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-435)
436. () صحیح بخاری، ش: (1362، 4945)؛ و صحیح مسلم، ش: 2467. [↑](#footnote-ref-436)
437. () صحیح الجامع، ش: 945؛ احکام جنایز، از آلبانی/ ص:155؛ وی، در المشکاۀ، ش: 133 نیز این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-437)
438. () صحیح مسلم، ش: 121. [↑](#footnote-ref-438)
439. () آلبانی/ در مقدمه‌ی همین کتاب پیرامونِ این موضوع، یعنی درباره‌ی انتساب این سخن به امام شافعی/ مفصل سخن گفته است. [↑](#footnote-ref-439)
440. () آلبانی/ در مقدمه‌ی این کتاب، این موضوع را مورد نقد و بررسی قرار داده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-440)
441. () صحیح بخاری، ش: 1388؛ و صحیح مسلم، ش: 1004. [↑](#footnote-ref-441)
442. () صحیح مسلم، ش: 1631. [↑](#footnote-ref-442)
443. () همان‌گونه که پیش‌تر گذشت، این موضوع جای بحث و تأمل دارد و علامه آلبانی/ در مقدمه‌ی همین کتاب به نقد و بررسی این دیدگاه پرداخته است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-443)
444. () صحیح بخاری، ش: 1367؛ و صحیح مسلم، ش: 949. [↑](#footnote-ref-444)
445. () صحیح بخاری، ش: 1368. [↑](#footnote-ref-445)
446. () **صحیح است؛** ر.ک: صحیح الترمذی، ش: 2946؛ و المشکاۀ، ش: (6110، 6111)؛ و تخریج العقیدۀ الطحاویۀ (728) از علامه آلبانی/. [↑](#footnote-ref-446)
447. () اين حدیث و تخریج آن، پیش‌تر به‌شماره‌ی 75 گذشت. [↑](#footnote-ref-447)
448. () روایت: حاکم در المستدرک (3/261)؛ و رویانی (1002)؛ و ابن ابی‌عاصم در الآحاد والمثانی (3399) و الجهاد (225)؛ و طبرانی در الکبیر (2/70)؛ و اصبهانی در دلائل النبوۀ (309)، از طریق عبدالرحمن بن یزید بن جابر از عطاء خراسانی از دختر ثابت بن قیس به‌صورت مرفوع. این، اِسنادی ضعیف است؛ زیرا عطاء به‌رغم این‌که صدوق (راستگو) بود، - در نقل روایت- به‌کثرت اشتباه می‌کرد؛ هم‌چنین شرحِ حالی از دختر ثابت نیافتم. البته همانند این را معمر در الجامع (11/239) به‌نقل از زهری به‌صورت مرسل از ثابت آورده است. در این روایت، زهری، محل اختلاف است؛ و نیز روایت: طبرانی در الکبیر (2/66) و الاوسط (1/18) از طریق اوزاعی از زهری از محمد بن ثابت انصاری از پدرش ثابت بن قیس به‌صورت مرفوع؛ حافظ در التهذیب (5/56) در شرح حال محمد بن ثابت می‌گوید: «چنین به‌نظر می‌رسد که روایت محمد بن ثابت از پدرش و نیز از سالم، مرسل باشد؛ زیرا ان‌دو در جنگ یمامه کشته شدند و او (=محمد بن ثابت) خردسال بود؛ مگر اینکه در همان زمان، یعنی در دوران طفولیتش چیزی از پدرش شنیده و حفظ کرده باشد... هم‌چنین سماع زهری از وی (=محمد بن ثابت) درست نیست و به‌ثبوت نرسیده است». و نیز روایت: رویانی (1001)، و طبرانی در الکبیر (2/67) و ابن مبارک در الجهاد (123) از طریق زهری از اسماعیل بن محمد بن ثابت از ثابت به‌صورت مرفوع. این، روایت مالک و یونس بن یزید از زهری است؛ البته صالیح بن ابی‌الخضر و ابراهیم بن سعد در این روایت با مالک و یونس بن یزید اختلاف کرده و آن‌را از طریق زهری از اسماعیل از پدرش از ثابت به‌صورت مرفوع روایت نموده‌اند. ابوحاتم در العلل (2/236) می‌گوید: «صالح در آن دچار اشتباه شده است؛ بلکه این روایت از زهری از اسماعیل بن محمد بن ثابت اویسی‌ست». [↑](#footnote-ref-448)
449. () همان‌گونه که در روایت بخاری آمده است، عمرو بن لحی نخستین کسی بود که حیوانات را به‌نامِ وقف برای بت‌ها، بدون استفاده رها ‌کرد. ر.ک: صحیح بخاری، ش: (1212، 3524). [مترجم] [↑](#footnote-ref-449)
450. () صحیح بخاری، ش: (138، 1248). [↑](#footnote-ref-450)
451. () صحیح بخاری، ش: (102، 1251)؛ صحیح مسلم، ش: 2632. [↑](#footnote-ref-451)
452. () سوره‌ي مریم، آیه‌ی71 [↑](#footnote-ref-452)
453. () صحیح بخاری، ش: 101؛ صحیح مسلم، ش: 2634. [↑](#footnote-ref-453)
454. () صحیح بخاری، ش: (433، 4419، 4420)؛ و صحیح مسلم، ش: 2980. [↑](#footnote-ref-454)
455. () صحیح بخاری، ش: 2949. [↑](#footnote-ref-455)
456. () صحيح الجامع، ش: 1300؛ و صحيح ابن‌ماجه، از آلباني/ ش: 1818. [↑](#footnote-ref-456)
457. () صحیح بخاری، ش: 2998. [↑](#footnote-ref-457)
458. () صحيح الجامع، ش: 3524؛ السلسلۀ الصحیحۀ، از آلبانی/ ش: 62؛ آلبانی/ گوید: طبری گفته است: «این، رهنمود و هشداری بازدارنده برای کسی‌ست که از تنهایی می‌ترسد؛ و گرنه، تنها به مسافرت رفتن، حرام نیست. کسی که به تنهایی به بیابان می‌رود یا شب را در خانه به‌تنهایی می‌گذراند، هر آن ممکن است که بترسد؛ به‌ویژه اگر قلبی ضعیف و اندیشه‌ای سست داشته باشد. البته مردم در این‌باره گوناگون‌اند؛ لذا این هشدار بازدارنده، به‌خاطر بازداشتن از خطرات احتمالیِ تنهایی‌ست و نشان می‌دهد که تنها به مسافرات رفتن و به‌کلی، تنهایی، کراهت دارد و کراهت درباره‌ی دو نفر که با هم هستند، از یکی بودن و تنهایی، کم‌تر است». [↑](#footnote-ref-458)
459. () صحيح الجامع، ش: 500؛ السلسلۀ الصحیحۀ، از آلبانی/ ش: 1322؛ آلبانی، این حدیث را در مشکاۀ المصابیح، ش: 3911، حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-459)
460. () صحيح الجامع، ش: 3278؛ و السلسلۀ الصحیحۀ، از آلبانی/ ش: 986. [↑](#footnote-ref-460)
461. () صحیح مسلم، ش: 1926. [↑](#footnote-ref-461)
462. () صحیح مسلم، ش: 683. [↑](#footnote-ref-462)
463. () صحیح الجامع، ش: 4064؛ السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 681؛ آلبانی/ در مشکاۀ المصابیح، ذیل حدیث شماره‌ی 3009، گفته است: «اِسنادش "جید" می‌باشد». [↑](#footnote-ref-463)
464. () صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 2288. [↑](#footnote-ref-464)
465. () صحیح الجامع، ش: 104؛ السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 33؛ آلبانی/ در مشکاۀ المصابیح، ش: 3370، این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-465)
466. () صحیح مسلم، ش: (342، 2429). [↑](#footnote-ref-466)
467. () صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 2549. [↑](#footnote-ref-467)
468. () آلبانی/ در المشکاۀ، ش: 3917، این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-468)
469. () صحیح بخاری، ش: 4981، 7274) و مسلم، ش: 152 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-469)
470. () صحیح مسلم، ش2699 به‌نقل از ابوهریره. همان‌گونه كه نووي/ يادآور شده است، این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 250 گذشت. (مترجم). [↑](#footnote-ref-470)
471. () صحیح بخاری، ش: 6021 به‌نقل از جابر و صحیح مسلم، ش: 1005 به‌نقل از حذیفه. این حدیث نیز پیش‌تر به‌شماره‌ی 136 آمده است. (مترجم). [↑](#footnote-ref-471)
472. () صحیح مسلم، ش: 1728. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 571 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-472)
473. () صحیح الجامع، ش: 7979؛ السلسۀ الصحیحۀ، ش: 309؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 2209. [↑](#footnote-ref-473)
474. () صحیح الجامع، ش: 4901؛ السلسۀ الصحیحۀ، ش: 2120؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 2298. [↑](#footnote-ref-474)
475. () صحیح مسلم، ش: 1342. [↑](#footnote-ref-475)
476. () **ترجمه‌ی دعا:** «ذاتی که این را مسخّرِ ما ساخته، پاک و منزه است؛ و ما، توانایی تسخیر آن را نداشتیم. و بی‌شک به سوی پروردگارمان باز می‌گردیم. یا الله! ما در این سفر از تو نیکی و پرهیزگاری و عملی که می‌پسندی، درخواست می‌کنیم. یا الله! این سفر را بر ما آسان بگردان و دوریِ راه را برای ما کوتاه بفرما. یا الله! تو همراه و یاورم در سفر، و جانشینم در خانواده‌ام هستی. یا الله! از سختی‌های سفر و دیدن مناظر غم‌انگیز و پیش‌آمدهای ناگوار در مال و خانواده به تو پناه می‌آورم». [↑](#footnote-ref-476)
477. () **ترجمه:** «...ما باز می‌گردیم و توبه‌کنندگان، عبادت‌گزاران و ستایش‌گران پروردگارمان هستیم». [↑](#footnote-ref-477)
478. () ترجمه‌ی دعا، پیش‌تر آمده است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-478)
479. () صحیح مسلم، ش: 1343. [نووی گوید: مسلم با لفظ «**الحَوْر بَعْدَ الكَوْنِ**» روایت کرده است؛ ترمذی و نسائی نیز این حدیث را روایت کرده‌اند. ترمذی گفته است: با لفظ «**الكوْرُ**»، یعنی با حرف «راء» نیز روایت شده است و هر یک از دو روایت، معنایی دارد. علما گفته‌اند: هر دو واژه – با «نون» و «راء»- به معنای بازگشت از پایداری یا فزونی به سوی سستی و کاستی‌ست. هم‌چنین گفته‌اند: روایتی که با حرف «راء» آمده است، برگرفته از «**تَكْوِيرِ العِمَامَة**» می‌باشد که به معنی پیچاندن و جمع کردنِ عمامه است؛ اما روایتی که با لفظ «**الكَوْنِ**» آمده، مصدرِ «**كَانَ يَكُونُ**» است که به مفهوم پیدایش و استقرار می‌باشد.] [↑](#footnote-ref-479)
480. () السلسلۀ الصحیحۀ، از آلبانی/ ش: 1653. [↑](#footnote-ref-480)
481. () یا الله! تو پاک و منزهی؛ پس مرا بیامرز که به‌یقین کسی جز تو گناهان را نمی‌آمرزد». [↑](#footnote-ref-481)
482. () **صحیح است؛** این حدیث را مسلم با همین لفظ به صورتی طولانی به‌شماره‌ی 2744 از ابن‌مسعود و به صورتی مختصر به‌شماره‌ی 2747روایت کرده است؛ بخاری نیز این حدیث را به‌شماره‌ی 6309 از انس بن مالک روایت نموده است؛ این حدیث با روایت‌های دیگری در صحیح بخاری وجود دارد. [↑](#footnote-ref-482)
483. () صحیح بخاری، ش: 2993. [↑](#footnote-ref-483)
484. () صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 264. [↑](#footnote-ref-484)
485. () صحیح بخاری، ش: (1797، 2995)؛ و صحیح مسلم، ش: 1344. [↑](#footnote-ref-485)
486. () **ترجمه‌ی دعا:** «هیچ معبود راستینی جز اللهِ یکتا و بی‌شریک وجود ندارد؛ فرمان‌روایی و حمد و ستایش ویژه‌ی اوست و بر هر چیزی تواناست. ما باز می‌گردیم و توبه‌کنندگان، عبادت‌گزاران و ستایش‌گران پروردگارمان هستیم. الله به وعده‌اش وفا کرد و به بنده‌اش یاری رساند و به‌تنهایی همه‌ی گروه‌ها(ی کفر) را شکست داد». [↑](#footnote-ref-486)
487. () السلسلۀ الصحیحۀ، از آلبانی/ ش: 1730. [↑](#footnote-ref-487)
488. () صحیح بخاری، ش: (2992، 6384)؛ و صحیح مسلم، ش: 2704. [↑](#footnote-ref-488)
489. () صحیح بخاری، ش: (1974، 1979، 1980، 3419، 5052، 6227))؛ و صحیح مسلم، ش: (1159، 1162) به‌نقل از عبدالله بن عمرو بن عاص$. [این حدیث، پیش‌تر به‌شماره‌ی 154 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-489)
490. () صحیح الجامع، ش: 3031؛ السلسلۀ الصحیحۀ، از آلبانی، ش: 596؛ آلبانی/ این حدیث را در صحیح ابن‌ماجۀ، ش: 3115 حسن داسته است. [↑](#footnote-ref-490)
491. () البته در روایت ابوداود، دعای پدر به‌صورت مطلق آمده است؛ یعنی دعای پدر در حق فرزند، - چه دعای نیک در حق او باشد و چه بددعایی- پذیرفته می‌شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-491)
492. () صحيح الجامع، ش: 4706؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/ ش: 1360. [↑](#footnote-ref-492)
493. () **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! ما، تو را در برابرِ آنان قرار می‌دهیم از شرارت‌هایشان به تو پناه می‌آوریم». [↑](#footnote-ref-493)
494. () تخريج اين حدیث پیش‌تر گذشت. [ر.ک: حدیث ‌شماره‌ی 213. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-494)
495. ()صحیح مسلم، ش: 2708. [↑](#footnote-ref-495)
496. () **ترجمه‌ی دعا:** «پناه می‌برم به کلام کامل و صفاتِ بی‌عیب الله، از شر آن‌چه آفریده است». این، یکی از احادیثی‌ست که از آن صفت کلام برای الله متعال ثابت می‌شود. البته شارح/ در شرح این حدیث، مفاهیم و مصادیق کلمات کامل الاهی را توضیح داده است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-496)
497. () **ضعيف است؛** آلبانی/ در الکلم الطیب، ص: 64، این حدیث را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-497)
498. () **ترجمه‌:** «ای زمین! پروردگار من و تو، الله است؛ از شرّ تو و از شرّ آن‌چه در توست، و از شرّ آن‌چه در تو آفریده شده است، و از شر آن‌چه بر روی تو می‌جنبد، به الله پناه می‌برم؛ از شرّ شیر و انسان ستمکار، و از مار و عقرب و جن‌های ساکن در این سرزمین و از شیطان و تبارش به الله پناه می‌برم». [↑](#footnote-ref-498)
499. () صحیح بخاری، ش: 1804؛ و صحیح مسلم، ش: 1927. [↑](#footnote-ref-499)
500. () این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 717 آمده است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-500)
501. () صحیح بخاری، ش: (1801، 5244)؛ و صحیح مسلم، ش: 715. [↑](#footnote-ref-501)
502. () صحیح بخاری، ش: 1800؛ و صحیح مسلم، ش: 1928. [↑](#footnote-ref-502)
503. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 983. (مترجم) [↑](#footnote-ref-503)
504. () صحیح مسلم، ش: 1345. [↑](#footnote-ref-504)
505. () **ترجمه:** ما باز می‌گردیم و توبه‌کنندگان، عبادت‌گزاران و ستایش‌گران پروردگارمان هستیم. [↑](#footnote-ref-505)
506. () صحیح بخاری، ش: (3088، 4677)؛ و صحیح مسلم، ش: 2769. [↑](#footnote-ref-506)
507. () صحیح بخاری، ش: 5246؛ و صحیح مسلم، ش: 5073. (مترجم) [↑](#footnote-ref-507)
508. () صحیح بخاری، ش: 1088؛ و صحیح مسلم، ش: 1339. [↑](#footnote-ref-508)
509. () صحیح بخاری، ش: 3006؛ و صحیح مسلم، ش: 1341. [↑](#footnote-ref-509)
510. () صحیح مسلم، ش: 2742. [↑](#footnote-ref-510)
511. () صحیح بخاری، ش: 5096؛ و صحیح مسلم، ش: 2741. [↑](#footnote-ref-511)
512. () صحيح بخاري، ش: 2645، به‌نقل از ابن‌عباسم. [↑](#footnote-ref-512)
513. () صحیح مسلم، ش: 804. [↑](#footnote-ref-513)
514. () صحیح مسلم، ش: 805. [↑](#footnote-ref-514)
515. () بخشی از حدیثی‌ست که پیش‌تر به‌شماره‌ی 26 گذشت. [↑](#footnote-ref-515)
516. () صحیح بخاری، ش: 5027. [↑](#footnote-ref-516)
517. () صحیح بخاری، ش: 4937؛ و صحیح مسلم، ش: 798. [↑](#footnote-ref-517)
518. () ابن‌کثیر/ گوید: فرشتگان، بزرگ‌منش و نیک‌رفتارند و اخلاق و کردار پاک و نیکی دارند. همراه بودن حافظ قرآن با فرشتگان وحی که حاملان پیام‌های الاهی هستند، اشاره‌ای‌ست به این‌که خواننده و حافظ قرآن نیز باید راست‌گفتار و درست‌کردار باشد. [مترجم] [↑](#footnote-ref-518)
519. () آیه‌ی 73 سوره‌ی توبه؛ و آیه‌ی 9 سوره‌ی تحریم. (مترجم) [↑](#footnote-ref-519)
520. () منظور از اهل تعطیل، کسانی هستند که صفات الاهی را انکار می‌کنند و الله را از هر صفتی مبرا می‌دانند! در برابر این‌ها اهل تشبیه قرار دارند که صفات الله را همانند صفات مخلوق می‌پندارند. اما در این میان، اهل حق، صفاتی را که الله در قرآن کریم یا در سنت پیامبرش برای خویش ثابت دانسته است، می‌پذیرند و از هرگونه تشبیه و تأویل و تعطیل یا انکار صفات الاهی می‌پرهیزند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-520)
521. () رفعش، ضعیف می‌باشد و راجح، موقوف بودن آن است. روایت: ترمذی (2950)؛ و احمد در مسندش (1/233،269)؛ و نسائی در الکبری (5/31)؛ [و ابوعمر] دانی در السنن (1/201)؛ و ابن‌حزم در الإحکام (6/210)، چاپ: دارالحدیث، از طریق سفیان ثوری از عبدالاعلی از سعید بن جبیر از ابن‌عباسم به‌صورت مرفوع. گفتنی‌ست: عبدالاعلی، همان ابن‌عامر ثعلبی‌ست که قوی نیست و ابوزرعه درباره‌اش گفته است: در حدیث، ضعیف است و گاه، حدیث را مرفوع بیان می‌دارد و گاه، موقوف». ابن‌ابی‌شیبه نیز (6/136) این حدیث را از وکیع از ابن‌عامر به صورت موقوف آورده است. و آن‌چه به‌درستی حفظ و ثبت شده، این است که این روایت، موقوف می‌باشد. [↑](#footnote-ref-521)
522. () صحیح بخاری، ش: 5427؛ و صحیح مسلم، ش: 797. [↑](#footnote-ref-522)
523. () این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 367 آمده است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-523)
524. () صحیح بخاری، ش: (3344، 4351، 5058، 6931، 7432)؛ و مسلم، ش: 1064 به‌نقل از ابوسعید خدری و نیز روایت: بخاری، ش: (3611، 5057، 6930)؛ و مسلم، ش: 1066 به‌نقل از علی بن‌ ابی‌طالب با الفاظ متفاوت. [↑](#footnote-ref-524)
525. () صحیح مسلم، ش: 817. [↑](#footnote-ref-525)
526. () صحیح بخاری، ش: 5025؛ و صحیح مسلم، ش: 815. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 577 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-526)
527. () صحیح بخاری، ش: 5011؛ و صحیح مسلم، ش: 795. [↑](#footnote-ref-527)
528. () نووی/ گوید: سکینه، یکی از آفریده‌های الاهی‌ست که در آن آرامش و رحمت است و با فرشتگان، نازل می‌گردد. [مترجم] [↑](#footnote-ref-528)
529. () صحیح الجامع، ش: 6469؛ آلبانی/ در مشکاۀ المصابیح، ش: 2137، این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-529)
530. () **ضعیف است؛** ر.ک: ضعیف الترمذی، ش: 557؛آلبانی/ در مشکاۀ المصابیح، ش: 2135، این حدیث را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-530)
531. () صحیح بخاری، ش: (5014، 5015، 6643، 7374) به‌نقل از ابوسعید؛ و روایت مسلم، ش: 811 به‌نقل از ابوالدرداء؛ و نیز روایت مسلم، ش: 812 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-531)
532. () صحیح الجامع، ش: 8122؛ و صحیح أبی داود، ش: 1317؛ آلبانی/ در مشکاۀ المصابیح، ش: 2134، این حدیث حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-532)
533. () منظور از حافظ قرآن، کسی‌ست که ضمن حفظ قرآن، آن‌را با تدبر می‌خواند و به آن عمل می‌کند؛ و جایگاهش در بهشت، به‌اندازه‌ی آیاتی که حفظ دارد و به آن عمل کرده است، والا خواهد بود. [مترجم] [↑](#footnote-ref-533)
534. () صحیح بخاری، ش: (5033)؛ و صحیح مسلم، ش: 791. [↑](#footnote-ref-534)
535. () صحیح بخاری، ش: (5031)؛ و صحیح مسلم، ش: 789. [↑](#footnote-ref-535)
536. () صحیح بخاری، ش: 7544؛ و صحیح مسلم، ش: 789. [↑](#footnote-ref-536)
537. () صحیح بخاری، ش: 5048؛ و صحیح مسلم، ش: 793. [↑](#footnote-ref-537)
538. () ناگفته نماند که شارح/ حکم فراگیری تجوید را برای کسانی بیان می‌دارد که زبانشان عربی‌ست؛ لذا ضرورت فراگیری مخارج حروف برای غیرعرب‌ها بر خواننده‌ی گرامی پوشیده نیست. زیرا عرب‌ها به‌طور طبیعی مخارج حروف را رعایت می‌کنند. [مترجم] [↑](#footnote-ref-538)
539. () صحیح بخاری، ش: 7547؛ و صحیح مسلم، ش: 464. [↑](#footnote-ref-539)
540. () صحیح الجامع، ش: 5442؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/ ، ش: (1321، 1323). بخاری/ نیز این حدیث را به‌شماره‌ی7546 به‌نقل از ابوهریره آورده است. [↑](#footnote-ref-540)
541. () صحیح بخاری، ش: (4582، 5056)؛ و صحیح مسلم، ش: 800. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 451 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-541)
542. () نساء:41. [↑](#footnote-ref-542)
543. () سوره‌های مفصل، از سوره‌ی «حجرات» تا پایان قرآن است؛ با این توضیح که: «طوال مفصل» از سوره‌ی «حجرات» تا پایانِ سوره‌ی «نبأ» می‌باشد و «وسط مفصل» از سوره‌ی «عبس» تا پایانِ سوره‌ی «لیل». و «قصار مفصل» از دیدگاه شافعی‌ها، حنبلی‌ها و مالکی‌ها، از سوره‌ی «ضحی» تا پایان قرآن است و نزد حنفی‌ها، از سوره‌ی «بینه» تا پایان قرآن. ناگفته نماند که درباره‌ی آغاز هر یک از این‌بخش‌بندی‌ها، اختلاف نظرهایی در میان علما و مذاهب فقهی وجود دارد؛ چنان‌که درباره‌ی نخستین سوره‌‌ی طوال مفصل دوازده دیدگاه وجود دارد که بنده به مشهورترین دیدگاه در این‌باره اشاره کردم. گفتنی‌ست: واژه‌ی «مفصل»، یعنی: «جداشده، تفکیک‌شده، دارای چندین بخش و...». این سوره‌ها را از آن جهت، "مفصل" می‌گویند که آیات نسبتاً کوتاهی دارند و نیز با کثرت بسمله در ابتدای هر یک از آن‌ها، از یکدیگر جدا می‌شوند. [مترجم] [↑](#footnote-ref-543)
544. () تخریج این حدیث که در صحیحین آمده است، پیش‌تر گذشت. [ر.ک: حدیث شماره‌ی 210. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-544)
545. () صحیح بخاری، ش: (4474، 5006). [↑](#footnote-ref-545)
546. () صحیح بخاری، ش: 756؛ و مسلم، ش: 394 به‌نقل از عباده بن صامت. [↑](#footnote-ref-546)
547. () ر.ک: صحیح بخاری، ش: 2276. [مترجم] [↑](#footnote-ref-547)
548. () صحیح بخاری، ش: 5015. [↑](#footnote-ref-548)
549. () صحیح بخاری، ش: 5013. [↑](#footnote-ref-549)
550. () صحیح مسلم، ش: 2693 به‌نقل از ابوایوب انصاری. [و نیز روایت بخاری، ش: 6404 به‌نقل از ابوایوب انصاری و ابن‌مسعود$. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-550)
551. () صحیح مسلم، ش: 812. [↑](#footnote-ref-551)
552. () بخاری/ این حدیث را تعلیقاً به‌شماره‌ی 774 ذکر کرده است. [↑](#footnote-ref-552)
553. () صحیح مسلم، ش: 814. [↑](#footnote-ref-553)
554. () یعنی در زمینه‌ی پناه بردن به الله، بی‌نظیرند. [مترجم] [↑](#footnote-ref-554)
555. () صحیح الجامع، ش: 4902؛ و صحیح ابن ماجه، از آلبانی/ ش: 2830. [↑](#footnote-ref-555)
556. () صحیح الجامع، ش: (2091، 2092)؛ صحیح أبی داود، ش: 1265؛ و صحیح ابن ماجه، از آلبانی/ ش: 3053. [نووی: در روایت ابوداود، به جای «شَفَعَتْ»، «تَشْفَعُ» آمده است.] [↑](#footnote-ref-556)
557. () صحیح بخاری، ش: (4408، 5009)؛ و صحیح مسلم، ش: 808. [↑](#footnote-ref-557)
558. () حافظ/ گفته است: این دو آیه برای او در زمینه‌ی اعتقاد و عمل، کافی‌ هستند؛ زیرا به‌صورت اجمالی به ایمان و عمل اشاره دارند. حافظ در «فتح‌الباری» ج9، ص: 69 می‌گوید: در روایتی از ابومسعود تصریح شده است که: «مَنْ قَرَأَ خَاتِمَة الْبَقَرَة أَجْزَأَتْ عَنْهُ قِيَام لَيْلَة»؛ یعنی: خواندن پایان بقره، به جای قیام شب کفایت می‌کند. دیدگاه دیگری هم وجود دارد که می‌گوید: خواندن این آیات، شیطان را فراری می‌دهد؛ چنان‌که حافظ در تأیید این دیدگاه، به حدیثی اشاره نموده که حاکم نیشابوری آن‌را روایت کرده و صحیح دانسته است: «...لا يُقْرَآنِ فِي دَار فَيَقْرَبهَا الشَّيْطَان ثَلَاث لَيَالٍ»؛ یعنی: شیطان سه شب به خانه‌ای که این دو آیه در آن خوانده شود، نزدیک نمی‌گردد. حدیث ابوهریره در همین کتاب به‌شماره‌ی 1025 نیز مؤیِّد این موضوع است. لذا سایر روایت‌ها، مفهوم حدیث ابومسعود بدری را روشن می‌سازند؛ به عبارت دیگر: احادیثی در تأیید همه‌ی این دیدگاه‌ها وجود دارد. و همگی بیان‌گر فضیلت این دو آیه است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-558)
559. () بخشی از خطبه‌ی حاجت می‌باشد که آلبانی/ در پژوهه‌ای مستقل، طُرُق و روایت‌هایش را جمع‌آوری کرده است. [↑](#footnote-ref-559)
560. () **صحیح است؛** آلبانی/ در المشکاۀ، ش: 4560، و در تخریج الکلم الطیب (246) و السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 1252 و الظلال (310)، و صحیح ابن ماجه، ش: 2829 این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-560)
561. () صحیح مسلم، ش: 780. [↑](#footnote-ref-561)
562. () صحیح مسلم، ش: 810. [↑](#footnote-ref-562)
563. () **صحیح است؛** علامه آلبانی/ در صحیح أبی داود، ش: 463 این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-563)
564. () صحیح مسلم، ش: 972 به‌نقل از ابومرثد غنوی. [↑](#footnote-ref-564)
565. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 113. [مترجم] [↑](#footnote-ref-565)
566. () صحیح مسلم، ش: 179 به‌نقل از ابوموسی. [↑](#footnote-ref-566)
567. () صحیح بخاری، ش: 2311. [↑](#footnote-ref-567)
568. () صحیح مسلم، ش: 810. [↑](#footnote-ref-568)
569. () آلبانی/ این حدیث را با توجه به شواهدی که دارد، صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-569)
570. () بنا بر قول راجح، پول نقد نیز جای‌گزین زکات فطر نمی‌باشد؛ زیرا با وجودی که در دوران پیامبر پول نقد رواج داشت، در حدیث به اخراج زکات فطر از خوراکی‌ها تصریح شده است. والله اعلم. [مترجم] [↑](#footnote-ref-570)
571. () صحیح مسلم، ش: 510 به‌نقل از ابوذر. [↑](#footnote-ref-571)
572. () ر.ک: صحیح مسلم، ش: 2233 به‌نقل از ابولبابه‌ی انصاری. [↑](#footnote-ref-572)
573. () صحیح بخاری، ش: 3275 به‌نقل از ابوسعید خدری و نیز روایت بخاری، ش: 5010 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-573)
574. () صحیح مسلم، ش: 809؛ آلبانی/ در مقدمه‌ی این کتاب درباره‌ی این روایت سخن گفته است. [↑](#footnote-ref-574)
575. () صحیح مسلم، ش: 806. [↑](#footnote-ref-575)
576. () صحیح مسلم، ش: 5228 به‌نقل از نواس بن سمعان. [↑](#footnote-ref-576)
577. ()صحیح مسلم، ش: 588 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-577)
578. () صحیح مسلم، ش: 598. [مترجم] [↑](#footnote-ref-578)
579. () صحیح مسلم، ش: 2699. [روایت کامل این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی 250 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-579)
580. () روایت مسلم، ش: 234؛ گفتنی‌ست: در روایت مسلم، «اللَّهمَّ اجعَلنِی مِنَ التَّوَّابِینَ واجعَلنِی مِنَ المُتَطَهِّرِینَ» نیامده است؛ اما این الفاظ در روایت ترمذی و دیگران وجود دارد و علامه آلبانی/ این الفاظ را در صحیح الجامع، ش: 6167 ثابت وصحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-580)
581. () صحیح بخاری، ش: 136؛ و صحیح مسلم، ش: 246. [↑](#footnote-ref-581)
582. () صحیح مسلم، ش: 250. [↑](#footnote-ref-582)
583. () صحیح مسلم، ش: 245. [↑](#footnote-ref-583)
584. () صحیح مسلم، ش: 2471 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-584)
585. () صحیح مسلم، ش: 229. [↑](#footnote-ref-585)
586. () صحیح مسلم، ش: 244. [این حدیث، پیش‌تر به‌شماره‌ی 131 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-586)
587. () نگا: صحیح بخاری، ش: 159. [مترجم] [↑](#footnote-ref-587)
588. () گفتنی‌ست: منظور از آمرزش گناهان، بخشیده شدن گناهان صغیره است؛ نه کبیره. به دلیل حدیثی که مسلم، به‌شماره‌ی 233 روایت کرده که رسول‌الله فرموده است: «الصَّلَوَاتُ الْخَمْسُ وَالْجُمْعَةُ إِلَى الْجُمْعَةِ وَرَمَضَانُ إِلَى رَمَضَانَ كَفَّارةٌ لِمَا بَيْنَهُنَّ مَا اجْتُنِبَتِ الْكَبَائِر». یعنی: «نمازهای پنج‌گانه و نماز جمعه تا جمعه‌ی دیگر و نیز رمضان تا رمضان بعدی، هر یک کفاره‌ی گناهانی‌ست که در میان آن‌ها انجام می‌شود؛ البته غیر از گناهان بزرگ که باید از آن‌ها پرهیز شود». [مترجم] [↑](#footnote-ref-588)
589. () صحیح مسلم، ش:249. [↑](#footnote-ref-589)
590. () صحیح مسلم، ش: (977، 1977) به نقل از بریده بن حصیب. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 586 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-590)
591. () ر.ک: صحیح بخاری، ش: 136؛ و مسلم، ش: (247، 249) به‌نقل از ابوهریره و نیز صحیح مسلم، ش: 248 به‌نقل از حذیفه. [↑](#footnote-ref-591)
592. () صحیح مسلم، ش: 251. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 133 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-592)
593. () صحیح مسلم، ش: 223. [نگا: حدیث شماره‌ی 26. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-593)
594. () صحیح مسلم، ش: 251. [↑](#footnote-ref-594)
595. () نگا: صحیح الترمذی، از آلبانی/ ش: 48. [↑](#footnote-ref-595)
596. () **ترجمه‌ی دعا:** «شهادت می‌دهم که معبود راستینی جز الله که یکتا و بی‌شریک است، وجود ندارد و گواهی می‌دهم که محمد، بنده و فرستاده‌ی اوست؛ یا الله! مرا در شمارِ توبه‌کنندگان و پکیزگان قرار بده». [↑](#footnote-ref-596)
597. () مفهوم حدیثی‌ست که پیش‌تر به‌شماره‌ی 11 گذشت. [مترجم] [↑](#footnote-ref-597)
598. () ترجمه‌ی دعا، پیش‌تر ذکر شد. [↑](#footnote-ref-598)
599. () صحیح بخاری، ش: 615؛ و صحیح مسلم، ش: 437. [↑](#footnote-ref-599)
600. () صحیح بخاری، ش: (628، 631، 685، 6008، 7246)؛ و مسلم، ش: 674 به‌نقل از: مالک بن حویرث. [↑](#footnote-ref-600)
601. () **صحيح است؛** صحیح الجامع، ش: 2040. [↑](#footnote-ref-601)
602. () صحیح بخاری، ش: (617، 623، 1919، 2656)؛ و مسلم، ش: 1092 به‌نقل از ابن‌عمر$. [↑](#footnote-ref-602)
603. () **صحیح است؛** علامه آلبانی/ در چندین جا این حدیث را صحیح دانسته است؛ از جمله: إرواء الغلیل، ش: 2455؛ مشکاۀ المصابیح، ش: 165؛ الظلال، و التراویح، ص:6؛ و در صحیح ابن ماجه، ش: (40، 41)؛ و السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 937. [↑](#footnote-ref-603)
604. () صحیح بخاری، ش: (624، 627)؛ و صحیح مسلم، ش: 838 به‌نقل از عبدالله بن مغفل. [↑](#footnote-ref-604)
605. () صحیح مسلم، ش: 673، به‌نقل از ابن‌مسعود. [↑](#footnote-ref-605)
606. () صحیح مسلم، ش: 387. [↑](#footnote-ref-606)
607. () نضر بن شمیل می‌گوید: «در آن‌روز سخت هنگامی که مردم در عرق فرو می‌روند، گردن مؤذن‌ها بلند می‌شود تا در عرق فرو نرود و این سختی به آنان نرسد»؛ هم‌چنین عرب‌ها، این تعبیر را درباره‌ی افراد سرافراز و سرآمد به‌کار می‌برند؛ لذا معنایش، این می‌شود که: مؤذن‌ها، سربلندترین مردم در روز رستاخیز هستند. [مترجم] [↑](#footnote-ref-607)
608. () صحیح بخاری، ش: 609. [↑](#footnote-ref-608)
609. () صحیح بخاری، ش: 608؛ و صحیح مسلم، ش: 389. [↑](#footnote-ref-609)
610. () صحیح مسلم، ش: 384. [↑](#footnote-ref-610)
611. () صحیح بخاری، ش: (4205، 6384، 7386)؛ و مسلم، ش: 2704 به‌نقل از ابوموسی اشعری. [↑](#footnote-ref-611)
612. () نگا: صحیح بخاری، ش: 614؛ **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! ای پروردگار این فراخوان کامل و نمازی که اینک برپا می‌شود! به محمد، وسیله (=جایگاه ویژه‌ای در بهشت) و فضیلت و امتیاز خاص عنایت بفرما و آن‌گونه که وعده فرموده‌ای، او را به جایگاهِ ویژه و شایسته‌ی شفاعت برسان». [مترجم] [↑](#footnote-ref-612)
613. () صحیح مسلم، ش: 384 به‌نقل از عبدالله بن عمرو$. [↑](#footnote-ref-613)
614. () صحیح بخاری، ش: 611؛ و صحیح مسلم، ش: 383. [↑](#footnote-ref-614)
615. () صحیح بخاری، ش: 614. [↑](#footnote-ref-615)
616. () ترجمه‌ی دعا پیش‌تر ذکر شد. [↑](#footnote-ref-616)
617. () صحیح مسلم، ش:386. [↑](#footnote-ref-617)
618. () **ترجمه‌ی دعا:** «گواهی می‌دهم که معبود راستینی جز الله که یکتا و بی‌شریک است، وجود دارد و شهادت می‌دهم که محمدف بنده و فرستاده‌ی اوست؛ به الله به‌عنوان پروردگار، به محمد به‌عنوان فرستاده‌ی الله، و به اسلام به‌عنوان دین، راضی و خرسندم». [↑](#footnote-ref-618)
619. () صحیح الجامع، ش: 3408؛ و إرواء الغلیل، ش: 224 از آلبانی رحمه‌الله. [↑](#footnote-ref-619)
620. () تخریج این حدیث پیش‌تر گذشت. [↑](#footnote-ref-620)